

ادبیات ترکی ابویکی افغانستان

از قرن نازدهم تا قرن بیستم میلادی بررسی مقدماتی

مؤلف : رحیم ابراهیم

مزار شریف ۲۰۲۵

ادبیاتِ تورکی - اوزبیکي افغانستان

از قرن پانزدهم - بیستم میلادی / بررسی مقدماتی

مؤلف: رحیم ابراهیم

مزار شریف / ۲۰۲۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو الله
«وَمِنْ ءَايَاتِهِ خَلْقُ السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَنُكْمُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
لِّلْعَالَمِينَ»

سوره مبارکه روم: آیه ۲۲

ترجمه: و از نشانه‌های اوست آفریدن آسمان‌ها و زمین و گوناگون بودن زبان‌های شما و رنگ‌های
شما (هر اینه) در این نشانه‌هاست عالمان را [تفسیر کابلی ، ۴۸۸]

کتاب‌شناختی



نام کتاب : ادبیات تورکی - اوزبیکي افغانستان

مؤلف : رحیم ابراهیم

زبان اثر: فارسی-دري و اوزبیکي

ناشر : مؤسسه انتشارات تعلیمی

حروف نگاری و صفحه آرایی : مؤسسه انتشارات تعلیمی و شریف الله صاعد

خط جلد از: استاد عبدالحکیم کریمزاده

طرح جلد از: هوش مصنوعی

تیراژ: ۵۰ پنجاه جلد

سال چاپ: ۱۴۰۳ / ۲۰۲۵

ISBN: ۹۷۸-۹۹۳۶-۶۰۵-۴۷-۳

حق چاپ محفوظ است به مؤلف و مؤسسه انتشارات تعلیمی

سه نکته

کامل ابر عیب ایتمس ، کؤزلر هنر
مدعی کؤزلرب هنر ، عیبین گیزر
دم به دم یوز رنج ایچینده دور حسود
کؤرگوزور دایم مروت اهللی ، جود

سیف سرایی

« گرچه دانسته هایم اندک اند ؛ اما می خواهم آنها را بشناسانم تا دیگری بهتر از من حقیقت را
کشف کند و کاری را پی گیرد که به رفع اشتباه من بینجامد و با این هم شادمان خواهم شد که
علت کشف آن حقیقت بوده ام » آلبرشت دورر

به مناسبت پنجاهمین سال حضور نچندان موثرم - از سال ۱۳۵۳ با نشر شعری در جریده لیسه
نادم قیصاری تا نشر این کتاب در سال ۱۴۰۳ - در عرصه
هنر لسانی ، تدریس و تحقیق.

رحیم ابراهیم

فهرست مطالب

۷	فشرده مباحث
۹	بحث اول
۹	پیش گفتار
۹	نام کتاب
۹	زمان و جغرافیای این کتاب
۹	انگیزه این کار ؟
۱۰	آغاز کار
۱۱	این تحقیق به کدام سؤال ها جواب می دهد ؟
۱۱	اهمیت این پژوهش
۱۲	پیشینه پژوهش
۱۵	روش و منابع این تحقیق
۱۶	خصوصیات موضوعی این کتاب
۱۷	و این کتاب
۱۹	بحث دوم
۱۹	تقریظها و ارزیابی
۲۰	تقریظ ۱/
۲۲	تقریظ ۲/
۲۴	نگاهی به مقدمه کتاب «ادبیات چغتایی (اوزبکی) افغانستان»
۲۸	تعهد می سپارم
۳۱	بحث سوم
۳۱	مقدمه
۳۲	مدخل
۳۶	■ ترجمه آثار تورکی - اوزبکی
۳۷	■ چاپ آثار تورکی - اوزبکی در افغانستان
۳۹	■ تألیف آثار به زبان تورکی - اوزبکی
۳۹	■ برپادی نوشته های تورکی - اوزبکی
۴۱	■ ذواللسانین بودن ادیبان
۴۱	■ فترت در ادبیات تورکی - اوزبکی
۴۱	■ ادامه ادبیات تورکی - اوزبکی
۴۲	- تدریس ادبیات تورکی - اوزبکی
۴۲	- تألیف آثار به زبان تورکی - اوزبکی
۴۴	■ آخرین سخن مقدمه
۴۵	بحث چهارم
۴۵	حوزه بلخ
۴۷	سه نکته در پیوند به بلخ
۴۷	۱- در پیوند به پما
۴۷	۲- در مورد هویت کلمه بلخ

۴۹	 ۳-کوه البرز در کجاست ؟
۵۵	 هویت جنجالی بلخ
۶۱	 آتایی بلخی
۶۲	 آتایی شعرلریدن آلگی لر
۸۰	 حامدی بلخی
۸۳	 پادشا خواجه خواجه بلخی
۸۷	 مفتاح العدل دن بیر آلگی
۹۲	 گلزاردن بیر آلگی / حکایت
۹۵	 باباجان خواجه
۹۶	 میرم بیک بلخی
۹۷	 بابا رحیم مشرب
۱۰۵	 همت بلخی مولانا غیاث الدین همت یا همتی
۱۰۸	 وفا
۱۰۹	 رُشدی
۱۱۰	 صیادی بلخی / قرن یازده هجری و قرن هفده میلادی
۱۱۶	 نیازی بلخی
۱۲۲	 مولانا کمالی
۱۲۳	 مولانا مجنونی یا جنونی
۱۲۴	 سید ابدال ابدال ملقب به ایشان خواجه
۱۳۷	 فانی / اوایل قرن ۱۹ میلادی
۱۳۸	 امین تاشقرغانی
۱۴۰	 دو نامه تورکی-اوزبیکي
۱۴۵	 بحث پنجم
۱۴۵	 حوزه هرات
۱۴۶	 رنسانس شرق
۱۴۸	 نوایی نینگ هراتی
۱۵۶	 هرات نوایی
۱۵۶	 ترجمه مقالات نهم:
۱۶۱	 لطفی هروی ۱۳۶۶-۱۴۶۵ میلادی
۱۷۶	 سلطان احمد میرزا
۱۷۷	 مولانا قطبی
۱۷۸	 مولانا نرگسی / آهی
۱۷۹	 مولانا نعیمی
۱۸۰	 حریمی قلندر
۱۸۱	 مولانا یقینی (نقیبی)
۱۸۳	 مولانا درویش نازکی
۱۸۴	 مولانا مقیمی
۱۸۵	 مولانا لطیفی
۱۸۶	 سلطان مسعود میرزا عارفی شاهی
۲۰۴	 مولانا بلالی
۲۰۶	 سید حسن اردشیر

۲۰۷	 احمد شېخیم سهېلی / وفات ۱۵۱۲ م
۲۱۰	 مولانا هلالی
۲۱۱	 بحر طویل منسوب به هلالی
۲۱۳	 ابراهیم محمد خلیل
۲۱۴	 ساقی
۲۱۵	 آصفی
۲۱۷	 سلطان سکندر میرزا
۲۱۸	 مولانا حیدر تورکی گوی
۲۲۳	 ابولقاسم بابر / میرزا بابر / بابر قلندر ۱۴۲۲-۱۴۵۷ م
۲۲۶	 سلطان حسین میرزا بایقرا حسینی
۲۳۱	 آثار سلطان حسین میرزا بایقرا حسینی
۲۳۱	 دیوان
۲۳۵	 ۲- حسینی رساله‌سی
۲۳۵	 اهمیت ادبی حسینی رساله‌سی
۲۳۵	 اهمیت تذکره‌ی حسینی رساله‌سی
۲۳۸	 اهمیت سیاسی حسینی رساله‌سی
۲۳۸	 اهمیت مدنی حسینی رساله‌سی
۲۳۹	 اهمیت تاریخی حسینی رساله‌سی
۲۳۹	 اهمیت اقتصادی حسینی رساله‌سی
۲۴۰	 و این هم متن و شرح رساله حسینی به گونه پره‌گراف وار
۲۶۰	 دو سخن در باره آثار دیگر سلطان حسین میرزا
۲۶۲	 نوایی
۲۶۸	 آثار نوایی
۲۶۹	 نوایی غزل‌لری دن آلگیلر
۲۷۳	 محبوب القلوب دن بیر آلگی
۲۷۶	 خمسه دن ایکی آلگی
۲۸۶	 شاه غریب میرزا غریبی
۲۹۰	 ابابکر میرزا
۲۹۱	 فریدون حسین میرزا
۲۹۳	 واصفی
۲۹۵	 سید احمد میرزا
۲۹۹	 دولت شاه سمرقندی
۳۰۳	 محمد شیبان خان
۳۰۶	 عبید الله خان ابوالغازی
۳۰۷	 کمال الدین شیرعلی بنایی هروی
۳۱۳	 سعید قاسمی
۳۱۷	 طالع محمد ایمانی / امامی
۳۱۹	 ملا حسن یا حسین شاه
۳۲۰	 محمد صالح
۳۲۶	 مغول خانم
۳۲۷	 سلطان محمد فخری هروی

۳۲۹	 میرزا ابراهیم جانی
۳۳۰	 میرزا الوغ بیگ [بیلگوت]
۳۳۳	 بحث ششم
۳۳۳	 حوزه میمنه — اندخوی
۳۳۵	 برگی از تاریخ میمنه
۳۴۳	 مولانا ترخانی
۳۴۴	 مولانا شوقی
۳۴۵	 امیر رستم علی
۳۴۶	 ولی بیک
۳۴۷	 بی بی توردی
۳۴۸	 محوی قیصاری/وفات ۱۲۴۶هـ (؟)
۳۵۲	 جنیدالله حاذق
۳۵۴	 آثار حاذق
۳۵۶	 شاه ویسی معروف به چوت خلیفه
۳۵۸	 ۳۵ بیت دیگر از شاه ویسی
۳۶۲	 تینگری بیری عبرت
۳۶۷	 نادر نیاز قادری /قادری پلنگ پوش
۳۶۸	 متن کامل اشعار تورکي نیازی
۳۸۵	 بحث هفتم
۳۸۵	 حوزه شبرغان
۳۸۷	 برگی از تاریخ مهلیک در آقچه
۳۸۹	 ابن یهین شبرغانی /ملا اکه شبرغانی
۳۹۲	 منشی محمد یوسف یوسف /دییر
۳۹۳	 اذنب / مذنّب
۳۹۴	 مخمس
۳۹۸	 ناصر علی نصرین
۴۰۱	 بحث هشتم
۴۰۱	 حوزه بدخشان
۴۰۳	 یکی از وجه تسمیه های بدخشان
۴۰۴	 مولانا امیر /یوسف امیری
۴۰۹	 یوسف امیری نینگ «بنگ و چاغر» (بنگ و شراب) رساله سی
۴۱۶	 زین الدین ابابکر میرزا
۴۱۸	 ابراهیم میرزا ابوالقاسم وفایی
۴۱۹	 بیرم خان خانان
۴۲۵	 حیدر دوغلات ایازی
۴۲۶	 محمد شریف گلخنی
۴۳۲	 ختایی ساقی
۴۳۵	 بحث نهم
۴۳۵	 حوزه کابل
۴۳۶	 در باره کابل
۴۳۷	 میر سعید کابلی
۴۳۸	 میر علی غریبی

۴۳۹		بابر
۴۳۹		ظهیر الدین محمد بابرشاه
۴۴۲		آثار بابر
۴۴۳		الف. بابر نامه
۴۴۳		ب. رساله عروض
۴۴۵		ج. رساله مبین
۴۴۶		د. ترجمه منظوم رساله والدیه
۴۴۷		ه. دیوان اشعار
۴۴۷		و. خط ببری
۴۵۱		بابر نامه دین ینه بیر آلگی
۴۵۴		نمونه یی دیگر از بابر نامه
۴۵۷		بابر نینگ غزلری دین آگیلر
۴۵۹		خواجه کلان بیک سپاهی قندهاری
۴۶۲		همایون میرزا
۴۶۴		کامران میرزا
۴۶۷		ترکیب بند / کامران میرزا
۴۷۵		بحث دهم
۴۷۵		افزوده ها
۴۷۶		اشعار ترکی مولوی
۴۸۲		سیف سرایي (۱۳۲۱-۱۳۹۸ م)
۴۸۳		سیف از کجاست ؟
۴۸۳		سرای در کجاست ؟
۴۸۴		سیف سرایي غزلری
۴۸۹		قصیده
۴۹۳		فخری هروی و اشعار تورکی
۴۹۳		« شاه اسماعیل [صفوی ، در شعر ختایی]
۴۹۴		سلطان تسلیمان
۴۹۶		عبدالعزیز خان
۴۹۷		منشی محمد یوسف شبرغانی و نامه سلطان احمد خان
۴۹۷		سواد نامه تورکی سلطان احمد قیصر روم
۵۰۰		صلاح الدین صلاحی
۵۰۹		احسن الروایات فی مناقب اولیاء و السادات
۵۱۴		نادم قیصاری
۵۱۵		ثنا و نعت و منقبت و مناجات به لسان اوزبیکي
۵۲۱		نامه یی از استاد دکتور سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی
۵۲۶		دوبیت در میهنه
۵۲۷		گفته های فرجامین (نتیجه)
۵۲۹		پیشنهاد
۵۳۰		و سخن اخیر
۵۳۵		بحث یازدهم

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۶

۵۳۵	 فهرست ها
۵۳۶	 سالنهای ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان
۵۳۹	 فهرست اعلام
۵۵۹	 فهرست مأخذ

فشرده مباحث

مباحث کتاب به گونه زیرین اند:

بحث اول ، پیش‌گفتار: این بحث ، شامل گفته‌هایی چون : نام کتاب ، زمان و جغرافیای این اثر ، انگیزه این کار ، آغاز کار ، این تحقیق به کدام سؤالها جواب می‌گوید ؟ اهمیت این پژوهش ، پیشینه پژوهش ، روش و منابع این تحقیق ، خصوصیات موضوعی این کتاب

بحث دوم ، شامل تقریظ‌های پوهاند دکتور محمد یونس طغیان ساکایی و پوهاند دکتور محمد صالح راسخ استادان پوهنتون بلخ است. در این بخش ارزیابی کتاب به وسیله دکتور علوم پروفیسور سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی نیز آمده.

بحث سوم ، مقدمه: این بخش عناوین مدخل ، ترجمه آثار تورکی - اوزبیکي ، چاپ آثار تورکی - اوزبیکي در افغانستان ، تألیف آثار به زبان تورکی - اوزبیکي ، برپادی نوشته‌های تورکی - اوزبیکي ، ذواللسانین بودن ادیبان ، فترت در ادبیات تورکی - اوزبیکي ، ادامه ادبیات تورکی - اوزبیکي با عناوین کوچک - تدریس ادبیات تورکی - اوزبیکي ، تألیف آثار به زبان تورکی - اوزبیکي - و آخرین سخن مقدمه را شامل است.

بحث چهارم ، حضور ادبیات تورکی - اوزبیکي در « حوزه بلخ » را در بر می‌گیرد. این خود دو بخش دارد:

برخ اول: شامل عنوان سه نکته در پیوند به بلخ (۱- در پیوند به یمما ، ۲- در مورد هویت کلمه بلخ ، ۳- کوه البرز در کجاست ؟) و مقاله « هویت جنجالی بلخ » است.

دربرخ دوم: راجع به زندگانی ۱۶ شانزده ادیبی که در حوزه بلخ زیسته یا چند گاهی بوده و به زبان تورکی - اوزبیکي اثر آفریده اند ؛ معلومات داده شده ؛ از آثار شان نمونه یا نمونه‌ها آورده می‌شود.

بحث پنجم ، حوزه هرات: در این بخش ، نوشته هایی چون رنسانس شرق ، مقالات نهم از حیرت الابرار از خمسه اثر نوایی ، ترجمه آن مقالات و شرح حال و نمونه آثار ۴۳ ادیب گنجانیده شده است. لطفی ، نوایی و سلطان حسین میرزا بایقرا حسینی از بخش های مهم این برخ اند.

بحث ششم ، حوزه میمنه- اندخوی: در این بخش شرح حال مختصر و نمونه کلام ۱۱ ادیب گنجانیده شده است.

بحث هفتم ، حوزه شبرغان: در این بخش شرح حال و نمونه کلام چهار ادیب ذکر گردیده.

بحث هشتم ، حوزه بدخشان: این بحث شامل نکاتی پیرامون موحودیت ادبیات تورکی- اوزبیکي در بدخشان می باشد. در این بخش ، شرح حال و نمونه کلام هفت ادیب آمده است.

بحث نهم ، حوزه کابل: در این بخش شرح حال و نمونه کلام ۶ ادیب آمده است. برانزده تر عنوان این بخش ، شرح حال ظهیرالدین محمد بابر است.

بخش دهم ، افزوده ها: در یادداشت این بخش آمده است: « درین بخش آن شاعران و نویسندگانی معرفی میشوند که در محدوده زمانی که من برای کار خود تعیین کرده ام یعنی از قرن هشتم هق تا آغاز ۱۴ هجری شمسی ، شامل نمی شوند ؛ مگر ، مناسبت هایی دارند و با در نظر داشت آن پیوندها ، درین بخش آورده میشوند و سبب ها نیز بیان میگردند.» بعد از این یادداشت ، پیرامون ۱۵ مسأله ، نکاتی درج گردیده. مهمترین عنوان آن مصاحبه دکتور حسین محمد صدیق زاده پیرامون « اشعار تورکي مولوی » است.

بخش یازدهم ، فهرست ها: در این برخ ، سال نمای ادبیات تورکی- اوزبیکي ، فهرست اعلام و فهرست مآخذ آمده اند.

نکته آخر این که ، مطالب این کتاب- طوری گفته آمد- آخرین گفته ها نیستند. با پیدایی اثری یا آثاری از ادیبی ، نکته های این کتاب ، دگرگونه خواهد شد.

بحث اول

پیش گفتار

نام کتاب

انتخاب نام بر این کتاب یکی از مشکلات بود. در اول نام «ادبیات چغتایی در افغانستان» برگزیده شد. اما اصطلاح «ادبیات چغتایی» در افغانستان نامعمول بود و هم از تأثیر نام گذاری اوزبیکستان و ادبیات اوزبیک، وریانت «ادبیات چغتایی» مناسب نبود. بعد، نام «ادبیات اوزبیک افغانستان» انتخاب شد. این نام، پیشنه تاریخی ادبیات مورد بحث - که به نام «ادبیات تورکی» معروف بود- را دربر نمی گرفت. باری هم «ادبیات تورکی افغانستان» نام گذاشتم. مشکل این نام در این بود که از یکسو «ادبیات تورکی» تداعی کنده نام کشور تورکیه بود و از سوی دیگر، با نام گذاری های سیاسی موافق نمی افتاد. سرانجام با مشوره با پوهنوال دکتور سید محمد عالم لیب - یکی از لیبیان عرصه زبان و ادبیات فارسی- دری، زبان و ادبیات تورکی در همه شاخه های آن و هم زبان و ادبیات روسی - به اسم «ادبیات تورکی- اوزبیک افغانستان» موافقت افتاد.

زمان و جغرافیای این کتاب

زمان معین شده در این کتاب، از قرن پانزدهم تا اوایل قرن بیستم میلادی است و جغرافیای آن هم، جغرافیای افغانستان - به ویژه شهرهای بلخ، هرات، میمنه، اندخوی، شبرغان، بدخشان و کابل - می باشد. جریان و کیف و کان روند این ادبیات در جغرافیاهای چون اوزبیکستان و تاجیکستان و هند - بابرنامه در هند تکمیل شده است - از حیطه بحث های این کتاب بیرون است.

انگیزه این کار؟

زمانی که بین سالهای ۱۳۷۷ - ۱۳۸۰ در شهر پشاور پاکستان مهاجر بودم؛ در جریان همکاری با مطبوعات مهاجران، اندیشه یی پیدا شد که ادبیات تورکی- اوزبیک افغانستان را در قالب یک مقاله معرفی کنم. این اندیشه عملی نشد. در سال ۱۳۸۷ انجمن قلم افغانستان و گویتة انستیتوت، مقاله یی در مورد ادبیات اوزبیک تقاضا کردند. مقاله یی آماده کردم فهرست گونه از نام و اثر چند شاعر. آن مقاله اقبال پذیرش نیافت و به جای آن مقاله «افغانستان ده باله لر اوچون ادبیات» پذیرفته شد. مقاله اولی را آهسته آهسته

گسترش دادم تا اینکه به هیئت یک کتاب درآمد و فعلاً در دست شما قرار دارد و شما می‌خواهید آن را مطالعه کنید

آغاز کار

آغاز کار در همه موارد یکی از مشکلات است؛ چون مطالعه و کار در موضوعی که تازه و نو باشد؛ باعث می‌شود که نویسنده نتواند پلان کاری دقیق و آسان و زودرس به هدف، طرح کند و براساس آن، کارش را استوار سازد. دشواری کار هم در همین نکته است: طرح پلان کاری. در آماده کردن این متن چندین شیوه کار آزمایش شد.

یکی بر اساس سالها بود. این طرح کاری، مشکلی داشت و آن اینکه در فاصله زمانی کوتاهی چندین ادیب زندگانی داشتند و هر کدام شان به یک محدوده جغرافیای حیات به سر برده بودند. و مهم تر از همه این بود که سال تولد و وفات بسیاری از ادیبان معلوم نبود. از این طرح کاری صرف نظر شد.

پلان دیگری، آماده کردن کتاب بر اساس حرف اول تخلص یا نام شاعر بود. مشکلی که این پلان داشت، این بود که ادیبان خیلی دور از هم از نگاه زمانی، یکی پی هم می‌آمدند و این کار سبب می‌شد که مطالعه سبک و پندارهای مسلط در زمانه‌یی بر هم بخورد و خواننده نتواند خط حرکت فکری هر زمان را - ولو به صورت پیرنگ- درک کند.

خاکه دیگری، در نظر گرفته شد و آن عبارت از معرفی ادیبان بر اساس منسوب بودن شان به یکی از سلاله‌های شاهی بود. این پلان هم مشکل خاص خود را داشت و آن اینکه یک شاعر به دو- سه دربار زندگانی کرده بود و درین دربارها آثار آفریده.

بعد از بررسی این همه شیوه‌های کاری - که همه در عین جدا بودن از هم، آمیخته با هم اند- عجالتاً مطالعات بر اساس حوزه‌ها در نظر گرفته شد. این پلان کاری هم مشکل خاص خود را دارد؛ مثلاً ادیب در چند شهر زندگانی داشته است. بنایی، ظهیرالدین محمد بابر و محمد بیرم خان خان-خانان، خواجه کلان بیک و... درین شمار می‌آیند. با این هم مطالعه بر اساس حوزه‌های ادبی بهتر به نظر آمد و کار بر آن بنا و شروع شد. این روش از نظر نگارنده بر علاوه اینکه کار را تا اندازه‌یی آسان می‌سازد؛ یک خوبی دیگر هم دارد و آن، درک حضور و گستره ادبیات تورکی- اوزبیکي را در یک ساحه وسیع جغرافیایی به صورت جدا جدا مشخص می‌کند و به خواننده این فرصت را می‌دهد تا بیشتر فکر کند و حضور و تداوم ادبیات تورکی- اوزبیکي در آن ساحه را بهتر درک نماید. این روش هم،

روشی تازه نیست از گذشتگان امین احمد رازی در هفت اقلیم این شیوه را داشته است و زمان معاصر، تذکره های اختصاصی بیشتر رواج یافته است.

این تحقیق به کدام سؤال ها جواب می دهد؟

این تحقیق به سؤالهای متعددی مربوط به ادبیات تورکی- اوزبیکي در جغرافیای افغانستان جواب می دهد؛ مثلاً

نخستین اشاره در خصوص موجودیت ادبیاتی تورکی - اوزبیکي در کدام اثر و در کدام زمان بوده است؟ چرا از قرن های اولی (از قرن چهارم - تا قرن هشتم، اثری به این زبانها وجود ندارد؟ چگونه آثاری به این زبان به میان آمده است؟ در کدام شهرهای افغانستان، ادبیات تورکی- اوزبیکي وجود داشته است؟ رونق و فترت این ادبیات چگونه بوده است؟ و سؤال های دیگری که به این موضوع پیوند دارد.

اهمیت این پژوهش

با رسمی شدن تدریس به زبان مادری - بعد از سال ۱۳۵۷- در مناطقی که کاربران یک زبان بیشتر باشند؛ مضمونی با نام «زبان مادری» در نصاب تعلیمی وزارت آموزش و پرورش -بعدها وزارت معارف-افزوده گشت. در ریاست تألیف و ترجمه وزارت آموزش و پرورش، دیپارتمنت هایی به نام «دیپارتمنت اوزبیکي-تورکمني و...» ایجاد شدند. دیپارتمنتی با نام «دیپارتمنت زبا و ادبیات اوزبیکي» در چوکات پوهنتون کابل نیز تأسیس شد. همچنان رسانه هایی به زبان های به اصطلاح «زبان های سومی افغانستان» نشرات آغاز کردند. بعدها- بعد از سال ۱۳۸۲- در پوهنتون های ولایات شمال و شمال شرق - در نُه ولایت- دیپارتمنت زبان و ادبیات اوزبیکي ایجاد شدند. در رسانه های دولتی و خصوصی سهم بیشتری به « نشرات به زبان های سومی» داده شد. شماری از نهادهای خصوصی هم در نشر و پخش به زبان های سومی به خصوص زبان و ادبیات اوزبیکي، دست به کار شدند.

با بیشتر شدن فعالیت های این نهادها، مسأله بسیار مهم کمبود مواد درسی و ممد درسی و مواد اطلاعاتی به میان آمد. تلاشهایی برای حل این معضله از طرف دست اندرکاران این نهادها صورت گرفت. در بخش زبان و ادبیات اوزبیکي، بیشتر به جمهوری اوزبیکستان اتکا شد و مشکل قسماً برطرف گشت. اما مبحث مشخص « ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان» در این میانه خالی بود.

مؤلف این اثر، که در پداگوژی های فاریاب و جوزجان و نیز در پوهنتون بلخ، بخشی از مضامین دیپارتمنت های اوزبیکي -بیشتر تاریخ ادبیات- را تدریس می کرد؛ دریافت بود که

در مواد آموزشی اوزبیکستان ، مقام شاخص و شامخ این ادبیات و نقش برانزنده ادیبان جغرافیای افغانستان کمتر تبارز یافته است.

از طرف دیگر هم می دانیم که حوزه های ادبی بلخ و هرات ، از شمار نخستین حوزه های ادبیات تورکی اند و شاه کارهای این ادبیات - آثار نوایی و بابر- در هرات و کابل - دهلی به میان آمده اند. حوزه های ادبی بخارا ، سمرقند ، خوقند ، تاشکینت و... بعد از فروپاشی امپراتوری تیموریان در هرات ، رونق یافتند.

با در نظر داشت این جریان ، تصمیم بر این شد که کیف و کان ادبیات تورکی- اوزبیکي در جغرافیای افغانستان به صورت مشخص ، مورد بررسی قرار گیرد تا باشد که کتابی در بخش مواد مهد درسی در نهادهایی که در زمینه ادبیات تورکی- اوزبیکي کار می کنند ؛ فراهم آید و خلای موجود در این ساحه ، تاحدی پُر شود.

پیشنه پژوهش

جریان ادبیات تورکی- اوزبیکي و حیات و ایجادیات نویسندگان کمتر و شاعران بیشتر ، توسط پژوهندگان این عرصه ، تا اندازه یی بررسی شده اند و مطالب سودمندی به دسترس خواننده گان و خواننده گان قرار گرفته اند. این کتاب ها بیشتر به رنگ تذکره الشعرا در گذشته ها بوده اند. از همین سبب به شرح حال نویسندگان کمتر پرداخته اند. درین بحث شماری از این کتابها را معرفی می کنیم تا خواننده گان در صورت ضرورت به آنها مراجعه کنند و مشکلات خویش را حل نمایند. باید گفت اکثر این کتابها مورد استفاده من بوده اند.

و به تأکید باید گفته شود که این آثار ، آنهایی اند که من دیده ام. شاید آثاری هم باشند که مورد مطالعه من قرار نگرفته باشند. اگر آثار آنچنانی بوده باشند و من ندیده باشم و یادی از آنها در میان نیامده باشد ، از مؤلفان آنها جداً معذرت می خواهم. و این هم معرفی شماری از این منابع

مجالس النفایس: نخستین و مهمترین کاری که درین زمینه صورت گرفته است ، مجالس النفایس اثر نوایی ست که در سال ۸۹۶ هـ ق به نگارش درآمده است. نوایی درین اثر ، شاعرانی را معرفی نموده است که در قلمرو ادبیات تورکی خراسانی ، مصروف آفرینش آثار بوده اند. کار نوایی خیلی فشرده و مفید است. او هر شاعر را در دو-سه سطر معرفی میکند و یک بیت از اشعارش را طور نمونه می آورد.

مجمع الخواص: کار دیگری که در محدوده بیرون از افغانستان صورت گرفته تذکره «مجمع الخواص» اثر صادقی کتابدار است.^۱ این کتاب به زبان تورکی چغتایی است. بعد از مجالس النفایس، دومین کتابی ست در تذکره الشعرا به زبان تورکی. این کتاب به شیوه مجالس النفایس نوشته شده است. در آن نمونه اشعار ۳۳۲ تن از شاعرانی که به زبان تورکی اثری داشته اند؛ همراه با نکته‌هایی از زندگانی آنان آمده است. یک نسخه این کتاب در سال ۱۰۱۶ هجری قمری کتابت شده است. بر اساس آن، دکتور عبدالرسول خیامپور استاد دانشگاه تبریز، آن تصحیح نموده اند و همچنان ترجمه کرده. این کتاب در سال ۱۳۲۷ هجری در تبریز به نشر رسیده است.

تذکره السلاطین و جواهر العجایب مع دیوان فخری هروی: این تذکره را سلطان محمد فخری بن محمد امیری هروی در نیمه دوم قرن دهم هجری قمری در دارالسلطنت تته در هندوستان تألیف کرده است. این کتاب دو بخش دارد:

۱- بخش اول: **روضة السلاطین:** در این بخش سوانح و نمونه کلام ۷۹ تن از شاهان، شاهزادگان و امیرانی که به زبانهای فارسی و تورکی شعر گفته اند؛ آمده است.

۲- بخش دوم: **جواهر العجایب:** در این بخش، سوانح و نمونه‌های کلام ۳۰ سی تن از خانم‌هایی که به زبان‌های فارسی و تورکی شعر گفته اند؛ آمده است. این کتاب به تصحیح و تحشیه سید حسام الدین راشدی در سال ۱۹۶۸ از طرف سندی ادبی بورد، حیدرآباد به نشر رسیده. باید گفت که حواشی آن خیلی غنی و مفید است.

کار دیگر درین زمینه، از آن‌خانیم آیخان بیانی ست. این خانم دانشمند در کتابی به نام «اوزبیک شاعرلری ج ۱» شماری از شاعران را از سده‌های کهن تا سال وفات ظهیرالدین محمد بابر و نیز خود بابر، معرفی کرده است. شیوه کار او، شبیه شیوه کار نوایی در مجالس النفایس است و یکی از مآخذ معتبر او، همین کتاب بوده است. درین کتاب که از طرف وزارت اطلاعات و فرهنگ جمهوری دموکراتیک افغانستان ۱۳۶۹ به نشر رسیده است؛ شاعران با در نظر داشت زمان حیات‌شان معرفی شده اند. این کتاب یکی از مآخذ نگارنده این سطرها نیز بود.

^۱ درین زمینه دوست عزیز و مهربان من و دانشمند وارسته و بی‌ادعا، محترم محمد حلیم یارقین کتابی نوشته اند. در آن کتاب، تاریخ تذکره نگاری در ادبیات تورکی را به گونه مفصل و همه جانبه بررسی کرده اند. آرزو دارم که آن کتاب روزی چاپ شود و خواننده گان به آن دسترسی داشته باشند.

کتاب مهم دیگر درین زمینه ، «رنگین کمان شعر» نوشته محمد اسلم گداز ، حامد فاریابی ، رحیم ابراهیم ، تاشقین بهایی ، محمد کاظم امینی و عبدالمحمد شایق وصال می باشد. این کتاب در سال ۱۳۶۹ در شهر میمنه از طرف ریاست اطلاعات و فرهنگ ولایت فاریاب به حمایت جدی و همه جانبه محمد هاشم پیکار والی آن ولایت به چاپ رسید. درین کتاب ، شاعران با در نظر داشت زمان حیات شان معرفی شده اند. این کتاب شامل آثار شاعرانی ست که به زبانهای دری ، پشتو ، اوزبیک و یاهم تورکمنی شعر آفریده اند. درین تذکره ۱۲۱ شاعر از ظهور فاریابی تا سال ۱۳۵۰ معرفی گردیده اند. سوانح و نمونه اشعارچند شاعر از این کتاب نقل گردید.

کتاب خیلی ها مهم دیگری که از منابع معتبر مؤلف است ، کتاب « تاریخ ادبیات تورکی - اوزبیکی » ترجمه و تحشیه دانشمند بزرگوار برهان الدین نامق ست. این کار استاد نامق ، ترجمه کتاب « اوزبیک ادبیاتی تاریخی » نوشته پروفیسور نتن ملله یف دانشمند اوزبیکستانی می باشد. کتاب هرچندی که نام ترجمه را با خود دارد ؛ مگر حواشی و تعلیقات افزوده شده ، کتاب را وجهه برتر داده است. این کتاب معتبر که در سه جلد و در ۱۲۴۰ صفحه به قطع وزیری در پشاور پاکستان در سال ۱۳۷۹ به نشر رسیده است. مجلدات اول ، دوم و نیمه جلد سوم ترجمه کتاب پروفیسور نتن ملله یف است و نیمه جلد سوم از صفحه ۹۶۷- ۱۲۴۹ تکمله است و فهرست اعلام ، که خود کتابی مستقل می تواند به شمار آید. من در اکثر موارد به این کتاب معتبر استناد کرده ام.

کتاب مهم دیگر درین بخش ، «رنگین کمان شعر ج ۲» تألیف الحاج محمد کاظم امینی^۱ ست که از طرف ریاست اطلاعات و فرهنگ ولایت فاریاب در سال ۱۳۸۴ به نشر رسیده است. درین کتاب شماری از شاعرانی که در رنگین کمان شعر نیامده بودند و نیز شماری از شاعرانی جوان معرفی شده اند. به صورت کل در تذکره رنگین کمان شعر جلد ۲ ، چهل و یک ۴۱ شاعر با زنده گانی نامه کوتاه و یکی دو نمونه از اشعار شان حضور یافته اند. این کتاب هم یکی از مآخذ من بود.

کتاب **اوزبیک ادبیاتی فرهنگی** تألیف ذکر الله ایشانچ و محمد عالم کوهکن هم از شمار مآخذ نگارنده در کار این تألیف بوده است. نام کتاب می رساند که موضوع و موضع کتاب فرهنگ ادبیات اوزبیک ست. از همین سبب مباحث آن فشرده است. این کتاب هم توسط ریاست اطلاعات و فرهنگ ولایت فاریاب ۱۳۷۴ به نشر رسیده.

^۱ باید گفت که استاد محمد کاظم امینی ، بیشترین کار را در زمینه تذکره نگاری انجام داده است. در خصوص کارهای او رجوع شود به مقاله دانشمند محترم محمد حلیم یارقین ...

کتاب دیگری که در زمینه معرفی شاعران اوزبیک و تورکمن زبان به نشر رسیده است کتاب **وطن‌نی ایسله** ب تألیف محمد کاظم امینی ست. این کتاب در سال ۱۳۸۲ در پشاور پاکستان به نشر رسیده است. در آن سوانح ۱۴ شاعر مهاجر اوزبیک و تورکمن با نمونه‌های شعری شان آمده است.

ارمغان جنبش هم کتابی ست پرداخته شده در زمینه معرفی شماری از شاعرانی که به زبان‌های دری یا اوزبیک یا پشتو و یا هم تورکمنی شعر سروده اند. این کتاب توسط شورای فرهنگی جنبش ملی اسلامی افغانستان در شهر شبرغان در سال ۱۳۷۴ در ۱۰۳ صفحه به نشر رسیده است. مهتم آن عبدالسلام قشلاقی داستان نویس معاصر افغانستان می‌باشد. درین تذکره سوانح و نمونه کلام ۳۷ شاعر آمده.

تانگ پیلی هم کتابیست که در زمینه معرفی شماری از شاعران پرداخته است. در این کتاب ۲۴ تن از شاعران معرفی شده اند. مهتم آن محمد کاظم امینی است و از طرف ریاست طبع و نشر جمهوری دموکراتیک افغانستان در سال ۱۳۶۵ در کابل به چاپ رسیده است.^۱

کتاب دیگری مربوط به حیات شاعران تورک تبار افغانستان، کتاب **«سینینگ شائینگ گه اولکم»** نام دارد. این کتاب از طرف «وطن جمعیتی» اوزبیکستان در سال ۱۹۸۱ در تاشکنت به نشر رسیده است. درین کتاب، نمونه‌های شعر ۱۷ تورک تبار با سوانح مختصر شان آمده است. قطع این کتاب جیبی می‌باشد.^۲ مؤلف آن محمد علی ست.

روش و منابع این تحقیق

روش تحقیق در این کتاب، روش کتابخانه‌یی ست. و در چند مورد هم از «روایت» استفاده شده است.

باید گفت که موضوع مورد بحث ما در افغانستان تازه است و منابع و مآخذ کافی و وافی درین زمینه- حد اقل تا زمان نوشتن این کتاب- وجود ندارند با این هم از اثر سعی و تلاش دوامدار، توانسته شد که به شماری از منابع و مآخذ قابل اعتماد دسترسی پیدا شود و بر مبنای داشته‌های آنها، مستند سازی گردد. این منابع و مآخذ چار دسته اند:

منابع و مآخذ دری، این مآخذ شامل دیوانهای اشعار، تاریخ‌های ادبیات، تذکره‌ها و هم یکی دو مقاله اند. این منابع به تمامی دست اول اند موارد «به نقل از فلان کتاب» درین اثر به جز یکی دو مورد، نیست. دست اول بودن این منابع باعث آن نشده است که ما در

^۱ یارقین محمد حلیم، کتابنامه. کابل: غضنفر بانک، ۱۳۸۹.

^۲ محمد علی، سینینگ شائینگ گه اولکم، تاشکنت، ۱۹۸۱.

صحت و سقم مطالب آنها شک نداشته باشیم. هر مطلبی که نقل شده است؛ با در نظر داشت اعتبار علمی مؤلف و ثقه بودن مطلب آن منبع بوده است. درین منابع، مطالبی که دور از واقع پنداشته می شدند؛ نقل نشده اند. مانند روایتی در مورد قصد چاپ آثار نیازی بلخی توسط یکی از حکام وقت و عکس العمل در برابر اشعار او.

منابع و مآخذ اوزبیک، این مآخذ هم دست اول اند و یا هم مآخذی اند که نویسندگان آنها نام و نشانی قابل اعتماد در عرصه تحقیق پژوهش دارند. روش استفاده از این مآخذ، مثل روش استفاده از مآخذ دری بود.

نسخه های خطی، شمار این گونه منابع کمتر اند. به سبب میسر شدن یک نسخه از این منابع، امکان مقابله و مقایسه وجود نداشت. و نیز مقصود آماده کردن متن انتقادی هم نبود. به همین علت به هر چه آن نسخه ها در بخش نمونه های شعری داشتند، بسنده شد.

گفته ها و روایت ها، ازین منبع نیز در نوشتن این کتاب استفاده شد. در افادات و روایت ها، هیچ گونه تحریفی از جانب نگارنده صورت نگرفته است.

در پذیرفتن مطالب منابع و مآخذ، طوری که در بالا قید گردید، روش حزم و احتیاط در پیش گرفته شد تا سخنی به گزاف گفته نشود و به ارزش تحقیقی و استنادی کتاب خدشه وارد نگردد.

خصوصیات موضوعی این کتاب

این کتاب از نگاه موضوعات و مباحث خصوصیات خاص خود را دارد.

این کتاب، تاریخ ادبیات نیست

می دانیم که در تاریخ ادبیات مباحث تاریخی، زمینه ظهور ادبیات و پیوند این هردو به صورت وسیع مورد بحث قرار می گیرند. عاملای ترقی و فترت ادبیات بررسی می شوند و مطالعات ادبی به صورت بخشی از مطالعات تاریخ در می آیند. برترین نمونه تاریخ ادبیات کتاب «اوزبیک ادبیاتی تاریخی» نوشته پروفیسور نتن ملله یوف است.^۱ طوری که اشار شد این کتاب به وسیله دانشمند بزرگوار استاد برهان الدین نامه با حاشیه و تکمله ترجمه شد و در سال ۱۳۷۹ در سه جلد در پشاور پاکستان به نشر رسید.

این کتاب، تذکره الشعرا هم نیست

در تألیف تذکره شاعران معمول چنین است که مؤلف نظر به علاقه یی که چند یا چندین شاعر را معرفی می کند به این مفهوم که سوانح آنان را می آورد و در ختم سوانح، نمونه یا

^۱ ملله یف، نتن. (۱۹۷۶) اوزبیک ادبیاتی تاریخی، ج ۱. اوقیتوچی نشریاتی، تاشکنت. اوزبیکستان

نمونه‌هایی از اشعار او را درج می‌کند. و هم چون زمینه کاری او « تذکرة الشعرا » ست ؛ سوانح و آثار ادیبانی که آثار منشور آفریده اند ؛ شامل برنامه کاری مؤلف نمی‌شود. مانند مجالس النفیس اثر نوایی ، تذکرة الشعر اثر دولت شاه سمرقندی ، تحفة الاحباب از نثاری بخاری ، سیماها و آواها از نعمت حسینی ، رنگین کمان شعر تألیف جمعی منتشره در میهنه ۱۳۶۹ و غیره

این کتاب ، جنگ اشعار هم نیست

در تألیف جنگ اشعار ، منظور مؤلف ، آوردن نمونه‌هایی از اشعار شاعران بدون قید سوانح است. این نوع اثرها را بیاض هم می‌گویند. در قرن نوزده و اوایل قرن بیست ، تألیف جنگ اشعار (بیاض ، سفینه) در ماوراءالنهر رواج فوق العاده یافت. طوری که دوستی گفته بود در مجموعه ذخایر نسخ خطی در چوکات اکادمی علوم تاجیکستان بیش از ۲۱۶ جنگ شامل اشعار فارسی و تورکی موجود است. محترم گل نظر یکی از ادیبان تاجکستان ، در تألیف نوعی از تذکرة الشعرا - با افزودن مصاحبه با شاعران بر حیات - در تاجیکستان ، اصطلاح سفینه را به کار برده اند.^۱

و این کتاب

مجموعه‌یی است از شرح حال شماری از ادیبان تورک تبار و نمونه‌های آثار ادبی زبان تورکی-اوزبیکي در یک محدوده زمانی (از قرن ۱۵-۲۰ میلادی). همچنان این کار ، بررسی مقدماتی است ؛ نه آخرین یافته‌ها و گفته‌ها.

^۱ گل نظر (۲۰۰۷) سفینه ، معارف و فرهنگ ، شهر دوشنبه تاجیکستان.

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۱۸

بحث دوم

تقریظها و ارزیابی

تقریظ / ۱

در افغانستان گویندگان زبانهای گوناگون زیست دارند. اما بیشتر مردم به سه زبان دری ، پشتو و اوزبیکي سخن می گویند. عدم ارتقای این زبانها و ادبیات آنها متناسب است با عقب ماندگی های کشور ما در همه عرصه دیگر.

زبان دری دارای پیشینه دراز و پشتوانه بزرگ ، با وجود عدم توجه دولتها ، با گامهای کوچک به پیش می رود. زبان پشتو و ادبیات آن به ویژه در یک سده اخیر از پیشرفت های چشمگیری برخوردار است و اما زبان و ادبیات اوزبیکي با سابقه طولانی و باوجود گویندگان بسیار در افغانستان ، پیشرفت قابل توجهی نداشته است. شاید بتوان یکی از دلایل این عقب ماندگی را در بی توجهی دولتها در این زمینه قلمداد کرد. تنها در حاکمیت حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بود که مجله یی زیر نام ملیتهای برادر مطالبی را به زبان اوزبیکي چاپ می کرد. از همان دوران کتابهایی به زبان اوزبیکي چاپ و حق تعلیم به زبان مادری در قانون اساسی کشور مسجل شد. در زمان حاکمیت حزب جنبش ملی اسلامی افغانستان در شمال کشور نیز شاهد تلاشهایی از جانب روشنفکران ترک تبار در عرصه رشد زبان و ادبیات اوزبیکي بودیم.

در سالهای پسین تعدادی از فرهنگیان اوزبیک و ترکمن فعالیتهای قابل توجهی را در آفرینشهای ادبی و تالیف کتب به زبان مادری شان و یا در باره زبان و ادبیات اوزبیکي و ترکمنی ، انجام داده اند. تالیف فرهنگ اوزبیکي به فارسی توسط زوج فرهیخته فرهنگی حلیم یارقین و دکتور شفیقه یارقین ، تالیف فرهنگ ترکمنی به وسیله پوهنوال دکتور محمد صالح راسخ یلدرم به نام فرهنگ راسخ ، ، تالیف فرهنگ اوزبیکي به وسیله استاد آلتای ، چاپ و نشر تعدادی از مجموعه های شعر از جمله مجموعه هایی از شاعر ذواللسانین و شیوا بیان متین اندخویی ، تالیف تذکره شاعران اوزبیک تبار زیر نام «اوزبیک شاعر لری» به همت بانوی دانشمند ، آی خان بیانی ، «رنگین کمان شعر» تالیف جمعی از نویسندگان ، کارهای عبدالله رویین در شناخت و چاپ آثار نوایی ، کارهای صالح محمد حساس در زمینه جمع آوری و نشر افریده های شفاهی تورک تباران و چندین کار نمایان دیگر از همین دست که همه برای ارتقا و شگوفایی زبان و ادبیات اوزبیکي و ترکمنی مثمر ثمراند.

و اما جای «ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان» -همین کتابی که اینک در دست دارید- در میان این همه فعالیتهای خالی بود. این کتاب ، ادبیات اوزبیکي را در حوزه های مختلف فرهنگی ، در جغرافیای افغانستان مورد بحث قرار می دهد. هرچند این شیوه در تاریخ ادبیات

یک سنت تازه و بدیع نیست ، اما به درستی می‌نمایاند که ادبیات اوزبیک در گستره وسیعی از افغانستان معمول بوده است.

آنچه را من سالها پیش از این نیز در جمعی از فرهنگیان مطرح کردم ، شناسایی فرهنگ و ادبیات اوزبیک و ترکمنی به زبان فارسی بود. چون بیشتر مردم با سواد افغانستان درباره ادبیات تورکی کمترین اطلاع را دارند و حتا بسیاری از ترک تباران افغانستان تنها متنهای فارسی را می‌توانند بخوانند. پس با معرفی ادبیات اوزبیک به زبان فارسی و همراه با آن مهارست در زبانهای اوزبیک و ترکمنی و تعلیم و تحصیل به زبان مادری گوهر مراد به کف خواهد آمد.

این نکته قابل یاد آوریست که ادبیات پر بار فارسی- دری در بنیاد و ارتقای ادبیات تورکی نقش مهمی ایفا کرده ؛ همچنان باید به خاطر داشت که ادبیات فارسی - دری خود مدیون بزرگانی از تبار ترک اند که شعر فارسی- دری را به درجه کمال رسانیده اند.

استاد محمد رحیم ابراهیم یکی از همان فرهیخته گانیست که در جامعه فرهنگی افغانستان با فعالیت‌های نمایان خویش از جایگاه ویژه‌یی برخوردار است. فعالیت‌های مستمر ایشان در عرصه ادبیات کودکان ، ادبیات شفاهی و شناسایی متون قدیم قابل ستایش است. من باور دارم که چاپ و نشر این اثر مهم او «ادبیات تورکی- اوزبیک افغانستان» نه تنها برای تورک تباران که برای همه دست اندرکاران ادبیات افغانستان کتابی مغتنم و مأخذ خوبی خواهد بود. برای استاد ابراهیم موفقیت‌های بیشتر آرزو دارم.

با عرض حرمت

پوهاند دکتور محمد یونس طغیان ساکایی

استاد دانشگاه کابل

تقریظ/ ۲

ادبیات مایکی از عناصر سازنده و نیرومند دیرینه میهن ماست ، ادیبان و شاعران ما در فراز و نشیب‌های سخت تاریخ ، باوجود فشارهای سیاسی و اجتماعی و اختناق ، آثار بزرگ و برجسته‌یی از خود به یادگار مانده اند که با تعابیر ظریف و راز و رمزهای پرمایه و طنزهای گزنده و نیشدار و انتقادات اجتماعی همراه بوده ، توانسته اند تحول عظیمی را در عصر خود و بعد از خود به وجود آورند. ادبیات پربار و غنی سرزمین ما چنان گسترده و کثیر الجوانب است که هر کسی در هر زمانه‌یی میتواند با تلاش پیگیر ، گهرهای نابی را از این دریای بیکران به دست آورد. فرهنگ و ادبیات ما از قدیم الایام تا هنوز خوشبختانه چنان مردان فرهیخته و متفکر و اندیشه ور دارد که تعداد آنها اندک نیست. از این میان ادبیات تورکی و به ویژه تورکی چغتایی در تاریخ ادبیات سرزمین ما از جایگاه ویژه‌یی برخوردار است. متأسفانه در باره این پیکر مهم ادبیات کشور ما تحقیق و بررسی اندک صورت گرفته ، بسیاری از فرهنگیان و حتی دانشمندان ادبی ما درین زمینه کمتر میدانند

کتاب حاضر ذیل عنوان «ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان» در هفت بخش با افزوده ها ، فرآورده جناب محترم استاد محمدرحیم ابراهیم میباشد. مؤلف درین اثر جالب ، ادبیات تورکی را از سده هشتم تا اوایل سده چهاردهم هجری به بررسی گرفته و با مثالهای روشن و جالب سیر تکاملی این ادبیات را نشان داده است. درین اثر تحلیلها ، امعان نظرها و استنتاجها مدلل و متقن است و نویسنده با مراجعه به منابع و مآخذ معتبر و با قضاوتها و تحلیلها دریافته هایش مطالب را کاملاً دقیق ارایه داشته است. شیوه کار استاد مبتنی بر روش تحلیل گرایانه است و با استنتاجهای قوی همراه است. موصوف درنوشتن این کتاب رنج سفر تحقیق را برای خود پذیرفته ، در منابع معتبر دست یازیده و با صرف نیروی فراوان و بهره گیری از آن سرچشمه ها ، این اثر گرانبها را تهیه و ترتیب نموده که از نگاه احاطه مطالب ، شیوه تحقیق و اصالت مسایل و ارایه سخنان نو درباره ادبیات تورکی قابل تحسین است. این کتاب برای علاقمندان به فرهنگ کشور و به ویژه محصلان رشته ادبیات تورکی کتابی است سودمند و برای پژوهشگران و دلبستگان ، کتابی است ضروری. به علاوه مزیت‌های بیشتر از این هم دارد که سخن را به درازا می‌کشانند و به مصداق (قل و ما دل و لم یمل) مطالعه این کتاب مفید را ارزشمند می‌یابیم ، توصیه می‌کنم که زودتر چاپ شود و به مطالعه ذوقمندان و اهل ادب و فرهنگ ، به ویژه آن. بار دیگر زحمات شباروزی جناب شانرا در تهیه و ترتیب این اثر ارزشمند که ارمغانی برای نسل‌های آینده و فرهنگ پربار و غنامند کشور ما می‌باشد ، با تکرار

قابل قدرمی دانم و از خداوند جل و علی شانه توانمندی بیشتر برای موصوف در زمینه کارهای پژوهشی می خواهم.

و من الله التوفیق

پوهاند دکتور محمد صالح راسخ ایلدرم

استاد پوهنتون بلخ

نگاهی به مقدمه کتاب «ادبیات چغتایی (اوزبکی) افغانستان»

یادداشت

مقدمه این کتاب را در سال ۲۰۱۴ در صفحه فیس خود نشر کرده بودم. بعد از نشر آن افزون بر «هی بارک الله» های فراوان ، استاد بزرگوارم دکتور علوم پروفیسور سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی لطف نموده ، این مقاله را به منظور قدردانی از زحمات مؤلف به نشر سپرده بودند. ضمن اظهار سپاس از مهربانی و بزرگوار شان آن نوشته را در اینجا به صفت اولین ارزیابی می افزایم.

باید گفت که استاد شرعی جوزجانی ، نامه‌یی در پیوند به محتوای کتاب داشتند. آن نامه در بخش افزوده‌ها آورده شده است. نام کتاب در اول « ادبیات چغتایی (اوزبکی) افغانستان» بود.

«محقق پُر تلاش محترم استاد رحیم ابراهیم در نخستین صحیفه های فیس بوک خود ، یک سلسله مطالب علمی ، ادبی و تاریخی بسیار ارزنده به خوانندگان عرضه داشته است. مهمترین این مطالب یادآوری کتابی است که به نام «ادبیات چغتایی (اوزبکی) افغانستان» نوشته و مقدمه آنرا در اختیار خوانندگان قرار داده است.

در مقدمه به نظر اجمالی نویسنده از قرن ۸ تا اوائل قرن ۱۴ قمری به مراحل مختلف شگوفایی و رکود ادبیات تورکی- اوزبیک و عوامل بازدارنده آن و به انکشاف نسبی آن در دو قرن اخیر آشنا میشویم. مؤلف با استناد به این شعر منوچهری دامغانی:

به راه تورکی مانا که خوبتر گویی

تو شعر تورکی بر خوان مرا و شعر غزی

نتیجه میگیرد که در دوران حاکمیت غزنویان انشاد شعر در زبان تورکی وجود داشته و با استنباط از قول حکیم ناصر خسرو بلخی میگوید که بعد از غزنویان در زمان سلجوقیان هم سرایش شعر تورکی رواج داشته و تأکید میکند که توجه بیش از حد سلسله های شاهی تورکی به ادب دری و تشویق شاعران دری زبان که از عهده مدیحه سرایی سلاطین خوبتر برمی آمدند و استنساخ آثار و اشعار دری ، سبب شده است که آن اشعار- شاید هم آثار- شاعران تورک زبان ، از رونق بیفتد و کسی به حراست و استنساخ آنها اقدام نکند.

او در مورد نخستین آثار ادبی به زبان تورکی چغتایی (اوزبیکي) نوشته زیر را از و. م. تاکستن نقل میکند: «آنچه امروزه تُرکی چغتایی یا کلاً تُورکی نامیده می‌شود، زبان بومی و مادری تیموریان در سرتاسر این دوره بوده است و گاهی نیز ازین زبان به عنوان یک واسطه ادبی بهره می‌گرفته اند. زبان تُورکی در درجه اول با خط اویغوری نوشته می‌شده که باز مانده یی از دوره مغولان بود و بعد ها برای نوشتن آن از خط عربی و فارسی استفاده شد. نخستین اثری که با این زبان از این دوره باقی مانده، گلچین شعری ست که در سال ۱۴۳۱/۸۳۵ در یزد برای جلال الدین فیروز شاه فراهم شده، با خط اویغوری است. معراج نامه با شکوهی که منسوب به دوره سلطنت شاهرخ است. (پاریس، کتابخانه ملی، ضمیمه نسخ تورکی شماره ۱۹۰) به زبان تورکی و به خط اویغوری است.» [تیموریان ۱۳۸۴: ۴۳]

نویسنده یکی از عوامل برافتادن ادبیات تورکی را اهتمام اکثر تورکان تعلیم دیده و درس خوانده به زبان دری میدانند که آن را برای بیان افکار و اندیشه های خود برگزیدند و بدین وسیله بیشتر شعر دری آفریدند و دسته «تورکان دری گوی» را در پهنه ادب دری به وجود آوردند و نیز نقش منفی سلاله های تورک نژاد را یاد آور شده میگویند که اکثریت آنان شاعران دری گوی را که خوبتر تعریف و تمجید را می دانستند و در مدافعه دست بالایی داشتند؛ فوق العاده تشویق کرده اند تا شاعران تورکی گوی را.

او با تأسف خاطر نشان میسازد که آنان با این همه خدمت که به زبان دری کرده اند و این زبان را تا نیم قاره هند و حتا تا مصر برده اند؛ همیشه مغضوب اند و همیشه از طرف سینه چاکان افراطی زبان دری دشنام می شوند و کوشش جدی جریان دارد تا نام شان نیز از تاریخ حذف گردد. نمونه برجسته این گونه انکارها، انکار سلاله اشترخانیان بلخ است که جاهلانه و جاهلانه کوشیده می شود تا نام شان از تاریخ افغانستان و حضور شان در بلخ حذف شود.

سپس او مساعی و تلاش برخی از شاعران و اهل معرفت در تورکستان را در جهت احیا و زنده نگهداشتن زبان مادری شان یادآور شده نمونه هایی از آثار آنان می آورد.

او ترجمه آثار تورکی را از متون بودایی به زبان دری در عهد سامانیان و اقتباس یک سلسله داستانها را ازین زبان به شاهنامه های منثور اولیه به خصوص جنگ رستم با دیوان را از منابع تورکی- بودایی به بحث میگیرد و متذکر می شود که تورکان قبل از اسلام صدها سال دین بودایی داشته اند و میگوید: شاید هم در شاهنامه منثور ابو منصور شمری از داستانهای تورکی بوده اند که توسط گزارنده (مترجم) به دری ترجمه شده، در اختیار نویسندگان آن شاهنامه گذاشته شده اند. و نیز می دانیم که در قدم اول دقیقی و در قدم دوم، فردوسی اساس کار خویش را بر شاهنامه ابو منصور گذاشته اند.

یکی از مطالب جالبی که مؤلف به حواله سراج التواریخ یاد آور میشود ، اینست در زمان امیر عبدالرحمان تصمیم گرفته می شود تا برخی از کتابهای «لغت ترکی» (زبان تورکی) ترجمه شود و درین زمینه معلومات میدهد.

بعداً نویسنده پیرامون چاپ کتاب الفبای تورکی و کتاب صرف تورکی در زمان امان الله خان و آنگاه تألیف کتاب در زبان اوزبیک را مورد بحث قرار میدهد.

مؤلف در زمینه بربادی نوشته های تورکی اوزبیک عوامل مختلف آن را می شمارد و روی عامل سوم یعنی سیاست حذف فرهنگی- تاریخ که به شیوه های متعدد اعمال میشده است مکث میکند و میگوید که این سیاست از راه سوختاندن کتب و آثار علمی و ادبی اوزبیک و نیز از طریق انتقال به خارج صورت می گرفته است.

سپس استاد رحیم ابراهیم بررسی خود را در زمینه فراز و فرود زبان اوزبیک تحت عناوین ذیل ادامه میدهد:

ذواللسانین بودن ادیبان ، فترت در ادبیات اوزبیک و ادامه ادبیات اوزبیک .
نویسنده تحت عناوین فرعی: تدریس ادبیات اوزبیک ، چاپ آثار ادبیات اوزبیک ، تألیف آثار به زبان اوزبیک ، ترجمه آثار به زبان اوزبیک و نقش مطبوعات و رسانه ها را درین زمینه یادآور شده ، معلومات لازم ارائه میکند. و در آخرین سخن مقدمه میگوید:
«در ختم این یادداشتها ، به اصل موضوع میپردازیم و آن مطالعه جریان ادبیات اوزبیک در شهرهای مختلف افغانستان است. در نخست حوزه های ادبی را مشخص میکنیم و آنها عبارتند از:

- ۱- حوزه بلخ
- ۲- حوزه هرات
- ۳- حوزه میمنه اندخوی
- ۴- حوزه شبرغان
- ۵- حوزه کابل
- ۶- حوزه بدخشان- قندوز

و اما آغاز کار ما از بلخ است ؛ چونکه بلخ با نام تورکی خود و تورک نشین بودن خود در طول تاریخ خویش ، یکی از مهد های ادبیات تورکی- اوزبیک است.»

طوری که از محتویات مقدمه پیدا است ، استاد رحیم ابراهیم به صفت اولین محقق در جهت نوشتن تاریخ ادبیات اوزبیک در افغانستان گامی مهم و جسورانه برداشته است. او توانسته از لابلای تاریخ خراسان و تورکستان و تاریخ ادبیات فارسی نکته هایی را بیرون بکشد که برای اثبات وجود و قدامت تاریخی ادب تورکی همزمان با دوره های رشد ادب دری ، دلائل

غیر قابل تردید باشد و بی پایه بودن ادعای واهی تمامیت خواهان را در زمینه موجودیت بلا منازع تنها زبان دری در خراسان زمین و کشورهای مجاور به اثبات برساند. البته قدامت تاریخی زبان تورکی و خطوط تورکی در سده های قبل از اسلام و قبل از میلاد بر اساس دلائل و شواهد معتبر مادی (به خصوص سنگ نوشته ها) برای هیچ نوع شک و تردید جا نمی گذارد. این که مؤلف کتاب میگوید، پژوهش خود را در موضوع شعر و ادب اوزبیک، از بلخ آغاز میکند، کاملاً بجا است، زیرا همانطوری که خود میگوید بلخ با نام تورکی خود و تورک نشین بودن خود در طول تاریخ خویش، یکی از مهد های ادبیات تورکی- اوزبیک بوده است. در رابطه به این موضوع میخوام به نویسندۀ محترم پیشنهاد نمایم که نوشتن تاریخ واقعی بلخ برای اثبات قدامت تاریخی و فرهنگ عظیم مادی و معنوی تورکباران بخصوص اوزبیکان افغانستان اهمیت حیاتی دارد و بهترین پاسخ به سیاست حذف فرهنگی- تاریخ میباشد. همین اکنون موجودیت گنبدهای عظیم مزار علی بن ابی طالب، مرقد و مسجد جامع خواجه محمد پارسا و یادگارهایی که از اشترخانان در داخل روضه و خارج از آن باقی مانده از همان گذشته های درخشان سخن می گویند. وقفنامه ها، فرامین و دیگر اسناد حقوقی و تاریخی که با مهر و نشان عبدالمومن خان، ندر محمد خان و سید سبحان قلی خان مزین بوده در آرشیف روضه حضرت علی و در نزد متولیان مزار امام یحیا بن زید در سرپل موجود میباشد و مرحوم نور محمد خان کهگدای در کتاب «تاریخ مزار شریف در بلخ» از آنها استفاده کرده است، از منابع مهم قابل استفاده برای نوشتن تاریخ اشترخانان میباشد.

من در حالی که به تحقیقات علمی استاد رحیم ابراهیم در موضوعات مربوط به ادبیات اوزبیک در افغانستان ارج فراوان قائلم، اسلوب نگارش و شیوه پژوهش او را می ستایم و در ساحة کارهای علمی و ادبی برای شان موفقیت های مزید آرزو میکنم.

در خاتمه ما منتظر نشر این کتاب ارزنده استاد میباشیم و خوانندگان محترم را به خواندن این مقدمه ارزشمند توصیه میکنیم.

نویسنده: پروفیسور شرعی جوزجانی

منبع: وبلاگ بولوت (<http://bayanifoundation.blogfa.com/post-۴۵۰.aspx>):

برای مطالعه مقدمه کتاب فوق الذکر به این آدرس مراجعه نمایید :
(<http://bayanifoundation.blogfa.com/post-۴۴۶.aspx>)

تعهد می سپارم

می دانم که این موضوع نو، منابع و مآخذ کمتر دارد. اگر باشد هم دسترسی مؤلف به آنها برای فعلاً مقدور نبوده است. آرزو می کنم کسان دیگری که درین زمینه در آینده ها کار می کنند؛ مواد کاری بیشتری در اختیار داشته باشند. این کتاب هم یکی از مآخذش باشد.

می دانم که بخش بندی مطالعات نویسنده کاری تازه نیست، در گذشته ها نیز این گونه بخش بندیها، یعنی بخش بندی بر اساس منطقه رواج داشته است؛ از جمله امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم که معرفی شماری از شاعران فارسی- دری بر اساس منطقه ها ست نیز این کار را کرده است و شاید هم دیگران.

می دانم که مؤلف حدود کار خویش را از آغاز قرن پانزدهم تا آغاز قرن بیستم میلادی تعیین کرده است. بعد تر از این را شاید در آینده ها کار کند یا شاید هم کسان دیگری تحقیق نمایند. به همه حال این کار آینده و آینده گان است

می دانم که ادبیات تورکی- اوزبیک افغانستان به همین محدوده و معدوده نیست. مؤلف آغاز کرده است و دیگران تکمیل خواهند کرد، چونکه این عرصه کاری، خیلی فراخ است و زحمتی متداوم و صبورانه می خواهد.

می دانم که بعضی از ادیبان زندگانی خود را در سفر گذرانیده؛ در چند شهر بوده اند و آثار آنان هم در چند شهر ایجاد شده اند؛ مثل بابر، بیرم خان خان خان، خواجه کلان، عبید الله خان و... درین کتاب به استناد حضور بیشتر شان در یکی از شهرهای افغانستان، در همان حوزه ادبی شامل ساخته شده اند.

می دانم که مؤلف در این مجموعه، آن شاعرانی را معرفی کرده که نمونه یا نمونه هایی از آثار تورکی- اوزبیک یا «تورکی خراسانی»^۱ شان را در اختیار داشته است. «تورکان فارسی گوی» را، درین جا نیاورده.

می دانم که ادیبان ادبیات تورکی- اوزبیک همه اینان نیستند که درین مجموعه آمده اند. ده ها شاعر و نویسنده دیگر هم وجود دارند که مؤلف این کتاب آثار آنان را به دست آورده نتوانسته است؛ مانند رئیس خواجه از قیصار فاریاب که «هفت خوان رستم»^۲ را به اوزبیک ترجمه کرده است و دیگران.

^۱ شماری از پژوهندگان در ایران به جای اصطلاح تورکی چغتایی و اوزبیک اصطلاح تورکی خراسانی را به کار میبرند در افغانستان هم استاد برهان الدین نامق در کارهای خویش این تعبیر را به کار گرفته اند. در این کتاب نیز در مواردی این اصطلاح به کار گرفته شده است.
^۲ نگاه کنید به کتاب «برگهایی از تاریخ قیصار...» نوشته رحیم ابراهیم

می دانم که نویسنده ، خوانندگان بیشتری را در نظر داشته ؛ از همین سبب اثرش را به زبان دری نوشته است. خوب این کار عیبی ندارد. کسانی که می خواهند این اثر را به زبان اوزبیک داشته باشند ؛ می توانند ترجمه کنند.

می دانم که مؤلف ، محصلان پوهنتونها (دانشجویان دانشگاه ها) را نیز در نظر داشته است ؛ یعنی خواسته است تاموادی درین زمینه در اختیار محصلان دیپارتمنت های تورکی - اوزبیک پوهنتونها بگذارد. از همین رو ، نمونه های بیشتر در اشکال گوناگون آورده است.

می دانم که این کتاب می تواند منبعی در ادب دری هم بوده باشد ، چونکه اکثریت مطلق ادیبانی که درین کتاب معرفی شده اند ؛ به زبان فارسی دری نیز آثار قابل توجهی ایجاد کرده اند ؛ یعنی ذواللسانین بوده اند.

می دانم که نویسنده در بعض موارد خلاف معمول کار کرده ، یعنی تمامی اشعار یا اثر یافته شده از یک شاعر را آورده است ؛ چون: اشعار شاهی و قادری و مناظره بنگ و چاغر یوسف امیری. البته که می تواند ازین «خارج آهنگی» معذور باشد ؛ زیرا که چاپ شدن آن اثرها به گونه مستقل و به شکل تحلیلی کاری بیشتر و زمانی بسیارتر به کار دارد.

می دانم که به سر رسانیدن کاری به این تازگی ، بدون کمک دوستان امکان ندارد. تا جایی که معلومات دارم ، در تألیف این کتاب کاندید اکادمیسن دکتور محمد یعقوب واحدی ، دکتور علوم پروفیسور سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی ، پوهنوال دکتور سید محمد عالم لیب ، پوهنوال دکتور صالح محمد راسخ ، مرحوم استاد متین اندخویی ، محترمان حلیم یارقین و معاون سر محقق دکتور شفیقه یارقین ، استاد برهان الدین نامق ، مرحوم استاد هدایت الله هدایت ، محترم عبدالغفور دستیار ، محترم محمدعالم کوهکن ، استاد نورالله آلتای ، محترم فیض الله قرداش ، الحاج استاد محمد کاظم امینی ، وسیم امیری رئیس انتشارات امیری ، سرور درویش ، مرحوم محمد حلیم راغب ، استاد محمد همایون احسان استاد فاکولته اقتصاد پوهنتون بلخ و شماری دیگری که «نام شان از قید قلم مانده باشد» نقشی قابل ملاحظه داشته اند. من به صفت یک خواننده از همه این بزرگواران و عزیزان قدرانی می کنم.

و تعهد می سپارم که به جای انتقادهایی که پیشنهادهایی هم نداشته باشند ؛ تا حد امکان به مؤلف آن -مخصوصاً در بخش تهیه منابع و مآخذ- کمک میکنم تا چاپ آینده کتاب کاملتر شود. و نیز کار مؤلف کتاب را به صفت آغازگر بحث ، مبارکباد می گویم و بقیه اش را من تکمیل می کنم یا دیگران را به تکمیل آن تشویق می نمایم. آرزو دارم که قلم به دستان دیگر هم درین گستره کارهایی داشته باشند تا هویت فرهنگی بخشی از سرزمین ما و هویت و حضور فعال بخش همیشه حاضر ساکنین این مرز و بوم به درستی معلوم شود و هرکسی چیزی بی اساس و بی پایه نگوید و ترفند نبافد

بحث سوم

مقدمه

مدخل

■ منوچهری دامغانی شاعر دربارهای سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی ، بیتی دارد در یکی از قصاید خویش به این گونه:

به «راه تورکی» مانا که خوبتر گویی

تو شعر «تورکی» بر خوان مرا و شعر غزی^۱

[منوچهری ، ۱۳۸۵: ۱۲۹]

درین بیت ، منوچهری به تورکی که هوای پارسی گویی برسرش زده ؛ توصیه کرده: بهتر آن است که به جای شعر گفتن به زبان دری ، به زبان تورکی شعر^۲ بگوی چونکه به آن زبان خوبتر گفته می‌توانی. این بیت منوچهری نشان میدهد که در زمان غزنویان ادبیات تورکی مخصوصاً در شاخه غزی^۳ رواج داشته است.

ناصر خسرو در سفر نامه اش - در سال ۴۲۷ هجری سفر هفت ساله اش را از مرو شروع کرده بود- آورده است: «چون به نزدیک یاران و اصحاب آمدم ، یکی از ایشان شعری پارسی می‌خواند. مرا شعری نیک در خاطر آمد که از وی درخواست تا روایت کند. بر کاغذی نوشتم تا به وی دهم که این شعر برخوان. هنوز بدو نداده بودم ، که او همان شعر به عینه آغاز کرد. » [ناصر خسرو ، ۱۳۷۰: ۱]

درین نقل قول ، عبارت «شعر پارسی» قابل توجه است و آن ، اگر در دوره سلجوقیان تنها شعر پارسی رواج داشته است ؛ چرا ناصر خسرو مشخص کرده است که «شعرپارسی می‌خواند» ازین نوشته بر می‌آید که در زمان سلجوقیان - زمانی که ناصر خسرو «خواجه خطیر» خطاب می‌شده- به زبان یا زبانهای دیگری هم شعر گفته می‌شده است. دکتور طغیان ساکایی گفتند که می‌تواند ایجاد اشعار به زبان عرب باشد. احتمال موجودیت شعر تورکی را نیز نمی‌توان رد کرد ؛ چونکه سلجوقیان تورک بودند و به عناصر مدنی تورکی خواه‌مخواه دلبستگی داشتند.

تورکان ، قبل از مشرف شدن به آیین اسلام و کاربرد الفبای عربی ، بودیست (بودایی مذهب) بودند و از الفبای اویغوری استفاده می‌کردند. بعد از اینکه آیین اسلام را پذیرفتند ، الفبای

^۱ مراد از «راه تورکی» سبک تورکی است. «تورکی» یا «تورکو» نوعی وزن شعری بوده است ؛ مخصوص شعر تورکی آن را به استناد بیت منوچهری ، غزی هم می‌گفته اند. امروز این نوع وزن شعری در زبان تورکمنی مروج است. اشعار شاعران تورکمن - از مختوم قلی فراغی تا بایرام بیهار- همه به این وزن اند یعنی شعر غزی اند. در این

نوع شعر ، قنون بلاغت آنگونه در ادب عربی مروج است ، به گونه دقیق مراعات نمی‌شود. (؟)

^۲ برای معلومات بیشتر در باره تاریخ ادبیات تورکی ، به مآخذ زیر مراجعه شود: به زبان دری ، تاریخ ادبیات تورکی اوزبیک ، ترجمه ، تحشیه و تکملة برها الدین نامق ، چاپ پاکستان. به زبان اوزبیک ، اوزبیک ادبیاتی تاریخی نوشته نتن ملله یف و دیگر کتب به زبان تورکی ، و نیز به کتبی که درین مآخذ ذکر شده اند.

^۳ نام غزنی هم می‌تواند وابسته به غزها ، یکی از شاخه‌های اقوام تورک بوده باشد. احتمال دارد که در اصل غزین (غز نام یک قوم + این ، این وین ؛ به معنای خانه ، جای ، اشیانه ، لانه ، سر زمین) بوده است و به مرور زمان شکل امروزی را به خود گرفته است.

اویغوری را به کلی ترک نکردند. همزمان با استفاده از الفبای عربی، از الفبای اویغوری نیز استفاده می‌کردند. این پُرِوسه حد اقل تا زمان شاهرخ میرزا در هرات، ادامه داشت. تا جایی که معلوم است؛ در زمان این پادشاه، دو اثر به الفبای اویغوری در هرات یا در قلمرو این پادشاه، نوشته شده است. و.م. تاکستن، در مورد نخستین آثار ادبی به زبان تورکی خراسانی (اوزبکی) می‌نویسد: «زبان تورکی در درجه اول با خط اویغوری نوشته می‌شده که باز مانده‌یی از دوره مغولان بود و بعدها برای نوشتن آن از خط عربی و فارسی استفاده شد. نخستین اثری که با این زبان از این دوره باقی مانده، گلچین شعری ست که در سال ۸۳۵ هجری/ ۱۴۳۱ میلادی، در یزد، برای جلال الدین فیروزشاه فراهم شده؛ با خط اویغوری است. معراج نامه با شکوهی که منسوب به دوره سلطنت شاهرخ است- پاریس، کتابخانه ملی، ضمیمه نسخ تورکی شماره ۱۹۰- به زبان تورکی و به خط اویغوری است.» [تیموریان، ۱۳۸۴: ۴۳]

باید گفته شود که گلچین شعری که «تاکستن» به آن اشاره می‌کند؛ در حقیقت همان «محبّت نامه» خوارزمی است. در معرفی اثر در چاپ تاشکینت چنین آمده: «محبّت نامه» نینگ ۲ ته قۇلیازمه نسخه‌سی (اویغور و عرب یازوولریده) معلوم. شولردن اېسکیسی اویغور یازوویده‌گی نسخه بۇلیب، بریتانه موزیمیده (اینو. No. ۸۱۹۳) سقلنده‌دی. نسخه شاهرخ نینگ هیرات ته‌گی سرکرده‌سی میرجه لالیددین تاپشیریغی بیلن بکیر منسور تمانیدن ۱۴۳۲ ییل نینگ مرتی ده یزد شه‌هریده کؤچیریلگن. اؤنته نامه بېریلگن. ۳۶۴ بیتتن ترکیب تاپگن. «[نسخه برقی محبت نامه]

ترجمه: تا کنون دونسخه از محبت نامه شناخته شده است. قدیمترین این‌ها، به خط اویغوری بوده، با شماره ۸۱۹۳ در موزیم بریتانیا نگهداری می‌شود. این نسخه به فرمایش جلال الدین [فیروزشاه] حاکم هرات در زمان شاهرخ میرزا به خط بکیر منصور در ماه مارچ سال ۱۴۳۲ میلادی/ ۸۳۵ هجری در شهر یزد نوشته شده است.

«در دوران بعد از اسلام مهمترین اثری که به خط اویغوری نوشته شده؛ کتاب «قوتادغو بیلک» اثر «یوسف خاص حاجب» است که در سال ۱۰۶۹ میلادی در «بلاساغون» نوشته شده است. از سه نسخه خطی که امروزه در دست است یکی به خط اویغوری و دو نسخه دیگر به خط عربی ست. بعد از قوتادغو بیلک مهمترین آثاری که با این خط نوشته شده؛ عبارتند از:

۱. عتبه الحقایق
۲. داستان اوغوزخان
۳. بختیارنامه که در سال ۱۴۳۵ میلادی توسط منصور بخشی نوشته شده؛ اصل آن در اکسفورد است.

۴. معراج‌نامه که در سال ۱۸۸۲ از طرفِ مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی در پاریس منتشر شده است.
 ۵. تذکره‌الاولیاً که در سال ۱۸۸۹ میلادی از طرفِ پاوه دو کورتل در پاریس منتشر شده است.
 ۶. مخزنِ میر حیدر بخشی از طرفِ رودلوف جزو کتاب قوتادغوبیلیک در سال ۱۸۹۱ در سنت پترزبورگ منتشر شده است.
 ۷. محبت‌نامهٔ خوارزمی
 ۸. سراج‌القلوب منصور بخشی که در سال ۱۴۳۲ میلادی در یزد نوشته شده
 ۹. کتابِ مسئله که به وسیلهٔ منصور بخشی نوشته شده است.
 ۱۰. مجموعهٔ اشعارِ قاسم، منصور بخشی و... که در موزهٔ بریتانیا ست.
- در حفریاتی که در تورفان به عمل آمده، تعدادی اسناد حقوقی اویغوری به دست آمده است. به نظر می‌رسد که مربوط به قرن‌های ۱۲-۱۴ میلادی بوده باشد. نزدیک پنجاه فقرهٔ این اسناد از طرفِ رادلوف جمع‌آوری و توسط مالوف در لیننگراد منتشر شده است. خط اویغوری در زمان استیلای مغول نیز برای متون مغولی به کار رفته و حتّا خط مغولی نامیده شده است.»
- با در نظر داشت این جریان می‌توان گفت که بعد ازین دَوَران، از جانبی نوشتن و خواندن به الفبای اویغوری، جای خود را به نوشتن و خواندن به الفبای عربی داد؛ از طرف دیگر، آن عده آثاری که به الفبای اویغوری نوشته شده بودند؛ کم‌کم نامأنوس شدند. بنابر همین دلیل آثاری که در فاصلهٔ زمانی قرن ۴-۸ به الفبای اویغوری در محدودهٔ افغانستان نوشته شده بودند؛ به احتمال قوی بیشتر از بین رفتند. شماری هم اگر مانده باشند تا کنون ناشناخته اند. امید است که از اثر کوشش‌های فرسایندهٔ ادبیات‌شناسان، این آثار ناشناخته- در صورتی که بوده باشند- به شناخت آیند و مردم از آنها بهره‌گیرند.
- از طرف دیگر، توجه بیش از حدِ سلسله‌های شاهی تورکان به شعر و ادب دری- به صفت زبان درباری و سیاسی شان^۱ تشویق و ترغیب و استنساخ آثار و اشعار دری، سبب شده است که آثارِ شاعران تورک زبان، از رونق بیفتد و کسی به حراست و استنساخ آنها توجه نکند و خود به خود از بین بروند.
- و بعد از این‌ها، امیر تیمور کورگان، بر نوشتن تاریخ سلطنتش، بدون کم و کاست تأکید کرده بود. این تأکید سبب شد که در پهلوی نوشتن تاریخ، منظومه‌هایی که شاید هم رنگ حماسی داشتند و از نوع سروده‌های گوراوغلی بودند؛ سروده شد. مجتبی مینوی، دانشمند فقید ایران، در دیباچهٔ «تزوکاتِ تیموری» به نقل از شرف‌الدین علی یزدی، نویسندهٔ

^۱ در جایی خواندم: «تورکان در جریان فرمانروایی‌های خود بر ساحت وسیعی از آسیا، اروپا و آفریقا، دو زبان به وجود آوردند: زبان دری و زبان اردو.

«ظفرنامه» می‌نویسد: «حضرت صاحب قران را در سفر و حضر پیوسته ، اعظم ارباب عمايم از سادات و علماً و فقه‌ها و اهل فضل و دانش ، از بخشیان اویغور و دبیران فرس ملازم می‌بوده اند و همواره جمعی از ایشان ، بر حسب فرمان ، هر چه وقوع می‌یافت از صادرات افعال و اقوال آن حضرت و واردات احوال ملک و ملت و ارکان دولت ، همه را تحقیق نموده ، باهتمایی تمام قلمی می‌کردند. و حکم چنان بود که هر قضیه چنانچه در واقع بوده ، باز نموده شود بی‌تصرفی در آن به زیادتی و نقصان... و هم به اشارت علیه آن حضرت اصحاب بلاغت و براعت ، آن را کسوت عبارت پوشانیده ، به نظم و نثر در سلك تألیف می‌کشیدند ، به همان شرط که در ضبط آن رفته بود و به کرات در مجلس عالی به سمع مبارک می‌رسانیدند تا وثوق تمام به صحت آن حاصل می‌شد و بدین نمط منظومه تورکی و مؤلفی فارسی هر یک از آن مشتمل بر معظّمات احوال و اوضاع آن حضرت رقم زده کلک نظم و نثر تألیف شده بود... حضرت سلطنت پناهی [شاهرخ] مجموع نسخ مذکور را از منظوم و منثور ، تورکی و فارسی از تمام مهالک طلب داشته ، جمع آمده بود و آماده نهاده...» [تروکات تیموری ، ۱۳۴۲ ، ۵-۶]

■ این انقطاع و انفصال تا زمان هلاکو نواسه چنگیزخان و شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور کورگانی ادامه داشته است. نوایی در «محاکمة اللغتين» در خصوص این موضوع مینویسد: «تا مُلک ، عرب و سارت سلاطینی دین تورک خان لاریغه انتقال تاپتی ؛ هلاکو خان زمانی دین ، سلطان صاحب قران تیمور کورگان زمانی دین فرزند خلفی شاهرخ سلطان نینگ زمانی نینگ آخریغه چا ، تورک تیلی بیلا شعرا پیدا بولدیلار و اول حضرت نینگ اولاد و احفادی دین هم خوش طبع سلاطینی ظهورغه کیلدی.» [نوایی ، ۱۳۶۳: ۶۴-۶۵]

ترجمه: از زمانی که مُلک ، از عرب و سارت به خان‌های تورک انتقال پیدا کرد ؛ در زبان تورکی هم از زمان هلاکو خان و سلطان صاحب قران امیر تیمور کورگان و فرزند خلفش شاهرخ سلطان شعراً پیدا شدند و از اولاد و احفاد آن حضرت نیز سلاطین خوش طبعی ظهور کردند.

■ با همه فراز و نشیبی که ادبیات اوزبیکي در افغانستان دید ؛ پروسه تألیف و ترجمه به این زبان متوقف نشد. هر دلباخته این زبان ، کوشید تا چیزی به گنجینه ادبیات آن بیفزاید. قادری کتاب روضة الواعظین ملاکلان بخاری را ترجمه کرد. در السوالی قیصار ولایت فاریاب ، شاعری به نام رئیس خواجه ، هفت خوان رستم را به نظم تورکی در آورد. مرحوم سید غوث الدین مجنون قیصاری (وفات ۱۳۷۵) در مثنوی بی به نام «قیصار ، رشک گلزار قدیمی آثار» به زبان اوزبیکي ، در جزوه «برگ‌هایی از تاریخ قیصار» به جریان تألیف در ادب اوزبیکي در آن شهر ، از جمله به این کتاب چنین اشاره دارد:

اینه بوره غندین رئیس خواجه نام	اوتوب دور عجب شاعر خوشخرام
که تورکی تیلی غه یازیدیر کتاب	که هفت خوان رستم ایرور انتساب
که مازندران ساریغه کیکاووس	که دیولار اوروشی غه با طبل و کوس
شو دیولار اونی قید بند ایلادی	سوروب برچه سین مستمند ایله دی
بو علت غه رستم بولوب رهسپار	که هفت خوان یولین ایلادی اختیار
باریب دیولارنی قیلیب تار و مار	چیقار دی اولار ریشه سیدن دمار
که شول قصه نی شاعر ارجمند	که تورکی تیلی غه یازیب دلپسند
خلیفه سیّد عبدالرحیم اونی	اوقوب بیردیلاز مینگا شول قصه نی
که حاضر کتابی اولار ده ایرور	ولی مخفی زیر پرده ایرور

ترجمه

و باز در قریهٔ بوره غن رئیس خواجه نام شاعری داستان هفت خوان رستم را به زبان تورکی ترجمه کرده است. از زمانی که کیکاووس به مازندران می رود و اسیر دیوان می شود و رستم رفته او را از اسارت نجات می دهد. این داستان را خلیفه عبدالرحیم برای من خواند. فعلاً کتاب در نزد اوست و مخفی

نکتهٔ دیگر این که این ادبیات، مانند ادبیات دری توسط کسانی که در مدارس آموزش دیده بودند؛ حمایت و تقویت شد و ادامه یافت. در مدارس افغانستان کتاب های نوایی، فضولی، صوفی الله یار، دیوان مشرب، هویدا، از مضامین اساسی بودند. این پروسه هنوز هم ادامه دارد. زمانی مثلاً در تاشقرغان ولایت بلخ، بلند ترین سطح تعلیمات مدارس دینی، رسیدن به «اوزبیکی خوانی» بود. / روایت استاد داود اکرامی استاد دیپارتمنت تاریخ فاکولتهٔ ادبیات پوهنتون بلخ

■ ترجمهٔ آثار تورکی - اوزبیکي

ترجمهٔ آثار تورکی به زبان دری حد اقل به دوران شاهنامهٔ منثور ابومنصوری بر می گردد یعنی در زمان سامانیان. گفته می شود که شماری از داستانهای شاهنامه، بعضی از مراسم راه یافته در آن کتاب از جمله، نام گذاری فریدون پسرانش، ریشهٔ تورکی دارند. شماری از این افسانه ها را، تورکی می دانند. با طرح این ادعا بیشتر آن قسمت هایی از شاهنامه را در نظر دارند که در آنها تورکان قطب مخالف ایرانیان اند. به تعبیر دیگر، ایرانیان و تورکان به خاطر تثبیت قدرت، با هم در جنگ اند. در کتاب «قصه هایی از سغد» [زهره زرشناس، ۱۳۸۹:

^۱ در خصوص جریان آموزش در مدارس محترم محمد حلیم یا رقیین کتاب جامعی نوشته اند به نام آموزش مدارس دینی در جوزجان. خواهند گان می توانند از آن کتاب معلومات بسیار مفید و جامع به دست بیاورند

[۷۳] جنگ رستم و دیوان از منابع بودایی نقل شده است.^۱ می دانیم که تورکان برای چندین صد سال آیین بودایی داشته اند. بنابراین ، می توان گفت که جنگ رستم با دیوها در شاهنامه از منابع تورکی - بودایی انتقال یافته است.

یافتن جواب به این سواها کند و کاوی بیشتر می خواهد. شاید هم در شاهنامه منشور ابومنصوری شماری از داستانهای تورکی بوده اند که به دری ترجمه شده ، در اختیار نویسنده گان آن شاهنامه گذاشته شده اند. و نیز می دانیم که در قدم اول دقیقی و در قدم دوم ، فردوسی اساس کار خویش را بر شاهنامه ابومنصوری گذاشته اند و خواه مخواه - بیشتر فردوسی - داستانهای تورکی ترجمه شده یا «انتقال یافته» در آن اثر را به نظم آورده است. و الله اعلم

در سده های پسین ، در زمان امیر عبدالرحمان خان تصمیم گرفته می شود تا شماری از کتابهای « لغت تورکی » (زبان تورکی) ترجمه شود. این حرکت مدنی در سراج التواریخ چنین بازتاب یافته است:

« ترجمان لغت تورکی خواستن والا [۱۳۱۷ هجری قمری]

و مقارن این حال ، بهادر خان حاکم سرپل ، سلطان بیگ نام ، برادر حاجی آستان قل نامی را ، به فرمان مورخه سیزدهم ماه ربیع الاخر ، برای ترجمانی کتب و صحایف لغت تورکی ، اسپ - سواری و زاد - راه از دولت داده ، گسیل درگاه خلیق پناه نمود. » [کاتب ، ۱۳۹۰: ۵۲۶] این نکته معلوم نیست که سلطان بیگ توانست آثاری از لغت تورکی را به زبان دری ترجمه کند یا خیر؟ نفس این حرکت واقعاً انسانی ست کسانی که در دربار امیر عبدالرحمان خان بوده اند؛ انسانی تر نسبت به درباریان دیگر ، می اندیشیده اند. باید گفت که این حرکت در سطح دولتی بوده است ؛ در غیر آن مخصوصاً افسانه های تورکی به زبان فارسی دری زیاد ترجمه شده یا انتقال یافته اند.

اگر جریان ترجمه آثار تورکی به زبان دری بررسی شود ؛ مطالب فراوانی درین زمینه به دست خواهد آمد که داد و ستد دراز مدت فرهنگی را بین باشندگان این سرزمین و فراتر از آن و از جانب دیگر بین دو زبان تثبیت خواهد کرد و اسناد و سخنان دقیقتر پیدا خواهد شد.

■ چاپ آثار تورکی - اوزبکی در افغانستان

در افغانستان در زمان امیر امان الله خان در سال ۱۲۹۹ هـ کتاب الفبای تورکی «حسب الامر جلیل القدر محمد سلیمان خان ناظر معارف در مطبعة نظارت معارف طبع گردید» چاپ اول این کتاب به تیراژ ۵۰۰ نسخه چاپ بوده است. دوست مهربانم سرور درویش یک نسخه

^۱ زهره زرشناس ، آناهیتا پرتوی ، قصه هایی از شغد ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، ۱۳۸۹/۷۳
منظور از «انتقال یافتن» این است که قصه پردازی ذواللسانین ، قصه های زبانی را به زبانی دیگر ، بدون اینکه قصد ترجمه داشته باشد ؛ بیان نماید.

برقی (PDF) آن را برایم اهدا کرده اند و هم دانشمند وارسته و پرکار محمد حلیم یارقین در یکی از سایت‌ها «کتاب الصرف» این سلسله را معرفی کرده اند. بنا به عقیده یارقین صاحب ، وقتا که صرف تورکی چاپ شده است ، باید قبل از آن کتاب الفبا نیز به نشر رسیده باشد. این کتاب برای آموزش زبان تورکی عثمانی بوده است.

بعدها در زمان امیرامان الله خان ، بانک نوتها به سه زبان معرفی شده اند ، به زبان پشتو ، به زبان پارسی و به زبان تورکی. محترم یارقین صاحب درین زمینه نیز مقاله‌یی نوشته اند. این هر دو مقاله در سایت « بابر کلتوری انجمنی » هست.

در نشریه «اتحاد اسلام» (بیدار کنونی) در مزار شریف مطالب اوزبیک به نشر می‌رسید. این نشریه در صفحه چارم خود نیم ستونی تحت عنوان «تورکی» داشت. زیر این عنوان مطالب تورکی - اوزبیک به نشر می‌رسید:

« تورکی

خدمت کار

خدمت کار اوچ قسم دور

رقبی ، شهوی ، طمعی

اول: رقبی شریعت طرفیدن غلام لیک حکمی نافذ قیلینگان کیشینی ایتورلر.

دوم: شهوی شهوت‌نینگ غالب لیگی دن اوزینی توتالمایدورگان کیشینی ایتورلار. بو طریقه خدمتگار نینگ هیچ مناسب و لایق لیگی یوقدور.

سوم: طمعی اونی ایتورلار که بدنی قوی ، نفسی ده هیچ بیر فضیلت حاصل قیلگودیک استعدادی یوق بولسه انداق کیشینینگ طبیعتی ، حیوانات‌نینگ طبیعتیگه مشابه دور.^۱

ترجمه:

خدمت کار سه قسم است: رقبی ، شهوی ، طمعی

اول: رقبی غلامی است که از طرف شریعت حکم غلامی آن شخص نافذ شده باشد.

دوم: شهوی ، به کسی گفته می‌شود از اثر غلبه شهوت خود را اداره کرده نمی‌تواند. خدمت کار این چنینی ، هیچ لیاقت و مناسب بودن را ندارد.

سوم: طمعی آن شخص را گویند که بدنش قوی است ؛ اما در ذاتش هیچ استعدادی برای کسب فضیلت وجود ندارد. طبیعت شخص این چنینی مشابه به طبیعت حیوان است.

معلوم نیست که این نیم ستون از کدام زمان شروع شده ؛ تا چه وقت ادامه داشته است ؟ آیا غیر از این نیم ستون ، مطالب دیگری هم در آن نشریه به زبان تورکی نشر می‌شده است یا نه ؟

^۱ این سند را دانشمند بزرگوار استاد حبیب الله رفیع در اختیارم گذاشتند. از ایشان منت گذارم.

نشر این نیم ستون می‌رساند که دیروزیان به مراتب مدنی‌تر نسبت به تعدادی از امروزیان می‌اندیشیده‌اند و در لجنزار انکارها غرق نبوده‌اند و به نابودی فرهنگ و مدنیت دیگران کمر نبسته بوده‌اند و به همه چیز از زاویه نژاد و نژادپرستی شرم آور نمی‌دیده‌اند.

در سال ۱۳۱۳ به تعبیر دیگر ۹۰ سال پیش از امروز (۱۱ ۲۵۰۲) در کابل دیوان مشرب با نام «دیوانه مشرب نهنگانی» به نشر رسیده. این کتاب «به فرمایش حاجی عبدالاحد و اولاده تاجران کتب شهر کابل» چاپ شده. نسخه PDF آن موجود است.

در شهر میمنه نیز مطالب و اشعار اوزبیک در جریده ستوری به نشر می‌رسیده است و در کلیات نادم قیصاری که در سال ۱۳۳۰ در آن شهر چاپ شد؛ قصیده‌یی از نادم قیصاری به زبان اوزبیک به نشر رسیده است.^۱ در یکی از شماره‌های سال ۱۳۳۶ جریده ستوری منتشره در میمنه ملمعی از خدای نظر عابر تحت عنوان «دلاکیر» به نشر رسیده بود.

■ تألیف آثار به زبان تورکی- اوزبیک

کار تألیف آثار به زبان تورکی خراسانی حد اقل به قرن هشتم^۲ و اوایل قرن دهم هجری بر میگردد. ادیبان اوزبیک چون لطفی، نوایی، سعید قاسمی، بابر، صالح، پاشا خواجه خواجه بلخی و دیگران در ساحات مختلف مخصوصاً بخشهای ادبیات آثار منظوم و منثور تألیف کرده‌اند. در قرنهای ۱۲ و ۱۳ هجری تألیف آثار در فقه رونق گرفت. کتب متعدد فقهی در قالبهای نظم و نثر ایجاد شدند. تألیف کتابهای قصه چه منظوم و چه منثور ادامه یافت. همزمان با جریان تخلیق آثار ادبی، آثاری هم از زبانهای دیگر -بیشتر از زبان دری- ترجمه شدند.

■ بربادی نوشته‌های تورکی- اوزبیک

یک نکته را باید با تأسف بگویم که شمار زیادی از کتابهای تألیف شده به زبان تورکی خراسانی از بین رفته‌اند. این جریان به چند شکل بوده است:

✓ حوادث اجتماعی، کشمکش‌های شاهی -امیری و جنگ‌هایی که این کشمکش‌ها در پی داشته‌اند؛ سبب شده‌اند که شماری از کتابها به هر زبانی که بوده باشند، درین آتش‌ها بسوزند و از بین بروند.

^۱ این قصیده در بخش «افزوده‌ها» آورده شده است.
^۲ به نقل قول مجتبی مینوی در صفحات قبل مراجع شود.

✓ بازماندگان ادیبان ، به ارزش آثار پی نبرده در نگهداشت آن توجه نکرده اند ؛ از همین سبب شماری از آثار فرسوده و ورق ورق شده ؛ نابوده شده اند . و نیز در میمنه گفته می شد که بازماندگان مرحوم سید احمد بینا ، تمامی اسناد و اشعار او به خصوص کلکسیونهای جریده ستوری و روزنامه فاریاب را در لای کلاه مانده ، می دوختند و به این ترتیب ، روزگار می گذرانیدند.

✓ سیاست حذف فرهنگی - تاریخی ، ادامه و پیگیری بیرحمانه و جدی آن ، سبب شده که شمار زیادی از آثار تألیف شده به زبان تورکی-اوزبیکي به گونه قصدی از بین برده شوند. این جریان ضربات خیلی مدهشی بر گنجینه آثار به زبان اوزبیکي افغانستان وارد کرده است. این جریان را میگویند که به دو شکل ادامه داشته:

✓ یکی: از بین برده شدن آثار و نوشته ها ، به تعبیر دیگر حذف قصدی

✓ دوم: خریداری و بیرون بردن از افغانستان ، شاید هم خریداری و از بین بردن. با این همه فراز و نشیب و با این همه حذفهای قصدی بازهم کتابهای قابل ملاحظه‌یی چه در دست مردم و چه در کتابخانه‌های بیرون از افغانستان به گونه خطی وجود دارند. بنا به نوشته مرحوم عبدالله کارگر ، تنها در کتابخانه اکادمی علوم و انستیتوت آثار خطی جمهوری تاجیکستان ۱۲۲ جلد بیاض مشترک (اوزبیکي و دری در یک وقایه) وجود دارند. این احتمال هست که آثار شاعران تورک زبان افغانستان نیز در آنها وجود داشته باشند. امید که این آثار آهسته آهسته به دسترس علاقه مندان قرار گیرند.

در کتاب « افغانستان جغرافیای بحران » مطلبی غیر قابل باور و غیر قابل تصور در رابطه به کتاب سوزی در افغانستان آمده است: « بنابر روایت مولوی صاحب بلخی ، حاجی عبدالخالق بلخی و عبدالرشید قریه دار . . . در حدود ۲۳۷ نسخه خطی قدیم به زبانهای عربی ، دری و تورکی . . . به آتش انداخته شدند. » [مرادی ، ۱۳۹۰: ۸۶-۸۷]

من در رابطه به جریان کتاب سوزیها در افغانستان مقاله‌یی نوشته بودم تحت عنوان « هنر کتاب سوزی در افغانستان » این مقاله در نشریه « جهان نو » به امتیاز قیوم بابک در مزار شریف به نشر رسید.

بگذارید درین جا قطعه شعری از استاد بزرگوار و دانشمند نخبه پوهنوال دکتور سید محمد عالم لیب را بیاوریم و این صفحه درد ناک را بر بندیم و به جریان گسترده دشمنی با کتاب که متأسفانه امروز هم به شدت جاریست ، نفرین عالمیان را بفرستیم.

^۱ مرحوم خال محمد خسته ، خاطره درد آوری را نقل می کند: « در سال ۱۳۶۸ قمری به حیث وکیل مزار شریف ، در شورای ملی ، به دوره هفت شامل شدم. پسر بزرگ سید کهال [سید کهال میمنه گی] ، سید ابوالخیر نیز از حکومت خود [السوالی شیرین نگاب ولایت فاریاب] ، وکیل بود. از دوره اول تا دوره هفت ، مسلسل وکالتش دوام داشت. شخصی صوفی مشرف ، ساده وضع ، از ادبیات دور افتاده بود. به تکرار از سوانح و آثار پدرش پرسیدم. چون از مذاقش دور بود ، همکاری نکرد و بلکه از آثار پدر ، قطعه‌یی هم به نزدش نبود ؛ چنانچه بیان کرد ؛ کاملاً پارچه پارچه به باد فنا رفته. / مأخذ: دبیرستان بلخ ، بخش دوم ، یاد سخنوران پیشینه یا مآثر بلخ ، تألیف خال محمد خسته ، آرشیف اکادمی علوم ، شماره ۷۴. »

« در روزگار رفته ازین کهنه شهر بند
ما را کتابخانه بس پرشکوه بود
کان را کتابهای گزین و گرانها
از مصحف و رسایل علمی و فلسفی
قاموسهای نغز و دواوین شعر ناب
زاندازه بیش بود » [لبیب ، ۱۳۸۸: ۸۷]

■ ذواللسانین بودن ادیبان

اکثریت مطلق این ادیبان ، ذواللسانین بوده اند. آنان افزون بر این که به زبان تورکی خراسانی شعر گفته اند ؛ به زبان دری نیز آثار قابل ملاحظه‌یی آفریده اند. اکثریت این ادیبان تمام آثار شان را به زبان فارسی دری آفریده ، فقط نمونه‌های کوچکی هم به زبان تورکی خراسانی ایجاد کرده اند ؛ مانند: ابن یمین شبرغانی ، منشی محمد یوسف شبرغانی ، محوی قیصاری ، همت بلخی محمد امین تاشقرغانی و دیگران.

■ فترت در ادبیات تورکی- اوزبیک

بعد از سقوط تیموریان و پیدایی مراکزی چون بخارا ، خوقند ، سمرقند در ماوراءالنهر خیه در خوارزم ، قازان در تاتارستان و . . . ادبیات تورکی خراسانی (اوزبیک) در افغانستان به فترت گرایید. درین فترت عامل‌های اقتصادی و سیاسی نقش اساسی داشتند. از نگاه اقتصادی کشمکش‌هایی که برای رسیدن به قدرت ادامه داشتند ؛ سبب شدند که مردم به نان شبان روزی خود محتاج باشند و فرصت اندیشیدن به مسایل دیگر از آنان گرفته شود. در جریان این کشمکش‌ها شماری از ادیبان به طرف هند رفتند. نگاه کنید به بحث سعید قاسمی.

این فترت به چند گونه روی نمود:

۱. متلاشی شدن مراکز قدرت در شمال افغانستان سقوط حکومت اشترخانیان در بلخ

و منغیت‌ها در میمنه

۲. برهم خوردن نظم اقتصادی و گسترش بی‌حد و حصر فقر و تنگدستی

۳. تسلط فقه گرایی

اثرات این عاملها نه تنها در ادبیات تورکی خراسانی ، بلکه در ادبیات دری و پشتو نیز مشهود است.

■ ادامه ادبیات تورکی- اوزبیک

بقا و ادامه ادبیات تورکی خراسانی را ، زبان اوزبیک و کاربران این زبان سبب شده اند ؛ چونکه مبنای ادبیات چه شفاهی و چه کتبی ، زبان است. گوینده گان هر زبانی در هر جایی و در هر موقعی که باشند زبان شان را گرامی می‌دارند و در بعض موارد حاضرند که زندگانی خود

را نیز فدای زبان شان بکنند. زبان اوزبیکي هم گویندگانی داشته و دارد که این زبان را عزیز می داشته اند و می دارند و به خاطر ارتقای کیفی و کمی آن می اندیشیده اند و می اندیشند و میکوشیده اند و می کوشند. متکی بر همین اصل ، زبان تورکی خراسانی هر چند از طرف اکثریت سلاطین سلاله های پرقدرت تورک نژاد مورد بی مهری قرار گرفت ؛ مگر کاربران آن نگذاشتند که زبان شان از بین برود. نه تنها نگذاشتند که از بین برود ؛ بلکه به خاطر بقای - بقای بهتر - آن نیز کوشیدند و جریان ایجادیات ادبی را- ولو کم سو- زنده نگه داشته اند. این روند به چندگونه بوده است:

- تدریس ادبیات تورکی- اوزبیکي

ادبیات تورکی- اوزبیکي یا به تعبیر استاد نامق تورکي خراسانی هر چند که از دربار شاهان - به جز تیموریان هرات - رانده شد ؛ مگر حیات خویش را در مدارس ادامه داد. آموزش ادبیات اوزبیکي از همان اوان پیدایی آثار بزرگانی چون لطفی ، گدایی ، نوایی ، فضولی و بعدها مشرب ، صوفی الله یار و هویدا در مدارس شروع شد. آموزش ادبیات اوزبیکي ، هم زمان و هم عنان با آموزش ادبیات دری بود. شاگردان مدارس ، بعد از اینکه به مرحله معینی از آموزش ابتدایی در زبان فارسی دری می رسیدند ؛ به آموزش ادبیات اوزبیکي شروع می کردند. این مرحله به اصطلاح اهل مدرسه « اوزبیکي خوانی » بود استاد داوود اکرامی ، استاد دیپارتمنت تاریخ پوهنتون بلخ این مطلب را در جریان سفری که باهم به ولایت سرهپل (سرپل) داشتیم ؛ گفتند.

- تألیف آثار به زبان تورکی- اوزبیکي

هم زمان با تدریس و آموزش زبان اوزبیکي ، جریان تألیف به زبان اوزبیکي ولو در اندک تعداد هم ، ادامه یافت. در تألیف آثار به زبان اوزبیکي ، عنعنۀ کتاب خوانی در مهمانخانه ها نقش مهمی داشت. درین گونه مجالس احساس می شده است که باید اثری به زبان اوزبیکي نوشته یا ترجمه شود. همین نیاز مردمی باعث ادامه ادبیات اوزبیکي شده ؛ چونکه این گونه مجالس به موادی نیاز داشتند که اهل مجلس آن را درک کرده بتوانند. متکی بر همین نیاز شماری از کسانی که استعداد و توانایی این کار را داشتند ؛ به تألیف آثار پرداختند و این نیاز را تا حدی رفع کردند. این یک بعد مسأله است. ضرورت های دیگری هم بوده است که سبب جریان تألیف آثار به زبان اوزبیکي شده است چون: محبت به زبان مادری ، بیان احساسات به زبان مادری که احساسات شاعر را شاعران می سازد.

پروفسور دکتور سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی در بارۀ نیازی بلخی می نویسد: « یکی از شاعرانی که در دورۀ استبداد با ایجاد اشعار به زبان مادریش توجه همه را به خود جلب کرد ؛

نیازی بلخی بود. او اکثر شعر هایش را به زبان اوزبیک آفریده در میان مردم مشهور شد. شعرهای پرتحرک او بسیار دلنشین است؛ مثلاً چند بیت از یک غزلش:

مطرب رباب چالدی	گورگومه بولدی قالدی
قیغو قاجیب اویالدی	گورگومه بولدی قالدی
آینه آلدی تیزگه ،	کوپ ناز قیلدی بیزگه
یوز افرین بو قیزگه	گورگومه بولدی قالدی
مشاطه اوردی ساجین ،	پیشانه چین و ماچین
آجدی کولیب قولاجین ،	گورگومه بولدی قالدی

[شرعی ، ۱۳۸۸: ۷]

- ترجمه آثار به زبان اوزبیک

آنگونه که معمول است و آثار را از یک زبان به زبان دیگر ترجمه می کنند؛ در زبان اوزبیک هم آثار زیادی مخصوصاً از ادبیات دری ترجمه شدند. این جریان شامل ترجمه آثار حماسی مانند شاهنامه فردوسی و آثار اخلاقی، تعلیمی- تربیتی مانند کلیله و دمنه، گلستان سعدی و غیره می شود. در جریان چندصد سال دهها کتاب و رساله از زبان فارسی دری و شاید هم زبان عربی، به زبان اوزبیک ترجمه شده اند. این مطلب باعث غنای ادبیات اوزبیک گردیده است

- چاپ آثار ادبیات اوزبیک

با گسترش صنعت چاپ در آسیای میانه که بیشتر خانشین ها بودند؛ چاپ آثار ادبی اوزبیک نیز گسترش یافت. حد اقل دو مرکز درین زمینه فعال بودند: قازان مرکز تاتارستان و بخارا. بعدها تاشکینت و سمرقند^۱ نیز به این مراکز افزوده شدند. آثار چاپ شده در این مراکز- آن هم بسیار اندک- از دو طریق به افغانستان می آمدند:

۱- به وسیله کسانی که به خاطر تحصیل به آن مراکز مخصوصاً بخارا می رفتند؛

^۱ در خصوص وجه تسمیه سمرقند/ ثمرقند: در خصوص وجه تسمیه سمرقند- با املای امروز- روایتی شنیده بودم برین نحو که: در گذشته ها، دلدادگانی بوده اند درین شهر، به نامهای سمر و قند. این هر دو دلداه را اسکندر مقدونی به هم می رساند و برای آنان شهری می سازد و نام آنان را بر آن شهر می گذارد (؟) و نیز حدس زده می شد/ می شود که سمرقند، خاستگاه اصلی سومریان است. آنان ازین شهر مهاجرت کرده در بین النهرین اقامت اختیار نمودند و مدنیت سومری را اساس گذاشتند. (؟) اما در بابر نامه، مطلب قابل توجهی در پیوند به نام این شهر آمده است. وقتی که بابر در وقایع ۹۰۲ هجری قمری، سمرقند را توصیف می کند؛ می نویسد: «مغول و تورک اولوسی سمیزکینت دیرلار» ترجمه: مغول و اولوسی تورک، شهر/ دیهه فربه (آبادان و پر نعمت) می گویند. در یکی از نخستین سرودهای یافته شده در زبان دری، در دو مصرع هفت هجایی هم، به آبادان و پر نعمت بودن آن اشاره شده است. «سمرقند کند مند» به دینت کی اوفکند». زبان شناسان «کندمند» را، آبادان معنا کرده اند. در گذشته ها، سمرقند را ثمرقند می نوشتند. این املا (ثمرقند)، بیانگر خصوصیت آبادانی و پر نعمت بودن این شهر بوده است. خلاصه اینکه، نام شهر سمرقند/ ثمرقند، از ویژه گی پر نعمت و آبادان بودن آن برخاسته است؛ نه از افسانه سمر و قند در زمان اسکندر مقدونی. رحیم ابراهیم / ۲۰۲۳ / ۸ / ۴ مزار شریف. این مطلب در صفحه Rahim Ibrahim فیس بوک به نشر رسیده است.

۲- از طریق تاجرانی که در پهلوی اموال تجارتی ، کتاب هم- هر چند اندک - وارد می کردند. و در افغانستان آنگونه که بیان گردید از اوایل قرن چاردهم هـ ش چاپ آثار اوزبیک به صورت خیلی اندک در گستره جریده ها آغاز یافت.

■ آخرین سخن مقدمه

آخرین سخن مقدمه این است که اکثر این شاعران ، ذواللسانین اند و سروده های یک تعداد اینان در زبان دری بیشتر از زبان تورکی خراسانی ست .
و حال زمان آن فرارسیده ست که بر اساس اسناد دست داشته ؛ ادبیات تورکی- اوزبیک افغانستان را درین حوزه ها: حوزه بلخ ، حوزه هرات ، حوزه میمنه - اندخوی ، حوزه بدخشان ، حوزه شبرغان و حوزه کابل بررسی کنیم.

بحث چهارم

حوزه بلخ

سه نکته در پیوند به بلخ

۱- در پیوند به یما

در ارتباط به یما اولین پادشاه بلخ دو نکته ضمنی را می‌خواهم ذکر کنم که:

اول: یما چهره‌یی غیر از چهره نژاد سپید دارد. به این سند توجه کنید: «۱۲ فرستاده گان یم- قهوه‌یی رنگ و پهن بینی حریص به جان در میان مردم سرگردان* باشد که امروز زندگی فرخنده به ما باز دهند تا آفتاب را ببینیم»/[جلال نائینی، ۱۳۷۲: گزیده سرود های ریگودا، ماندالای دهم، سرود ۱۴، ۱۹۴]

در بخش اول این ماندالا، به خصوصیات فیزیکی و روانی یم/ یما اشاره شده است: از نگاه فیزیکی:

۱- قهوه‌رنگ است ۲- بینی پهن است. این هردو بارزه مربوط به نژاد سپید نمی‌شود.

از نگاه روانی:

۱- حریص است. ۲- در میان مردم سرگردان است. این احتمال هم وجود دارد که صفت «سرگردان» مربوط به فرستادگان یم باشد.

در بخش دوم رهایی از حرص یما آرزو می‌شود. پس یما آن‌گونه که توصیف تخیلی و ایده‌آلی می‌کند؛ پادشاهی عادل نبوده است.

دوم: اگر یم و جم هر دو یک نفر بوده باشند؛ این تغییر آوایی تنها مطابق به آوا شناختی لهجه‌های زبان تورکی یعنی لهجه‌های /- ی دار/ و /-ج دار/ درست می‌آید. مطابق به این قاعده کلی و عام، هر کلمه‌یی که در لهجه تورکی /- ی دار یا یایی/ با صوت /- ی/ شروع شود؛ در لهجه تورکی /-ج دار یا جیمی/ با صوت جیم شروع می‌شود و برعکس؛ مثلاً: یم یا یما، جم، جمه جما؛ و یسنا، جسنا جشنا، جشن می‌شود. و امثال آن. والله اعلم بالصواب

۲- در مورد هویت کلمه بلخ^۱

در مورد وجه تسمیه بلخ در افغانستان می‌گویند که این کلمه در اصل اوستایی ست و در اول بخدی بوده و بعد از چندین تحول آوایی (!؟) شکل بلخ را به خود گرفته است. باید گفته شود که واژه بلخ کلمه اوستایی نی، بلکه تورکی- مغولی ست تحول آوایی را هم که ذکر می‌کنند با هیچ معیار زبان‌شناختی برابر نمی‌آید. این کلمه در زبان تورکی- مغولی، به معنای شهر و خانه است. پیکن را خان بالغ می‌گفتند. امروز هم در کاشغر نقاط متعددی با ترکیب کلمه بلخ (بالغ، بالغ) وجود دارند: بیش بالغ، تاش بالغ. میرزا مهدی خان استرآبادی منشی

^۱ رجوع کنید به کتاب افغانستان تاریخی، تألیف حسین یعین

نادر افشار ، در فرهنگ سنگلاخ جایی به نام آلمالیغ را چنین معرفی می کند: «نام شهری ست از تورکستان که از آنجا تا بیش بالغ دو هفته راه و از بیش بالغ تا خان بالغ از جانب جنوبی به راه بیابان که مغول آن را یوغری یول گویند ، چل روزه راه است. معنی ترکیبی آن سیبستان می باشد. [استرآبادی ، سیزده چهل و هشت : ۲۶]

۳- کوه البرز در کجاست؟

کوه البرزی که در اوستا و شاهنامه از آن نامبرده شده ، نه در ایران است و نه هم در افغانستان ، بلکه در نیم قاره هند است. از اوستا آغاز می کنیم
« در اوستا هَرا و هَریتی و در پهلوی هر بُرز کوهی ست اساطیری که در فارسی البرز شده... »^۱
کوه البرز در اوستا چنین وصف شده است:

«در سراسر اوستای نو ، بارها به نام و ستایش این کوه بر می خوریم. در زامیاد یشت بند ۱ ، کوه هرا همه کشورهای خاوری و باختری را فراگرفته و نخستین و بزرگترین کوه جهان است. در رشن یشت بند ۲۵ می خوانیم که ستارگان و ماه و خورشید ، گردا گرد کوه هریتی چرخانند. در مهر یشت بند ۳۵ آمده است که مهر ایزد نگاهبان فروغ و پاسدار پیمان ، نخستین ایزدی ست که پیش از دمیدن خورشید از کوه هرا به سراسر زمین های ایرانی می نگرد. در همان یشت بند ۵۰ می خوانیم ، که آرامگاه مهر بر فراز کوه هریتی جای دارد که در آنجا نه شب است و نه تاریکی ، نه باد سرد نه باد گرم ، نه بیماری کشنده ، نه آلالش دیو آفریده. از فراز کوه هریتی مه بر نخیزد.

کاخ ایزد سروش که هزار ستون دارد و خود روشن و ستاره آذین است ، بر فراز کوه البرز جای دارد. (یسنا بند ۲۱ ، بند ۵۷) گیاه هوم که نوشابه آیینی هوم را از آن برگیرند ، بر فراز کوه البرز می روید (یسنا بند ۱۰) در بند هشتن بخش ۱۲ آمده است که همه کوه ها در هجده سال رویدند ، اما البرز در هشتصد سال به کمال رسید: به دویست سال تا به ستاره پایه ، به دویست سال تا به ماه پایه ، و به دویست سال تا به خورشید پایه و به دویست سال تا به آسمان زَبرین رُست و دو هزار و دویست و چل و چار کوه از روی زمین از البرز جدا شد. در دینکرت گفته شده است که یک سر «چینود پل» بر البرزکوه نهاده شده است. « دوست خواه ، ۱۳۷۰: ج ۲ ص ۹۲۴]

متکی بر این متن ها ، کوه البرز در اوستا این بارزه ها را دارد:

۱. تمام سر زمین خاور و باختر را فرا گرفته است ؛
۲. نخستین و بزرگترین کوه جهان است ؛
۳. ستارگان و ماه و خورشید ، گرداگرد آن می چرخند ، به تعبیر دیگر خیلی بلند است ؛
۴. ایزد مهر ، پیش از برآمدن آفتاب ، از فراز آن تمام ایران زمین را می نگرد ؛
۵. آرامگاه مهر بر فراز آن است ؛
۶. نه باد سرد دارد و نه باد گرم ؛

^۱ به کدام اصل زبان شناختی هریتی ، البرز شده است ؟ به جز صوت را (حرف را) دیگر هیچ صوتی درین دو کلمه مشترک نیستند. رحیم ابراهیم

۷. نه بیماری در آنجا است و نه آرایش دیو آفریده ؛
۸. همیشه در اطراف آن مه (دمه ، غبار ، تومن) است ؛
۹. کاخ هزار ستونی ایزد سروش در آن ، جای دارد ؛
۱۰. گیاه هوم در آن می‌روید ؛
۱۱. بلندی آن تا به آسمان زَبَرین است ؛
۱۲. ۲۲۴۴ کوه از آن جدا شده است ؛
۱۳. و یک سر چینود پل بر آن کوه است.

و اما البرز در شاهنامه

نخستین بار نام البرز در شاهنامه در داستان زادن زال آمده است. سام در آرزوی فرزند است. در خانه اش کودکی تولد می‌شود با این ویژه‌گی:

نگاری چو خورشید گیتی فروز	ز مادر جدا شد بران چند روز
ولیکن همه موی بودش سپید	به چهره چنان بود تابنده شید
نکردند یک هفته بر سام یاد	پسر چون ز مادر بران گونه زاد
همه پیش آن خرد کودک نوان	شبستان آن نامور پهلوان
که فرزند پیر آمد از خوب جفت	کسی سام پل را نیارست گفت

دل بدسگالان او کنده باد	بالاخره دایه‌یی به سام می‌گوید ،
یکی پور پاک آمد از ماه روی	که بر سام پل روز فرخنده باد
برو بر نبینی یک اندام زشت	پس پرده ی تو در ای نامجوی
چنین بود بخش تو ای نامجوی	تنش نقره‌ی سیم و رخ چون بهشت
	از آهو همان کش سپیدست موی

سام به شبستان می‌آید تا فرزندش را ببیند ،

بیود از جهان سر به سر ناامید	چو فرزند را دید مویش سپید
ز دادآور آنگاه فریاد خواست	سوی آسمان سربرآورد راست
بهی زان فزاید که تو خواستی	که ای برتر از کژی و کاستی
وگر کیش آهرمن آورده ام	اگر من گناهی گران کرده ام
به من بر ببخشاید اندر نهان	به پوزش مگر کردگار جهان
بجوشد همی در دلم خون گرم	بپیچد همی تیره جانم ز شرم

چه گویم ازین بچه بدنشان	چو آیند و پرسند گردن کشان
پلنگ و دورنگست و گرنه پرست	چه گویم که این بچه دیو چیست
نخواهم برین بوم و بر آفرین	ازین ننگ بگذارم ایران زمین

بعد از این شکوه ،	بفرمود پس تاش برداشتند
از آن بوم و بر دور بگذاشتند	بجایی که سیمرغ را خانه بود
بدان خانه این خرد بیگانه بود	نهادند بر کوه و گشتند باز
برآمد برین روزگاری دراز	

دیده می شود که زال را در کوه البرز که دور از ایران است ، برده ، در کوهی که سیمرغ خانه دارد ، رها کرده اند. سیمرغ زال را به صفت طعمه بی برای بچگانش بر می دارد. وقتی در آشیانه می آورد ، بچگان سیمرغ با او الفت می گیرند. زال در آشیانه سیمرغ پرورش می یابد و

نشانش پراگنده شد در جهان	بد و نیک هرگز نماند نهان
به سام نریمان رسید آگهی	از آن نیک پی پور با فرهی
شبی از شبان داغ دل خفته بود	ز کارش زمانه برآشفته بود
چنان دید در خواب کز هندوان	یکی مرد بر تازی اسپ دوان
ورا مژده دادی به فرزند او	بران برز شاخ برومند او
در شبی دیگر ،	
چو شب تیره شد رای خواب آمدش	از اندیشه ی دل شتاب آمدش
چنان دید در خواب کز کوه هند	درفشی برافراشتندی بلند
جوانی پدید آمدی خوب روی	سپاهی گران از پس پشت اوی
بدست چپش بر یکی موبدی	سوی راستش نامور بخردی
یکی پیش سام آمدی زان دو مرد	زبان بر گشادی بگفتار سرد
که ای مرد بیباک ناپاک رای	دل و دیده شسته ز شرم خدای
ترا دایه گر مرغ شاید همی	پس این پهلوانی چه باید همی
گر آهوست بر مرد موی سپید	ترا ریش و سرگشت چون خنگ بید

بعد ازین تهدید ،	
به خواب اندرون بر خروشید سام	چو شیر ژیان کاندرا آید به دام
چو بیدار شد بخردانرا بخواند	سران سپه را همه برنشانند

بیامد دمان سوی آن کوهسار که افگندگان را کند خواستار

و کوه البرز را چنین در می یابد:

سراندر ثریا یکی کوه دید	که گفתי ستاره بخواهد کشید
نشیمی ازو برکشیده بلند	که ناید ز کیوان برو بر گزند
فرو برده از شیز و صندل عمود	یک اندر دگر ساخته چوب عود
بدان سنگ خارا نگه کرد سام	بدان هیبت مرغ و هول کنام
یکی کاخ بد تارک اندر سماک	نه از دست رنج و نه از آب و خاک

در جای دیگری کوه البرز کوه چنین توصیف می شود:

... برفتم به فرمان گیهان خدای	به البرز کوه اندر آن زشت جای
یکی کوه دیدم سراندر سحاب	سپهری ست گفתי ز خارا بر آب

ازین بیت بر می آید که این کوه مشرف بر آب ، یعنی در ساحل بحر یا بحیره بوده است
و در داستان فریدون

فریدون پسر آتیین است. پدرش از دشمنان ضحاک مار دوش بود. از دست او کشته می شود.
ضحاک خواب می بیند که کودکی تولد می شود و او را هلاک می کند. امر می نماید که تمام
نوزادان آن سال را هلاک کنند. مادر فریدون که آبستن است ، بعد از تولد کودکش ، از ترس
ضحاک او را بر می دارد و فرار می کند. به مرغزاری می رسد و ،

به پیش نگهبان آن مرغزار	خروشید و بارید خون بر کنار
بدو گفت کاین کودک شیرخوار	ز من روزگاری به زنهار دار
که اندیشه ای در دلم ایزدی	فراز آمدست از ره بخردی
همی کرد باید کزین چاره نیست	که فرزند و شیرین روانم یکیست
ببرم پی از خاک جادوستان	شوم تا سر مرز هندوستان
شوم ناپدید از میان گروه	برم خوب رخ را به البرز کوه

کودک را به البرز کوه می آورد ،

بیاورد فرزند را چون نوند	چو مرغان بر ان تیغ کوه بلند
یکی مرد دینی بران کوه بود	که از کار گیتی بی اندوه بود

به یقین می دانیم که این مرد دینی ، یکی از مرتاضان هندی ست.

فرانک بدو گفت کای پاک دین منم سوگواری ز ایران زمین
بدان کاین گرانمایه فرزند من همی بود خواهد سر انجمن
ترا بود باید نگهبان او پدروار لرزنده بر جان او
پذیرفت فرزند او نیک مرد نیاورد هرگز بدو باد سرد
خبر شد به ضحاک بدروزگار از آن گاو برمایه و مرغزار
چو بگذشت ازان بر فریدون دو هشت ز البرز کوه اندر آمد به دشت
فریدون تا ۱۶ ساله گی درین کوه البرز می ماند. خطوط فکری و کاری فریدون را این مرد مرتاض رقم می زند.

ازین بیت های شاهنامه در می یابیم که:

۱. کوه البرز در نیم قاره هند است.
 ۲. یکی از کوه های مقدس است.
 ۳. در آن کوه ، مرتاضان هم بوده اند.
 ۴. کسی که به سام از زنده بودن زال مژده می دهد ، از هندوان-هندوستان- است ، چون زال در آنجاست.
 ۵. در خواب دوم ، کسی که سام را تهدید می کند ، نیز از هند است ، چون زال در آنجاست.
 ۶. کوه البرز ، شیز و صندل و عود دارد. این هر سه ، از شمار نباتات مناطق گرم اند.
 ۷. مُشرف به آب (بحر ، یا بحیره) است.
 ۸. فرانک (مادر فریدون) می خواهد که از جادوستان یعنی ایران - به سبب تسلط ضحاک بر آن- بگریزد و فرزندش را به البرز کوه ببرد.
 ۹. فرانک به مرد دینی (مرتاض) خود را ایرانی معرفی می کند.
 ۱۰. کوه البرز ، پر از کنام (آشیانه انسان و حیوان: درنده ، پرنده و چرنده) است.
 ۱۱. خیلی خیلی بلند است.
 ۱۲. گیاه هوم در آن می روید.
 ۱۳. سیمرغ در آن آشیانه دارد.
- در نتیجه ،

کوه البرز ذکر شده در اوستا و در شاهنامه ، در نیم قاره هند است.
کوه البرز ولایت بلخ ، کوهی ست که به تازه گی- به تناسب عمر زمین- از مرحله آتش فشانی گذشته است. در آن بنا به تعبیر باشندگان دور و بر ، خس پیدا نمی شود که

دندانت را بکاوی ، چه برسد به گیاه هوم و نباتات شیز و صندل و عود و هم آشیانه سیمرغ.

کوه البرز ایران هم خصوصیات کوهی که در اوستا و شاهنامه ذکر شده اند را ندارد. بنابراین با قاطعیت میگویم که

کوه البرز ذکر شده در اوستا و شاهنامه ، در نیم قاره هند است ؛ نه در افغانستان و نه ایران.

گپ اصلی اینکه ، هیچ اندیشه سالمی این را حکم کرده نمی تواند که سام کودکی چند روزه را به فتراک اسپ- دوستش ندارد که در آغوش بگیرد- بر بندد و از کابل سفر کند و کوه هندوکش را با آن همه هول انگیزی پشت سر بگذارد و او را به جایی رها کند که یک تار علف در آن نباشد ، چه برسد به این که درخت شیز و عود و صندل داشته باشد و آشیانه سیمرغ هم در آن بود.

به همین سان مغز سام را مار نگزیده بود که کودک چند روزه را به فتراک بر بندد و هی میدان و طی میدان ، او را از کابل به شمال ایران امروزی ببرد و در آنجا رها کند. سام کودکش را به نزدیکتر محل به کابل رها می کند نه در جایی دور. گپ آخر ،

فردوسی با استعداد برتری که داشته است ، داستانهای حوزه مدنی نوروژ (کشورهایی که نوروژ در آنها تجلیل می شده است) را در هم آمیخته ، به آنها هویت ایرانی داده است. در مطالعات شاهنامه شناختی در خصوص دسته بندی داستانهای آن از نگاه منشأ- با وجود خیلی دشوار بودن هم- این سه گروه داستان را در نظر داشته باشند:

داستانهایی که منشأ ایرانی دارند ؛

داستانهایی که منشأ تورکی-بودیستی دارند ؛

داستانهایی که منشأ هندی دارند.

هویت جنجالی بلخ

دوستی خواسته بود که در باره هویت بلخ یادداشتهایی برایش فراهم کنم تا بتواند بر اساس آنها، کتابی درین زمینه بنویسد. من هم، آنچه را یاد داشتم، خدمت آن دوست تقدیم کردیم. این یادداشتها، پلان کاری برای یک تحقیق است. هر بخش آن می تواند؛ زمینه یی باشد برای کار بیشتر و دقیقتر.

باید گفت که شهر بلخ،- به مدلول تاریخی آن- از شهرهایی ست که هویت چندین بُعدی دارد و بررسی هر یک از ابعاد آن «مثنوی هفتاد من کاغذ» خواهد شد. گنجاندن این همه هویت و نوشتن کتابی در باره تمام ابعاد آن کاری مشکل و طاقت فرساست. و هر نوشته واقعبینانه درین رابطه، بخشی از هویت آن را بازتاب می دهد. در یک چشم انداز، هویت های زیرین را می توان در این شهر پیدا کرد و در باره هر یک آن کتاب و کتابها نوشت.

هویت کلمه بلخ

۱- ریشه کلمه

در باره ریشه کلمه بلخ، در افغانستان این کلمه را بعد از چندین دگرگونی ها به زبان اوستایی نسبت می دهند و آن را یک کلمه اوستایی می دانند. تحول آوایی این کلمه را از بخدی می دانند بلهیکا را شکل دیگر آن می شمارند و بلخ را شکل آخر آن. این تحول آوایی، با معیارهای زبانشناختی، برابر نمی آید؛ مخصوصاً دگرگونی واژه بخدی بخ بلهیکا و بلخ، سؤال برانگیز است. شماری از لغت شناسان و تاریخ نویسان و جغرافی دانان، به این عقیده اند که این کلمه تورکی- مغولی ست. این پنداشت، غیر از افغانستان-تاریخ تراشان آن- در کشورهای دیگر، پذیرفته شده است.

۲- هویت شکلی کلمه

واژه بلخ، چندین واریانت دیگر هم دارد: بالغ، بالغ، بَلَخ (بَرَق، پلِ بَرَق) بالغ، یکی از واریانتهای واژه بلخ است. این شکل کاربرد؛ در گذشته های نچندان دور - هر چند کمتر- معمول بوده است. محترم صالح محمد خلیق، شاعری با تخلص «بالخی» را در یکی از نشریه ها معرفی کرده بودند.

بالغ، شکل دیگر این کلمه است. با این شکل، شهرها و جاهای بسیاری در چین، قزاقستان، اوزبیکستان موجود است. خان بالغ، نام پیکن پایتخت چین در دوره یی که تورکان و مغولان بر آن تسلط داشتند. بیش بالغ، نام شهری فکر می کنم در قزاقستان، تاش بالغ، باز هم نام شهری قزاقستان

بَلَخ ، به شکل بَرَق در نام مرکب پُل بَرَق. درین شکل ، صوت /-له ، حرف ل / به صوت /-ره ، حرف ر / و صوت /-خ ، به حرف خی / به صوت /ق ، حرف ق / بدل شده است. این گونه ابدالها در زبان دری و تورکی معمول است ؛ چونکه مخرج این اصوات ، و صوت /غ ، حرف غ / باهم خیلی نزدیک اند. به تعبیر دیگر ، حروف /خ ، غ ، ق و ک / به سبب نزدیک بودن مخارج شان ، به جای یک دیگر می نشینند.

بلخ ، همان بَلَخ است که فتحه حرف دوم ، به سکون تبدیل شده است. این گونه تبدیل ها ، در زبان معمول است ؛ مثلاً فَلَج را فُلَج و جَلَسه را جُلَسه می گویند. خلاصه این که در کتب جغرافیایی و تاریخی دو شکل آن بیشتر معمول است: بالغ و بلخ.

۳- هویت معنایی کلمه بلخ

معنای کلمه را در افغانستان ، پیچ و تاب های زیادی داده اند. پوهاند دکتور محمد حسین یمین ، در کتاب « افغانستان تاریخی » بعد از نقل قولهای متعدد در باره معنای کلمه بلخ ، نتوانسته است معنای دقیق و درست به این واژه ، بیاورد. اما معنای آن در زبان تورکی و نیز مغولی ، خانه ، جای و شهر است. خان بالغ ، شهر خان ؛ بیش بالغ ، پنج خانه ؛ تاش بالغ ، خانه یا شهر سنگی یا خانه و شهر ساخته شده از سنگ. دیده می شود که ترکیبات این کلمه ، بیشتر با واژه های تورکی است. باید به یک نکته نیز اشاره کرد که کلمه بلخ ، همیشه با لفظ بخارا مترادف استعمال شده است. بخارا را کلمه مغولی دانسته ؛ دانش و علم معنا می کنند.

هویت جغرافیایی

جغرافیای بلخ را می توان « جغرافیای آمیبی » گفت. به این معنا که حدود و ثغور آن در هیچ زمانه یی - به جز تقسیمات اداری افغانستان - معین و مشخص نبوده است. به اعتبار شاهنامه - در داستان رستم و سهراب ، محدوده کنونی بلخ به شمول سمنگان ، شامل حدود توران است.

در داستان سیاوش / سیاوش می خوانیم که او از پدرش کیکاووس قهر کرد و به افراسیاب پادشاه توران پناهنده شد. افراسیاب هم جایی برای او داد. سیاوش در آنجا قلعه یی ساخت به نام سیاوش گرد. شاهنامه پژوهان معاصر می گویند که این کلمه ، خلاصه شده به شکل سیاگرد در آمده است. به نام سیاگرد ، جایی در شرق شهر مزار شریف وجود دارد. کوچه سیاگرد می گویندش و نیز در شمال مزار شرف قشلاقی وجود دارد که سیاگرد نام دارد.

اگر این ارتباط را دقیق بدانیم ، محدوده کنونی بلخ شامل توران می شود. هم درین کتاب (شاهنامه) می بینیم که دریای آمو ، سرحد فزیک بلخ است. جغرافیای این شهر - بعد ها - از بدخشان تا فاریاب امتداد پیدا می کند. زمانی هم دو طرف دریای آمو را شامل می شود. این جغرافیای گسترده ، کار مطالعه و تحقیق در پیرامون آن را مشکلتر از مشکل ساخته است.

به دو نکته باید ، توجه داشته باشیم:

۱- جغرافیای شاهنامه ، جغرافیای روایتی است. دقیق ترسیم شده نیست. استناد جغرافیایی به آن کتاب ، مشکلات خاص خود را دارد و می داشته باشد.

۲- توران قدیم ، بنا بر تثبیت لسترانج و عبدالحی حبیبی که از او نقل کرده است ؛ حدود قندهار و بلوچستان و مکران در پاکستان است. این هر دو دانشمند ، نقشه توران قدیم را نیز در کتابهای شان آورده اند.

هویت سیاسی بلخ

شهر بلخ ، از این نگاه بیشتر تورکانه بوده ؛ در اکثر زمانه ها ، با سیاست بخارا توأمیت داشته است. اکثر سلسله های شاهی تورکان ، یا درین شهر به قدرت رسیده اند و یا هم یکی از مراکز اصلی آنان بوده است. این هویت بلخ ، در صد سال اخیر ، مخدوش شده ، از حضور دوامدار تورکان در این شهر ، در بعضی از نوشته ها اغماض های جا علان صورت گرفته است.

هویت نژادی بلخ

بلخ ، به سبب شهری بزرگ بودن ؛ در طول تاریخ هویت ثابت و مشخص نژادی نداشته است. نژادهای مختلف در دوره های مختلف ، در آن زیسته ، نشانه هایی از هویت خود را ، در پیکره مدنی آن گذاشته اند. با کمال تأسف در یک قرن اخیر ، این برانزندی بلخ ، از طرف از شماری از تاریخ ترانشان ، دگرگونه شده است.

یکی از شاخصه های شهرهای بزرگ ، «مولتی نژادی» بودن آنهاست. به این معنا که ساکنان شهرهای بزرگ ، هیچگاهی از یک نژاد نبوده اند. نژادهای مختلف ، به سبب علایق مختلف در آن ساکن می شوند و هویت نژادی خود را در هویت شهروندی می آمیزند.

در این شهر- به اعتبار اوستا و شاهنامه- تورکان و ایران شهری ها ، حد اقل از سه هزار سال به این سو- حضور داشته اند. در برهه یی هم هندوان- در قبل از اسلام و بعد از آن هم - بخش عمده یی از ساکنان آن را تشکیل می داده اند. در بعد از اسلام به شهری چند نژادی تبدیل شد. امروز یکی از شهرهای «مولتی نژادی» افغانستان است.

امروز هم در بلخ مردمانی از نژادهای مختلف مسکون اند. بیشترین نفوس آن را هم تورکمنان تشکیل می دهند که بیشتر از ۳۰ درصد اند.

باید گفت که تیوری «نژاد برتر و نژاد اصیل» از برکت علم ژن شناسی ، صد درصد غلط ثابت شده است. این علم ، ثابت ساخته است که مقوله نژاد خالص و نژاد برتر ، علمی نیست. در هیچ گوشه دنیا نژادی خالص وجود ندارد.

هویت مدنی بلخ

مدنیت بلخ ، مدنیتی چند ملتی است. تورکان و هندوان و یونانیان و عربان تاجیکان و اقوام دیگر در ساختن مدنیت این شهر ، سهم داشته ؛ نشانه هایی از خود به یادگار مانده اند. این

هویت ، از طرف شماری از کج اندیشان انکار شده ؛ آن را شهری «تک مدنی» و آریا نژادی می دانند که دور از واقع و ره صواب است.

هویت مذهبی بلخ

بلخ به سبب شهری با ابعاد گوناگون بودن ، از نگاه مذهبی نیز هویت مخصوص به خود را داشته است. این هویت را می توان چنین بر شمرد:

زردشتی مذهب بودن بلخ: شماری از دانشمندان ، این شهر را زادگاه آیین زردشتی دانسته ؛ تپه سه راهی السوالی بلخ- مزارشریف - شبرغان را معبد زردشتی قلمداد می کنند.

اما دسته دیگر به دلیل اینکه کوچکترین نشانه یی از آیین زردشتی درین منطقه پیدا نشده است ؛ می گویند که این شهر ، با مذهب زردشتی ارتباطی ندارد. تپه یادشده هم ، ستوپه بودایی است نه آتشکده زردشتی. رجوع شود به افغانستان در پرتو تاریخ ، نوشته احمد علی کهزاد.

بودایی مذهب بودن بلخ: در این شهر تا پیش از ظهور آیین اسلام ، مذهب بودایی رواج داشته است. آثار این کیش ، در تمام ساحات آن دیده می شوند. تخت رستم در سمنگان ، تپه واقع شده در مسیر مزارشریف- شبرغان ، استوپه های کشف شده در مارمول ، شهر کشف شده در تنگی چشمه شفا ، همه نشانگر بودایی مذهب بودن این شهر- در برهه یی از زمان- اند.

اسلامی بودن بلخ : با ظهور دین مقدس اسلام ، بلخ یکی از شهرهای عمده اسلامی در شرق شد. شهرت فوق العاده یافت ؛ تا جایی که آن را «قبة الاسلام» لقب دادند.

هویت اقتصادی بلخ

اقتصاد بلخ ، به اصطلاح امروز ، اقتصاد بین القاره یی بوده است. به این معنا که این شهر به سبب قرار داشتن در مسیر راه ابریشم ، دارای اقتصاد چندین هویت بوده. اموال تجارتی شرق به غرب و امتعه بازرگانی غرب به شرق ، ازین مسیر می گذشت. این ترانزیت کالاهای تجارتی ، هویت اقتصادی این شهر را نیز دگرگون کرده ؛ اقتصاد آن را بین القاره یی - اگر این اصطلاح را قبول کنیم- ساخته بود. شهرهایی که چنین اقتصاد را داشته باشند ؛ هیچگاهی ، تک مذهبی ، تک نژادی و تک زبانی بوده نمی توانند.

هویت نظامی بلخ

از این نگاه شاید بتوان گفت که پیدایی آن انگیزه نظامی داشته است. به تعبیر دیگر ، در پیدایی آن ، شاخصه های نظامی بیشتر در نظر بوده باشد. هویت نظامی بلخ حد اقل از سامانیان به بعد ، بیشتر ، هویت تورکی بوده است. این هویت ، در قرن ۱۳ هجری توسط امیر عبدالرحمن خان ، بر هم زده شد.

هویت زبانی بلخ

در بلخ، از قرن دوم هجری به بعد، با شکل گیری زبان دری، زبانهای تورکی و دری مروج بوده است. زبان دری، بیشتر، زبان سیاسی و اداری بوده است. در پهلوی این دو زبان، زبانهای هندی- در بین هندوان- و زبان عربی- در بین عربان و دانش آموختگان عجمان- استعمال می شده است.

هم درین شهر، ادبیات دو زبانی- تورکی و دری به وجود آمد و گسترش یافت. ادبیات تورکی درین شهر، تا قرن نهم به الفبای اویغوری نوشته می شد.

و سر انجام، هویت فرهنگی بلخ

با توضیحاتی که داده شد؛ دریافتیم که بلخ، آن طوری که بعضی ها فکر می کنند، «تک فرهنگی» نیست. در تشکل فرهنگ این شهر، تمامی ساکنان آن، در طول زمانه ها، اثرات خود را داشته اند و نقشی از خود گذاشته اند. این اثرات و نقشها، طوری با هم در آمیخته اند که انتساب، نقشی به قومی، متعذر است.

بعد از این یادکردهای کوتاه که حکم اشاره ها را در باره بلخ را دارند؛ باید گفت که، نوشتن کتابی در باره شهری با چنین هویت ها و گستره ها، خیلی دشوار است. محقق واقع بین نمی تواند که این همه را انکار کرده؛ گفته های «من درآوردی» در باره آن بگوید؛ اما با دریغ و درد، جریان «من درآوردی ها» و انکارهای غیر واقع و جعل های شاخدار، در افغانستان، به وضاحت دیده می شوند. در شماری از کتابهای پرداخته شده در این مملکت و به خصوص در سالهای اخیر در این شهر، انکار واقعیت ها و جعل هویت ها فراوان به نظر می آید.

نکته جالب

یکی از استادانی که علاقه مند تیوری آریا و آریانا بود؛ در فیس بوکش نوشت که به نوشته علی احمد کهزاد یا غبار (?) کلمه آریانا دو بار در اوستا ذکر شده است. من، مواردی که این کلمه آمده باشد را از ایشان خواستم. نوشتند که در بخش وندیداد آمده است. من که اوستا را با آن حجم بزرگ و دشواری گزارش، خوانده بودم؛ برای شان نوشتم که، کلمه «آریانا» به صورت مطلق در اوستا نیامده است. موجودیت کلمه آریانا در اوستا، جعل مطلق است. پناه می برم به خداوند از این جاعلان با جرأت و جعل های شاخدار.

به امید آن روزی که در ساحه تحقیق، جعل و انکار بازاری نداشته باشد.

و با این یاد کردهای کوتاه، به معرفی شاعران و نویسندگان بلخی که آثاری به زبان تورکی چغتایی، تورکی خاقانی، تورکی شرقی، تورکی خراسانی یا اوزبیک آفریده اند؛ می پردازیم.

بلخ نخستین مهد ادبیات تورکی خراسانی یا اوزبیک بوده است. درین جا به سبب یک حوزه بیشتر تورک نشین بودن ، زبان و ادبیات تورکی چغتایی از گذشته های دور رواج داشته است و هم به سبب جدا نبودن ازحوزات دیگر زبان و ادبیات تورکی یعنی ماورأ النهر ، این امکان برای آن میسر شده بود. سابقه ادبیات تورکی خراسانی یا اوزبیک در بلخ - که به خط عربی نوشته شده اند - تا جایی که معلوم شده است - به نیمه اول قرن هشتم هجری می رسد. از آن زمان تاکنون آثار قابل توجهی به زبان اوزبیک در بلخ آفریده شده اند. قسمت اعظم این آثار از اثارو ادب بدهنچار از بین رفته اند و شماری هم از بلخ خارج ساخته شده اند ؛ با آن هم گاه گاهی سروده ها و نوشته هایی به زبان تورکی - اوزبیک درین مرکز فرهنگی پیدا می شوند. با دریغ و درد که موجودیت این همه ادیب و آثار از طرف شماری از فرهنگیان ، انکار می شوند این گونه انکارها ، ره به جایی به جز ، نمایاندن یک جهت نگری پژوهندگان ، نمی برد و از ارزش علمی و استنادی اثر در حلقات علمی می کاهد و پژوهندگان آنها را نا آشنا به روح علم و تحقیق و علم تحقیق معرفی می کنند.

آتایی بلخی

مولانا آتایی که در نیمه نخست سده پانزدهم میلادی برابر با نیمه اول سده نهم هجری قمری می زیسته ؛ از سخنوران بسیار با استعداد و سرایشگر عشق و محبت می باشد. نام ، گاه تولد و وفاتش را دقیق نمی دانیم. در باره زندگانی و کارکردهای او در دیوان و سروده هایش و آثار متعدد و جداگانه نوایی به بعض یادداشتهای و آگاهی ها برمی خوریم. نوایی در مجالس النفایس در باره وی این گونه آورده است: « مولانا آتایی در قبه الاسلام بلخ بود و از اولاد اسماعیل آتا بوده ، مردی خوش طبع ، درویش وش ، و منبسط بود و شعرش در زمان او ، در میان اتراک ملک شهرت تمام داشت. این مطلع از اوست:

اول صنم کیم سوو یقا سیندن پری تیک اولتورور

غایت نازکلوگودین سوو بیله یوتسا بولور

در قافیه این مطلع عیبی ست لیکن مولانا شعر تورکانه می گفته و مقید قافیه نمی شده ...

و مزار آتایی در نواحی بلخ است. » [نامق ، ۱۳۷۹ : ۴۱۹]

نوایی در مورد اسماعیل آتا در نسایم المحبة چنین ذکر می کند: « اسماعیل آتا ظاهراً فرزند ابراهیم آتا برادر احمد یسوی می باشد. سن وی نزدیک به صد گردیده ، دارای هفده یا هجده فرزند بوده است. از میان اولادش ، اسحاق آتا را قایم مقام خویش نموده از عالم گذشته است. میرحسین واعظ کاشفی در رشحات این گونه بیان داشته است: « اسماعیل بابا در خوزیان ولایت قدیمی که بین تاشکینت امروزی وسایرام واقع است ، تولد یافته واز شمار ادامه دهنده گان تصوف و طریقت احمد یسوی می باشد. / ایضاً

یگانه نسخه دیوان آتایی که در زمان صفویان استنساخ شده است ؛ فعلاً در بخش سنت پترزبورگ موسسه شرقشناسی اکادمی علوم فدرتیف روسیه نگهداری می شود.

[نامق ، ۱۳۷۹] [بیانی ، ۱۳۶۹]

آتایی در موسیقی نیز دسترسی داشته است و شماری از سروده هایش را در اوزان تورکی برای آواز خوانان آفریده است. / ایضاً/ ۲۴۶ در جای دیگر به این خصوصیت شعری آتایی چنین اشاره می شود: « آتایی بلخی به گونه ستایشگر آتشین عشق و محبت غزلهای بلند بالایی می آفریند و به انسان و کارکرد هایش به دیده قدر می نگرد. تارک دنیایی را به نکوهش و تقبیح می گیرد. در سروده هایش از «قوشیق» خلق به ویژه از نوع «تورکی/تورکو» سود فراوان می برد. از این جهت غزلهای آتایی ساده ، روان و صمیمی و موزیکال ایجاد می شوند و بدین گونه به بلند آوازه گی می رسند. [نامق ، ۱۳۷۹ : ۲۶۲]

آتایی مدتی چند در هرات هم بوده است. در بیتی از اشعارش درخصوص این مسأله معلوماتی موجود است:

چون سفله لر نصیبی بولوبتور هرات چون
کیل خرقة کیی ، آتایی ، روان بول هراتین

آتایی شعرلریدن آلگی لر

ای که خوبلر کوزگو سیدین اوزین اظهار ایله گن
هم اوزی اوّل کوزگو گه باقیب مینی زار ایله گن
نرگس عیاره لردن کفر و ایمان کورکوزوب
قدرتی بیر غنچه دین همه خار و گلزار ایله گن
طره سی طارالر مشکین عبیری لطف دین
انفعال نافه چین بیرله تاتار ایلگن
سرو قدرلر زلف و خالین دانه و دام ایله بان
عاشق بیچاره نینگ کونگلین گرفتار ایله گن
حُسن باغینده بویی شمشاد لر نینگ شوقی دین
اهل دللر خاطرین غمگین و غمخوار ایله گن
غمزه سی غماز لر نینگ کیرپیگین نیشتر قیلیب
خسته و مجروح لر بغرینی افگار ایله گن
آی یوزلوگ ، زهره گوزلوگ زلفی یلدا ، کونگلی سنگ
مهرینی گم جوری نی بسیار بسیار ایله گن
«بیر و بار»^۱ ی کیم صنملر اغزینی سوز سوزله تیب
صنعی دین هر بیر نفس ده ، یوقدین ، بار ایله گن
«لیلّة المعراج» قاشینده ایکی یا کیلتوروب
«قاب قوسین» اتحادی دین خبر دار ایله گن
دین و ایمانیم دین آیرمه دم آخر مینی
ای صنملر زلفینی بیلیمگه زنار ایله گن
قیل آتایی نین یوزین آل عبا^۲ چینین دین آل
ای محمد صنی ایکی عالم دن مختار ایله گن

^۱ «بیر و بار» الله تعالی. واحد و حی ر. ا
^۲ آل عبا: حضرت محمد ص عایله سی

ای کونگلو م آلفن دلربا جانیم فدا بولسون سَنگه
 آب حیات خضر ایلہ عمر بقا بولسون سَنگه
 قیسم نصحت نی گنه قان توکمه دیب سوگتونگ مینی
 هر بیر سوگونچونگ اورنیده ، یوز مینگ دعا بولسون سَنگه
 هر نیچه کیم جور و جفا قیلدینگ منگه بو دنی^۱ ده
 محشر ده لطف و مرحمت حق دین عطا بولسون سَنگه
 گرچه رقیب مدعی هر دم خوار جلیک^۲ قیلور
 همراه و همدم همتی آل عبا بولسون سَنگه
 سورسنگ عطایی خسته نی گه گاه یخشی آت اوچون
 ای شہسواریم تا ابد ، شه لر گدا بولسون سَنگه

نی روا بولغه ی بو کیم محرات ایچینده اولتورور
 اولتور دور مین دعاچی نی کوزونگ باقیب تورور
 بیر توپا کورگی مو مین دیب طلعتینگنی تولون آی
 تونگلوگونگده^۳ اولتورور تا صبح میندیک تیلورور
 تیشلرینگ دیک دانه یی ، عمان ایچینده تاپمه دی
 هر نیچه کیم ایسته دی مسکین صدف اغزین قورور
 نیچه زنجیر ایلہ سم کونگلو م اوبی نینگ ایشیکین
 نیله ین قان دین کلیور زلفونگ خیالی باش اورور
 جوهر روحی کیم اصلین بیلمه دی اهل کلام
 بنده بیر سوز بیرله ناگه بیلدیم اغزینگ دین سورور
 کیرپیکینگ ناوکلریندین سقله نور کونگلو م ولی
 بیر آتیب یازمس نشانین ایگی عیارینگ جورور
 غایت بیلمسلیگیدین مدعی کافر بولور
 گر سجود ایلر آتایی سیزگه ، حق ، نورین کورور
 کوزینگ خیالی ده یوقتور بلادین اوزگه مصاحب
 وصالین آرزو سیده هم دعادین اوزگه مصاحب
 صبا کیلتورگه لی زلفونگ نسیمی دین بویی

^۱ دنیا کلمه سی نی عربجه املا بیلن یازگن ، عقبی دیک. بو کلمه نینگ مفرس بولگن املا سی ، دنیا دیر.

^۲ حضرت علی کرم الله وجهه گه قرشی قیام قیلگنلر ، اسلام تاریخی ده خوارج دیبله دی.

^۳ تونگلوک: محاوره ده تویلوک ، تیشیک تویلوک. بو کلمه تانگلیک دیر ، یعنی تانگ وقتی نی بیلدیره دیگن تیشیک.

کونگول تیلمه دی هرگز صبادین اوزگه مصاحب
نیچه کیم ایسته دی درد و غمینګ مصاحب و یاری
ولی تاپیلمه دی بو مبتلادین اوزگه مصاحب
کوزینگنی طرفه آتیمچی قرقچی دور که همیش ،
قاشیده یوقتور اونینگ اوق و یادین اوزگه مصاحب ؟
کونگولنی تیغ بلایرله پاره پاره قیله یین
اگر توقع ایتر دلربادین اوزگه مصاحب
ایتینگه هر کیچه تا صبحدم ایشیکته یاتور ده
قنی که سربه سر ایتکه ی گدادین اوزگه مصاحب
آتایی کوزلریکه یار خاک راهینگ ایرور بس^۱
که کوزگه لایق ایمس توتیادین اوزگه مصاحب

یوزینگنی ای ملاححت خانانی ییر آچ
تویا کورسون سینی بو مستحق آچ
نیتیه ی مین غمزنګ ایلگی دین که هر دم
تیکر جانیمغه کوز ، کونگلیمنی آلفاچ
لستانده چیقور پیراهنینګ نی
صبا تیک غنچه بیرله اوینه سوږغاچ
بنفشه قیلسه زلفینګ بیرله دعوا
ایگیلدی بوینی ییلدین ، کوپ ییدی کاچ
تیلرسن کیم جهان آشفته بولغفه ی
زمانی سنبلونګنی گل اوزه ساچ
قرا ساچینگ کونګول گه کیسه دیر مین
قراریمغه که بات بول باشینگ آل قاچ
آتایی سیوګلی آهو کوزینگ نی
اونی صید ایتمه دی هیچ کوزی قیماچ

یوزینگ تا پرده دین ظاهر بولوپتور
صنملر حُسن دعواسین قویوپتور

^۱ بو مصرع نینگ آخری دین بیر کلمه یوق ایکن. او کلمه نینگ اورنی که کمال ارسلان «دوست» کلمه سینی قویګن. مگر شونګه اوخسه گن بیتلرده معمولاً «بس» کلمه سی استعمال بولګن. شونینگ اوچون ، «دوست» کلمه سی نینگ اورنیده ، «بس» کلمه سی نی کیلتیردیک. آتایی بیر بیتي ده ایته کیم: منګه اول دنیا ده جنتنی حاجت + ایشیکینگ توپراغی بس دور بدنده. ر. ۱

زهی عشرت سینینگ اوسروک کوزینگه
که گلزار ایچره خوش مجلس توتوپتور
شکر اغزینگ قاشینده لعل کانین
مینگینگ هندو لری سقله ب توروپتور
تلشمیش غنچه ، اغزینگ بیرله تارلیق
صبا اغزینده اغزینده اوروپتور
وته چیتقی بغیردین تیر غمزنګ
ولی پیکانی جاننده اولتوروپتور
فراقینگنی مگر کیم جانی یوقتور
مینى سین سیز تیریګ موندق توتوپتور
آتایی گه ییمک ایچمک کیرک مس
که هجرینگ ایلگیده جاندين تویوپتور

ای بیګیم اوشبو یوز دیګول شمس بيله قمر مو دور؟
ای بیګیم اوشبو سوز دیګول شهد بيله شکر مو دور؟
کوز اوچی دین قیا قیا شیوه بيله باقیشلرینگ
جان تامیرین قیر اوچون تیغ مو یا نظر مو دور؟
باد صبا که کیلتورور جانغه ساچینگ نسیم نی
شهر سبانینگ ایلچی سی هدهد خوش خبر مو دور؟
زلف معنبرینگ کیم اول کوزدین اوچر اوزون کیچه
سرو سهی نینگ اوستیده ، زاغ عبیر تر مو دور؟
زاری و ناله کیم قیلہ ی راست آپت ای پاسبان
ایتلریګه بو ناله دین هر کیچه درد سر مو دور؟
لعل لبینگ خیالیدین بیر گذر ایلہ یین دیدیم
جان عزیزدین ولی ، آدمیغه گذر مو دور؟
سورسنگ آتایی حالیدین نیئی ای پادشاه حُسن
لطف و کرم گدای غه ، تینګری اوچون ضرر مو دور؟

ایا سیمین بندلیغ ، آل منگیزلر
اگر جانیم کیزک آل منگیزلر
گدایم بیر نواغه بیتگه ی ایردیم
اگر عشاق قدرین بیلستنگیزلر

.....

مثل بار کیم دیگلرنی دینگیزلر
جفادین یوز اوگورمس سیزنی سیوگن
ولی هم بیر یولی اولتورمنگیزلر
فراقینگدین کوزیم سرچشمه سیندین
کورر من هر قیان باقسم تینگیزلر
مجلر عشق خوانین دین همیشه
بغیر قانین ایچیب هم غم یینگیزلر
خرامان اوتسه هر یول دین اوشول آی
آتای خاکی اوندین ایستنگیزلر

اول صنم کیم سو یقاسینده پری تیگ اولتورور
غایت نازکلوگیندین سو بیله یوتسه بولور
تا مگر کیم سلسبیل آینه جولانی قیله
کیلدی جنت روضه سیندین ، آب کوثر ساری حور
اول ایلگ کیم سودین آریقتور ، یومس اونی سوده
بلکه سونی پاک بولسون دیپ ایلگی بیرله یور
ایمدی بیلدیم راست ایرمیش ، بلکه کوردوم کوز بیله
اول که دیرلر سو قیزی گه^١ گاه ، کوزگه کورینور
قاشلرینگ یا سین آتای کورگه لی حُسن ایچره تاق
صباحدم محرابلرده سوره یاسین اوقور

ساقیا کیلتور قدح کیم بولدی وقت گل لطیف
نرگس سیراب سرخوش ، نغمه بلبل لطیف
چارتاق سرو اوزه قمری قیلور گوینده لیک

^١ کمال ارسلان بو کلمه نی که قید اینگن.

دیر صراحی هم عربچه قهریغه قل قل لطیف
توشسه مشکین ساچلرینگ بادِ صبادین یوز اوزه
ساجیلور گلبرگ اوستینده عجب سنبل لطیف
لَوْحَشَ اللّٰه اَوَّلَ زَمَانِ کیم باده گلگون ایچپ
عارضینگده بولسه پیدا عکس می گل گل لطیف
یوز آتایی اولگه ی ایردی نازنینلر ظلمی دین
بولسه عدل شهنشاه زاده ، خان عبداللطیف^۱

حُسْنِ باغینده یوزونگ دیک وَرْدِ حمرا کورمه دوک
مصر ملکینده لینگ تیگ قندِ زیبا کورمه دوک
چین و ماچین و خُتن ده کوزلرینگ تیگ رحمسیز
بی خطا قان توگوچی بیر تورک یغما کورمه دوک
قامتینگ بالاسینه باردوک تماشا قیلغه لی
بیر بلا کوردوک تعالی الله که بالا کورمه دوک
بو الوس ته خوبلر کوردوک ولی آز اوزیگیم
دلربالیق ته سیزین دیک شوخ رعنا کورمه دوک
سیوگلی ای سیم تنلیق ، کونگلی پولادیم سینی
دنیا دن تیغ جفادین اوزگه قطعاً کورمه دوک
نازنینلر ده وفا و مهر باردیرلر ولی
کوپ ایشیتوک بیز دغی بو سوزنی ، اما کورمه دوک
دیسسه لرنی عیب آتایی نینگ سوزین دُر یتیم
کیم فراقینگ ده اونینگ یاشی چه دریا کورمه دوک

دیسنگ کیم جان سپر قیلغیل آتاییم
تورپمن اوش—موناک تولدور ات آییم
قلنگ مین سقله سنگ جانیم بارینچه
اگر سقله مسنگ سین بیل سات آییم
نیچه سرخوش ایسنگ حُسْنونگ می دین
وفا جامی می دین هم سات آییم
بقا سیز دور بو بیش کن عمر فانی
باقاییم آی یوزینگه بات بات آییم

^۱ اولوغ بیگ میرزانینگ اوغلی و قاتلی ، عبداللطیف میرزا دیر. آتایی بیر قنچه وقت اونینگ ادبی حلقه سیده بار ایکن.

فلک تین اوتکورور مین مهربنگ اوقین
دیسنگ کیم قیده سین آیا آتایم

خسته کونگوم دین خیالینگ بیر زمان کیمس بیگیم
نیچه کیم وصلینگ ایتگی گه قولیم یتیمس بیگیم
نیتہ یین درمانده بولدیم مین بو کونگول ایلگی دین
سین سیزین هیچ بیرده بیر لحظه قرار ایتیمس بیگیم
گرچه سین دشنام ایتیر سین ، مین دعاچی مین سنگه
عاشق صادق جفادین آنینی چیتیمس بیگیم
سین مینی تعظیم ایتپ قوللر سینن ده توتمه غیل
ایتلرینگ خیلینده بولسم نی منگه یتیمس بیگیم
طعنه دین قوومس آتایی نی ایشیکینگ دین رقیب
هیچ گدای یت اورسه ایشیکنی قویوپ کیمس بیگیم

ای مینگلری مشک و انگلی لعل ، کوزی آهو
زلفینگ غمیده توتی کونگول نی قره قیغو
ای وای چچان شام فراقینگ تانگی آتغه ی
کیم بولدی منگه اوشبو یروق دنیا قرانغو

کونگوم [گه نی] تولغشمق ایلان دیک ساچینگ آه
نی سود قیلور ایمدی چو بیلمه ی ییدیم آغو
بخش ایتسه شکر نی لبینگیز بیرله سوره لی
اغزینگ بیلله تارلیق تلشور پسته نی یرغو
گر دامن وصلی ساری قول سونسنگ آتایی
بغزینگ نی سو ایلله دغی جانینگ دین ایلگ یو

کونگول آلدینگ بیگیم یاشورمغینگ نی ؟
جفای حدین آشور آشورمغینگ نی ؟
رقیبلرگه قیلور لعلینگ تبسم
قوانیم نی غصه دین تاشورمغینگ نی ؟
کونگول شیشه سیده مهربنگ میی دور
جفا بیرله اونگه تاش اورمغینگ نی ؟
یورور ده ینگ بیلله اغزینگ نی توتمه
نیمه کیم یوقتورور یاشورمغینگ نی ؟
آتایی! بیر گه ییل زلفین تیگورمس

قراير گه سنينگ باش اورمغينگ نی؟

المننة لله يننه كوردوك يوزينگنی
ایشی قولا ق دُر عدن تیگ سوزینگ نی
آی نینگنی [یاروقلوغ] کوزی بارنی قره قاشی
اوخشتمهغه سیز اول فلکی گه اوزونگوزنی
قسام ازل حُسن و ملاححت اولوشورده
آرتوق یره تی پ تور بری سیدین توزونگیز نی
قیش جبه حرارت کیتورور کیمه نگیز اونی
آس تیگ تینگیز اوزره یایینگ قندوزینگیزنی
ای یوزی قمر قیلیمس آتایی غه موافق
دوران فلک هجری بیله یولددوزونگیزنی

جمالینگ دور بو خسته جان امیدی
که گل دور بلبل و بستان امیدی
گهی مرجان توکور گه دُر مکتون
کوزوم دین اول لب و دندان امیدی
ساچر یولوز بیگین تونلر یوزوم ده
یاشیمنی اول ایککی چولپان امیدی
مینى سرگشته قیلدی گوی ینگلیغ
خم زلفی ده گگی چوگان امیدی
عنایت قیل که بار دور بو گدانیگ
باشینده همّت سلطان امیدی
بو قل یوز قتله غمدین اوله گگی ایردی
بیگین دین بولمه سه احسان امیدی
آتایی دردیغه ای جان طبیبی
وصالینگ دین ایرور درمان امیدی

[کمال ارسلان/ ۱۹۸۷: ۱۱۹-۱۲۶.]

ولتورور ایردی مینی هجران ، خیالینگ بولمه سه
یا امید دولت صبح وصالینگ بولمه سه
آی و کون ذره معارض بولغای ایردی یوز اونگه

معجز حسن و ملاحیت ، زلف و خالینگ بولمه سه
سیومه گی ایردی کیشی عالمده سیندن اوزگه نی
گر وفا قیلماققه ، عاشقکه وصالینگ بولمه سه
ای جمالینگ خسرو سیاره ، حسن افلاکیده
تینگری محشر ده هم سوروق . سوالینگ بولمه سه (؟)
آدمی لیک دین ایمس کیم اول پری دین ایریلیب
بو تیریکلیک دین کونگول ، گر ، انفعالینگ بولمه سه
قیل و قالینگ دین آتایی معرفت توتمه امید
اول آغیز ، بیلینگ خیالی بیرله خالینگ بولمه سه

جمالینگ وصفی نی قیلدیم چمن ده
قیزاردی گل اویات تین انجمن ده
تمنا قیلغالی لعلینگنی کونگلوم
کیشی بیلماس اونی کیم قالدی قنده ؟
چو جانیم دین عزیز جانانه سین سین
کیره ک مس جان منگا ، سین سیز بدن ده
منگا اول دنیا ده جننت نی حاجت ؟
ایشیکینگ توپراغی بس دور بدن ده
سالیب بارمه مینی ای یوسف حُسن
بوکون یعقوب دیک بیت الحزن ده
اوزون ساچینگ دین اوزمس مین کونگولنی
ایاغینگ قنده بولسه باشیم اونده
تیلر ایل منصیبی آله ی ولیکن
آتایی ســرو آزادینگ غـه بنـده

حاصل عمروم توگانندی حسرت و قیغو بيله
رو به رو اولتورمادیم اول کوزلری جادو بيله
مین نیچوک تشبیه ایتای اول یوزنی آی و کونگا کیم
نسبتی یوقتور تجلی یوزی نینگ کوزگو بيله
قامتینگ خوشدور ولی ایگی کوزومده یخشیراق
سرو چون خوشراق کورونور بولسه آقر سو بيله

کوزلری کونگلوم آلور خالی قویر جانیمغه داغ
ای مسلمانلر نیتای اول کافر جادو بیلله
نیچه قان ییغلاب آتایی سوزله سین درد دلین
اوتکارور اول تاشبغریلق ، شیوه چی ، کولگو بیلله

اول صنم کیم ، سو یاقا سینده پری تیک اولتورو
غایت نازکلوگودین سو بیلله یوتسا بولور
تا مگر کیم سلسبیل آبی نه جولانی قیلله
کیلدی جنت روزنیدین آب کوثر ساری حور
اول ایلک کیم سودن آریقتور ، یومس اونی سو ده
بلکه سونی پاک بولسون دیب ایلکی بیرله یوور
ایمدی بیلدیم راست ایرمیش ، بلکه کوردیم کوز بیلله
اول که دیرلر سو قیزی گه گاه کوزگه کورونور
قاشلرینگ یاسین آتایی کورگالی حُسن ایچره تاق
صبحدم محرابلرده صفحه یاسین اوقور
[بیانی ، ۱۳۶۹: ۱۲۲-۱۲۵]

چون یوزونگ کوردو کوزوم قیلدی وطن نین ترکین
گلنی چون نوروز تاپتی یاد نوشاد ایلاماس
[نامق ، ۱۳۷۹ : ۴۰۲]

سرای و کاخ و ایوان حاجت ایرماس
آریتما آت و تون اوچون بو توقوز ایوان محتین

عیب ایتما اگر قیلسه کونگول ناله و زاری
وصلینگ هوسیندا چو مینینگ زور و زریم یوق

قولاغ سالسنگ آتایی سوزلاریگا
نثار ایتگای سینگا بو دُر منظوم

توناکون بیر فیلسوف و عاقل کورگان کیشی
ایلغا آلمایدور بوگون مجنون شیدادین مینی

چون سفله لر نصیبی بولوبتور هرات چون
کیل خرقه کیی، آتایی، روان بول هراتین

کیل ای دلبر که بوستان وقتی بولدی
گل آچیلدی گلستان وقتی بولدی
قیلای ناله باقیب گل دیک یوزونگا
چو بلبل لارغه افغان وقتی بولدی
اوقوب « گل بختی » نی مجلسدا هر دم
بولوب سرخوش، گل افشان وقتی بولدی
مغنی لارغه بلبل لار بیکمین زار
هزاران نوع الحان وقتی بولدی
بودم کیم گل قیلور بلبل غه الطاف
آتایی غه هم احسان وقتی بولدی

ای بیکم ولله کیره ک مس، تندا جان سیز سیز مینگا
هم حیات خضر و عمر جاودان سیز سیز مینگا
وصلینگیز عمروم گلی دور شوقی دا مین عندلیب
یاز فصلیدا بولور وقت خزان سیز سیز مینگا
مین بو یوز مشتاقی دور من باغ و بوستان کیم اولور
بولسون نسرین و لاله، ارغوان، سیز سیز مینگا

یوز ساری بولدی روان ایککی کوزیم دین جویبار
سرو دلجو یومنی بولدی بیر بویان قیلسانگ گذار؟
سین اوشل سلطان حسن سن که بوستانلار ارا
دولتینگ دین گل ایشیکین ییل آچیان ییل یاپار
بولدی بغریم سو، غمینگ دین یخی لیک قیل سال سوووغه

^۱ بیر کوی یا آهنگ نینگ آتی.

آخر ای گل خرمنی البته هر ایککن اورار
 قیلدی جانیم غه مینی شیرین لبینگ ذوقی بیلا
 بو مثل دور کیم کیشی بال توتسا برماغین یلار
 دولتینگ دین کوککه یتتی بارچا قل لارینگ باشی
 اوشنی طالع دور که آییم بیزگایتسانگ تانگ آتار
 آغزینگیزنی هر نیچا سوردوم تیلا دیم تاپمادیم
 گوییا بو سوز غلط دور کیم تیلاگان لار تاپار
 زلفونگیز دین گر آتایی باشقه کورسانی عجب
 کیم کورار مین بیر سیناغانی ، ینه ایککی سینار

سیوسه آتای رقیب نی اگر ایرماس عجب
 کیم ایگاسین اغزلار ایتی کا سونکا کلار سالار

اونو وئیر دی خضــر آب حیــانین
اوشــل یــاقوت شــکر خند بیزگــا

کیس ہاشیم نی بیرگا سال یاتسون قرا زلفونگ کبی
گر نظر قیلسام یوزونگ دین اوزگایوزگا قیریلیب

بویون سونسام غمیغه عیب ایماس کیم
زبون ایلار محبت شیر نرنی

عاشق ایرماس اول مهوش کیم تیلار زر بیرلا وصال
عاشق اولدور کیم وصالینگ نقدین ایستار زاریدین

گدا مین وصلینگانی چاره ایلا
که سلطانلر بو ایش بیچاره سی دور

کیل ای صنم کہ بولدی ینا نوبہار و عید
کیم خوشترور کیشی گا وصال و نگار و عید
بیر لحظہ آل نقاب یوزونگ دین قویاش بکین

جمع ایلا انجمندا گل و لاله زار و عید

کیل بی نقاب چیققیل اویونگدین تام اوستینه
اهل زمانه خوبلاری نی بیر اویالردور

وفاسیز دلبر بادی تینگری بیزار
اگر حسن ایچره جنت حوری بولسه

یا عشق بلاسی منگایا جور زمانه
یا یار جفا سی منگا ، یا غصه اغیار

آتایی نی قیاس ایتما اوزونگدا
اگر سین اوزگدا بولدینگ او همانردور

عشقینگدا قراباشیم آقردی
بیر باقمادی کوز قراقی بیلا

یار غمین ترک ایت آتایی دیر سن ای ناصح ولی
ترک ایتار مو آدم هرگز ، قدیمی همدمین

سعی ایتار زاهد مینی جنت نینگ ایسکی باغینه
مین بارور من مو یوزونگ دیک نوبهاریم دین ییراق

زاهدا حور و قصور و کوثر و طوبا سنگا
بیزگدا دلبر و صلی دور دنیا و عقبادین مراد

کورار مین باغ ایچنده میوه سیندین
یناقینگ نارینی یوز قتلا به راق

طوبایغاچي ، ایسکي یغاچتور تومان یللیک
اوخشاتمان آنی کیم سنگا نویر یتیلیب سن

اوچماقته یوز قتلہ قیامت بولور ایردی
طوباده اگر بولسه بوقامت بیلا رفتار

آغیزینگده معجز آتین عیسا کوروب زیاد
بیردین قاجیب یاشوروندی کوک ایچره اویاتین

حُسن ایچره قصورین ییلیبان تادم محشر
یاشوروندی یوزونگ خجلتی دین جنت ارا حور

آتایی غا بهشت جاودان دیر
سیور یاری بیلا بیر لحظه دیدار

بولسه جنت ده آتایی سین سیزین قیلغای فغان
آلدیلار دوزخ گادیب فردوس اعلا دین ییراق

قیلسالار محشر دا ایل تقوا و طاعت بیرلا فخر
مین سینینگ عشقینگ بیلا قیلغومدور اول دم افتخار

آخر دم اگر عرض قیل ایمان دیسه لار مین
ایمانیم اوشل ماه دیگومدور داغی اولگوم

عیدگاه گابرچه ایل ایلتنور نماز و روزه سین
مین قاشینگ محرابینه ایلتهای دعادین عیدلیق

قیلماغای سجده آتایی کعبه نینگ محرابینه
بولماغونچه کونگلو ده اول قاش و کوز نینگ نییتی

کورگالی قد – قامتینګنی یول یوړوردا ناز ایلا
ترک مسجد ایلادی بولدی مؤذن بی فلاح
عقلی یوق حیوان دورور یا فهمی – حسی یوق جماد
کیم که حُسنینګنی کوروب بولماسا حیرانینګ بیګم

بوګون وصلینګنی ترک ایلاب تیلار جنتنی زاهد لار
یوړورلار نسیه غه نقدین ، بونی نادان خلایق تور ؟!

عشق رمزی دین اگر بیر قیلچه فهم ایتسا فقیه
ترک ایتار ایردی قموق فتوا و قیل و قال نی

بیر قیلچه عشق حالتی دین تاپمادی وقوف
مفتی مدرسه که ایشی قیل و قال ایرور

یار چون فریادینګا ایتماس تحمل قیل کونګول
دادنی کیمدین تیلار سین پادشاه رحم ایلاماس

یوز آتایی دیک گدا اولسه قییتیب باقماغای
بو دماغ و کبر کیم اول حُسن سالاریندا بار

عشق ملکیندا اسیر ایتګان مغول اولجه سیدیک
خسته کونګلیم گه ختای چین کوزلاری یغماسی دور

ایشیک تا ایتلارینګ منګا منت قیلور آه
هیچ کیمسه بولماسون کیشی نینګ نان و آشیدا

غریب ایرور گدانی سورماق ای شاه
سورورلار جمله عالم معتبر نی

مین بسی مسکین من و سیز حُسن ایلا اسرو غنی
عیب ایماس کوز توتسا مسکین لار توانگردین مراد

ای عارضی شمس و قمریم نیتای نی بولدی ؟
وی تیشلاری دُر و گهریم نیتای نی بولدی ؟

سورسا ملک الموت سینگا حور کیراک دیب
یوق یوق مینگا دلخواه دیگومدور داغی اولگوم

گهی که باسسا ایاغین یوزومگا ناز ایلا ، دیر
ایاغیم آغری دی نی بوریا ایمیش توکسین
یوزیگا کوپ تیکا باقسام منگا کولوب ایتور
آتایی نی کوزی تویماس گدا ایمیش توکسین

سینینگ سیمین تنینگ نینگ حسرتی دین
کوزیم نینگ یاشی نی سیماب دیرلار

قیل نی ایککی یارمیش و قیلمیش ازل ده بیر قلم
بیلینگیز تصویری نی قیلغاندا نقاشینگ بیگیم

کوزلریم دریا سیدن هر دم خیالینگ کیچگالی
کیرپیکیم نینگ خسلاریندین باغلامیش مین سال نی

یارب اول عارض مو دور یا لاله ، عرعر اوستینه ؟
یا شقایق برگی دور سرو و صنوبر اوستینه ؟

جمالینگ روضه باغ جنان دور
لبینگ سرچشمه روح و روان دور
ساجینگ سنبل ، بوینگ سرو و صنوبر
کوزونگ نرگس یناغینگ ارغوان دور
بیلینگ آغزینگ سوزی هر قیدا بولسه

خیال نازک و رملز نهان دور

قیصر روم آی یوزینگ مشکین ساجینگ قاخان چین
شاه هندوستان مینینگ ، سلطان تورکستان کوزونگ
گرچه آهوی ختن دور بی خطا ییلمان نی دین
چین و ماچین لاله زاریندا قیلور سیران کوزونگ ؟

جیم زلفونگ ، نون قاشینگ قصد جان ایلاب ایدی
باقی بولسون لطف ایتیپ کیردی الف قدینگ ، ارا

میم اغزی بیلا زلفی ، قدی ، لام الف دین
ای وای نیتای خسته کونگول قالدی المغه

غنیمت توت جمال و حُسن دَورین
مثل دور کیم ینه بود دَور تاپیلماس

رقیب و زاهد ، آهیم دین کویار لار
بلی اوت کویدورور هر خشک و ترنی

لعلدین بغرینگ قانین هر دم آتایی سورمه گیل
چون اریماس هر نیچا کیم ، یووسالار قان بیرلاقان

نظم بحرینه چوم ، قعرینه بیت دُر تیک آتایی
دریایوزینه چون خس و خاشاک کیراک تور

ع) وصل نوشی دنیا دا بولمسا آتایی نیش سیز

ع) خوش دورور کیشی غه بولسه مقیم اوز وطنیدا

حامدی بلخی

حامدی بلخی شاعری ست که در سده نهم هجری ، پانزدهم میلادی زندگانی و ایجاد کرده است. داستان «یوسف و زلیخا» ی او به ما رسیده است. در باره زندگانی او معلومات کافی و درست ، برای فعلاً در دست نیست. طوری که از مقدمه داستان بر می آید ، ایجاد این داستان در زمانی که بلخ از اثر جنگهای شهزاده گان تیموری [در تابستان ۹۸۴ هجری] در محاصره بوده ، صورت گرفته است.^۱

حامدی اولین شاعر است که يك افسانه قدیمی مشرقزمین را به زبان اوزبیکي به نظم آورده است. از مثنوی «یوسف زلیخا» ی حامدی تا هنوز نه نسخه را سراغ داریم نسخه بسیار دیرین آن در سال ۹۲۲ در هرات استنساخ شده ، در موزیم توپقاپوسرای نگهداری می شود مولف این اثر را تا کنون دُرِیک می گفتند. تا جایی که به ما معلوم شد ، نام دریک ، از اثر اشتباه خواندن عبارت «در سلك» پیدا شده است. در نسخه های پاریس و استانبول ، نام شاعر داستان «یوسف و زلیخا» حامدی گفته شده ست. در نسخه بسیار دیرین یوسف و زلیخا ، در زمینه تاریخ نظم اثر و سخنورش این ابیات را می خوانیم:

مظهر اسلام ، تقی عدل و داد
ساکن ایرور آنده نبی و ولی
خلقی اونینگ بولدی گرفتار ظلم
مدت هجرتدین اوتوب ماه و سال
پایه ظلم اولدی به غایت بلند
بولدی گرفتار خلایق به شهر
حاصل عمرین قویوبان تشقاری
تاشقاری بیر روضه رضوان ایدی
شهر ایچیده ایردی عذاب الیم

بلخ ایرور دهرغه ام البلاد
جمله اکابرینگ ایدی منزلی
بولدی فلک گردشی دین دار ظلم
ضاد «ایدی تاریخ ، تقی «عین» و «دال»
قلعه بلخ اولدی چو دروازه بند
ایلادی قهار چو اظهار قهر
حکم بیله کیردی الوس ایچکاری
شهر چو دوزخ کبی زندان ایدی
تاشقاری ایردی باری ناز و نعیم

^۱ مولانا غیاث الدین خوند میر در حبیب السیر در مورد محاصره سال ۸۷۴ هجری قمری مطابق ۱۴۶۹ میلادی شهر بلخ سطور زیرین را می نویسد: «در آن اوقاتی که میرزایادگار محمد ثانیاً به مدد امیر حسن بیک مستطهر گشته ، روی به تسخیر خراسان آورد ؛ به حسب اتفاق میرزا سلطان محمود نیز از آب آمویه عبور نموده ؛ فتح بلخ را پیشنهاد همت کرد. امیر مغول و سلطان علی کیچکینه که به موجب فرمان خاقان عالیشان [سلطان حسین بایقرا] در آن بلده بودند ؛ ذخیره بسیار مجتمع گردانیدند و سلطان محمود میرزا آغاز محاصره فرموده ؛ چنگاه از هر دو جانب ، غایت جلالت و مردانگی به ظهور رسانیدند. . . از سرداران بلخ سلطان علی کیچکینه به فریب نفس ظلمانی ، تابع وسواس شیطانی شده ، قدم در طریق غدر و مکر نهاد و با اظهار هوا داری میرزا سلطان محمود ، مبادرت نموده دروازه خواجه عکاشه را به روی سپاه شهزاده بکشد. . . میرزا سلطان محمود را فتح بلخ میسر گشته امیر مغول را دستگیر کرد و مصحوب یادگار اتکه که از جیله

معتدانش بود ، به سمرقند روانه فرمود. [نامق ، سیزده هفتاد و نه : ۳۹۹]

^۲ معادل عددی این ماده ۸۷۴ هجری مطابق ۱۴۶۹ میلادی ست.

تاشقاری ایردی باری پالیز و باغ
 تاشته ایدی سبزه و آب روان
 تاشته ایدی نعمت ایلہ گشت گاه
 تاشته اوشل صحبت گلزار ایدی
 تاشته ایدی جمله عیش و طرب
 خلق بو شهر ایچره به زندان ایدی
 اوچار ایدی کوزلری دین نقش نان
 بارچه سی مفلوک و تهی دست ایدی
 بارچه نینگ طاقتی چون تاق ایدی
 بارچه نینگ جانی به بانگ سرود
 بارچه سی حسرت بیلہ لیل و نہار
 اوشبو قبل ایچره اوچ آی تمام
 بنده داغی اونده گرفتار ایدیم
 کلبہ احزان قلیب ایردیم وطن
 گاه ایدیم جان بیلہ مشغول ذکر
 گہ اوقور ایردیم ز کتاب^۱ الہ
 گہ باقار ایردیم به کتاب قصص
 لیک قصص ایچره ہم اول میل جان
 اول ایدی ، اول حالده محبوب دل
 بو قبل ایچره منگا^۲ شب تا سحر
 نثر ایدی بو قصه داغی پارسی^۳
 بار ایدی کونگولده بوردن بو عزم
 اوشبو محلده دا اونگه باعث مگر
 بنده گا دیدی ، اولار: « کیم بو دم
 قویمه طلب یولیده طبعینگنی سست
 قصه یوسفنی تمام ایلہ نظم
 سیندین اوتوب حامدی ییل روزگار

شهر ایچیده ایردی بسی درد و داغ
 شهر ایچیدا ایردی یوز آه و فغان
 شهر ایچیده شربت ایدی آب چاه
 شهر ایچیده محنت و بولجار ایدی
 شهر ایچیده ایردی بسی سوز و تب
 محنت اوتیدین باری بریان ایدی
 کوز یاشی ایردی مگر آب روان
 بارچه اوزوم حسرتیدین مست ایدی
 بارچه قاوون غصه سیدن قاق ایدی
 دیر ایدی شفتالو و سیب و مرود
 دیر ایدی لار آلو و آبی و نار
 بیر ایدیلر غصه و غم صبح و شام
 باری سیدن واقف اسرار ایدیم
 کونگلوم ایدی خسته و جان ممتحن
 گاهی ایدیم غرقه اندوه و فکر
 گہ کتب ایچره قیلور ایدیم نگاه
 گہ ایچار ایردیم ز شراب غصص
 قصه «یوسف» ته ایدی اول زمان
 اول ایدی ، اول قصه مطلوب دل
 قصه یوسف ایدی پیش نظر
 ایردی اُنگاه جان کوزی نظاره سی
 کیم اُنی تورکی تیلی دا قیلسه نظم
 بولدی ینه بیر نیچه صاحب نظر
 بولغیل اوشول قولونغه ثابت قدم
 ایلہ بو عزمینگنی تمامی درست
 بو ایش ارا قیل باری عزمینگنی جزم
 قالغای آچون صفحه سیده یادگار^۴

^۱ اوزبیک شاعر لری: کلام

^۲ اوزبیک شاعر لری ، می نی

^۳ از داستان یوسف و زلیخا ، افزون بر اشکال منظوم ، اشکال مثنوی نیز وجود داشته است. حامدی بر اساس یکی از همین نسخه های مثنوی ، این داستان را به

زبان اوزبیک ، در قالب نظم ، ترجمه نموده است. ر.ا

^۴ در کتاب اوزبیک شاعر لری این گونه است: بنده اولر بیرله گرفتار ایدیم * بارچه سیدن واقف اسرار ایدیم
 در این بیت نام شاعر به وضاحت آمده است.

شکر قلیب تینگریگاه ایلاب رجوع
صفحه کاغذ اوزه اوردوم رقم
تینگری تعالی دین اوشال صبح و شام
قیلدی قلم نوکی بيله سوزنی بند
ایلادی بو قصه نی در سلك نظم
فاتحه یی بیرلا ساغینغای مینی
[نامق، ۱۳۷۹: ۹۸۸-۹۹۱]

بنده اوشال حالده قیلدیم شروع
آلدیم اوشال لحظه دوات و قلم
دولت توفیقی نی ایستاب مدام
اوشبو مشوش کونگول ایام چند
ایردی چو خاطرغه مصمم بو عزم
کیم که اوقوسه و بیتیسه اونی

یوسف و زلیخا دن باشقه بیر آلگی

بولدی زلیخا تابوغی^۱ دا روان
کوردی ایرور مثل بهشت ارم
مملکت حُسن اونگا زیر نگیں
اولتوروب ایردی یاسانیب دلربا
اُندا کیشی یوق ایدی غیر از خدای
بارچا ایشیکلارنی اوزی قیلدی رُست
باردیلا ر و تخت اوزه قیلدی نشست
تاپتی بیگیت لیک بيله یوسف غرور
دیدي قاتیلغای مو بو شهد و شکر
یاقتی و یوسف باشینی قیلدی گرم
قیلدی که جمع اولسا قمر با سهیل

یوسف سرگشته بی خانمان
کیلدی حرم ایچیدا قویدی قدم
ایردی زلیخا اوزی چون حور عین
تخت مرصع نی قلیب متکا
خالی ایدی غیردین اول کون سرای
قوپتی اوشال لحظه زلیخا چُست
یوسف ایلکی نی توتوبان به دست
خلوت خاص ایردی سرای سرور
اورتادایوسف بولوب جلوه گر
شهوت اوتین اورتا بیلا نرم نرم
یوسف اوشال لحظه زلیخا غه میل

خجل شدن یوسف^(۴) از دیدن صورت یعقوب علیه السلام

کوردی و یعقوب نبی صورتین
نامه اعمال نی قیلمه سیاه
/ ایضاً ۹۹۵^۳

یوسف صدیق چو باقتی کین
ظاهر اولوب دیدی که قیلمه گناه

^۱ تاریخ ادبیات تورکی - اوزبیکي: تورکی گاه

^۲ پیشاپیش، از پیش

^۳ رجوع کنید به: [نامق، ۱۳۷۹، ج ۳ از ص ۹۸۷ به بعد.

پادشا خواجه خواجه بلخی

پادشا خواجه [ابن عبدالوهاب خواجه^۱] برادر عینی شیخ علی خواجه اند. به فقیر میگفتند که در صغر سن حضرت رسالت پناهی را صلی الله علیه وسلم به خواب دیدم. دست مبارک خود را بر سینه من مالیده ، گفتند که می خواهی ترا از مشاهیر سازم؟ بعد از مدتی کپیک میرزا را دغدغه تسخیر الوس ساین^۲ خان به خاطر افتاد و چون اکثر آن جماعت مرید اجداد خواجه مشار الیه بودند ؛ خواجه را واسطه تسخیر ساخته ؛ در لباس صدارت تربیه نمودند و از آن وقت به جهت مهمات مسلمین به سلاطین اختلاط می کردند. و ایشان نیز خواجه را در کمال اعزاز رعایت کرده ؛ به مناصب مناسب مثل شیخ الاسلامی و صدارت و جمله الملکی معزز می گردانیدند و در فتح دوم هری از صدارت به شیخ الاسلامی ترقی نمودند و این مطلع را بدان تقریب فرمودند

گرچه اول صدر ایلاب بیزنی بد نام ایٹیلار

لطف ایتیپ آخر هری دا شیخ الاسلام ایٹیلار

و مقصود ایشان از ملازمت کارسازی خلق بود. وقتی که کیستن قرا سلطان به سبب عارضه یی به خلق نمی پرداختند ؛ خواجه ، شیخ الاسلامی را گذاشته و اختیار در خانه را اختیار نمودند و به مضمون این بیت که: بیت

در عمل کوش هرچه خواهی پوش
تاج بر سر نه و علم بر دوش

دیوان تورکی وفارسی دارند. و این غزل تورکی را با این رباعی به خدمت بابر شاه فرستادند و ایشان جز تحسین جوابی نفرستادند ، و هو هذا: [نثاری ، ۱۳۷۷/ ۳۰۵-۳۰۷]

کوندوز اوقاتیم سینینگ هجرینگده نالان کیچه دور
کیچه هم زلفونگ کبی حالیم پریشان کیچه دور
أول که جاندین کیچه دور شام وصالینگنی کوروب
وهنی خوش وقت ونی خوش ساعت ، نی آسان کیچه دور
عنبرین زلفونگ خیالی دین کوزومگای ای پری
ییل و آی و ساعت و کون ، باری یکسان کیچه دور
روشن اولغای دولت وصلیندا هجران آقشامی
گر گناهیمی نی بلیب اول ماه تابان کیچه دور
«خواجه» ینگلیغ ناله قیل زلفی قاتیدا کیچه لار

^۱ دکتور واحدی ، در نسخه خود از مذكر الاحباب ، نام پدر پادشا خواجه را [ابن سلیمان خواجه] قید کرده. صفحه آخر ورق آخر. رک. باباجا خواجه
^۲ این نام را نجیب مایل هروی ، صابن قید کرده بود. در نسخه دکتور واحدی ، صابن ثبت شد. بر اساس این اصل که کلیات تورکی مغولی نباید با حروف مخصوص زبان عربی نوشته شوند ، صابن قید شد. ر ۱

کیم محل ناله و فریاد و افغان کیچه دور

رباعی

فریاد و فغان قیلور ده بلبل بیلامین
مُل بالچیغی غه صبر ایتیب تحمل بیلامین
تارتاردا تیکان جفا سینی گل بیلامین
یوز شکر که بلبل و گل و مُل بیلامین^۱

در تتبع مخزن اسرار [نظامی گنجوی] « مقصد اطوار ، مقصد الاطوار » نام کتابی تألیف کرده اند و این بیت از آن کتاب است:
تیل کیم ایماس ذکر ایتماق ایشی نی دیب آنی آغیزغه آلفای کیشی ؟

او با اوزبیکان شیبانی پیوندی استوار داشته است. در سال ۹۳۶ هـ که عبیدالله خان اوزبیک به هرات حمله کرد ؛ سید پادشاه خواجه با وی بود و به نمایندگی او وارد قلعه اختیار الدین شد و با حکام هرات به مذاکره پرداخت و سر انجام هرات را تسلیم خان اوزبیک کرد. در حوالی همین سالها سید پادشاه خواجه صدارت شیبانیان را بر عهده داشت و هنگام فتح هرات ، شیخی مزار خواجه عبدالله انصاری را که منصبی پر درآمد بشمار می رفت ؛ نیز بر عهده داشت. پس از فتح مجدد هرات به دست صفویان ، سید پادشاه خواجه به بلخ رفت و منصب شیخ الاسلامی بلخ به او سپرده شد. سوای مناصب مذکور ، سید پادشاه خواجه مدتی هم منصب جملة الملکی شیبانیان را بر عهده داشت و چندی نیز حکومت ولایت درون^۲ به او واگذاشته شد. مدتی در دربار رستم بهادرخان فرزند جانی بیگ سلطان باعزت زیست و رستم بهادر خان مذکور به او ارادت داشت. با ادب فارسی و تورکی آشنا بوده و قصه لیلی و مجنون را به تورکی منظوم ساخته و به نام عادل شاه سلطان ، مصدر کرده و مقصد الانوار را نیز به تبع مخزن الاسرار به نظم تورکی ساخته است. در زمینه ترسل و نامه نگاری هم سید پادشاه خواجه خبرویت داشته است. به قول نثاری «مکاتیبیکه به جانب حضرت پادشاه روم نوشته می شد ، ایشان انشأ

^۱ اشعار تورکی - اوزبیکي پادشاه خواجه از نسخه‌یی که محترم کاندید اکادیمسن دکتور محمد یعقوب واحدی ، از بخشهایی از مذکر احباب استنساخ کرده بودند ، نقل شد. اشعار تورکی در چاپ نجیب مایل هروی از مذکر احباب ، به سبب آشنا نبودن شان با زبان اوزبیکي ، خیلی نادرست چاپ شده اند. ایکاش به خاطر

پی عیب شدن کاری چو نان بزرگ ، از کسانی که با ادبیات اوزبیکي سروکار داشتند و دارند ، یاری می خواستند.

^۲ با در نظر داشت توضیحات «شجره تراکمه» این ولایت در انحنای غربی دریای آمو به طرف جهیل اوارال ، موقعیت داشته است. شاید منطقه خماه در افغانستان و شهرهایی که امروز در مسیر شمال غربی آمو در تورکمنستان موقعیت داشته اند ، شامل ولایت درون می شده اند. رک شجره تراکمه ، نوشته ابوالغازی بهادر خان ، به کوشش محمد صالح راسخ ، مزار شریف ، ۱۳۷۵/۷۳.

می کردند و آن خطوط را حضرت خداوندگار روم درخزانه سپرده اند [نثاری ، ۱۳۷۷/ هفده – هجده]

و هم درین کتاب در معرفی ملاخاوری از یک اثر دیگر او به نام لیلی و مجنون نیز نام برده می شود: « ذکر ملا خاوری ، از شعرای عادلشاه سلطان است. جناب سلطنت پناهی را به شعر و فضلا میل تمام بود و همه افاضل را احترام تمام می نمود. فضلا را به نام نازنینش ، تصنیفات بسیار است. والد فقیر [پاشاه خواجه خواجه بلخی] «لیلا مجنون تورکی را به نام او تصنیف کرده است. » [نثاری ، ۱۳۷۷: ۲۰۵]

این بیت را در وصف قل محمد بی یکی از شاعران معاصرش سرو ده است:

دهر ارا بیر آفت جان و جهان دور بو بیگیت

غالبا کیم فتنه آخر زمان دور بو بیگیت

[مذكر احباب ، نسخه واحدی: ۱۵۴] در شصت و هفت ساله گی فوت شده ؛ و در جوار حضرت خواجه بزرگوار مدفونند. [ایضاً] آثار شناخته شده پادشا خواجه بلخی عبارت اند از: ۱ دیوان فارسی ؛ ۲ دیوان تورکی خراسانی (اوزبیکی) ؛ ۳ مفتاح العدل ؛ ۴ گلزار ؛ ۵ مقصد اطوار یا مقصد الانوار ؛ ۶ لیلا و مجنون.

از شمار این آثار به جز دیوان فارسی ، همه به زبان تورکی خراسانی (اوزبیکی) اند.

رعیت ایـرور میـوه لیـک بیـر یاغـاچ
سو بیرسانگ اونگا ، میوه بیرور سنگا
سالور میوه سینی و بولور برگ ریز
خزان ییلیدیک قیلسا اونگا جفا

سایل دن ایورمه یوزنی داغی احسان قیل
دردیگا طیب لار کبی درمان قیل
عالم ارا هر نی مشکلی توشاسنگا
لطف ایلا و مشکل ایشنی آسان قیل

نارنج سووی بزم ایچدا مل بولماس
هر شوره نهال قایل گل بولماس
یوز مینگ ییل اگر فراغ ایله توتسا مقام

هرگز چمن ایچره زاغ بلبل بولماس

کیم که سینینگ عیینگ ایتور سنگا
شفقت ایلا، لطف و کرم قیل انگا
دوستونگ اولدور، اونی تحقیق بیل
هرنی دیسه سوزینی تصدیق قیل
دوست سوزی ار طبعینگا کیسه یمان
تیمایمان کیم ایرور اول نوش جان

رعیتنی تدبیر ایلام قیل
عدالت سیریریده آرام قیل
رعیت گاعدل ایلاقیلسانگ معاش
کم اولماس سخا سفره سی ایچره آش

چقار غیل رعیتنی غم چاهی دین
یانمه غه ی سین، اونینگ دود آهی دین
ستمکش اگر آه چیکسا سحر
کویار آهی نینگ اوتی دین بحر و بر
ایشیک یاپمه مظلوم نینگ یوزیگا
کوزونگ آچ قولاغ سال اونینگ سوزیگا

خلاصه: خواجه یکی از بزرگمردان ادب کلاسیک تورکی – اوزبیکي در سده شانزدهم میلادی بوده، میراث ادبیش به ویژه حکایتهای او از آثار ارجناک زبان اوزبیکي به شمار می آید و خواجه خود در مورد حکایاتش چنین می آورد:

بو دم کیم بار دور عمریم دا باقی
بولای دیدیم بو بزم اهلینه ساقی
قیلب ترتیب بیرنیچه حکایت
حکایت اهلای دین ایلام روایت

وگر یخشی یمان هم بولسه باری
که بیزدین سونگره بولغای یادگاری

[نامق، ۱۳۷۹: ۹۴۱-۹۶۶.]

در آفرینش این مجموعه به سعدی شیرازی، جامی و احتمالاً به قاضی حمید الدین بلخی نظر دارد. اثر دیگر وی «مفتاح العدل» نام دارد.

[نامق، ۱۳۷۹/۹۴۲]

مفتاح العدل دن بیر آلگی

کونلردن بیر کون سلطان محمود غزنوی توش وقتی ده اولتوروی ایدیلر. بیر طالب العلم بیگیت سلام قیلدی تقی ایدی:
ای سلطانیم، قاضی ایلی دن داد!
ایدی: نی قیلدی؟

اول طالب العلم دیدی: آتم بیر قرری کیشی ایدی؛ اولدی. ایرسه مالی کوپ قالدی. من تحصیل علم قیلماق اوچون، تورکستان ولایتی گه بارماقچی بولیب، مینگ قزیل طلانی بیر کیسه‌یی که اپیک دن توقیلگن ایدی اونگه سالیب، قاضی گه آلیب باریب امانت قویدوم. تقی او کیسه‌نینگ آغزی گه مهر هم قیلیب ایردی. بیر نیچه وقت دن سونگ تحصیل علم قیلیب کلدیم. ایرسه قاضی آلدیغه باردیم، اوشول امانت قویغان نیه‌رسه‌نی بیرینگ دیب.

اول کیسه‌نی مهری بیلن چیقاریب بیردی. اوینگه باریب او شول کیسه‌نی آچیب کورسم، مس تنگه بولیب دور. آن دین سونگ قاضی دن باریب سوردیم. ایرسه اول قاضی ایدی من بیلان. منگه بیر مهرلیک کیسه بیردینگ، آلتین مو ویا باقر مو بیلمی من. مهرنی سنگه بوزمه ی بیردیم. تیله سنگ، مهر بوزیب آله‌غانیمغه آنت ایچه من، دیدی. ایمدی سیزگه کلدیم، سیز بیلور سیز.

سلطان ایدی: لک لک قوشی نینگ حکایتی نیچوک تورور؟

اول طالب العلم ایدی: لک لک دایم بیلان بیر میش بیر کون بیلان لر جمع بولیب ایدیلر: بیزلر لک لکگه بیرنیه‌رسه قیلیب قسمت قیلالی. هر کونده بیر بیلان آنینگ حضورینگه بیرالی. اونداق بولسون.

بیر ییلان نی ایلچی قلیب ، لک لک نینگ یانی گه یوباره دیلر. لک لک هم بو سوزنی قبول قیلدی. آنت ایچدیم کونده بیر ییلان دین زیاده بیمس من ، دیب.

بیر نیچه کون اوتگندین سونگ ، لک لک باله له دی. بله سی آچ بولدی بیر ییلانگه قارنی تویمس بولدی. بیر کون ییلان لر یین [لر]ی دن چیقیب جمع بولوب اولتوروی ایدیلر. لک لک اوچوب بارور ایردی. بولرنی کوریب یان لری گه کیلدی. تقی سلام قیلدی. فکر بیرلن توریب ایردی. ییلان لریکیلیب برچه لری زیارت قیلدیلر. بیر ساعت کیچتی. ییلانلر ایرسه ، غافل بولوب توروب ایردیلر. [لک لک] بورنینی اوزاتیب یش آلتی ته ییلان نی توتی. ایکی تیرناغی بیلن ایکی ته سی نی توتوب اوچوب ، باله لری نینگ یانگه کیلدی.

آندین سونگ ییلانلر فریاد قلیب ، لک لک نینگ کیینی دن باردیلر. تقی ایدیلر: ای لک لک سین آنت ایچیب ایردینگ نیچون آنت نی بوزدینگ ؟

اول آیدی: سیزلر بیلور موسیزلرکیم من کیم تورور من ؟ دایم من مناره اوستیده اولتورور من. تقی مناره دن توروب ، مسجد ده گی سانغور من. گناه دین قورقمس من. مناره باشیدن مسجد گه سانغورغان نینگ آتی نی بیلورمن ، دیدی.

ایمدی ای سلطانیم ، بیراوی قاضی بولیب ، خائن بولسه ، ایرته و کیچ رشوه آلیب اولغورغان بولسه ، اُنینگ دیک کیشی نیچوک آنت ایچمس ، دیدی.

بو سوز سلطانغه بسیار خوش کیلدی. سلطان ایدی: اول کیسه نی مینینگ یانیم ده قویوب بارغیل. من بیر فکر قیله یین ، دیب اول کیسه نی آلیب قالدی ، ایدی:

حالا سنینگ سوزینگ بیرله بول قاضی نی اولتور سم ، خلائق ایتورلر ، قاضی نی پولی اوچون اولدور دی دیب ، ملامت قیلورلر ، آدیم یمان بولور.

طالب العلم کیٹی. سلطان کیسه نی قولغه آلیب باقتی هیچ بیر بیرده تیشوک نینگ گمانی یوق ایردی. سلطان فکر قیلدی کیم عجب ایرمس بوکیسه نی تیشوب داغی توقوتغان بولسه دیب گمان قیلدی. بو کیچه یاتیب ، ایرته تورغانده توشک نینگ بیر بیرنی دن پچاق بیلن یار دی. اُندن سونگ اوزی آو گه چیقیب کیٹی.

اُندن سونگ فراش کیلیب توشکنی بیغار بولدی. کورسه کیم پچاق بیلن کیسیلغان تورور. ایدی: اگر مینی سلطان کورسه ، نی قیلغه ی من دیب قورقونچ دن اُن دن یخشی راق یوقتور کیم ، مونی ییلتیب توقوتغه ی مین دیدی. بیر استاد توقووجی بار ایدی. آنغه آیدی: مونی اُنداق توقیغیل کیم هیچ کیشی بیلماسون دیدی.

اول ایدی: اُنداق قیله یین تیدی.

یش آلتین بیردی. اول استاد قبول قیلدی. بیر کون ایچیده توقی دی. فراشینگ قولیغه بیردی. فراش کیلتوروب توشک نی توشک خانه غه قوی دی.

سلطان آودن کیلدى. کوردی کیم توشک بوتون بولوبتور. فراش دن سوردی: بو توشک نی من کیسیب ایردیم ؛ مونی کیم توزّی ؟
فراش ایدی: سیز کیتگن دن سونگ توشک ییغه رده کوردیم که توشک کیسیل میش. اُندن سون قورققانیم دن بیرکیشی بار ایرکن ؛ آلیب باریم توزّی ئیردیم.
سلطان ایدی: اول اُستانی ایرتنگ بیلن آلیب کیلغه ی سن.
عجب بولور دیب بیر اوپتی.
تقی ، تانگ بیرله باریب اول اُستانی آلیب کیلدى. ایرسه سلطان ایدی:
بو توشک نی سین مو توقی دینگ ؟
اول ایدی: آری من توقیدیم.
سلطان سور دی: بو شهر ده سین دن باشقه هیچ استا بارمو ؟
اول ایدی: یوقتور.
سلطان ایدی: اوزباشینگ اوچون ایتغیل قاضی سینگه هیچ کیسه توقتوردی می ؟
اول ایدی: آری
سلطان ایدی: کورسنگ تانور مو سن ؟
اول ایدی: تانور من.
سلطان اول کیسه نی چیقاریب استادینگ قولیغه تشله دی.
استاد آلیب کوردی کیم « اول کیسه تورور » دیدی
سلطان دیدی: باریب پولچی لرنی آلیب کیلینگ دیدی.
اُندن سونگ پولچی لرنی آلیب کیلدیلر.
سلطان اولردن سوردی: قاضی اوچون مس تنگه قاقیتنگیز مو ؟
اولر ایدیلر: آری.
سلطان ایدی: تانیرموسیزلر ؟
ایدیلر: تانورمیز.
چیقاریب کورگوز دی.
ایرسه ایدیلر: شول تورور.
اُندن سونگ بولرنی بیر اویگه کیرگیزیب قویدیلر. اُندن سونگ طالب العلم بیلن قاضی نی آلیب کیلدیلر.
سلطان طالب العلم گه ایدی: سوزله غیل دیدی.
طالب العلم هر نی سوزی بار ایدی بارچه سینی بیان قیلدی.
قاضی ایدی: یالغان ایتور. من غه بیر مُهرلیک کیسه بیردی. بیلمه دیم ایچیده نی بار تورور
ایردی. من تقی مُهری بوزولمه ی ، اول بیرگن دیک اوز قولیغه بیردوم ، دیدی.

سلطان ایدی: امانت نی خیانت قیلماغانینگ اوچون ، آنت ایچار موسن ؟
قاضی ایدی: ایچار من دیدی.

سلطان ایدی: پولچی استاد بیرله کیسه توقوغان استاد گواه لیک بیرسه لر اولر مو سن ؟
اول ایدی: اولر من.

سلطان ایدی: پولچیلر بیرله کیسه توقوغان نی ، اوندنگ.

اونده دیلر. کیسه توقوغان ایدی: [ای قاضی] کیسه نی من توقیب سنگه بیردیم!
پولچی ایدی: ای قاضیم ، بو پول نی سینگه ایله ب بیرمه دیم مو ؟ سین تانیر سن تیدی.
قاضی گه توهم بولدی.

سلطان ایدی: دانشمندلر دین سوره نگلر بو قاضی گه نه کیسیلور ؟
دانشمندلر ایدلر: اولیم کیرک.

أندن سونگ سلطان حکم قیلدی کیم: بو قاضی نی دارگه آسینگ.
تقی آستیلر. أندن سونگ سلطان اول طالب العلم غه بویور دی کیم سین قاضی بول ،
تیدی!

اول طالب العلم ایدی: من شونچه وقت دن بیری علم تحصیل قیلدیم خدا رضاسی اوچون
ایمدی الله تعالی یارله قغه ی. . . ایمدی سین تیلر سن که من قاضی بولسم ، تقی اولسم ،
ایمان سیز کیتسم ، دیدی ؟

سلطان آیدی: نیمه اوچون ؟

اول ایدی: آذربایجان شهرینده بیر قاضی بار ایردی. خسته بولگان ایرکن. مین استادیم
بیرله اول قاضینینگ کوچه سیدن اوتوب بارور ایردیک ؛ کیلیب ایدیلر:
قاضی نی سورمس سیزلر مو ؟

استادیم سورغالی کیردی. ایرسه مین هم بیرگه کیردیم. قاضینی کوردیک. ایرسه بیزلرگه قره
ب ییغله دی. تقی کلمه شهادت اوقیدی. تقی ایدی: ای استادیم ، من اولسم ، مندن راضی
بولونگ تیدی.

استادیم ایدیلر: ای قاضی قورقمغیل اولمس سن ، بو خسته لیک دن تورر سن.
قاضی ایدی: نی بیلدینگیز تیدی ؟

استادیم ایدیلر: حالا کلمه عرضه قیلدینگ. ایمان کیلتوردینگ. کتاب ایچینده کوروب من
کیم ، قاضی رشوه آلسه ، ایمان کیلتورسه ، اولمس.

تقی اول خسته لیک دن اولمه ی توردی. آن دن سونگ بیر کون شراب ایچیب اتگه می نیب
بارور ایرکن. آتی اورکوب ، کوتاریب بیرگه اورمیش. اول تقی اولمیش. اول قاضی بو دنیادن
ایمان سیز کیتمش.

ایمدی منگه قاضی لیک کیرک مس دیب جواب بیردی.

سلطان ایدی: قاضی لرگه گور عذابی قاتیق می بولور؟

اول طالب العلم ایدی: بیرکون کوفه شهریده امیرالمؤمنین علی... یانلریغه بیر کیشی کیلدی، ایدی:

یا علی اوچ پیل بولدی ایکن، ایکر من اول بیر هیچ حاصل بیر مس، تیدی.
علی ایدیلر: دوات و قلم کیلتورونگلر.

دوات و قلم کیلتیردیلر. بیر خط یازیب بیردی، ایکن ایکاتورغان کیشی نینگ قولیغه.
ایدی:

بو خطنی ییلتیب ایکن نینگ اورتی پیری دن کومغیل.

ییلتیب کومدی. ایرسه اول بیر زیاده کوپ حاصل بیردی. اول کیشی تحسین قالدی،
عجب تور تیدی. بو خط، نی خط ایرکن دیب، آجیب اول خطنی آلیب اوقیدی. ایرسه
یازیلیمیش که: «ای بیر بو پیل هم حاصل بیرمه سنگ، بیر ظالم قاضی اولگن بولسه،
اولیکی نی کیلتوروب سینینگ اورتنگ ده کومه ر من» دیگن خط ایرکن.
ایمدی موندن معلوم بولدی که قاضیلر نی بیر هم قبول قیلیمس ایرکن. اُنینگ عذاییدین
قورقار.

بیر ظالم قاضی نینگ حکم خانه سی نینگ ایشیکیدن اوتسه، قلی آزاد بولمه غه ی. تقی
ایتیب تورلر کیم بیت هرتونده ایتور ایرمیش: «الله تعالی گه شکر کیم مینی قاضی قیلمه
دی، بیت قیلیب تورور.»

تقی ظالم قاضینینگ سوزی کوپتور، اما ایمدی مختصر قیلدوک.

ایمدی سلطان یا بیک، بولغان جوانمرد بولماق کیرک. نیچون کیم سلطان محمود تختغه
اولتورماقچی بولغانده، وزیرلری گه ایدی: بو خلائقه بو سلطان کورگیلوک بولسه، اونی
سیورلر. من کورکسیز من. یناقیم رسوا تورور. بورنیم ألوغ تورور. خلائقلمنی تیلله مسلر. «
وزیر ایدی:» ای سلطانیم، سیز مال نی یغما قیلش نی سیومس گنسیز. برچه خلائق سیزنی
سیورلر» تیدی. ایرسه جمع خلائق انداق تورور دیب راضی بولدیلر. اُندن سونگ تختگه
مینی. [پاشاه خواجه، ۱۹۶۲: ۲۵ - ۲۹]

گلزاردن بیر آلگی / حکایت

ایتورلر که جماعت خلایق بیر کشتی گه منیب دریا گه کیریب ایردیلر. ناگاه بیر مخالف ییل توروب اول کشتی نی دریا گه غرق قیلدی. اول جماعت دن بیر کیشی تخته گه یابوشوب قیرغاققه چیقتی و غرق بولمه دی و خلاص بولدی. اوندن سونگ اوزینی بیر آبادانلیککه یتکورای دیب بارور ایردی. ناگاه کوردی کیم بیراقتن بیر شهرنینگ قاره سی کوروندی. اول طرفگه جهد قیلیب بارغاندن سونگ کوردی کیم اول شهرنینگ جمع آدم لری چقیب تورلر و اونی کورگندن سونگ اونینگ طرفیده کیله باشله دیلر. القصه ، بو کیشینی ییلتیب حمامگه کیوروب پادشاهانه لباسلر کیدوروب ، آتگه میندوروب ، اونگ و سولیدن بیکلر و ارکان دولت گرنش قیلیب ، ایلتیب تعظیم و تکریم بیرله تخت اوستیده اولتیرغیزدیلر. تقی پادشاهانه آش کیلتورب شولان^۱ لر تارتیلر. اوندن سونگ ارکان دولت و بیگلر حرم سری گه اشارت قیلدیلر. اول کیشی تختن توشوب حرم گه متوجه بولدی. ایرسه صاحب جمال قیزلر استقبال قیلیب تعظیم و تکریم بیرله ایلتیب بیر خورشید وش ضعیفه قتیغه کیلتوردیلر. اول ضعیفه هم کمال خُلق و انسانیت و ملایمت لیغ بیرله اختلاط قیلدی. نظم

بیر یار اولوب طالع و بخت هم اولسه مددگار
وی هم آغوش پری چهره بولور یار
باغ ایچره بولور غنچه دهنلر بیله همدم
رضوان کبی آچیلور اُنینگ یوزیگه گلزار
بی دغدغه حاصل بولر اونگه باری مقصود
بی گفت و شنود اولر اُنینگ هر ایشی تیّار

حاصل کیم ، بو کیچه همدم بولدی ، تانگله دیوان گه چیقتی. ایرسه دستور بیرله امرا و ارکان دولت کرنش که کیلیب ، آداب خدمت نی به جا کیلتوروب ، بوکون ینه بیر حرم گه اشارت قیلدیلر. بو حرم گه کیرگچ ، قیزلر اوترو کیلیب عزت و اکرام بیرله ینه بیر گلرخنینگ قاشی گه ایلتیب اولتورغیزدیلر. نظم

هر دم بو چمنده آچیلور بیر گل رعنا
هر گوشه ده یوز ناز قیلور لاله حُمر

^۱ مهمانی. بزرگ. در زبان اوزبیکي ، شيله نیب تورماق ، به حالتی گفته می شود که کسی برای رفتن به جایی مخصوصاً مهمانی آماده شده باشد.

هر لحظه قیلور بلبل خوشگوی نوا لر
هر دم آچیلور غنچه کبی طوطی گویا

بو کیچه هم بو حرم ده فراغ عیش بیرله استراحتغه مشغول بولدی و علی الصباح ینه دیوانغه چیتی. ایرسه اوشول قاعده و قانون بیرله امرأ و ارکان دولت طریقه خدمتکارلیک به جای کیلتوروب ینه حرمگه اشارت قیلدیلر. اُنده هم یوز تورلوک زیب و زینت بیرله گلرخلر و عنبر موی لر استقبال قیلیب ، ایلتیب بیر گلرخ نینگ قاشیده اولتورغزیدیلر. حاصل کیم تورتونچی حرمگه اشارت قیلغانده ، باریب کوردی حورلقای یار صاحب جمال نیک خصال فرخنده فال ، ناز مسندی ده سر افراز و حُسن تختهده سرو نازدیک بولوب اولتوروبتور. اُنینگ بیرله خلوت قیلیب هم آغوش بولگنده صحبتی بسیار خوش کیدی. اُندن سوردی کیم ای یار عزیز دلپذیر و ای دلربای ناگزیر ، من فقیر کیشی ایردیم ، اوز جمعیتیم اوچون بیر جماعه خلاق بیرلن بیرکشتی گه مینیب سفر اختیار قیلیب ایردیم. ناگاه مخالف ییل کشتینی غرق قیلیب ایردی. اول جماعه برچه هلاک بولیدیلر و من سلامت قوتولوب ، بو دیارگه توشتم. ایرسه بو تورلوک دولت مینگه میسر بولدی. هیچ بیلمس من که بونی حال دور ؟ بو مشکل نی منگه حل قیلغیل.

اول پرېچهره ایدی: بو خلاق نینگ دستوری بو دور کیم هر ییلده سن نینگ دیک بیر غریب کیشی نی پادشاه قیلورلر و تاریخی نی یازیب سقلرلر. ییل که تمام بولدی ، ایرسه اول کیشی نی کشتی گه سالیب ، بیر جزیره یی بار دور ، ایلتیب اول جزیره ده قویر لر. تقی کیلیب برچه خلق چقیر لر شهر دن. دغی ایسترلر ، هر قیده بیر سنینگ دیک غریب تاپتیلر ایرسه کیلتورورلر. دغی اُنی ینه بیر ییلغه چه پادشاه قیلور لر. هر ییلده بولرنینگ دستوری بو تورور.

اول یار پرېچهره که قیلغچ انی اظهار
آچتی شکر آغزی نی دغی ایله دی گفتار
دیدي که بو اسرارنی سوردینگ ایسه من دن
شرحی بیله بو سرّنی بیان ایله یین ای یار
بو دهر عروسی کبی هر ییلده ایرور بیر
وصلیم ده ییراو شاد و فراقیم ده ییراو زار
هر ییلده ییراو ییز ده اولور دلبر جانی
ییل بولغاچ ، بارور اوشول ، کیلور ینه دلدار
نیچه بو جفانی چیکه لینگ خلق غمی دن
بار ییز بو جفا دردیگه هر ییلده گرفتار

أندین سونگ اول کیشی ایتدی کیم ، بو بیر بیلده بو کیشی نی کیم پادشاه قیلور لر ، اُنینگ هر نی قیلغان حکمی نی ایشیتورلر یایوق ؟

اول گلچهره ایدی: بلی ، هر حکم کیم قیلسه ، قبول قیلورلر ، یوق تیمسلر .
بو سوزنی ایشیتگچ ، صباح دیوان خانه گه چیقتی و اُمر و ارکان دولت نی چرله دی و ایدی:
اول جزیره کیم هر بیلده پادشاه لرنی ییلتیب سالورسيزلر ، اول جزیره ده بیر شهر بنا قیلور من . مصلحت نی دور ؟ امرا دیدیلر کیم: حکم و یارلیغ سیزنینگ تورور . هر نه حکم قیلسه نگیز توریب میز . فی الحال حکم قیلدی کیم معمارلر و اُستالر باریب اول جزیره ده بیر شهر مقبول بنا قیله دیلر . اُنداغ اهتمام قیلدیلر کیم آلتی آی ده اول شهرنینگ قلعه و بازاری تمام مکمل بولدی . خزینه و دینه و حرملر نی ، دفعه دفعه اول شهرگه یوباردی . اوچ آی ده هر متاعی که بار ایردی ، بو شهردین اول شهرگه ییبار دی ، تقی اوزی هم اوچ آی چه انتظار تارتیب اولتورور ایردی: چچان ییل تمام بولغه ی کیم بو خلق منی اول جزیره غه ایلتیب سالغه یلر ؟

حاصل کیم ، ییل تمام بولدی . ایرسه اوز دستورلری بیرلن اول کیشی نی ، کشتی گه سالیب ایلتیب اول جزیره گه سالدیلر .

ایرسه باریب بیر شهر مقبول و دلپذیرگه توشتی . برچه خلیق اوترو کیلیب یوز شوق و ذوق بیرلن اُنی ایلتیب مسند عیش و فراغ اوستی ده اولتورغیزدیلر و تا تیریک ایردی ، اول گلرخ پریچهره لر بیرلن ، عمر اوتگردی . غزل

حقیقت اهلی کیم چیکتی بو عالم ایچره محنت نی
اوشل محنت بیله آخر تاپر جاه ایله دولت نی
بو دولت کیمه سون مندین دیگن عاقل کشی شک سیز
بسی عالی توثر عقبا سر انجامی ده همت نی

[پاشاه خواجه ، ۱۹۶۲: ۳۴-۳۸]

باباجان خواجه

بابا خواجه بن عبدالوهاب خواجه ، برادر عینی پادشاه خواجه است که به حلیه صلاح و سداد محلی بود و از فضایل متداول نصیبی داشته ، مزاح بر مزاج شریفش غالب می‌نموده و بیشتر اوقات در میان مریدان صاین خانی^۱ می‌بوده ، طبعش خوب و سخنانش مرغوب. وقتی که هری فتح شده ، برای مبارکباد خان آمده ، این مطلع تورکی را به حضرت خان گذرانیده و التفات تمام یافته مراجعت نموده. نظم

کیشیگه بولسه سینینگ دیک بخار ایچینده مصاحب
اونینگ حدیثی [الور]^۲ باریسی حدیث بخاری

به سن شیخوخیت رسیده در جوار والد شریف خود مدفون است.

[مذکر احباب / نسخه واحدی / ۱۷۲]

^۱ صاین و ساین ، به معنی خوب و برگزیده و منتخب باشد. و نیز لقب باتوخان بن جوجی خان بن چنگیز خان است که در میان اتراک به ساین خان اشتهار دارد و ساین قلعه ، نام قلعه‌یی ست که در آذربایجان از توابع تبریز است. / استرآبادی ، سنگلاخ / ۱۷۱
^۲ دکتور واحدی « اورور » را « شاید ایرور یا به احتمال ضعیف اولور » قید کرده اند.

میرم بیگ بلخی

میرم بیگ والی بلخ. مدت مدید والی قبةالاسلام بلخ بود و ازو هیچکس آزردہ نگشت. طبعش در نظم ملایم بود. این مطلع تورکی ازوست

یوز اوزره هر قاشینگ بیر بیرام آیی دیک مکرم دور
بلی بو وجه دین بیر آی باشیده ایککی بیرم دور

[فخری هروی ، ۱۹۶۸: ۹۶]

میرم بیگ غالباً پسر ناصر بیگ والی اندیجان بود و معا صر بابر بود.

[فخری هروی ، ۱۹۶۸: ۲۸۱]

بابا رحیم مشرب

نامش بابا رحیم است و با تخلص مشرب اشعار صوفیانه آفریده است. در باره مشرب و حیات و ایجادیات او بار اول در مذكر الاحباب^۱ محمد بدیع سمرقندی، معلوماتی آمده است. به استناد این تذکره، مشرب در اندیجان تولد شد و در نمنگان تحصیل کرد. او در ۲۳-۲۴ ساله گی به کاشغر رفت و هفت سال در خدمت آپاق^۲ خواجه یکی از عارفان آن دیار بود. بعد به سیر و سیاحت پرداخته در اکثر شهرها و قشلاقیهای دو طرف دریای آمو زندگانی کرد. او شاعر آزاد اندیش بود و با همین روحیه، آثارش را ایجاد نموده است. بعد از مرگ شاعر، حیات و کردار او به افسانه‌ها تبدیل شد که قسمتی از آنها راست و بخشی از آنها نادرست اند. آرامگاه مشرب در بلخ، به زیارتگاه مخلصان تبدیل شده است. بنا برروایتی، او توسط محمود بی‌اتالیق، یکی از اتالیقان بلخ به قتل رسیده و جسدش را به بلخ آوردند. بنا برروایتی، مقبره او در قشلاق اشکمش السوالی خان آباد ولایت قندوز است. [ایشانچ، کوهکن، ۱۳۷۴: ۲۹۴]

در مورد سنخ فکری و اندیشه‌های مشرب باید گفته شود که شاعری عصیانگر در مقابل قشریون مذهبی ست. از همین سبب از طرف آنان مورد آزار و اذیت قرار گرفته؛ به اشاره آنان به قتل رسیده است. در کتابی که به نام «دیوانه مشرب» مشهور است و اشعار و کردار و خوارق عادات او را در بر دارد، کارهایی از او روایت شده است که همه نمایانگر عصیان او در برابر متشرعین است. گویند خود را به دیوانگی زده بود تا از دست متشرعین در امان باشد، مگر آنان، مشرب را امان ندادند و به قتل رسانیدند. او را میتوان حافظ ادبیات اوزبیکي- با روحی تندتر- دانست. مشرب، به اشعار حافظ سخت ارادت داشت و همیشه آن را میخواند و به آن استناد میکرد. گویند بعد از مشرب، شاعران دیگری که از دست متشرعین دل خوش نداشتند، اشعار تند ایجاد کرده به مشرب نسبت داده اند تا از شر قشریون مذهبی در امان باشند. درست مثل ایجاد رباعیات تند و نسبت دادن آنها به خیام. این مساله سبب شده است تا در باره شمار ابیات مشرب حدس و گمانهایی زده شود. کتاب «دیوانه مشرب» یکی از کتابهای درسی مدارس دینی در افغانستان است. از

^۱ این تذکره جدا از تذکره مذكر احباب نثاری ست.

^۲ این کلمه باید آپاق به معنای سپید. سپید؛ سپید محض، باشد. در اوزبیکي و تورکی، نامهای زیادی است که با رنگ آبی یعنی سپید، پیوند دارد: آقینه، آچه، آقی و... زن نظامی گنجوی، هم آپاق یعنی سپید سپید نام دارد، نه آفاق. یک دختر سلطان ابوسعید میرزا هم آپاق بیگم نام داشته.

مشرب اثر مدونی نهانده است. آنچه امروز به نام «دیوان مشرب» هست، تدوین مریدانش بعد از وفات او به گونهٔ روایتی ست.^۱ این هم نمونه‌هایی از اشعار بابا رحیم مشرب

عشق ایچره قدم قویدیم تا ترک سر ایتم
سینه منی ملامت اوقیغه می ن سپر ایتم
بو منزل بیهوده کوریب می ن سفر ایتم
تا عالم ظاهرغه کیلیب می ن گذر ایتم
ترک ایله دیم، جمله نی، قطع نظر ایتم

ای یار سینی لعل لبینگ مثل عسل دور
هر بیر باقیشینگ تیر بلا، جانغه خلل دور
روم اهلی نی، زنگ ایچره اسیری نه مثل دور
سودای سر زلفونگ اوچون نیچه محل دور
جان کشورینی بوزدیم و زیر و زبر ایتم
هجران کیچه سی ناله قیلیب همدی تاپمه ی
هجران قیلیچی زخمه سینه مرهمی تاپمه ی
بو درد دلیمنی دیگانی همدی تاپمه ی
احوال کونگل ایتغالی بیر محرمی تاپمه ی
ظلمینگنی قرینداش غمینگنی پدر ایتم

قیلدی بو فلک شعبده سی خسته و دلریش
عاشق کیشلر بیلسه اونی، دشمن ایرور خویش
بیر ییل اون ایکی آی و حمل یاز ایله دور قیش
بیرمرتبه ده تورمس ایمیش شاه ایله درویش
بس ژنده نی کیدیم، اوزومی در به در ایتم

غم کیچه لری بولدی منگا مونس و دمساز
اول شوخ، بلا صید قیلور، کوزلاری شهباز
غم خیلی جفا بیرله ایدی صاحب و همراز

^۱ بعضاً کتابی که در شرح ابیاتی از مثنوی معنوی ست را نیز از مشرب می‌دانند، اما دکتر واحدی در یک تماس تلفونی گفتند: مثنوی خراباتی، از شاعری با تخلص خراباتی است که در سال ۱۳۳۰ قمری چاپ سنگی شده است. این مثنوی شرح بیتهایی از مثنوی معنوی به زبان اوزبیکي ست. وهم ایشان این بیت را از مشرب ثانی خواندند: مولوی گه شمس تبریزی برون ایتگن ایدی "وقت آخر مشرب صاحب دعا پیدا بولور. و افزودند، حاجی روزی بای مشهور به مشرب ثانی شاعری ست که در دربار عبدالاحد خان امیر بخارا در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم زندگانی داشته است. این شاعر در غزلیاتش، ترکیب «مبدأ نور» را به جای تخلص به کار گرفته است. از همین سبب غزلیاتش به نام مبدأ نور شهرت یافته است. گاه گاهی به التباس مبدأ نور را نیز از بابا رحیم مشرب می‌دانند / ختم افادات واحدی

وصلینگ هوسی بیرله کونگل ایتگالی پرواز
هر اوق که یورک اوزره ایدی بال و پر ایتم
ای یار عزیزیم قنی آدم بیله حوّا؟
اول شاه طریقت قنی نجم الدین کبری؟
مردان خدا بیتکوچی بو نقطه تغرا
عاشقه روا ایرمس اوچون مسکن و مأوا
چون آب، روان بولدیم، یعنی سفر ایتم
مین مونده خراب اولدیم وسین اوندن سلامت
دنای دغا ایچره می نگه یوقتور حلاوت
جان ملکینه مهمان کیلیب ایرسه نه سعادت
افطاره کباب ایتگالی ای اهل ملامت
خون جگریم جمع قلیب ماحضر ایتم
هجران کیچه سی بولغالی یاریم بیله همدم
بیر غمزه ده تاراج ایتیبان دین ایله مذهب
سرّینی نهان ایتدی بو دور باعث مطلب
کوتاه نظر بولمه سه دیب خسته بو مشرب
مینگ معنی نی بیر نکته بیله مختصر ایتدیم

[بابا رحیم مشرب نمنگانی دیوانی، ۱۳۸۴: ۱۸]

باشقه بیر مخمس

الوغ دریای رحمت دین همیشه خشک لب بولمه!
که سین هر پیرده بارسنگ ای عزیزیم بی طلب بولمه!
نکولار خدمتی غه بارسنگ ایمدی بی ادب بولمه!
مبادا قورقه من دیب، مانند بوجهل، بولهب بولمه!
سید سن خواجه سن، زنهار مغرور نسب بولمه!

بیلیب یورغیل جهان بی بقا سود و زیانینگ نی!
اوزونگنی خاک آله، برباد اورغیل خان و مانینگ نی!
یشورغیل معرفت بیرله تمام استخوانینگ نی!
تکبر یولیغه برباد ایتیپ بیرمه ایمانینگ نی!
سید سن خواجه سن، زنهار مغرور نسب بولمه!

نه مشکل دور مسلمان بولمې اوتسه نفس شدا دینګ!
مدام شرمنده ليق بیرله [اوتوب] بو عمر بریادینګ!
اجل یاقنګنی توتسه کیمګایتګای داد و فریادینګ!
قنی بابا و اجدادینګ ، قنی اولاد و ذریادینګ!
سید سن خواجه سن ، زنهار مغرور نسب بولمه!^۱

تکبر فعل شیطان دور بو یولغه کیرمه ای جاهل!^۲
بو عصیان یولغه سقال آقاردی سین هنوز غافل!
یاران لار کیتیلار مغرور صورت بولمه ناقابل!
قیامت توشه سین آلمان کیشی البته دور عاقل!^۳
سید سن ، خواجه سن ، زنهار مغرور نسب بولمه!

سید^۴ اولادی من دیب توتمه غیل راه شقاوت نی!
کوزونګ باریدا اخترگیل بیرار اهل هدایت نی!
تکبر سخت ایرور بوینونګا آلمه طوق لعنت نی!
باشینګدین کنده قیل غیل هر زمان بوخواب غفلت نی!
سید سن خواجه سن ، زنهار مغرور نسب بولمه!^۵

حقیقت راه عقبا دور هزاران درد سر باردور!
تيله بیر راهبرنی کیم ، بو یولغه صد خطر باردور!
قیامت قیغو سیدن کونده مینګ خون جگر باردور!
اوزونګ اولغاندنسونګ باشینګ هنگامه لر باردور!
سید سن ، خواجه سن ، زنهار مغرور نسب بولمه!^۶

بواونګان عمرینګا هر ساعتی قان ییغلاسنګ ارزیر!
یقانګ یرتیب ، فغان ایلاب ، پشیمان ، ییغلاسنګ ارزیر!

^۱ این بند در چاپ بهروز خالقی نیست.

^۲ در چاپ هدایت: تکبر یول شیطان دور بویولنی توتیه ناقابل

^۳ در چاپ هدایت: که مونده توشه آختار ، اونده در کار ایش حاصل

^۴ چاپ بهروز خالقی: عزیز

^۵ این بند در چاپ بهروز خالقی نیست.

^۶ در چاپ بهروز ، چنین آمده است: هزاران درد عقبا گه هزاران درد سر باردور* طلب قیل رهبری نی ، یولده دایم صد خطر باردور * اوزونګ اولګان سونګ

باشینګده مینګ هنگامه لر بار دور * قیامت قیغو سیدن سینګه مینګ خون جگر بار دور

قیامت خوفي دن هر دم فراوان ییغلا سڼگ ارزیر!
کوپایدی نامه اوزره کوه عصیان ییغلا سڼگ ارزیر!
سید سن ، خواجه سن ، زنهار مغرور نسب بولمه!
کوزونگنی آقی دن آرتیق یارانلار سفر قیلدی!
تیشینگ توشتی ، سقال آقه ردی ، مرگینگدن خبر قیلدی!
تینگدن قوتینگ کیتگان سوغون پیر لیک اثر قیلدی!
سینی من من لیگینگ آخر ایمان گه ضرر قیلدی!
سید سن ، خواجه سن ، زنهار مغرور نسب بولمه!

خطرلیک یولغه دورسن نیک و بد دین باخبر بول غیل!
همه رختینی باغلابتور ، مشغول سفر بول غی!
قیامت خوفي دین یادینگغه کیلتور چشم تر بول غیل!
جهان نینگ کاروانی کیتدی سین هم باخبر بول غیل!
سید سن ، خواجه سن ، زنهار مغرور نسب بولمه!

تکبر یولیده هرگز اوزونگنی اوتغه کویدورمه!
بواوتمس روز ایمس دور ، روزی چون ، مونچه قیغورمه!
بو برهم خانه غه یورسنگ سن ، اصلا بیغم اولتورمه!
جهان کهنه نینگ یوقتور ثباتی مونچه کوپ تورمه!
سید سن ، خواجه سن ، زنهار مغرور نسب بولمه!

اگرنفسینگ مرادین ایزلا سڼگ چون ارمنی دورسن!
اوزینگدین هم خبر آلسنگ ، اوزینگ دشمنی دور سن!
باشینگ هفت آسمانغه یتسه همچون ارزنی دور سن!
اگر اصلینگ باقسنگ قطره آب منی دور سن!
سید سن ، خواجه سن ، زنهار مغرور نسب بولمه!

^۱ چاپ بهروز: کوزونگنی آقی دن آرتیق همه یاران سفر قیلدی. چاپ هدایت: کوزونگنی آقی دن آرتیق یارانلار همه سفر قیلدی

^۲ هر دو چاپ: ایهانینگ گا بود

^۳ در چاپ بهروز خالقی ، بند دیگر به این شکل است: که نفسینگ راهی غه باریب اوزونگنی اوتغه کویدور مه * بو اونگان روز ایهاستور روز دایم مونچه قیغورمه *

ما تم خانه غه کیلدینگ اصلا بی غم اولتورمه * رباط کهنه نی یوقتور دواسی مونچه کوپ تورمه

^۴ چاپ هدایت: بو نفسینگ یولغه یورسنگ مثال ...

^۵ چاپ بهروز: باشینگ هفت آسمانغه یتسه شاه ارزنی دور سن ؛ چاپ هدایت: باشینگ هفت آسمانغه یتسه همچو ارمنی دور سن

بو دهر بی بقاغه قویمه ایمدی امتیازینگ نی!
عبث اوتکارمه غیل لهو و طربغه قیش و یازینگ نی!
تیلینگ دن کنده قیلمه دم به دم سوز و گدازینگ نی!
اجل نینگ لشکری معلوم ایتا دور سر و سازینگ نی!
سید سن ، خواجه سن ، زنهار مغرور نسب بولمه!

اوزونگ نی ساتمه غیل دانا لیغینگ دن خودفروشی دور!
مذلت خاکيغه دیده نگ نی سورت ، رحمتنی جوشی دور!
تضرع ایلہ حقه ، عیب بولسه عیب پوشی دور!
بو کون تقدیرغه تن بیر که شول وقت خموشی دور!
سید سن ، خواجه سن ، زنهار مغرور نسب بولمه!

الحذر گاهغه امید ، اوزولمس دن برون کیل غیل!
لحد توپراغی^۱ چون دیدنگا توشمس دن برون کیل غیل!
اجلینگ لشکری باشینگغه توشمس دن برون کیل غیل!
طلبده رشتهٔ عمرونک اوزولمس دن برون کیل غیل!
سید سن ، خواجه سن ، زنهار مغرور نسب بولمه!^۲

یارانلر صحبتی ده ، ظاهر و باطن نی مُحکم قیل!
گنه ترک ایلاسنگ ، دنیانی ، سن مانند ادهم قیل!
گنه یادینگغه کیلسه دم به دم یاد جهنم قیل!
کوزونگ نینگ نوری کیتمای بو جراحترلنی مرهم قیل!
سید سن ، خواجه سن ، زنهار مغرور نسب بولمه!

عدم دن هر کیشی دنیاغه کیلسه اول مسافر دور!
اگر صدقینگ درست بولسه خدا هریرده حاضر دور!
بد ونیکینگ نی حقه تاپشور ایمدی کار غافر^۳ دور!

^۱ چاپ هدایت و چاپ بهروز خالقی: توفراغی. باید گفت که در سیستم صوتی زبان تورکی ، صوت /ف یا f/ وجود ندارد. از همین سبب نشان دادن صوت /پ/ در

کلمات تورکی با صوت /ف/ نادرست است.

^۲ چاپ بهروز این بند را ندارد.

^۳ چاپ هدایت: تقدیر

تکبر یولېغه یورگان ، مسلمان یوق ،^۱ کافر دور!
سید سن ، خواجه سن ، زنه‌ار مغرور نسب بولمه !

کوزونگنی آچغیل ای غافل قیامت هم یقین کیلدی!
که هر کیم بیژنی تاپتی دولت و دنیا و دین کیلدی!
سرانجامینگی قولدن بیرمه تقدیرینگ چنین کیلدی!
همه شاه و گداغه کرته بی آستین کیلدی!
سید سن ، خواجه سن ، زنه‌ار مغرور نسب بولمه !

سره آدم دیهانگ تا تولمه سه نوردین گورستانی!
نه مشکل دور قولونگایتمای اولسه گنج پنهانی!
سینی چپ یولغه باشلابتور بو نفس نامسلمانی!
بیلالهام کیم نه بولغای دور کیتارده نور ایمانی!
سید سن ، خواجه سن ، زنه‌ار مغرور نسب بولمه !

قولونگدن کیلسه تشله بو لباس و ملک و بار ینگ نی!
بولوب طاعت‌غه مشغول یاد قیل پروردگارینگ نی!
اوزونگنی مردغه تاپشور ، هم عنان و اختیارینگ نی!
کیل ایمدی پایمال ایت نفس شوم اژدهارینگ نی!
سید سن ، خواجه سن ، زنه‌ار مغرور نسب بولمه !

کیل ای مشرب سخن کوتاه قیل غیل یخشیلر کیټی!
سن هم بیرکون کیتارسن ، جمله آخر^۲ چشم تر کیټی!
کونگیل نی گنجی نی بیلگان همه صاحب نظر کیټی!
تمام خلق عالم بیغلاشیب خون جگر کیټی!^۴
سید سن ، خواجه سن ، زنه‌ار مغرور نسب بولمه !

^۱ در هر دو چاپ: یوق‌تور

^۲ چاپ هدایت و چاپ بهروز: مال

^۳ چاپ بهروز: عالم

^۴ چاپ هدایت: جهان زندانی دین آخری ، خون جگر کیټدی

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۱۰۴

[بابارحیم مشرب نمگانی دیوانی ، ۱۳۸۴ :
۱۷۶-۱۷۹ و مشرب نمگانی ، ۱۳۹۰]^۱

^۱ گاه ده ایتيله دی که بو شعرلر مشرب دن ایس ، بلکه مشرب اولگن دن سونگ ، مریدلری بو شعرلرنی یازیب اونگه نسبت بیرگنلر . هر حالده بو مسأله نی سبک شناسلیک حل ایتنه . حاضر ایسه مشرب شعرلری صفتی ده قید ایتیلدی . ر.ا

همت بلخی مولانا غیاث الدین همت یا همتی

در ملاقاتی که به تاریخ ۲۰۱۰/۸/۲۲ با محترم کاندید اکادمیسن دکتور محمد یعقوب واحدی در کتابخانه نوایی در شهر سرپل داشتیم ؛ معلومات زیرین را در باره همت بلخی یا همتی بلخی دادند.

« مولوی خسته او را معاصر جلال الدین اسیر می داند و هم او را سرپلی گفته است. پرسیدم که: چرا همت را سرپلی گفته اید ، جواب دادند که نسخه اشعار او را در خانه قاری محمد عظیم عظیمی دیده بودم.

گفتم: این دلیل قوی برای انتساب او به سرپل شده نمی تواند. «
اما من به استناد این بیت او ، که تضمینی از یک مصرع بیدل است ، او را شاعری می دانم که بعد از بیدل زندگانی داشته است:

همت از مصرع بیدل شدم آشفته که گفت:

« ناخن و موست رسا مردم زندانی را »

در دیوان بیدل آمده است:

زیر گردون نتوان غیر کثافت اندوخت

ناخن و موست رسا مردم زندانی را

مولوی خسته ، کلمه بیدل را ناظم ساخته ، او را معاصر نادم هراتی و جلال اسیر قید کرده. در تذکره های نوشته شده تا سال ۱۱۶۰ هجری قمری ، نامی از او نیست. برای اولین بار والیه داغستانی ، در ریاض الشعرا- نوشته شده در سال ۱۱۶۴- ازو نام می برد.

همت یا همتی به طور تخمین تا سال ۱۱۵۰ زنده بوده است. او در بلخ تولد شد و در بلخ وفات کرد. مثل شاعران دیگر سفری به هند یا ماوراءالنهر نداشته است. فکر می کنم که همت و همتی یک نفر باشند.^۱ او در رباعی سرایی هم خیلی قوی بوده است. یکی دو رباعی او را به خیام نسبت داده اند. سعید نفیسی به استناد سبک این دو رباعی او را شاعر قرن هفتم می داند. « ختم افادات کاندید اکادمیسن دوکتور محمد یعقوب واحدی

^۱ یکی دیگر از شاعران بلخ یعنی ایشان پادشاه خواجه ندیم در چند مورد تخلص خود را نظر به ضرورت شعری ندیمی آورده است: ندیمی را ز غمها ده رهایی * الهی یا الهی یا الهی * تویی جاننا دل و جان ندیمی * فدای جان تو جان و دل . ما * به امداد دو سه جامی ندیمی * غم دیرین ز دل بردارم امشب / نسخه خطی اشعار ندیم متعلق به کتابخانه دکتور واحدی

مرحوم خال محمد خسته ، درباره او در شماره دوم سال هفدهم (ثور ۱۳۳۱) مجله عرفان مقالتي نوشته اند. در قسمتي از آن آمده است:

« صاحب تذکره حسینی در مقامی که از همت یاد می کند ، به کمال احترام اسمش را می برد

و می گوید مولانا غیاث الدین بلخی

در دهر کسی که نیم نانی دارد وزبهر نشستن آشیانی دارد

نه خادم کس بود نه مخدوم کسی گو شاد بزی که خوش جهانی دارد

صاحب تذکره ریاض العارفین [رضا قلی خان هدایت] به عبارت ذیل از او یاد می کند «نامش غیاث الدین و از منشیان بی قرین ، وحید زمان و فرید دوران ، ناهج مناهج صفا سالک مسالک وفا ، عارج معارج عرفان و دارج مدارج ایقان» در دیوان اسیر و تذکره حسینی تخلص او همت و در ریاض العارفین همتی ثبت شده است. اما در اشعارش همتی دیده نشد «/عرفان ، ثور ۱۳۳۱/۱۶

دیوان همت را دکتور محمد یعقوب واحدی آماده چاپ کرده اند. در آن دیوان این دو غزل اوزبیکي وجود دارد:

۱

کیردی فانوس ایچره اول جان و جهان ، جان کویدوروب
دین و دل برباد ایتیپ ، قصر ایمان کویدوروب
نقطه خالی ختن توپراغی نی کوککاساچیب
توئی کافر مشرین ، یوزمینگ مسلمان کویدوروب
می ایچیب ؛ گل گل یانیب ؛ چیتی چمن سیر ایتگالی
سرونی پامال ایتیپ ، سرو گلستان کویدوروب
کوپ ادا بیرلان قیا باقیب تبسم ایلادی
لعل نرخین سیندوروب لعل بدخشان کویدوروب
باغلادی همت بیلین لیلی صفتلی یار اوچون
طبل مجنونلوک چالیب کوه و بیابان کویدوروب

۲

کوزلارینگ فتنه سی تاراج دل و جان ایلار
باقیشینگ غمزه بیلان غارت ایمان ایلار
سوزلارینگ سوز دلیم گه نمک سوده سیپار
کولوشونگ بو مقامی ، شکرستان ایلار

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۱۰۷

نافه خال سیاهینگ ختن ایللی نی چاپیب
چین و ماچین نی آلیب ، کعبه نی ویران ایلار
بولماسه عشق توجه لاری مجنون ساری
اول زلیخانه اوچون یوسفه بهتان ایلار
همتا باغ تماشاگه کیریب ، سن کورگیل
گل کولوب ، بلبل بیچاره نی گریان ایلار

[دیوان همت ، تصحیح دکتور یعقوب واحدی / چاپ ناشده]

وفا

نام و جای تولد این شاعر شناخته نیست. در جنگی که حاجی ایشان پادشاه خواجه ندیم آماده کرده ، غزلی از او هست.

بت ستمگریم منگـا جفا قیلور
کوزین الا قلیلب یوز ادا قیلور
قرا قاشی نی کور قصد جانیمه
غمزه اوقینی یوراکیم گه جا قیلور
سپند خالی نی قویاش یوزینده کور
قرآغودیک اوت ایچنده جا قیلور
لبی نی رشه سی حیات خضر ایمیش
خط سنیاہ نی مشکسا قیلور
یاخه دور ستم لارینگ مذاق جانیمه
جفا و جورینگا « وفا » ، وفا قیلور

[جنگ حاجی ایشان پادشاه خواجه ندیم / ورق دوم از طرف آخر]^۱

^۱ این جنگ را قاری غلام نبی ، شاگرد مرحوم ندیم بلخی ، یادداشت کرده بود که به تتبع فردوسی گفته است. مأخذ: دبیرستان بلخ ، بخش دوم ، یاد سخنوران پیشنه یا مآثر بلخ ، تألیف خال محمد خسته ، آرشیف اکادمیی علوم ، شماره ۷۴. درین جنگ دو تاریخ آمده است: یکی ۱۲۸۸ که تاریخ ختم شرح رساله معمای ندیم میباشد. و دیگری ۱۳۲۴ هـ که تاریخ ختم استنساخ اشعار منتخب ندیم است. این جنگ ، اشعار شماری از شاعران را با خود دارد که در جهت شناسایی بیشتر آنان کمک می کند. از چند جای این جنگ افتاده است. این جنگ مربوط به کتابخانه امیر علی شیر نوایی در سرپل یا کتابخانه داکتر واحدی می باشد.

رُشدی

در جنگ پاشاه خواجه ندیم ، از این شاعر یک مستزاد دری و یک بیت اوزبیکي آمده
است. بیت اوزبیکي آن چنین است:

صفحه دیوانیمه ایکی غزل دور آق بیلک
اوقوغانده سخته کیلسون قیل(?) کنگلیک(?)

از اینکه در باره وفا و رشدی معلومات دقیق نداشتم ؛ به استناد جنگ ندیم ، آنان را در
شمار شاعران بلخ قید کردم.

صیادی بلخی / قرن یازدهم هجری و قرن هفده میلادی

صیادی بلخی شاعری ست که درباره زندگی او معلومات ما خیلی اندک است ؛ تا کنون این قدر دانسته شده است که او در قرن یازدهم هجری در بلخ می زیسته است و شاید هم درین شهر ، داستان معروف طاهر و زهره را نو پردازی کرده است.^۱ در کتاب تاریخ ادبیات تورکی- اوزبیک که به وسیله فرهیخته پرکار محترم برهان الدین نامق شهرانی ترجمه شده است ؛ در باره طاهر و زهره سروده صیادی بلخی توضیحات خیلی وسیع هست که خلاصه آن را نقل می کنیم: « صیادی بلخی یکی از سخنوران بلخ بامی ، ورینت های داستان طاهر و زهره را بگونه عمیق مطالعه نموده ، به آن حله شعر پوشانیده ، به شکل ادبیات بدیعی در آورده است.

در سایت ziyozuz این معلومات درباره صیادی ثبت شده هست: « نامش سید محمد است. در نیمه دوم قرن هفده در قشلاق خیر آباد در نزدیکی های بلخ زندگانی کرده است. شاعر در خانواده صیاد متولد شده است و خودش هم شکارچی بوده. تخلصش هم از شغل او منشأ گرفته است. ازین شاعر ، داستان منظوم «طاهر و زهره» و اشعار دیگر به دست ما رسیده است. در داستان ادب شفاهی مردم بازتاب وسیع یافته است و موضوع متکی به اساسات ادب کتبی بیان شده است. در آن محبت راستین و انسانیت ترنم شده است. سرزوری و بی عدالتی بد ، گفته شده. در داستان بیشتر از ۵۰ غزل گنجانیده شده است. بر اساس این داستان در سال ۱۹۳۸ یک درامه و در سال ۱۹۵۰ یک فلم در اوزبیکستان ساخته شده است. »

داستان طاهر و زهره

صیادی در داستان طاهر و زهره یی ، زمانه یی را که جامعه آباد و شگوف را به خرابه مبدل کرده و از آن آشیانه بومها ساخته است و فکر آزاد و عشق آزاد و محبت را محکوم میکرد و به عشق پاک جوانان و آرزو و امیدها و آرمانها و محبتها و صمیمیت های ایشان مجال رویش و بالش نمیداد ؛ محکوم میدارد و علیه استبداد گران نفرت و انزجار خویش را آشکار می کند.

در داستان دوباره احیاء کرده صیادی عدالت پروری ، انسان دوستی ، عشق و مردانه گی ، محبت به زنده گی و غیره فضایل عالی و برین انسانی به نمایش گرفته شده است. زبان و

^۱ گفته شده است که داستان طاهر و زهره بیشتر اصل خوارزمی دارد. در زبان تورکمنی هم واریانت دیگر آن خوانده و روایت می شود.

تجسم ادبی وی بسیار زیبا و عالی است و این ویژه گیهای داستان را در داستانهای دیگر که با کرکترهای سمبولیک مثل دیوها، پریها صحنه های سحر آمیز و دیگر حوادث غیر ریالیستیک شکل میگیرد کمتر دیده می توانیم.

داستان طاهر و زهره یک داستان عشقی است در این داستان سرگذشت پیچیده و کرکتر این دو دل داده را صیادی با ماجرای عشق آنان و سرنوشت فاجعه بار ایشان به حکایت می گیرد. صیادی به همین داستان رجوع کرده باوجود اینکه سوژه طاهر و زهره را بر میگیرد آنرا در زمان بازسازی با افزودن واقعات و حوادث واقعی و کرکترها و اهداف و غایه های نو، غنی می سازد. ماهیت حیاتی داستان را تقویه می بخشد. عناصر ریالیستیک را گسترش میدهد همانطوری که آفریده های هنری هر هنرمند و هر شاعر با در نظر داشت جریان ادبی و هنری مشخص زمان زنده گی آنان رابطه عضوی و مستقیم دارد و در رابطه با آنان بوجود می آید. اثر صیادی هم در محیط و زنده گی ادبی اجتماعی زمانش ایجاد شده تا درجه معلوم بیان گر دوره زنده گانی شاعر می باشد و بگونه محصول آن وقت ها به میان آمده است.

ینه سیف الملوک^۱ صاعد بیرلن ینه یوز مینگ سپاه عاند بیرلن
و یا:

کیل ای صیادی سین باشله بو داستان

زمستانده نیچوک بودی گلستان

نی قیلدیم ای نگارا قیلمه دینگ یاد

غریپینگ کونگلینی هیچ قیلمه دینگ شاد

صیادی محبتی را که بین طاهر و زهره وجود داشت با عاقبت نا خواسته اش و فاجعه اش با در نظر داشت شرایط زمان که در آن حیات بسر می برد به تصویر می گیرد استبداد و اسارت دوره فیودالی عشق و محبت هزاران جوان مثل طاهر و زهره را برباد داده و آرزو و آرمانهای ایشان را پایمال میکرد و پیش از آنکه در باغستان حیات غنچه شده بشکوفند خزان نا بهنگام از راه رسیده آنانرا پرپر مینمود.

اهداف داستان در ضمن سرگذشت زنده گی کرکترها و سیماها در میان حوادث فانتیزی، برملا می شود واقعات، حوادث در تداوم با ساختار به گونه ساده و روان به حکایه گرفته می شود. سخنور ما صیادی با استفاده از سنت های داستانسرایی سخنوران سترگ لطفی هروی، مجلسی و فضولی و دیگران سوژه اثر را با ده غزلی که به شکل دیالوگ سروده شده است غنا بخشیده دنیای روحی قهرمانان داستان را به شکل کامل تر و تقویه لیریزم و ازدیاد تأثیر آن می کوشد. سخنور در ابتدای اثر در مقدمه خویش، به گونه معمول پس از

^۱ ازین بیت معلوم می شود که سیف الملوک یکی از قهرمانان طاهر و زهره است. اگر این موضوع دقیق باشد، گفته می توانم که صیادی بلخی از طرح و محتوای داستان معروف «سیف الملوک» نیز در آفریدن داستانش بهره گرفته است. ر.ا.

حمد حضرت باری تعالی^(ج) و نعت رسول^(ص) برای اینکه به آینده گان خویش در مورد عاشق و معشوق یک اثر بدیعی و ارزنده به یادگار گذاشته و دل دوستان را بدست آورده باشد چنین می‌آورد:

کیل ای صیادی سن بیرساز قیلغیل	قناتینگنی یازیب پرواز قیلغیل
که عاشق لرگه سن گفتار آچگیل	بو تورکی تیل بیلہ دُر لر ساچگیل
چنان ایرتکی ایردی خاص و عامه	تولیب ایردی بو هندوستان و شامه
ألرینگ عشقینی گونگولوم گه سالدیم	که عاشق لرگه یخشی بزم قیلدیم
قوروق جزره ایدی بوستان قیلدیم	که عاشق لرگه خوب داستان قیلدیم

سخنور ما صیادی این قصه سخت مختصر و خشک را به داستان دل انگیز و مردمی مبدل می‌کند مثل که جزیره خشک را به بستان عوض نماید ، چکیده این داستان مردمی قرار ذیل است: « پادشاه شهر تاتار بابا خان شخص بسیار مستبد و ظالم بود او وزیری بنام باهر داشت ، نداشتن فرزند ایشان را بسیار غمگین میداشت شبی وزیر بخواب می‌بیند که به این آرزو رسیده است او صبح همان روز خواب خویش را به پادشاه می‌گوید و او بسیار از شنیدن آن خرسند و خوشحال می‌شود وزیر از پادشاه می‌پرسد: اگر هر دوی ما صاحب فرزند شویم به همدیگر چه مژده‌گانی خواهیم داد؟

پادشاه به وی جواب می‌دهد: « اگر فرزندان ما هردو پسر باشد آنان با همدیگر دوست صمیمی باشند و اگر هردوی شان دختر باشند با همدیگر دوگانه باشند اگر یکی از آنان پسر و دیگری دختر باشد با همدیگر خویش و همدرد باشند. »

در یکی از روزها زن پادشاه دختر می‌زاید و نام آنرا زهره می‌گذارد آوازه زیبایی زهره از شرق تا غرب میگسترد در این وقت پادشاه از خویش می‌پرسد: اگر وزیر صاحب پسر شود در آن صورت چه خواهیم کرد؟

او در این فکر شب و روز میماند چند روز بعد در خانه وزیر پسر می‌شود و نام آنرا میرزا طاهر می‌گذارد طاهر به پنجساله‌گی می‌رسد پدرش وفات می‌کند بابا خان وقتی می‌شنود باهر وفات کرده است می‌گوید تقدیر خدایی همین بوده است. او فکر می‌کند آنچه را که با باهر وعده کرده بود همه بیهوده می‌باشد به شرط خویش وفا دار نمی‌ماند ، روی آن طاهر را به هیچ میگیرد و به او اعتناء نمی‌کند ، در این میان طاهر و زهره با هم در مکتب درس خوانده بهم دیگر دل میدهند میگویند بابا خان باغبانی داشت و به باغبان خویش تأکید می‌کند اگر کدام حادثه یا واقعه روی بدهند آنرا با من در میان بگذارد.

طاهر و زهره هر وقت با همدیگر به گونه آشکار به باغ آمده به گشت و گذار می پرداختند با ملاحظه این امر باغبان موضوع را به پادشاه گزارش می دهد پادشاه در خشم شده فرمان می دهد که طاهر را در صندوق انداخته به آب رها کنند او را در آب رها مینمایند طاهر در میان صندوق پس از تحمل رنج و عذاب زیاد به یک گرداب میرسد در این وقت دو پرنده که از دور روی درخت نشسته این حادثه را می نگریند به پرواز آمده صندوق را از گرداب بر داشته به روی درخت می آورند. طاهر با دیدن این وضع بسیار می ترسد و می کوشد خود را بهر طوری که شود از دست مرغان رها سازد او مردن بدست مرغان را سخت تر از رها شدن در دست امواج بحر میدانست وی بیاد محبوبه اش افتاده اشک از چشمانش سرازیر می شود و در این وقت باد می خیزد او بدست باد احوال درد آور خویش را به دلدارش می فرستد.

از قضا باد صندوق را از دست مرغان پرانده به آب می اندازد طاهر در حالیکه در آتش عشق می سوزد به روی آب روان می شود به این ترتیب او در جریان سه ماه به شهر بغداد میرسد در آنجا پادشاهی بنام عادل حکمران بوده است ، او سه پسر و سه دختر داشته است روزی ماهیم دختر عادل پادشاه جوان زیبایی را در خواب دیده با او سخن میزند ، فردای آن روز خواب خود را به دایه اش می گوید ماهیم با کنیزانش به گلگشت و سیر و سیاحت میرود در این وقت صندوق که از دور روی آب در حال حرکت بود توجه اش را بخود جلب می کند وقتی که صندوق نزدیک ساحل دریا میرسد دختر بنام جهانگیر از کنیزانش صندوق را از آب بیرون می کند ماهیم وقتی صندوق را باز می نماید با جوانی که در خوابش با وی سخن گفته بود مقابل می گردد به این ترتیب به او مایل و دلباخته می شود.

طاهر ، زهره و مادرش را دلگیر می کند و از دوری و هجران ایشان می نالد مادر طاهر که برای دیدار فرزندش زار زار می گیرد او را نا دیده وفات می کند بابا خان میخواهد دخترش را به قره باتیر یکی از خویشاوندانش بدهد وقتی زهره از این امر آگاه می شود بسیار غمگین می گردد زهره با شنیدن این سخن به طاهر پیغام می فرستد چایر شهر به شهر با آواز بلند با سرودن غزلهای عشقی در پی یافتن طاهر می شود و به او می گوید که بابا خان می خواهد زهره را به قره باتیر بدهد.

چایر پس از طی چندین منزل طاهر را پیدا می کند و خبر دادن زهره به قره باتیر را بوی میرساند در این میان خواهر بزرگ ماهیم شهرصنم نیز به چایر دل می بازد و او هم با وی عروسی نموده در بغداد جانشین می شود طاهر ماهیم را به ایشان سفارش نموده دل وی را بدست می گیرد و با آنان وداع نموده به راه می افتد او در راه چندین بار با دزدان روبرو می شود و با زیرپا نمودن کوه های بلند و سربلک خود را به نزد زهره میرساند زهره طاهر را برای چند روز از دشمنانش پنهان می کند یک روز دوستان زهره و طاهر با آشنایان و برادرخوانده های شان رفته آواز خوانان و خیناگران را فرا میخوانند پدر زهره این خبر را

شنیده طاهر را دستگیر می کند و به جلاد می سپارد و به فرمان پادشاه سر طاهر را جلاد از تنه اش بر می دارد زهره که تحمل جدایی را ندارد بر سر قبر وی رفته دشنه تیزی را بر سینه خویش فرو برده خود را می کشد قره باتیر وقتی از مرگ زهره اطلاع می یابد بر سر قبر وی می شتابد و او هم به زنده گی خویش خاتمه می بخشد ، قره باتیر را برداشته در میان قبرهای طاهر و زهره دفن می کنند.

دختر عادل شاه در این باره بسیار فکر می کرد و با تشویش و نگرانی روزگار بسر می برد روزی از روزها زمانیکه ماهیم با کنیزانش از کوچه میگذشت از کاروانی که تازه وارد شهر بغداد می شد از مرگ طاهر و زهره اطلاع پیدا می کند از این خبر نا بهنگام قلب او بسیار صدمه می بیند و سخت آزرده می شود او از شدت درد رو به تغزل آورده آنرا به خوانش می گیرد و به این ترتیب سر انجام از جهان می گذرد ، دوگانه های ماهیم با دیدن این وضع طاقت نیاورده جانهای شیرین خویش را نیز برای ماهیم قربان می کنند. « این هم ایات پراگنده یی که در آن کتاب آمده است:

سن سیزین جنت گه بارسم خانه ظلمت ایرور

ناله و افغان ایتیب بیر ماه تابان ایسته رم

بو شهر اهلی دیدی بولدی قیامت	بوشه گه قیلدیلر برچه ملامت
بری سی دیدیلر برچه بارالوق	بابا خان آدیگه حاضر تورالوق
کینگاش بیرله خلایق برچه کیلدی	کیلب شه آلدیده خدمتده توردی
دیدیلر برچه ای سلطان عالم	بو شهر ایللی برچه توئی ماتم
بو طاهر نینگ گناهین بیزگه بیرگیل	نیکیم سن پاره مقداریچه آغیل
که بو سوز لرگه شاهنی قهری کیلدی	اچیلندی ایلان دیک زهری کیلدی

فراقینگ در دیده بیمار دور من	وصالینگ حسرتیده بار دورمن
اوشل جامی و صالینگ ایشتم ایرسه	اوشل کوندن بیرری خمار دورمن
محبت تخمین ایکدینگ کونگولیم ایچرا	آنینگ چون کیچه کوندوز زار دورمن
منی کورگن کیشی یوز طعنه ایلر	رقیب لر جبریدن افگار دور من
منی منع ایله منگ بو عشق یولیدین	مثال مین تنورینگ ناری دور من
جمالینگ بولمسه رضوان نی نیله ی	انینگ دیگ جز ره دین بیزار دور من

که زهره جان و من جانانه سی من	که زهره شمع و من پروانه سی من
که زهره باغ و من باغ نی گلی من	که زهره گل ایرور من بلبل ی من

بو سوز لر ایرلردن قالغان مثل دور که هر ایش نینگ اولی سعی و جدل دیر

گر نصیب بولسه بهشت بارسم وصالینگ بولمسه
نیلہ یین ولله کیرهک مس حور و غلمانی منگه
هر شکر نینگ تلخی بار دیر هر تیگانده گل بیتر
هر غمینگ بیر شادی بار بیهوده ای جان غم یمه
سوزنی سقله ب سوزله گیلر خوب بیلور سوز قدرینی
فرقی یوق کوپ سوزله گنلرنی بیلور اوز قدرینی

کیشی ایر بولسه عهدیدن تانر مو

قیلیچ باشی گه کیسه اول یانر مو

گلستان کورمه سین باد خزانین

رقیب لرنی خدا بیرسین ز والین

[نامق، ۱۳۷۹]

نیازی بلخی

میرزا نیازی بلخی پسر ملا برات ، شاعر و خوشنویس. در یکی از دهکده‌های السوالی حضرت سلطان ولایت سمنگان زاده شد. در زمان امیر شیرعلی خان [۱۸۶۸-۱۸۷۹] نزد میر علم خان حاکم بلخ^۱ مقام بلند به دست آورد. سال وفات او ۱۲۹۲ هجری قمری است. در دیوالی میدان^۲ به خاک سپرده شد. [خلیق ، ۱۳۸۷: ۳۵۱]

نیازی در قشلاق مینگ قلعه السوالی حضرت سلطان تولد یافته است.^۳ سال تولدش معلوم نیست سال وفات او ۱۸۷۵ میلادی برابر به ۱۲۵۳ هجری شمسی ست. سالهای زیادی نزد محمد علم خان^۴ به حیث کاتب و منشی کار کرد. در سالهای اخیر عمر با تنگدستی حیات به سر برد. او صاحب ده فرزند شد مگر متأسفانه همگی شان در خورد سالی وفات کردند.

نیازی بلخی شاعری ست که به زبانهای اوزبیکي ، دری ، لهجه هزاره گی و زبان پشتو شعرهای زیادی آفریده است. اشعار ملمع زیادی به زبانهای پشتو - دری ، پشتو - اوزبیکي ، اوزبیکي - فارسی دری دارد. او یک سخنور بذله سنج و بدیهه گوی بود و محمد علم خان نائب الحکومه آن وقت مزار شریف ، خاطر او را گرامی می داشت و نیازی به حیث ندیم و منشی همواره با او می بود. نیازی همچنانکه یک شاعر ظریف و حاضر جواب بود ، یک خطاط توانا نیز بوده ، خط نستعلیق را زیبا و به سرعت فوق العاده می نوشت. او دو دیوان داشته یکی آن هزلیات و دیگرش به نام دیوان نیازی بوده که به قلم زیبا نویس

^۱ بنابر روایت ذوالفقار شاعر «امیرنامه» - شاعر قرن ۱۳ هجری قمری- این میرعلم خان در زمان و به فرمان شیرعلی خان مأمور فتح میهنه شد. بعد از شش ماه محاصره ، میهنه را فتح کرد. آنچه توانست از بیداد در حق مردم شکست خورده میهنه ، انجام داد. شیرعلی خان از قدرت روز افزون او به هراس افتاد. او را به کابل خواست. از قضا روزی در کهند اسبهای خود مصروف تماشا بود. اسبی برپایش لگد پراند. استخوان رانش شکست. شیرعلی طیب خاص خود را وظیفه داد که او را از بین ببرد. طبیب خرده الهاس به مرهم آمیخت و به زخم گذاشت. به این ترتیب بزرگترین خادم و فرمانده شیرعلی خان کشته شد. /نگاه کنید به امیرنامه تلخیص و باز نویسی نگارنده از انتشارات مؤسسه انتشارات تعلیمی ۱۳۹۱ کابل

^۲ صالح محمد خلیق ، نویسنده «تاریخ ادبیات بلخ» این جا را «ده ولی میدان» ثبت کرده است که اصلاً معنایی ندارد. این جا همان دیوالی میدان است ، یعنی جایی که مراسم دیوالی هندوان برگزار می شد. نامهای دیگری هم مربوط به حضور دراز مدت مذهب بودایی و زندگانی هندوان در بلخ ، وجود دارند چون هندو سوزان ، پل بنگاله. باید افزوده شود که بلخ و مضافات تاریخی آن یکی از حوزه های دینی آیین بودایی برای چندین قرن بوده است. تپه سر راه مزار شریف - شیرغان هم در اصل یک ستوپه بودایی ست نه بقایای آتشکده زردشتی. مارمل هم همان کلمه مارگله سانسکریتی ست. وجه تسمیه مارگله را ندانسته ، پنداشته اند که مارگله یعنی جایی که در آنجا مار زیاد است. با گذشت زمان کلمه مول مغولی یا تورکی به معنای زیاد که امروز هم در شمال افغانستان مروج است ، به جای گله آمده ، کلمه مارگله سانسکریتی شکل کلمه مارمول یا مارمل را گرفته است. در دهه هشتاد قرن ۱۴ هجری شمسی ، در ساحة مارمل یک استوپه بودایی کشف گردید. در شمال افغانستان حد اقل نام دو جای دیگر هم ، ریشه در آیین بودایی دارند و آن دو بلجراغ و گرزویان در ولایت فاریاب. کلمه بلجراغ همان کلمه بلگرام است. این نام همان بلگرام ، بلگرامی ، بگرامی است. تغییرات فونیمی بلگرام به بلجراغ چنین بوده است: بلگرام با آمدن عربها ، بلجرام شده است. با گذشت زمان بلجرام گردیده. از اینکه همیشه در آن شع روشن می شده است و می شود ، چرام را چراغ پنداشته اند کلمه بلگرام به بلجراغ تبدیل شده است. نام گرزویان هم

سانسکریتی است. در جنوب دهلی جایی به نام گردوان هست. /رحیم ابراهیم

^۳ سید محبی الدین گوهری ، او را تاشقرغانی می داند. چار نسخه از اشعار او را در کتابخانه اش دارد.
^۴ ذوالفقار نام او را اعلم قید کرده است.

خودش تحریر و ترتیب شده بود. [حنیف بلخی ، پر طاووس : ۸۲۶] آن طوری که در تذکرها قید کرده اند ، ملانیازی به دربار نائب الحکومه امیر شیر علی خان در بلخ یعنی محمد علم خان (۱۸۶۸-۱۸۷۹م) سالهای زیادی کتابت و منشی گری نموده است. سالهای آخر زندگانی او ، با فقر و تنگدستی همراه بوده. او مدتی گدام دار هم بوده است و از بد روزگار باقیدار می شود. اشعار فارسی دری او نزدیک به ۴۰۰ و اشعار اوزبیکي او نزدیک به دو هزار بیت است. ملا نیازی شاعری ظریف و شوخ طبع بوده است. باری یکی از کارمندان خوش طبع و شاعر مشرب که در بلخ وظیفه دارد ، درباره ملا نیازی چیز هایی می شنود. برای امتحان حاضر جوابی او ، مصراعی می سازد. هنگامی که بار اول با او روبه رو می شود ، آن را می خواند: توکه دجال نه ای چشم چیت کور چراست ؟ نیازی فوراً جواب می دهد: تو که دیوس نه ای زن به سرت زور چراست ؟ [امینی ، ۱۳۸۵ : ۴۷-۵۲]

آفریده های نیازی در یک نظر نه چندان عمیق این ویژه گیها را از نگاه شکلی دارند:

۱. از اوزان قدیم شعر تورکی ، اوزان هفت هجایی و ۱۱ هجایی نیز استفاده می کند .

۲. از کلمات مروج در محاوره نیز به پیمانه وسیع کار می گیرد.

از نگاه محتوایی ، از ساده ترین موضوع تا مهمترین موضوع در اشعار او جای خود را دارند. مهارت او درین است که ساده ترین موضوع را چنان با توانایی بیان می کند که پنداری آن موضوع سفارش مهم اجتماعی برای شاعر بوده است و هم شماری از وقایع تاریخی را در خود حفظ کرده اند. در اشعار نیازی هجو نیز جای خاص خود را دارد. دکتور سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی در باره نیازی می نویسد: « یکی از شاعرانی که در دوره استبداد با ایجاد اشعار به زبان مادریش توجه همه را به خود جلب کرد ، نیازی بلخی بود. او اکثر شعر هایش را به زبان اوزبیکي آفریده در میان مردم مشهور شد. شعرهای پرتحرک او بسیار دلنشین است. مثلاً چند بیتی از یک غزلش:

مطرب رباب چالیدی گورگومه بولدی قالدی
قیغو قاجیب او یالیدی گورگومه بولدی قالدی
آینه آلدی تیزگه ، کوپ ناز قیلدی بیزگه
یوز آفرین بو قیزگه گورگومه بولدی قالدی
مشاطه اوردی ساچین ، پیشانه چین و ماچین
چدی کولیب قولاجین ، گورگومه بولدی قالدی

[شرعی جوزجانی ، ۱۳۸۸ : ۷]

گفتنی ست که پوهنوال دکتور سید محمد عالم لیب ، کتابی در باره او نوشته اند. [لیب ، نیازی بلخی ، ساعری ذواللسانین در سده نوزدهم ، ۱۴۰۱ : کابل]
چار نسخه از اشعار او در کتابخانه مرحوم گوهری صاحب در مزار شریف موجود است. نسخه یی هم در کتابخانه مرحوم حفیظی جوزجانی در شبرغان وجود دارد. یک نسخه بسیار زیبا هم در آرشیف ملی افغانستان است. این نسخه به نام دیوان نیازی سمنگانی قید است. فکر می کنم با شماره ۳۶. این هم سه نمونه از شعرهای او

[توصیه]

اولتور جای سولوککه	تیرک یا که اولوککه
شهردن نری بوککه	یولگه نابلد بولسنگ
باریب اولتورگین چوککه	هر یرده بیغین بولسه
گرزینی قیلیب لوککه	بی ناموس لار نان یدور
کیچه میدانگه دوککه	یگیّت لار هوسی بار
یاش توکیب هوکه هوکه	بچه لار دیک ییغلامه
هش هش بیلان چوک چوککه	همه مشغول بولوبتور
اُغری بیله شاشوککه	دوستوم دیب ایشانمه گین
آهینگ یته دور کوککه	کیچه توریب ییغله سنگ
قتیغ بیلن کبوککه	نفسینگنی اورگاتماگین
بیر کون اوتار گردوککه	سپاهی لار شیلا نیب
اویالیب قالمه پوککه	سین هم یراغینگ شيله
ایشک بیلن خوتوککه	مغرور بولیب یورماگین
کوزدن یاش توکه توکه	نیازی بو عمر اوتار
دیوان قلمی نیازی/کتابخانه	
گوهری	

مژگان سداغی /مخمس

عشقینګ کویی ګه جانا کونګل روانه بولدی
ګلدیک یوزینګنی کورمای کوز اشکی دانه بولدی
محنت مینګه قرینداس ، غم آته- آنه بولدی
حالینګ نچوک دیمای سن ، قنفاق یا نه بولدی ؟
کوندوز کونوم قرانغو ، مثل شبانه بولدی

تایار غمزه بیرلان زلفیګه شانه اوردی
مژگان اوقینیی آتیب ، بیزنی نشانه اوردی
بیر بوسه دیب تیلادیم ، دلبر توانه اوردی
های های قویمنګیز لار ، اوغری خزانه اوردی
خلق جهانیه بول سوز ، شهرت - فسانه بولدی

سیندیک لبی شکرنی هیچ بیرده کورمه دیم مین
ایککی یوزی قمرنی هیچ بیرده کورمه دیم مین
دردانه تیش ګهرنی هیچ بیرده کورمه دیم مین
القصه بو هنرنی هیچ بیرده کورمه دیم مین
حور بهشت کوردی ، سنگا دوګانه بولدی

فصل بهارکیلدی سیر چمن قلیب سن
زینت بیریب اوزونګه ، گلګون بدن قلیب سن
گاهی تبسم ایله ب بزم سخن قلیب سن
هر بیر سوزینګ بهاسی یوز مینګ تومن قلیب سن
مین هم چمنګه بار دیم ، یخشی بهانه بولدی

زر قولګه ، غنچه باردی ، مین سینګه مشتری دیب
مین نقد جان قولیمګه ، باردیم قاجینګ نردی دیب
دامانینګ اوشله دیم می ، بیر نازنین پری دیب
خالینګ کوران تحیر ، بیر ملک دفتری دیب

هرکیم سینینگ غمینگدین ديللی - دیوانه بولدی

ایرلیم ایندی سیندن ، یارسنگ اوریب باشیم نی
رحم ایله یوب اوقوز مه ، سین مونچ کوز باشیم نی
بیر کون کرشمه قیلدینگ ، کوردینگ مو دیب باشیم نی
سین کیمکه اوخشاتور سن ، مانند ، اوخشاشیم نی
طوبی دیدیم قدینگنی ، قاشینگ کمانه بولدی

مجنون نچوک بولوب تور ، لیلی نینگ داغی بیرله
یا قیس نی آتیب تور ، مژگان سداغی بیرله
حیران قیلیب بیراونی ، قاش و قباغی بیرله
هشیار بولدی [مو] هیچ رنجور ساغی بیرله ؟
منزل توتوب بیابان ، جایی سغانه بولدی

بو عشق خانه ویران ، کوپلارنی توکدی قانین
زندانگه توشدی یوسف ، ایتای سنگا نشانین
فرهاد کوهکن تا حسرتگه آلدی جانین
تیل بیلمه گن بو ایرمیش ، بیلمس کیشی زبانین
کیم ینداشور بو یوککه ، کوپ جبر ، جانه بولدی

بارور ایدی نیازی بیر یخشی یار کوردی
قاشی قلیچگه می نگزه ب زلفی نی مار کوردی
قاچتی قولومدن الداب یا ننگ و عار کوردی
یا بیرته بولدن اوتدی یا بیزنی خار کوردی
بیلیم گناه کیمگا ، سو یا سمانه بولدی

دیوان قلمی نیازی

مرثیه

شاعری قیزی نینگ اولیمی دن سونگ ، یازگن غزلی

ایکی کوزیمینینگ روشنی ، ایتینگ عسل جانیم قنی ؟
کیٚی خراب ایلہ ب منی ، ایتینگ عسل جانیم قنی ؟
خویش و تباریم نی ییغہ ی فریاد دیب^۱ اویدن چیقہ ی
اوچدی قولدین قرچیقہ ی ، ایتینگ عسل جانیم قنی ؟
ایستہ ب تاپالمس آنہ سی ، ارمانده دور دوگانه سی
قیسی طرف دور خانه سی ، ایتینگ عسل جانیم قنی ؟
جان و دلیم نینگ قوتی ، ملک و مکانیم زینتی
حور بهشتی - جنتی ، ایتینگ عسل جانیم قنی ؟
چولگہ چیقای مو تاغ ارا قویدی مینی یوز داغ ارا
اوپنہ ب کیتیپ مو باغ ارا ؟ ایتینگ عسل جانیم قنی ؟
رسم ورہ نی اورگہ تینگ ، اویقو ده بولسه اویغہ تینگ
گاهی توشومده کورسه تینگ ، ایتینگ عسل جانیم قنی ؟
حالی کیلوردیب اولتیره ی ، شاید یوزینی بیر کورہ ی
باشیم ایاغی گہ اورہ ی ، ایتینگ عسل جانیم قنی ؟
قالدیم گلیم - غم توقیب ، او کیٚی آخرجان سوقیب
ییغلہ ی کتابینی اوقوب ، ایتینگ عسل جانیم قنی ؟
مسکین «نیازی» صبر قیل اوقات کیچتی آی و ییل
قیلگیل مدد یا ژنده پیل ، ایتینگ عسل جانیم قنی ؟

[امینی ، ۱۳۸۵ : ۵۲]

^۱ از کلمه یی تنها حرف دال نمودار بود. از همین سبب «دییب» قید شد.

مولانا کمالی

از بلخ بود. در کوه صاف^۱ زندگانی داشت. تورکی گوی بود. نظمش در میان آن مردم خالی
از شهرت نیست این مطلع از اوست:

ایرنینگ نی قوی دور نیشکر ، ای جان بیلی باغلیق!
گل ، داغی یوزینگ بنده سی دور ، تونی یماغلیق

[آی خان بیانی، ۱۳۶۸: ۱۶۵]

^۱ کوه. صاف یکی از قریه‌های السوالی گریزوان ولایت فاریاب است. باید در بخش شاعران میهنه قید می‌شد، اما گفته نوایی را مقدم دانسته او را شامل جرگه شاعران بلخ کردیم

مولانا مجنونی یا جنونی

در بلخ است. مردی فقیر است. کتابتکی کرده می تواند و وجه معاش از آن حاصل می کند.
در مزار خواجه عکاشه ساکن است. این مطلع از اوست

ماه تابانیم ایسیّی قیلدی بغریم نی کباب
آی ایدی ، ایمدی حرارت دین بولوبتور آفتاب

[نوایی ، ۱۳۶۳: ۱۲۷]

او به سبب سرودن اشعاری هجوی شهرت یافت. « معمای جنونی » او به ما رسیده است

[ایشانچ- کوهکن ، ۱۳۷۴: ۱۰۳]

از جمله « در بلخ است » معلوم می گردد که تا سال تألیف مجالس النفایس (۸۹۶هـ) نوایی زنده بوده است.

سید ابدال ابدال ملقب به ایشان خواجه

این شاعر عارف یکی از سیماهای براننده ادب دری و تورکی خراسانی (اوزبکی) در تورکستان افغانی، تورکستان صغیر یا تورکستان جنوبی ست. در باره زندگانی او، معلومات کافی در دست نیست. فوتوکاپی اشعار او را استاد دانشمند پوهنوال دکتور سید محمد عالم لیب، در اختیارم گذاشتند. درین مجموعه چند یادداشت هست که می توانند تا اندازه یی درباره زندگانی ابدال معلومات مقدماتی ارائه کنند. این یادداشتها دو گونه اند: یک: یادداشتهایی که ابدال خودش نوشته است. احفادش گفته اند که مجموعه اشعارش را خودش قلمی کرده.

دو: یادداشت هایی که در فوتوکاپی اشعارش آمده اند.

نخست یادداشت های نوع اول را می آوریم

اول: یادداشت صفحه چهل و دوم دیوان ابدال این گونه است: « ای برادران و ای رفیقان و ای هم نشینان و ای دوستان و ای نیکان چند کلمه از برای ضعف دلگیری از برای مسافری و از برای درد و زحمت و رنج کلفت نوشته شده است از برای هوای نفس و متکبری و نازک طبعی ننوشته ام امید است بنده یی که خواند، در حق این بنده دعا کند و از دعای خیر فراموش نکند. اما بنده بی سہو خطا نمی باشد اگر به کدام جای خطا رفته باشد امید است که قابلیت داشته باشند، راست کنند و از بهر ثواب و بنده را ثواب حاصل گردد. اما بنده پرعیب می باشد بی عیب خداست لکن این کمینه دایم به درد و محنت آغشته بود. گاه به هوش و گاه بیهوش بود. امید است که ایراد نگیرند و دیوانه را به هیچ باب نگیرند و آزار ندهند. مجنون بیابان گرد می باشد و از خوب و خراب چه خبر می باشد؟ سہ هزار و سہ صد و پنج [هجری قمری] بود به شش نوشته شد. تمام شد.

هر که خواند دعا طمع دارم
آنچه از این یادداشت بر می آید:

ابدال، مردی آشفته است. شخصیت دو بُعدی دارد: گاهی به هوش است و گاهی بیهوش. به ناتوانی خود در شعر و شاعری، اعتراف می کند.

شعر را برای بیان اندیشه ها، درد و آلام خود وسیله یی می داند و به آن افتخار نمی کند این یادداشت را در سال ۱۳۰۵ هجری قمری نوشته است.

دوم: ابدال در صفحه یازدهم دیوانش یادداشتی به این شرح نیز دارد:

و هر یک از جاهلان عالم‌نمای خود را فاضل کامل اعتقاد کرده اند به علت آنکه ما از کتابهای فارسی سخن می‌توانیم گفت. غافل از آن معنا که سالها ، جگر ، خون می‌باید کرد ؛ ریاضت می‌باید کشید تا مردی به پایگاه علم می‌باید رسید یا نی.

نه هر صدف که فرو خورد قطره باران درون سینه او گشت جای دُر دانه
صدف ببايد باران بحر چندین سال هنوز نیست معین که دُر شود یا نه
و با این همه عوام الناس را بینی که به افسون بر ایشان خوانند که به فهم ایشان نزدیکتر بود ، موافق هوای طبع ایشان بود سری می‌افشانند و تحسین می‌کنند و معتقد می‌گردند. و عالم کامل که سخن از سر صدق می‌گوید و عیب ایشان بامردم می‌نماید ، چون موافق هوای ایشان نیست ، نمی‌شنوند و قبول نمی‌کنند ، بلکه طعن می‌کنند و منکر می‌گردند
بیت

گاو را دارند باور در خدایی عامیان نوح را باور ندارند از پی پیغمبری
لاجرم صاحب «روضه خلد» در حق چنین عامیان گفته اند: بیت
ندیدم عامیان را اعتباری ز روی عقل نزد هیچ مردم
سگ عامی به افسون نواله یکی سر می‌فشاند دیگری دُم
بیت

اندرین ره صد هزار ابلیس آدم رو هست
تا که هر آدم روی را زنه‌ار آدم مشمری (؟)^۱

ازین یادداشت بر می‌آید که ابدال از دست «شیادان گیسو کشاده» - تعبیری از سعدی - عالمان ریایی ، ملایان جاهل و شراندا از سخت در رنج و عذاب است و آنان را ابلیس می‌شمارد. تمام اندیشه وران اسلام ، از دست این نیمچه ملاها به عذاب بوده اند. ملای روم هم از دست آنان در عذاب بود و از همین سبب گفته:

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نباید داد دست
دیوان ابدال دو یادداشت دیگر هم دارد:
قولیازمه نسخه ایگه‌سی سید هدایت الله اظهاراتی گه کوره ، شاعر ابدال‌نینگ نسبی
قوییده گیچه بولگن:

سید ابدال (ایشان خواجه) بن سید عبد مناف بن سید عبدالفتاح بن سید عبدالله [لبیب]

^۱ ای بسا ابلیس آدم روی هست * پس به هر دستی نباید داد دست / ملای رومی

به فرمایش سید هدایت الله ولد سید داوود ولد سید کرامت الله از قریه دلیرجین السوالی چهار بولک. نسخه اصلی در نزد مذکور می باشد. فوتوکاپی به تاریخ ۱۳۸۴/۱۲/۳ حوت تمام شد.

خلاصه این یادداشت ها اینگونه می شود

نام و نسبش: سید ابدال (ایشان خواجه) بن سید عبد المناف بن سید عبدالفتاح بن سید عبدالله

زادگاهش: ولایت بلخ

تاریخ تولد به گونه تخمینی: اوایل نیمه دوم قرن ۱۳ هجری قمری ، یعنی نزدیک به ۱۲۵۰. تخلصش: ابدال است.

تاریخ وفات: نامعلوم. در اشعارش از موی سپید یاد می کند. احتمالاً تا سالهای ۲۰ قرن ۱۴ هجری زندگانی کرده است.

دیوانش را به قول بازماندگانش ، خود تدوین کرده. باید گفت که روال دیوان ابدال ، هنگام تدوین و ترمیم برهم خورده است. تدوین کننده گان ، یادداشت اولی کتاب را در بین آورده اند. ترتیب اصلی دیوان چنین بوده است: یادداشت ، اشعار دری که با حمد شروع می شده است. بعدش اشعار اوزبیک که دارای حمد و مناجات بوده است و بعد هم شعرهای دیگر فارسی دری و اوزبیک که آمیخته به هم اند ، یعنی در یک صفحه هم شعر اوزبیک آمده است و هم شعر دری.

و اما در باره دیوان و اشعار او:

از ترتیب دیوان معلوم است که او مانند شاعران دیگر ، به فکر تدوین دیوان بر اساس حروف الفبا و سرودن شعر به هر یکی از حروف الفبا ، نبوده است.

او به زبانهای دری و تورکی خراسانی (اوزبیک) شعر آفریده است. شمار اشعار او در هردو زبان تقریباً مساوی است.

اشعار او بیشتر روح عرفانی دارد. او پیرو طریقه نقشبندیه است. درین راه ، مرشد مشخصی ندارد.

باری بین او و پیران دیگر ، جدالی رخ می دهد. در نتیجه از خانقاه دوری می جوید و در فکر داشتن خانقاه هم نمی شود. شاید هم حریفان او مانع این کار شده باشند.

از نادانی مردم سخت شکایت می کند.

«شیخان گمراه» همیشه در صدد آزار و اذیت اویند. شاید هم به سبب اخلاص مردم به او بوده باشد.

وارسته مشرب است. به تعبیر خودش ، گاهی به هوش است و گاهی بیهوش.

مدهش ترین حادثه زندگانی او ، وفات همسرش است. در یکی دو شعرش از خانه ویرانی سخن می گوید. شوریده حالی او به یقین که بعد از مرگ همسرش بیشتر شده است. کتابهای عرفانی ، از جمله مثنوی را خوانده است. سوادش تا حدی ضعیف است. املای شماری از کلمات در دیوانش نادرست قید شده است. دیوانش ، یک بار ترمیم شده است. شماری از کلمات از اثر فرسودگی خوانده نمی شوند. در نوشتن خط نستعلیق مهارت داشته است. زیبایی خط دیوانش این نکته را بیان می کند.

ابدال در شعر تورکی از فضولی بیشتر پیروی می کند و از همین سبب شماری از کلمات را به شیوه او در شعر آورده است.

در شعر فارسی توجه به اشعار جامی و بیدل دارد. در بعضی موارد سخت تحت تأثیر بیدل قرار می گیرد.

شعر ابدال نمونه برتر شعر دوره بی ثباتی ها و کشمکش های بی حد و حصر سیاسی و «پاشاگردشی» زود هنگام است.

ابدال به مناسبت هایی ، ابیاتی از شاعران دیگر را هم نقل کرده است. این ابیات بدون ذکر نام شاعر در میان دیوانش پراکنده اند.

سید ابدال ابدال نینگ اوزبیکچه شعرلریدن نمونه لر

مناجات

یا الهی بیر بو دردیمگه شفا	کلّ علتگا ایرور سن سن دوا
نالیشیم دین تیره یور عرش و ملک	تاپمغه ی آرام اول چرخ و فلک
هم کریم و خالق و یکتا اوزونگ	پادشاه عالم و دانا اوزونگ
بعضیگا بیردینگ پیمبر خلعتی	اونگه سن کوردونگ مناسب طاعتی
بعضیگا بیردینگ مرصع تاج و تخت	بعضینی قیلدینگ بوکلفت ایچره سخت
برچه نی بیر دم ده پیدا ایله دینگ	بنده نی عالم ده گویا ایله دینگ
گوهر لطفینگ نی ساجتینگ ایل ارا	کورلر بینا اولن عالم ارا
بعضی نی دریای عمان ایتیشینگ	بعضی نی توپراققه یکسان ایتیشینگ
بعضیگه بیردینگ فراوان مال نی	بعضی نی قیلدینگ خراب احوال نی
بعضی نی اوت ایچره کویلدوردینگ مدام	گل کبی بعضی نی سولدوردینگ خدام
بعضی نی عشقینگگه صادق ایله دینگ	اونگه کوپ اسرار لایق ایله دینگ

بعضی اوصافینګ ایلہ مست ایلہ دینګ بعضی نی محنت ارا پست ایلہ دینګ
 بعضی ایتیمیش سن غذا سینی شگر بعضی تاپمبتور که ییسه نان تر
 بعضی گا دنیا بیریب سن بی نشان بعضی گا کوپتور نشان ، یوقتور گمان
 پادشه سن هر نه قیلسنگ قیلغوسی بنده نینگ حالی نه آخر اولغوسی
 اول و آخر اوزونګ سن ای خدا ایتمگیل نومید بیر مشتی گدا
 سیندن اوزګه تکیه گاه بنده گه کیم هم دوا و هم شفا و هم حکیم
 آتش عشقینګه کوپوب یانه من سن ایرور سن شمع و من پروانه من
 اسم ذاتینګه اورور من باشیمی قان ایتیر من هر زمان کوز یاشیمی
 یا الهی بیر بوکون بول مطلبیم سیندن اوزګه یوق مراد و حاصلیم
 زار ابدالینګ نی بیر دم یوقله گیل جمع آفات و بلادن سقله گیل

۲

کیل بودم آسایش جان شوخ و رعنا دلبریم
 ایککی دیدم روشنی رعنا و زیبا دلبریم
 بیر حکایت ایلہ سم سیغمز کبوتر خانه سی
 دایما بن مست و بیخود ، بی سر و پا دلبریم
 سینغه یازدور مق غمیم نینگ تازه سین کوپتور الم
 پیرهن ، قان بیرله رنگین ایّی سرپا دلبریم
 باغبان کورغج بنی رسوالیغین دن احتیاط
 سین اگر کورسنگ تماشا دور تماشا دلبریم
 مین کبی کیم آرزوی یاره اورمیش دور قدم ؟
 ای نهال سرو موزون تمنّا دلبریم
 قسمت روز ازل دن دور ریاضیم دن نصیب
 چیق مَدوک چابک سوار شیر غرا دلبریم
 ... دود شما ، اولمیش سحاب
 دوکمیشم اشک ، بهار اننده دریا دلبریم
 بحر دریاسینده چومسنگ ، اولمیشنگ غرقاب نور
 کیم سینگا اولمیش برابر کوه سینا دلبریم
 ناقه لیلی سپاهیندن ادشکن بنده دور
 مجنون سرگشته تیک لیلی و شیدا دلبریم
 بنده دور شرع نبی ده ، استوار اولسه نه کم

بن خریدار جمال دُر یکتا دلبریم
ای هواخواهیم ، سینوق ابدال کونگلین اوله گین
کور اگر اولسه سنینگ یولونگ ده بینا دلبریم

۳

یارنینگ بزمنده کونگیل اضطراب اوستینده دور
یا خمار بو مشامی کیم کباب اوستینده دور
غازه چیکمیش مست لیقتندورتغافل اوردی کیم
یا گناه ، سایه یی سالمیش ثواب اوستینده دور
بیرنشانی دورکه قویمیش داغ بغریم یاره سین
یا شعاع شعله شوقین عتاب اوستینده دور
نی عجب جانانه ییدور ، کوککه عیسا اورسه دم
هر زمان سانسیز جفا بیرله ، رکاب اوستینده دور
بو قویاش عالم آرا تازهدن چیقمیش نه حال
یا خراب آباد ملکینده ، عتاب اوستینده دور
یا ستمگرلر اراسینده مکرم دور نیگا
مزرع باغ بهاریم دن شتاب اوستینده دور
ساقیا تومه قدح ایلکینده آلمیش جام کیم
ایسترم جانمندن جان ، مشک و گلاب اوستینده دور
ایسته دیم بن جوهرستان نقط عالم ارا
بی نقط ایتیش نشانی دُر ناب اوستینده دور
کور بیلمس دور بلند ، پستیگه قویمیش ، ایاق
باتقوسین زهرین تیکان ، پیچ و تاب اوستینده دور
گر سخن باینده ایلمز کوزگه اهل خاصه کیم
بارگاهنده کتابی دور ، کتاب اوستینده دو
قمری تیک ابدال فرمان طوقیدن بوینومغه دور
درد چیکماکلیده جانیم سرحساب اوستینده دور

۴

آتش عشق و محبتن سراپا مست من
ذات پاکیدن بو جسمیم توله مولی ، مست من
نعره اورسم عرش تیتزر ، آهیم آتش پاره سین

لطف حق‌دن ای خلایق شیر غرا مست من
گرد نعلین شریفی توتیا دور دیده‌گا
عارض ماه محمد بیرله یحیا مست من
ایکی دنیا بیر قدم قیلگن قلندر من مدام
پیریم اول شیرخدا، لیلی و شیدا مست من
بی نشان من خلق ارا سین وه نه یلگینگ زاهدا
قوش کبی پرایچره دایم، دشت و صحرا مست من
... /ایکی بیت اوقلمییدی

چرخ اوروب یورمیش تیلیم ده ذکر الا الله ایروور
پرتو ذات تجلادین چو دریا مست من
جوبیار آستان ایتم مژم سرچشمه سین
عندلیب وقت خود من، ایکی دنیا مست من
دُر شهوار ایسته سنگ کلیم سریغه قوی قدم
جامع فیض سخا من، لا و الا مست من
ساغری دوریمده طالب یوقکه آنی ایزله‌سم
حیف بول تاق زراندود جفاگا مست من
آشیانیم عرش و کرسی، سیرگاهیم نور ذات
بلبل جنت ایروور من تا ثریا مست من
گرچه عالم ایچره یوق ابدال منده رهنما
دایما صغرا و کبرا سینده تنها مست من

مخمس/ مرثیه‌یی در سوگ همسرش

هیچ مؤمن مین کبی اول یاریدن ایریلمسین!
بلبل شوریده دل گلزاریدن ایریلمسین!
عاشق بیچاره گلرخساریدن ایریلمسین!
نالنه آیله‌ب کبک خوشرفتاریدن ایریلمسین!
داد و اوپلا ایتیب سرداریدن ایریلمسین!

کیّی قو لیم‌دن عنان اختیاریم وادریغ
قالمه دی ایل ایچره کیّی اعتباریم وادریغ
بو فلک ایّی فنا اول گل‌گذاریم وادریغ

قالمیشیم بول یورده یلغوز شهسواریم وادریغ
یارب اهل درد اول غمخواریدن ایریلیمسین!

قالمه گی عالم ده هرگز آخری بولغه ی فنا
ییر بیلن یکسان ایترمیش جمله شاه و گدا
یغلله لوک ای دوستلر کیته همه اهل صفا
مینگ جراحت بیرله اوته مقبل حلم و حیا
یا الهی هیچ مؤمن یاریدن ایریلیمسین!

هم سخنلر ، هم نشینلر ، نازنینلر کیکیلر
جبه سی گل ، ساچی سنبل ، یاسمنلر کیکیلر
مقتدا و مجتبا ، صاحب نگیلنلر کیکیلر
کیمیشی رعنا و زیبا نازنینلر کیکیلر
وادریغا هیچ کیم دلداریدن ایریلیمسین!

ایککی دیدم روشنی اول مجلس آرایم قنی ؟
لاله دیک سولگن فصیح سوزلوک شکر خایم قنی ؟
شربت زهرابه ایچکن ، اول دلاسايم قنی ؟
بیر دمی شاد اورمگن اول یار دانایم قنی ؟
هیچ بنده دیده بیداریدن ایریلیمسین!

هیچ کافر اوغلی مین دیک اولمه گی اویی خراب
دیده گریان ، سینه بریان ، کورمه گی مونچه عذاب
مین تردد بیرله ، عمرم دایما اندر شتاب
وادریغا روز محشر حق اگر آله گی حساب
هیچ اولاد نبی ، مختاریدن ایریلیمسین!

قورقیم ابدال دایم یغلله یور من زار زار
بول یوراکیم خوف محشردن ایمیشدور بیقرار
یا الهی توت قولومنی ، ایتمه گین سین شرمسار
باش قویو پمن درگهینگده خالق پروردگار
هیچ طالب گوهر شهواریدن ایریلیمسین!

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۱۳۲

مسدس

دوریمیز کیلدی بو دم دوران بیزینګ دورانیمیز
شأنیمز مهمانیمز ، مهمانیمز دور شأنیمز
خانیمز سلطانیمز ، سلطانیمز دور خانیمز
جانیمز جانانیمز ، جانانیمز دور جانیمز
یار بیزینګ یاریمیز ، یاران بیزینګ یارانیمیز
دردیمیز درمانیمز ، درمانیمز رحمانیمیز

خالق پروردگار و مؤنس کل انس و جان
کلّ عالم نی یره تګن اول کریم مستعان
پادشاه بحر و بر دور ، هم نگه بان جهان
کلّ اسرار خفیت اونګه ایرمیشدور عیان
یار بیزینګ یاریمیز ، یاران بیزینګ یارانیمیز
دردیمیز درمانیمز ، درمانیمز رحمانیمیز

جمله علتګا دوا و رنج عالمغه شفا
بول ادشګن بنده لرغه بیشک ایرمیش رهنما
ایککی عالم ایچره اولدور یکه و یلغوز خدا
اور باشینګ ابدال شاید ، رحم ایتګه ی رنما
یار بیزینګ یاریمیز ، یاران بیزینګ یارانیمیز
دردیمیز درمانیمز ، درمانیمز رحمانیمیز

وه نیتہی عالم ارا بغریمنی قان ایټی فلک
 هر نتوک حیوانه جانیم ساربان ایټی فلک
 کونگیل آرامیده یوردوم اختریب تاپقهی مراد
 عاقبت شأن و گلستانیم خزان ایټی فلک
 ییغله ییب دوشمیش بو چاه بیدرک اندازیغه
 یا نشانیم نینگ به ناگا ، وه بی نشان ایټی فلک
 بار ایدی بیر تختگاهیم ، قلمیش ایردیم نشه یی
 بوستانیم نی باشیمدن داستان ایټی فلک
 گردش چرخ فلکتن شکوه ایتسم ننگ ایمس
 وای بول سِر و پیازیم نی عیان ایټی فلک
 قوش کبی اوچسم هواغه ، اونده هم تاپیم قرار
 بول قبای پارساییم نی کتان ایټی فلک
 داغلقر قوی دی یورکده ، آتش هجران دریغ
 دفتر سود و زیانیم نی بیان ایټی فلک
 هیچکیم دادیمغه یتیمزدی بو کونگل بولسه شاد
 طاووس مسرت خرامانیم قیان ایټی فلک
 مسکنی اولدی گورستان باقمه دی عالم ارا
 عاقبت بیل ، پای کوپ بو جهان ایټی فلک
 کیتمه غه ی هرگز خیالیمدن فغان ایتسم ایتیر
 انتظارینده کوزوم نی پاسبان ایټی فلک
 قصر کیوانیم خراب اولدی فلک نینگ جبری دن
 داد و ویلا دشمنیم نی شادمان ایټی فلک
 ناله ایتمه ی نه ایلی ؛ قان قوستی بغریم پاره سی
 نی ادا سیز درد جانیم دیدبان ایټی فلک

عبرت آلمنګمو نچوک دیوانه دور سن زاهدا
 بیر باشین ابدال خاک آستان ایټی فلک

سرو قنی؟ چمن قنی؟ داد قولینگدن ای فلک!
لاله قنی؟ سمن قنی؟ داد قولینگدن ای فلک!
شمع جهان نما قنی؟ عاشق مبتلا قنی؟
گوهر بی بها قنی؟ داد قولینگدن ای فلک!
سید مرسلین قنی؟ خاتم اول نگین قنی؟
مجلس همنشین قنی؟ داد قولینگدن ای فلک!
عارفِ عابدان قنی؟ عاشق صادق قنی؟
مؤنس سالکان قنی؟ داد قولینگدن ای فلک!
عزّ قنی و جا قنی؟ رنج قنی؟ شفا قنی؟
درد منگا، دوا قنی؟ داد قولینگدن ای فلک!
گلشن بوستان قنی؟ مهوش دوستان قنی؟
تختِ نگین نشان قنی؟ داد قولینگدن ای فلک!
رستم داستان قنی؟ مملکت شهان قنی؟
شوکت خسروان قنی؟ داد قولینگدن ای فلک!
همدل و هم‌نفس قنی؟ آرزو و هوس قنی؟
ناله ایتن جرس قنی؟ داد قولینگدن ای فلک!
سایه قنی؟ پنا قنی؟ همدم دلربا قنی؟
دیده خوش ضیا قنی؟ داد قولینگدن ای فلک!
شمس قنی؟ قمر قنی؟ علم قنی؟ هنر قنی؟
آه شب و سحر قنی؟ داد قولینگدن ای فلک!
یار قنی؟ وفا قنی؟ بلبل خوشنوا قنی؟
شاه قنی؟ گدا قنی؟ داد قولینگدن ای فلک!
جمله‌نی خاک ایله دینگ، کوکسینی چاک ایله دینگ
شیر خدا پیریم قنی؟ داد قولینگدن ای فلک!
ابدالِ احزان کلبه سی، قان و همیشه طعمه سی
قوّت جانفزا قنی؟ داد قولینگدن ای فلک!

مسدس - ترکیب بند

تماشایه چیتقی گل نازلر نه شکل و شمایل ، نه گلزارلر
یوزی گل ، کوزی مست ، خمارلر ملک مو فرشته بو خونخوارلر
جفاکارلر دور جفاکارلر ستمکارلر دور ستمکارلر

نه جوریمده جانان جفا ایټیلر نه ویردیم عقوبت گدا ایټیلر
دواسیز غمه آشنا ایټیلر رقیبه دریغا وفا ایټیلر
جفاکارلر دور جفاکارلر ستمکارلر دور ستمکارلر

فغان ایله لوک ، عالم اولمیش خراب بو عشاقلر بغری اولمیش کباب
همه اوت... لر کویمیش عالی بو مسکینلر اوستینده ایتیمیش خطاب
جنابجفاکارلر دور جفاکارلر ستمکارلر دور ستمکارلر

پری چهره لردن وفا ایستمه بو رنج ایچره اولسنگ دوا ایستمه
بو بی باده لردن نوا ایستمه بو سرمستلردن بقا ایستمه
جفاکارلر دور جفاکارلر ستمکارلر دور ستمکارلر

نه کون ایردی یاران سوا اولمیشیم بو غربت ارا مبتلا اولمیشیم
نگونسار بی دست و پا اولمیشیم صفا روز محشر غوا اولمیشیم
جفاکارلر دور جفاکارلر ستمکارلر دور ستمکارلر

... گل بدن سرو آزادلر بو آهو نگه لر ، بو جلادلر
بو طوطی سخنلر ، بو سبز زادلر ایترو مو بو دردیغه شهزادلر
جفاکارلر دور جفاکارلر ستمکارلر دور ستمکارلر

بو جمله خراب و خزان ایله دی وجودوم سراپای قان ایله دی
بو هجران اوتیغه فغان ایله دی بو ابدال راز نهان ایله دی
جفاکارلر دور جفاکارلر ستمکارلر دور ستمکارلر

که سین سن الهی پناه همه کریم و رحیم و گواه همه
گنه بخش کل و عذر خواه همه بو قل ایتمه نومید ، شاه همه
جفاکارلر دور جفاکارلر ستمکارلر دور ستمکارلر

جهانسیز جهانندن وفا ایسترم بو عجز و نیاز و بقا ایسترم
گنه کوپ من ، پیشوا ایسترم بو دردیگه یارب دوا ایسترم
جفاکارلر دور جفاکارلر ستمکارلر دور ستمکارلر

فانی / اوایل قرن ۱۹ میلادی

این شاعر از مردمان بلخ بوده ، در بخارا تحصیلش را تمام کرده ، در فرغانه آمده است.
ماهر علم طب هم بوده در خوقند ، با طبابت مشغول بوده است. مردی عالم و فاضل
بوده است. از شمار شاعران اوایل سده نهم است. در خوقند متوطن است. فضلی
نمگانی در باره این شخص چنین می گوید:

زبلخ است فانی درین روزگار شده خاک بوسی در شهریار
حکیم است هم عالم با عمل به اشعار سنجیده گوید غزل

این غزل در ریف « بو / این » نظیره یی بر غزل امیر است

الف می ، قد می یا گلشن ده گی سرو روان دور بو؟
ویا کونگلیم ده مأوا ایله گن جسم ایله جان دور بو؟
نه تنها من اسیر وصلی دن محروم و غمناکیم
جهان اهلی نی هجری کوبدورور کوزدن نهان دیر بو
بحمدلله که کونگلیم ایچره قامیش تیر مژگانی
که گویا میل دورکیم کعبه الله گه نشان دور بو
حوادث تاشی دن ایندور دی کونگلیم تیشه سین گردون
مگر تأثیر ایلر محتسب دن ، بد گمان دیر بو؟
مسلسل زلف پیمانی که پیچ و تاب ایله کورگچ

فغان ایتم که کونگلیم صید ایتړ مشکین^۱ ایلان دور بو
فلک رسم جفانی عشق اهلی گه بی حساب ایلر
دیمه دامانی ده گلگون شفق دور ، توله قان دور بو
جهان تشویشی دن فانی ، فراغت ایله مس پیشه
مگر منظور شاه هوشمند خرده دان دور بو
[قیوموف ، ۱۹۹۸ : ۲۵۳]

امین تاشقرغانی

محمد امین تاشقرغانی بن قلیچ علی بیگ والی خلم از شعرای پارسی گوی سده ۱۳ ق.
« میرعلی مردان بیگ متخلص به امین و والی فرزند میر قلیچ علی بیگ از امرای ملوک
الطوائفی خلم (تاشقرغان) است. میر قلیچ علی بیگ فرزند ابدال خان علی چوپان که نام
اصلی آن عادل خان بوده از تورک تباران موی تن است که سلسله نسبش به اوزبیک خان
می رسد که در عصر خود به محیط بلخ میر میران بوده است و مرکز حکومتش
خلم (تاشقرغان) بوده است. والی بعد از پدر به امارت خلم رسیده . پدرش از پدر بزرگش به
ارث گرفته و به پسرش به ارث گذاشته است.»

صراحی تعظیم ایتکن حاله بیر دلدار بیتکورغیل
بنگا می لیغ سبو قولیده بیر دلدار بیتکورغیل
جنون سوهان بیرله قطع زنجیر حیا قیلدیم
بنگا منصور ینگلیغ قان تترغه (؟) دار بیتکورغیل...

بهار ایامی رخسین سبکراتیب دلدار سلانه
کبلور صحرايه سیر ایستاب بت طرار سلانه
کؤنگول صیدین شکار ایتماق اوچون مستانه عزم ایلاب
بحمدالله چیقیدور ناز ایله اول یار سلانه...
کبل ای ظالم که صحرا لاله نینگ قانیغه بولاندی
ایدیب فرش زمرد ، تیرمولور کوهسار سلانه
بهار ایامی یازغیل مخمل خضرای صحرايه

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۱۳۹

ایتار اول شوخ بیرله مست ایله هشیار سالانه
[امین تاشقرغانی ، (ب.ت): ۲۹۶]

یادداشت: این کتاب تاریخ نشر ندارد. و نیز اشعار تورکی امین تاشقرغانی ، بسیار نادرست چاپ شده اند. از میان تمام اشعار چاپ شده تورکی در کتاب مذکور ، این چند بیت به مشکل دانسته شدند.

دو نامه تورکی-اوزبیکي

یادداشت

این دو نامه ، از آرشیف مرحوم سیدمحمی الدین گوهری به دست آمد. تاریخ یکی از آنها معلوم نیست و هم محل نگارش آنها. از این که از بلخ به دست آمد ؛ در حوزه بلخ قید شد

خلیفه عبدالرحمن ایشان نینگ محمد امین خوارزمی نینگ

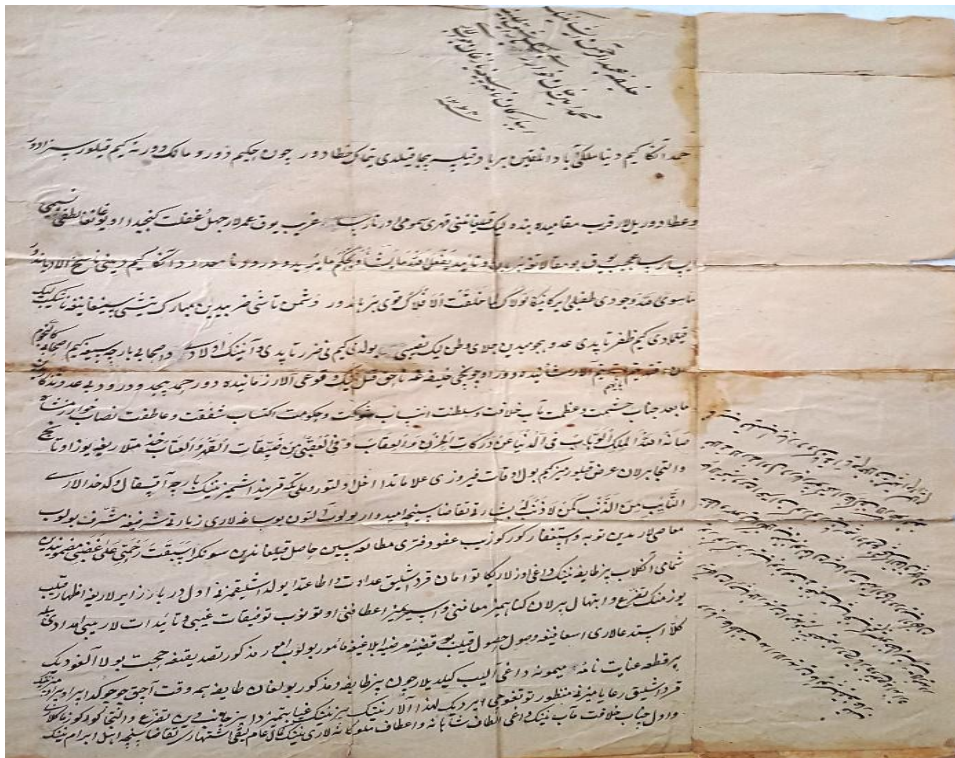
یاراشیق طلبیغه ایبارگان نامه سیغه ، یازغان جوابلاری / سنه ۱۲۶۲

حمد آنگا کیم دنیا ملکی آبادانلقین برباد قیلسه ؛ بیجا قیلدی تیما خطا دور ؛ چون حکیم دور و مالک دور نه کیم قیلور سزادور و عطا دور. یلار قُرب مقامینده بنده لیک قیلغانی قهری سمو می اورتارسا غریب یوق. عمرلار جهل و غفلت کنجیدا بولغانغا ، لطف نسیمی ایسارسا ، عجیب یوق. بو مقالاتغه بُرهان و تأیید یفعل الله مایشا و یحکم ما یرید و درود نا معدود آنگا کیم دینی ، ناسخ الادیان دور. ما سوی الله ، وجودی طفیلیگا ایرکانیگا ، لولاک لهالقت الافلاک قوی بُرهان دور. دشمنی تاشی ضری دین ، مبارک تیشی سینغانیگا نا شکیلیک قیلما دی کیم ظفر تاپدی. عدو هجومیدین جلای وطنلیک نصیی بولدی کیم نی ضرر تاپدی. و آنینگ اولادی و اصحابی بارچه سیغه کیم اصحابی کالنجوم ان اقدیتهم آلا ر شأیندن دور. اوچونچی خلیفه غه نا حق قتل نینگ وقوعی آلا ر زمانیده دور. حمد بیحد و درود بی عدد تذکار بدین

مابعد ، جنابِ حشمت و عظمت مآب خلافت و سلطنت انتساب ، شوکت و حکومت اکتساب و عاطفت نساب خوارزمشاه صانه الله الملک الوباب فی الدنيا عن درکات الحزن والعقاب و فی العقبی من ضیقات القهر و العتاب ، خدمتلا ریغه یوز اوتانج و التجا پرله عرض قیلور میز کیم بول اوقات فیروزی علامتدا ، احل اولتورملی ، تکه قرینداشیمیزنینگ برچه آقسقال و کدخدالاری التائب من الذنب کمن لاذنب له بشارتی تقاضاسینچه امیدوار بولوب آلتون بوساغه لاری زیارتي غه مشرف بولوب ، معاصی لاری دین توبه و استغفار کوکوزیب ؛ عفو دفتری مطالعه سین حاصل قیلغاندین سونگرا سبقت رحمتی علی غضبی مضمونیدین ، شمامی آنکلاب بیز طایفه نینگ داغی اوزلاریگا توأمان قرینداشلیق عداوت و اطاعتدا یولداشلیقمیزنی اول دربار زایلاریغه اظهار قیلیب ؛ یوزمینگ تضرع و ابتها ل پرلان گناهیمز معافنی و اسیریمیز اعطافنی اوتونوب ، توفیقات غیبی و تأییدات لاریبی امدادی بیله ؛ کلاً استدعالاری اسعافیغه وصول حصول قیلیب بو قضیه مرضیه ابلاغیغه مأمور

بولوب امور مذکور تصدیقه حجت بولا آغودیک بیر قطعه عنایت نامه داغی آلیب کیدیلار.

چون بیز طایفه و مذکور بولغان طایف همه وقت آجیق- چوچوکدا بیرا ویرا وینینگ قرداشلیق رعایامیزنی منظور توتوغوی ایردیک ؛ لهذا آلا رنینگ بیزنینگ غیابتمیزده بیز جانب دین تضرع و التجا کورکوزماکلاری و اول جناب خلافت مآب نینگ داغی الطفات شاهانه و اعطاف ملکوکانه لاری نینگ کمال عالیقی اشتهاری تقاضاسینچه اهل ابرام نینگ



دربار عاطفت مدارلاریدین مایوسلیقغه عار قلیب ایتکان احسانلاریدین امیدمیز شخصیه روح تازه و فتوح بی اندازه یوز کورکوزوب بوفرصتنی غنیمت ساغینیب کیم سهو و خطا بشریت لاریندور ، خطا و سهو انگلاب ؛ منبه بولغان ؛ سعادت مند آدمی دور آدمی دور دیب ؛ اوتگان حالیتیمزیدین اعتراف کورکوزوب برچه اولوغ- کیچیک اتفاق بیلان فلانی لارنی اول دربار شوکتمدار عاکف لاری طوافیغه نائب قلیب ایباردوک.

باقی ، ایام خلافت مستدام والسلام

[خط ارشاد قبله گاه معظم از خلیفه جوش^۱ صاحب] / اوزبیکي

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على رسوله محمد و على آله و اصحابه اجمعين
الطيبين الطاهرين

ذکر خفيه ، حضرت رسول اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم دین ، حضرت ابی بکر رضی الله تعالی عنه گه تیگدی ؛ الأردین ، حضرت علی کرم الله وجهه و حضرت سلمان فارسی رضی الله عنهماغه تیگدی ؛ بو ایکاولاریدین ، حضرت قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی الله عنهغه تیگدی ؛ الأردین حضرت امام جعفر صادقغه تیگدی ؛ الأردین ، حضرت سلطان بایزید بسطامیغه تیگدی و الأردین حضرت شیخ ابوالحسن خرقانیغه تیگدی و الأردین حضرت خواجه علی فارمدیغه تیگدی ؛ الأردین حضرت خواجه یوسف همدانیغه تیگدی ؛ الأردین حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانیغه تیگدی ؛ الأردین حضرت خواجه عارف ریوگریغه تیگدی ؛ الأردین خواجه محمد انجنیر فغنویغه تیگدی ؛ الأردین خواجه علی رامتینیغه تیگدی ؛ الأردین حضرت بابای سهایسغه تیگدی ؛ الأردین ، حضرت میر کلالغه تیگدی ؛ الأردین ، حضرت شاه نقشبند بهاء الحق و الدینغه تیگدی ؛ الأردین ، حضرت یعقوب چرخيغه تیگدی ؛ الأردین ، حضرت خواجه عبید الله احرارغه تیگدی ؛ الأردین ، حضرت خواجه محمد زاهد اوشیغه تیگدی ؛ الأردین ، حضرت خواجه محمد زاهد درویشغه تیگدی ؛ الأردین ، حضرت باقی بالله امکانگیغه تیگدی ؛ الأردین ، حضرت محمد باقی بالله سرهندیغه تیگدی ؛ الأردین ، حضرت معصوم سرهندیغه تیگدی ؛ الأردین ، حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندیغه تیگدی ؛ الأردین ، حضرت شیخ احمد مکی و خلیفه حبیب الله بخاریغه تیگدی ؛ بوو ایکاولاریدین ، حضرت خلیفه خدایقلیغه تیگدی ؛ الأردین ، حضرت خلیفه عید محمدغه تیگدی ؛ الأردین ، حضرت خلیفه ادريس محمدغه تیگدی ؛ الأردین ، حضرت آخوند میر سعادت الله مخدومغه تیگدی ؛ الأردین ، بو فقیر بیچاره خلیفه نورالدین درزاییغه تیگدی .

جناب سیادت پناه سیدعثمان خان میر حیدری کسب طریقہ حضرات نقشبندیہ نینگ ملکہ قلیب ؛ رشد حاصل قیلدیلار. الأارغه اجازه تعلیم ذکر بیریلدی. هر طالب که الأارغه کیلیب ؛ طلب تعلیم ایتسه ؛ اول استقامت شرعیغه امر ایتیب ؛ تعلیم طریقت ایتسونلار ؛ بشرط استقامت بوفی شرع شریف

^۱ مراد از خلیفه جوش ، خلیفه نورالدین درزایی است که پیر بزرگ طریقہ نقشبندیہ بوده است. خلیفه جوش -در زمان امیر عبدالرحمن خان - همراه با چار شخصیت دیگر ، از درزاب به مزار شریف خواسته شده ؛ به شهادت رسانیده می شود. قبرش فعلاً در مزار شریف به نام « خواجه آب جوش » یاد می شود. روایت عبدالغفور دستیار کواصه خلیفه جوش

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على رسوله محمد و على آله و صحابه و على جميع طيبيه الطاهرين
 و كذا في حق حضرت سواد كرم الله وجهه طهره مني و عليه السلام و حضرت ابى بكر رضى الله عنه و في حق نبيك
 حضرت علي كرم الله وجهه و حضرت عثمان غني رضى الله عنه و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت
 بن ابي بكر رضى الله عنه و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت سواد كرم الله وجهه و في حق
 بطاهره نبيك رسول الله و في حق حضرت شيخ الاسلام خواجه خضر خا و في حق نبيك رسول الله و في حق
 نبيك رسول الله و في حق خواجه يوسف احمد و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت خواجه محمد و في حق
 حضرت خواجه عارفه و في حق نبيك رسول الله و في حق خواجه محمد و في حق نبيك رسول الله و في حق
 نبيك رسول الله و في حق حضرت باباي ساهي و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت ميرزا و في حق
 بهاء المني و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت مولانا يعقوب و في حق نبيك رسول الله و في حق
 احوال نبيك رسول الله و في حق حضرت خواجه محمد زاهد اوشي و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت خواجه محمد زاهد
 نبيك رسول الله و في حق حضرت جعفر و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت محمد باي با نده و في حق نبيك رسول الله
 حضرت امام رباني محمد و في حق نبيك رسول الله و في حق خواجه احمد و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت محمد
 و في حق حضرت شيخ احمد و في حق خليفه جليله بنار و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت خليفه خا و في حق
 و في حق حضرت خليفه محمد و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت خليفه و في حق نبيك رسول الله و في حق
 و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت خليفه و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت خليفه و في حق
 ميرزا و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت خليفه و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت خليفه و في حق
 سيد عثمان خان ميرزا و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت خليفه و في حق نبيك رسول الله و في حق
 و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت خليفه و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت خليفه و في حق
 تعليم طريقت و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت خليفه و في حق نبيك رسول الله و في حق حضرت خليفه

بحث پنجم

حوزه هرات

رئسانس شرق

دوره تیموریان هرات ، مخصوصاً عصر سلطان حسین بایقرا و امیر علی شیر نوایی را ، که رنسانس شرق می گویند . چندین بُعد داشت:

بعد فکری: آزاد اندیشی تا اندازه‌یی درین دوره رواج داشت. حتا سلطان حسین می‌خواست که خطبه را به نام ۱۲ امام بخواند ، مگر بنا به گفته بابر ، نوایی و دیگران مانع شدند. این مسأله خود زمینه آزادی در مذاهب اسلام را به وجود آورده بود.

بعد هنری: درین دوره ، هنری نقاشی ، به رشد قابل ملاحظه رسید و نقاشانی چون بهزاد ظهور کردند. هنر خط و تذهیب به اوج خود رسیده بود.^۱ بعد نوسازی: تنها نوایی نزدیک به ۳۷۰ بنا خیریه اساس گذاشت. شاهان و شهزادگان تیموری هریک بنا و باغها ساختند و با این کار هرات را به جنت روی زمین تبدیل نمودند. مرو ، باز سازی شد. درین کار سنجر مروی ، خسر سلطان حسین بایقرا نقش اساسی داشت.

بعد عرفانی: عرفان و گرایش به عرفان و تصوف ، درین دوره به اوج خود رسیده بود. عارفان بزرگی چون جامی ظهور کردند. شهزادگانی چون غریبی پسر سلطان حسین بایقرا ، بایسنقر میرزا ، سخت دلبسته عرفان بودند. خود سلطان حسین بایقرا نیز علاقه شدیدی به عرفان داشت. نوایی او را « شاه درویش وش » توصیف می‌کند.

بعد تاریخ نویسی: درین دوره بیشتر از همه دوره‌های توجه به تاریخ نویسی صورت گرفت . مهمتر از همه کتاب روضة الجنات است طوری که نوشته اند بیش از ۲۰۰ عنوان تاریخ در دوره تیموریان هرات نوشته شد.

بعد اداری - سیاسی: در دوره سلطان حسین بایقرا ، تحولات بزرگ اداری به وجود آمد. در بابر نامه آمده است: « در بعض معاملات رعایت شرع را بسیار می‌کرد. یک بار پسرش را به خاطر قتلی که انجام داده بود ، به دست خونخواهانش سپرد و به دارالقضا فرستاد. » و نیز روایت است که حتا سلطان حسین بایقرا به منظور گسترش عدالت ، به محکمه حاضر شد تا به ادعای قتلی که گویا به دست او صورت گرفته است ، پاسخ بگوید ، اما در اواخر سلطنت چل ساله بایقرا کثرت شهزادگان و هواداران شان نظم دولرداری را بر هم زد و فساد گسترش یافت و آن دولت بزرگ ، بعد از مرگ سلطان حسین ، بیشتر از هفت هشت سال دوام نکرد. رجوع کنید به بحث حسینی به استناد بابر نامه

^۱ برای معلومات بیشتر رجوع کنید به کتاب «هنر عهد تیموریان و متفرعات آن» نوشته و فراهم آورده عبدالحی حبیبی ، بنیاد فرهنگ ایران ، تهران: ۱۳۵۶.

بُعد ادبی: کثرت شعرا و ادبا و ایجاد آثار منظوم و منثور به زبانهای دری و اوزبیکي به اوج خود رسیده بود.

یک نکته قابل یاد کرد جدی ست که قبل از ظهور نوایی و حلقه ادبی او ، ادبیات تورکی خراسانی (تورکی-اوزبیکي) در هرات رونقی داشت. بارزترین نماینده دوره قبل از نوایی ، لطفی هروی ست. لطفی ، در زمان جوانی نوایی ، ۹۰ ساله بود. دیوان شعر داشت و ظفرنامه شرف الدین علی یزدی را به نظم آورده بود ، آن هم در ده هزار بیت. همروزگار ، تقریباً هم مکتب او ، مولانا گدایی نیز در همین زمان و در هرات زندگانی داشت و به زبان تورکي خراسانی شعر می آفرید.

نوايي نينگ هراتي

اون توقوزونچي مقالت : خراسان نينگ عديم المثل كشوري بيانيدا كيم «ارم ذات العماد التي لم يخلق مثلها في البلاد» كريمه سي ، آيتي دور اونينگ شأنيذا به تخصيص هرات دارالسلطنه سي نينگ امن آبادي توصيفيدا كيم « و من دخله كان آمنا» مضموني ، حديثي دور اونينگ تعريفيدا و اگرچه حديقه ايردي ؛ قوروب ايردي ؛ وليكن شاه جويبار عدلي اوني رشك خلد برين قيلدي و اگرچه معموره ايردي ؛ اما بوزولوب ايردي ؛ وليكن شهنشاھ احسانیدن غيرت نگار خانه چين بولدي .

خالق اشيا كه جهان ايلادي
چرخ نبي پيدا و نهان ايلادي
يتتي فلكني كه قليب مستدير
هر بيري بير شمع ايلا بولدي منير
آلتی سی گر شمع درخشنده دور
ليک بيري مشعل رخشنده دور
اوج قوي ، اوج يوقاري قيلدي شتاب
مشعله تورتونچي اوي ارا سالدی تاب
شمع قايو شمع كه فکرت توني
هر بيري بير مشعله نينگ اوجقوني
مشعله يوق كيم دُر تابان ديگيل
دُر ديمايگيل مهر درخشان ديگيل
كوک يتتي اقليمي دا سلطان هم اول
بلکه اولار برچه تن و جان هم اول
چون ساليب اورتانچي فلک اوزرا نور
روشن ايتيب نکتہ خيرالامور
اويلا که کوکب يتتي تقسيم ايرور
بلکه جهان هم يتتي اقليم ايرور
هر بيرسيگا بيري دين تقويت
هر بيري ، بيردين تاپيبان تربيت
مهر ، چو اول آلتی غا فايق ايرور
اونداغي اقليم اونغالايق ايرور

کوزگا کواکب بولـه آلفایمو فاش
اوندا که فاش ایلاسانورین قویاش؟
تورتونچی چرخ که مأواسی دور
هم اوشل اقلیم که مرباسی دور
ییردا بـو اقلیم دورور دلپـذیر
کوکدا قویاش طارمی دیک بی نظیر
بولدی چو موضوع مساحت فنی
دیدیلار اقلیم چهـارم اونـی
زینت ارا روضه رضوان دور اول
روضه نی قوی، ملک خراسان دور اول
ساحتی تورتونچی فلکتین وسیع
رتبه سی یتنیچی سـمادین رفیع
خطـه سیدا شهر، عددین فزون
هر بیری نینگ زینتی حدّین فزون
شهر لاری لطف ایلا خلد برین
خوبلار اول خلد ایچیدا حور عین
تاغلاری آلیدا فلک ساده دشت
بارچاغا کوک قلّه سیدن سرگذشت
هر بیری نینگ جوفیدا بیر طرفه کان
کانین ایتیـب طرفه جواهر مکان
چشمه سی دن بولمه دی ظاهر سویی
کاندین آقیب بلکه جواهر سویی
دشت لاری سطحی ایله آینه رنگ
سبزه اول آینه غا هر ساری زنگ
سبزه سی دین گلشن میناغه رشک
توپراغیدن عنبر ساراغه رشک
یتتی فلک تقدیغه گنجینه اول
یتتی اقالیم تن و هم سینه اول
اونگا جهان کوکسی کیلیب دور صفات
اوندا کونگول خطّه پاک هرات
کیم که کونگول وصفی ده برهان دیدی

اونی ، بدن ملکی گاسلطان دیدی
مونو هم اول کیم اوزین آگاه دیر
بارچا جهان کشوریغا ، شاه دیر
نی عجب اولسا کونگل اورنیغا شاه
چونکا ایرور شاه ییری ، قلب گاه
بولدی کونگل اورنیدا بولماق ایشی
کیم کونگل اوندین اوزا آلماس کیشی
خوب ایسانی عیب گونگل لاردا اول
هر ییری دین کلدی کونگل لارگا یول
زینتی اونداغ که بدن پیکری
وسعتی اونداغ که کونگل کشوری
آیتما کشور ، دی ، که باغ ارم
دیم ارم ، آیت که بیت الحرم
دوره سی اول نوع که پیک خیال
یوز ییل اونینگ دوری نی گیزماک محال
چرخ نگون سطحی نی هنجار ایتیپ
مهره خورشید ایلاهموار ایتیپ
توپراغی نی مشک سرشت ایلابان
هیئت نی رشک بهشت ایلابان
قورغان نی پیکری اونداغ حصین
کیم اوایلیب قلعه چرخ برین
دوره غا هر برجی غا اونداق عروج
کیم قالیبان آستیده ذات البروج
ارگی بییک راک توقوز افلاک تین
ویلا که گردون کره خاک دین
گنکرده دن مهر کبی تابلا
بارچا ملک خلی غا محرابلا
لوحه سی زینت بیلا ، کاشی نورد
کاشی اونگا بو فلک لاجورد
پیل فلک کیرگوچا دروازه سی
تاقی ، سما تاقی نینگ اندازه سی

ییر توییگا خندق اونداق کیریب
کیم اونی ییر مَهره سیدن آیریب
قلعه سیدا حصن فلک دین علو
شهریدا انجم سپه دین غلو
تورت طرف جدول و بازار اونگا
کیرگان اُلوس بارچه خریدار اونگا
هرنی خریدار گمان ایلابان
ساتقوچی یوز اونچه عیان ایلابان
قیمتی اجناس بیلاهر ییر دوکان
خالی ایتیپ حوصله بحر و کان
رخت که بزاز تیریب تنگ تنگ
اطلس افلاک کبی رنگ رنگ
حقه گوهر بیلاهر جوهری
چرخ ایلا ظاهر ایتیپان اختری
کیرسا چیقار یول تاپا آلمای کونگل
سیریدا سودایی اولوب عقل گل
مسجد جامع ینا ییر عالمی
تاقی ینا ییر فلک اعظمی
شهر جهان اوندا بوهم ییر جهان
ایککی جهان ییر بیری ایچرا نهان
چرخ اوزا زینه اونینگ منبری
پایه سی اول بیرگاچا کیم مشتری
آی ، کیچا قنديل جهانتاب اونگا
قوس قزح هیئتیی محراب اونگا
شهری ارا بویله بنا بی حساب
قلعه سینینگ تاشیدا خود بی حساب
هر نیچا کوز توشگوچا دیوار بست
بارچادا معموره ، ایلی گانا نشست
تابقالی تعین محلات بهر
اهل محلات آیریب شهر شهر
شهرلار آتینی محلات ایتیپ

بولدی چو یوز شهر ، هری آت ایتیپ
الله الله نسی هری دور بو هری
بیر بیریدین طرفه اونینگ هر بیری
ایککی ثوابت فلکی دین نشان
ایککی خیابانی ایککی کهکشان
آنچا خوانق باری معمور اونگا
کیم تاپا آلمای کیشی مقدور اونگا
هر اولاشور نانی اونینگ قرص مهر
آلغان اونسی سایل قدخم سپهر
غلغلله ذکر فلک دین اوتوب
قایسی فلک ؟ خیل ملک دین اوتوب
مدرسه لار هر بیرسی ارجمند
پایه دا کوک مدرسه سیدین بلند
طرح دا ، صنع ایلکی مهندس لاری
روح قدس فیض مدرس لاری
فایدغا اهلای چو آچیب ورق
گرچه عطارد ایسا آیتیپ سبق
تاقلاری رفعتی نینگ یوق حدی
اویلا که کوک گنبدی ، کوک گنبدی
گنبد کاشی سیدا کون عکسی فاش
اویلا که کوک گنبدی ایچرا قویاش
هر ساری گلدسته سی اونداق بلند
کیم ایتیپان فکریدا گل دسته بند
خیل ملک قبه سی نینگ زایری
اویلا که سرو اوزرا چمن طایری
قبه بولوب عرش مقدس اونگا
بیر قفسی چرخ مقرنس اونگا
هیئت سی مخروطی ایلا مستطیل
عرش ستونی بولوری دین دلیل
میل بیلا مهجه سی تار تیپ علم
ظاهر ایتیپ نکته لوح و قلم

مؤذنی هر تون قویی شمعین توتوب
شمع کواکبني فلک یاروتوب
چرخ مروری بیلا تعجیلی دین
منطقه خطی سیزیلیب میلی دن
هر ساری بیر مسجد عالی اساس
زینتی نی عقل ایتا آلمای قیاس
رفعت اونگا ، چرخ معلاکبی
چرخ دیما مسجد اقصا کبی
فاخته قندیلدا خلوت نشین
عرشدا اول نوع که روح الامین
جمع ایچیدا تقوا و طاعت ایللی
بلکه ملک خیللی جماعت ایللی
بیش نوبت غلغله کیم یوق حدی
غلغله یوق ، دبدبه احمادی
باغلاری هر بیر سی جنت مثال
روضه غه هر گوشه سیدین گوش مال
غیر مکرر باری سمرمنزلی
عیش و طرف منزلی هر منزلی
بارچا چمن لار گل و گلزارلیق
هر چمنی یولی گره کارلیق
هر گرهی دا گل و گلشن داغی
یوقکه مسدس که مثن داغی
گل لاری نوعی نی دی آنچا گل
آنچانی گل کیم سانای آغانچا گل
نخلینی دهقان که برومند ایتیپ
شاخیغه یوز میوه نی پیوند ایتیپ
بیر شجر و یوز گل ایلا شیوه سی
طرفه که یوز نوع بولوب میوه سی
صحنیدا یوز گل چیقاریب هر یاغاچ
هر گلی نینگ عطری باریب بیر یاغاچ
قوشلاری یوز نوع ، خوش الحان باری

سبزه و گل اوزرا خرامان باری
سو طرب انگیز چیکب غلغله
اویلا که عشرت نغمی بلبله
عیش غا ترغیب کیلیب اول ندا
باغ دماغین تراتیب اول صدا
قصرلاری بارچا رفیع و متین
کلک اوشاتیب نقشیدا نقاش چین
زینت ارا اویلا که چینی پرند
نقشی دا نقاش قضا نقش بند
تاقیغا کوک پایه سیدن نردبان
کنگره دوریدا زحل پاسبان
حد جنوبی سیدا بیر طرفه رود
رود نیکیم لجه چرخ کبود
چرخ دیمای کیم یوزیدا هر حباب
گنبد فیروزه دین آلیب حساب
حد شمالی سی ساری ایککی نهر
اول ایککی دین خرم و سیراب شهر
ایککی سیدا طعم زلال حیات
روضه داغی تورنگا اوندین اویات
خضر سویی دیک اونگا روشن زلال
نطق مسیح اوندانسیم شمال
خطه سیغا اویلا معظم سواد
کیم اونگا هر گوشه بیر اعظم سواد
مصر و سمرقند، نی ماننداونگا؟
ضمینیدا یوز مصر و سمرقنداونگا
کیم اونی حق اسراسین آفات دین
ایمین ایتیپ بارچا بلیات دین
مونداق ایماس ایردی و ایرماس شکی
مونچا نیکیم ایرماس ایدی ده یکی
موچه شرف تاپدی شه انصافی دین
اولکه خرد لال ایرور اوصافی دین

خسرو غازی شه روشن روان
عدل دا شاگرد انوشیروان
ایلادی شاگرد لیغین چون هوس
یوز ایشی دین بیلدی بیر ایشی نی بس
عدل طریقغا قویوب گام نی
عدل ایلا اورکانمادی اسلام نی
یوق بو که یوز قاعده دلپذیر
سلطنت امریدا باری ناگزیر
قالدی و اول عدل ایلا تاپتی حیات
قویدی قیامت کا دیکین یخشی آت
بو که ایروور عدلغا اونیدین بلند
دین داغی یوز قاعده دلپسند
قالسا تانگ ایرماس بنی آدم ارا
آتی یوز آنچا باری عالم ارا
تا بنی آدم بیلا عالم ایروور
عالم ایچیدا بنی آدم ایروور
عدل ایلا عالم یوزین آباد قیل
خلق ایلا عالم ایلی نی شاد قیل
حکمونگ ارا عالم و آدم داغی
یوق که بو ایککی ینه عالم داغی

[نوایی ، ۱۳۶۹ : ۷۲-۷۴]

هرات نوایی

ترجمه مقاله نهم:

[خراسان] در بیان کشور عظیم المثل خراسان که آیه کریمه «ارم ذات العمد التی لم یخلق مثلها فی البلاد» آیتی ست در شأن او ، به تخصیص در توصیف امن آباد دارالسلطنه هرات که مضمون « و من دخله کان آمنا» حدیثی ست در تعریف او. و اگرچه حدیقه بود ؛ اما خشک بود ؛ ولیکن جویبارِ عدل شاه آن را رشکِ خلدِ برین کرد و اگرچه معموره بود ؛ اما ویران بود ؛ ولیکن از احسان شهنشاه غیرتِ نگار خانه چین شد.

[موقف خراسان در جهان هستی] وقتی که خالق جهان ، هستی را بنا کرد و پیدا و پنهان چرخ را ، آشکار نمود ؛ هفت فلک را به گونه مستدیر خلق کرد و هر یکی را با شمع منور ساخت. اگر شش تای آنها شمع های درخشان بوده باشند ؛ یکی از آنها مشعل درخشان است و در خشانتر از دیگران. ترتیب آفرینش ، طوری بود که سه تا از این مشعل ها ، پایین بودند و سه تای دیگر در بالا جا داشتند. از میان این همه ، روشنی خود را نثار چهارمی کرد. این چهارمی در هفت اقلیم آسمان سلطان است ؛ نه بلکه آنها تن اند و این یکی جان است. وقتی که این مشعل درخشان در فلک چهارمی نور افگن شد ، حدیثِ « خیر الامور اوسطها» را مسجل گردانید. همچنان که افلاک هفت اند ؛ اقلیم های جهان [زمین] نیز هفت اند. اینها از یکدیگر تقویت می شوند و از همدیگر تربیت می یابند. از اینکه مهر به آن شش دیگر فایق است و از همین سبب ، فلک چهارم را سزاوار شده است. وقتا که آفتاب نور خود را فاش کند ؛ ستارگان نمایان شده می توانند ؟

[اقلیم چهارم] در زمین ، اقلیم چهارم -خراسان- دلپذیرتر از اقلیم های دیگر می باشد و مانده آفتاب در آسمان چارم بی نظیر است. وقتا که تقسیم بندی خطه ها صورت گرفت ؛ خراسان را اقلیم چهارم نام کردند.

[ساحت خراسان: شهرها / زیارویان] این ملک را روضه بهشت خطاب کن ؛ نه ملک خراسان. ساحتش از آسمان چارم وسیع تر است و مقامش از هفت آسمان رفیعتر. در خطه او شهرها افزون از عدد اند و هر شهری از توصیف و تعریف بیرون از حد. این شهرها در نزاهت خلدبرین را مانده اند و زیبا رویان در آنها ، ماندگانِ حورعین.

[کوه ها] کوه هایش ، سر افراخته تر از فلک اند و آسمان در جنب آنها ، مانده دشت همواری ست. در جوف هر یک این کوه ها ، معدنی غنوده ؛ گوهرهای عجیب ، هر یک آن را جایگاه خود کرده اند.

[چشمه‌ها] از چشمه هایش ، آب ، روان نیست ، بلکه قطرات مروارید می‌تراود.
دشتهایش همسان آینه اند و سبزه ها ، زنگار آن آینه.

[خاک و سبزه‌ها] از سبزه اش ، گلشن مینا رنگ ، در رشک است و از خاکش ،
عنبر سارا در آتش غیرت می‌سوزد.

[سینه روی زمین] خراسان برای نقود هفت آسمان ، گنجینه است. هفت فلک تن
است و آن سینه.

[هرات: قلب خراسان] خطه خراسان ، سینه روی زمین لقب گرفته است و درین
سینه ، هرات پاک ، حیثیت قلب را دارد. دل را به صورت کل ، سلطان بدن تعریف
می‌کنند. بخردان ، هرات را پادشاه تمام کشورها می‌شمارند. بودن پادشاه در قلب ، جای
تعجب نیست ؛ چونکه شاه همیشه در قلب جا می‌داشته باشد. هرات ، حیثیت دل را پیدا
کرده است و کسی از آن دل کنده نمی‌تواند. مقام هرات در قلب‌ها بوده باشد ؛ جای
شگفتی نیست ؛ چونکه از هر جلوه اش ، راهی به قلب‌ها می‌یابد و آنها را تسخیر می‌کند.
زیب و زینتش ، همسان آراستگی بدن است و وسعتش ، مانده پهنای کشور دل می‌باشد.
کشور مگویش ؛ باغ ارم بگویش ؛ نه بیت الحرام خطابش کن!

دوره شهر به آن پیمانه است که اگر صد سال پیک خیال راه پیمایی کند ؛ دوره
اش را تکمیل کرده نمی‌تواند.

[سطح شهر] چرخ ، سطح آن را ، با مهره خورشید هموار ساخته است. خاکش را
مشک سرشت کرده اند و سیمایش را ، رشک بهشت ساخته اند.

[قلعه و ارگ هرات] استواری قلعه اش آنگونه بلند است که قلعه چرخ از بلندی
آن در خجالت است. برجهای آن سان رفیع اند که ذات البروج در زیر آن مانده است.
ارگش از محدوده نه فلک بزرگتر است ؛ درست به نسبت زمین با گردون. رواقهای کنگره
هایش ، عبادت گاه تمام فرشتگان می‌باشد. الواحش با کاشی آراسته شده اند و فلک
لاجورد ، کاشی آن است. دروازه هایش به آن پیمانه بزرگ اند که فیل فلک ، می‌تواند از آن
بگذرد. تاق آن برابر با تاق آسمان می‌باشد. خندق اطرافش ، آن سان عمیق است که هرات
را از بدنه زمین جدا کرده است. از قله اش ، به قله فلک بلندی و در شهرش ، از لشکر
ستارگان انبوهی ست.

[بازارهای هرات] بازارش در چار سمت کشیده شده. هر کی در آنجا رود ، دلباخته
اش می‌شود. هر متاعی را که خریدار در خیال بیاورد ؛ فروشنده ، صد برابر آن عرضه
می‌کند. هر دکانش از اشیای قیمتی آن گونه آکنده است که پنداری تمام ثروت بحر و بر در
آن فراهم آمده است. رختهای چیده شده اش در کنار هم ، مانند اطلس فلک رنگارنگ

است. هر گوهر فروش ، با حقه های جواهر ، نهادی از چرخ و ستارگان را آراسته است. اگر ، دل ، به بازاریش درآید ، راهش را گم می کند و عقل در سیر آن ، سودایی می شود.

[مسجد جامع] مسجد جامع ، عالم دیگری ست. تاق آن همتای تاق فلک اعظم است. در متن شهرجهان [هرات] ، مسجد جامع خود دنیای دیگری می باشد. پنداری که دوشهر در اندورن هم اند. منبرش ، نردبان چرخ است و پایه اش تا مقام مشتری بلندا دارد. قندیل جهانتاب از طرف شب ، همسان مهتاب است و محرابش ، مانده قوس قزح می باشد.

[«صد شهر»] در شهرش بناها بی حساب اند و در بیرون از شهر ، خود مقدار بناها را قیاس می کن. به خاطر یافتن و دانستن محلاتش ، باشندگان آن را به شهرها تقسیم کرده اند. هر شهری را محله یی می گویند. از همین سبب نام دیگر هرات ، «صدشهر» است. درین خطه ، تا چشم کار می کند ؛ دیوار بست در دیوار بست است و هر یک آن برای گروهی جای نشست.

الله الله این چه شهری ست که هر پدیده آن ، طرفه تر از دیگری می باشد. هر بخش آن از ثوابت نشان دارد و هر دو خیابانش ، مانده دو کهکشان می باشند.

[خانقاه ها / مدرسه ها / مسجدها] آن اندازه خانقاهای معمور درین شهر اند که کس حسابش را نمی داند. تحفه و نثار این خانقه ها ، قرص آفتاب است که برای گرفتن آن ، چرخ سایل ، قد خم می کند. غلغله ذکر از آسمان گذشته است ؛ از آسمان چه که از عالم ملکوت هم فراتر رفته. هر مدرسه اش عزیز و محترم است ؛ حرمت و عزت آنها ورنبرتر از گنبد نیلی می باشد.

دستان مهندسان ، در طرح و نقشه آن ، مثل دست صانع کار کرده اند و مُدرسانش از فیض رسانی ، مانده روح القدس اند. اگر ورقی به خاطر نفع رسانی بازکنند ؛ عطارد را هم درس می دهند.

رفعت تاقهایش بی حد است. پنداری که گنبد کبود آنها ، درست مانده گنبد کبود آسمان است. در کاشی گنبد آن ، عکس خورشید بازتاب یافته ؛ همسان آفتاب در بین آسمانهاست. گلدسته هایش آنگونه بلند اند که خیال از آنها گلدسته می بندد. ملائک زایر قبه های آنها اند ؛ مثلی که قُمریان زایر سروهای بلند اند. شکل آنها ، مخروطی و مستطیل است و این خود دلیل بر آن است که این ها ، ستون های عرش اند.

میل و مهجه آنها که علم بر افراشته را می مانند ؛ نشانه یی از لوح و قلم می باشد. مؤذنش ، شبانگاهان ، شمع خود را گل می کند ، چونکه فلک شمع ستاره گانش را می افروزد و مؤذن در روشنایی آن ، کارش را ادامه می دهد. از حرکت چرخ و تعجیل میل آن ، خط منطقه رسم می شود. هر طرف مسجدی باشکوه ست که زینت آن را عقل قیاس کرده نمی تواند.

بلندی گنبد و گلدسته‌های آنها مانده چرخ معلا (معلی) ست ، نه همتای مسجد اقصا (اقصی). در قندیل‌های آنها ، فاخته‌ها خلوت نشینی دارند ؛ درست و راست مانند روح الامین که در عرش مقام دارد. در آنها ، طاعت و تقوا پیشه گان جمع اند و اهل جماعت ، مثل خیل ملایک اند. پنج نوبتی (پنج وقت آذان) که در فضا طنین انداز است ؛ غلغله نیست ؛ بلکه گلبانگِ دبدبهٔ احمدی می‌باشد.

[باغها/ گلها] باغ‌های هر یکی شبیه جنت است. هر گوشه‌اش ، گوشمالی به روضهٔ رضوان می‌دهد. تمام سرمنزل‌های آن نا مکرر اند. هر سرمنزل آن ، منزل عیش و طرب است. تمام چمن‌ها پر از گل است و راه‌های آنها ، گره کاری شده است. در هر گره آنها ، گل است و گلشن. اشکال آنها ، مسدس و مثنی (شش ضلعی و هشت ضلعی) می‌باشد تا که شماره گرفته می‌توانی ، گل است و گل در گل.

[درختان] نخل هایش از هنر دست و زحمت دهقان آنگونه برومند شده اند که در هر یک آن ، صد گونه میوه پیوند کرده اند. هر درخت با صد نوع گل جلوه می‌کند و عجیب تر آنکه ، صد نوع میوه دارد هر درخت. در موسم بهار هر درخت ، صد نوع شگوفه می‌کند و عطر آنها تا یک فرسنگی شنیده می‌شود.

[پرنده‌گان] پرندگانش ، صدها نوع و تمام آنها بر سر سبزه و گل در خرام اند. **[آب]** آبش ، غلغله طرب انگیز دارد ، ؛ آن طوری که بلبله در مجلس عشرت صدا در می‌آورد. این ندا ، دماغ باغ را سرخوش می‌سازد و آن صدا ، به عیش و طرب ترغیب می‌کند.

[قصرهای هرات] قصر هایش همه ، بلند و مُحکم اند آن سان زیبایند که پنداری نقاشان چین ، آنها را نقش و نگار بسته اند. این قصر ها ، در زیبایی ، مانده پرنده چینی اند ؛ چنین به نظر می‌رسد که طرح آنها را ، مهندس قضا ریخته است. در تاق‌هایش ، از پله‌های آسمان ، نردبان است. در اطراف کنگره‌های آنها ، زحل پاسبانی می‌کند.

[رودها/ نهرها] در حد جنوبی آن رود طرفه‌یی جاری ست. این رود ، دریانی ، بلکه لجه‌یی از آسمان کبود است. حباب هایش را ، از قیاس چرخ دوار مشمار ؛ از حباب‌های آن ، گنبد پیروزه ، حساب می‌برد.

در سرحد شمالی ، دو نهر جاری اند. ازین هردو شهر خرم و سیراب می‌شود. آب هردو ، طمع آب حیات را دارند ؛ مانند روضهٔ رضوان که چار عنصر زندگانی (زمین) ، از آن در خجالت است. آب آنها ، مانند آبِ خضر است و نسیمی که از آنها می‌وزد ؛ مانند دمِ عسیاست.

[سواد هرات] سواد خطه اش ، آن سان بزرگ است که هر گوشه اش ، سواد اعظم می‌باشد. هرات به مصر و سمرقند مانده نیست ؛ بلکه صد مصر و سمرقند در هر گوشهٔ آن است. خداوند آن را (هرات را) از همه آفتها و بلاها در امان دارد!!

[از شرف عدل] این شهر ، در گذشته‌ها چنین نبود ؛ بلکه ده یک این هم نبود. این همه را از شرف عدل و انصاف شاه ، پیدا کرد. پادشاهی که خرد از اوصاف او ، لال است. پادشاه غازی و روشروانی که شاگردی نوشیروان را پذیرفت. وقتی که هوس شاگردی او را کرد ؛ از صدها کار نیکویش ، یکی را برگزید. قدم در طریق عدل گذاشت و آن را با تعالیم اسلام غنی ساخت. غیر از اینها صدها قاعدهٔ دلپذیر که امور سلطنت را از آنها گزیری نیست ، اساس گذاشت. این همه قاعده‌ها برقرار ماند و او از برکت آنها حیات جاودان یافت و نام نیکش تا قیامت زنده ماند. تنها عدل از او بلند مرتبه نیست ؛ بلکه در دینداری هم ده‌ها قاعدهٔ دلپسند پی افکند. عجب نیست اگر نام او در بین بنی آدم تا آنگاهی که عالم است ؛ جاودان بوده باشد.

[عالم و آدم] تا که بنی آدم و عالم است و آدمی در جهان زندگانی دارد ؛ دنیا را آباد کن و با خُلق نیکو ، خُلق را شاد گردان. زیر فرمان تو هم عالم و هم آدم ، تنها این هردو نی ، بلکه هژده هزار عالم بوده باشد.

لطفی هروی ۱۳۶۶-۱۴۶۵ میلادی

مولانا لطفی ، از اثر ترنم غزل‌های زیبایش در تاریخ ادبیات اوزبیک شهرت فراوان به دست آورده است. آثار او گنجینه پربهای ادبیات اوزبیک است. میرعلیشیر نوایی او را « ملک الکلام» لقب داده در شمار شاعران مشهور شرق چون حافظ و سعدی و دیگران قید کرده است. لطفی در هرات زندگانی و ایجاد کرد. میرعلیشیر نوایی از دیدارش با لطفی ۹۰ ساله سخن میگوید. نظر به اساس معلوماتی که میرعلیشیر نوایی در آثار خود قید کرده است و همچنان معلوماتی که از نوشته‌های دولت شاه و خوند میر به دست می‌آید ، تخمین کرده میتوانیم که او در سال ۱۳۶۶م تولد شده ، در سال ۱۴۶۵م وفات کرده است.

لطفی مطابق به رواج زمانه اش ، اول در مکاتب^۱ و بعداً در مدارس درس خواند. او به تمام علوم مروج زمانش علاقه نشان داد. فنون دنیوی را آموخت. برای مدتی در حضور «شهاب الدین خیابانی» یکی از متصوفین درس خواند. تمایل شاعر آینده به شعر و ادبیات برازنده تر بود. اسلوب شعری شرق ، به مکتب ایجاد او تبدیل شد. ادبیات شفاهی زبان مادریش ، برای او منبع الهام گردید. لطفی در اول مثل شاعران سلفش چون آتایی ، سکاکی ، گدایی و حافظ خوارزمی به صفت شاعر اشعار غنایی شهرت یافت. غزل‌های لطفی که در آنها آرزوهای بزرگ انسانی به گونه ماهرانه ترنم داشت ، زبان به زبان میگشت. دیوان شاعر در زمان حیاتش نه تنها در آسیای میانه بلکه در ممالک شرق میانه هم به شهرت رسیده بود. لطفی ، غیر از اشعار غنایی دو اثر دیگر هم دارد: یکی نظم کردن کتاب «ظفرنامه» ، دیگری «مشحون الحقایق».

از معلوماتی که ملا عصمت الله ختنی در کتاب خود به نام « تاریخ موسیقین» آورده است ، بر می‌آید که لطفی در موسیقی هم دسترسی داشته ، «عملها» ایجاد کرده قسمت بزرگ آثار لطفی را ، دیوانش که در آن اشعار غنایی بیشتر اند ، تشکیل میدهد. شاعر افزون بر این دیوان به زبان مادریش که شامل غزل ، تویوق ، قطعه و فرد هاست ، به زبان فارسی- تاجیکی هم آثاری داشته ، از آنها مجموعه‌یی هم تدوین نموده بوده است. همزمانان لطفی درباره آثار فراوان او هم معلومات میدهند. از جمله غیاث الدین خوند میر در کتاب «مکارم الاخلاق» خویش می‌نویسد: «مولانا لطفی که به لطف سخن یگانه آفاق بود و پیش از وی و به از وی به زبان تورکی کسی شعر نگفته ، در مبادی سن رشد و تمیز

^۱ در سیستم تعلیمی اسلام در افغانستان و ماوراءالنهر ، مکاتب یا مکتب خانگی ، مراحل اول تعلیمات است و مدارس ، مراحل برتر تعلیمات.

آن حضرت [نوایی] روزی به ملازمتش رسید و التماس نمود که از نتایج ابکار افکار خود به خواندن غزلی مرا بهره ور سازید. آن حضرت غزلی خوانده که مطلعش این است:

عارضین یاقچاق کوزومدین ساچیلور هر لحظه یاش
بیله کیم پیدا بولور یولدوز ، نهان بولغاچ قویاش

جناب مولوی از استماع این غزل غرا در بحر حیرت افتاده ، به زبان راند که والله که اگر میسر شدی ، ده- دوازده هزار بیت تورکی و فارسی خود را باین غزل بدل می‌کردم و حصول این معامله را فوزی عظیم می‌شمردم. «[خوند میر ، ۱۳۶۰: ۳۳] در تعلیقات همین اثر در باره لطفی آمده است که: «از تربیت یافته گان بایسنقر میرزااست و میر علی شیر نوایی در مجالس النفایس می‌نویسد که مولانا ملک الکلام زمان خود بود و در شعر تورکی و دری نظیر نداشت. اما در نظم تورکی شهرت او بسیار است و دیوان او مشهور و مطالع متعذرا جواب دارد. در نود و نه ساله گی شعری گفت ردیف آفتاب که شعراً زمان جواب کردند و هیچ کدام مطلع برابر او نتوانستند گفت. آن مطلع ،

ای ز زلف شب مثالت سایه پرور آفتاب

شام زلفت را به جای ماه در بر ، آفتاب

لوح مزار مولانا توسط مرحوم فکری سلجوقی کشف و در رساله «مزارات هرات» توضیح شده است. [مکارم الاخلاق ، ۱۹۱] عبدالله کابلی در کتاب تذکره التواریخ^۱ مینویسد که لطفی نزدیک به سه هزار بیت دارد که به خاطر مشاعره‌ها سروده شده کسی هم به آنها جواب گفته نتوانسته. [قیومف ، ۱۹۸۷: ۵-۶]

لطفی هروی شعر لریدن آگیلر

۱

آی یوزونگ آلیده خجل ، حُسن ایلی ، روم و چین ارا
ولوله سالدی کوزلرینگ کافر و اهل دین ارا
چون مینی اولتورور بو گون اول رخ عارض آرزو سی
روضه ده تاپقه من اوروں ، لاله و یاسمن ارا
ینگی ایکانده کورمه دی هیچ کیم آی توتیلغانی
چین نه اوچون توته قاجینگ ، یارب اوشل جبین ارا

^۱ عبدالله کابلی ، تذکره التواریخ ، انستیتوت شرق شناسی اوزبیکستان ، شماره ۲۰۹۳ ، ۱۴۸ صفحه. پاورقیاین کتاب در سال ۱۳۶۱ یا سال ۱۳۶۲ در کابل به نشر رسیده. مبنای اصلی کتاب بیشتر طبقات ناصری بوده / دکتور واحدی

زلفینګ ایلہ چو نافه دین اوردی دم آهوی ختن
غمزنګ آتیم چی^۱ سی اوقی نافه نی اویدی چین ارا
عقل دیدی که ذره یی مهر یوق اونده آغزی تیک
قیلدی تبسم اویله کیم ، توشدی گمان یقین ارا
قیلمه حواله هجر ایلہ لطفی نی اولتورور اوچون
تیز قلیچ نی ایلگه آل ، توتماغیل آنی قین ارا
۲

ای پری یوزلوک بیگم ، جانلر فدا بولسین سینګا
دنیا ده حُسن آتی بار ایرکن ، بقا بولسون سینګا
حدّ مخلوقات دین دور ناری اول حُسن و جمال
اولکه یوقتوررحم ایرور ، بول هم عطا بولوسون سینګا
ایمینیب^۲ حاسد تیلی دین ، دست بیرمس چون سلام
کوز اوچی بیرله ییراقدین ، مرجبا بولسون سینګا
چون وفاسیزلرگه بیرمیش لر ازلده کورک^۳ نی
بو کمال و حسن ایلہ ، قیده وفا بولسون سینګا؟
بیر قیا باقسنگ زکات حسن ایلہ ای کورککه بای
لطفی مسکین دین اولگونچه دعا بولسین سینګا

۳

قچان که غمزه سی کوز قانیمه قرا قیلسه
خطا سیز اوق نی اورر جانیمه خطا قیلسه
جفا کوریب اونینگ اوچون چیقر مینینگ جانیم
مینی خود اولتورور اول غمزه گر وفا قیلسه
کونګولسیزایتی کوزی وه ، نی بولدی تینگری اوچون
دوداگی دین مینی بیر سو اوریب دوا قیلسه
یوزیگه ساچدین اوگون تیگمه سون پریشانلیق
کونګول نی اول تون و کون نیچه مبتلا قیلسه
شکر دیک آغزی مینگه قبله آمد خفیه (؟)

^۱ آتیم چی: شکارچی ، صیاد ، میرګن

^۲ ایمین بولیب

^۳ شکوه ، عظمت چیرای آرقه لی

ندور سوزی اونی ، شیرین ، کیرک ادا قیلسه
قچان خرام ایتسه گلگون قبا کیب اول سرو
تیلر بو غنچه کونگول کرته دین قبا قیلسه
قیو عنایتیغه عذر قیلسون لطفی کیم
سکونجی عهده سیدین چیمه غه ی دوا قیلسه
۴

پرتوی دور اول تبسم دین که جان دیر لر اونی
سایه سروینگ دور هم کیم روان دیر لر اونی
بخت سرگشتمنی کور که زلفی تیگدی باشیمه
جان کمیننده نیچه کیم ناتوان دیر لر اونی
ای کونگول اورگت جفا بیرله اوزینگنی باشتن اوق
کوپ وفا کوز توتمه کیم ، نامهربان دیر لر اونی
اول الف بویوق قاشی تون عکسی دین دور لمعه یی
حسن عالم تابیدین باشقه گران دیر لر اونی
آی یوزی بیرله قران قیلغان اوچون چولپان کوزی
اوندین اصحاب نظر ، صاحبقران دیر لر اونی
لطفی گمنامی نی عالمده قیلغان روشناس
داغ عشقینگ دور که دولتلیق نشان دیر لر اونی

[قیوموف ، ۱۹۸۷: ۲۴۶]

لطفی نینگ قصیده لری دن بیر آلگی

بو قصیده سویمه غنی یوا چاپی بیلن مقایسه بولدی

تومان مینگ شکر کیم قیلدی مدد تأیید سبحانی
آغریق تن شفا تاپتی فریدون و جم ثانی
شریعت ملکی نینگ شاهی ولایت جرمی نینگ قطبی
سعادت جسمی نینگ روحی ، خلافت تختی نینگ خانی
سلیمان سلطنت لیق قیصر و کسرا عدالت کیم
قضاینگلیغ ایرور گردون مطیع امر و فرمانی
معین الدین و الدنیا ، شهنشه ، شهرخ سلطان
شهی کیم دولتی دین [دور] ، قوی دین مسلمانی
اوچون^۱ نینگ یاروغی ، صاحب قرانی کیم ایرور ذاتی
حیا و حلم نینگ بحری ، صفا و صدق نینگ کانی
تیمور بیگ خاندانی نینگ چراغ [ی] ، یاروق کوزی
کیم احسانین کوروب تیرلار حیادین ابر نیسانی
ملک سیرت دیسم لایق ، دلیل اوش طاعت و تقوا
نبی خلقت دیسم حقدور ، ایرور اخلاق ، برهانی
مساکین قویغای^۲ ایردی گنج اونینگ احسانیدین [یبرده]
بو مشکل کیم کیشی تاپمس اونینگ عهدیده ویرانی
قنی جمشید و اسکندر^۳ ؟ داغی محمود ایلہ سنجر
کیم آلسالار اولار اوندین ، بوگون رسم جهانبانی ؟
ممالک ایچره «دست انداز»^۴ قونیشتن^۵ اوزگایوق اصلا
جهانغه سالغی سایه^۶ های عدل و احسانی
زهی سلطان فرخ کیم قمر دورینده عدلینگدین
صنم لار زلفی^۶ دین باشقه قیلاوچی یوق پریشانی
قیامتغه تیکین سیر ایتسه گردون تاپمغای هرگز
امان ملکی اوچون بیر سیز تیکین سلطان حقانی

^۱ امینی: چراغ ؛ اوچون ، آچون: جهان ، دنیا

^۲ غنییوا: قولغای.

^۳ غنییوا: جمشید اسکندر

^۴ غنییوا: قوشتن

^۵ غنییوا: سایه یی سالغه ی

^۶ غنییوا: زلفی نی

ضعیف اوچین^۱ قوی لادین آلاړ چون ، شحنة عدلینگ
 تایانیب توبغه^۲ بوری [لار] قیلور قویلا رغه چوپانی
 قضا دیوانیدین یرماق خزانانغه توشورور
 فلکی قیلدی دارالضرب^۳ ایغه^۴ بیردی ثمغانی
 مرصع قیلغالی آلتونچی شمس اونینگ قلاوزین
 جگر خونلوق بیلا تاشتی قیلور لعل بدخشانی
 مونینگ دیک کیرک ایرمیش ایلگا بی بدل ذاتینگ
 الهی عمرونگیز بارینچه بولغای^۵ چرخ دورانی
 شها بیر نیچه کون سیزگا تکسّر^۶ بولغالی واقع
 جهان برهم اوره باردی ، الوس نینگ قالمه دی جانی
 بیکنینگ شکرلله کیم نیازی بولمه دی ضایع
 اوغان فریادیغه یتّی چو کوکدین آشتی افغانی
 بو حالت دین خبر بارگج^۷ محمد جوگی میرزاغه
 ناغو قانلانغه کیلدی دیب یوز اوردی سنگ کتمانی
 علی دولت بهادر ، ضعفینگیز قوتین انگلاب
 اونینگ تین بارمیش ایردی تاپمین بو درد درمانی
 کیتیپ ایردی تونکوب عبداللطیف میرزا اوزیدین
 بو غمدین کهر با اوزره توکوب یاقوت رمانی
 قموق بیکلر تیریکلای اولمیش ایلگا ایردیلا قورقوب
 دمامد جان بوروب یوز یوزنگا ایلچی دیک تورک مانی (؟)
 مونونگ بیرگا قران تأثیری کیچتی شکر تنگریگا
 بو طالع نینگ رمدغه دیگر ، یوقتور اوزگا نقصانی
 خلیق بیلمه دیلاړ ایمی دی بو سلطان جهان قدرین
 کیشیگا مشکل ایش توشمای بیلینماس قدر آسانی
 ملامتدین ساغین «لطفی» دعا بیرلا سوزونگ ختم ایت
 توشونمه مدح بحرینه که یوقتور حد و پایانی

^۱ غنیووا: اوچون دور

^۲ توب یا توب: چوب ، نیاق

^۳ امینی: آلیغه

^۴ امینی: بولغای بارینچه

^۵ امینی: مکسر. شکست ، ناتوانی ، ناقوله ی لیک ، کسللیک

^۶ غنیووا: یازدی

^۷ امینی: بارمیش

صبا فراشی تا هر ناز غنچه شکلیدین اورغای
سرادیق دیک^۱ چمن ایچره تومان خرگاه سلطانی
جهانده مهربان بیکم بیلله باقی بولونگ یارب
بو تخت و تاج بولسون تا قیامت سیزگا ارزانی
جهان ایمنی اوچون جاودانی بولسون اقبالینگ
بنی آدمغه بولغونچه بقای دولت امکانی
همایون سایه گر اوکسولماسون آفاق باشیدین
بارینچه کوک لگن اوزره قویاش نینگ شمع نورانی^۲

تورت لیکلر

یارب اول شمس الضحی یا سیز موسیز؟
یا مگر بدرالدجی یا سیز موسیز؟
مین سیور من سیزنی و سیز باشقه نی
مین مودورمن بیوفایاسیز موسیز؟
[قیوموف ، ۱۹۸۷: ۳۳۷]

۲

سین وفا اقلیمی نینگ سلطانی سن
سین معانی و ظرافت کانی سن
دنیا ده سین تیک تاپیلمس آدمی
سین مگر فردوس نینگ رضوانی سن؟
[ایضاً ۳۳۸]

۳

اوقی اوچتو ، جانغنه توشتو ولوله
نیچه خوبلر ساری اوغیرین کوز ساله ؟
بو یاروغلوق جمله خوبلر یوزی دور
بیر بهانه بیش ایمس دور مشغله
[ایضاً ۳۴۴]

فردلر

^۱ غنچو: سیراق

^۲ بو قصیده لطفی هروی دیوانی نینگ بیر ناقص نسخه سیدن کوچیریلدی. بو نسخه محمد کاظم امینی نینگ کتبخانه سی گه مربوط دیر. نیچه کتاب او جمله دن لطفی نینگ دیوانی هم بیر وقایه ده سقله نغن.

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۱۶۸

شکر ایرنینگ سری کوز نیچه باقسین
گرهیچ بولمه سه کوز حقی یوق مو؟

بحر تیک دُر بار ایلینگدین فیض اگر آله بولت
لای ینگلیق اطلِس افلاک بولغه ی غرق آب
[ایضاً / ۳۴۱]

تویوقلر^۱

قامتیم نی نیچه قاشینگ یا قیلَه
نیچه هجر اوتی جانیم ده یاقیلَه
غمزه بیرلَه توکدی قانیم اول صنم
تا حنا تیک قان ایل ی نه یاقیلَه
ایضاً / ۳۴۸

چرخ کجرفتار ایل ی دین یازه مین
حیقه دیم هجران قیشی دین یازه مین
بیر مینی یارلیق بیلَه یاد ایتمس اول
هر نیچه اول شاه غه قولوق یازه مین
ایضاً / ۳۴۹

تیلَه سنگ کیم عنبر تر ساچه سین
ایل بیلَه قیلغیل اشارت ساچه سین
شکر افشان قیل چمن نی سوز ایلَه
انفعال بیر طوطی ، بلبل ، ساچه سین
ایضاً

عقل و جان نینگ آفتی ، دین غارتی
هرنی بار اول کوزی بیرلَه قاشده دور
کیمه دی سوداسی هر گز باشدین^۲
راست ایتور لر که «دولت باشده دور»
ایضاً / ۳۵۱

ای قراقچی کوزلی دلبر ، اویلَه ییل
جان ایامن سین کبی جانانه دین
خُسن و لطف و صورت و معنا بیلَه

^۱ تویوق حقیقه معلومات اوچون بابر عنوانی که مراجعه قیلینگ

^۲ چاپ کنندگان اشعار لطفی تحت عنوان «سین سن سیوریم» نه پارچه شعر را به این وزن ، تحت نام قطعات آورده اند. این پارچه ها قطعه نیستند ، بلکه نوع دیگری از تویوق می باشند ، با تفاوت این که در تویوق تورکی ، سه مصراع یعنی مصراع اول ، دوم و چارم در آخر خود کلمات همأوا و دگر معنا دارند ، مگر در نه پارچه تویوق لطفی که میتوان او را مخترع این نوع تویوق دانست ، کلمات همأوا و دگر معنا در مصراع های دوم و چارم آمده اند ، درست مثل شعر چهار پاره در زبان دری. برای معلومات بیشتر درباره انواع تویوق به کتاب دریا در گوهر ، به کوشش دکتور شفیقه یارقین صفحات ۳۷-۳۸ مراجعه کنید.

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۱۷۰

توغمه گی سین دیک ینه جان آنه دین

ایضاً/ ۳۵

مولانا گدایی

تورکی گوی است ، بلکه از مشاهیر می باشد. در زمان بابر میرزا شعرش مشهور شد. نوعی میگوید^۱. از مطالع مشهور او یکی هم این است

آه کیم دیوانه کونگلووم مبتلا بولدی ینه
بو کونگول نینگ تیلی دین جانغه بلا بولدی ینه

سن مولانا از ۹۰ گذشته است. این مطلع از اوست :

دلبرا سین سیز تیریکلیک بیر بلای جان ایمیش
کیم اونینگ دردی قاشیده ، یوز اولوم حیران ایمیش

[نوایی ، ۱۳۸۷ : ۱۳۴]

آثار گدایی تا این اواخر به ما معلوم نبود. بار اول ، در شماره دهم سال ۱۹۶۱ مجله «تورک دلی و ادبیاتی» منتشره از طرف فاکولته ادبیات یونیورسیتی استانبول ، خبر داده شده که نسخه نوشته شده در قرن ۱۶ م از آثار گدایی در پاریس موجود است. از آثار او ۴۸ غزل ، یک قصیده و یک مستزاد به نشر سپرده شده است. او در زمان نوشته شدن مجالس النفایس (هق ۸۹۶) ، ۹۰ ساله بود. متکی به این یادداشت میتوان گفت که گدایی در سال ۸۱۶ هجری تولد شده است. مسأله قابل دقت این است که زبان ، اسلوب و روش گدایی شیرین است او به مطمئن گفتن ، تصنع و آوردن ترکیباتی که فهم آنها دشوار باشد ، علاقه ندارد. در اشعار او ، هر کلمه مثل نگین در انگشتی ، جا به جا می شود. به طور کل در اشعار او ، آهنگ خاص صنعت سخن در طنین است. او قصیده‌یی در مدح خلیل سلطان نواسه شاهرخ میرزا دارد.^۲ [نوایی ، ۱۳۸۷ : ۱۳۴]

^۱ مقصود. نوایی از متعذراالجواب (دشوار جواب ، شعری که جواب گفتن به آن دشوار باشد.) و تکلف آمیز بودن شعر اوست.
^۲ خلیل سلطان برادرزاده شاهرخ و نواسه تیمور است. رحیم ابراهیم

اونینگ شعرلریدن آگیلر

ینا بیگانه سین باری نیچوک دور؟
وفادن یانه سین باری نیچوک دور؟
قیلیب شرط اول و آخر پشیمان
سوزینگدین تانه سین باری نیچوک دور؟
وفا خود یوق ولی جور و جفا غه
بسی مردانه سین باری نیچوک دور؟
گدانی مونچه عقل و فهمی بیرله
دیدینگ دیوانه سین باری نیچوک دور؟

ای غمزه سی فتنه ، کوزی فتن ، یوزی آفت ،
رحم ایلله بو جانله
ختم اولدی سنگا سلطنت ملک خلافت
ای شاه یگانله
آتقاندن کوزونگ ناوک دلدوزنی هریان
ای شوخ جفا کیش
هر نیچه بار ایردی اره ده بُعد مسافت
جان اولدی نشانه
جان دین رمقی قالدی گدانینگ بدنیده
ای روح مجسم
شیرین دواقینگدین ، قدری قیلغین اضافت
تیرگوز اونی یانه

ینه یاز بولدی و تاپتی بوستان نشو نما
ای نسیم روحپرور ، خیر مقدم ، مرحبا
ایمدی موسمدور ماه پیکر لر بیلله گلگشت کیم
باغ رضوان دیک چمن بولدی لطیف و جانفزا

اوشول پری نه ملأئك صفتلو حور بولور
که گر کیشی دیسه اُنی بشر ، قصور بولور
تجلیات جمال و جلال قیلدی عیان
طلوع مظهر حسنونگ ، بونی ظهور بولور
یوزنگده قیلسه بولور صنع حق مشاهده سین
بو نه صفا ، نه طراوات ، داغی نی نور بولور؟
نسیم صبح کیتوردی ، وصال مژده سین آه
بونی فرح ، بونی راحت ، بونی سرور بولور؟

هرقچان کیم سالسنگ اول مشکین ساچینگنی یوز اوزه
فی المثل تاراج دین دور ، غارت ایمان داغی

سلاسل سنبلونگ نینگ کفری بوزدی
بنای زهد و ایمانیم نی سین ییل

[آیخان بیانی ، ۱۳۶۳: ۱۳۲-۱۳۶]

وصل نگار و فصل بهار و شراب ناب
هر کیمگا دست بیرسه زهی بخت کامیاب
بوستان و باغ فرقینه کور کیم نی تارتادور
هر دم به دم تکلف اوچون سایه بان سحاب
محبوب گلغذار ایلله هر کنج باغدا
عیش ایت که غنیمت ایروور غره شباب

هر قچان لعینگ تبسم قیلسه شکر ساچیلور
چون تکلم دین دم اورسه ، دُر و گوهر ساچیلور
غالباسین سنبلینگ نی ترادینگ ای جان بو کون
کیم نسیم صبحدم دین عنبر تر ساچیلور

کورمادیم هیچ کیم جهاندا ، افت جان ، شوخ شوخ
اوزی کافر ، سوزی شکر ، کوزی فتان ، شوخ شوخ

—
مست اگر چیقسانگ بوگون گشت خیابان قیلغالی
ایل بولور باری قتیل و بوینونگه قالور وبال
حیرت ایچرا عیدگاه خلقی نمازین ترک ایتیب
سورغوسی بیریرسیدین محو اولوب کیم کیف حال ؟

—
کیرالماس تانگلاغای فردوس و رضوان
سینینگ دیک چون بیگیم دلخواه میز بار

—
الله الله بو ملاحیت کیم زلال ایرنینگ ده دور
خضرنینگ سرچشمه حیوانی ، سین سن یا حبیب

—
ای قدینگ طوبا ، جمالینگ روضه رضوان داغی
لبلارینگ کوثر سووی دور ، چشمه حیوان داغی
هرچان کیم سالسانگ اول مشکین ساچینگنی یوز اوزا
فی المثل تاراج دین دور ، غارت ایمان داغی

—
ناصره درد دلیم نی بیلمه سنگ معذور^۱ سین
چونکه بیلمايدور بلی ، ساحل ده گی ، حالین غریق

—
ع: هر قوشی عنقا دیگول دور ، هر بشر انسان ایماس

—
کوردی قاشینگدا طالعیم نی حکیم
دیددی: « اوش آی باشیندا دور خطری »
هجر تونی نیچا اوزون بولسا
بولغوسی بار دور آخری سحری

^۱ در چاپ ، منظور بود

زمانی صبحدم اندیشه ییـرلا همنشین بولـدیم
که مدتـلار اُنینگ له ایردیم هر قیان همـراه
دیدیم کیم: بیلـسا ، بولـماس دنیانینگ ایشینی بعد الیوم
اگر تاپـسا احوال بـو کمال سلطنت ناگاه
کیمـا قالغای بو مونچا کردار و منصب عالی
کیم اولغای قابل اوش مکنـته ، کیم بولغوسیدور شاه ؟

—
لسان الغیبـدین کیلـدی قولـاغیم غه خطایی کیم
شـهشاه زاده لرنینگ سروری سلطان خلیل الله

—
سوزلاشوردا شکر ایرنـینگ کوریب مصری نبات
سوگایاتیب انفعالینـدین یاشور در باشینی

[نامق ، ۱۳۷۹: ۹۹۷-۱۰۰۴]

سلطان احمد میرزا^۱

نوایی در / مجالس النفایس در باره او می نویسد:

مردی درویش وش ، نیکو اخلاق و پسندیده اطوار است. سالها بر تخت خراسان حاکمیت کرد ، هیچ کسی از او شکایتی نکرد و طعن نگفت. و به سلطان صاحبقران به مثابه پدر است. صلاحیت دار دو دیوان ، مشارالیه مال و ملک و معتمد الیه سپاهی و چریک اوست. گاهی نظم می گوید ، این مطلع از اوست:

سین کبی شوخ و ستمگر دنیا ده پیدا قنی
سحر باییده کوزونگ دیک کافر یغما قنی
[نوایی ، ۱۳۸۷ : ۲۱۷]

در روضة السلاطین این معلومات در باره او هست:

«سلطان احمد میرزا بن سیدی احمد میرزا بن جلال الدین میران شاه و شوهر آقا بیگم بنت غیاث الدین منصور میرزا همشیره سلطان حسین میرزا بایقرا بود. »

[فخری هروی ، ۱۹۶۸ : ۲۲۰]

پسر عمر شیخ میرزا بن تیمور است. مردی درویش وش و خوش اخلاق پسندیده اطوار است. خوش طبعی از جانب پدر به او مورثی ست. سالها در تخت خراسان حکومت کرد ، کسی از او شکایت ننمود و طعن نکرد. به سلطان صاحب قران به مثابه پدر است. صاحب اختیار هر دو دیوان ، مشارالیه مال و ملک و معتمد سپاه و چریک اوست. گاهی نظم هم می گوید. این مطلع ازوست.

حسام الدین راشدی مینویسد که «در اصل فخری احوالش را از لطایف نامه (ترجمه مجالس النفایس) گرفته است. آنجا هست: سلطان صاحبقران را به مثابه پدر است. معلوم می شود که شرح حال دو سلطان رایکجا آورده است. یعنی سلطان احمد بن عمر شیخ را و سلطان احمد میرزا بن سیدی احمد میرزا را بایکدیگر پیوسته است. سلطان احمد میرزا بن سیدی احمد میرزا بن جلال الدین میران شاه و شوهر آقا بیگم بنت غیاث الدین منصور میرزا (همشیره سلطان حسین میرزا بایقرا) بود.» [فخری هروی ، ۱۹۶۸ : ۲۲۰] به دست آن حضرت کشته شدند. [فخری هروی ، ۱۹۶۸ : ۳۶]

^۱ در تذکره روضة السلاطین زندگانی نامه او یا زندگانی نامه سید احمد میرزا در هم آمیخته است. محترم راشدی متوجه این نکته شده ، تصحیح کرده اند.

مولانا قطبی

آیخان بیانی این معلومات را در باره مولانا قطبی آورده است:

مولانا قطبی هم در هرات زندگانی داشت و ملازم سلطان مسعود میرزا بود. مردی شوخ طبع بود و در دری و تورکی جلد. این مطلع تورکی او مشهور است:

غنچه گر نسبت قیلور اوزیگا دلدار آغزی نی
ای صبا ییلی توله قان ایلا زنه ار آغزی نی

[آیخان بیانی ، ۱۳۶۳: ۱۵۵]

مولانا نرگسی/آهی

از هرات است. با تخلص ذکر شده ، شعر می گفت ، آن را به آهی تبدیل کرد. علتش پرسیده شد. جواب درستی نداد. عادت کرده است هر جا که کوچکترین سخن رنگین یا معنای نازک ببیند ، تصرف کند. امید است آن طور که تخلصش را تغییر داده است ، این عادتش ره هم تغییر بدهد. [نوایی ، ۱۳۶۳ : ۱۰۵]

در نسخه هری این مطلع تورکی را هم از او دانسته است:

جان آلا ر خالی ملاحـت دین لب خندانیده
چین ایمش کیم توزبولور هرنی توشـر توز کانیده
[ایضاً پاورقی]

در مورد تغییر تخلص او فخری هروی در لطایف نامه آورده است: « از هری است و به تخلص مذکور شعر می گفت. آن را به آیتی تبدیل داد [نوایی ، ۱۳۶۳ : ۶۵] حکیم شاه محمد قزوینی درین مورد نوشته است: « نرگسی هروی ست. تخلص را به آهی تبدیل نمود. » [نوایی ، ۱۳۶۳ : ۲۳۸]

مولانا نعیمی

معلوماتی که آيخان بیانی در باره این شاعر آورده ، چنین است:
مولانا نعیمی از خویشان مولانا قطبی ست. طبع بدی نداشت. طبع شعر تورکی او خوب بود. در خدمت سلطان صاحبقران می بود چون قابلیت داشت و با صدق و اخلاص بندگی کرد ، بسیار مورد عنایت قرارگرفت و عاقبت به منصب صدارت سرافراز گردید. این مطلع از اوست

تا عدم دین بولدی پیدا مونچه کیم حُسن و جمال
سین پریش دیک یراتمایدور بشر دین ذوالجلال

هم در خدمت آن درگاه ، زخمی شده ؛ از جهان گذشت .

[آيخان بیانی ، ۱۳۶۳: ۱۵۶]

حریمی قلندر

از سمر قند به هرات آمده بود. در آنجا زندگانی داشت و شعر تورکی می گفت.

[بیانی ، ۱۳۶۹: ۱۶۰]

در کتاب اوزبیک ادبیاتی فرهنگی این معلومات اندکی گسترده تر است: « از سیماهای کمتر شناخته شده ادبیات اوزبیک ست. نوایی ، او را شاعری علم دوست ، تورکی گوی و سمرقندی معرفی می کند. گفته می شود که مقبره اش در سمرقند است. این مطلع از اوست:

نیچه ییغلای شمع دیک هجرینگدایاریم کیچه لار
آه کیم کویـدوردی داغ انتظاریم کیچه لار

[ایشانچ ، کوهکن ، ۱۳۷۴: ۱۱۱]

مولانا یقینی (نقیبی)^۱

یکی از شاعرانی ست که بعد از مولانا امیری ، ژانر مناظره را ادامه داده. اثر این شاعر در شکل نثر به نام «اوق و یای مناظره سی» (مناظره تیر و کمان) به دست ما رسیده است. نسخه این اثر که در اوایل قرن ۱۶ استنساخ شده است ، در موزیم بریتانیا موجود است.

اوق و یای مناظره سیدن

ناگاه خوبلر چیرگاسیدین آت چیقارگن بیرینچی آتلیق یگیت جولان قلیب ، ایلکینه اوق الیب ، ایکنیگه یاسالیب ، قبق آتقالی میدان باشیغه عزم قیلدی ، نظم:

بوز آتلیغ اول یگیت که جهان نینگ صفاسی دور
عاشق کیشی نینگ آتلیغ و چاوالیغ بلاسی دور

بنده مشفق تیک قان ییغلب دیدیم که آیا بونی خورشید تورکه قوس بورچینده تولوب قلیب تور و یانی کوکب تور کیم چرخ نینگ اوقی دیک پایه سی کوککه یتیب تور. آتی نینگ یوریشیگه باقتیم ایرسه دیدیم کیم «اگر بو آت مونینگدیک قددین آشا چالیق بولسه یر . کوکته مونینگ همتاسی یوق ایردی». بو سوزنی جلوداری ایشیتیب ، چیلیویلیک پیدا قیلدی. آیتیم که: «بو میدانده باری سنگانی ، قوشقونگه غضب قلیب چاووچی چیزسین!» آخر سوزومگه جواب تاپه آلمادی ، توتولدی. القصه ، بو خیالده متفکر و بو احوالده متحیر ایردیم ، چون اول یگیت نینگ یاسی نینگ سوزی تیلینده و اوق نینگ خیالی باشیده ایکگچ ، کونگلودمه کیچتی کیم: «بو کونگه دیگر و کیمرسه ترکی تیلی نینگ جوهرین و فارسی الفاظی نینگ گوهرین ترکیب قلیب ، اوق و یای نینگ اره سینده مناظره ترتیب قیله ی دورکه بو وجه دین عالم ده اندین نشانه قالغای دیب» چون اوشبو سوز مرغوب و بو باعث محبوب کوروندی ، بو منظره تصنیفینه شروع قیلدیم و امید اولکیم خوش طبع لار تابوغیدا مقبول و مطبوع بولغای ، انشا الله تعالی .^۲

^۱ در ترجمه مجالس النفایس توسط علی اصغر حکمت نقیبی آمده است. از افادات دکتور واحدی

در معاشرت تندخویتز مردی بود. شعر تورکی و فارسی می گفت. از اشعار تورکی این مطلع را با مباحثات زیاد می خواند:

آه کیم جانیمغه ییتم یار نادان ایلکیدین
داد و فریاد اول جفاچی آفت جان ایلکیدین

در وقت های اخیر از سخنان بی ادبانه توبه کرده در طریق اهل صلاح گذشت. امید که معفو شده باشد. قبرش در دره دوبرادران است.

[نوایی ، ۱۳۶۳ : ۷۹]

مجمع الشعراي جهانگیر شاهی درباره او این معلومات را دارد:
ملا یقینی ، یقین است که از شاعران خوشگوی فصیح زبان خوش بیان اند و مضمون خاص و تشبیهات بی بدل در اشعار ایشان ظاهر و هویداست. از روی یقین چون تحقیق شد ، اشعار رنگین و غرا دارند.

[قاطعی هروی ، ۱۹۶۸ : ۱۳۳]

مولانا درویش نازکی

یادداشت‌های نوایی در بارهٔ این شاعر چنین است:

از بزرگ‌زادگان خراسان بود. پدرش برای مدت‌ها حکومت مشهد را داشت. خودش ترک سپاهی‌گری کرده، در وادی درویشی افتاده، در سلک کینک^۱ پوشان در آمده، در مشهد گوشهٔ عزلت اختیار کرد. چیزی که مایحتاج او را بر آورده سازد و مجبور به گدایی نشود در اختیار داشت. زهی صاحب دولتی که او بود.

بیراو کیم چیق‌دی ایل‌دین آگه اول دور
گدالیق‌دین کیم آگه دور شه اول دور

قبرش در مشهد است.

[نوایی، ۱۳۶۳: ۷۰]

^۱ بالاپوش نهدی که چوپانان در هنگام سرما می‌پوشند. زیاده‌تر بی‌آستین است و تا بجلک پا می‌رسد. مقصود نوایی این است که در سلک درویشان درآمد.

مولانا مقیمی

نوايي در باره این شاعر می نویسد:

ازهرات بود و مردی درویش مشرب. تورکی گوی^۱ بود. از اصطلاحات صوفیه نیز آگاهی داشت. چون تورکی گوی بود، موافق به اصطلاحات این طایفه، ترجیعی گفته است که خیلی چاشنی دارد. بند آن این بیت است:

سین سین اصل وجود هر موجود
سین دین اوزگه وجود غه نی وجود؟

قبرش در هرات است.

[نوايي، ۱۳۶۳: ۸۰]

^۱ نوايي این صفت را به دو مفهوم به کار بسته است: یکی شاعری که به زبان تورکی شعر می سراید و دیگری، شاعری که به وزن «تورکو/ تورکی» - نوعی شعر مخصوص زبان تورکی - ایجاد می کند. و «تورکو/ تورکی» را چنین تعریف می کند: «پنه تویوق سرودی دور کیم آنی ترکی دیبتورلار. بو لفظ اونگا اعلم بولوبتور. اول، غایتدین تاشقاری دلپسند روح افزا و نهایت دین متجاوز عیش اهلی غه سودمند و مجلس آرا سرود دور انداق کیم سلاطین، بخشی ایتورینی تربیت لار که قیلیبتورلار. ترکی گوی بیلده مشهور دور. و اول ترکی داغی رمل مثنی مقصور وزنیدا - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن - واقع دور. انداق کیم / ای سعادت مطلعی اول عارض ماهینگ سینینگ / اهل بینیش قبله گاهی خاک درگاهینگ سینینگ / بو وزن نینگ غایت روانلیغ و لطافتی دین و روح پرورلیغ و سلاستی دین اوز دیوانلاریده که جمیع دیوانلار اراسیده، بدنلار اراسیده جان دیک، کواکب ایچره خورشید تابان دیک واقع بولوبتور، باشتین ایاق بو وزن و التزام قلیب ترتیب بیریدورلار» [میزان الاوزان نینگ بیر قلمی نسخه نینگ سونگی ورقی] میزان الاوزان نینگ تاشکینت نشرلریدن بیریده، بو تویوق معلومات یوق. بابرنامه ده کبلگن جمله موندی دیر. «بو اوپکا کبلگاندا، جانک، تورکی ایئی. یعنی که جانک، تورکی / تورکی اؤقیدی. نام سرودی که در وزن رمل مثنی مقصور (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن) واقع شده است. [رحیم ابراهیم، ۱۳۹۶] ترجمه سی: بیر اشوله نینگ اسمی که رمل مثنی مقصور وزنی ده دیر. مثالی: «راست» لیلی حق، «مخالف» بؤلده دیم هیچ، ای نگار* «نی» بیکین بغریم تیلیب، «اینگره تمه» مینی زار - زار [مولانا لطفی هروی دیوانی، ۱۳۹۹] بو بیتده هم، موسیقی اتمه لری کبلگن: راست، مخالف، نی، زار زار، اینگره ماق. دیدی بو بیرده اؤقیدی. معنا سیده ایشله تیلگن. خواننده نی، ایتیمچی هم دیدیلر. دیش، اشوله و اشوله چیلیک معنا سیده هم کبلگن. مولانا رومی نینگ بیر بیته بار «روزی نشستیم خواهی، بلغوز سینینگ قیتینگده* هم مین جاغیر ایچر من، هم مین دیش بیلر من» بو سؤزی شفیقه یارقین کابل بؤلیمی نینگ نشری و ترجمه سیده همده برهان الدین نامق، بابرنامه ترجمه سیده [۵۱۵] تورک قومی که منسوب شخص و تورکی تیل دیب الگنلر. بابرنامه، «جانک اوزبیکچه قوشیغ ایتتی» دپ قید ایتگن. [بابرنامه، ۲۰۲۰: ۲۶۶]

مولانا لطیفی

در مجالس النفایس این معلومات را در باره او می خوانیم :

از کجا بودنش معلوم نشد. اما آنچنانکه می گویند خیلی شوخ طبع بوده است. در جوانی درگذشته است. از اشعارش اندکی مانده است. این مطلع از اوست:

گه آقار گه تamar لینگ شکری
بیزگاتیگماس موهیچ آقار تامری؟

اگر چه تورکانه^۱ است اما شوخ طبع بودن شاعرش پیداست. قبرش معلوم نیست که در کجاست.^۲

[نوایی ، ۱۳۶۳ : ۸]

^۱ این اصطلاح را بار اول نوایی به کار برده است. منظورش اشعاری ست که با قواعد عروض ، صد در صد مطابقت ندارد.
^۲ به این استناد که اولین معلومات در باره او در هرات قید شده ؛ در شمار شاعران حوزه هرات قید گردید.

سلطان مسعود میرزا عارفی شاهی

در بابر نامه در خصوص این شاعر جوان مرگ معلومات کافی هست. آن معلومات را به گونه تذکره‌یی نقل می کنیم

پدرش: سلطان محمود میرزا فرزند سلطان ابوسعید میرزا ... عمو زاده ظهیرالدین محمد بابر
مادرش: خانزاده بیگم دختر میربزرگ ترمذی

همسرانش: (۱) صالحه سلطان بیگم دختر عمویش سلطان احمد میرزا (۲) دختر شیخ عبدالله برلاس (۳) کیچیک بیگم دختر سلطان حسین میرزا

فرزندانش: خانزاده بیگم و پسری که با مادرش - کیچیک بیگم - به مکه رفت .

قلم‌روش: ولایتش حصار بود که پدرش برایش داده بود.

جدالها: به منظور رسیدن به تاج و تخت ، با برادرانش بای سنغر میرزا ، سلطان علی میرزا در کشمش بود. و نیز با فرمانده مقتدر پدرش — خسرو شاه — جدال داشت.

نایبنا ساخته شدنش: خسرو شاه ، بیک اتکه او بود. او را از کودکی پرورش داده بود. بالاخره ، او را کور ساخت و برادر دیگر بای سنغر میرزا را کشت.

پناهنده گهایش: دو بار به سلطان حسین میرزا بای‌قرا پناهنده شد. یک بار در سال وقایع سنه ۹۰۳ هـ/ ۸۷۵ م و بار دوم باز هم در سال وقایع سنه ۹۰۳ هـ/ ۸۷۵ م بعد از میل کشیده شدن به چشمانش

کشته شدن: وقتی که شیبانی خان هرات را فتح کرد ؛ او را کشت. فراموش نکنیم که شیبانی خان / شیباق خان ، پدر او — سلطان محمود میرزا و برادرش سلطان علی میرزا را نیز به قتل رسانیده بود.

نواپی در باره او می نویسد:

جوانی ست روشن ذهن ، مستحسن طبع ، پاکیزه خصال و محمود فعال. شعارش وفا و دلجویی و اطوارش سخا و درویش خویی. در انتظام ملک اختر مسعود است و در زیب و زینت و نظم ، بر ابنای جنس مقصود. این مطلع تورکی از اوست:

^۱ برای معلومات بیشتر — به ترتیب استناد- رجوع کنید به: [بابر] ، ۱۴۰۱: ۳۵، ۲۷، ۱۹۶، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۵، ۵۸، ۷۱، ۷۳، ۳۹، ۷۴، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۲۹، ۴۳۶]

یار باریب جانغه قویدی داغ فرقت ای رفیق کونگولومه کارایتمه سونمو درد غربت ای رفیق

[نوایی ، ۱۳۶۳ : ۲۲۱]

در روضة السلاطین آمده است که: او را [بی بی مهری^۱ یکی از شاعران هرات را] به سلطان مسعود میرزا ، خواهر زاده گوهر شاد بیگم ، نظر رغبت بوده...^۲ [فخری هروی ، ۱۹۶۸ : ۱۲۵] این سخن فخری هروی قابل تردید است. آنکه مهری به او نظر رغبت داشت ؛ مسعود ترخان خواهر زاده گوهرشاد بیگم است ؛ نه سلطان مسعود میرزا. نوایی ، شاهی را «جوان» معرفی می کند. مسعود ترخان ، هم زمان با شاهرخ میرزا است سلطان مسعود میرزا ، پسر کاکای (عموی) بابر شاه است.

بابر در باره سلطان مسعود میرزا می نویسد : « ایگینچی قیز ، کیچیک بیگیم ابدی. سلطان مسعود میرزا بسیار مایل ابدی. هر نبچه سعی قیلدی ؛ پاینده سلطان بیگیم ، قیسقه ملاحظه قیلیب ؛ بهرمادی. » [بابر ، ۱۴۰۱ : ۲۰۳] دختر دوم کیچیک بیگیم بود. سلطان مسعود میرزا به او بسیار مایل بود. هرچند سعی کرد ؛ پاینده سلطان بیگیم ، به ملاحظه کوچکی کرده ، نداد. نوایی ابرگشگن شاعرلردن ینه بیری ، شاهی دیر. نوایی شاهی نینگ حیاتی حقیده کوپ نرسه بیللمسه . ده ، اونینگ ۱۳ ته غزلی که نظیره یازگن. ترجمه: یکی دیگر از شاعرانی که نوایی تتبعاتی از او داشته ؛ شاهی ست. هر چند نوایی در باره حیات او اندک می دانسته باشد هم ، به ۱۳ غزل او نظیره سروده است.

یار باریب قویدی جان که داغ فرقت ، ای رفیق ،
کونگولی مه کار ایتمس می درد غربت ، ای رفیق [شاهی]

کیم که ، وصل ایچره یاقسنگ شمع آفت ، ای رفیق ،
کوز توت اول شمع اویتدین . یوز داغ فرقت ، ای رفیق [نوایی]

^۱ شوهر این شاعره ، مردی پیر بود. او از زندگانی با او راضی نبود. این نارضایتی خود را درین دو رباعی بیان داشته است: در خانه تو آنچه مرا شاید ، نیست + بندی ز دل رمیده بکشايد ، نیست + گویی همه چیز دارم از مال و منال + آری همه هست ، آنچه می باید ، نیست + شوی زن نوجوان اگر پیر بود + چون پیر شود. همیشه دلگیر بود + آری مثل است آنکه گویند زنان + در پهلوی زن ، تیر ، په از پیر بود. گویند مهری را بنابر علاقهایی که به خواهرزاده گوهر شاد می بست ، حبس کردند. او این رباعی را در زندان نوشت: شه گنده نهاد سرو سیمین تن را + زین واقعه شیون است مرد و زن را + افسوس که در گنده بخواد فرسود + پایی که دو شاخه بود صد گردن را [نورانی ، ۱۳۹۱ : ۳۹۴-۳۹۵]

^۲ مسعود ترخان خواهرزاده گوهر شاد خاتون معشوق مهری بود. روزی هر دو بر برج قلعه بی سرخوش نشستند. ناگاه دیدند که حکیم عبدالعزیز - شوهر مهری ، از پای برج می گذرد. مهری درین حال سرود: کردم بر اوج برج مه خویشتن طلوع # هان ای حکیم طالع مسعود من نگر.

بو هم شاهي نینگ شعرلری

نه صورتگر دور اول کیم صنع کلکی دن قیلورانشا
عدم شهری نگارستانی دن یوز صورت زیبا
الوس اوشبون نه ایتیش خوب صورت آدمیلر نی
ظهور ایلہ ب بو صورتلرده حُسنی دین سالور غوغا
نشان دور «ص» و «ن» و «ع» خوبلر ، کور وفاسیدین
بارین دیباچہ حُسن اوزه قیلیمش صنعی دین انشا
اونینگ حُسنیگه کوزگوبولدی شیرین بیرله لیلی کیم
بیرو دیر مونچه واولی ، بیرو دیر مونچه واولا
قره کوزلر سواد زلفین اُنداق مشکبار ایلر
که هر تار ی بولور آشفته لرغه شدت سودا
قیلور آشفته لرنی هم ، بیرونی انچه سودایی
که سودا ایلہ مس دیدار ایلہ یوز جنت الماوا
سرشکیم دین اونگه دریای رحمت موج اورر بولسه
عجب یوق کیم بولور آشوبلوغ یامغیر کونی دریا
کلامی کیم ایرور موجز نظام اُل نامه دور شاهي
که بسم الله الرحمن الرحيم اولمیش اونگا تفرا
تیکن دیک لال ایدينگ گلزار حمیدین بحمدلله
تیلیم گویا بولوبدور دولت شاهي بودور گویا

سینی دیدیم من دلخسته ترک خان و مان ایلہ ب
نه ترک خان و مان که ترک عقل و هوش و جان ایلہ ب
سینینگ یولونگده قویدوم جان بیله کونگلومنی رحم ایتگیل
یتیشمه جانیمه ای تندخو ، کونگلومنی قان ایلہ ب
نی بیلدیم عشق ارا کیلگوسی دور کونگلومده یوز مشکل
غم عشقینگنی قیلدیم اختیار ، آخر گمان ایلہ ب
نهان تویم غم عشقینگنی ایلدین ، آشکار اولدی

که بولمس عشق دردین ای کونگیل ایلدین نهان ايله ب
دوا مین خسته غه اولمکدین اوزگه یوق تورورشاهی
که سورمس اول مسیحا مبتلا سین ناتوان ايله ب

بولدی ای کونگیل نوبهار ایامی و گلزار خوب
وه بو موسمه هر بوستان ایرور بسیار خوب
ناله نی بس قیلمه دی بلبل کوروب گل جلوه سین
کیم کورونور عشق ایلدی دین فغان زار خوب
سروینک رخساری یوق ، گل نینگ قدی ، وه کیم ایرور
سرو گلویمده هم قد خوب و هم رخسار خوب
اوزگه لر وصفین منگه کوپ قیلمه غیل ای همنشین!
دیمه گیل عالم ده اوندین اوزگه نی زهار خوب
خوب بولسه اوزگه لر دین نی عجب شاهی سوزی
چون سینینگ وصفین قیلور بولغه ی سوزی ناچار خوب

یارب ، ایتمه وصل توتغونچه مینگه فرقت نصیب
عیش و عشرت بولمه غونچه ، اندوه و محنت نصیب
بولمیشم اونداق فراقینگ دریدین بیمار مین
وصل ايله هم بولغوسی یوقتور مینگه صحت نصیب
ایریلب مین دین دوا کورمک یوق اوز شهریم ارا
ناتوان کونگولومغه بولغه ی محنت غربت نصیب
هجر اونداق ناتوان قیلدی مینی کیم هجر ارا
میندین آثاری تاپیلمس بولغوچه وصلت نصیب
اوندین ایریلماقچه باعث بولدی بی دولتلیغیم
آلیده تاپر ایدیم تا بار ایدی دولت نصیب
باردور اول آی عشقیدین شاهی غه نوعی حالتی
ایسترم کیم بولمه سون هیچ کیمغه اول حالت نصیب

غمینگ شرحین سینگه نیله ی حکایت
که حُسنونگ دیک اونگه یوقتور نهایت
اگر باقسنگ عنایت کوزی بیرله

مینینگ ساری ایرو عین عنایت
نیچوک میل ایتمه گی کونگلووم قدیغه
که رعنا قادی دلکش دور به غایت
نه حاجت قتلیم اوچون تیغ چیکمک
که بیر غمزه ایرو سیندین کفایت
فغان وناله دین نی سود شاهي
که تاش دیک کونگیغه قیلیمیش سرایت

قیسی گلشن گل لری گلبرگ خندانیمچه بار؟
قیسی بوستان سروی هم ، سرو خرامانیمچه بار؟
بوله آلمس ینگی آی مشکین هالینگ بیرله تینگ
مهر رخشان اول قچان مهر درخشانیمچه بار؟
هرنی دردی کیم فلکتین کیسه مونگلوغ جانیمه
دیسه بولگه ی مو اونی کیم درد هجرانیمچه بار؟
بارمه دیب خوبلر ساری نیگه کونگول بس قیلمه دی؟
هر ساری کیم بارسنگ ایمدی بار آغانینگچه بار
دیمه کیم شاهی سخندان ایردی «خسرو» دهر ارا
قیسی بیر خسرو سینینگ شاه سخندانینگچه بار؟

بلریدین چونکه کام دل منگه حاصل ایمس
ای کونگیل قان یوت که حاصل غیر خون دل ایمس
میل قیلمس لر کونگیل آلاققه خوبلر ، یوق ایسه
اونداق ایرمس کیم اولر ساری کونگیل مایل ایمس
یار اوچون جان ترکی ایتسم قیلمه حیرت ای رفیق
نیچه کیم آسان سنگه ایرمس ، منگه مشکل ایمس
ناصحا اوندین اوتوب دور تیلبه کونگولومنینگ ایشی
کیم نصیحت قیلغه سین ، ترک ایله کیم ، قابل ایمس
ایله ین دیر مین سینی آگاه کونگلووم حالیدین
آه کیم سیندین رقبینگ بیرزمان غافل ایمس
وحی نازل بولدی کیم پیغام کیلدی یاردین
یوقسه اول پیغامنی دور وحی اگر نازل ایمس

تیلېه ریب شاهي توبتور وحش ايله صحرا ده انس
ایمدي اول دیوانه ، انسان حالیگه داخل ایمس

اول کیم عین یار ساغیندیم مینگه اغیار ایمیش
قسمتیم اوندین ترحم اورنیگه ، رآزار ایمیش
بولغه لی عاشق ، زمانی غمدین آزاد اولمه دیم
عشق نی آسان گمان قیلدیم ، ولی دشوار ایمیش
اوندین ایل خوشحال و مین آزرده ، نیش غم بیله
اوزگه لرگه گل ، ولیکن بیزگه یتگج خار ایمیش
کونگلوم احوالین بیله ی دیب ايله دی کوسومنی چاک
هجر تیغی بیرله اول خود سربه سر افگار ایمیش
بولمه سون مو اول وفا سیزدین مینگه نومیدلیق
کیم اونینگ دیک مینگه کم ، میندیک سنگه^۱ بسیار ایمیش
اوزگه ساری بار ایمیش تیر قصادیک راست رو
بو سری میل ایتسه ، قدی ، سرو کجرفتار ایمیش
قیلمه گی ایردیم خیال عشق شاهي کاشکی
بیلمه دیم کیم عشق ارا مونداق بلالر بار ایمیش

کونگیل همیشه تیلر یار بیرله صحبت خاص
که فهم قیلمه غی ایل ظاهر ايله سم سوز خاص
فغان که کیرمه دی ایلیمگه گوهر مقصود
نیچه که کونگول بولدی بحر عشق ارا غواص
نیچه کوره ی من دلخسته درد و غم آنسیز؟
اجل کیلیب مینی بو درد و غم دین ايله خلاص!
نیچه جفا قیلور اول خوبرو منگه ، بیلم؟
مگر که مونداق ایرور بارچه خوبلرگه خواص؟!
میسر اولغوسی یوق منگه شاهیا یوقوسه
کونگول همیشه تیلر یار بیرله صحبت خاص

^۱ «اونگه» بولیشی کیرک. ر. ا.

ساجینگ کفری که ایلر کشوردین ایچره ویرانلیق
خدانی یاد قیل کیم حددین آشتی نامسلمانلیق
قیلور حیرت کونگول حیرانلیغیمغه چون یوزونگ کورسم
عجب حالی که بار حیرانلیغ اوزره مونچه حیرانلیغ
بیتوشتورگیل یوزینگ اوزره پریشان زلف نی ، یوقسه
که حددین اوتگوسی آشفته کونگولومگه پریشانلیغ!
جفا اوندن ، مینگه ، ایلننگ وفاسیدین ایرور یخشی
اگر جوری دین افغان ایلہ سم بار اسرو نادانلیغ
عجب ایرمس اگر عشقی ده ترک سلطنت ایتسم
که کویی ده گدا بولماق ایرور شاهی غه سلطانلیغ

یار باریب قویدی جانگه داغ فُرقت ای رفیق!
کونگولومه کار ایتمه سون مو درد غربت ای رفیق؟
نالہ قیلسم تانگ ایمس چون جان بیلہ کونگولومده دور
یوز تومن اندوه و غصه ، درد و محنت ای رفیق!
وه نی حالت دور منگه کیم اؤل مه نامهربان
نیچه جور ایتگن سایی دیی: آز بار محنت ای رفیق!
اوپله گیل بیتسه ایشیم اوندن مروّت انگله من
برچه خوبلر بار ایکن موبی مروّت ای رفیق!
لحظه یی بی درد ایمس من ، عشق ایچیدا گوپیا ،
کیم ازل دن درد کیلدی منگه قسمت ، ای رفیق!
ایستمه غمگین کونگول نی عشرت آبادینگغه کیم
خوش تورور غمگینلیق اونگه ، سنگه عشرت ای رفیق!
بی وفالیک گر بودور کیم کوردی شاهی دین خطا
پندایشیتگیل ، توتمه هیچ کیم بیرله الفت ای رفیق!

تیر باران فراقینگ دین اگر بولسم هلاک
نی عجب ای قاشی یا ، کیم بار دور اسرو سهمناک
مرهم وصلینگ نی ایستر مین که هجران تیغی دین
خسته کونگلوم پاره پاره بولدی ، جسمیم چاک چاک
چاره قیلماقده مینینگ دردیغه افرا ای طیب

رحم ایتیب بیر دارویی بیرگیل که بولغه ی من هلاک
شرح ایته آلمه ی نی دی سین سیز که محنت کویی ده
ایله دی آخر لگد کوپ غمینگ جسمی نی خاک
دشمن اولدی عالمی عشقیده ای شاهي منگه
بولسه اول نامهربان گر دوست ، دشمن دین نی باک ؟

هجر دردیغه ، صنم لر ، وصل ایله درمان قیلینگ!
یوقسه سیز هم بیر یولی اندیشه هجران قیلینگ!
وصل طرحین ایله نگیز بنیاد عشق اهلی اوچون
بیر یوزیدن هجرنینگ معموره سین ویران قیلینگ!
اهل دل سیزلرگه زار اولدی ، اولرغه رحم ایتیب
ایله نگیز دلدارلیق ، یوق ایرسه ، قصد جان قیلینگ!
زلفینگیز سوداسی بیرله ، یوز مینینگ دیک تبیله نی
هر زمان آشفته لیغ دین بی سرو سامان قیلینگ!
نیچه هجران محنتی دین مشکل اولغه ی نیچه ایش
تیغ کین تارتیب باری بو مشکلین آسان قیلینگ!
چون [که قیلدینگ] اونی ، درد عشقینگیزدین بی نوا
بی نوالرگه زکات حسن اوچون احسان قیلینگ!
همدمی یوق شاهي نینگ حالین دیمککه یارغه
تاووزی فهم ایله گی ، جان و کونگول ، افغان قیلینگ!

دم اوررسن مهر دین ، مهرینگ یوق ای جانیم مینینگ!
نیچه یلغان دیگه سین ای عهدی یلغانیم مینینگ ؟
انگله بان کونگلوم نیازین بیت منگه ای سرو ناز
کیم یولونگده انتظار ایتد حزین جانیم مینینگ
فُرتینگده کوز یاشیم بیرلن ایرور یومرولغودیک
باشیم اُزه بیت احزانیم مینینگ
بسکه زلفونگ مبتلاسی بولدی کونگلوم بیلمه دیم
تانی بولغه ی عاقبت حال پریشانیم مینینگ
ای زلال وصل تسکینین منگه بیر ، یوق ایسه

^۱ بیر یا نیچه کلمه اوقیلمه دی.

کویدورور جان و کونگول نی ، سوز هجرانیم مینینگ
اؤل ملاحت سوی کییم خوبلو قدین سینده دورور
مین قلونگ ، سین کشوری حُسن ایچره ، سلطانیم مینینگ
شاهییا حالیمنی اؤل آیدین یاشیرماغلیق نه دور ،
ایمدی کییم دردیمنی ظاهر قیلدی افغانیم مینینگ ؟

شام هجرانیم دور اول کییم انتهایسی یوق اُنینگ
صبح وصلیم دم اوررغه مدعاسی یوق اُنینگ
هجر دردی بیرله یتگه ی مین کبی غمدیده یی
وه که بیر مهلک غمی دور کییم دواسی یوق اُنینگ
گلْبُن اوزره اول سهی قد شوقی دین یوز داغ و درد
ظاهر اولدی هر طرف ، لیکن قراسی یوق اُنینگ
هر زمان کونگولوم قوشی قیلسه هوا اول یاننی تانگ ؟
بیر زمان یوق کییم باشیم اوزره هوا سی یوق اُنینگ
بولمه ین مو مبتلا اؤل دلرباغه ای کونگول
یوق دیمه کییم جانیمه یوز مینگ بلاسی یوق اُنینگ
هیچ بیلگه ی ، شاهی ، اول پادشاه حُسن مُلک
کییم مینینگ دیک بیر گدای بینواسی یوق اُنینگ

جانیمیزغه ای فلک توزمک جفا مو قیلمه دینگ
کونگولومیزنی یوز بلاغه مبتلا مو قیلمه دینگ ؟
ایتمه دینگ مو ایلگه روشن صبح دیک عشرت کونی ؟
غم تونی دیک روزگاریمنی قرا مو قیلمه دینگ ؟
گر وفایو قنور دیسم سینگه تعجب قیلمه کییم
مهربان یاریمنی آخر بیوفا مو قیلمه دینگ ؟
عیش و عشرتن مینی بیگانه ایله ب ظلم ایله
محنت و غم خیلی بیرله آشنا مو قیلمه دینگ ؟
ایلّه سم هر لحظه سیندین شکوهنی قیلدیم دیمه
یارنی میندین مینی اوندین جدا مو قیلمه دینگ ؟
نی که سیندین یخشلیق قیلدیم تمنای سپهر
یوز یمانلیقلر بیلن اُنی ادا مو قیلمه دینگ ؟

بو بقا سیز عالم فانی غمی دین شاهی دیک
ناتوان فرسوده جسمیم نی فنا مو قیلمه دینگ؟

یاد کیم قیلغه ی مینی گر سین مینی یاد ایتمه سنگ
شادکیم قیلغه ی حزین کونگلومنی ، سین شادایتمه سنگ
هجر ارایوز قویدی ویرانلیق سری کونگلیم اویی
آه اگر سین وصل بنیادی دین آباد ایتمه سنگ
بهره تاپقه ی مین وصالینگ مزرعی دین ای کونگول
هجرینگ ایله گر حزین عمریمنی برباد ایتمه سنگ
عشق ارا محزون کونگول گه ایتگه ی ایردی شادلیق
هر زمان غم طرحی نی کونگلوم گه بنیاد ایتمه سنگ
حُسن اهلی بولغه ی ایردی لر مو هرگز بی وفا
گر اولرغه سین وفاسیزلیک نی ارشاد ایتمه سنگ؟
مهربانی یوق ، کونگول دردیم اُنْگه شرح ایتگه لی
پس قچان فهم ایله گی حالیم نی فریاد ایتمه سنگ؟
هر نیچه خسرو ایسنگ ، رحم ایتمس اول شیرین زبان
گر اوزونگنی شاهیا عشق ایچره فرهاد ایتمه سنگ

زلفی نی کورگچ کونگول بولدی گرفتاری اُنْینگ
کیم بلایی کیلدی بیدلرگه هر تاری اُنْینگ
ظاهر ایلر ای کونگول جان سِرّی نی هر نطقی دین
گر تکلم ایله سه لعل شکر باری اُنْینگ
نیچه مهر اولسه کونگولگه باردورور نا مهربان
ای خوش اول کیم مهربانلیغ قیلسه دلداري اُنْینگ
عشق دین درد و غمی بیتسه کونگول گه غم ایمس
یار ایسه اول دلربادیک یار و غمخواری اُنْینگ
گرچه باردی اول سهی قد کوزوم آلدیدین ولی
بارمه دی جان و کونگول دین شوقی رفتاری اُنْینگ

مزرع وصلیدین ایستپ دانه حیرت کونگول
بولدی محنت دامغی غه پابسته هجران کونگول
شاهراه هجرا ارا عشق اهلی نی باشلر اوچون
مشعلی دور تیره هجران شامی ده سوزان کونگول
ایتلریدین خیربادی ایسته سم یوق عیب کیم
خان و مانیم قیلغودیک دور کویی ده ویران کونگول
بیلمه یین آواره قیلیمیش کویی ده شاهی مینی
تا نیلر قیلغه ی منگه بیلمن ینه نادان کونگول؟

جانغه ییتیم سیدین ایرو هجر ارا ای یار کیل!
کیلمه سنگ بی شک اولر من ، رحم ایتیپ زینهار کیل!
کورسه تیب عارض پرلردیک که بولمیش سین نهان
کوزدین اوچتونگ قیده دور سن ؟ ای پری رخسار کیل!
درد پنهانیم نی بیلمه ی میندین ایرینلدینگ باریپ
ایمدی کیم دردیمنی عشقینگ ایله دی اظهار کیل!
زهر هجران قصدیم ایّی لبلرینگ تریاکی دین
تا دواپی قیلغه سین ، جانان ، مسیحا وار کیل!
اشک گلگون گوهرین تایولونگه ایله ی نثار
ناز ایله ایله ب خرام ، ای سرو خوشرفتار کیل!
باردی اؤل آی بیرله کونگلوم ترک خان ومان قیلیب
باردی اؤل آی کیلمه سه ، سین خانمان بیزار کیل!
کیلمه سه اؤل یارجان بیرگوم ، بوهیم یوز شکر ایرور
ایته ی ایته ی شاهی دیک ای یار کیل! ای یار کیل!

ای کونگول آی یوزیدین محروم سین ، قان ییغله غیل!
ای کونگول تاپمن وصالین ، ترتیب افغان ییغله غیل!
ایریلیب اول یاردین چون کورمه دیم رخسارینی
ای کونگیل چیککین فغان ، ای کوز بسیار ییغله غیل!
کوز و کونگلوم هریری ، ییغله ر ، زار احوالیمه
سین مینینگ حالیمغه رحم ایلب سین ای جان ییغله غیل!

ای که دایم شاد و خندان ایردینگ اول آی وصلی دین
ایمدی کیم بولدی نصیبیم درد هجران ییغله غیل!
هجر ددی بیرله مین خود ییغله رم حاجت ایمس
کیم دیگه ی هر لحظه اول گلبرگ خندان ییغله غیل!
همنشینا ، بولسه صبرینگ ، اوزگه لردیک ییغله مه ،
گرمینینگ دیک بار ایسنگ بی صبروسامان ییغله غیل!
ییغله ماقدین تینمه غونگ شاهی مونونگدیک بولسه هجر
یوقمه ین کوز ، تینمه ین ، تابار دورامکان ییغله غیل

ظلمی دین کیم باردورور اول آیغه عادت ای کونگول!
خوب ایمس عشق اهلی دین قیلماق شکایت ای کونگول!
ایله سم بیدللیق اونینگ ظلمی دین ، عیب ایتمه کیم
یوقتور اونگه هیچ رحم و منگه طاقت ای گونگول!
عشق اولغاچ ایله دیم اونداق محنت بیرله خوی
کیت یانیمدین گر تیلر بولسنگ فراغت ای گونگول!
ایسته گچ کافر وشی باردی دیمه صبر و خرد
بلکه سین سالدینگ تینم ملکی ده غارت ای گونگول!
اول سهی قد جلوه لر کیم کورکوزور کوز آلیده
فتنهیی دور جلوه دین ، قد بیرله آفت ، ای گونگول!
عشق ایله هرگز سلامت کویی ده قویمس قدم
عاشق ایرسنگ مین کبی چیککیل ملامت ، ای گونگول!
شاهی و میخانه صحنی و لبالب جام می
زاهد و محراب کنجی و عبادت ، ای گونگول!

هجر دین ، جانغه ، کونگول دین ، کونگلومه جان دین ملال
هم مینگه موندین ملال ، القصّه هم جان دین ملال
اون دین ایرو جان ملال و مین دغی وه نیله ین
کونگلومه هجران دین یوز قویدی هر یان دین ملال
ناتوان کونگلوم یوزی هجران دین ، گل دین ملول
قدی دین ایرو منگه سرو خرامان دین ملال
دور ایاغین چو لبالب ایله سنگ ، بیرگیل منگه

کیم یتیمپ دور ساقیا کونگولومگه دوراندین ملال
ایستمه بی خانمان کونگولومنی شاهي کیم ایرور
خسته جانغه اول ایلا و خان ایلا ، ماندین ملال

گر دیسم اؤل دلرباغه سینگ اوچون زار مین
اول مینگه دیر کیم سینگدیک زاردین ییزار مین
خواه اولتور خواه تیرگوز کیم کونگول بیردیم سنگه
سین بیلور سن چون غمیمنی ایله دیم اظهار مین
ای حبیبیم شربت وصلینگنی قیل روزی منگه
کیم فراق آزاریدن دلخسته و بیمار مین
کونگولوم افکار اولدی هجران تیغیدین دلدار سیز
سر به سر کونگولوم گه اوخشه ر ، مین دغی افکار مین
باش اوزه سودای زلفی توشتی ایرسه دوستلر
تانگ ایمس گر باغله سم کفر ایلی دیک زار مین
بوالعجب حالی که عالم ایچره دردیم فاش اولور
نیچه کیم مخفی غمیمنی جان ارا اسرار مین
بسکه شاهي تاپتی شعرینگ ایل ارا برگ و نوا
تانگ ایمس کیم شعر ایلن دیسنگ نوایی وار مین

جان بیره ی یوزیگه برقع حایل ایتمس دین برون
ایله یین آسان ایشیمنی ، مشکل ایتمس دین برون
جانیم ایچره منزل ایله ب ایردی ، عشق سوزی دین
کلبه تن ایچره جانیم منزل ایتمس دین برون
هر ساری پروانه یی اورتانندی غیرت اوتی دین
عارضیم بزم ایچره شمع محفل ایتمس دین برون
باده عیش ای کونکول کیم سرخوش ایله ب دور مینی
ترک قیلسنگ یخشیراق لایعقل ایتمس دین برون
وصلی غه یتگچ فرهادین ، اولدی اُندن شاهي کیم
اولمه دی مردین دین باری حاصل ایتمس دین برون

ای قویاش باشدین ایاق مونداق که غرق نور سن
یا ملک سن یا پری یا آدمی یا حور سن؟
کوزلریم روشن قلیب ، کونگولوم گه سین آرام جان
کیم کونگول نینگ مؤنسی ، کوزلریمگه نور سن
آخر ای ناصح چو درد عشق دین آگاه ایمن
هر نصیحت کیم قیلور بولسنگ ، منگه معذور سن
نیچه کیم سیندین یراق من ، ای کوزومنینگ روشنی
هر سری قیلسم نظر ، کوز آلیده منظور سن
تاپتی شهرت ذره دیک شاهی سینینگ عشقینگ بیلہ
ای پریوش کیم قویاش دیک حُسن ایلہ مشهور سن

گلرخی کیم یوزیگه گل گل بولور می دین عیان
ایچکه لی می ، یوزی گل ایردی ، بولوپ تور گلستان
الله الله انگله من کیم حور ایرور یا خود پری
آدمی بو شکل ایلہ هرگز کیشی قیلمس گمان
دشت ارا دیرلر مینی مجنون ، اونی مین کورگن ایل
چرخ زالی بیزنی کیم گویا کتورمیش توأمان
آتشین رخسارینی کورگچ توتاشتی اوت منگه
شمعنی پروانه کورمک دور ، همان کویمک همان
کورمه گی سیز یخشیلیق ای دوستلر عالم ارا
شاهی بیچاره غه گر عشق ایلہ دیرسبز همان

اول وفا سیزنینگ کونگوله مونچه نازین مو دین ؟
نیچه ناز ایتگن سایی ، کونگولوم نیازین مو دین ؟
آشکارا غیرتی دین ایلبن مین تیلبه دین ،
یوز یاشوروب اول پری نینگ احترازین مو دین ؟
سورسه لر کیم حالینگه نی نوع ایلہ ب التفات
جوری کوپین مو دین یا مهری آزین مو دین ؟
بیر سری دین ایلہ یین اظهار جانیم کویگه نین
بیرسری غمگین کونگول سوز و گدازین مو دین ؟
دیمه نگیز کیم حالتینگنی آشکار ایت ایل ارا

شاهی دیوانه نی هر قیده رازین مو دین؟

دیمن که بو طور ایلہ یمان سین!
نیچه دیسه یخشیغینه جان سین!
دیمه که جفانی ترک قیلدیم
جانا، نی که بار ایردینگ، همان سین!
کونگلوم آلیده عیان سن ای جان
نیچه که کوز آلیده نهان سین
کونگلوم نی آلیب ترحم ایتمک
بس دیی که نی نوع دل ستان سین
فهم ایلمه گونگدور اغزی دین هیچ
شاهی نیچه ایلہ سنگ گمان سین

مونچه اندوه و بلیات بیزکه ایتکورگن بیرو
جانیم میزنی حسرت اوتی بیرله کویلدورگن بیرو
عشق بیرله زهد و تقوا کوییدین ایرو سلیب
بیزنی رسوالیق سری کوچ بیرله کیلتورگن بیرو
غصه و اندوه و هجران بار ایمیش، یوز مینگ بلا
کونگولومیزگه بو بلالرنی روا کورگن بیرو
آلیمیز ده هر زمان اغیارنی بسیار اوگوب
بیزنی اغیار آلیده بیر یولی سیندیرگن بیرو
گاه وصال ایامیدین، گاه شام هجران جوریدین
ایل نی تیرگوزگن بیرو، شاهی نی اولتورگن بیرو

ای کونگیل گر عشق ترکین قیلدینگ اظهار ایلہ مه!
خلق نی زینهار حالینگیدن خبر دار ایلہ مه!
ای کوز اول آی نوریدین قیلدینگ ایسه قطع نظر
یوزونگه هر لحظه اشکینگدن نمودار ایلہ مه!
عشق دین ای جان اگر کیچتینگ ینه موندین نری
اوزگه آی عشقی گه اوزینگنیگرفتار ایلہ مه!
ای باشیم سرکشلیک ایتینگ اول پری سوداسیدین

کیچمه اوندین بیر یولی ، سودانی یک بار ایله مه!
ای تن خاکی ، غبارینګ چیقته ایره کوی دین
دهرنی آه غبار آلود ایله تار ایله مه!
عشق گفتگوی دین ، ای تیل ، نغو بس ایله دینګ؟
کیم سینی منع ایله دی؟ ترک بو گفتار ایله مه!
گر بولردین هر بیر ظاهری قیلور نومید لیق
شاهی ، نومید لیق سین باری اظهار ایله مه!

کونګلومه خیل خیالینګ بس ، وصالینګ بولمه سه
کوزده نقش ایله ی یوزینګ نی ، گر جمالینګ بولمه سه
قامتینګ شوقی الفدیک بولسه جان ایچره ایتر
جلوه گر کوز آلیده نورس نهالینګ بولمه سه
ساغینیب لعل لنینګ نی بس دورور حسرت سویی
تشنه لب کونګلومغه گر ، روشن زلالینګ بولمه سه
تیرنغیم زخمی ایرور کوکسیم گه قاشینګ شوقی دین
اونګه بیر نظاره بس ، نازک هلالینګ بولمه سه
هجر شامی ساغینیب یوزونګنی آی غه کوز ساله ی
وصل صبحی ، آفتاب بی زوالینګ بولمه سه
قویدورور مین شوقیدین کونګلوم ارا بیر تازه داغ
کوزلریم اوترو سیده گر طرفه خالین بولمه سه
شاد ایرور شاهی خیالینګ بیرله هر نوعی که بار
نیتگی اوّل بیر کون معاذالله خیالینګ بولمه سه

مهر یوق دین قصد جان قیلمق دور اول جانان ایشی
مهری طوری دین فدا قیلمق دور اونګه جان ایشی
یتکوروب هجران ، وصال ایتمس منګه گردون ، نصیب
درد ایرور آسان ولی مشکل دورور درمان ایشی
ایله دینګ کونګلومنی قان ، گل کوزلر آچتی اشکدین
کوز سلیب کور کی نچوک گل قیلدی آخر قان ایشی؟
وصل ارا اغیار رشکی ایله دی کونګلومنی قان
وصل ایشی بو بولسه ، نی بولغوسی هجران ایشی

عشق شاهراسی ارا سرگشته دور مسکین کونگول
تانی بولغه ی عاقبت اول زار و سرگردان ایشی
ایلگه عشرت باده سیدن ، بیزگه غم خونابه سی
دور ایاغیدین بو دور ایش ، تانی دور دوران ایشی ؟
نی عجب شاهی غه بیداد ایلہ سه اول شاه حُسن
جور قيلمق دور که الر حالِیغه سلطان ایشی

بیر کیچه ایککی پری رخسار منگه مهمان ایدی
کیم اُلرغه تیلبه کونگلوم واله و حیران ایدی
بیری حُسن اهلی غه سرور ، خوبرولیق باییده
بیری یارغه خوبرولیق طوریده سلطان ایدی
بیری نینگ دیداری ، مهر عالم آرا ای کونگول
بیری شوقی دین یوزوم اوزره ، یاشیم غلتان ایدی
بیری نینگ آزاری بیرله قان توکر ایردی کونگول
بیری نینگ نازی بیلہ بغریمده توله قان ایدی
بیلہن اول جوزا صفتلر مقدمیدین بو کیچه
مجلسیم گلزار یا خود روضه رضوان ایدی ؟
بخت و طالع یارلیق کورکوزدی شاهی اول کیچه
یوقسه اول دولتغه یتیمک ، مینغه نی امکان ایدی ؟

نگاری کیم اونگه عشق ایچره هر دم جان فدا قیلغه ی
کیرک اول نوع کیم جان فدا بولسه ، گرا قیلغه ی
وفا حرفی نی محو ایتمس ضمیرین لوحی دین هرگز
کیشی کیم تختہ عشق ایلگه آلیب مها قیلغه ی
بیرو کیم یار پیغامین من یدلغه یتکورسه
توکنگن سای ایستر من که باشتین ابتدا قیلسه
امامی کیم اونینگ محرابی ایرمس قاشلرین تاقی
نماز ایلر ده اهل عشق نی دی یب ، اقتدا قیلغه ی
رقیبینگ مینی دیر ایمیش که ترک عشق ایلہ ب دور
من محرومغه وه ، نیچه ، یارب افترا قیلغه ی
تیلَب جمعیتی هر کیم دیسه سر گشته لیک کورمه ی

کونگولنی اوزگه بیرلردین اوزوب عزم هرا^۱ قیلسه
مینگه یار آلیده بارورغه یرق یوقتورور شاهي
مگر یار اوز قاشیغه مرحمت بیرله ندا قیلغه ی

غم کنجی ارا رفیق جانیم یوق ایمیش
کونگلومنی آلورغه دلستانیم یوق ایمیش
کونگلومنی الیب یارلیق ایٲینگ اظهار
سین یاردین اوزگه مهربانیم یوق ایمیش

ای باد صبا اگر هوا ایله گه سن
اول ساری بارورنی مدعا ایله گه سن
یار آلیده ییر اوپوب دعا ایله گه سن
حالیمنی نیاز ایله ادا ایله گه سن

دیدیم بوله یین اولگوچه اول یار بیلن
جان قصدی نی قیلغوچی دلازار بیلن
اغیار بیلن یارلیغیم تـوزدی سپهر
نیتسون کیشی بو سپهر غدار بیلن؟

جسمیم نی فراق ناتوان ایلـه دی لا
بو غصّه مینی هلاک جان ایلـه دی لا
جانیم ، ایلمی ، کونگول نی ، قان ایلـه دی لا
کوز یولیدین اول قان نی روان ایلـه دی لا^۲

^۱ شاعر نینگ مرادی هری یعنی هرات دیر. شعر وزنی نی مراعات ایٲیش اوچون هرایازیلشی و اوقیلیشی کیره ک. رحیم ابراهیم

^۲ استاد بزرگوارم دکتور محمد یعقوب واحدی ، دیوان این شاعر را مقابله و تصحیح نموده اند. به یقین که معلومات دقیقتر در باره این شاعر و اشعار بیشتر او ، در آن متن هست.

مولانا بلالی

خآزم یخان بیانی در باره این شاعر آورده است:

مردی ندیم شیوه و شیرین سخن بود. اشعار تورکی و دری را خوب می سرود. این مطلع تورکی از اوست:

جان و کونگلو منی جفا اوتی بیله کویدوردونگیز
اوپله کیم کول بولدوم و میندین کونگول تیندور دونگیز

در هرات وفات کرد. قبرش در گورستان خواجه تاق است.

[آی خان بیانی ، ۱۳۶۹: ۱۶۷]

شیرم

از بزرگ زادگان خراسان است. جوانی سالم طبع و سلیم نفس است. طبعش در نظم خیلی هموار است. این مطلع از اوست :

یاری دین هرکیم توشر ایرو پریشانلیق چیکر
وصل قدرین بیلمه گن میندیک پشیمانلیق چیکر

[نوایی ، ۱۳۸۷ : ، ۱۸۹]

سید حسن اردشیر

به این فقیر به مثابه پدر بود ، آنسان که میرزاییک به مثابه پسر ، هم به او و هم به فقیر .
(نوایی) من فقیر در میان تورک و سارت ، شخصی تمامتر از او نمی بینم و در جوانی علوم
ظاهر را کسب کرده بود ، اما جانب فقر در او غالب بود . طبعش در تصوف خوب بود در
خدمت سلاطین شدند ، اما خود را کنار کشیدند ، مگرسلطان صاحبقران با خلق و لطف
مفرط ، در بین کار می آورد . تربیت های بزرگ کرد و میلش به صورت طبعی جانب فقر بود .
عاقبت هم آن جانب را اختیار کرد و در خدمت حضرت مولانا محمد تبادگانی قدس سره که
مرشد زمان بود ، سلوک اختیار کرده اربعین ها چله ها گذرانید و بسیار مقاصد معنوی
حاصل کرد . هر دوی شان مشاعره می کردند . در وقت رندی ، اتاقش مجمع رندان و
خراباتیان بود و این کار را کسی بهتر از او انجام داده نمی توانست .

چه خوش باشد صبحی با دلارام
لبالب از قـدح دم در کشـیدن
چو غنچه هر دو دریک پـیرهن تنگ
به هم پیچیده دم در هم کشیدن

اما در وقت زهد و تقوی این بیت هم از اوست:

الهی نور عرفان دین کونگول گایر صفا بیرگیل
که عصیان ظلمتی ایچره خراب احوال و حیران دور

مزارش در حظیره آبایش در راه گازرگاه در میان دوجوی بود . در حظیره عزیزان نقل داده
شد .

[بیانی ، ۱۳۶۹ : ۱۷۲]

احمد شیخیم سهیلی / وفات ۱۵۱۲ م

نوایی نینگ دؤستی و مصاحب‌لری حقیده سؤزله‌گنده شیخیم سهیلی‌نی اېسله‌مس‌لیک‌نینگ هېچ علاجی یوق. او هرات‌ده کمال‌گه بیتیشگن و کوچلی شاعرلیک قابیلیتی‌گه اېگه بؤلگن ایجادکارلردن بیریدیر. ابوسعید زمانیده ملازم بؤلگن. سهیلی‌نی نوایی ۱۴۷۲ م. ییل‌ده سرای‌ده‌گی مْهردارلیک ایش‌گه جلب قیلگن اېدی. "مجلس" ده امیر شیخیم سهیلی حقیده سؤز یوریتیر اېکن ، نوایی اونینگ شعرلری‌گه جوده یخشی بها بېرده‌دی و تورکی‌ده هم کمال تېبرتگنینی ایتیب اؤته‌دی.

در کتاب مجالس النقایس این معلومات در باره او آمده است:

از مردمان متعین خراسان است. از کودکی آثار طبع و نمودار ذهن از او ظاهر و اخلاق حمیده و معاش پسندیده در اطوارش باهر بود. در خدمت سلطان ابوسعید میرزا رسیده ، مخصوص از خاصان او شد و اشعارش در میان مردم شهرت پیدا کرد. حالا بیشتر از ۲۰ سال است که در خدمت سلطان صاحبقران است و به مناصب رفیع و مراتب عالی مشرف شد ، آن طور که درهمه احوال سلطنت ، مصلحت ده و معتمد است. بر زیلوچه امارت ساکن است و برمسند تقرب متمکن. به هیچ کار نا ملایم منسوب و به هیچ ناشایستی معیوب و مطعون نیست و درین دولت آنطور که مقامش بزرگ شد ، مقام نظم‌ش نیز اوج گرفت اگر چه به شعر تورکی کمتر مصروف می‌شود ، با آنهم این مطلعش نیکو افتاده:

زهد ایلی تسبیح دیب حیران قالور اوباش ارا

رشته جسمیم‌نی کورسه قطره قطره یاش ارا

از اینکه با فقیر از اول تا آخر ، اتحاد و اتفاقی بسیار دارد ، بیشتر از این تعریفش شود ، بیم تعریف کردن خودم است. از همین سبب به این اختصار اکتفا شد. عاقبتش به خیر باد. [نوایی، ۱۳۶۹: ۹۱]

و باز شیخیم بیگ بود. به سببی که سهیلی تخلص میکرد او را شیخیم سهیلی میگفتند. اشعار عجیبی میگفت. الفاظ و معانی ترسناک در شعرش درج میکرد:

شب غم گرد باد آهم از جا برد گردون را

فرو برد ازدهای سیل اشکم ربع مسکون را

مشهور است که این شعر را باری در حضور مولانا جامی خوانده است. مولانا گفته اند: شعر می‌گویید یا آدم می‌ترسانید. دیوان ترتیب داده ست و مثنویاتی دارد. [بایر ، ۱۳۸۶]

دولت شاه سمرقندی در تذکره خود از شیخ احمد سهیلی این غزل را آورده:
عشق دا مین کامل و فرهاد و مجنون شهرتی
الله الله نی کیشیلر گه بو ایش نینگ همتی
یا قایرتوق تور، سینوق کوسوم فگار^۱ اولماکنی تانگ؟
عشق نینگ رُسواسی آخر اوشبولار دور زینتی
اوزماسون دیب رشته جانیم، قولومنی باغلامانگ
کیم نیچه تار اولسه نازک، یتماس اُنینگ قوتی
ای که دیرسن عشق رنجی دین فلان بولمیش^۲ خلاص
خاطرینگ جمع ایت که یوقتور بو خبرینگ صحتی
عنکبوتی دور نحیف و زار کونگلووم کیم ایرور
مسکنی کوسوم دا انکیرگان توکان لار هیئتتی
عاشق اولغاچ، دین و دانش کویی دین توشتمو یراق
وه بو کافرینگ که مونداق عیش ایرور خاصیتی
سورسالر احباب کونگلووم حالتین ایت ای صبا
کیم بیر آشناک یوز^۳ بیرله توتاشمیش صحبتی
ای کونگول بیرگوچی بولغانلار اُنکا اؤل کورونگ^۴
بیدلینی کیم قلیب تور عشق، عالم عبرتی
دوستلار کیلمانگ «سهیلی» نینگ مزاری باشیغه
کیم کونگول بوزغوچی دور، اونینگ بوزلغان تربتی

[بیانی، ۱۳۶۹: ۱۷۵-۱۷۶]

نویسندگان اوزبیک ادبیاتی فرهنگی درباره این شاعر نوشته اند: شاعر خراسانیست و همصحب میر علی شیر نوایی. در دربار سلطان حسین میرزا بود. شاعر یعنی حسین واعظ کاشفی کتاب «انوار سهیلی» ترجمه اوزبیک کیله ودمنه را به میرعلیشیر نوایی بخشیده است. او قصیده‌یی دارد به نام «عیدیه». مثنوی «للی و مجنون» را نیز آفریده است. به زبانهای اوزبیک و دری دیوان دارد [ایشانچ، کوهکن، ۱۳۷۴: ۱۵]^۵

^۱ تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی: نگار

^۲ اوزبیک شاعر لری و تذکره الشعراء: بولمس، بولماس

^۳ اوزبیک شاعر لری: کیم بیر آشنانینگ یوزی ییلا؛ تذکره الشعراء: کیم بیر آشناک یوز ییلا

^۴ تذکره الشعراء: کوردیک

^۵ از توضیحاتی که نوایی و بابر در باره احمد شیخیم دارند؛ برنی آید که او کیله ودمنه را ترجمه کرده باشد. کیله ودمنه برای بار اول در ماوراءالنهر به اوزبیک ترجمه شده است، آن هم حد اقل دو قرن بعد از حیات شیخیم سهیلی. در منبع این نویسنده گان، التباسی رخ داده است به این معنا که «انوار سهیلی» باز

ای مینی جور و جفا باییدا معتاد ایلگان
اوزگالار بیرله وفا قصرینی بنیاد ایلگان

[دولت شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۵۱۲]

باید گفته شود که او نیز یکی از حامیان جدی ادبیات و هنر بوده است. در باره این بُعد شخصیت او، ماریا سابتلنی در مقاله‌یی تحت عنوان «فرهنگ دوستی و هنر پروری تیموریان و مبانی اجتماعی - اقتصادی آن»، نوشته است: «یکی دیگر از حامیان برجسته هنر دوره سلطان حسین بایقرا، امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی معروف به شیخ سهیلی (متوفا ۱۵۱۲/۹۱۸) بود که نسب به نخبگان نظامی ترک می‌برد. طبق نوشته بابر، شیخ بیک از خانواده برجسته خراسانی در خدمت تیمور و فرزندش شاه رخ بوده است. پیش از پیوستن به حسین بایقرا به عنوان امیری از امرای او، در خدمت ابوسعید بوده است. او که از معاشران نزدیک علی شیر و مقربان سلطان بر شمرده می‌شد؛ بنا به درخواست علی شیر، مهر دار سلطان گردید. او شاعر نیز بود و به فارسی و ترکی شعر می‌سرود و تخلص سهیلی داشت و نامش در بیشتر تذکره‌های زمان آمده است. سهیلی غیر از افراد دیگر، به خصوص از حسین واعظ کاشفی حمایت به عمل آورد و وی کتاب انوار سهیلی خویش را به نام او موشح گردانید.»

[آزند، ۱۳۸۳: ۴۳]

پرداخته شده کلیله و دمنه در قرن نهم توسط حسین واعظ کاشفی که به شیخیم سهیلی اهدا شده و نام آن انوار سهیلی بود را، اثر شیخیم سهیلی دانسته اند. سلطان حسین بایقرا هم در رساله خود در باره شیخیم سهیلی معلومات می‌دهد، مگر از ترجمه کلیله و دمنه توسط او ذکری به میان نمی‌آورد.

مولانا هلالی

نوایی در باره هلالی می نویسد :

از مردمان تورک است حافظه اش خوب است. طبعش به اندازه حافظه اش می باشد. مطالعه او را به رنج آورده است ، امید که توفیق بیابد

[بیانی ، ۱۳۶۹: ۱۱۱]

بابر در باره او این معلومات را آورده است: دیگرهلالی بود که تا این تاریخ [احتمال ۹۱۲ هجری] هم زنده است. غزل هایش هموار ، رنگین و کم خدشه است. دیوانی دارد. یک مثنوی او در بحر خفیف سروده شده و موسوم است به « شاه و درویش ». اگرچه بعض بیت هایش طوری واقع شده ، ولی مضمون ، استخوان بندی این مثنوی ، بسیار کاواک و خراب است. شعرای متقدم ، در مثنوی های عاشقانه خود ، عاشقی را به مرد و معشوقی را به زن نسبت داده اند. هلالی درویش را عاشق و شاه را معشوق قرار داده است. ابیاتی که در افعال و اقوال شاه سروده ، شاه را فاحشه ، جلف می نمایند. بسیار ناپسند است که به مصلحت مثنوی خویش ، یک جوان ، باز پادشاه را مانند جلف و فاحشه ها تعریف نماید. دارای حافظه بسیار قوی بوده ، سی — چل هزار بیت را از بر داشته است. می گویند ، اکثر ابیات «خمسستین» را در حافظه داشت. در علم عروض و قافیه و شعر خیلی مستحضر بود.

[بابرنامه ۱۳۸۶: ۱۱۹]

فخری هروی مؤلف روضة السلاطین در باره کشته شدن او توسط عبیدالله خان شیبانی می نویسد: زمانی که عبید الله خان شیبانی به تاریخ ۹۳۶ هجری ، هرات را فتح نمود ، هلالی در مدح او قصیده یی گفت

خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد

که جان آمد درو ، یعنی عبید الله خان آمد

با این هم هلالی از حکم وی در سال ۹۳۶ هجری قمری کشته شد. سیف الله نامی در قتل او ساعی بود. لهذا میرک حسین تاریخ یافت «سیف الله کشت» ۹۳۶ هجری

[فخری هروی ، ۱۹۶۸: ح ۲ / ۲۱۱.]

در سال ۱۹۶۱ پروفیسور رستموف یک پارچه بحر طویل منسوب به هلالی را از یک جنگ پیدا کرد و آن را در سال ۱۹۶۳ در کتابی تحت عنوان شعر اوزبیکي در نیمه دوم قرن ۱۵ ، به زبان روسی به نشر سپرد.

بحر طویل^۱ منسوب به هلالی

۱ نه قیلای آه نه ایلای نیتای الله نه ایلای ، منگا بیر شوخ بلا اوچرادی ناگاه نه ایلای ، کیشی چون درد دلیمدین ایمس آگاه نه ایلای ؟

۲ من مسلمان ستمدیده غمدیده یی ، اول کافر بدخوی جفا جوی ستمگارکه الله نی بیلماس ، ایماس الله نه ایلای ؟

۳ زار و حیران مین اوزیگا ، قد رعنا و یوزیگا ، هم اُنینگ طرفه کوزیگا ، هم انینگ طرفه قاشیگا ، دل و جانیم نی بیریب من ، لب شیرین و سوزیگا ، یوزی دور باغ جمال و قدی دور تازه نهال و کوزی دور طرفه غزال و قاشی دور مثل هلال و لبی دور شهد زلال و یوزی دور ماه نه ایلای ؟

۴ آتی بار ایتی بار و قوشی بار قلی بار ، قوشی قوشلارگا حریف و ایتی ، ایتلارگه ظریف ، قلی گل آلدیدا بلبل ، آتی شاه آلدیدا دلدل ، قوش ، قوشیگا ایت ، ایتیگا ، قل ، قلیگا ، بنده بولور من ، آتی هر قنده قدم قویسه ، سر افکنده بولور من ، من درویش گدا دور من و اول شاه نه ایلای ؟

۵ گاه گاهی که یراغلای سداغین بیللیگا باغلاب ، قوشینی ایللیگاه آلیب ، قلی نی آلدیگا سالیب ، مینیبان یورغه سمندین ، کیزیان شهرو تومندین ، سوروبان جلوه لرایتسه ، توروبان آیتیپ ایشیتسه ، انه شیرین منه فرهاد ، اوتوروب ایچسه شراب و قوش اوروب قیلسه کباب ومن مسکین کوروب اول حشمت اول جاه نه ایلای ؟

۶ نوبهار اولدی و گل قیلادور عزم تجمل ، کییبان خلعت زرکش ، مینیبان ابلق سرکش ، لبی دور بادۀ بیغش ، چیکیبان جام مرصع ، تیکیبان چتر ملمع ، سبزه و سرو سمنده ، گل و گلزار و چمنده ، می ایچیب مست ایکانده ، باش اوروب غرق ایکانده ، اونوتوب گرمینی یادایتمه سه ناگاه ، نه ایلای ؟

^۱ بحر طویل هم شعر ، هم نثر و هم مسجع نثر بولگن بیر تورلی یازی دیر. بو نوع ده بیتلر ده مصرعلر نینگ دقتلی توزولمه مه سپنه گوره ، رسمی تعریف لرده شعر دیلمس ، لکن ریتملی ، آهنگلی و اولجاو لی بولگی اوچون شعر سنه لیر. [نباتی ، ۱۳۵۸ : ۲۳۷]

۷ ایستارام کیم اونی کورسام ، ایلکیم بیلینه اورسام ، چیکیب آلدیمغه کیتورسام ، کوزوم ایلکیگا ، یمغه کیتورسام ، وای اگر اول مینی کورسه ، یوزی نی میندین اوگورسه ، آتنی ناز ایله سورسه ، ایزینی داغی یتورسه ، مین گمراه نه ایلای ؟

۸ عشق داغی نه بلا دور ، که مینینگ جانیم آلا دور ، آلیبان اوتگا سالادور ، سالیبان ایلاقیلا دور ، بو یانار اوتگا ، مینینگ بغریمه دور که ینه اول اوت ، چاقیلیب جانیم ایچینه یاقیلا دور ، مینی کویدور دی بو داغ و مینی یاندور دی بوداغ ایمدی نیتای ، قایدا بارای آه ، نه ایلای ؟

۹ یارب اول پادشه اولسون ، شرف اوجیده مه اولسون ، با اُنکا خاک ره اولسون ، ملت الله پناهیده ، ملایک سپه اولسون ، بو قیزیل یوزنی کیشی کیم تیلاماس ، روسیه اولسون ، نی عجب شوخ جفا بلا دور ، همه پروانه بولادور ، کورگانین جانین آلا دور ، بو جفا بیرله اولادور ، یوزی دور ماه ، یوزوم حسرتیدین کاه ، نه ایلای ؟

۱۰ مین هلالی من و اول ماه ، من و بنده اول شاه ، اُنگاه دور بنده هواخواه ، ولی آه که اُندین ، مینگا هیچ یوق نگاهی ، مینینگ بول آه و فغانیم گر اُنکا ، یتماسا ناگاه نه ایلای ؟
۱۱ اتی نی سورماسا ، مین ساری اول ماه ، بو درویش که اول شاه نه ایلای ؟

[بیانی ، ۱۳۶۹ : ۱۸۰-۱۸۲]^۱

^۱ هلالی دختری داشته با تخلص حجابی. در تذکرة روضة السلاطین و جواهر العجایب در باره او آمده: حجابی: دختر. کوکب عالم افروز سپهر فضل و کمال ، یعنی مولانا بدرالدین هلالی ست و مولانا از تعریف مستغنی ست. لطافت طبع حجابی را از نظم او می توان یافت. این غزل از اوست. این بحر و قافیه را بسیار گفته اند * بهار و سبزه و گل ، خوش به روی یاران است * وگر نه هر یک از این جمله آفت جان است * به غنچه مهر چه بندد ز گل چه بکشاید * دلی که خون شده از خار خار هجران است * مران به خواریم ای باغبان ز گلشن خویش * که پنج روز دگر ، گل به خاک یک سان است * حدیث زلف دلاویز آن نگار امشب * ز من میرس که بس خاطرم پریشان است * مگوی شعر حجابی ، که نزد سیمبران * هزار بیت و غزل پیش حبه حیران است [فخری هروی ، تذکرة روضة السلاطین و جواهر العجایب /

ابراهیم محمد خلیل

پسر محمد خلیل است و خلیل بیک سال‌ها از نیمروز تا غزنی حکومت کرده بود. بعضی از اوقات طابع هیچ پادشاهی هم نبود. و این ابراهیم طبع خوب دارد. خودش هم طبعی نرم دارد و جوانی مودب و با حرمت است. این مطلع از اوست

کوروب اغیارنی فی الحال ایلیک کوکسوم گه کیم اوردوم
ایمس تعظیم اوچون ، خنجر لری زخمینی یاشوردوم

[نوایی ، ۱۳۶۳: ۱۹ س ۱]

ساقی

پسر جعفر بخشی ست. در طفلی قابلیت بسیار داشت ، هم در نظم‌ها و هم در سایر انسانیت‌ها. در شعر تورکی و فارسی ، رو به رشد بود. در طریق سپاهی گری ، جلادت او تا آن حد بود که برازندگان لشکر خراسان او را تا حد امکان تعریف می‌کردند. در نزد ارکان دولت ، بلکه در نزد پادشاه هم ، مقبول و ملتفت بود. هیچ معلوم نشد که او را چه بلایی زد که از این صفات چیزی در او نماند و از میان مردم برآمد. امید است که خداوند این ادبار را به اقبال تبدیل کند. در مثنوی تورکی در تعریف اسپ کیچم‌دار ، این بیت از اوست:

تـذرو ی ایـردی رعنـالیق دا آتـی
ایکی یانچاق بولوب ایکی قناتی

[بیانی ، ۱۳۶۹: ۲۰۰]

آصفی

آیخان بیانی به استناد کتاب مجالس النفایس درباره این شاعر می آورد: پدرش در دیوان پادشاه زمان مهر دار است. طبعش تا حد تعریف است. حافظه اش هم به غایت خوب است اما نه طبعش را به کار می اندازد و نه حافظه اش را. اوباشانه ، رعنیانه ، خود آرایانه و خود رایانه اوقاتش را ضایع می کند. این نوع صفات غریب بسیار دارد اگر بیان گردد ، به درازا می انجامد. به صورت مطلق پند پذیر نیست. از همین سبب خیلی پریشان است. ابیات خوب دارد. این مطلع تورکی هم از اوست

یوز بلالار کوردوم ، اول آرام جانددین کورمادیم
ایککی کوزوم دین یمانلیق کوردوم ، اوندین کورمادیم

انشأ الله که به راست بیاید. [بیانی ، ۱۳۶۹: ۱۷۷]

غیاث الدین خوند میر در مکارم الاخلاق این لطیفه را در باره نوایی و آصفی می آورد:
«روزی امیر صافی ضمیر ، خجسته بیان ، به نصیحت خواجه آصفی که به صفاحت و ظرافت سر آمد شعرا و ظرفای زمان است گشادند. در آن اثنا فرمودند که مرا از تو عجب می آید که با وجود جودت طبع و جدت ذهن ، به نظم اشعار کم می پردازی همه گی اوقات به لایعنی ، مصروف می کنی.

جواب داد که درین اوان بیشتر از پیشتر به شعر گفتن مشغولی می کنم چنانچه دوش در آن مقدار فرصت که یک شمع دو اخچه گی سوخته ، دو صد بیت گفته ام.

آن حضرت فرمودند: که برین تقدیر از آن منظومهات صد بیت به یک اخچه باشد. »

[خوند میر ، ۱۳۶۰: ۱۱۲]

بابر در کتاب بابر نامه در باره آصفی آورده است:

و باز آصفی بود. به سبب وزیر زاده بودن ، آصفی تخلص میکرد. شعرش از رنگ و معنا خالی نیست ، اگرچه از عشق و حال بی بهره است. ادعای خودش این بود که من هرگز در وادی جمع کردن غزلهای خود نبودم ، غالباً تکلف می شود. این غزلیات را برادر یا خویشاوندانش جمع کرده اند. غیر از غزل ، نوع دیگر شعر را کم گفته است. زمانی که در

خراسان رفتم ، ملازمت کرد. [بابر ، ۱۴۰۱: ۲۴۳]

نویسندگان اوزبیک ادبیاتی فرهنگی این معلومات را در باره او آورده اند: نامش خواجه
سمش الدین است و معاصر میرعلیشیر نوایی ست. او در سبک ایجادى خود، سبک
سعدى، حافظ، جامى و نوایى را ادامه داده است. [ایشانچ، کوهکن، ۱۳۷۴: ۳]

سلطان سکندر میرزا

نوایی در باره سلطان سکندر میرزا می نویسد:
به امیرتیمور نبیره است. از آلات و اسباب سلطنت کمتر شاهی چون او آراسته و داشته
است. در هفت هشت سال سلطنت خود گویا که سه گنج یافته است. مولانا حیدر تورکی
گوی ماح او بوده است. می گویند که طبع نظم داشت و این تویوق را از او نقل می کنند:

تولون آی غه نسبت ایّـم یارومی
اول خجالتـدین ، کم اولدی یارومی
تارمویونگ نینگ زکاتین مین بیـرای
یا مصرنی یا حلبنی یارومی

[نوایی ۱۳۶۳: ۲۱۶]

فخری هروی این یادداشت را در باره او دارد: سلطان سکندر شیرازی ولد میرزا عمر شیخ
بن صاحبقرانی بوده سلطنت شیراز داشته. [فخری هروی ، ۱۹۶۸: ۳۴]
آیخان بیانی در کتابش این معلومات را در باره او در اختیار ما می گذارد: سکندر میرزا پسر
عمر شیخ میرزا بود. در سال ۸۱۲ در شیراز بر تخت نشست و در سال ۸۱۸ هجری به امر
رستم میرزا^۱ به قتل رسید.

[بیانی ، ۱۳۶۹: ۲۰۲]

^۱ رستم میرزا پسر کاکایش بود.

مولانا حیدر تورکی گوی

از مادحان سلطان سکندر میرزا بود. به زبان تورکی مثنوی به نام «مخزن الاسرار» آفریده است. [بیانی، ۱۳۶۹: ۲۰۲]
این بیت از مثنوی اوست.

همت ایللی دور ید بیضا دیگن
ایر نفسی دور دم عیسی دیگن

[نوایی، ۱۳۶۳: ۲۱۳]

در باره حیات میر حیدر یا آنگونه که در آثارش آمده است «حیدر تیلبه» مشهور به تورکی گوی، معلومات کافی نداریم. نوایی در محاکمة اللغتين او را خوارزمی قید می کند. نوشتن کتابی به نام «مخزن الاسرار» به نام یکی از نواسه های تیمور، اسکندر بن میران شاه، می رساند که او در نیمه دوم قرن ۱۴ و نیمه اول قرن ۱۵ زندگانی داشته است. حیدر تیلبه، بعد از مولانا لطفی، قویترین شاعر قرن ۱۵ به حساب می آید. کتاب مخزن الاسرار را به گونه نظیره‌یی به مخزن الاسرار نظامی سروده است. از مفاخره های آمده در مخزن الاسرار، دانسته می شود که حیدر تیلبه در قرن ۱۵ خیلی ها شهرت داشته است.

مخزن الاسرار، از نگاه اسلوب ایجاد و افاده بیان فوق العاده قوی ست و شامل ۱۰ مقاله می باشد در پایان هر مقاله، حکایتی مربوط به آن مقال آورده می شود. اثر در بحر عروضی رجز (مفتعلین مفتعلین فاعلن) ایجاد شده است. ازین مثنوی در تورکیه و کتابخانه های جهان چند نسخه موجود است

و مولانا حیدر تورکی گوی که صاحب «مخزن اسرار» و «گل و نوروز» ازوست، و مداح او بوده و دوکتاب را خوب گفته به نام او^۱ تمام کرده. این چند بیت در نصیحت از مخزن اسرار اوست

بند و بـلادا ایرکـا توشـار
بند و بـلا ایر کیشی گانی توشـار

^۱ به نام سلطان سکندر شیرازی

ایرایسانگ ایردیک یوراکینگ تیشلاگیل
کیچگان ایرانلر ایشی نی ایشلاگیل

ایرکیشی محنت دا تیتیک^۱ راک کیراک
شیشه نیچه سینسه ایتیک راک^۲ کیراک

تیشه کبی یونما اوزونگ نینگ ساری
اره کمی گه بیوری و گه ناری^۳

بولمه اوجوز آلیب آغیر ساتقوچی
اونغه کیچک سرکه [گا] سو قاتقوچی
ایمدی که بازار ایرور گرم و تیز
سود ربانیده (?) بولور صبح خیز
کام ایلکه تاپسنگ تقی بازار نی
بیر یولی کوی دورما خریدار نی

هر غلط ایر اوغلی غه پند ایرور
اوز غلطین بیلسه خردمند ایرور

این بیت در صبر ، از گل و نوروز اوست:

تیلار بولسانگ کونگیل مقصودین ای گل
تحمیل قیل تحمیل قیل تحمل
[فخری هروی ، ۱۹۶۸: ۳۴]

این هم نمونه هایی از داستان «گل و نوروز» مولانا حیدر تورکی گوی

^۱ در اصل: تیتیکراک

^۲ اصلده ایستکراک اپدی

^۳ در مأخذ: اره کتی که پرو که ناری مفاد این بیت چنین است: در زندگانی همیشه مثل تیشه مباحث که داریم به سوی خود کش کنی. مثل اره باش: کمی به خود کش کن و کمی هم به دیگران بیاش. پدر مرحوم میرزا محمد ابراهیم قطعه‌یی نصیحت گونه برای ما می خواند: چون تیشه به سوی خود کشنده مباحث+ چون اره به سوی خلق پاشنده مباحث+ تعلیم ز اره گیر در امر معاش+ نیی به خود ، نیی بر خلق پاش

مع القصه چو نوروز جهانگیر
اولوسده قویدی یخشی رسم و آیین
آجیان قیروان دین باختر غه
گهی خان ختن تاپشیردی باجین
فرنگ و روم یتیب کیگن تونین راست
چو ایردی بو سعادت قه سزاوار
بو دولت بیرله چون شایسته ایردی
نیچه کیم کورسه جور و درد و محنت
نیچه کون گر فلک قیلمه سه یاری
اوشل کون کیم سواد ایتدیم بو تقریر
کونگول کنجی ده انچه بار ایدی گنج
نه معناغه مونگی، نی سوزگه فکری
بولور مغرور اوز گنجینه سینه
ولی چون حکم ایدی شاه جهان دین
تبرک رسمی بیرله بی تکلف
توقع اول دور ارباب هنردین
ساغینغه ی لر محب بی نوانی
ینه در خواستیم بار یخشیلردین
که الفاظیم نی تغییر ایتمه گه ی لر

بیلیان ییر یوزنی قیلدی تسخیر
توزه تدی دنیانی سالدی نو آیین
یوروئی یارلیغی نی بحر و بر غه
گهی خاقان چین بیردی خراجین
توشوروب پی اوزی مالینی بیخواست
تیلب تاپدی مرادین آخری کار
یراتقان^۱ دولتین شایسته بیردی
قچان ضایع قیلور ارباب دولت
مرادی نی ییرور پروردگاری
خیالیم نقش باغله ب قیلدی تحریر
که قیلقی ایردی ییللر صرف بیرنج
نه معنیدین نه سوزدین اوزگه فکری
نه محتاج اوزگه لر گنجینه سینه
که قیلغیل ترجمه اول ترجمان دین
ضرورت مونچه لیک قیلدیم تصرف
که چون فیض آلسر بومختصر دین
دعا بیرله سیویندورغه ی لر آنی
مغل سوزینی بیلگن بخشیلردین
تصرف بیرله بیر بیر ایتمه گه ی لر

و دیگر اینکه ، نوایی در مجالس النفایس خود ، در خصوص لطفی معلومات کافی می آورد ، اما ذکر از داستان «گل و نوروز» که لطفی به نظم آورده باشد نمی کند. مگر در باره ترجمه «ظفرنامه» توسط لطفی... چنین معلومات می دهد: مولانا در ترجمه ظفرنامه بیشتر از ده هزار بیت دارد. به سبب به بیاض نیامدن شهرتی نیافت. /مجالس النفایس / ۸۷. نک به لطفی

قطعات دیگری از داستان گل و نوروز سبب نظم کتاب

اوشل کونلر که وقتیم ایردی در هم
پریشان لیق بیله حالیم مشوش

بوزونغان بو کونگول ده یوز تومن غم
تیریکلیک نا ملایم ، عمر ناخوش

^۱ یراتقان: آفریدگار

نه بیر همدم که اول دمساز بولغه ی
مصاحب نازنین لرنینگ فراقی
ایاق توتقوچی بند و همدمیم آه
مونینگدیق دایما غم خلوتیمده
که ناگاه اختر بخت اولدی طالع
طلوع ایتدی شرف برجونده اقبال
اویوغان طالعیم ناگه اویاندی
بشارت نامه بیردی خاطر غیب
مگر اختر مبارك اوردی فالیم
ترحم قیلدی اوز ایسکی قولینه
بویوردی کیم بو گل فصلینه در حال
اییت اول قصه نی تورکی تیلینده
که گل وقتی قفس ده بولسه بلبل
بوافسون بیرله گل بند ایچره خرسند
بو فرماندین سینوق کونگولوم سیویندی
که اوردی صبحدم معنی براقی
[سین سن سیوریم / ۳۵۴]

نه بیر همدم که اول دمساز بولغه ی
مصاحب نازنین لرنینگ فراقی
ایاق توتقوچی بند و همدمیم آه
مونینگدیق دایما غم خلوتیمده
که ناگاه اختر بخت اولدی طالع
طلوع ایتدی شرف برجونده اقبال
اویوغان طالعیم ناگه اویاندی
بشارت نامه بیردی خاطر غیب
مگر اختر مبارك اوردی فالیم
ترحم قیلدی اوز ایسکی قولینه
بویوردی کیم بو گل فصلینه در حال
اییت اول قصه نی تورکی تیلینده
که گل وقتی قفس ده بولسه بلبل
بوافسون بیرله گل بند ایچره خرسند
بو فرماندین سینوق کونگولوم سیویندی
که اوردی صبحدم معنی براقی

زهره گل تیلی دن سرود ایتگانی

مکرر نیچه قیلگه ی سن بو آواز
مینی سالدینگ بو سودا ایچره ناخواست
همول بولتورغی نقشنی ساز قیلغیل
بزرگ و کیچیک ایچره خوار قیلمه
مینی موندق کوروب کونگلونگ ساوومس
مینی هر دم اوزگه ، سوزگه توت سنگ
نیچه سو دیسه لر ، سوسه غی قانمس
جهانده خوار بولدیم خار ایچینده
حیاتیم نینگ چراغی قالدی بی نور
بحمد الله مبارك فال ایروور من
که توش کورگندیک ایتینگ سوزنی تکرار
مینی سیوگن نیتر نوشاد تختین

کیل ای کوپ شیوه لیک مرغ سخن ساز
مخالف سوز بیله ای قول نا راست
ایتر ، بو عشوه لرنی آز قیلغیل
گل پرده نشین نی زار قیلمه
اگر چه رحم گردینگده یاوومس
یاش ایرمسمن که سوز بیرله آووت سنگ
چولله گن ، سونی کورمایین اینانمس
گل بیخار ایدیم فرخار ایچینده
مالکلرگه رازیم بولدی مشهور
اگر چه مختلف احوال ایروور من
توشونگده کیردیمو اول بخت بیدار
ایسینورمو کیشی اوتقه ییراقتین ؟

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۲۲۲

نیچه یالغان ایسه ټینمه ی ایتقیل بو خوش یالغان نی تارتینمه ی ایتقیل
[سین سن سیوریم ۳۸۰ - ۳۸۱]

ابوالقاسم بابر / میرزا بابر / بابر قلندر ۱۴۲۲-۱۴۵۷م

نویی در مجالس النقایس او را چنین معرفی میکند:

درویش وش ، فانی صفت و کریم اخلاق مردی بود. در نزد همت عالی او ، زر و سیم چون خاک و سنگ ارزش نداشت. از شمار کتب تصوفی با «لمعات» و «گلشن راز» مأنوس بود. طبعش هم به نظم مایل بود. اگر چه اشعار تورکی او مورد قبول دیگران بود این مطلع هم از اوست:

نیچه یوزون کوروب حیران بوله‌یین
الهی مین سینگه قربان بوله‌یین

معلومات روضة السلاطین در باره او تذکره‌یی ست:

معز الدین میرزا ابوالقاسم بابر بن بایسنقر بن شاهرخ بن تیمور. ولادت ۱۷ رجب ۸۲۵ وفات در مشهد سه شنبه چاشت ۲۵ ربیع الاول ۸۶۱. مدفن ، مدرسه شاهرخ در جوار امام رضا مشهد. /روضه السلاطین / ۲۱۹

نویسندگان اوزبیک ادبیاتی فرهنگی در باره او معلومات بیشتر می‌دهند:

برادر خورد میرزا الوغ بیک یکی از فرزندان بایسنقر میرزا است. به دست بابایش شاهرخ میرزا تربیت می‌یابد. بعد از مرگ شاهرخ میرزا ، در میان خانواده‌های او ، جنگ بر سر تاج و تخت قوت می‌گیرد. ابوالقاسم میرزا با الوغ بیک و عبداللطیف جنگ می‌کند. بعد جنگهای بی‌امان به خاطر حاکمیت خراسان ، به مشهد می‌رود و بعد از دوسال ۱۴۵۵م در آنجا وفات می‌کند. ابوالقاسم ، به شعر و ادبیات علاقه داشت و به زبانهای اوزبیکی و دری شعر آفریده است و شماری از شاعران را در دربار خود عزیز داشته بود

استاد خلیل الله خلیلی در رساله آرامگاه بابر مینویسند: «فرمان داد در سینه شمالی کوه شیر دروازه ، بر سنگ عظیم نام او را چنین بر نگارند. «تختگاه پادشاه عالم پناه» و در گوشه‌یی تختی را از سنگ تراشید و حوضی ترتیب داد که دو من هندوستان آب در آن می‌گنجید. حفید وی ، نورالدین جهانگیر ، برابر آن تختی دیگر تراشید و حوضی دیگر تعمیر کرد و در آن خویشتن را «پادشاه بلاد هفت اقلیم» خواند^۱ اکنون سنگ تراش زمانه با

^۱ این سنگ چندی قبل از کوه فروغلتید و اکنون در قفای معاینه خانه گذرگاه وارونه افتاده و تنها کتیبه جهانگیر در زیر آن خوانده می‌شود و این جمله ماده تاریخ نیز می‌باشد.

ضربات کلند سال و ماه آن را وارونه و ویران کرده ، بر خاک در افکنده و عالیها را سافلهها گردانیده است. »

دکتور محمد یعقوب واحدی جوزجانی عقیده دارند که « ابوالقاسم فرشته بر آن است که این بیت او را نیز بر آن سنگ نگاشته بودند:

نوروز و نوبهار ، می و دلبری خوشست

بابر به عیش کوش که عالم دوباره نیست

ولی ، جهانگیر در واقعات خود این بیت را ذکر نمی کند. این بیت از ابوالقاسم بابر میرزای تیموری هرات است ، مقتول در ۸۶۱ هجری که به بابر قلندر معروف است. »^۱

[خلیلی ، آرمگاه بابر/پاورقی]

تاریخ وفات بابر میرزا ابن بایسنغرمیرزا

بابرمیرزا ابن بایسنغرمیرزا آفتابی بود که در آغاز تابشیر صبح جوانی از جهان فانی به ریاض حریم جاودانی تحویل فرمود یا بدری بود که در اول طلوع در برج شرف آخرت منزل گزیده در زمان ارتحال شاه محمود که شکوفه نهال کامگاری و با کوره باغ شهریاری بود او را به امرای عظام و وزاری کرام خود سپارش نموده. در شهر ۸۶۱ از مقام انسی روی به عالم قدسی نهاد. شاهزاده عالیقدر را در مشهد مقدس در روضه سلطان الاولیا سید الاتقیاء حضرت امام موسی علی رضا در مدرسه شاهرخي به جانب قبله دفن کردند. مدت سلطنت وامتداد دولت بابر میرزا در مملکت مازندران ومملکت خراسان ده سال وچند ماه بود. اربابان تواریخ گویند اصل مشهد را سناباد می گفتند که یکی از قرای ولایت طوس بوده که به برکت مزار علیا درجات حضرت امام شهید شهر گردید وآن را (مشهد)نامیدند. در تاریخ وفات شاهزاده ، عزیزی چنین فرموده . تاریخ

شاه بابر شهی که از عدلش
بود راسخ چو درسخا وکرم
عدل نوشیروان بود ناسخ
گشت تاریخ فوت او «راسخ»

دیگری چنین گفته:

ناگاه قضا ز قدرت یزدانی
بر خاک فکند تاج بابرخانی
در هشتصد و شصت و یک ز تاریخ رسول
در سادس عشرین ربیع الثانی

^۱ در جنگی که مربوط به کتابخانه گوهری ست و به خط سید سلیمان خواجه رئیس باشی می باشد این غزل را از ظهیر الدین محمد بابر گفته است. این غزل از ابوالقاسم بابر است. این است آن غزل: در دور ما ز کهنه سواران یکی می است#وانکو دم از قبول نفس می زندنی است# این سلطنت که ما ز گدایش یافتیم# دارا نداشت هرگز و کاووس را کی است# دانی کمان ایروی خوبان سیه چراست؟# کز گوشه هاش دود خل خلق در پی است# بابر رسید ناله زارت به گوش یار# لیلی وقوف یافت که مجنون در خی است

و نیز در تاریخ فوت بابر میرزا صاحب روضة الصفا خواند محمود بسی خوب گفت:
شیری که به شمشیرستد ملک جهان
هرکس که ز تاریخ وفاتش پرسد برگوی
که « سرنهاد شه بابر خان»
پس هرگاه که شه بابر خان سر خود نهد ، و نهادن اشارت است به اسقاط حرف اول ،
بالضروره ، تاریخ مراد که هشت صد و شصت و یک است ، معلوم می گردد. مولانا شرف
الدین عبدالقهار در تاریخ وفات میرزا بابر گفته:

آفتاب ملک بابر خان نماند
در ربیع ثانی فصل ربیع
چرخ را گفتم جگرها چاک شد
این چه حالت و چه تاریخست ؟ گفت
کی چنان خورشید تابان درخور است
لاله را ساغر ز خون دل پُر است
دیده را از اشک دامن پُر در است
فوت سلطان مؤید بابر است.
ولادت شهزاده در هفدهم رجب سنه خمس و عشرين و ثمانمائهُ بود در شهر هرات
عمرش سی و پنج سال و نه ماه بود. [راقم سمرقندی ، ۱۳۸۰: ۵۹-۶۰]
معلومات منسجم تر در باره ابوالقاسم چنین است:

«ابوالقاسم بابر میرزا / ابوالقاسم قلندر / میرزا ابوالقاسم بابر گورکانی تولد ۷ جون ۱۴۲۲
هرات وفات ۱۴۵۷ مشهد. فرزند بایسنغر فرزند شاهرخ فرزند امیر تیمور. بابر یکی از نواده
ها تیمور بود که درگیر مبارزه جانشینی در آخرین سالهای زندگی شاهرخ بود. وی همراه
خلیل سلطان نواده دیگر تیمور خزانه قشون را غارت نموده ؛ سپس خود را به خراسان
رساند. در همان زمان ۱۴۴۸ م الغ بیگ نیز به خراسان حمله کرد. و تلاش نمود علاءالدوله
را در هرات شکست بدهد. الغ بیک توانست علاءالدوله را در هرات شکست بدهد و مشهد
را تسخیر نماید. در عین حال پسرش میرزا عبداللطیف هرات را فتح نمود. علاءالدوله به
جنوب غربی افغانستان کنونی گریخت. الغ بیگ ماوراءالنهر را مهم شمرده به آنجا رهسپار
گشت. ولی بابر در راه برگشت به او حمله کرد و تلفات سنگینی به او وارد آورد. با خلاء
قدرت در خراسان ، بابر به سرعت ، موفق به ضبط و کنترل مشهد و هرات در سال
۱۴۴۹ م شد. همراه با الغ بیگ و سلطان محمد که کنترل نواحی مرکزی ایران به دست
آوردند ؛ بابر تبدیل به یکی از سه حاکم مهم تیموری گشت. این توازن قوا به زودی توسط
سلطان محمد پسر دیگر بایسنغر- که به خراسان حمله کرد ؛ برهم خورد. مبارزات با
سلطان محمد برای بابر با شکست در مشهد در سال ۱۴۵۰ م شروع شد. در این مرحله
جهانشاه سلطان قراقویونلو تورکمن به وفاداری خود به تیموریان پایان داد. او به سرعت
قم و ساوه را به محاصره کشید. بابر شروع به یورش به جهانشاه نمود. اما به دلیل برتری
قاطع اردوی قراقویونلو و توطئه علیه او ، توسط [برادرش] علاءالدوله مجبور به عقب
نشینی شد. تا سال ۱۴۵۲ م قراقویونلوها بسیاری از مناطق را از تیموریان گرفتند. بابر در

سال ۱۴۵۴م به ماوراءالنهر حمله برد. او به سرعت سمرقند را به محاصره کشید. با این حال مناقشه بین این دو به زودی به پایان رسید و توافق کردند که رودخانه جیحون را به عنوان مرز قرار دهند. بابر در سال ۱۴۵۷ م وفات کرد. (ویکی پدیا)

سلطان حسین میرزا بایقرا حسینی

در باره سلطان حسین بایقرا نوشته‌های زیادی وجود دارند که معروفتر از همه ، یادداشتها و نوشته‌های ظهیر الدین محمد بابر شاه است. بابر در باره او با جزئیات سخن رانده است. درین جا به صفت اولین و دقیقترین نوشته در باره سلطان حسینمیرزا بایقرا ، مکمل ترجمه می‌شود.

« ولادت و نسبش ولادتش در هشت صد و چل و دو [۸۴۲ هجری قمری] در هری در زمان شاهرخ میرزا بود. سلطان حسین میرزا بن منصور بن بایقرا بن عمرشیخ بن امیر تیمور. منصور میرزا و بایقرا میرزا پادشاهی نکرده اند. مادرش فیروزه بیگم نبیره تیمور بیک بود. سلطان حسین میرزا نبیره میران شاه میرزا هم می‌شد. سلطان حسین میرزا کریم الطرفین بود و پادشاه اصیل. دو برادر و دو خواهر تنی بودند: بایقرا میرزا ، سلطان حسین میرزا ، آگا بیگم و بدکه بیگم^۱ زوجه احمد خان. بایقرا میرزا بزرگتر از سلطان حسین میرزا و نوکر او بود. برسر دیوان حاضر نمی‌شد اما در بیرون از دیوان بر یک می‌نشست.

شکل و شمایلش

چشمش تنگ بادامی و کشیده قامت شیر اندام از کمر به پایین باریک بود. باوجودی که سنین زیادی از او گذشته و ریشش سپید شده بود ، لباس ابریشمی خوشرنگ و سرخ و سبز می‌پوشید. معمولاً کلاه پوست بره سیاه می‌پوشید و یا قلیاق احیاناً در اعیاد دستار خود را سه پیچ می‌بست. آن را پهن و بدنما پیچیده ، بر آن پری خلانده ، به نماز می‌رفت. اخلاق و اطوارش در اوایل پادشاهی خیال داشته در خطبه نام دوازده امام خوانده شود. علی‌شیر بیگ و بعضی‌ها منع کرده اند. بعدها تمام کار و بارش موافق مذهب سنت و جماعت گردید. به جهت درد مفاصل نماز گزارده نمی‌توانست روزه هم نمی‌گرفت. حراف و خوش خلق بود. خلقش یک کمی گذراتر و سخنش نیز مانند خلقش بود. در بعضی معاملات رعایت شرع را بسیار می‌کرد. یک بار پسرش را به خاطر قتلی که انجام داده بود ، به دست خونخواهانش سپرد و به دارالقضا فرستاد. در اوایل تخت نشینی شش - هفت

^۱ نام این خانم در دوسه جای دیگر بیگه بیگم آمده است.

سال تایب بود. بعد آن به شراب نوشی افتاد. حدود چل سالی که پادشاه خراسان بود ، روزی نبود که بعد از نماز پیشینی ننوشد ، ولی هرگز صبحی نمی‌کرد. پسران ، سپاهیان و شهریان همه به این حال بودند. در عیش و فسق افراط می‌کردند. شخص شجاع و مردانه بود. بارها در معرکه‌ها خودش شمشیر زده است. از نسل تیمور بیگ کس به اندازه سلطان حسین شمشیر زده باشد ، معلوم نیست. طبع نظم داشت. دیوان هم ترتیب کرده بود. تورکی می‌گفت. تخلصش حسینی بود. بعض بیت‌هایش بد نیست. ولی تمام دیوان میرزا در یک وزن است. با وجودی که هم از نظر عمر و هم از نظر سلطنت پادشاه بزرگ بود ، مانند خُردان قوچ نگه میداشت ، کبوتر نگهداری کرده ، کبوتر بازی میکرد. خروس نیز به جنگ میانداخت.

مصاف و جنگ‌هایش هنگام تجرد و آواره گیها (قزاقلیق لار) یک مرتبه از آب گران شنا کنان گذشته یگ گروه اوزبیک را خوب سرکوب کرد. یک بار دیگر که سلطان ابوسعید میرزا سه هزار عسکر را به سر کرده گی محمد علی بخشی به جنگ فرستاده بود ، سلطان حسین میرزا با شصت نفر جوان آمده ، طرف مقابل را مغلوب کرد. از کارهای نمایان و خوب او همین است. یکبار در استرآباد با سلطان محمود میرزا جنگیده ، بر او غالب آمد. بار دیگر در استرآباد با حسین تورکمان سعدلو به جنگ پرداخته او را مغلوب ساخت. بار دیگر پس از گرفتن تخت در چناران بایادگار محمد میرزا جنگیده او را شکست داد. بار دیگر از سر پل مرغاب به سرعت آمده ، در باغ زاغان یادگار میرزا [را] که مست شراب افتاده بود ، گرفت. بعد از همین پیروزی ، خراسان قرار یافت. بار دیگر در نواحی اندخود و شبرغان در چیکمان^۱ با سلطان محمد میرزا جنگیده غالب گردید. همچنان ابابکر میرزا که با تورکمانهای قراقویونلو که از عراق آمده بودند ، پیوسته اولوغ بیگ میرزا را در تکانه و خمار شکست داده کابل را گرفت. الوغ بیک میرزا غرض گرفتن عراق کابل را گذاشته ، از خیبر گذشت ، خوشاب و نواحی ملتان را پشت سرمانده به سیوی آمد. از آنجا نیز کرمان را تصرف نمود. در آنجا توقف نتوانسته به ولایت خراسان داخل شده بود ، سلطان حسین میرزا بر او تاخته ، او را گرفت. همچنان در بلچراغ پسرش بدیع الزمان میرزا را شکست داد. بار دیگر در حلوا چشمه دو پسرش ابوالمحسن میرزا و کیپک میرزا^۲ را مغلوب ساخت.

[مصافهای نافرجام و مغلوبیتها]

بار دیگر لشکر کشیده قندوز را محاصره کرد ، اما نتوانست مسخر کند. بازگشت. یک بار دیگر هم حصار را به محاصره گرفت ، اما بی نتیجه مراجعت کرد. همچنان یک مرتبه بالای ولایت ذوالنون بیگ حمله آورد. داروغه بست ، بست را تسلیم نمود. غیر از این کاری

^۱ این جا را چیکمان سرای نیز می‌گفته اند
^۲ نام اصلی او محمد محسن میرزاست. روابط صفویان و اوزبیکان

نتوانست. بست را گذاشته باز گشت. پادشاه مردانه و بزرگی چون سلطان حسین میرزا ، درین دو- سه یورش عزم پادشاهانه خود را به جا نکرده هیچ کاری را به آخر نرسانده بازگشت. همچنان در اولانگ نشین ، با پسر خود بدیع الزمان میرزا که همراه شاه بیک پسر ذوالنون آمده بود ، جنگیده شکست داد. . . . میرزا [سلطان حسین] چهارده هزار جوان خاصه داشته و چهل هزار جوان دیگر نیز در مرکز لشکر به غرض کارهای انتظامی ، مثل پر کردن خندق ، چاه کندن ، راه ساختن و رساندن چوب و سامان به خاصه گان مقرر بوده است. برای هر یک اینان هشتاد جریب زمین می دهد. از این زمین ها چهل تناب را زرع نموده ، حاصلش را خود تصرف می نمایند و آن را به حیث علوفه آنان حساب می کنند. اگر بیشتر از چهل تناب را بکارند ، مالیه می دهند.^۱

[ولایتش]

ولایتش ولایت خراسان بود. درشرق آن بلخ ، درغرب آن بسطام و دامغان ، در شمالش خوارزم ، در جنوبش قندهار سیستان واقع گردیده است. چون شهری مانند هری به دستش افتاد روز و شب جز عیش کاری نداشت و در توابع و لواحقش نیز کسیکه عیش و عشرت ننماید ، موجود نبود. رنج و تعب جهانگشایی و لشکر کشی را نکشید ، لاجرم رفته رفته نوکر و ولایتش کم شد و بیش نی.

[اولادش]

چهارده پسر و یازده دختر از او باقیماند. [پسرانش] **بدیع الزمان میرزا** نسبت به همه پسرانش بزرگتر بود. باز **شاه غریب میرزا**^۲ بود که پشت خمی ده داشت. اگرچه هیئتش خراب بود ، طبع خوب داشت. اگر چه بدنش ناتوان بود ، کلام مرغوب داشت غریبی تخلص می کرد. دیوان هم ترتیب داده بود. به تورکی و دری شعر می گفت. این بیت از اوست:

در گذر دیدم پیرویی شدم دیوانه اش

چیست نام او ، کجا باشد ندانم خانه اش ؟

سلطان حسین میرزا چند و قتی حکومت هری را به شاه غریب میرزا داده بود. در زمان حیات پدرش وفات یافت. از او پسر و دختری نماند. باز **مظفر میرزا** بود. اگر چه اخلاق و افعال لایق دوست داشتن هم نداشت ، ولی نزد سلطان حسین میرزا نسبت به همه پسرانش محبوبتر بود. به جهت همین برتر دیدن او ، پسرانش اکثر یابی شدند. مادر هردوی شان خدیجه بیگم بود که غنچه جی سلطان ابوسعید میرزا بود. باز **ابوالحسن**

^۱ این پارگراف در چاپهای لیدن و قازان نیست. از نسخه خطی شماره ۶۸۵ انستیتوت شرقشناسی اکادیمی علوم اتحاد شوروی گرفته شد. / شفیه یاربین
^۲ تک. غریبی

میرزا بود و کبیک میرزا که محمد محسن نام داشت. یکی دیگر ابوتراب میرزا بود. پسری داشت به نام سهراب میرزا. یکی دیگر محمد حسین میرزا بود. باز فریدون حسین میرزا بود. باز حیدر میرزا بود. باز محمد معصوم میرزا بود. باز فرخ حسین میرزا بود. باز ابراهیم حسین میرزا بود و باز ابن حسین میرزا و محمد قاسم میرزا بودند.^۱

[دختران سلطان حسین میرزا بایقرا]

بزرگترین سلطانیم بیگم بود. آق بیگم ، کیچیک بیگم ، بیکه بیگم ، آغا بیگم ، بیرم سلطان ، فاطمه سلطان ، سلطان نژاد بیگم ، بیگم سلطان ، عایشه سلطان.^۲ این عجب است که از میان چهارده پسر پادشاه بزرگی چون سلطان حسین میرزا که در شهر اسلامی چون هری حکومت می کرد ، تنها سه پسرش والدالزنا نبودند. فسق و فجور در خودش ، پسرانش و مردمش بسیار شایع بود. از شأمت همین کارها بود که در ظرف هفت هشت سال از چنین خانواده‌یی جز محمد زمان میرزا آثار و علامتی نماند. [بابنامه/ ۹۸ - ۱۰۱]

ابوالغازی سلطان حسین بایقرا متخلص به حسینی بن سلطان غیاث الدین منصور (وفات ۸۴۹ هـ در گازرگاه هرات) بن میرزا بایقرا حاکم همدان (۸۱۷-۸۱۸) بن عمرشیخ میرزا تولد (۷۳۵هـ) قتل در اواسط زمستان ربیع الاول ۷۹۶ در عمر چهل سالگی ، دفن در کش ، پهلوی جهانگیر میرزا) بن امیر تیمور. سلطان حسین از بطن فیروزه بیگم (وفات ۸۷۴ محرم) بنت امیر زاده سلطان حسین محمد بیگ بن امیر موسی) تولد یافت در محرم ۸۴۲ در میان مشرق و شمال هرات نزدیک پل تولکی در سرای دولت خان. جلوس در سال ۸۶۳ وفات یافت دوشنبه ۱۱ ذی الحجه (۹۱۱ به وقت غروب آفتاب ، دفن در مدرسه سلطان حسین هرات. سلطان حسین بایقرا ۱۴ پسر و ۱۲ دختر داشت. [فخری هروی ، ۱۹۶۸ : ۲۲۰]

وی پسر منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن تیمور است که در محرم ۸۴۲ هجری (۱۴۳۸ م) در هرات زاده شد و در رمضان ۸۷۲ هجری به تخت سلطنت نشست و در ذی الحجه ۹۱۱ پدرود حیات گفت. ادوارد براون در مورد او می نویسد: در بار او در هرات یکی از درخشان ترین مراکز ادب و هنر و علم به شمار می رود. این امیر زاده در ابتدا در زیر سایه حمایت می رزا ألوغ بیک بود و چون وی و پسرش عبداللطیف به قتل رسیدند ، ابوسعید او را گرفته به حبس افکند. وی از آنجا گریخته به ابوالقاسم بابر متصل شد و باز به خوارزم و خیوه گریخت. در سال ۸۶۲ هجری (۱۴۵۷ م) شهر استر آباد را که پایتخت ولایت گرگان یا

^۱ بابر شاه تعداد پسران سلطان حسین را ۱۴ می نویسد ؛ اما از ۱۵ نفر نام می برد.
^۲ درین یادداشت ، نام ده دختر سلطان حسین بایقرا آمده است.

جرجان است ، تسخیر کرد و در آنجا به شاهی نشست لیکن به سلطنت ابوسعید تمکین داشته در تحت امر او بود. سال بعد ابوسعید او را ناگزیر کرد که به خوارزم بگریزد و خود استر آباد را بگرفت. اندکی پس از آن سلطان حسین باز آمد و آن شهر را به انضمام بقیه نواحی گرگان و مازندران مجدداً فتح کرد در هنگام مرگ ابوسعید ، سلطان حسین هرات را گرفته در آنجا به تاریخ دهم رمضان ۸۷۲ هجری (اوریل ۱۴۶۸م) به تخت نشست. اوج ترقی هرات هم از نظر گسترش علم و ادب و هنر و هم از جهت رفاه و آسایش مردم ، دوران طولانی سلطان حسین بایقرا است. سام میرزا پسر شاه اسماعیل صفوی که از طرف پدر سالیانی چند فرمانروای هرات بود ، (۹۲۸-۹۳۶ هق) در تذکره ارزشمند خود «تحفه سامی» می نویسد: سلطان حسین میرزا پادشاه عدل گستر و شهنشاه رعیت پرور بود. بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم و خرمی به ایام سلطنتش مانند هنگام خرمی دور ازغم ، بی تکلف مدح گستری ، بدانچه او موفق شده کمتر پادشاه را میسر شده ، چون ساختن بقاع خیر و رعایت علماً و طلبه علوم وادار و وظایف ، به طریقی که در ایام او دوازده هزار علماً مؤظف بودند و دیگر معموری بلاد و رفاهیت عباد و رعایت اهل هنر و شعر ازین قیاس توان کرد. ودر واقع کسی را که مثل میر علی شیر چاکری ومانند مولانا جامی مدح گستری باشد ، همانا که از مدحت مادحان غنی و ازصفت واصفان مستغنی است. سلطان حسین میرزا از نسل تیمور است. حسین میرزا در جوانی به کارهای درباری داخل شد. در جنگهای میان خودی شهزاده گان تیموری شرکت کرد. به خاطر رسیدن به سلطنت به جد کوشید. بعد از جنگهایی در سال ۸۷۳ هجری ۱۴۶۹ م بر تخت سلطنت نشست. در همین سال هم نوایی از هرات به سمرقند آمد ابعاد فعالیت های سیاسی وادبی نظر به ایجاب دور و زمانش کم نیست. در دوره او به تشبث میر علی شیر نوایی ، در بین چند سال صلح در مملکت برقرار شد. کارهای عمرانی زیادی صورت گرفت. هنرمندی جان گرفت حیات مدنی تشکیل شد. علم و هنروادبیات رواج پیدا کرد. سلطان حسین میرزاییکی از شاعران قابل توجه دوره اش بود. تخلص او حسینی ست. اگر ، در ایجادیات او ، يك دستی موجود بوده باشد هم ، آثار او در تاریخ ادبیات اوزبیکي به تناسب خودش ، یکی از حادثه های مهم شد. دیوان حسینی به ما رسیده است. تعدادی اشعار غنایی را در خود دارد. دلچسپ این است که بسیاری از غزل های حسینی در يك وزن است. به صورت کل ، خدمت حسینی در رشد غنای ادبیات اوزبیکي کم نیست. جنبه های ایجابی فعالیت های سیاسی و ادبی سلطان حسین میرزا ، نظر به شرایط زمانش کم نیست. در زمان او به اشتراک و تشبث میر

علی شیر نوایی در بین چند سال در مملکت آرامش و صلح بر قرار شد. [نور احراری ، ۱۹۹۹ : ۱۳۳] ؛ [دیوان سلطان حسین میرزا بایقرا حسینی ، ۱۳۴۶]

آثار سلطان حسین میرزا بایقرا حسینی

از سلطان حسین میرزا بایقرا حسینی ، تا کنون دو اثر شناخته شده اند: دیوان اشعار و رساله. این آثار را به گونه کوتاه معرفی می‌شوند.

دیوان

نوایی مجلس هشتم مجالس النفایس خود را در خصوص اشعار او وقف کرده است. در آنجا می‌نویسد

در ذکر حسن و جمال زیبارویان نتایج طبع سلطان صاحب قران و شرح غنچ و دلال^۱ رعنائیان خصایص ذهن شریف او که هر یکش در صفحه بوستان زمان از رنگینی و روانی گل‌گذاری ست سرو قد و هر کدامش در عرصه گلستان دوران از رنگینی و روانی سرو آزادی ست گل‌خدا. اشعار خوب و ابیات مرغوب آن حضرت به غایت زیاد است. دیوان هم مرتب شده است. [نوایی ، ۱۳۸۷: ۲۲۳-۲۲۵]

بابر در باره دیوان و شعرش می‌نویسد:

طبع نظم داشت. دیوان هم ترتیب داده بود. تورکی می‌گفت. حسینی تخلص می‌کرد. بعضی ابیاتش بد نیستند ؛ اما تمام دیوان میرزا به یک وزن است.

«دیوان حسینی به ما رسیده است. تعدادی اشعار غنایی را در خود دارد. دلچسپ این است که بسیاری از غزل‌های حسینی در یک وزن است.» [نور احراری ، ۱۹۹۹] سلطان حسین میرزا حسینی نینگ دیوانی ۲۰۲ غزل ، یکی مخمس ، تورت رباعی ، یکی چله غزل و نیچه مطلع دن عبارت دیر. [دیوان سلطان حسین میرزا ، ۱۳۴۶]

^۱ عبدالله روئین غنچ و دلال نی که ناز و کرشمه دیر ، گنج و دلال یازگن

حسینی شعر لړیدن آلگیلر

وه که کونگلووم ناله سی هر دم بوزلغان جان ارا
گویا بیر جغد ایرور فریاد ایتار ویران ارا
حقه لعلینگ اراسیندن ایرور مو در تیشینگ
یا ایرو اول ژاله کیم بولغای گل خندان ارا
هرکشی کورسه پرلر ایچره سین کوز مردمین
بیر پری نی جلوه قیلغان ساغینور انسان ارا
آنچه قان توکتی کوزوم هجرینگده ای کوز مردمی
ایمدی کوز آچسم کورار مین ، عالمی دور قان ارا
سیل کیلسه ژاله بیرله اوخشاتور من اُنکا کیم
کوزلاریم نینگ آقی آققان دیده گریان ارا
ایسته گچ مجروح کونگلوومدین اوقینی ، رشکیدین
تاپماسون دیب یاشوروب من ، سینّه بریان ارا
ایکی قاشینگ نینگ خیالی متصل کونگلوومدا دور
بیر دلاوردیک که سالمیش ایکی یا ، قربان ارا
هجر گردایینده غرق اولدوم کمند وصل ایله
چیک مینی کیم قالمایین بو بحر بی پایان ارا
کیلدی اشکیمغه علاج ایتماککا بیر کون پیر عشق
ای حسینی کویدی اوشبو شعله سوزان ارا
[بیانی ، ۱۳۶۹: ۲۰۹]

بولدی گل وقتی و مین درد و غمده مبتلا
عشق اوتیدین لاله دیک بغریمده یوز داغ بلا
حال زارین سین کبی سلطان دین ایرو توشگالی
یاپراق ایرماس گلده کیم یوز تیل بیلّه ایلار ادا
مین بیلور ایردیم که یوقتور انتها عشقیمده هیچ
تا گل وصلینگ بیلّه قیلدیم محبت ابتدا
لاله دیک می جامینی توتغیل غنیمت گل چاغی
خاصه کیم عشرتقه اوردی بلبل بیدل نوا
گر حسینی تاپمادی برگی ، جمالینگ باغیدین

بو چمن ده ای گل نَورس سَنگا بولسون بقا

—

بعد از این ای حسن اهلی ، ایل نی شیدا قیلمانگیز
بی وفالیق ایلَه بان عالمغه رسوا قیلمانگیز
انگلانگ ای اهل وفا ، گر اولسانگیز تارتیب جفا
بی وفالاردین وفا رسمین تمنا قیلمانگیز
مین اسیر عشق من غوغا نیدور عشاق ارا
ای رفیق پند گو آیتگیل که غوغا قیلمانگیز
مین اولار حالتدا مین ای یار کوبین ایتلاری
ایلامانگ غوغا مینینگ سریمنی افشا قیلمانگیز
اوت توشوبتور دشت اوزه ، آهیم دین ای اهل طرب
لاله زار ایلاب تصور ، عزم صحرا قیلمانگیز
سرین ایل گه آشکار ایلاب کیشیگا عشق ارا
زینهار اوز سرینگیزنی اشکارا قیلمانگیز
بیر نفس جانان بیلَه تاپمیش حسینی خلوتی
بارینگ ای جان و کونگول بیردم علالا قیلمانگیز

نواپی غزلیگه مخمس

اول که جانیم گلشنی ده بار ایدی خرم بهار
ایلار ایردی غنچه خندانیدن گوهر نثار
خار هجری دین تاپیب ایردی امان ، جان فگار
غنچه خندان باریب ، کونگولمدا قالدی خارخار
تینماغور جانیمغه ، آن سیز دنیا ده باری نی بار ؟

دهر بوستانینی سینسیز کوزگا ایلماس بو کونگول
باغ سیری ، دردی نینگ آرامی بولماس بو کونگول
سرو بیرله لاله ساری میل قیلماس بو کونگول
سرو قدّ و لاله رخلردین آچیلماس بو کونگول
وه نیتای کیم دهر باغی ایچره [یوق] اول گلغذار ؟

اول جگر پرکاله سی وه کیم تیلاب میندین فراغ
ناتوان کونگلو مگا قویدی فرقتی ، داغ اوزره داغ
لحظه لحظه شوق بزمیدا چیکار ایردیم ایاغ
وصل جامیدین آچیلور ایردی کونگلو م باغ باغ
وای یوزمینگ وای ، کیم اول می بیریب قالمیش خمار

ای که یوز پرکندلیغ باغریمگه بیر پرکند ایدینگ
بلکه هجران چاک قیلغان زخمیه پیوند ایدینگ
کونگلو م دیر من که چون وصلیغه حاجتمند ایدینگ
قاید کیم کورسانگ اونی ، کولماک بیله خرسند ایدینگ
عکسین ایلہ ای کونگول ، هر بیرده ییغله زار زار

گل کبی رخسارینگکا هر دم هوا ایلای دیدیم
شوقیده آشفته بلبل دیک نوا ایلای دیدیم
هجر و غم زخمیغه وصلینگ دین دوا ایلای دیدیم
وصل ارا هر دم سنگا جانیم فدا ایلای دیدیم
نیچون ، ای آرام جانیم ایلادینگ میدین کنار؟

مین غنیمت توتمیش ایردیم اول سمبر وصلی نی
ایلادی میندین جدا ، چرخ ستمگر وصلی نی
ای کونگول ، توتغیل غنیمت شه مظفر وصلی نی
که اوتوبتور دنیا ده مونداغ بلالر بیشمار
[بیر مصرع قالگن]

وه کیم دوران ظلمیدین قالدیم عجب ماتم ارا
توشماگان بونوع بیر ماتم بنی آدم ارا
ای حسینی یار سیز نیلاگونگ عالم ارا
هجریدین نالیب نوایی دیک تومان مینگ غم ارا
قوپ عدم سر منزلی عزمین قلیب کینچه بار
[بیانی ، ۱۳۶۹: ۲۰۹-۲۱۴]

۲- حسینی رساله‌سی

رساله سلطان حسین میرزا بایقرا حسینی اثری کوچک اما پرمحتواست. در این رساله ، اوضاع کلی هرات به خصوص خصوصیات رمامداری سلطان حسین میرزا بایقرا حسینی به گونه واضح بیان شده اند. این رساله از چند جهت ، حایز اهمیت و قابل بررسی است

اهمیت ادبی حسینی رساله‌سی

رساله سلطان حسین میرزا بایقرا حسینی در ادبیات تورکی-اوزبیکي ، از اهمیت ادبی بزرگی برخوردار است. این رساله خود یک متن ادبی است که در قرن‌های نهم و دهم هجری سبک ادبی ادبیات اوزبیکي را نمایان می‌سازد. شیوه پرداخت آن به روش نثر نویسی نوایی بسیار نزدیک است.

اهمیت تذکره‌ی حسینی رساله‌سی

در این اثر ، در خصوص حیات و کارنامه‌های بعضی از شاعران به خصوص جامی و نوایی معلومات هستند. رجوع شود به [نوایی ، مجالس النفایس]

بو نوع اموردین باشقه و بو طور حالات دین ایرو ، تاغی حق سبحانه تعالی ، بو نحیف بنده سینینگ سلطنتی نینگ زمانیدا بیر نیچه کیشی گا جلوۀ ظهور بیریب تورور و بو فقیر مجلسی الاردین تشریف حضور ارزانی توتوپتور ، کیم الارنینگ وجودیدین بو زمان جمیع ازمنه‌غه راجح تورور و بو دوران ، بارچه دولاردین ممتاز که بولارتاغی موجب کوپ ادای شکر تورور که اندین ناطقه تیلی ، لال و قلم تیلی شکسته مقال دورور . و اول جمله‌نینگ اعلم و افضلی ، فضایل دریاسی نینگ دُرّ پاکي و ولایت افلاکی نینگ خورشید تابناکی ، نظم جواهری نینگ صاحب انتظامی ، حضرت شیخ السلامی مولانا عبدالرحمن جامی سلمه الله و ابقا ، تورور کیم تا فلک قدیمی نهاد و ثوابت و سیار دین ، یوز مینگ کوز بیله ، عالم اهلی‌غه ناظر ، کوزیگا اُداق نادر خیال کیلما میش و تا مهر جهان نما ، بلکه خورشید سپهر پیما ، جهان دوریغه سایر تورور ، پرتوی هرگز اونینگ تیک ، عذیم المثال اوستیگا توشما میش. جواهر نظمی دین جهان صدفی تولا دُرّ ثمین ، لالی نثری دین ، افلاک اطلسی‌غه زیب و تزیین ، تصانیفی جمیع علوم‌دا بیحد و هرتصنیف‌دا خزاین معانی بی‌عدد ، شعر:

چو میزان طبعی بولوب گنج سنج انگا بیر ترازو کیلیب پنج گنج

که حیران قالب نظم قیلغان چاغی انگا که خسرو ، نظامی تاغی

غزللاری شور انگیز ، بیت لاری لطف آمیز ، کیم کوپ بیل لار حق سبحانه و تعالی

اَلَرْنِیْگ سايه اَرشادین بردوام و بو دولت ایامی غه اُنینگ تیک صاحب دولت نی مستدام توتسون.

و ینه هم نظم اهلی دین خوشگوی لوق اوجی نینگ سهیلی بولوردیک کیشیلار بار و لطافت نظم داستانی و متانت ترکیب بیانیدا عالم ایلی اَلَرْنِیْگ طفیلی بولوردیک موجود تورور کیم بورون اَلاردیک فلک جلوه بیرگان ایرماس و حالا تاغی هیچ پیردا کیمسه اَلاردیک نشان بیرماس. و هرات صانها الله عن الآفات و نواحی سیدا اولچه خاطرغه کیلور و اولچه صادق القول و صاحب وقوف ایلی عرض غه یتکورورلار شاید مینگ گا یاقین کیشی کیم اَلَرْنِیْگ ایشی معانی دُرلارین نظم سلکیگا تارتماق بولغای و دقت گوهرلاری غه وزن لباسی زیب و زینتین بیرماک بولغای ، کیم دورددا بولاردیک ایل نینگ مینگی دن اونی و هیچ [پیر] ادا یوزدین یوق ایرکان دورور .

بو اسمی مذکور بولغان لار و اوصافی مسطور بولغان لار ، فارسی نظم انجمنی دا بزم توزگان و فارسی گوی لوق بحر یغه اشنالیک کورکوزگانلار دورور و لیکن معانی ابکاری غه بو کون گا دیگینچا هیچ کیشی ترکانه لباس کیدورماگان و اول نازنین لارنی بو زیبا خلعت بیله جلوه ظهور غه کیتورماگان تورور و بو مشکبورعنالار طبع نهانخانه عریان لیق دین محبوب قالغان دورور و بو حور وش زیبالار حله سیزلیق دین جلوه ناز قیلا آلهامان دورور. تا بو فرخنده زمان و بو خجسته دوران کیم بو ناتوان نینگ بایری ایل کونوم دین و اوچاوری کیشی قارام دین قوللوق سلکی دین کوکلتاش لیق پایه سی غه یتکان و ملازمت طریقی دین ، مصاحبت سرمایه سین کسب ایتکان ، حرم کبوتری دیک پرده سرای خلوتیدا محرم و صراحی بطی دیک شبستان صحبتی دا همدم ، حق سوز ادا سیدا دلیر ، یعنی میر علی شیر اصلح الله شأنه کیم تخلصی نوایی غه مشهور دورور و اشعاریدا بو تخلص مسطور. تورک تیلی نینگ اولگان جسدی غه ، مسیح انفاسی بیله روح کیووردی و اول روح تاپقان لار غه ، تورکی آیین الفاظ تار و پودی دین توقولغان حله و حریر کیووردی و سوز گلستانی دا نوبهار طبعی دین روان اسا یاغین بیله رنگا رنگ گل لار آجتی و نظم دریاسی غه ، سحاب فکرتی دین روح پرور قطره لار بیله گوناگون دُرلار ساچتی. هر صنف شعر میدانی غه کیم تکاور سوردی ، اول کشورنی ف تیغ زبان بیله اوز حیطة تصرفی غه کیووردی. اُنینگ نظمی وصفی دا دیل قاصر و بیان عاجز تورور. خاطر غه اوزی نینگ مثنوی لاری دین نیچه بیت کیلور کیم بو ایتیلادورغان معنادا نظم قیلیب تورور و اول بوتورور ، مثنوی:

مین اول من که تا تورک بیدادی دور	بو تیل بیرله تا نظم بنیادی دور
فلک کورمادی مین کبی نادری	نظامی کبی نظم ارا قادری
نی نظمی دیر ایرسام مین دردناک	که هر لفظی بولغای اونینگ دُر پاک

خدا یتکورور آنچه سرعت منگا	که بولماس بیتریگا فرصت منگا
بو میدان دا فردوسی اول گرد ایرور	که گر کیلسه رستم جواوین بیرور
رقم قیلدی فرخنده شاهنامه یی	که سیندی جواویده هر خامه یی
مسلم تورور گوبیا بو ایشی	که معرض غه کیلمای تورور هر کیشی
دیدي اوز تیلی بیرله اول کان گنج	«که سی سال بردم به شهنامه رنج»
أنی دیرگا بولسه قاچان رغبتیم	ایرور آنچه حق لطفی دین قوتیم
که گر نیچه طبع اولسه کاهل سرای	بیتگیای مین اوتوز ییلین ، اوتوز آی
اگر خاص معنا گر ایهام دور	أنینگ کوندا یوز بیتي حلوام دورور
نی شهنامه کیم خمسه غه اورسام ایل	أنینگ پنجه سی ساری بیتکورسام ایل
امیدیم بو که ایلابان فتح باب	قولوم بیرگای اول پنجه غه تاغی تاب
اوتوز ییل که اونی نظام دیمیش	قاشیمدا ایرور ایکی اوچ ییللیق ایش
قاچان اونی دیر بزمنی توزگامین	دیماکنی خلاق غه کورکوزگامین

اول وقت که بو ابیات اونینگ طبعی دین باش اوروب ایردی ، ایل قاشیدا شاعرانه لاف و مادحانه گراف کورونور ایردی. و الحق بو همایون فرصت دا و بو روزافزون دولتدا خمسه پنجه سیغه ایللیک اوردی و اونینگ اتمامی غه جد کیلتوردی. اگر چه شیخ نظامی نظم اهلی نینگ استادی دور ، اوط خمسه سی نی مشهور بودور که اوتیز ییلدا تکمیل بیریب تورور و میر خسرو کیم خمسه اییاتی عددین اوتوز مینگ دین ، اون سکیز مینگ گا اختصار قلیب تورورو شهرتی موندق تورور که الی ییلدا توکاتیب تورور ، بو فصاحت میدانی نینگ صفدری و بلاغت بیشه سی نینگ غصنفری ، با وجود اول کیم کوپ افسانه لاردا دلپذیر تفسیرلار بیردی و طبع پسند اصلاح لار قیلدی ، بنیادی نینگ ابتدادین سوادنی نینگ انتهای غه چه همانا ایکی ییل دین اوتمادی و آیتیلغان اوقات حسابغه کیرسه ، دیسه بولغای کیم آلتی آی غه یتمادی کیم أنینگ افسانه لاری نینگ رنگین لیغی و اییاتی سحر آیین لیغین و تراکیبی متانتین و معانی سی لطافتین مطالعه قیلغان کیشی بیلگای و ملاحظه قیلغان کیشی فهم قیلغای. یوق کیم مثنوی اسلوبیدا ، بلکیم هر صنف نظم کیم عرب فصحاسی و عجم بلغاسی تزیین بیریب دورور لار و تدوین قلیب تورورلار ، بو هم بارچه غه خامه سوروب دورور و تعرض یتکوروب تورور کیم شرحی دیوانی نینگ بهرستی دا مذکور و مسطور تورور ، نی دیوان الله الله جُنْگی کیم صافی الفاظ دین تولا گوهر بولغای و سپهر اوراقی کیم پاک معانی دین مملو اختر بولغای.

دیمه دیوان ، غم و درد اهلیغه آفت دی اُنی

کویماک و شعله غم بیرله قیامت دی اُنی

قایسی بیتي کیم عشق اهلی جانی غه اوت اورماس و قایسی مضمونی کیم هجران

خیلی جسمین کویدورماس ، بلکه که کولین کوکگا ساوورماس ، قایسی مصرای کیم فراق
جگر خونی نینگ باغری قانین تامیزماس و قایسی لفظی کیم هجران درمانده اشکی سیلی
بیله صبر و شکیب خیلین آقیزماس ، نظم اقلیمدا قایسی بیرک قورغانچه کوچ کیتوردی
کیم ایشیکی آنینگ یوزیگا آچیلمادی و قایسی عظیم کشورغه طبع چیریکی بیله تورکتاز
سالدی کیم فتح قیلمادی. بوگون نظم ارکانی نینگ ربع مسکونیدا قهرمان اول تورورو بو
ممالک فتحی غه صاحبقران اُنی دیسا بولور ، شعر

ایرور سوز ملکی نینگ کشور ستانی قایو کشور ستان ، خسرو نشانی
دیما خسرو نشان کیم قهرمانی ایرور گر چین دیسانگ صاحبقرانی
بو ینگلیغ غریب آثار و بدایع اشعار نینگ خروجی و ظهوری بو دولت و بو
سلطنت دا بولغان کیم حق سبحانه تعالی اُنی بو درگاه فلک مثال قوللوغی نینگ عازمی و
بو ذات ملک خصال مداح لاری نینگ ناظمی قیلدی ، هم موجب کوپ شکر تورور ،
رباعیه

یارب قایو شکرینگی ادا قیلغای مین ؟ نی تیل بیله اُنی ابتدا قیلغای من ؟
یوز جانیم اگر بولسه فدا قیلغای من دیسام که ادا بولدی خطا قیلغای من

یارب مینی قوللوغینگ غه قادر ایلا گر یتسه بلا و درد صابر ایلا
یادینگ غه تاغی ایچیم نی طاهر ایلا انعامینگ غه هم تیلیم نی ذاکر ایلا

اهمیت سیاسی حسینی رساله‌سی

رساله حسینی از جهت سیاسی هم اهمیت بزرگی دارد چونکه پادشاه بزرگی مانند سلطان
حسین میرزا بایقرا کارنامه‌های دوران زمامداری خویش را بیان می‌کند. در آن از آبادانی ،
اقتصاد ، علم ، عرفان ، روند آموزش ، جریان پرتحرک تاریخ ، ادبیات و تألیف و
تأریخ نویسی مطالب سودمندی هستند. این اثر ، درست مانند آثار سیاست مداران
امروزی است که در آن وقایع زمان شان و نقش آنان در آن وقایع بیان شده باشد.

اهمیت مدنی حسینی رساله‌سی

در این رساله ، در خصوص حیات مدنی نیمه دوم قرن نهم و نیمه اول قرن دهم ، هرات و
مجاور آن مطالب مفید و سودمندی بیان شده است. وضعیت مدنی باشندگان هرات -
هرچند مختصر- در آن بازتاب دقیق یافته است.

اهمیت تاریخی حسینی رساله‌سی

از نگاه تاریخی ، این رساله بخشی از تاریخ هرات است. در آن از آرامش قابل ستایشی که بعد از کشمکش‌های زیاد بین شاهزادگان تیموری ، نصیب مردم هرات شده است ؛ یاد آوری می‌شود و بارزهای تأریخی هرات در آن زمان مشخص می‌گردد. مدارس ، دانشمندان و دانش‌جویان زیاد شده اند. برای حمایت مالی از مراکز علمی ، علما و طلبه‌ها ، وقف‌ها اختصاص یافته‌اند .

اهمیت اقتصادی حسینی رساله‌سی

در رساله حسینی ، مطالب قابل توجهی در باره رونق تجارت و بازرگانی نیز هستند. در آن گفته می‌شود که: رهنان نابوده شدند ؛ رباط‌ها و کاروان‌سراها اعمار گردیدند ؛ برای محافظت راه‌های تجاری ، قطعات محافظتی افزای شدند و ...

و این هم متن و شرح رساله حسینی به گونه پره‌گراف‌وار

(۱) بو پره گراف ، الله تعالی نینگ مدحی گه عاید. اونده بايقرا کوپ قيسقه و کوپ ايخچم بچيم ده ، ارزي نینگ ايچکی تويغو و کيچينه لری نی الله تعالی نینگ مقابلی ده بیان ایتته .

« سبحانه ^۱ و تعالی ^۲ ،

حمد ^۳ و ثنا ^۴ اول پادشاه لار پادشاهی غده کیم هر پادشاه کیم آندین عظیم ^۵ راق ممکن بولماغای ، اُنینگ سرا پرده ^۶ عظمت ^۷ و جلالی ^۸ تیگرا ^۹ سیده کمینه ^{۱۰} گدا دور خدایی که هر شاه ^{۱۱} انجم سپاه ^{۱۲} اُنینگ درگهی دا ایرور خاک راه ^{۱۳} جلت عظمت و جلاله و عمت مکرمته و نواله .

(۲) بو پره گراف ده اوشنده ی که معمول دور ، حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نینگ نعتی بیان ایتیلده دی . مونده بايقرا ینه هم کوپ ایچم بیر شکل ده اوزی نینگ تویغولری نی حضرت محمد ^(ص) قرشی سیده کوپ کمترین لیک بیلن بیان ایتته دی .

درد ^{۱۴} بی انتها ^{۱۵} اول رسالت ^{۱۶} تختگاهی نینگ مسند ^{۱۷} نشینی ^{۱۸} غه کیم هر تخت گیری ^{۱۹} که مهجه ^{۲۰} لوا ^{۲۱} سی قویاش ^{۲۲} دین اوتکای ، اونینگ سایه علمی دا شفاعت خواه .

^۱ سبحان: اوزاق لشتیرماق ، اریتماق ؛ اوغان (الله) نی پاک لیک بیلن یاد ایتماق ، صفت اوله راق ، باری تعالی نینگ ذاتی نی بیان ایتش ده هم ایشله تيله دی .

^۲ یوکسلماق ، اوتیش صیغه دیر یعنی که یوکسلدی . اولوغ مرتبه

^۳ الله تعالی نینگ مدح و ستایشی

^۴ مدح و . ستایش ، درد ایتماق

^۵ بویوک ، اولوغ

^۶ خیمه ، بارگاه ، قدیمی پادشاه لر نینگ مخصوص جای لری که کوپ شکوهی و عظمتی توزه لر ایکن .

^۷ اولوغوار لیک ، کبر ، نخوت

^۸ یاش اولوغ بولماق ، اولغه یش ، الوغوار بولماق ، اولوغوار لیک ، عزت ، شکوه

^۹ دوره ، اطراف / سنگلاخ تیوره گی ده ، قاشی ده ، مقابلی ده

^{۱۰} حقیر ، نواسیز ، چاره سیز ، کمبغل

^{۱۱} انجم سپاه بیر ترکیب دور یعنی اونده ی پادشاه که اونینگ لشکری بولدوزلر سانجه دیر

^{۱۲} شعر نینگ توجیهی: اونده ی اوغان (الله تعالی) که بارجه پادشاهلری که لشکر لری بولدوزلر سناقی دن گویراق دیر ، اونینگ درگاهی نینگ قاشی ده یول نینگ

^{۱۳} توپراقی دیک دیرلر .

^{۱۴} بايقرا شو علاقه نی بیر غزلی ده هم اینگ گوزل بیر شکل ده عکس ایتتیره دی . غزل نی اوقی میز: ای قیلیب روشن اولوس ناپماقغه انوار هدی * مصحف رخسارینگ اوزره والشمس بیرله والضحی * لیلۃ المعراج شرحی سنبلونگ تاپیدا ، درج * اول شېستان شمعی ، قدینگ ، آندا عارض دین ضیا * کوزلارینگگا تا که چیکتی سرمه ما زاغ البصر * بو فعین دور که موندین ظاهر اولدی ماطفا * هر طرف گیسو لارینگ دور شرع اوچون جبل المتین * جهل و ظلمت جاهی دین چیکسانگ ایرور ایل نی روا * گر سنگا یوق سایه تانگ ایرماس نبدین کیم چون قویاش * ظاهر اولدی ، سایه کتمان کنجیدا ایستار خفا * بولهادینگ مکتبغه مایل ، لیک آزاد ایله دینگ * عقل و حس طفلین جهالت مکتبی دین دایما * قیلسانگ آهنگ شفاعت اول مقام ایچره نی تانگ * گر « حسینی » داغی عضاقینگ ارا تابقای

^{۱۵} نوا [دیوان سلطان حسین میرزا بايقرا ، ۱۳۴۶ : ۳]

^{۱۶} درد: دعا و آلفش

^{۱۷} بی انتها: چیکسیر ، نهایت سیز

^{۱۸} رسالت: خبر و پیام ایتماق ، پیامبر لیک ، پیغامبر لیک

^{۱۹} مسند: مقام ، مرتبه ، تکیه اوریله دیگن جای

^{۲۰} تخت گیری: عربجه — فارسجه بیر ترکیب ، تخت آلیش ، پادشاه لرنی تختلرینی الیش .

^{۲۱} جهانگیر تینگی ، یعنی پادشاه لر تختلری نی آله دیگن پادشاه

بی نوادورور.

رسولی^۴ کیم رُسل^۵ دور بارچه، خیلی^۶ ایرور کون^۷ و مکان^۸ اُنینگ طفیلی^۹
صلی الله علیه و علی آله و خلفائه و اصحابه

(۳) بو پره گراف ده، باقیرا اوزی نینگ حقیده قیسه چه معلومات بیره دی:

«بورقم^{۱۱} نینگ راقمی^{۱۲} و بو تحریر^{۱۳} نینگ محرر^{۱۴} ی،
سورگان بو ورق یوزیگا خامه^{۱۵} بیر غمزدۀ^{۱۶} سیاه نامه^{۱۷}
المحتاج^{۱۸} الی^{۱۹} رحمة^{۲۰} الله^{۲۱} الملک^{۲۲} الغفور^{۲۳} فقیر^{۲۴} حقیر^{۲۵} سلطان^{۲۶} حسین بن

^۱ علم: توغ یا بیرق نینگ باشی که اونی آلتین یا کوموش (نقره) دن، ینگی آی شکلی ده توزه تر ایدیلر.

^۲ بیرق، علم، لوا: افغانستان نینگ ایسکی حربی تشکیلاتی ده سکیز — اون ایکی یوز عسکر و افسردن تشکیل بولگن بیر حربی قطعه

^۳ قویاش: آفتاب بو پیر ده مهجه (آی) و قویاش نینگ اراسیده مراعات النظیر و تشبیه (اوخشتمه) مناسبت بار.

^۴ رسول: پیام کلتورووی، جمعی رُسل. / و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل / آل عمران / ۱۴۴ محمد^(ص) پیام کلتورووی دین باشقه نبرسه ایس دی.

اوندن اول هم پیام کلتوروویچر بولگن لر / وازه های قران، ۷۰ الله تعالی تمانیدن یوباریلگن. علما اصطلاح سیده، اونده ی بیر کیشی دیر که الله تعالی تمانی دن احکام شرعیه نی تبلیغ ایتیش اوچون، یوباریلگن دیر. اونینگ کتابی بولیشی شرط دیر. لغت ده ایسه، رسلن معناسی، اهسته لیک بیلن جای دین تورماق. رسول، تورگن معناسیدن انه شون دن دیر. [فرهنگ ابراهیم، رسول لغتی]

^۵ رسول نینگ جمعی، باقینگ رسول

^۶ خیل: گروه، جمعیت، طایفه، قوم. بو کلمه ایل کلمه سی نینگ اماله بولگن شکلی دیر. ایل کلمه سی نی بیر خیل تورکی قبيله لر، هیل تلفظ ایته دیلر. ینه بعضی طایف لر هسیسی نی خ تلفظ ایته دیلر. شوقاعده گه بنا، ایل کلمه سی هیل و خیل تلفظ لری بیلن رواج تاپگن. بوگون افغانستان ده ایسه، خیل شکلی رواج لنگن. بو کلمه پشتو ده هم اوتیب خیل شکلی ده موجود دیر ابراهیم خیل، کاکاخیل و... حاج کاظم یزدانی، عربجه ده گکی «آل» کلمه سینی «ایل» سوزی نینگ اوزلشگن شکلی دینگن.

^۷ هست بولیش، یره تیلیش، عالم وجود. جمعی کونین

^۸ جای، محل، اورین، بیر، اماکن و امکنه جمعی

^۹ بی امیه قبيله سی دن بیر کیشی نینگ آتی. بو کیشی، چارله مس دن ضیافتلرگه باره ر ایکن. اونی طفیل العرایس هم دیمیشلر. چارلنمه گن مهمان. اول کیشی کیم دعوت بولمس دن مهمانلر بیرلن قوشیلیب کیله دی. بو بیت دن منظور بولگن هم بارچه عالم حضرت محمد^(ص) طفیلی دین یره تیلیمش دیر. اونده ی رسولی که بارچه رسول لر و برتیلگن عالم، اونینگ طفیلی دن یره تیلیمش دیر.

^{۱۰} الله تعالی نینگ صلواتی، اونگه، اونینگ عایله سی که، اونینگ خلیفه لری که و اونینگ صحبت داشلری که بولسین

^{۱۱} رقم: یازو، بیتیک، چیزگی، سان

^{۱۲} راقم: رقم نینگ فاعلی، یازووی، بیتکوچی، چیزگوچی

^{۱۳} تحریر، یازماق، بتی ماق چیز ماق

^{۱۴} تحریر قبله دینگ، یازه دینگ، چیزه دینگ. ایتیب اوتیش کیره کیم، رقم و راقم و تحریر و حریر سوزلری نینگ ارالری ده، اشتقاق مناسبتی بار، یعنی که راقم، رقم دین اشتقاق بولگن و تحریر و محرر، حر سوزی دین ایریلگن.

^{۱۵} خامه نینگ ایککی معناسی: بیرری ایسه قلم و بیرری ایسه، قوم توده سی، چکه توده سی لطایف اللغات ده بیر بیت ضمنی ده قوم و چکه معناسی هم کیلگن: عسجدی گوید * تا هست خامه خامه به هر بادیه ز ریگ * و زیاد هبه هبه برد نقش بی شمار [عباسی، ۱۴۰۱، لطایف اللغات]

^{۱۶} غمگین، قیغولی

^{۱۷} سیاه نامه، سیاه قره معناسی ده و نامه هم کتاب. قره کتاب، بو ترکیب، اسلامی بیر عقیده که اشاره قبله دی، اسلام ارشاداتی ده بار که که کیشی کیم، ثواب ایشر قبله، خداوند کرام الکاتبین که امر قبله دی که اونینگ ایشرلری نینگ ثوابی نی، اونگه مخصوص بولگن کتابگه یازگن. اگر ده یمان ایش قبله امر قبله دی که گناهی که مخصوص بولگن کتابی که یازگن. قیامت کونی، شو ایککی کتاب (اعمال نامه) کوریله دی. اگر ثوابی کوپ بولسه بهشت گه کیته دی و اگر گناهی کوپ بولسه دوزخقه. گناه لر یازیلگن کتاب نی سیاه نامه دیدیلر. بیت نینگ معناسی بو دور که بو ورق نینگ یوزیگه قلم سورگن کیشی، بیر غم کورگن و بیر گناه کار کیشی دیر.

^{۱۸} محتاج بولگن کیشی، بیچاره و غریب

^{۱۹} الی، که فارسیجه سی به

^{۲۰} رحمت، مهربان لیک،

^{۲۱} الله، ا اوغان، خداوند. ایتیب اوتیش کیره ک که بو کلمه بیلن، الله (ج) باشقه الهه لردن ایریله دی. شونینگ اوچون الله بیلن قوشیلگن آثر رحمت الله و نجیب الله سینگری لر، باید که رحمت اله و نجیب اله یازیلمه سه.

^{۲۲} پادشاه

^{۲۳} کچرووی بخش قیلووی

^{۲۴} فقر کلمه سیدن ایریلگن. یوقسل، کمبغل. عرفان ده، اونده ی بیر کیشی که مادی دنیا که علاقه سی بولمه سه. معنویت بیلن شغللنگن کیشی.

^{۲۵} حقیر، کیچیک، قدر سیز، ارزش سیز

منصور^۲ ستر^۳ الله عیوبه^۴ و غفر^۵ ذنوبه^۶ ، موندای بیان قیلور کیم ،^۷ «
(۴) سلطان حسین بایقرا بو پره گراف ده جهانیره تیلیشی و اوندن مقصودی حقیده
سوز یوریته دی:

«چون تینگری^۸ تبارک^۹ و تعالی کائنات^{۱۰} نی عدم^{۱۱} دین وجود^{۱۲} غه کیلتوردی و
مخلوقات^{۱۳} نینگ یوقین^{۱۴} ، بارقیلیدی^{۱۵} ، باری آفرینش دین مقصود^{۱۶} ، انسان ایپردی
کیم « ولقد کرما بنی آدم و حملنا هم فی البر و البحر »^{۱۷} اُندین خبر^{۱۸} بیورور. »

(۵) سلطان حسین بایقرا بو پره گراف ده ، الله تعالی نینگ بیرگن نعمت لری نینگ
مقابلی ده شکر ایتماق نی هر انسان گه بیر فریضه دیب تبلیغ ایته دی و اوزی هم
تینگری بیرگن نعمت لر مقابلی ده ، چین یوره ک دین شکر ایته دی

^۱ سلطان ، دلیل و غلبه که تسلط نینگ اجرا سیدن عبارت دیر / ان عندکم من سلطان بهذا اتقولون علی الله مالا تعلمون / یونس / ۶۸. ادعا قیله دیگن سوز لرینگیز
گه دلیلینگیز یوق دور. آیا او نیرسه کیم بیلیم ی سیز خداوند گه نسبت بیره سیزلر می ؟ ایتیش کیره ک که سلطان قران کریم ده ایکی معنا ده کیلگن: بیر دلیل
و برهان و بیر هم تسلط و غلبه. شاه و خلیفه و والی معناسیده کیلگن ایمس. بو معنالر ده ایشله تیلیش سببی ، تسلط و غلبه گه عاید بوله دی. نیگه که شاه و
خلیفه و والی تسلط لی کیشی لر دیر لر. [قرشی ، قاموس قران ج ۲۹ ، ۳۰]

^۲ عبدالغنی نور احراری اونیگ آتی سی نینگ حقیقه بو معلوماتی قید اینگن: « ابوالغازی ، سلطان حسین بایقرا: وی پسر منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن تیمور
است که در محرم ۸۴۲ هجری (۱۴۳۸ م) درهرات زاده شد و دررمضان ۸۷۲ هجری به تخت سلطنت نشست و در ذی الحجه ۹۱۱ بدرود حیات گفت « عبدالغنی
نور ، احراری. / امیر علی شیر شاعر ذواللسانین در عهد تیموریان / پیمان: شماره سوم و چهارم ، (اکتوبر ۱۹۹۹) / ۱۳۳ روضة السلاطین کتابی ده اونیگ آنه سی و
تولد و وفاتی حقیقه بو معلومات قید بولگن « سلطان حسین از بطن فیروزه بیگم وفات (۱۴ محرم ۸۷۴) بنت امیر زاده سلطان حسین محمد بیگ بن امیر موسی
تولد یافت در محرم ۸۴۲ در میان مشرق و شمال هرات نزدیک پل تولکی در سرای دولت خان. جلوس در سال ۸۶۳. وفات یافت دو شنبه ۱۱ ذی الحجه ۹۱۱ به
وقت غروب آفتاب ، دفن در مدرسه سلطان حسین هرات... در گنبد خاص که برایش بنا شده بود ، مدفون شد. سلطان حسین بایقرا ۱۴ پسر و ۱۲ دختر داشت. /
[فخری هروی ، روضة السلاطین /] »

^۳ ستر ، یاشیرماق. ستر عورت ، عورت نی یاشیرماق ، ستر و اخفا نظامی اصطلاح دیر یعنی دشمن دن اوزنی یاشیرماق. ریشه سی ستر کلمه سی ده دیر. بو بیرده
خداوند اونیگ عیبلری نی یاشیر سین.

^۴ عیب لر عیب نینگ جمعی

^۵ غفر ، کیچیریش و کیچیرماق دن ، کیچیردی

^۶ ذنوب جمع ذنب ، گناه ، وبال

^۷ بو جمله نینگ معناسی : الملک و الغفور رحمتی گه محتاج ، حقیر و فقیر سلطان حسین بن منصور کیم خداوند اونیگ عیب لری نی یاشور سین و گناه لری نی
کیچیر سین ، مونده ی بیان قیله دی کیم ،

^۸ تینگری ، تنغری ، الله تعالی معناسیده دیر. تینگری بیردی ، تینگری قلی ، انسانلر اسمی دیرلر.

^۹ اوتیمیش سیغه یعنی پاک و منزّه بولدی. تبارک الله ، پاک و منزّه دیر خدای بو سوزنی مدح ایتیش وقتی ده یا بیراونیگ جرابی و جمالی نی مقتش زمانی ده استعمال
ایته دیرلر.

^{۱۰} کائنه و کائن نینگ جمعی. موجودات و مخلوقات ، موالید ثلاثه (اوچته تولد بولگن لر حیوان ، نبات ، جماد) بار نیرسه ، بارچه شی لر که بار دیرلر ، ممکنات.
کائن سوزی ، فاعلی اسمی کون دن دیر ، یعنی موجود. فاسد نینگ قرشی سی. بارچه موجودلر که اولیم و یوق بولیش لری حتمی دیر. جهان نینگ موجوداتی [فرهنگ
ابراهیم]

^{۱۱} وجود یا بارلیک قرشی سی. یوق لیک

^{۱۲} گوده ، جسمانی تبریک لیک ، دنپوی علاقه لر

^{۱۳} سوز نینگ ایلدیز خلق دیر. مخلوق خلق بولگن بارلیک لر. مخلوقات اونیگ جمعی یا کولپلیگی. مراد الله تعالی یره نگن بار نیرسه لر

^{۱۴} عدم لیگی نی ، یوق لیگی نی

^{۱۵} هست قیلدی ، یره تدی

^{۱۶} هدف ، غایه.

^{۱۷} قران کریم ، بنی اسرائیل / ۷۰. هر آینه الوغوار قیلدیک آدم نینگ باله لری نی و اولر نی کوتاردیک چوللر ده و دنگیز لر ده. / قران کریم / عربستان چاپی

^{۱۸} سوز ، قصه ، حکایه ، روایت ، او نیرسه که بیراونیگ دییمیش و قیلمیشی دن ، دیسه لر. اونده ی بیر مطلب که مردم نینگ آگاه بولیشی اوچون دیلسه یا
یازیلسه.

«با وجود اول کیم بنی^۱ آدم نی جمیع مخلوقات غه مکرم^۲ قیلدی ، کیم موندین آرتوق^۳ مرتبه^۴ بولا آلماس و موندین بییک^۵ رتبه^۶ نی عقل^۷ باور قیلما^۸ ، ولیکن بو نعمت^۹ شکر^{۱۰} ین^{۱۱} ادا قیلغانغه وعده^{۱۲} قیلدی کیم عنایت^{۱۳} نی تازه و نعمت نی بی اندازه قیلغای کیم « و لئن شکرتم لازیدنکم^{۱۴} »^{۱۵} بو معناغه مخبر^{۱۶} دور. اگرچه^{۱۷} ادا سیده کیشی نینگ هر سرمویی بیر تیل و آلاردین هر تیل هر دم مینگ ثناغه قایل^{۱۸} بولسا ، اندق کیم سزاوار^{۱۹} دورور ، شکر کیلتورماک ممکن^{۲۰} ایرماس ، ولیکن هر کیشی اوز خورد^{۲۱} حالیهغه شکر نعمت ادا قیلما^{۲۲} هم بولماس ، نظم^{۲۳} اُنینگ شکرین آیتوردا بولما ملول^{۲۴} اوزی بیلسون ار^{۲۵} قیلسه رد^{۲۶} یا قبول^{۲۷} نی کیم تینگری امر^{۲۸} ایتی مأمور^{۲۹} سین^{۳۰} ادا^{۳۱} سیدا عجز^{۳۲} اولسه معذور^{۳۳} سین ولی^{۳۴} اولچه^{۳۵} ممکن دورور سعی^{۳۶} قیل^{۳۷} که خوی ایلاگای تینگری شکر یغه تیل

^۱ باله لر و فرزند لر بنی آدم اومغیلری ، بنی اسرائیل ، اسرائیل اومغیلری ، بنی اعمام ، عمک بچه لر ، عمکی لر اومغیلری ...

^۲ عزیز ، الوغار بولگن

^۳ اضافه ، اضافه بولگن ، آرت + وق

^۴ رتبه ، درجه ، اورین ، مقام

^۵ بییک ، بویوک ، الوغ ، کتنه ، یوکسک

^۶ مقام ، مرتبه ، اورین

^۷ بیلماق ، بیلش ، بیلش و بیلماق قوه سی ، بخشی یمان نی فرق ایتماق

^۸ ایشانماس

^۹ بیراق ، اما ، مگر

^{۱۰} نعم ، مدح فعلی دن دیر. هر نیرسه که خداوند انسان که بیرگن دیر. اونی ، یخشیلیگی و یاقیم لیگی اوجون نعمت دیگنلر. اصل ده اونده ی بیر حالت که انسان اوندن لذت کورسه. حیات نینگ سعته ، آسایشته لیک / کم ترکوا من جنات و عیون * و زروع و مقام کریم * و نعمة کانوا فیها فاکهین ... / دخان سوره سی ، ۲۵-۲۷ آیاتلر. قنجه باغلر ، بولاقلر ، ایکنزارلر ، یاقیملی مقام و حیات سعته نی که اوندن بهره آلر ایدیلر ، قول دن بیردیلر [یوقاتیلر]

^{۱۱} لغت ده ، اونده ی بیر قیلیمیش یا فعل دیر کیم نعمت بیروچی نینگ تعریفی دین حکایت قیلسه. اگر چه که ، نعمت بیروچی (منعم) نینگ مدحی یا تعریفی تیل ده ، یوره کده یا کیم اعضا ده بولسه / ارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون / ابراهیم / ۳۷ [قرشی / قاموس قران ج ۶۲ ، ۴۰] و اولرنی ثمر لردن اوقت بیر ، بلکیم شکر قیلسه لر. لئن شکرتم لازیدنکم / ابراهیم سوره سی ، ۷ نجی آیت / اگر شکر ایسه نکیز لر ، سیزلر که کوپراق اعطا قبله من

^{۱۲} شکر نی ، نینگ قیسقلتمه سی

^{۱۳} سیوینچی ، قول ، قرار ، دعوت

^{۱۴} لغت ده ، قصد ایتماق ، سقله ماق ، قره ش ماق ، بیر ایشگه توجه ایتماق. عنایت الهی ، یا الهی عنایت ، الله تعالی نینگ لطفی ، توجه سی ، یاردمی ، کمکی .

^{۱۵} لئن شکرتم لازیدنکم / ابراهیم سوره سی ، ۷ نجی آیت / اگر شکر ایتسه نکیز لر ، سیزلر که کوپراق اعطا قبله من

^{۱۶} مخبر ، خبر بیروچی ، حکایه ایتووچی ، بیان قیلووچی

^{۱۷} اقرار ایتووچی ، تن آلماق ، قابل قالماق ، اقرار قیلماق

^{۱۸} مناسب ، لایق ، جزا مثبت معنا سیده

^{۱۹} ثابت ، برقرار ، نورغون قیلینگن

^{۲۰} لایق ، مناسب ، تینگ ، برابر

^{۲۱} قیلمه سه هم

^{۲۲} قیغولی ، الم لی ، اندوه لی و غم لی

^{۲۳} اگر نینگ قیسقلتمه سی

^{۲۴} رد: فایته ریش ، فایته ربیب بیریش

^{۲۵} قبول: بیر نیرسه نی آلماق ، بیرونینگ سوزی نی چین و توغری دیب ایشانماق

^{۲۶} امر: بویروق ، برلیغ ، فرمان

^{۲۷} مأمور: مفعول صیغه سی ، امرنی اجرا ایتووچی ، برلیق نی عملی قیلووچی

^{۲۸} ادا: اجرا ایتماق ، بجر ماق ، بیان ایتماق

^{۲۹} کوچ سیز لیک ، توان سیز لیک ، وس سیز لیک

^{۳۰} معذور: مفعول صیغه سی ، عذری قبول بولگن کشی

^{۳۱} ولی ، ولیک ، ولیکن ، مگر ، اما ، بیراق

^{۳۲} اولچه ، اونجه که بوله آله دی ، امکانی بارچه

^{۳۳} سعی: کوشش ، تلاش جد و جهد

۶) بو پره گراف ده سلطان حسین میرزا بایقرا ، انسانلرنینگ فرقلی اوله رک یره تیلهشی حقیده ، اوز فکر و ملاحظه لری بیان ایتده دی.

«اما اگرچه خلاق^۱ قه شکر واجب^۲ تورور ، ولیکن چون آیه کریمه^۳ « خلق الانسان من تفاوت^۴ » ثابت^۵ تورور موندین معلوم بولور کیم هدایا^۶ و نعم^۷ تاغی^۸ متفاوت^۹ بولغای ، شعر:

حق نوری بیله اگر چه روشن دور جمع^۹
خورشید^{۱۰} بیله ولیک^{۱۱} تینگ^{۱۲} بولمادی شمع^{۱۳} »

۷) سلطان حسین بایقرا ، بوقسمت ده نعم و احسان ، الله تعالی طرفی دن و فرقلی شکلر ده انسانلرگه هدیه ایتله دی دیگن فکر و اولیونی اورته گه قویه دی.
« پس قچان کیم انسان نینگ خلقتی^{۱۴} مراتبی^{۱۵} دا تفاوت ظاهر^{۱۶} و حق^{۱۷} تعالی نینگ نعمت و احسانیدا^{۱۸} داغی هر کیشیگا اوز مقدوریغه^{۱۹} کورا انعام^{۲۰} قیلغان جهت^{۲۱} دین تفاوت اراغه کیردی. البته^{۲۲} کیراک کیم ، شکر ادا سیده تاغی تفاوت بولغای ، شعر
گداغه شکر ایشی بولغای گدا چه ولیکن پادشاهغه پادشاه چه »

۸) قویی ده گی سطر لرده ، بایقرا پادشاه لرنی ، اوغان سایه سی دیدی و عالم اهلی گه

^۱ خلاق ، مخلوق نینگ کویلیگی ، مردم ، آلوس

^۲ واجب : کیره ک لی ، ضرور ، او نیرسه کیم اجرا ایتیشی و ایتیلیشی ضرور بولسه و ترک ایتیشی و ایتیلیشی نینگ گناهی بولسه.

^۳ آیت نیست مؤلف اشتباه کرده است. واحدی

^۴ ثابت: تورغون ، محکم

^۵ هدایا: هدیه نینگ کویلیگی ، ساوغه لر ، تارتوق لر

^۶ نعمت نینگ کویلیگی. نعمت گه قره نگ

^۷ داغی ، دغی ، تغى ، تغین تاغی ، قوشیمجه دیر ، هم ، اوندن سونگره

^۸ متفاوت: فرقلی ، ایرینتی لی

^۹ جمع: بو یرده جمعیت ، آلوس ، مخلوق ، تاق نینگ ضدی

^{۱۰} خورشید ، خورشیر: قویاش

^{۱۱} ولیک: ولیکن نینگ مخففی

^{۱۲} تینگ: برابر

^{۱۳} معروف دیر. سیگیر باغی و فیتله دن توزه له دیگن شی که چراغ اورنی گه ایشله تیله دی.

^{۱۴} خلقت: یره تیلهش ، بار بولیش

^{۱۵} مراتب: رتبه نینگ جمعی ، رتبه ، درجه ، مقام

^{۱۶} ظاهر: آچیق ، آیدین ، آشکار

^{۱۷} حق: الله تعالی نینگ آتی

^{۱۸} احسان: حسن دن آلبنگن. بخشی لیک ، الله تعالی نینگ لطف و مرحمتی که بنده گه نصیب بوله دی.

^{۱۹} مقدور: قُدردن آلبنگن. مفعول صیغه سی ، اندازه بولگن اولجُلگن ، بچیم گه کیرکن

^{۲۰} انعام: نعمت نینگ جمعی. قره نگ نعمت.

^{۲۱} جهت: سبب ، ثمان ، یان

^{۲۲} البته: بو سوز تاکید اوجون ایشله تیله دی. شک سیز ، شبهه سیز

اولرنینگ اطاعتی لازم دیب تأکید ایتیه دی

«پس یقین^۱ بولدی کیم پادشاه لار کیم^۲ اُلا رنی حق تعالی عالم^۳ ملکي دا تاج بخش^۴ و تخت نشین^۵ قیلدی، بلکه^۶ ظل^۷ الله فی^۸ الارض^۹، حکم^{۱۰} لاری عالم ایلگیا^{۱۱} روان و دهر^{۱۲} ایلی قوللوق^{۱۳} لاریدا ناتوان^{۱۴} بیت^{۱۵} قاشلاریدا^{۱۶} خلق ایشی افکنده لیق^{۱۷} امر^{۱۸} لاریغه ایلی ایتیپ بنده لیق^{۱۹}»

۹) سلطان حسین باقر، بو پره گراف ده، پادشاه لرنینگ تفاوتلری گه اشاره ایتیه دی و بو تفاوت لرنی، الله تعالی بیرگن نعمتی بیله دی و بونعمت مقابلی گه شکرگزارلیککه تاکید ایتیه دی.

«مقرر^{۲۰} تورور کیم بو جماعت^{۲۱} غه شکر نعمت اداسی افزون^{۲۲} راق و شکر گزار^{۲۳} لیق، تیلی اوزون راق^{۲۴} کیراک بولغای و بو سلاطین^{۲۵} اراسیدا تاغی بعض^{۲۶} دین بعض غه تفاوت باریندین کیم حی^{۲۷} قدیر^{۲۸} و پادشاه بی وزیر^{۲۹} نینگ عنایتی بارچه غه یکسان

^۱ یقین: اوندی علم و اطلاع که تیکشیریش و شک و شبهه یوقالیشدن سونگ حاصل بولسه. شک و شبهه نینگ قرشی سی. درست، چین، شک سیز، شبهه سیز انده ی ببر ایشانچ که اوندی شک و شبهه بولمه سه.
^۲ عالم: نشانه، علم و علامت هم شو ایلدیزدن دیرلر. بار مخلوقات الله تعالی قدرتی نینگ نشانه سی بولگی اوجون، بو آچون نی عالم دیدیلر.
^۳ تاج بخش: فارسجه بیر ترکیب، تاج بخشلاوی
^۴ تخت نشین: فارسجه بیر ترکیب، تخت گه اولتیروجی
^۵ بلکه: عربجه و فارسجه بیر ترکیب بل + که، اوندی حالتلر ده ایشله نیله دی که اشیئوچی و اوقوچی نینگ توجه سی نی بیرینچی موضوع دن، ایکنچی موضوع گه جلب ایتیش هدف بولسه و ایکنچی موضوع اوستون راق بیلین سه. هرحال ده، اما، بیراق
^۶ ظل: سایه، گولگه
^۷ فی: عربجه سوز، مکان و زمان طرفی، ده، ایچ
^۸ ارض: بیر، زمین بوتون جمله موندی دیر «السلطان ظل الله فی الارض» یعنی، سلطان الله تعالی نینگ سایه سی بیر ده دیر.
^۹ حکم: بیرلیغ قضا فرمان، امر
^{۱۰} ایل: الوس، ملت، مردم. بو کلمه خیل کلمه سی نینگ کوکی (ایلدیزی) دیر
^{۱۱} دهر: اوزون اوزاق مدت که اول و آخری یوق. اوزون زمان، اوزون عصر
^{۱۲} قُللوق: بنده لیک، قُل لیک
^{۱۳} «حکم لاری عالم ایلگیا روان و دهر ایلی قوللوق لاریدا ناتوان» بو جمله مسجع بیر جمله دیر. روان و ناتوان کلمه لری نینگ آره سیده سجع بار دیر.
^{۱۴} قاش: اوج ته معناسی بار: بیری معروف دیر یعنی که کۆز اوستیده گی تۆکفارسجه ده ابرو. بیری، اوترو، فارسجه ده برابر، ینه بیری ایسه اؤزیک دیر، فارسجه ده انگشت
^{۱۵} افکنده لیق: فارسجه بیر تعبیر، خوار لیق، بیچاره لیق، امرگه تابع بولیش لیق،
^{۱۶} امر: بویروق، فرمان، بیرلیق
^{۱۷} بنده لیق: فارسجه، اوییکجه بیر ترکیب، اینده مس دن اطاعت ایتیش
^{۱۸} مقرر: ثابت و برقرار بولگن، تقریر (بیان) بولگن، قرارداد بولگن، قرار تاپگن
^{۱۹} جماعت: گروه، مردم نینگ بیر گروه سی
^{۲۰} افزون: کۆپ، زیاده
^{۲۱} شکرگزار: عربجه-فارسجه بیر ترکیب، شکر قیلووجی، شکر ادا ایتووجی
^{۲۲} افزون راق و اوزون راق کلمه لری نینگ آره سیده سجع بار
^{۲۳} سلاطین: سلطان نینگ کویلیگی. قره نگ سلطان
^{۲۴} بعض: بیر گروه دن بیر بولیمی، بیر جنس دن بیر بولیمی، مردم نینگ بیر بولیمی
^{۲۵} حی: تیریک، حیادن ایریلگن دیر. عرب لردین بیر ایلات کیم مجنون او ایل دین ایدی. تازه و هول اوت،
و یخرح الحی من الهیث و تخرج الهیث من الحی / آل عمران سوره سی / ۲۷ نجی آیت. تیریکنی اولیکدن و اولیکنی تیریکدن چیقاره سن / فرهنگ ابراهیم

بولمادی و تینگ دست بیرمادی^۳.

(۱۰) بو پره گراف ده ، بايقرا اوزی نینگ مجبوریتی نی شکر گزار لیک اوجون بیان ایته دی و الله تعالی بیرگن انعام و قیلگن الطاف دن بیر آزگینه سی نی یازه دی

« اول جماعت دین کیم آلا رغه شکر نعمت باریدین کوپراک واجب تورور ، خیال^۴ غه اُندا ق کیلور کیم بیر ی بو فقیر^۵ ناتوان و بو شکسته^۶ بی سامان^۷ تورور که اگر یوز مینگ ییل عمر تاییب یوز مینگ تیل بيله شکر گزار لیک قیلسام ، اُنینگ انعامی نینگ یوز مینگ دین بیر یگا ، ادای شکر قیلا آلماغای مین. نیچه تاغی بو نوع بولسا ، تیلار کیم^۸ اول کرم و عنایت و اول الطاف^۹ بی نهایت^{۱۰} نینگ کوپی دین آزی ، بیان غه کیلگای ، بلکه مینگ دین بیر ی قلم^{۱۱} تیلی بيله ورق^{۱۲} یوز یگا بیتیلگای. اول جمله^{۱۳} دین بیر ی بو کیم:»

(۱۱) بايقرا قویی ده گی سطرلرده ، اوزینی باشقه پادشاه لر بیلن مقایسه ایته دی و فخر له نه دی که اول رکی مغرور بولمه گن و شکته لیک و فقر و درویش لیک نی عزیز و مکرم توتگن. شو اوجون هم الله تعالی ، اونینگ دولتی نی کوپ ایتگن. اوزی نینگ نسبی که هم قوانه دی. فخر ایته دی.

« اگر چه بعض سلاطین^{۱۳} غه بو شکسته^{۱۴} بنده سی دین کوپراک مملکت^{۱۵} و جاه^۱ و

^۱ الله تعالی نینگ آت لری دین بیر ی. کوچی ، کوچ و قدرت ایگه سی.

^۲ وزیر: قدیمی معنا ده ، او کیشی دیر که پادشاه ، مملکت ایشلری گه او بیلن کینگه شر دی. وزارت مقامی ، تورلی زمانه لر ده ، تورلی اهمیت گه ایگه بولگن. سلجوقی لر دوری ده وزارت مقامی کوپ اهمیت تاپدی. بوگون کی معناسیده ، هر بیر وزارت خانه نی اداره ایتوچی ، شخص ، حکومت نینگ هر بیر رکنی ، بارسچه ده دستور هم دیلگن. بو کله فقیر بیرلگن سجع بولگن.

^۳ بولمادی و بیرمادی هم مسجع کله لر بولگن لر.

^۴ خیال: وهم ، شبهه ، اونده ی صورتلر که توش یا ده اویغاقلیک حالت ده انسان ذهنی ده کیلسه. اوتیش ده کورینگن صورتلر اونینگ کوچی بیلن ینگیش امکانیتی گه ایگه بولینه دیگن کوچ

^۵ فقیر: فقر ریشه سی دین. یوقسل انسانلر. بو اصطلاح تصوف و عرفان ده هم کیرگن. اویبرده ، دنیادن واز کیچگن کیشیلر معنا بیرده دی. بايقرا و اونینگ عرفانی مکتب داشی میر علی شیر نوایی عارف انسانلر بولگلری اوجون اوزلری نی فقیر دیدیلر.

^۶ بو فقیر ناتوان و بو شکسته بی سامان ، بو جمله ده ایکی تور صنعت ایشله تیلگن دیر ، بیر ی ترصع صنعتی فقیر بیلن شکسته ، ناتوان بیلن بی سامان و بیر ی هم تجنیس صنعتی دیر ناتوان و بی سامان سوز لری نینگ آره سیده.

^۷ تیلار کیم: ایجاب ایته دی کیم ، لازم دیر که

^۸ الطاف: لطف نینگ کوپلیگی ، مهربان لیک ، مرحمت

^۹ بی نهایت: نهایت سبز ، چیکسبز ، حد سبز

^{۱۰} قلم: بیر ی کیسماق ، ایکینچی سی ، یازیش آلتی بیتو وسیله سی. قدیم دن و حاضر هم چوب دن یا قمیش دن قلم توزه تیر ایدیلر و اونینگ اوجی نی کیسر ایدیلر ، شونینگ اوجون بو وسیله نینگ آتی قلم بولیب قالیبتی. یعنی کیسیلگن

^{۱۱} ورق: پیراق ، درخت نینگ پیراغی. قدیم ده کاغذنی درختلر پیراقلری دن توزه تر ایدیلر ، شونینگ اوجون بو گون کاغذنی ورق دیدیلر. کاغذ نینگ معین اولجاوی ده کیسیلگن ، بیر پارچه کاغذ.

^{۱۲} جمله: تیل بیلگی سی ده ، نیچه کله دن ترکیب تاییب بیر تام معنایی ایتیشیره دیگن ، سوزلر بیریکمه سی. عرف ده ، قطار ، خیل ، بیرقنجه انسانلر و شبلر.

^{۱۳} سلاطین: سلطان کله سی نینگ کوپلیگی ، سلطان کله سی که قره نگ

^{۱۴} شکسته: عاجز ، فقیر ، چاره سبز ، کونگلی سینگن ، کمترین

^{۱۵} مملکت: بیر پادشاه نینگ برلیغی جاری بولگن منطقه ، پادشاه لیک ساحه سی ، اولکه ، کشور ، بولگه

خزاین^۲ و سپاه^۳ بیردی ، ولیکن الارنینگ کونگلی گا بو جهت^۴ دین غرور^۵ یول تاپتی و شکرگزارلیق ایشیدا فتور^۶ یوزلاندی. بو فقیرغه همتی^۷ نصیب^۸ قیلدی کیم یوز الارغه بیرگانچه شوکت^۹ و ملک ، کونگومنی مغرور^{۱۰} قیلا آلماس و عبودیتیم^{۱۱} اسبابی^{۱۲} گه قصور^{۱۳} سالماس. اگر الاردین بعض نینگ اعتمادی^{۱۴} ، اُنینگ لطف و کرمی غه بولدی و اگر الاردین بعض دناۀ^{۱۵} نسب^{۱۶} جهتی دین مطعون^{۱۷} قیلدی. اما بو ضعیف^{۱۸} نینگ ییتی آتا^{۱۹} بلکه یتیمیش آتاغه چه آبا^{۲۰} و اجدادیم^{۲۱} نی سلطنت و بلکه ولایت^{۲۲} غه مشرف^{۲۳} و مقرون^{۲۴} ایتی. اگر بعض دین سلطنت ابهتی^{۲۵} و غروریدین فقر^{۲۶} و فنا^{۲۷} اهلیغه^{۲۸} استغنا^{۲۹} و سربلندی لیق یتکور دی ، بو ناتوان دین اول رفیع^{۳۰} الشان^{۳۱}

۱. جاه: گاه کلمه سی نینگ عربجه شکلی ، گاه ، مقام ، منزلت ، بیر ، چاغ ، زمان. عربجه بولگن شکلی ده فقط مقام و منزلت معنا ده ایشله تېله دی
۲. خزاین: خزینه کلمه سی نینگ کویلیگی ، ییغیلگن مال ، بیر بیرگه قوییلگن و انتقال بیرله دیگن بایلیک ، آلتین ، اینجو ، نقره و باشقه بهالی شی لر نینگ توپلمی
۳. سپاه: لشکر ، چریک ، قوشون
۴. جهت: سبب ، یان ، طرف
۵. غرور: الدتاق ، بالغان دین امیدوار قیلماق ، باطل و عبث بیر شی یا ایشگه یورک باغلماق
۶. فتور: آرام بولماق ، سست لیک ، حال سیز لیک
۷. همت: قصد ، اراده ، عزم
۸. بهره ، اقبال ، آمد ، طالع
۹. شوکت: یراق و اونینگ ایتیک لیگی ، هر نیرسه نینگ ایتیک لیگی ، کوچ ، قدرت
۱۰. مغرور: غرور نینگ مفعولی ، الدینگن ، بالغان دن امیدوار بولگن
۱۱. عبودیت: بنده لیک قیلماق ، قل لیک قیلماق ،
۱۲. اسباب: سبب نینگ کویلیگی ، آسگنه لر ایکی ایش یا یکی شی آره سیده گی باغلنتی
۱۳. قصور: بیر ایشدن چیک نیش ، کوچ ایتسلیک دن بیر ایش نی قوی بیرماق ، درمانده لیک ، عاجز لیک
۱۴. اعتماد: ستون گه تکیه قیلماق ، بیرارته گه تبین ماق ، بیراوه گه اوزینی یا ایشنی بوتونلی تاپشیرماق
۱۵. دناۀ: اصلی ده ، پست لیک ، رذالت ، پست و رذیل بولماق ،
۱۶. نسب: قوم لیک ، قریندانش لیک ، دناۀ نسب: پست نژاد لیک بو بیرده نسبی یا نژادی پست بولگن کیشی ،
۱۷. مطعون: نیزه ییلن اوریلگن ، طعنه اوریلگن ، طعنه ، بیر بار نیزه ییلن اوریش دیر. سرزنش بولگن
۱۸. ضعیف: سست ، کوچ سیز ، بو یر ده سلطان حسین بایقرا ، اوز قدرتی نی آله تعالی قدرتی نینگ قرشی سیده کوچ کوجسیز کوره دی اوشه اوچون ، ارزنی ضعیف خطاب ایته دی.
۱۹. ییتی آتا: ییتی پشت ،
۲۰. آبا: اب نینگ کویلیگی ، آته لر ، اب ، آته. حاج کاظم یزدانی نینگ تحقیقاتی گه کوره ، بو کلمه تورکی دیر. قره نگ: توران مجله سی ، بیرینچی شماره حاج کاظم یزدانی نینگ مقاله سی.
۲۱. اجداد: جد نینگ کویلیگی. جد بابا ، اجداد بابا لر
۲۲. ولایت: پادشاه لیک ، مملکت ، بیر مملکت نینگ بیر بولیگی که اونده بیر والی حکومت قیلسه. بو یر ده عرفانی مقام و منزلت ، ولی معنا سیده.
۲۳. مشرف: شرف تاپگن ، عزت و آبرو تاپگن ، عزیز بولگن
۲۴. مقرون: یقین بولگن ، بیر بیر گه یاووق
۲۵. ابهت: شکوه ، اولوغوار لیک ، دبدبه ، جلال
۲۶. فقر: درویش لیک ، قشاق لیک ، درویش بولماق ، عارف لر نینگ اصطلاح سیده ، فنا فی الله بولماق ، شیخ فرید الدین عطار ایته که فقر ملک نینگ یوق لیگی و اوز صفاتی دن چیقیش دیر. الله تعالی گه محتاج لیک. بو شیوه ، صوفی لر تعلیماتی نینگ اساسی اصول لر دین بیر دیر. بای لیک و غنانینگ قرشی سی. / یا ایها الناس اتمم الفقر االی الله و الله هو الغنی الحمید / فاطر / ۱۵ ای مردم ، سیز لر الله تعالی گه محتاج سیزلر و الله او دیر بی نیاز و ستوده. فقر حقی ده ایکی حدیث هم نقل بولگن الفقر سواد دارین. محمد^(ص) فقر ایکی دنیا ده یوزقرالیگ دیر. الفقرفخری و به افتخرفخری حضرت محمد^(ص) فقر مینینگ فخریم دیر و اونگه افتخار ایته من / فرهنگ ابراهیم
۲۷. فنا: اوتیش ، یوقالیش ، صوفی لر نینگ اصطلاح سیده ، انسانی یان لر نینگ ربوبیت یانلری گه یوقالیشی. انسانی صفت لر نینگ یوقالیش و الهی اخلاقی بیلن وجود گه کیلشی. / کل من علیها فان* و یقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام / رحمن / ۲۶ و ۲۷. هر کیم که انس و جن دن بیر یوزی ده بار ، یوقالوجی دیر بیراق الله تعالی - که جلال و کرامت صاحبی دیر- قاله دیر.
۲۸. اهل: عایله ، عایله اعضای سی ، قوم ، ایلات ، ایل ، بیر بیرگه اقامت ایتوجی انسانلر
۲۹. توانگر لیک ، بینبازلیک ایسته ماق ، بی نیاز لیک
۳۰. رفیع: یوکسک ، یوقاری ، عالی مرتبه لی ، شریف
۳۱. شان: ایش ، حال ، بویوک بیر ایش ، قدر ، مرتبه ، عزت ، شوکت
- رفیع الشان: بلند مرتبه لی کیشی ، الوغوار انسان

گروهه خاکسار^۱ لیک بيله نیازمند لیک بیتکوردی ، بیت
گر عالم ایلگاه شاه قیلدی
فقر اهلی غه خاک راه قیلدی »

۱۲) بو پره گراف ده ، سلطان حسین بايقرا اوزی معنوی و روحی ایلشکی سی حقیده
معلومات بیرده دی و ایتده دی که « و بعض هم بولغای کیم اُارنی حلیه زهد و
طاعت بيله آراسته و زیور علم و بلاغت بيله پیراسته قیلیب تورور » شونینگ
اوچون مین و اولر آره سیده بیر روحی ایلشکی بار. مین اولر حقیده دعا ایتده من و
اولر اایسه ، مینینگ ایشلریم که فتوح ایتکیزه دیلر.

« و بعض هم بولغای کیم اُارنی حلیه^۲ زهد^۳ و طاعت^۴ بيله آراسته^۵ و زیور^۶ علم و
بلاغت^۷ بيله پیراسته^۸ قیلیب تورور ، ولیکن بو شکسته^۹ نینگ خاطر^{۱۰} ی غه بو طریق
نی مستحسن^{۱۱} و دلپذیر^{۱۲} و اول عزیز^{۱۳} لارنی مقبول^{۱۴} و بی نظیر^{۱۵} کورکوزدی و اُار
روحی^{۱۶} غه میندین فاتحه^{۱۷} بيله استمداد^{۱۸} و اولر روحانیت^{۱۹} لاری دین مینینگ ایشیم
گا کوپ فتوح^{۲۰} و کشاد^{۲۱} بیتکور دی. »

۱۳) بو پره گراف ده ، اوزی نینگ دوری نی باشقه پادشاه لر دوری بيله مقایسه ایتده
دی. کسکین صورت ده بیان قیلده دی که مینینگ دوریم ، اولر نینگ دوری دن

^۱ خاکسار: فارسیه خاک به سر دیگی. سار ، باش معناسی ده دیر. ساریان هم تیوه چی معناسیده هم شو بیلن بیر تورلی ترکیب ده دیر.

^۲ حلیه: بیزک ، زیور ، زینت

^۳ زهد: چیکیش بیرار نیرسدهن واز کیچماق ، دنیادن اوزاقلماق و عبادت که مشغول بولماق

^۴ زهد: اطاعت قیلماق ، بیراونینگ بویروغی نی به جا کیلتیرماق ، قُل لیک قیلماق الله تعالی که

^۵ آراسته: بیزه تماق بیر شیلر اضافه ایتیش بیلن

^۶ زیور: هر نیرسه که او بیلن بیر شی یا بیر کیشی نی بیزه تسه لر.

^۷ بلاغت: سوز ده بیتکین لیک ، ادبی فنلر اصطلاحی ده ، مخاطب نینگ حالی که قره ب سوز یورو تماق.

^۸ پیراسته: بیزه تماق بیرار شیلر نی کم ایتیش بیلن

^۹ شکسته: سینگن ، بو بیرده سنیققن ، عاجز ، چاره سیز ، کمترین

^{۱۰} خاطر: یوره ککه کیچکن نیرسه ، کیچینه لر ، ذهن ، انگ ، یوره ک

^{۱۱} طریق: یول ، یوروق ، روش ،

^{۱۲} مستحسن: یاقیملی ، یاقچی ، یاقچی حسابلنگن ، گوزه ل ، خوب

^{۱۳} دلپذیر: یوره ک شیرین ، یاقیملی ، یاقچی

^{۱۴} عزیز: عزت کورگن ، حرمتلی ، سیوملی ، عزت ایگه سی

^{۱۵} مقبول: قبول بولگن ، تن آلینگن

^{۱۶} بی نظیر: تینگ سیز ، اوخشاو سیز مثل سیز ، مثلی بولمه گن شی یا انسان.

^{۱۷} روح: جان ، روان ، حیات مایه سی ، وحی ، بویروغ ، الله تعالی نینگ بویروغی

^{۱۸} فاتحه: ایش نینگ باشله نیشی ، هر نیرسه نینگ با شله نیشی ، هر نیرسه نینگ اولی ، فاتحه اوقوماق: بیراونینگ روحی اوچون ، آیت اوقوماق ، خیر بيله یاد

ایتماق ، بیراونینگ حقی که دعا قیلماق

^{۱۹} استمداد: یاردم ایستش ، کهک رجا ایتیش

^{۲۰} روحانیت: تقدس ، پاک لیک ، پارسا لیک

^{۲۱} فتوح: آچیلش ، ایش نینگ آچیلشی ، ایشلر نینگ رواجی ، آمد ، بخت

^{۲۲} کشاد: ایشلر که قولی لیک ، ایش لر که آمد.

کوپ یخشی دیر نینگه که می نینگ دوریم ده ، فرزندلریم و دولت ارکان لری ، ملت که هیچ قنده ی ظلم قیله آلمه گن ، بیراق باشقه پادشاه لر دورلری ده ، اولرنینگ فرزندلری و دولتلری نینگ اربابلری تمانی دن ملت که کوپ ظلم و تعدی بولگن .

«و بعض نینگ زمانیدا ، اختیار^۱ لیق اولاد^۲ با رفعت^۳ و اعتبار^۴ لیق ارکان^۵ دولت^۶ دین فقرا و مساکین^۷ گا و رعایا^۸ ی مشقت^۹ آیین^{۱۰} غه ، ظلم^{۱۱} بیحد^{۱۲} و تعدی^{۱۳} بی عدد^{۱۴} بولدی ، بو افتاده^{۱۵} نینگ عصر^{۱۶} یدا ، فقرا و مساکین بو غم لار دین شاد و رعایای نامراد بو قید^{۱۷} لار دین آزاد بولدی^{۱۸} »

۱۴) قیرق ییل سلطنت البته که بی صدور و ارکان و دولت اربابلری بولمیددی . با یقرانینگ هم بیر خیل صدوری و ارکانی بار ایدی که بابر اولرنینگ آتلی نی یاد ایتیب اوته دی . بو صدور و ارکان البته که ظلم ایتمس دن حکومت قیله آلمس لر . هر پادشاه نینگ شکستی نینگ عاملری دن بیر ی ، صدور و ارکانی نینگ ظلم لری دیر . با یقرا تأکید ایته دی که مینینگ صدور و ارکانیم که ظلم قیلر اجازه سی بولمه گن . مین اولر نی ، ایش و قیلمیش لری دن با خبر ایدیم .

«و بعض نینگ زمانی دا صدور^{۱۹} ظلم پیشه^{۲۰} و نواب^۱ خارج^۲ اندیشه^۳ اوقاف^۴ نی

^۱ اختیار: سیله ش ، سیله ماق ، بیر نیرسهنی باشقه بیر نیرسهن کوره خوش له ماق ، خبر ایشلر بجریش اوچون اراده ، تسلط ، قدرت ،
^۲ اولاد: ولدینگ جمعی ، باله لر ، فرزندلر
^۳ رفعت: بلند مرتبه بولماق ، بلند مرتبه ، الوعوار
^۴ اعتبار: عربچه سوز ، عبر دین آلینگن ، اوتیب — قایتیش معنا سیده . اوگوت آلماق ، عبرت آلماق ، بیر شی یا بیر کیشی نی باشقه بیر سی بیلن تنینگ لش و مقایسه
^۵ ایش . ایشانچ ، چین لیک ، توغری لیک
^۶ ارکان: ستون و پایه معنا سیده . بو بیر ده ، دولت اربابلری ، دولت نینگ بیتکین کیشیلری .
^۷ دولت: مال ، بایلیک ، سیاست اصطلاحی ده ، سلطنت و حکومت ایتیش نینگ زمانی ، بیر ملت باشقروچی اداری توپلمی
^۸ مساکین: مسکین نینگ کوپلیگی ، کم بغل ، قشاق ، یوقسل
^۹ رعایا: رعیت نینگ کوپلیگی و رعیت ، مردم ، اونده ی بیر گروه که راعی (باشلیق) لری بولسه ، بیر خیل دهقانلر و ایکینچیلر که بیر بای نینگ بویروغی ده بولسه لر .
^{۱۰} مشقت: رنج ، محنت ، آغیر حالت و یشش ،
^{۱۱} آیین: رسم ، قاعده ، قانون ، یاسا ، توزوک بو . کلمه نینگ اصلی ، تورکچه ، اویین دن آلینگن که اوخشی دی . اویین هم قاعده و قانون معنا سیده کیله دی . اویین (بازی و ساعت تیری) هم شو معنا ده دیر . هر اویین ده اوزیگه خاص بولگن قاعده و قانونلر بار
^{۱۲} مشقت آیین: محنت دن توله ، قیین
^{۱۳} ظلم: اوز حق دن تجاوز ایتماق ، بیر نینگ حق نی یوق ایتماق ، ستم ، جور ،
^{۱۴} بی حد: چیک سیز ، حد سیز
^{۱۵} تعدی: دشمن لیک ایتماق ، ظلم قیلماق ، ظلم ، ستم
^{۱۶} عدد: سان و سناق ، بی عدد ، سان و سناق سیز
^{۱۷} افتاده: ییقیلگن ، بو بیرده غروری نی یوق ایتگن ، فقر یولی گه نوشگن
^{۱۸} عصر: زمان ، چاغ ، تقویم چی لر حسایی ده هر یوز ییل .
^{۱۹} قید: بند ، زندان
^{۲۰} بو پره کراف ده ، اختیار لیق ، اعتبار لیق ؛ اولاد ، ارکان ؛ رفعت ، دولت ؛ ؛ فقرا ، رعایا ؛ مساکین ، آیین ؛ ظلم بی حد ، و تعدی بی عدد ؛ سوزلری سجع واقع بولگنلر .
^{۲۱} صدور: صدر نینگ کوپلیگی ، صدر کوکس دیمک دیر ، سینه . بو بیرده صدور ، معناسی ، دولت اربابلری دین عبارت .
^{۲۲} ظلم اندیشه: عربچه - فارسیجه بیر ترکیب دور یعنی اوانسان لر که ایشلری ظلم و تعدی دیر

بوزدیلاړ و اُنینګ حاصلی^۵ بیله مجلس^۶ عیش^۷ و طرب^۸ یاساب^۹ ، نوا^{۱۰} ی فسق^{۱۱} و
فجور^{۱۲} توزدیلاړ. بو مسکین اوقاف غه متعین^{۱۳} قیلغانلار^{۱۴} ، باری خراب لارنی معمور^{۱۵} و
استحقاق^{۱۶} اهلین شادمان و مسرور^{۱۷} قیلدی. و اُلاړ زمانیدا اوقاف بوزلغان جهتی دین
طلبه^{۱۸} مغموم^{۱۹} و مدرس^{۲۰} محروم^{۲۱} بولسا^{۲۲} ، حالاً شکر کیم دارالسلطنه^{۲۳} ده یوز
حوزه^{۲۴} درس^{۲۵} بولغای کیم فضایل^{۲۶} دینیه^{۲۷}
و علوم^{۲۸} یقینیه^{۲۹} ادنای^{۳۰} روم^{۳۱} اقصا^{۳۲} سیدین چین^{۳۳} سرحدی غه دیکینچه جمیع^{۳۴}
اسلام بلادی^{۳۵} دین قابل^{۳۶} طالب^{۳۷} لار بو آوازه و مذاکره^{۳۸} بی اندازه نی ایشیتیب ،

- ^۱ نواب: نائب نینگ کوبلیگی ، او کیشی که باشقه بیر ی سی نینگ اورنی که حکومت قیله دی یا بیر ایش نی بجره دی.
- ^۲ خارج: تشقري ، بیلگی لنگن چیرکه دن تشقري.
- ^۳ اندیشه: فکر ، اوپلو. خارج اندیشه: ایگری اوپلو لی کیشی ، کج اندیش
- ^۴ افاق: وقف نینگ کوبلیگی. وقف ، توحش ، سوز آره سیده بیر آز کینه درنگ ایتماق و قیته دن باشله ماق. و هم بیر ملک و مال نی بیر معن هدف اوچون حبس ایتماق و اونینگ حاصلی ای واقف معین کیلگن هدف اوچون خرج له ماق. او نیرسه که بیر کیشی اوز بایلیگی دن ایریب بیران مقصود اوچون صرفله شی نی ایسته گن بولسه. مردم نینگ عرفی ده و خم حاصل: قولکه کیلگن نیر سه
- ^۵ مجلس: مردم نینگ عرفی ده میلس ، اولتیریش ، دوستلر و اورتاقلر بیله اولتیریش مجلس بو گون کینگ کولم ده ایشله تیله دی و هر قنده ی اولتیریش نی قهره ب آله دی.
- ^۶ عیش: اصل معناسی پشه ماق ، حیات کچیرماق دیر مگر معمول معنا ده لذت تاتماق اینقسه مادی جهتی دن حیات نینگ لذتی تاتماق
- ^۷ طرب: قوانماق ، شاد بولماق ، تیربه نیش ، نشاط. معمول ده اونده ی بیر خوشلیک که موسیقی ییلن بیرگه بولسه.
- ^۸ نوا: سیس ، صدا ، آواز. موسیقه فنی ده کوپ ایشله تیله دی.
- ^۹ فسق: یتنگری تعالی نینگ فرمانی دن چیقماق ، حق و دوعری لیک بولی دن چیقماق ، رواسیز و یمان ایشلرنی بجرماق
- ^{۱۰} فجور: گناه ایتماق ، زنا قیلماق ، یلغان ایتماق ، حق دن یوز اودرماق
- ^{۱۱} متعین: آجیق ، ایدین ، اشکار ، ظاهر ، محقق ، مقرر ، الوغار و بای کیشی. کوزگه کورینگن
- ^{۱۲} معمور: عمارت بولگن ، آبادان بولگن
- ^{۱۳} استحقاق: حق تیلش ، سزاوار بولماق
- ^{۱۴} مسرور: شاد ، خوشحال ،
- ^{۱۵} طلبه: طالب ، علم اورگتوچی ، علم بولیده توشگن کیشی.
- ^{۱۶} مغموم: غم دین آلینگن ، غمی ، قیغولی
- ^{۱۷} مدرس: درس تلقین ایته دیگان ، معلم ، اوقوتوچی ، داملا
- ^{۱۸} محروم: حرام قیلینگن ، امیدسیز ، بهره سیز ، خیر ایشدن بهره سیز بولگن
- ^{۱۹} دار السلطنه: عربجه مرکب کلمه دیر. دار: اوی ؛ سلطنته: قدرت ، شکوه ، سلطنت اوی ، پایتخت.
- ^{۲۰} حوزه: ناحیه ، یان ، تمان ، مملکت نینگ اورته سی ، طبیعت معنا سیده هم ایشله تیله دی.
- ^{۲۱} درس: کهنه قیلماق ، یاشیرین بول ، کتاب نینگ هر بیر بولیگی که اوقوتوچی ، اوقوچیلر گه اورگه ته دی. سبق
- ^{۲۲} فضایل: فضل نینگ کوبلیگی ، علم و معرفت گه اوستون لیک
- ^{۲۳} دینیه: دین گه عاید علم لر.
- ^{۲۴} علوم: علم نینگ کوبلیگی. بیلیم ، بیلک
- ^{۲۵} یقینیه: مثبته علم لر ، بیر علم یا بیر پدیده نی بدون شک و شبهه اورگه نیش
- ^{۲۶} ادنا (ادنی): قویی ، پست ، رومنی مونینگ اوچون ادنا دیگن که قویاش او تمانگه باته دی. قدیمکی لر ایشانج لری گه کوره ، قبله تمان یا مغرب ، قویی دیر و مشرق یوقاری.
- ^{۲۷} روم:
- ^{۲۸} اقصا (اقصی): اینگ اوزاق ، اینگ اوزاق نقطه مشرق ده
- ^{۲۹} چین: ختای یا ختا ، پادشاه لر نینگ بیر سلسله سی که ۲۲۱- میلاددن اول تا ۲۰۷ میلاددن سونگره حکومت قیلگنلر. بو گونکی چین آتی نی شو مردم دن آلگن. چین لر ۳۱۸ نی ییل میلاددن اول چین شمال غری دن ، سچوان دشتلری گه هجوم قیلدی لر. چین لر ، چو دولتی نینگ پارچه له نیشی دن سونگ قدرت گه ییتدی لر و اوز دولت لری نینگ آتی نی شی هوانگ تی (بیرینچی امپراطور) قوبدیلر. بو دولت تا مانو توسه تونگ انقلابی گه چه اقتدار ده ایدی
- ^{۳۰} جمیع: جمع نینگ کوبلیگی ، بارجه سی ، همه سی ، یوتونله ی
- ^{۳۱} بلاد: بلد نینگ کوبلیگی. شهر ، بالغ
- ^{۳۲} قابل: لایق ، یتکین ، استعداد لی
- ^{۳۳} طالب: طلبه نینگ فاعلی ، تیلی دیگن ، اینتبله دیگن
- ^{۳۴} مذاکره: بیراوی ییلن ذکر قیلش ، صحبتلش ، بو بیرده علمی صحبتلر

غربت^۱ مشقتین اختیار قلیب بو تختگاهه یوزلانوړ لار ، تاغی ټینگری عنایتی دین اوقاف حاصلی بارچه نینگ خرج^۲ مقابلہ سی غه یتار و روزگار لاری فراغت^۳ بیله اوتار. و بو مذکور^۴ بولغان مدارس^۵ غه یاقین خانقاه^۶ بولغای کیم هر قایسیدا احتیاج اهلی بی غایت^۷ و استحقاق خیلی بی نهایت^۸ خرسند و بهره مند بولورلار. »

۱۵) بو پره گراف ده ، بايقرا امنيت نی تأمین لش اوچون قیلگن ایشلری گه اشاره قیله دی. اینقسه تجارتی یوللر امنیتی تأمین لش اوچون آلگن ریجه لری نی شرح ایته دی.

« و اگر او زمان لاردا قراقچی^۹ خوفي^{۱۰} دین تاجر^{۱۱} مهاجر^{۱۲} ، قطاع^{۱۳} و الطريق^{۱۴} دین سایر^{۱۵} غربا^{۱۶} و مسافر^{۱۸} ، مسکن^{۱۹} دین پیر مقصد^{۲۰} غه و وطن دین پیر معبد^{۲۱} غه یتماکدا ، کوب صعوبت^{۲۲} و بی حد عقوبت^{۲۳} کورالار ایردی ، یو زماندا سیاست^{۲۴} صرصر^{۲۵} ی ، اول مخذول^{۲۶} قوم نینگ وجودی خس و خاشاکین ، مهالک^{۲۷} دشتی دین ایتوروب تورور ، بلکه دوزخ آتشکده^{۲۸} سیغه یتکوروب تورور و مسافر غه هر منزل^{۲۹} دا

- ۱ غریب: وطن دن اوزاقلیک
- ۲ خرج: مصرف ایتماق ، صرف له ماق. بو کلمه نی خرج یازه دیلر که ناتوغری دیر.
- ۳ فراغت: آسایشته لیک ، اسوده لیک ، خاطر جمع لیک
- ۴ مذکور: ذکر بولگن ، آتی توتیلگن ، یاد بولگن
- ۵ مدارس: مدرسه نینگ جمعی ، درس اوقیله دیگن جای.
- ۶ خانقاه: عارفلر و صوفی لر نینگ عبادت خانه سی. خانقاه و مسجد نینگ تفاوتی مونده دیر که مسجد ده ، فقط بیش وقت نماز اوقیله دی ، بیراق خانقاه ده بیش وقت نماز بیلن ، باشقه عبادت و نوافل هم بچریله دی.
- ۷ بی غایت: کوپ ، کوپ دن کوپ
- ۸ بی نهایت: آخری بوق ، جوده کوپ ، چیکسیز
- ۹ قراقچی: محافظ ، ساخلو ، ساقلوچی. « اوغری نی قراقچی اوردی » دیگن آتله سوزی جوده هم مشهور دیر.
- ۱۰ خوف: قورقیش
- ۱۱ تاجر: تجارت بیلن شغل لنگن کیشی. آلوچی و ساتوچی
- ۱۲ مهاجر: وطن دن هجرت اینگن ، وطن دن ایریلگن و باشقه پیر اولکه ده یشه ش که مجبور بولگن.
- ۱۳ قطاع: کوپ کیسه دیگن اوغری. قطع دن آیلنگن. قطع کیسماق معنا سیده دیر.
- ۱۴ قطاع الطريق: یول توستر. اوغری ، کاروانلر و مسافر لر یوللری نی کیسیب ، بایلیک لری نی آله دیگن اوغری لر.
- ۱۵ بیم: قورقیش ، خوف و هراس
- ۱۶ سایر: سیر اینه دیگن ، گیزوچی ، مسافر
- ۱۷ غربا: غریب نینگ جمعی. قره نگ ، غریب
- ۱۸ مسافر: سفر اینه دیگن
- ۱۹ مسکن: اولتیریلگن پیر ، اوی ، قشلاق ، شهر
- ۲۰ مقصد: قصد ایتمک لنگن جای مسافرت ده. مقصدنی مقصود (هدف) اورنی گه ایشله ته دیلر که ناتوغری دیر.
- ۲۱ معبد: عبادت قیلینه دیگن جای ، مسجد ، مچیت.
- ۲۲ صعوبت: صعب دن آیلنگن. قیین چیلک ، کوپ قیین چیلک ، آغیر شرایط
- ۲۳ عقوبت: رنج و عذاب و زحمت و تیج سیزلیک
- ۲۴ سیاست: مملکت نی اداره ایتیش یول یوروغلی ، یول ، یوروغ ، ملت ایشلری نی یولواچیلیک قیلش ، اداره ، تدبیر
- ۲۵ صرصر: قتیق ایسگن بیل. قتیق و ساووق ایسگن شمال
- ۲۶ مخذول: خجل ، شرمنده ، یاردم دن محروم ایتمک لنگن کیشی
- ۲۷ مهالک: مملکت نینگ کوپلیگی ، اولکه لر ، کشور لر
- ۲۸ آتشکده: اوت و الو پیری ، اوت یاقیله دیگن جای

بیر رباط ^۲ چرخ نهاد ^۳ ، بلکه امنیت اوچون بیر قلعه سپهر ^۴ بنیاد ^۵ . ساوق لاردا رهنورد لارغه اُنْدین دایه ^۶ ، و ایسیغدا جهانگرد لارغه اُنْدین سایه . سایه و پناه دین باشقه تاغی هر دلخواه اندا حاصل و تیلانگان آسانلیق بیلله واصل ^۷ . و هر قایسی دا اهل فساد ^۸ دفعی ^۹ و قطاع الطریق منعی ^{۱۰} اوچون سپاهی دین فوجی و متعین ^{۱۱} یساغلیق ^{۱۲} دین گروهی متمکن ^{۱۳} .»

(۱۶) بو پره گراف ده ، مدرسه لر و مسجد توغری سیده قیلگن و قیلینگن ایشلری و ایشلرگه اشاره ایته دی. مسجد لرنینگ کویلیگی و عبادت قیلاوچیلرنینگ سان سناق سیزلیگی ، اونینگ اوچون افتخار مسجدرگه حرمت ایرچه تأکید بوله دی. «و اگر بعض نینگ وقتی دا مساجد ایشیک لاری مدروس ^{۱۴} و جماعت اهلی ^{۱۵} ، جماعتِ عوان ^{۱۶} ایلکی دا محبوس ^{۱۷} ایردی ، بو فقیر زمانیدا ، محاسب ^{۱۸} لار فکری ، مسجد حسایغه یتیشماس و با وجود بو ، جماعت اهلی ، اُنْدا سیغیشماس. هر قایسی غه اُنْچه رونق ^{۱۹} و احترام ^{۲۰} که کعبه ^{۲۱} معظمه ^{۲۲} دا ، مسجد حرام ^{۲۳} .»

(۱۷) بابقرا شریعت نینگ جانکویرو جانفدا حامی لری دن دیر. قویی ده گی پاراگراف ده اوزی دوری بیلن باشقه پادشاه لر دورلری نی مقایسه ایته دی.

^۱ منزل: اُتراق ، اوزاق یوللاوچیلیک جریان ده دم آیش بیر لر. کاروان لر اوچون توزه لگن اُتراقلر. اوی ، سرای ، حاوایی
^۲ رباط: کاروانلر اوچون هر بیر نیچه منزل ده توزه لگن سرای لر. رباط ، ربط دن آلینگن نیچه منزل نی بیر بیرلرگه ارتباط بیرره دیگن جای. رباطلرنینگ قورغانلردیک
^۳ یوکسک یوکسک دیواللری بولر ایدی.
^۴ چرخ نهاد: آسمان گه اوخشه گن. بلند ، یوکسک.
^۵ سپهر: آسمان ، کوک
^۶ سپهر بنیاد: اونینگ اساسی و توتناشی ، آسمان دیک چیدم لی. بلند
^۷ دایه: خاتین نی ولادت بیرگه دیگن یاشلی و تجربه لی خاتین. باله نی پرورش بیرره دیگن خاتین. باله گه سوت بیرره دیگن عبال بو بیرده ، آسایش و غمخوارلیک
^۸ معنا سیده.
^۹ واصل: یتیشگن ، ایریشگن ، یعنی که یوللاوچیلرهر قنده ی آسوده لیککه ایریشه دیلر.
^{۱۰} فساد: پودره ماق ، بیبرهن ماق ، یوقالیش ، فتنه و جنجال
^{۱۱} دفع: اوزاق له تیش ، او زدن اجره ت ماق ، اوزاق له تماق
^{۱۲} منع: اسره ش ، بیر کیشی یا بیر ایش نی ، حرکت یا بجریشدن اسره ش
^{۱۳} متعین: معین بولگن ، نشانه بولگن ، کوز گه توتیلگن. وظیفه بیریلگن.
^{۱۴} یساغلیق: سقلاوچی لیک ، پاسداری ،
^{۱۵} متمکن: بیرله شتیریلگن ، جابه جا بولگن
^{۱۶} مدروس: کهنه بولگن. ایسکیرکن. یعنی که هیچ کیم مسجدرلر ایشکی نی آچمسیدی و اولرگه قره مسدی. شونینگ اوچون مسجد میجیت لرنینگ ایشیکلری
^{۱۷} ایسکیرگن ایدیلر.
^{۱۸} جماعت اهلی: عابد لر طاعت ایتوچیلر.
^{۱۹} عوان: اورته یاش ، کوک اله سقال ، هر نیرسه که عمری نینگ اورته سیدن ایتکن بولسه. یساوول ، ساقلاوچی ، پاسبان ، بیر قضایی حکم نی اجرا ایتوچی مأمور.
^{۲۰} جماعت. عوان: دولتی مأمور لر.
^{۲۱} محبوس: بندی ، قماقچه آلینگن ، زندانی
^{۲۲} محاسب: حساب ایتوچیلر ، یوگونی اصطلاح ده ، مستوفی
^{۲۳} رونق: چرای ، یارقینلیک ، آیدین لیک
^{۲۴} احترام: حرمت ، عزت ، عزت بیریش ، حرمت ایتیش
^{۲۵} کعبه: الله تعالی نینگ اوی ، مسجد ، قدیمی اوی ، نیچون که بیبرینچی مرته ، آدم علیه السلام نینگ عبادتی اوچون تعیین بولدی. نوح توفانی دین سونگ ،
^{۲۶} ابراهیم علیه السلام اونی قیته دن عمارت قیلدی. بیت الله ، بیت العتیق
^{۲۷} معظمه: معظم نینگ تائیشی ، بزرگ ، بویوک ، اولوغ. کعبه نینگ صفتی.
^{۲۸} مسجد الحرام: اوشه میجیت (مسجد) که کعبه معظمه اونده واقع بولگن دیر.

«و اگر بعض نینگ ایامی^۱ دا شرع^۲ احکامی^۳ غه و اسلام^۴ اهل بدعت^۵ خلی غه زیر دست ایرکان بولسه ، بو ایام دا شریعت^۶ نبوی^۷ و احکام مصطفوی^۸ بازوسی اُنداق قوی تورور کیم یاقین دور کیم احتساب^۹ اهلی اوچونچی^{۱۰} فلک دا زهره^{۱۱} مغنیه^{۱۲} سی نی دره اورغای لار و بربط^{۱۳} و چنگی نی بیرگا اوروب سیندورغایلار. ینه ایشلار هم کوپدور ، تفصیلی^{۱۴} سوزگا موجب^{۱۵} تطویل^{۱۶} و تحریری باعث^{۱۷} قال و قیل^{۱۸} بولور.»

۱۸) قویی ده گی پاراگرافلر ده ایسه بایقرا دوری نینگ ادبی سیمالری حقیده هم معلومات بیره دی و بو معلوماتلر جامی و نوایی حقیده مفصل دقیق دیر. بو معلومات لر ، رساله نی ، بیر ادبی - تذکره یی رساله گه ایلنتیریپ قویه دی.

«بو نوع اموردین باشقه و بو طور^{۱۹} حالات^{۲۰} دین آیرو ، تاغی حق سبحانه^{۲۱} تعالی ، بو نحیف^{۲۲} بنده سینینگ سلطنتی نینگ زمانیدا بیر نیچه کیشیگا جلوه^{۲۳} ظهور^{۲۴} بیریب تورور و بو فقیر مجلسی اُلاردین تشریف^{۲۵} حضو^{۲۶} ر ارزانی توتوپتور ، کیم اُلارنینگ وجودیدین بو زمان جمیع ازمنه^{۲۷} غه راجح^{۲۸} تورور و بو دوران ، بارچه دورلاردین ممتاز

^۱ ایام: یوم نینگ کوپلیگی ، روز ، کون
^۲ شرع: طریقت ، یول ، یوروق ، اوغان (ع) بنده لری گه کورستگن یول ، مذهب
^۳ احکام: حکم نینگ کوپلیگی. حکم لر ، بویروغلر ، فرمان لر
^۴ اسلام: رسول اکرم اسلامنی مونده ی تعریف ایکن لر: اسلام اول دیر که خدا (ع) نینگ بیر لیگی گه شهادت بیرسنگ ، رکاتنی نوله سنگ ، حج قیلسنگ ، روزه توستنگ. اگر بو ایشلارنی بچرسنگ ، سین مسلمان سن. / فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدی للاسلام / انعام سوره سی / ۱۲۶ نجی آیت. پس الله (ع) هر کیم که هدایت ایتماق ایسته سه ، اونینگ سنه سی نی اسلام اوچون آچه دی
^۵ بدعت: ینگی تاپیلکن نیرسه ، فکر ، اوپلو که اوتیمیشلرده بولکن بوله سه. ینگی یول - یوروغ ، او نیرسه لر که دین حکم لر نینگ قرشی سی ده توزه لکن بولسه.
^۶ شریعت: قره نگ شرع
^۷ نبوی: بیر نبی (پیغمبر) که منسوب بولکن دینی احکام. بو بیرده مطلقا حضرت محمد (ص) نینگ شریعتی
^۸ مصطفوی: حضرت محمد (ص) نینگ بیر لقبی. سیلنگن ، برگزیده
^۹ احتساب: حساب آلیش. مذهبی معلومات و بیلمدن امتحان آله دیکن اداره و ایشلر
^{۱۰} اوچونچی فلک: قدما نینگ عقیده سی کوره ، زهره یا چولپان یولدوزی اوچونچی فلک ده دیر. قویاش ایسه تورنیتیچی فلک ده. اولر قویاش منظومه سی یتتی فلک که تقسیم ایکن لر.
^{۱۱} زهره: چولپان یولدوزی. قدما لر نینگ عقیده لری گه کوره ، زهره ، قوشیق و ترانه نینگ الهه سی دیر. اونی فلک مغنیه سی هم لقب بیرگلر.
^{۱۲} مغنیه: عیال قوشیق چی ، عیال خواننده
^{۱۳} بریط: بیر طورلی ساز نینگ آتی. او ایسه تار گه اوخشه ی ، بیراق کاسه سی کته راق و دسته سی کته راق. عود.
^{۱۴} تفصیل: کوپ شرح ایتیش ، اوزون شرح قیلماق
^{۱۵} موجب: سبب ، علت ، باعث
^{۱۶} تطویل: طول دن آلبیگن اوزونلشتیرماق ، بیر ایشگه کوپ وقتنی صرف ایتماق ، کلام یا بیر مطلب نی ، بیجا سوزماق
^{۱۷} باعث: سبب ، علت ، موجب
^{۱۸} قال و قیل: دیدی و دیدیلر ، بیر شی باره سی ده کوپ گپیریش ، بیر نیرسه نینگ حقیده ، جدلش. بیر جمعیت نینگ سوزله شی ، اونده ی سوزله شی که هر تیان دن بیر سیس چیقسه
^{۱۹} طور: حال ، هیئت ، صنف ، حد ، اندازه
^{۲۰} حالات: حال نینگ جمعی
^{۲۱} سبحانه: درود ایتماق ، پاکیزه قیلماق ، الله تعالی نی ، پاک لیکه یاد له ماق ، سبحان الله دیماق
^{۲۲} نحیف: اریغ ، لاغر ، ضعیف
^{۲۳} جلوه: کورنیش ، کورینماق ، کورستماق ، آشکار قیلماق
^{۲۴} ظهور: آچیق ، اچیلماق ، آشکار بولماق
^{۲۵} تشریف: الوغ له ماق ، کوته رماق (معنوی جهت دن - عزت قیلماق
^{۲۶} حضو: درگاه ، جای ، آلد
^{۲۷} ازمنه: زمان نینگ کوپلیگی ، چاغ ، وقت

که بولار تاغی موجب کوپ ادای شکر تورور که اندین ناطقه^۲ تیلی، لال^۳ و قلم تیلی شکسته مقال^۴ دورور.

و اول جمله نینگ اعلم^۵ و افضل^۶، فضایل^۷ دریاسی نینگ دُر پاکی و ولایت افلاکی^۸ نینگ خورشید تابناکی، نظم^۹ جواهری نینگ صاحب انتظامی^{۱۰}، حضرت شیخ السلامی^{۱۱} مولانا عبدالرحمن جامی سلمه الله و ابقا^{۱۲}، تورور کیم تا فلک قدیمی نهاد^{۱۳} و ثوابت^{۱۴} و سیار^{۱۵} دین، یوز مینگ کوز بیله، عالم اهلی غه ناظر^{۱۶}، کوزیگا اُداق نادر^{۱۷} خیال کیلما میش و تا مهر جهان نما، بلکه خورشید سپهر پیما، جهان دوریغه سایر^{۱۸} تورور، پرتوی هرگز اونینگ تیک، عَدیم المِثال^{۱۹} اوستیگا توشما میش. جواهر نظمی دین جهان صدفی تولا دُر ثمین^{۲۰}، لالی^{۲۱} نثری دین، افلاک اطلسی^{۲۲} غه زیب تزیین، تصانیفی^{۲۳} جمیع علوم دا بی حد و هر تصنیف^{۲۴} دا خزاین معانی^{۲۵} بی عدد، شعر:

چو میزان طبعی بولوب گنج سنج انگا بیر ترازو کیلیب پنج گنج^{۲۶}

که حیران قالب نظم قیلغان چاغی انگا که خسرو نظامی تاغی

غزللاری شور انگیز، بیت لاری لطف آمیز، کیم کوپ ییل لار حق سبحانه و تعالی اُارنینگ سایه ارشادین بردوام و بو دولت ایامی غه اُنینگ تیک صاحب دولت نی

^۱ راجع: اوستون، برتر، غلبه قازانگن

^۲ ناطقه: ناطق نینگ مؤنثی، بیان سوزله ماق، سوزلاچی

^۳ لال: گنگ

^۴ مقال: سوزله ماق، بیان ایتماق شکسته مقال: توتله، الکن

^۵ اعلم: کوپ بیله دیگن. مبالغه صیغه سی دیر. کوپ دن کوپ بیله دیگن.

^۶ فضل: کوپ فضیلت لی، کوپ دن کوپ فضیلت لی

^۷ فضایل: فضل نینگ کویلیگی، بخشش، یخشیلیک

^۸ افلاک: فلک نینگ جمعی، آسمان، کوک،

^۹ نظم: تیجلگن، بیپ گه اوتکه زیلگن

^{۱۰} انتظام: نظم بیرماق، نظم گه سالماق، اساس قویماق، تیزماق. صاحب انتظام: نظم بیروچی، نظم گه کیلتوروچی، تیزوچی

^{۱۱} شیخ الاسلام: معنوی بیر منصب و مرتبه، یعنی که اسلام نینگ ألوگی، ألوغواری

^{۱۲} خداوند اونی، ساغ و امان سقله سین و اوزاقی عمر بیرسین بقاسی کوپ بولسین

^{۱۳} قدیمی نهاد: عرجه — فارسجه بیر ترکیب، ایسکی، قدیمی، بایری، اونینگ اساسی قدیم دن قوییلگن

^{۱۴} ثوابت: ثابت نینگ کویلیگی. نجومی اصطلاح اونده یولدوزلر که حرکت لری یوق بیر جای ده تورگن لر.

^{۱۵} سیار: نجومی اصطلاح، حرکت ایتووچی، اوخیل یولدوزلر که حرکت لری بار ثوابت نینگ قرشی سی

^{۱۶} ناظر: کوروچی،، ایشلرنی نظارت ایتووچی

^{۱۷} نادر: تاپیلمس، کم پیدا، او نیرسه که کوپ آز بولسه.

^{۱۸} سایر: سیرنینگ فاعلی گیزوچی، یوللاوچی

^{۱۹} عَدیم المِثال: جوهره سی یوق، تینگی تاپیلمه کن

^{۲۰} ثَمین: بهالی، قیمت بها، ارزشلی

^{۲۱} لالی: لؤلؤ نینگ کویلیگی، دُر و مرجان، اینجو

^{۲۲} اطلس: یونانجه سوز، ایک قماش، یرنجان، جغرافیا علمی ده اونده ی کتاب که اونده بیر قنجه نقشه / خریطه بولسه.

^{۲۳} تصانیف: صنف دن آلینگن. دسته قیلماق، ایریماق، بو بیرده کتاب تألیف ایتماق، رساله و کتاب یازماق

^{۲۴} تصنیف: دسته بولگن، ایریلگن، یازیلگن کتاب یا رساله، قوشیقغه باغلنگن موسیقی

^{۲۵} معانی: معانی نینگ کویلیگی، لفظ نینگ قرشیسی اثر لرده لفظ دن تشقیری بولگن مفهوم

^{۲۶} پنج گنج: امیر خسرو دهلوی و نظامی گنجوی لرنینگ خمسة لری

مستدام^۱ توتسون

و ینه هم نظم اهلی دین خوشگوی لوق اوجی نینگ سهیلی^۲ بولوردیک کیشی لربار و لطافت نظم داستانی و متانت ترکیب بیانیدا عالم ایلی^۳ الارنینگ طفیلی بولوردیک موجود تورور کیم بورون الارردیک فلک جلوه بیرگان ایرماس و حالا تاغی هیچ بیردا کیمسه الارردیک نشان بیرماس. و هرات صانها الله عن الآفات^۴ و نواحی سیدا اولچه خاطرغه کیلور و اولچه صادق القول^۵ و صاحب وقوف^۶ ایلی عرض^۷ غه بیتکورولار شاید مینگا یاقین کیشی کیم الارنینگ ایشی معانی دُر لارین نظم سلکیگا^۸ تارتماق بولغای و دقت گوهرلاری غه وزن لباسی زیب و زینتین بیرماک بولغای ، کیم دوردا بولاردیک ایل نینگ مینگی دن اونی و هیچ [بیر] ادا یوزدین بوق ایرکان دورور .

بو اسمی مذکور بولغان لار و اوصافی^۹ مسطور^{۱۰} بولغان لار ، فارسی نظم انجمنی دا بزم توزگان و فارسی گوی لوق بحریغه اشنالیک کورکوزگانلار دورور و لیکن معانی ابکاری غه بو کون گا دیگینچا هیچ کیشی ترکانه لباس کیدورماگان و اول نازنین لارنی بو زیبا خلعت^{۱۱} بیله جلوه ظهورغه کیتورماگان تورور و بو مشکبو رعنا^{۱۲} لار طبع نهانخانه عریان^{۱۳} لیق دین محجوب^{۱۴} قالغان دورور و بو حور^{۱۵} وش^{۱۶} زیبالار حله^{۱۷} سیزلیق دین جلوه ناز قیلا آلمانغان دورور. تا بو فرخنده زمان و بو خجسته دوران کیم بو ناتوان نینگ بایری^{۱۸} ایل کونوم دین و اوچاوری کیشی قارام دین قوللوق سلکی دین کوکلتاش لیق^{۱۹} پایه سی غه بیتکان و ملازمت^{۲۰} طریقی دین ، مصاحبت سرماییه سین کسب ایتکان ، حرم کبوتری دیک پرده سرای^{۲۱} خلوتیدا^{۲۲} محرم^{۲۳} و صراحی^{۲۴} بطی^{۲۵} دیک شبستان صحبتی دا

^۱ مستدام: همیشه لیگ بولگن ، منگو بولسن ، پایدار ، برقرار.

^۲ سهیل: یمن نینگ اوستیده کورینه دیگن یولدوز. سهیل یمانی. کوپ پارلاق و نورلی

^۳ صان... خداوند اونی آفتلردن امان سقله سین

^۴ صادق اقول: سوزی توغری ، سوزی چین ، گپی راست.

^۵ وقوف: بیلش ، باخبر لیک

^۶ عرض: آچماق ، بیان ایتماق ، کورستماق

^۷ سلک: باغ ، ایپ ، رشته ، قتییم

^۸ اوصاف: صفت نینگ کوپلیگی ، قنده ی لیک ،

^۹ مسطور: سطر گه کیریتیلگن ، یازیلگن ، بیتیلگن ، چیزیلگن

^{۱۰} خلعت: کیم کیدیرماق و کیم کییماق. متضاد لغتلردن دیر.

^{۱۱} رعنا: اصل ده رعن دن آلینگن. رعن ، بی حیالیک ، مدمغ لیک ، گستاخ و حباسیز. ، سونگره لر گوزل و چیرایی معنی سی نی آلکن.

^{۱۲} عریان: یلنگناچ ، لوچ

^{۱۳} محجوب: توتوقفه توتیلگن ، پرده ده آلینگن حجابلی

^{۱۴} حور: حورآنینگ جمعی ، حورا بهشت ده گی آق یوزلیک و قره کوزلیک خاتون لر

^{۱۵} -وش: فارسی ده قوشیمجه دیر. سنگری ، ینگلیغ ، بیکی ، تیکین حوروش: حورگه اوخشه گن

^{۱۶} خلّه: ینگ کییم ، اوزون کیم که بوتون بدن نی یاشیره دی.

^{۱۷} بایری: قدیمی ، قدیمگی / سنگلاخ

^{۱۸} کوکلتاش: رضای ایی ، سوت ایمیشگن

^{۱۹} ملازمت: بیر کیشی یا بیر شی گه قوشیلش ، همیشه بیر کیشینینگ خدمتی ده بولش

^{۲۰} پرده سرای: فارسیه ترکیب. اوندی جای یا بیر که پرده لر ارقه لی باشقه بیر لردن ایریلگن بولوسه ، اینقسه ، پادشاه لر نینگ اوبی لری یا بارگاهلری گه مربوط

^{۲۱} بوله دی.

^{۲۲} خلوت: یالغیزلیک ، اوزگه لردن بوش بیر ،

همدم ، حق سوز ادا سیدا دلیر ، یعنی میر علی شیر اصلح الله شأنه^۴ کیم تخلصی نوایی غه مشهور دورور و اشعاریدا بو تخلص مسطور. تورک تیلی نینگ اولگان جسدی غه ، مسیح^۵ انفاسی^۶ بيله روح^۷ کیووردی و اول روح تاپقان لارغه ، تورکی آیین الفاظ تار و پودی دین توقولغان حله و حریر^۸ کییدوردی و سوز گلستانی دا نوبهار طبعی دین روان اسا یاغین بيله رنگا - رنگ گل لار آحتی و نظم دریاسی غه ، سحاب^۹ فکرتی^{۱۰} دین روح پرور قطره لار بيله گوناگون دُرلار ساچتی. هر صنف شعر میدانی غه کیم تکاور^{۱۱} سوردی ، اول کشورنی ، تیغ زبان بيله اوز حیطة^{۱۲} تصرفی^{۱۳} غه کیووردی. اُنینگ نظمی وصفی دا تیل قاصر^{۱۴} و بیان عاجز^{۱۵} تورور. خاطر غه اوزی نینگ مثنوی لاری دین نیچه بیت کیلور کیم بو ایتیلادورغان معنادا نظم قلیب تورور و اول بو تورور ، مثنوی:

مین اول من که تا تورک بیدادی دور	بو تیل بیرله تا نظم بنیادی دور
فلک کورمادی مین کبی نادری ^{۱۶}	« نظامی » کبی نظم ارا قادری ^{۱۷}
نی نظمی دیر ایرسام مین دردناک	که هر لفظی بولغای اونینگ دُر پاک
خدا یتکورور آنچه سرعت ^{۱۸} منگا	که بولماس یتیریکا فرصت منگا
بو میدان دا فردوسی اول گرد ^{۱۹} ایرور	که گر کیلسه « رستم » جوااین بیرور
رقم قیلدی فرخنده « شاهنامه » یی	که سیندی جوایده هر خامه یی
مسلم تورور گوییا بو ایشی	که معرض ^{۲۰} غه کیلمای تورور هر کیشی
دیدي اوز تیلی بیرله اول کان گنج	« که سی سال بردم به شهنامه رنج » ^{۲۱}
اُنی دیرگا بولسه قاچان رغبتیم ^{۲۲}	ایرور آنچه حق لطفی دین قوتیم

^۱ محرم: بپرداش ، همراز ، اولبنهاغی حرام بولگن قرینداش
^۲ صراحی: شراب ایدیشی ، شیشه یا بلور دین توژگن ، قرنی ایدیش که اونگه شراب آئر ایدیلر. وردک
^۳ بط: وردک شراب ظرفلری نی که وردک شکلی گه توزه لگن بولسه ایدی ، بط .
^۴ تینگری اونینگ پورش توریشتی نی یخشی قیلسین
^۵ مسح: حضرت عیسانینگ لقبی نیگه که او ، اولیک لرنی مسح ایتیش بیلن تبرگوزر دی
^۶ انفاس: نفس نینگ کولپلیگی ، دم ، اوپکه گه کیریتيله دیگن هوا ، کیشی ، شخص
^۷ روح: جان ، نفس ، یورک ، یاقیملی ییل ، کامیاب لیک و خوشلیک
^۸ حریر: ایپک قماش ، ایپک ، ایپک دن توقیلگن کیم.
^۹ سحاب: سودره لهای ، کشالهای ، بولوت ، بولوت نی مونینگ اوجون سحاب دیدیلر که او سودره لیب حرکت قیله دی.
^{۱۰} فکرت: فکر ، اولو ، اندیشه
^{۱۱} تکاور: بیلدام آت
^{۱۲} حیطة: قوروجیلیک قیلماق ، اسره ماق ، اوزپناه سیگه سیغدیرماق
^{۱۳} تصرف: بیرایشگه قول اورماق ، قولگه کیلتمراق ، بیرایشنی اوزمیلیگه اوزگه رتیرماق
^{۱۴} قاصر: کوتاه ، قیسقه ، بیر ایشگه یتیشمس لیک یا یتیشه آلمس لیک
^{۱۵} عاجز: کوچ سیز ، ناتوان ، چاره سیز ، وس سیز
^{۱۶} نادر: تاپیلیق سیز
^{۱۷} قادر: کوچلی ، توانا ، بیر ایشگه وس ایته دیگان
^{۱۸} سرعت: تیزلیک ، بیلدام لیک
^{۱۹} گرد: پهلوان ، پلوان
^{۲۰} معرض: میدان ، اوروش میدانی ، کورسه تیش ، عرض ایتیش رقابت بيله
^{۲۱} فردوسی ینه بیر بیت ده ، اوزی نینگ شاهنامه توزه تیش اوجون صرف ایتگن عمری گه مونده ی اشاره قیله دی: بسی رنج بردم دراین سال سی ، عجم زنده کردم بدین پارسی

که گر نیچه طبع اولسه کاهل^۲ سرای^۳ بیتگی مین اوتوز ییلین ، اوتوز آی
اگر خاص معنا گر ایهام^۴ دور^۵ اُنینگ کوندا یوز بیتی حلوم دورور
نی شهنامه کیم «خمسه» غه اورسام ایل^۶ اُنینگ پنجه سی ساری بیتکورسام ایل
امیدیم بو که ایلابان فتح باب^۷ قولوم بیرگای اول پنجه غه تاغی تاب
اوتوز ییل که اونی نظام^۸ دیمیش^۹ قاشیمدا ایرور ایکی اوچ بیللیق ایش
قاچان اونی دیر بزمی توزگامین^{۱۰} دیماکني خلاق غه کورکوزگامین
اول وقت که بو ابیات^{۱۱} اُونینگ طبعی دین باش اوروب ایردی ، ایل قاشیدا شاعرانه لاف
و مادحانه^{۱۲} گراف^{۱۳} کورونور ایردی. و الحق بو همایون^{۱۴} فرصت دا و بوروزافزون^{۱۵}
دولتدا خمسه پنجه سیغه ایلیک اوردی و اونینگ اتمای غه جد کيلتوردی. اگر چه شیخ
« نظامی » نظم اهلی نینگ استادی دور ، اوز خمسه سی نی مشهور بودور که اوتیز ییلدا
تکمیل بیریب تورور و « میر خسرو » کیم خمسه ابیاتی عددین اوتوز مینگ دین ، اون
سکیز مینگ گا اختصار قلیب تورورو شهرتی موندق تورور که الی ییلدا توکاتیب تورور ،
بو فصاحت میدانی نینگ صفدری^{۱۶} و بلاغت بیشه^{۱۷} سی نینگ غصنفری^{۱۸} ، با وجود
اول کیم کوپ افسانه لاردا دلپذیر تفسیرلار بیردی و طبع پسند اصلاح لار قیلدی ،
بنیادی نینگ ابتدا^{۱۹} دین سواد^{۲۰} نینگ انتها^{۲۱} سی غه چه همانا ایکی ییل دین اوتما دی
و آیتیلغان اوقات حسابغه کیرسه ، دیسه بولغای کیم آلتی آی غه یتما دی کیم اُنینگ
افسانه لاری نینگ رنگین لیغی و ابیاتی سحر آیین^{۲۲} لیغین و تراکیبی^{۲۳} متانتین^{۲۴} و

^۱ رغبت: میل ، علاقه ، قونت ، ذوق شوق

^۲ کاهل ، تنبل ، چققان نینگ قرشیسی. کهولت بیلله بیر ریشه دن. ایشگه علاقه سیز آدم

^۳ کاهل سرای: عربچه — فارسجه ترکیب ، کم شعر ایته دیگن ، از شعر ایته دیگن

^۴ ایهام: بیر تورلی ادبی صنعت

^۵ حلوم دیر ، حلوم ایس: خلق تعبیری دیر یعنی که کوپ آسان ، اونچه قیین ایس

^۶ فتح باب یا فتح الباب: آغیر یاغیر لر نینگ موسی ، ایکی بولدوز نینگ بیر بیرگی که قوشیلیشی تناظر حالت ده. بو سوز یا لفظ اصلی ده نجومی ایس بلکه اونی اسلام منجم لری کفر و زندقه تهمتی دن قوتیلش اوجون ایجاد اینگن لر. منجملر قویی ده گی آیتگه تبیه نیب نجومی احکاملری نی صادر ایتر کنلر. / ففتحنا ابواب السما بأم منهر / القمر / ۱۱ پس کوک نینگ ایشیکلری نی آجیدیک. کوپ توکیله دیگن سو و معمول معناسی ، ایشیک نینگ آچیلیشی.

^۷ نظام: کوپ نظم ایته دیگان ، شاعر ، کوپ شعر ایته دیگن شاعر. بو بیر ده فردوسی که اشاره ایته دی.

^۸ ابیات: بیت نینگ جمعی ، بیت ایسه ایکی مصرع دن توزه لکن شعر

^۹ لاف: اوزنی تعریف ایتماق ، بیهوده سوز ، اوزنی یوق ادعا

^{۱۰} مادحانه: مدح ایتووجی چیلیک

^{۱۱} گراف: کوپ ، حد سیز ، چیکسیر ، عبث سوز لر ، کیره ک سیز گپلر

^{۱۲} همایون: نیکبخت ، خوشبخت ، مبارک

^{۱۳} روز افزون: کون سه بین آشیب باره دیگن

^{۱۴} صفدر: اوروش میدانی ده دشمن نینگ صف لری نی جبر ایته دیگن ، بیرته دیگن

^{۱۵} بیشه: اورمان ، جنگل

^{۱۶} غصنفر: ارسلان ، شیر

^{۱۷} ابتدا: باشله نیش ، باشله ماق

^{۱۸} سواد: قره لیک ، بیر نیرسه — شعر و نثر نینگ بیرینجی مرته بازیلگه نی ، چنل نویس ، یاض نینگ قرشی سی.

^{۱۹} انتها: سونگ ، آخر

^{۲۰} سحر آیین: جادوگر

^{۲۱} تراکیب: ترکیب نینگ جمعی ، قوشیلگن لر ، سوز بیرکمه لری ، سوز ترکیب لری ، مرکب سوزلر

^{۲۲} متانت: مُحکملیک ، متین بیلن هم ریشه ، تورغون ، چیدم لی

معانی سی لطافتین مطالعه ^۱ قیلغان کیشی بیلگای و ملاحظه ^۲ قیلغان کیشی فهم ^۳ قیلغای. یوق کیم مثنوی اسلوبیدا ، بلکیم هر صنف نظم کیم عرب فصحا ^۴ سی و عجم بلغا ^۵ سی تزیین بیریب دورور لار و تدوین ^۶ قیلیب تورورلار ، بو هم بارچه غه خامه سوروب دورور و تعرض بیتکوروب تورور کیم شرحی دیوانینینگ فهرستی ^۷ دا مذکور و مسطور تورور ، نی دیوان الله الله جنگی ^۸ کیم صافی الفاظدین تولا گوهر بولغای و سپهر اوراقی کیم پاک معانیدین مملو ^۹ اختر ^{۱۰} بولغای. دیمه دیوان ، غم و درد اهلغه آفت ^{۱۱} دی اُنی

کویماک و شعله غم بیرله قیامت دی اُنی

قایس بیتی کیم عشق اهلی جانی غه اوت اورماس و قایسی مضمونی کیم هجران خیلی جسمین کویدورماس ؟ بلکه که کولین کوگکا ساوورماس ؟ قایسی مصرعی کیم فراق ^{۱۲} جگر خونینینگ باغری قانین تامیزماس و قایسی لفظی کیم هجران درمانده اشکی سیلی بیله صبر و شکیب ^{۱۳} خیلین آقیزماس ، نظم اقلیمدا ^{۱۴} قایسی بیرک ^{۱۵} قورغانچه ^{۱۶} کوچ کیتوردی کیم ایشیکی اُنینگ یوزیگا آچیلمادی و قایسی عظیم ^{۱۷} کشورغه طبع چیریکی ^{۱۸} بیله تورکتاز ^{۱۹} سالدی کیم فتح قیلمادی. بوگون نظم ارکانی ^{۲۰} نینگ ربع ^{۲۱} مسکونیدا ^{۲۲} قهرمان ^{۲۳} اول تورورو بو مهالک ^{۲۴} فتحی غه صاحبقران اُنی دیسا بولور ، شعر

^۱ مطالعه: بیر شی دن خبر بولماق ، اوقیش ، کتاب اوقیش

^۲ ملاحظه: بیر بیرگه کوز اوجی بیلن باقیش ، قره ماق ، باقماق

^۳ فهم: بیلماق ، درک ایتماق ، بیلماق و درک ایتماق قوه سی ، بیلیم معناسیگه هم استعمال بوله دی.

^۴ فصحا: فصیح نینگ کویلیگی ، خوش سخن ، او کیشی کیم تیز و غلط سیز سوزله سه. چیرایی سوزله ی دیگن کیشی.

^۵ بلغا: بلغ نینگ کویلیگی ، سوزی رسا و چیرایی کیشی ، تیز زبان

^۶ تدوین: دیوان توزه تیش ، تألیف ایتماق ، دیوان توزه تماق ، شاعر لر نینگ الفبا اساسیده توپلنگن شعرلی

^۷ فهرست: اول جدول که دفتر نینگ اولی ده کیلتیره دیلر و اونده حسابلرنی یازه دیلر ، کتابلر نینگ اول یا آخری ده ، کتاب نینگ موضوعلری یازیلگن ورقلر.

کتاب نینگ فصل و بابلری یازلگن ورقلر.

^۸ جنگ: تورلی شاعرلردن منتخب شعر . عرفده اونده ی کتاب که اونده تورلی تومن موضوعلر توپلنگن بولسه ، بو موضوعلر بوله آله دی که بالهیز شعر بولسه ،

شعر و نثر بولسه با کیم تورلی تومن موضوعلر گه عاید معلومات لر بولسه.

^۹ مملو: توله ، تولید ، پُر

^{۱۰} اختر: بولدوز

^{۱۱} آفت: بلا ، مصیبت ، هر نبرسه که یوقالیش و تباه لیک سببی بولسه.

^{۱۲} فراق: بیراق لیک ، هجران ، ایرینتی لیک ، ایریلیق

^{۱۳} شکیب: صبر و قرار و آراملیک

^{۱۴} اقلیم: یوناچه سوز ، اولکه ، کشور ، مملکت ، آب و هوا و باشقه اوزللیک بیلن باشقه منطقه لردن فرقی بار اولکه

^{۱۵} بیرک: محکم ، نورغون ، استوار

^{۱۶} قورغان: قلعه ، حصار

^{۱۷} عظیم: بویوک ، کته

^{۱۸} چریک: لشکر ، عسکر ، حربی تشکیلات

^{۱۹} تورکتاز: تورکلر کی حمله قیلیش ، تورکلر کی آت هیده ش

^{۲۰} ارکان: رکن نینگ کویلیگی ، پایه لر ، دولت اربابلری

^{۲۱} ربع: تورتن دن بیر.

^{۲۲} مسکون: بیر (دنیا) نینگ اولتیریش گه مناسب بولگن قسمی ، انسان لر یشه یه دیگن زمین و جای

^{۲۳} قهرمان: پهلوان ، جسور ، قیراق ، دخل و خرج امینی بولگن کیشی

^{۲۴} مهالک: مملکت نینگ جمعی ، مملکت گه قره نگ

ایرور سوز ملکی نینگ کشور ستانی قایو^۱ کشور ستان ، خسرو نشانی
دیما خسرو نشان کیم قهرمانی ایرور گر چین^۲ دیسانگ صاحب قرانی
بوینگلیغ غریب آثار^۳ و بدایع^۴ اشعار^۵ نینگ خروجی^۶ و ظهوری^۷ بو دولت و بو
سلطنت دا بولغان کیم حق سبحانه تعالیٰ اُنی بو درگاه فلک مثال^۸ قوللوغی نینگ عازمی
^۹ و بو ذات ملک^{۱۰} خصال^{۱۱} مداح^{۱۲} لاری نینگ ناظمی^{۱۳} قیلدی ، هم موجب کوپ
شکر تورور ،

رباعیه:

یارب قایو^{۱۴} شکرینگی ادا قیلغای مین ؟ نی تیل بیلہ اُنی ابتدا قیلغای من ؟
یوز جانیم اگر بولسه فدا قیلغای من دیسام که ادا بولدی خطا قیلغای

من

یارب مینی قوللوغینگ غه قادر ایلا گر یتسه بلا و درد صابر^{۱۵} ایلا
یادینگ غه تاغی ایچیم نی طاهر^{۱۶} ایلا انعامینگ غه هم تیلیم نی ذاکر^{۱۷} ایلا

تم بالخیر. تمام شد رساله سلطان حسین میرزای بایقرا.

الحقیر و فقیر علی ویردی بن صحبت قلی»

^۱ قایو: قیسی قسی بیری

^۲ چین: راست ، توزوک ، نوغری

^۳ آثار: اثر نینگ کوبلیگی ، ایز ، نشانه ، علامه معنوی قالدیققر

^۴ بدایع: بدیع نینگ کوبلیگی ، قر. بدیع

^۵ اشعار: شعر نینگ کوبلیگی ، وزن و آهنگ قالبی گه کیر گن سوز

^۶ خروج: چیقماق ، چیقیش

^۷ ظهور: آشکار بولماق ، کورینماق

^۸ فلک مثال: فلککه اوخشه گن ، فک سینگری ، آسمان ینگلیغ

^۹ عازم: عزم ایتوچی ، قصد ایتوچی ، ایتلوچی

^{۱۰} ملک: فرشته

^{۱۱} خصال: خصلت نینگ کوبلیگی ، خوی ، عادت ، ملک خصال: فرشته خوی

^{۱۲} مداح: کوپ مدح قیلوچی ، کوپ ستایش ایتوچی

^{۱۳} ناظم: نظم ایتوچی ، نظم قیلوچی

^{۱۴} قایو: ایشیک ، دروازه

^{۱۵} صابر: صبر قیلوچی ، طاقت ایتوچی

^{۱۶} طاهر: اری گن ، پاک بولگن

^{۱۷} ذاکر: ذکر ایتوچی ، یادلاوچی

دو سخن در باره آثار دیگر سلطان حسین میرزا

به سلطان حسین بایقرا دو کتاب دیگر هم منسوب است. یکی از آن « مجالس العشاق » می باشد. از این کتاب یک نسخه در آرشیف ملی افغانستان به شماره ۴۸ بر ۱۳/۱۵۹۴ که در سال ۹۷۲ نوشته شده ، موجود است. این نسخه ۲۴۰ صفحه دارد و به خط نستعلیق زیبا نگارش یافته است. در اول این کتاب آمده است: « چنانکه محرر این انشاء خاک راه اولیاً سلطان حسین بن سلطان منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن تیمور کورگان بدان سخنان واقع است که:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که درین کنبه دوار بماند. »
این کتاب در چند مجلس است. در هر مجلس یک عارف شاعر یا شاعر عارف بیشتر با جملات عارفانه ، معرفی میشود و ازکرامات و خوارق عادات آنان سخن به میان میآید.
بابر در باره این اثر می نویسد:

« ینه کمال الدین حسین گازرگاهی ابدی. اگرچه صوفی ابهاس ابدی ؛ متصوف ابدی. علی شہر بیگ قاشیدا مونداق متصوفلار بیغیلیب ؛ وجد و سماع قیلورلار اپکاندور. اکثریدین مونینگ اصولی یخشیراق اپکاندور. غالباً سبب رعایتی ، اصولی بؤلوبتور. اوزگا دېگودېک حیثیتی یوق ابدی. بیر تصنیفی بار مجالس العشاق آتلیق. سلطان حسین میرزانینگ آتی غه باغلاب ؛ بیتیب تور. بسیار سست و اکثری یالغان و بی مزه. یالغان و بی ادبانه حرفلار بیتیب دور. اونداق کیم بعضیدین تَوْهْم کفر دور. نېچوک کیم خیل انبیانی- علیهم السلام- و اولیانی ، مجازی عاشق لیقّه منسوب قیلیب ؛ هر قایسی غه معشوق و محبوبی پیدا قیلیب تور. ینه بو عجب گولانه امریدور کیم ، دیباچه دا- سلطان حسین میرزا- اؤزومنینگ تحریر و تصنیفیم دور دېب ؛ بیتیب دور. کتاب اراسیدا کېلتورولگان کمال الدین حسین نینگ اشعار و غزلیاتی نینگ باشیدا تمام لمحرره ، بیتیلیب دور. »

و باز کمال الدین حسین گازرگاهی بود. اگر چه صوفی نیست ؛ اما متصوف است. صوفیانی از این دست نزد علی شیر بیگ جمع شده ، وجد و سماع می کرده اند. اصول این بهترین از بیشترین ها بوده است. فکر می شود که سبب رعایتش همین اصول بوده است. به جز این برتری دیگری ندارد. تصنیفی دارند به نام مجالس العشاق. به نام سلطان حسین میرزا معنون کرده است. حرف های بسیار سست و دروغ و بی مزه و بی ادبانه نوشته است. آن طوری که از بعضی از آنها توهّم کفر آشکار می شود. طوری که به انبیا علیهم السلام را و اولیا را به عاشقی مجازی منسوب کرده است. به هر یک آن معشوق و محبوب پیدا کرده

است. و باز این کاری ابلهانه عجیبی ست که - سلطان مسین میرزا- در دیباچه نوشته است که تحریر و تصنیف خودم است ولی در عنوان اشعار و غزل هایی که در بین کتاب نوشته شده است: « لمحرره »

اثر دیگری از سلطان حسین بایقرا دانسته می شود ، « نسب نامه » نام دارد. از این کتاب در مجموعه چار جلدی « نوایی اثرلری نینگ ایضاحلی لغتی » چاپ تاشکینت چنین یاد آوری می شود: « نسب نامه / اثر حسین بهادر خان [سلطان حسین بایقرا] هرکسی آن «نسب نامه» را خواند میداند که ... مجالس النفایس ، ۱۲ ، ۱۷۹ » اما در فهرستی که علی اصغر حکمت از کتابهایی که نام شان در مجالس النفایس نوایی و لطایف نامه فخری هروی که ترجمه و تکمله مجالس النفایس است ، ترتیب نموده ، نام این کتاب نیست. ممکن است این کتاب از کس دیگری بوده باشد.

نوایی

دقیقتر نوشته در باره نوایی ، از ظهیرالدین محمد بابر است. او در بابر نامه ، به مناسبت هایی ، گفتنی های درخور توجهی در باره نوایی دارد . آن گفته ها را به صفت دقیقترین یادکردها در باره نوایی ، ترجمه و نقل می کنیم و بعد نوشته های دیگران را در موردش می آوریم .

در همین سال [۹۰۲ هجری] کدورت هایی که میان سلطان حسین میرزا و بدیع الزمان میرزا بود ، منتج به جنگ شد. تفصیلش این است که در سال گذشته ، بلخ و استرآباد را به بدیع الزمان میرزا و مظفر میرزا داده وادار به زانو زدن کرده بودندشان. چنانکه مذکور گردید از همان زمان تا حال ، بیک و ایلچی های بسیاری رفتند و آمدند. بالاخره علی شیر بیگ نیز به ایلچی گری آمد ، هرچه سعی کردند بدیع الزمان میرزا حاضر نشد که استرآباد را به برادر خوردش بدهد. گفت که میرزا آن را هنگام ختنه شدن پسر محمد مؤمن میرزا ، به او بخشیده است. [بابر نامه ، ۱۳۸۶: ۱۲]

یک روز میان علی شیر بیگ و میرزا [سلطان حسین] صحبتی گذشت که بر تیزفهمی میرزا و رقت قلب علی شیر بیگ دلالت می کند. علی شیر بیگ سخنان سری زیادی در گوش میرزا گفته ، در اخیر گفت:

این سخنان را فراموش کنید!

میرزا فی الحال گفت: کدام سخنان را ؟

علی شیر بیگ بسیار متأثر شده ، زیاد گریست. ایضاً

در اوایل پادشاهی خیال داشته است که ^۱ در خطبه نام دوازده امام خوانده شود. علی شیر بیگ و بعضی های دیگر منع کرده اند. [بابر نامه ، ۱۳۸۶: ۹۱]

دیگر علی شیر بیگ نوایی بود. بیک او نه ، بلکه مصاحبش بود. در خوردی هم مکتب بوده ، با هم خصوصیتها داشته اند. نمی دانم ابوسعید میرزا ، او را به کدام گناه از

^۱ سلطان حسین میرزا خیال داشته است.

هری اخراج نمود. به سهرقند رفت. چند سالی که در سهرقند سپری کرد، احمد حاجی بیک مربی و مقویش بود. علی شیر بیک به نازک مزاجی مشهور است. مردم نزاکتش را از غرور و دولتش می دانستند. در حالیکه چنین نبود و این صفت جلی او بوده است. هنگام اقامت در سهرقند نیز همین گونه نازک مزاج بوده است.

علیشیر بیک شخص بی نظیری بود. تا به زبان تورکی شعر گفته اند، هیچ کس به قدر او زیاد و خوب نگفته است. شش کتاب مثنوی نظم کرده است. پنج تایی آن به جواب خمسه و یکی دیگر به جواب منطق الطیر سروده شده؛ لسان الطیر نام دارد. چهار دیوان غزل ترتیب داده است به نامهای غرایب الصغر، نوادرالشباب، بدایع الوسط، و فواید الکبر. رباعیات خوبی هم دارد. همچنان بعض مصنفاتی دارد که از آثار ذکر شده فروتر و سست تر می باشد. از آن جمله به تقلید مولانا عبدالرحمن جامی، انشأهای خود را جمع و ترتیب کرده است. دیگر عروضی نوشته است به نام میزان الاوزان، که بسیار مدخول می باشد. از بیست و چهار وزن رباعی، در چار وزن اشتباه نموده است. در اوزان بعض بحور نیز خطا کرده است، اگر کسی توجه کند؛ خواهد یافت. دیوان فارسی نیز ترتیب داده است. در نظم فارسی، فانی تخلص می کرد. بعض ابیاتش بدنیست ولی اکثر سست و فرود می باشد. کسی که به قدرعلیشیر بیک مربی و مقوی اهل فضل و هنر باشد، هرگز پیدا نخواهد شد. استاد قل محمد و شیخ نایی و حسین عودی که در ساز سر آمد همه بودند، به اثر تربیت و تقویت میرعلیشیر به این پایه ترقی و شهرت رسیدند. به اثر سعی و اهتمام او، استاد بهزاد و شاه مظفر در تصویرگری چنین مشهور و معروف گردیدند. کمتر کسی پیدا می شود که بتواند به قدر او بناهای خیر آباد کرده باشد. پسر و دختر و اهل و عیال نداشت. زندگی را با تجرد و تنهایی سپری نمود. در اوایل مهردار بود، در اواسط بیک گردیده، چندی در استرآباد حکومت کرد. در اواخر سپاهی گری را ترک نمود. نه تنها از میرزا چیزی نمی گرفت، بلکه هر سال مبالغ هنگفتی به میرزا پیشکش می نمود. هنگامی که میرزا از لشکر کشی استرآباد بر می گشت، به استقبالش رفت. در وقت روبوسی و تعظیم، حالش دگرگون شد. تعظیم کرده نتوانست. او را برداشته بردند. طبیبان اصلاً تشخیص داده نتوانستند. فردایش^۱ به رحمت ایزدی پیوست

بو درد ایلاکه اولارمین، مرض چو ظاهر ایماس
طیب لار بو بلاغنه نی چاره قیلغای لار
[بابر نامه، ۱۳۸۶: ۱۰۲-۱۰۳]

^۱ بنا بر نوشته خوندیمیر در مکارم الاخلاقی دگرگون شدن حال نوایی روز چارشنبه است و وفاتش روز یکشنبه. بناً بعد از چار روز از آن حادثه وفات می کند. نک:

خوش نویسان: اگرچه بسیار بودند، ولی در نسخ و تعلیق سر آمد همه آنان سلطان علی مشهدی بود. برای میرزا و علی شیریک کتابت‌های بسیار کرد. هر روز سی بیت به جهت میرزا و بیست بیت به جهت علی شیریک می‌نوشت [بابر نامه، ۳۱۶۸: ۱۲۰]. اول جای مرا در باغ نو معین نموده بودند. فردایش به باغ نو فرود آمدم و یک شب را در آنجا گذشتاندم. آنجا رامناسب ندیده؛ خانه علی شیریک را تعیین نمودند تا زمان رفتن از هری در خانه علی شیریک بودم^۱. [بابر نامه، ۱۳۸۶: ۱۳۲]. روز بیست و سوم ماه^۲ کار انتخاب غزلیات و ابیات علی شیریک به ترتیب بحورو اوزان از چهار دیوان او به اتمام رسید. [بابر نامه، ۱۳۸۶: ۲۳۰] نک: بنایی

این‌ها بودند گفته‌های بابر در مورد نوایی، اکنون از کسان دیگر در باره او

«مغفرت پناهی امیر علی شیر نوایی. شرح احوال او زیاده از آن است که در حیز بیان گنجد. به عنایت الطاف حضرت خاقان مغفور کار امارت را به نهایت رسانیده بود و آخر دست از حکومت استرabad که پایتخت مازندران بود، باز داشت و متوجه شعر و شاعری گردید. هر چند بزرگی او اظهر من الشمس است، با وجود آنکه ترك امور سلطنت کرده بود هر روز پانزده هزار دینار کبکی^۴ از مستغلات محصولات ولایات به خزانه او واصل می‌شده. از آن نصف خرج عمارت و رباط و مساجد و خوانق و پل و فقرا و مساکن می‌شده و تا محل رحلت سه صد و شصت بقعه خیر ساخت از آن جمله نود رباط است و باقی خیرات دیگر. و مصنفات او از نظم دفتر بسیار است. خمه تورکی گفته است و چار دیوان تورکی تمام کرده. و نام دیوان اول، غرایب الصغر است و دوم نوادر الشباب و ثالث بدایع الوسط و رابع فواید الکبر دیگر نسخ او مثل محبوب القلوب و نظم الجواهر و نسایم المحبة و قصه شیخ صنعان و منشآت تورکی و مفردات در فن معما و عروض و مجالس النفایس که تذکره شعراً تورکی^۵ ست. و دیوان فارسی او شش هزار بیت دارد. مناسب چنان نمود که در این رساله از اشعار تورکی آن جناب غزلی، از فارسی او چند مطلع ثبت نماید تا سخندانان مطلع شوند که در نظم فارسی نیز خوب است و این غزل از اول دیوان نوادر الشباب است

ای صفحه رخسارینگ ازل خطی‌دین انشأ
دیباچه حسنیگدا ابد نقطه‌سی تغرا

^۱ بابر، در سال ۹۱۲ ه.ق. بیست روز مهمان بدیع الزمان میرزا و مظفرحسین میرزا در هرات بود. ماه ذی القعدة سال ۹۰۵ هجری قمری. ر.ا.

^۲ به استناد این پره گراف می‌توان گفت که بابر از شمار اولین کسانی بوده است که منتخباتی از اشعار نوایی آماده کرده است. نسخه برقی این منتخبات را استاد محمد شفیق شفیع، استاد دیپارتمنت تورکی پوهن کابل برایم لطف کردند. من به استناد آن، مقاله‌یی نوشته در فیس بوک خود نشر کردم.

^۳ دینار کبکی یا کبکی بنابر توضیحات دکتر واحدی، واحد پولی بوده است از کببیک خان یکی از احفاد چغتای که بین سالهای ۷۰۹ تا ۷۲۷ هجری پادشاهی کرده است و بعدها در خراسان و ماوراءالنهر رواج یافته است.

^۴ این تذکره تنها تذکره شعری تورکی نیست، بلکه بیشتر از شعری تورکی، آثار و احوال شعری فارسی در آن آمده اند.

ذرات ارا هر ذره که بار ذکرینگا ذاکر
امطار ارا هر قطره که بار حمدینگا گویا
مشاطه صنعینگ دورور اول کیم نفس ایچرا
کون کوزگوسین ، آقشام کلیدی قیلدی مجلا
کون شکلی یوزونگ سجده سیدین بولدی مشکل
تون طره سی زلفونگ ییلیدین بولدی مطرا
محتاج سینینگ درگهینگا خسرو و درویش
پرورده سینینگ نعمتینگا جاهل و دانا
گل یوزیدا بلبل سینینگ اسرارینگا ناطق
شمع اوتیدا پروانه سینینگ حسنینگا شیدا
عشاق ارایارب که نوایی گه مقامی
بیرگیل که سینینگ مدحینگا بولغای تیلی گویا^۱
[فخری هروی ، ۱۹۶۸ : ۹۱-۹۳]

میرزا علی شیر نوایی در اول حال ملازم وی [معز الدین میرزا ابوالقاسم بابر بن
بایسنقر بن شاهرخ بن تیمور] بود و بعد به ابو سعید میرزا توسل پیدا کرد پس از آن با
سلطان احمد میرزا و آخر به سلطان حسین بایقرا پیوست. [فخری هروی ، ۱۹۶۸ : ۲۱۹]
افزون بر این نقل قولهایک سوانح مختصر و منسجم را نیز می آوریم

میر نظام الدین علی شیر نوایی در سال ۱۴۴۱ م در ناحیه «باغ دولتخانه» در شهر
هرات زاده شد پدرش که به کیچکینه بهادر یا کیچیک بخشی معروف بود ، غیاث الدین
محمد نام داشت و از شمار اراکین با اعتبار دولت تیموری بود. او از شخصیت های نام آور
ایل خراسانی به حساب می آمد. مادر علی شیر ، از امیر زادگان کابل بود و دختر ابو سعید
چنگی. پدر و پدر کلان فانی در دولت تیموریان از کارگزاران نزدیک بودند ، به همین
سبب ، زمینه پرورش علی شیر با شاهزادگان تیموری مساعد گشت. علی شیر ، مرحله کودکی

^۱ این سوانح ، از شمار اولین نوشته هایی در باره نوایی ست. در نسخه ل مورد استفاده محترم راشدی در تصحیح روضة السلاطین ، این معلومات به شکل زیر قید شده است: «ل: امیر نظام الدین علی شیر ، با الطاف حضرت خاقان مغفور سلطان حسین میرزا ، امارت به نهایت رسانید و دست از حکومت باختیار خود کشید و اثاثه و تجمل خود را با هزار مرد مبارز مکمل خوب بآن حضرت سپرد و به شیوه شعر و شاعری توجه کرد. و به ساختن خوانق و مسجد و رباط و مدرسه و دارالشفاء و پل کوشید. سبصد و شصت بقعه خیر به عدد ایام سال مترتب گردانید و از این جمله نود رباط است. و در اقلیم سخنوری خسرو قلمرو تورکیست و. فی الواقع او را مسلم شده است. و پنج دیوان تمام کرد. چار دیوان تورکی و یک دیوان فارسی. دیوان اول را غرایب الصغر نام نهاده. دوم را نوادر الشباب سوم را ابدایع الوسط چارم را فواید الکبر. و دیوان اشعار فارسی او شش هزار بیت است و خمسة تورکی تمام کرده و داد سخن داده. و دیگر مصنفات نیز دارد و اسامی آن مختصر این است: نظم الجواهر ، نسایم الحبه ، محبوب القلوب ، نظم قصه شیخ صنعان ، مفردات در فن معبا ، منشآت تورکی ، حالات سید حسن اردشیر ، حالات پهلوان محمد سعید ، مجالس التفایس ، وقفیه و عروض ، تواریخ پادشاهان عجم ، تواریخ انبیا ، منطق الطیر تورکی ، کتاب دیگر در رنگ ، نفحات انس ، ترجمه صد کلمه تورکی» [فخری هروی ، ۱۹۶۸ : حاشیه های صفحات ۹۱ و ۹۲]. در این نوشته نفحات را از نوایی دانسته در حالی که آن از جامی است. ترجمه صد کلمه تورکی همان محاکمة اللغتين است.

را طی ناکرده ، شامل مدرسه شد ، علاقه به شنیدن و حفظ ، از همان اوان کودکی در نهادش متباز بود در پرورش استعداد او ، مخصوصا در شعر ، پدرش که از مخلصان شعر بود و ماماهاى شاعر وی - میر سعید کابلی و محمد علی غریبی نقش موثری داشتند.

بنا بر خرابی اوضاع سیاسی و اجتماعی هرات در سال ۱۴۴۷ خانواده علی شیر ، مجبور شدند که به مشهد بروند. علی شیر در آنجا نیز به آموزش پرداخت. در سال ۱۴۵۲ زمانی که وضع هرات سر و سامانی یافت ، خانواده وی دوباره به هرات آمد ، مگر علی شیر تا سال ۱۴۵۶ به منظور آموزش در آنجا باقی ماند. باز گشت علی شیر در هرات برایش ناخوشایند بود ، چون ، او که اکنون شهرتی در علم و شعر یافته بود ؛ طور شایسته‌یی پذیرفته نشد. املاک پدرش توسط ابو سعید میرزا صادر شده بود. به ناچار به دومین مرکز علمی و فرهنگی تیموریان ، یعنی سمرقند رو آورد و این مصادف بود با سال ۱۴۶۶ م. فانی در همین جا ، اندک اندک به امور سیاسی و اجتماعی آمیزش یافت و نقش موثری در فعالیتهای ادبی و علمی این حوزه گذاشت. وی تا سال ۱۴۶۹م که سال به قدرت رسیدن سلطان حسین بایقرا در هرات است ، در سمرقند باقی ماند و در همین سال به هرات آمد و مهربار او شد و پس از اندک مدتی وزیر او شد و به امیر کبیر ملقب گشت. این امر در سال ۱۴۷۲ میلادی به وقوع پیوست.^۱ از اثر تنش‌های درباری که در رأس قطب مخالف نظام الملک - غیر از نظام الملک معروف- قرار داشت ، میان سلطان حسین بایقرا با همدرس دوران کودکیش نوایی ، به هم خورد و در سال ۱۴۷۶م از وزارت استعفا داد. هر چند که نوایی رسماً وزیر دولت نبود مگر د رامور دولتی کارهای عمرانی فعالیتهای فرهنگی و سیاسی نقش کلیدی داشت. در سال ۱۴۸۷ م نوایی منشور حاکمیت استر آباد را در یافت و به آن سو رهسپار گردید. پس از یک سال دوباره بی اجازه بایقرا به هرات آمد. اما فردای آن روز واپس به استر آباد رفت. بعد از کشف دسیسه سوء قصد به جان فانی که از طرف دشمنانش طرح ریزی شده بود ، سلطان حسین بایقرا نوایی را به هرات احضار کرد. نوایی از این سال تا سال ۱۵۰۱م که سال وفات اوست ، به بزرگترین کارهای عمرانی ، ادبی و علمی دست یازید. شاعران ، قلم به دستان ، نقاشان ، معماران ، هنرمندان را حمایه کرد. چهار صد بنای تاریخی^۲ در خراسان آن روز آباد نمود ، به خلق آثار هنری و ادبی همت گماشت. سر انجام در سحر گاه سال ۱۵۰۱ م در ۶۰ سالگی دیده از جهان بر بست و خراسان را به ماتم نشانید.»

^۱ تاریخ وزارت امیر علی شیر نوای «در تاریخ شهر برات ۸۷۶ صدرا الانام ، دستورالکرام ، مغیث البریه بالاهتمام ، مقرب الحضرت السلاطین کمال الدولة والدين امیر کبیر میر علی شیر در صدر صدارت و در مسند وزارت چون نقش اقبال در قلب دلها نشست.» [راقم سمرقندی ، ۱۳۸۰] بنا به نوشته فخری هروی ۳۶۷ بنای خیره

باید گفت که بزرگتر و با شکوهرت سیما در ادبیات تورکی چغتایی، تورکی خراسانی یا اوزبیک و همچنان شاعری با مقام در ادب دری در هرات امیر الکلام میر نظام الدین علی شیر نوایی ست.^۱ به سبب وسعت کارهایش درین ادبیات، گاهی او را بنیان گذار ادبیات تورکی خراسانی می دانند، در حالی که چنین نیست. نوایی انکشاف دهنده ادبیات تورکی خراسانی یا اوزبیک ست، نه بنیان گذار آن. همچنان در زمانی او که مدتی سمت وزارت سلطان حسین بایقرا را به عهده داشت و بعد از آن به یک شخصیت مهم اجتماعی و سیاسی تبدیل شده بود، بستر خوبی برای رشد ادبیات تورکی خراسانی یا اوزبیک ایجاد شد. نوایی در آثار خود از چند اثر ادبی که به زبان تورکی خراسانی یا اوزبیک آفریده شده اند، نام می برد که متأسفانه تا حال ناشناخته مانده اند. مانند شمع بیله پروانه، گل بیله بلبل آثار مولانا روحی.^۲

خانم دکتر صفری بانو شگفته، نویسنده کتاب «شرح احوال و آثار فارسی امیر علی شیر نوایی متخلص به فانی» در باره فرامکانی، فرازمانی، فرازبانی و فراتاریخی بودن نوایی سخن رانده پیشنهاد می کند که: «امیر علی شیر نوایی نه فقط برای تورک نژادان، بلکه برای همه دوستداران زبان و ادب فارسی نشانه حمایت و پشتیبانی و تشویق شاعران و نویسندگان و هنرمندان به شمار می رود. به همین دلیل انتظار ما این است که این مرد جلیل القدر به سان میراث مشترک کشورهای فارسی زبان و تورک و تاجیک و اوزبیک و افغان و پاکستان اعلام شود و تردید نداریم که همانند مولانا جلال الدین محمد که از بلخ برخاست و آتشی در درون صاحب دلان سراسر فلات ایران و مناطق فارسی زبان آسیا برافروخت، امیر علی شیر نوایی نیز به نوبه خود با حمایت و تشویق و پشتیبانی ده ها گویندگان بزرگ مخصوصاً عبدالرحمن جامی نهضت معنوی سخن پارسی را به پیش برد. به دلیل اینکه بیشتر آثار منظوم و منثور نوایی به زبان تورکی چغتایی می باشد، در چند قرن اخیر فارسی زبانان آشنایی کافی و وافی از مقام ارجمند و منزلت واقعی دانشور عظیم الشأن قرن نهم نداشته اند. حال که بیشتر آثار کلاسیک اروپا به زبان فارسی برگردانده و انتشار یافته است، حیف است که آثار ارزشمند نوایی در اروپا و شوروی چنان مورد توجه عمیق دانشمندان قرار گرفته است، در سرزمینهای فارسی زبان مورد بی مهری قرار گیرد. می خواهیم پیشنهاد نماییم که از آثار گران بهای نوایی به ترکی چغتایی ترجمه های دقیقی به زبان فارسی چاپ و منتشر گردد.» [شگفته، ۲۰۰۵: ۲۴۰]

^۱ در باره اندیشه های عرفانی نوایی و مقام انسان در گستره فکری او، رک به کتاب «انسان چشم چراغ آفرینش»، نوشته رحیم ابراهیم چاپ دوم این کتاب پانام «نوایی سیاستمدار پیشگام در دفاع از حقوق بشر» صورت گرفته است.
^۲ «فهرست اثرهایی که نام شان در آثار نوایی ذکر شده اند»، ترجمه رحیم ابراهیم، پرنیان، ش ۱، سال اول ۱۴-۲۶.

آثار نوایی

دکتور حسین محمد زاده صدیق ، در مقدمه خلاصه عباسی آثار نوایی را به این دسته ها تقسیم کرده است:

مذهبی اخلاقی

یک (چل حدیث (۸۸۶ هجری)

دو (نظم الجواهر (۸۹۰ هجری)

سه (لسان الطیر (۹۰۴ هجری)

چار (سراج المسلمین (۹۰۵ هجری)

پنج (محبوب القلوب (۹۰۶ هجری)

تاریخی

یک (تاریخ انبیا و حکما (۸۷۰ هجری)

دو (تاریخ ملوک عجم (۸۹۰ هجری)

سه (زبدة التواریخ .

رجال و انساب

یک (حالات سید حسن اردشیر (۸۹۶ هجری)

دو (خمسة المتحیرین (۸۹۸ هجری)

تذکره

یک (مجالس النفایس (۸۹۷ هجری)

دو (نسائم المحبة من شمائم الفتوة

(۹۰۱ هجری)

زبان و ادبیات

یک (محاكمة اللغتين (۹۰۵ هجری)

دو (میزان الاوزان

سه (رساله معما (۸۹۸ هجری)

خزائن المعانی یا چار دیوان تورکی

یک (غرائب الصغر (۹۰۴ هجری)

دو (نوادر الشباب (۹۰۴ هجری)

سه (بدايع الوسط (۹۰۴ هجری)

چار (فوائد الکبر (۹۰۴ هجری)

دیوان فارسی

خمسه

یک (حیرة الابرار (۸۸۸ هجری)

دو (فرهاد و شیرین (۸۸۹ هجری)

سه (لیلی و مجنون (۸۸۹ هجری)

چار (سبعة سیار (۸۹۰ هجری)

پنج (سد اسکندری (۸۸۹ هجری)

اسناد

وقفیه (۸۸۶ هجری) [محمد زاده

صدیق ، ۱۳۴۱ : ۴۰-۴۱]

نوايي غزللری دن آځیلر

عارضینګ یاقچ کوزیمدین ساچیلور هر لحظه یاش
اوله کیم پیدا بولور یولدوز نهان بولغور قویاش
قوت بیر بادام و بیریم گوشه محراب ایدی
غارت دین ایټی ناگاه بیر بلا لیق کوز و قاش
بو دمادم آهیم افشا ایلر اول آی عشقی نی
صبح نینگ بات بات دمى انداق که ایلر مهر فاش
بوسه بی قیلسه مروت اسرو قتیق دور لبینگ
دیسیم آغزینګ ایچره ایتور لعل هم بیر نوع تاش
ناوکینګ کونګلیم که کیرګچ جان تلاشماق بو ایکن
کیم قیلور پیکانینی کونګلیم بیله جانیم فلاش
عمر جاوید ایستګن فرد اول که بوستان خضری دور
سرو کیم دیب ایله دی آزاده لیق بیرله معاش
قاشی آلینده نوايي بیرسه جان عیب ایتمه نگیز
گر بو دور محراب بیر بیر قویغوسو دور برچه باش

ایسته ګنلر بیزنی صحرای بلاده ایسته نگیز
وای هجران ایله دشت فنا ده ایسته نگیز
وامق و فرهــاد و مجنــونلر اول وادی ارا
بولسه لر پیدا ، مینی هم اول اراده ایسته نگیز
یوز اولر نینگ عشقیچه درد و بلا و غصه که
طالب ایل باشیګه کیلګن ماجرا ده ایسته نگیز
ای که ایستر سیز سواد الوجه فی الدارین دین
با خبر بولماق مین یوزی قرا ده ایسته نگیز
کونګلوم اول زلف ایچره دور ، زینهار عشقین شرحینی
ایستمګ مین تیلبه دین ، اول مبتلادین ایسته نگیز
نقطه ینگلیغ کیم وفا اوزره قیلور کاتب رقم
عشق اوتی نینگ داغی نی ، اهل وفا ده ایسته نگیز

آغزی شوقی دین نوایی یټی ، اونی ایستر ایل
یا عدم دشتی ده یا ملک فنا ده ایسته نگیز^۱

کیدى سیمایی لباس ایچره ینه اول گلغذار
اول قویاشدیک کیم ، اُنْگه مانع بولور ابر بهار
اول بولوت ینگلیغ لباس اوزره سیزیلغان خطلری
بار اُنْنگدیک کیم ، یاغین توشکی بولوئین تار ، تار
بو لباس سیمگون ایچره سینینگ نازک تتینگ
اول کوموشدیک دورکیم ، اول سیماب ارا توتقی قرار
مهر رخسارینگ لباس سیمگون دین مطلقا
اول قویاش دور کیم ، قیلور کوزگوده عکسین اشکار
بولدی سیمایی لباسینگ رنگی ، بس کیم ، ایله دیم
کوز سحابی دین باشینگغه ، اشک سیمابین نثار
تن نی چون سیماب ایتربو چرخ اخضر عاقبت
تون اگر سیمایی اولسون ، گر یشیل بیر حکمی بار
ای نوایی ، کسوتی گر آبگون دور ، نی عجب
بو یقین دور کیم ، ایروز سو ایچره دُر شاهوار
[نوایی ، ۱۳۸۵: ۱۵۲نچی غزل]

یاردین ایرو ، کونگول ، مُلکی دورور سلطانی یوق
مُلک کیم سلطانی یوق ، جسمی دورور کیم جانی یوق
جسم دین جانسیزنی حاصل ای مسلمانلر کیم ، اول
بیر قرا توپراق دور کیم ، گل ایله ،^۲ ریحانی یوق
بیر قرا توپراق کیم ، یوقتور گل و ریحان اونگه
اول قرانغو کیچه دیک کیم ، مه تابانی یوق
اول قرانغو کیچه کیم یوقتور مه تابان اونگه
ظلمتی دور کیم اونینگ سرچشمه حیوانی یوق
ظلمتی کیم چشمه حیوانی اُنْینگ بولمه غی
دوزخی دور کیم یانی ده ، روضه رضوانی یوق
دوزخی کیم روضه رضوان دین اولغه ی نا امید

^۱ یو ایکی غزل قرداش صاحب یادداشتلری دین آلبندی
^۲ اصل ده گل و ریحانی ایدی ، اوله ی من چایی اشتباه دور.

بیر خماری دور که اُنده مست لیغ امکانی یوق
ای نوایی بار اُنگه مونداق عقوبتلر که بار
هجر دین دردی ، ولیکن وصل دین درمانی یوق
[نوایی ، ۱۳۸۵ : ۳۱۰ غزل]

مهوش نی یاد ایلہ ب فراوان ییغله دیم
مهریم آشتی صبحدیک هر قنچه کیم قان ییغله دیم
شمع اول آفشام ، اوق کویدی فغانیم اوتی دین
کیم مین اوت ساچقان بولوئییک تارتیب افغان ییغله دیم
تون ، قرانغو ؛ کلبه ، خلوت ؛ هجر دین کونگلوم توله
تاش اوروب کوسومغه تا بار ایردی امکان ییغله دیم
یار هجری دین کیشی گه ایتہ آلمس غصہ نی
کونگلوم ایّی شرح و مین مهجور و پژمان ییغله دیم
چرخ هم توکتی قویاش نینگ هجری دین کوکب ولی
ییغله ماق اول ایردی کیم ، مین زار گریان ییغله دیم
صبح دیک خورشید وصلی دین اگر کولسم نی تانگ
مین که ، صبح وصل اوچون ، کوپ شام هجران ییغله دیم
ای نوایی تاش ایشیتسه ، نوحه قیلغی آشکار
یوق عجب گر بیر تون ، اوز حالیم غه پنهان ییغله دیم
[ایضاً ۴۰۵ / نچی غزل]

بولوت حیوان زلالی بیرله تیرکوزدی هوا جانین
سیوونمک اشکیدین شاداب قیلدی سبزه مژگانین
ایمستور سبزه و لاله ، که ژاله تاشیدین گردون
کوکرتیب بیر یوزین هر ساری ظاهر ایلہ دی جانین
ایریک نیوچوندورور شاخ اوزره گلبن برگی سوهان دیک
ایتیمس بولسه بلبل جانی اوچون غنچه پیکانین
چمن لاله سیدین ایرو ، دیگه ی سن لاله مجنون دور
که گردون ژاله تاشی دین قانتیمش داغ هجرانین
چمن بحر لطافت بولدی نیسان دُزلری بیرله
قیزیل تال دین مهیا قیلدی هر یان شاخ مرجانین

بو فصل ایچره ملامت تاشی دین سالم بیراو قالغی
که چیککی می سومورمکده یوزیگه جام قلقانین
می کیم آتشین ، چیقغی سریق گلر ، اگر دهقان
تامیزسه قطره یی اُن دین سوواریر چاغده بوستانین
بیراو کیم دهر باغی نینگ فریین بیلدی نرگس دیک
قدح دین باش کوترمی سوردی عشرت بیرله دورانین
گل مقصود اول قان دور ، نوایی کیم ایاغینگ دین
چقیر چیککنده مقصد کعبه سی خار مغیلانین
[ایضاً / ۴۴۰ نچی غزل]

محبوب القلوب دن بیر آلگی

اما بعد ، فقرانینگ گدایی و غرایب مستوره لرنینگ چهره گشایی الفقیر الحقیر علی شیر الملقب بالنوایی ، غفر ذنوبه و ستر عیوبه ، مونداق عرض قیلور و اداسین اوزیگه فرض بیلور کیم ، بو خاکسار و پریشان روزگار ، شباب اوانی نینگ بدایتی دین ، کهولت زمانی نینگ نهایتی غه چه ، دوران واقعاتی دین و سپهرگردون حادثاتی دین و دهر فتنه انگیز بوقلمون لوغی دین و زمانه رنگ آمیز گوناگون لوغی دین ، مدتی مدید و عهد بعید ، هر نوع شق و صورت ده اقدام اوردوم و هر طور و سلوک و کسوت ده یوگوردوم و اوزومنی ، یخشی یمان خدمت و صحبتی غه یتکوردم. گاه مذلت و عنا ویرانی ده شیون کورگوزدوم و گاه عزت و غنا بوستانی ده انجمن توزدوم. مثنوی

گهی تاپدیم فلک دین ناتوانلیغ گهی کوردوم زمان دین کامرانلیغ

بسی ایسیغ -ساووغ کوردوم زمانده بسی اچیغ - چوچوک تائیم جهانده

افلاس و ناتوانلیغ هنگامیدایعنی فلاکت و نامرادلیغ ایامیدا گاه علم مدارسیدا صف نعال دایرتوئوم گاه علما مجالسیدا علم نوریدین کونگلولنی یاروئوم گاه اتقیا مساجدیدا ، الارقدمی یتگانی یرگایوزقویدوم وسجده کثرتیدین مانگلاییم تیریسین سویدوم وگاه اصفیا خانقاسی اهلی ابریقی غه سوقویماق بیله ارجمند بولدوم وگاه فنادیری خیلی سبوکش لیکیدین سربلند بولدوم وگاه لیئم لار الیدا خوارلیغ وگاه اراذل لار آلیدا بی اعتبارلیغ کورگوزدوم وگاه عشق کویدای بی باکلیک و آدمی گش پری چهره لارغه هلاک لیک دست بیردی وگاه جنون محله سیدا اراذل بوینوم غه سیلی اوردیلار واطفال باشیمغه تاش یاغدور دیلار وگاه شهریم ایلی ستمی دین غربت غه توشتم و غریب خلایق غه قوشولدوم وقاووشتوم گاه جبال قله سی آرامگاهیم بولدی وگاه صحرا ایتاکی پناهیم بولدی وگاه بوشدت لاردین عزم وطن قیلدیم وخمول زاویه سین نشمین قیلدیم وگاه غربت دا علیل و غریب ایلگا ذلیل بولدوم وگاه عزیزلار خدمتی دین اوزومنی بهره مند وسوزومنی دلپسند تاپتیم. رباعی

گردونکه منگاجفا و دون لوق قیلدی

گه کام ساری رهنمون لوق قیلدی

بختیم کبی هر ایشتا زبون لوق قیلدی

القصه بسی بوقلمون لوق قیلدی

اما شغل و کامرانلیغ چاغیدا و کونگول ملکی خلق هجومی بولغاغی دا گاه امارت مسندیدا اولتوردوم وحکومت محله سیدا دادخواه سوردوم وگاه پادشاه نیابتی دا تقرب توزدوم ونظاره

گر ایل گا اوزومنی کورگوزدوم. گاه مکرمت ایوانین مکان قیلدیم واکابر واشرافنی مهمان یوزیدن تعظیم قیلدیم وگاه نشاط باغیدا بزم طرحی سالدیم وساقی ومطرب بزم وسماعیدین بهره آلدیم وگاه سلاطین مخالفت لاری یدا اراره کیردیم ومنازعت لارین موافقت غه قرار بیردیم وگاه حرب معرکه سیغه اوزومنی سالدیم وجهل ونادانلیق تهمتین بوینومغه آلدیم وگاه خیرات اهلغه اوزومنی قانتیم وهرنوع خیر بقعه لاری توزاتی انداق که سعیم دین رباط لار بولدی واندین مسافرلارغه نشاط لار بولدی. بیت

دماغیمه توشوبان کوب تصور و پندار اوزومنی جاه و الوغلو فقه ایلدیم اظهار بومقدما تدین مقصود بوکیم هرکویدا یوگوروب مین وعالم اهلیدین هرنوع ایلگا اوزومنی یتکوروب مین ویخشی یامان نینگ افعالین بیلیم مین ویامان ویخشی خصلت لارین تجربه قیلیب مین. خیروش لاردین نوش ونیش کوسومگایتیب دور ولئیم وکریم زخم ومهرمین کونگولوم درک ایتیب دور زمان اهلیدین بعض اصحاب و دوران خیلی دین بعض احباب که بو حال لاردین خبر سیز وکونگول لاری بوخیر وشر دین ، اثر سیز دور. قطعه

نی بیلگای اول کیشی کیم شهد ومی نی تاتمایدور
که وصل وهجر کیمی اول چوچوک دورور بوآچغ
بیلور ذلیل مسافرکه پویه ایلاردا
قوم وتوزانگ یومشاغ تاغ وخاره دور قاتیغ

بو نوع اصحاب واحباب غه انتباه قیلماق و اولارنی بو حالات دین آگاه قیلماق واجب کوروندی که هر طایفه خصالیدین وقوف لاری وهر طبقه احوالیدین شعور لاری بولغای که مناسب ایل خدمتی غه شتاب قیلغایلار ونامناسب ایل صحبتی دین اجتناب واجب بیلگایلار وباری ایل بیله مخفی رازلاردین سوز دیماگایلار وشیاطین ، انس مکر وفریبیدین بازی یماگایلار وهر نوع ایل صحبت وخصوصیتی که الارغه هوس بولغای بوفقیرنینگ الارغه تجربه سی بس بولغای. چون بومقالات نینگ قلوب غه محبوب لیغی معلوم بولدی انگا «محبوب القلوب» آت قویولدی وبوبیتلگان فواید نینگ کیفیتی چون بیلندی اونی اوچ قسم قیلندی:

اولغی قسم: سایرالناس نینگ احوال و افعالی نینگ کیفیتی و ؛

ایکینچی قسم: حمیده افعال و ذمیمه خصال خاصیتی و ؛

اوچنچی قسم: متفرقه فواید وامثال صورتی.

امید اول کیم چون اقوغوچی لاردقت واعتبار کوزی بیله نظر سالغایلار وهر قایسی اوز فهم وادراک لاری غه کورا بهره آلغایلار بیتنگوچی گا هم بیردعا بیله بهره یتگورگایلار و روحینی اول دعا روحی دین سیوندورگایلار.

اولغی قسم خلاق احوال و افعال واقوالی نینگ کیفیتی ، اول قیرق فصل دور.

اولغی فصل: عادل سلاطین ذکریدا

عادل وعادل پادشاه عباداللهغه ظل الله خلافت ملکی اونینگ فرمانیدا « انی جاعل فی الارض خلیفه » اونینگ شانیدا بوکیم که عادل پادشاه رفعتی تعریف دین بیک راک ابرور « ولدت فی زمن السلطان العادل » آندین خبر بیرور - اول که آنینگ ذاتی بیله مباحی دور خواجه کونین دیب دور کیم « عدل ساعت خیرمن عبادہ الثقلین » عادل پادشاه حق تعالی دین خلیق غه رحمت دور وممالک گا موجب امنیت ورأفت. قویاش بیله ابر بهاردیک قرا توپراغدین گل لار آچار و ملک اهلی باشیغه آلتون بیله درلار ساچار. فقرا وناتوانلار اونینگ رفق و مدارا سیدین آسوده ، ظلمه وعوانلار اونینگ تیغ سیاستی دین فرسوده - حراستی دین ، قوزی ، بوری خوفیدین امین و سیاستی دین مسافر قراقچی وهمی دین مطمئن ، رأفتیدین هر مکتبدا اطفال غوغاسی و محافظتی دین ضعفا حَمامیدا^۱ اولارنینگ علااسی. هیبتی دین یول لار قراقچی دین خالی وقول لار تولا اولوس مالی وضبطی دین عملدارلار قلمی سینوق وستمکار علمی ییقوق. جَدیدین مساجد جماعت اهلی دین مملو ومدارس بحث وجدل خیلی دین غلو. قصاصی تیغی دین اوغری ایلکی ، ایل مالی دین کوتاه ، انتقامی بیمی دین قاطع طریق حالی عدم بیابانی دا تباه. تون نینگ کوپی دا دکان لارده سودا اوچون شمع و اوباش کوچه گشتی دین کونگول لاری جمع. شام دین تاسحر خانقاه لار ایشکی آجوق و خلوت لار عبادت نوریدین یاروق. شهردا کوپلار پاسبانی اول و یازدا قوپلاری شبانی اول. رعیت غه ، سرا وباغ اندین معمور و سپاهی غه ، کام و فراغ اندین موفور. اندین کیچه لار اتراک ضعفاسی ایشی اورغوشک و اطفال ورزشی ، آق سونگک. عجوزلار ، چرخ اونی مدی بیله اُنینگ دعاسیغه نغمه ساز وکنیزک لار ماموق ساباماق کوسی اونی بیله ، اُنینگ القیشیغه نغمه پرداز. فقرا ایشی اونگا هم دعا هم نازش اُنینگ دأبی فقراغه هم سخا هم نوازش. آچارلارغذاسی بذل و عطاسی خوانیدین ، یالانغاچلار لباسی خزانه لطف واحسانی دین. ملک باغین معمور قیلورغه ابر سیراب و مُلک اهلی کوزین یاروتورغه ، مهر جهانتاب ، اوزگا ملک نینگ رعایا و خلقی اُنینگ آرزوسیدا ویانا کشور مظلوم لاری اُنینگ عدل دعاسی گفت وگوسیدا. یخشی آتی غه ، علما ایشی ، رسایل ترتیبی ویخشی صفاتی غه ، شعرا ورزشی ، قصاید ترکیبی. مغنی لار اشتغالی ، ثناسی اوچون ، سرود توزماک ومصنف لار مقالی ، دعاسی آهنگی دا ، نغمه کورگوزماق. خلق رضاسیدین حق رضاسیغه طالب و دادخواه سوراردا ، سوروغ کونی وهمی کونگیلگا غالب. مثنوی

اولوس پادشاهی و درویش وش اونگا شاه لی دین کیلیب فقرخوش
جهاندارلارغه سپهر اشتباه ولی اهل فقرالیدا خاک راه

^۱ «حمام زنانه» .

جهان ملکی آلیندا خاشاک چه	ولی بیر کونگول ملکی افلاک چه
باری بی نوالار نواسازی اول	همول نوع کیم شاه ابوالغازی اول
کیلیب عین انسان وانسان عین	جهان وارثی شاه سلطان حسین
که تا بولسه گردونغه دوارلیق	اونگا باقی بولسون جهاندار لیق
خلایقه بوشه دین اولسون نشاط	دمی بولماسون خالی اوندین بساط

[نواپی ، محبوب القلوب / چاپ اکادمی علوم افغانستان]

خمسه دن ایگی آلگی

خیر ثناء لمفیض الکرم	کیم کرمی دن ایرور ایل محترم
حمد اونگا کیم واجب بالذات ایرور	خلق اونینگ ذاتیغه ذرات ایرور
وحدت ذاتیغه قویاش دیک تانوق	ذره دین افزون و قویاش دین یاروق
جسم سپهرینی مسیر ایتکوچی	روح قویاشینی منیر ایتکوچی
گلشن فیروزه نی چیکان بلند	گل لاری دین مهرنی گلدسته بند
هر ساری انجم گلی کیم آچیلیب	کوککا بو گل دسته سیدن ساچیلیب
منطقه بیر لافلک لاجورد	صنع بساطی ده ایکی تخته نرد
سالماق اوچون طاس سپهراوزرا شین	آی و قویاش دین قیلیبان کعبتین
تخته کیلیب چرخ منقشش اونگا	برج حباییدین ایکی شش اونگا
تون ، کون ایلامهره نمودار لیق	انجم ایلا ، نکته صدف کار لیق
دهر داهر نقش صواب قصور	بارچه سی بو نرد دین ایلاب ظهور
کور کوز و بان نقش خسیس و شریف	فعل قضا و قدر ایکی حریف
چون آچیبان صبح عذارین گلین	زلف ایتیپ تون یوزیدا سنبلین
اول یوز اولوب دهرغه کافور بیز	اوستیدا اول زلف اولوب مشک بیز
آق و قرا اوزرا بیریب اشتهار	مشک ایلا کافورنی لیل و نهار
چون یاسابان حجره تار دماغ	عقلدین اول حجره غه یاقیب چراغ
رشته اونگا تار عنایت بولوب	شعله اونگا نور هدایت بولوب
اوندین آلیب نور ، کونگل مسکنی	لیک اوچوروب عشق ییلی دین اُنی
عشق ییلین یتکو روبان تندو تیز	عقل الاچوقین قیلبان ریز ریز
هم او چو روب زهد و ورع خرمنین	هم ساوروب صبر و سکون مسکنین

بحر بلا موجی نی کولاک ایتیب
تیزنی کیم چرخ ستیز ایلابان
ایلابان اول اوتغه سکون اشکار
پرتوی نی ایلادی عالم فروز
روضه ایچیدا گل خندان دیگیل
کورماکی محزون کونگل اسایشی
لیک اونگا بوی وفا بیرماین
بیر نفس آلمای کوزیدن یاشنی
بهره آنگاه غیر جفا قیلمااین
وصل کونگل تاریغه پیوند ایتیب
خار و گیاهینی قلیب نیشتر
سبزه سی نی زهرگیا ایلابان
ییلی اُنینگ ممکن ایماس جز سموم
بل بو بیابان اوتی هجران اوتی
کوککا همول ییل کولینی ساروب
درد و بلا کوزگوسی تاپیب ضیا
عشق اوزیگه بیریان اوندین ظهور
سلسله نی بیر بیردین اوزماین
سلسله غه باغلانیبان سلسله
دایر ایتیب دورۀ افلاک نی
مرکز اونینگ کرۀ خاک ایرور
قهریدین اوق بولغوسی نابودلوق [نوایی ،

[۱۳۶۹: ۵-۴]

باغ خرد نخلینی خاشاک ایتیب
درد و بلا اوتی نی تیز ایلابان
وصل صحابین قلیبان قطره بار
حسن ، قویاشین قلیب آفاق سوز
دیمه قویاش روضۀ رضوان دیگیل
جلوه سی جان گلشنی آرایش
ذاتیغه جز لطف ضیاء بیر ماین
کیمکا وفادین بیر بیان چاشنی
کیمکه ایشی غیر وفا قیلمااین
عشقنی جان رشته سی غه بند ایتیب
وادی هجر ایچرا سالیب کوب خطر
لاله سی نی شعلۀ آه ایلابان
لاله بیلا سبزه سی بو نوع بوم
اول ییل ایماس دور بو بیابان اوتی
کیمنی که بو شعله بیلا کویدروب
کیمنی که کول ایلاب بو سموم بلا
چون سالیب اول کوزگو ارا تاب نور
دایره نی جز بو صفت توزماین
بیر بیر یگا بیلاتوزوب مرحله
ایلادی ساکن کرۀ خاک نی
تاکه محیط اور نیغه افلاک ایرور
لطفی بیلا بارچه غه موجود لوق

انسانیت نشانه سی

بیل که نشانی اونینگ ایمان ایرور
تاکه بو حیوانی بیلا ناطقی
زمرۀ انسان ایلا ایلار خرام
ناطق حیوانی نی انسان قیلور
بلکه همان سین سین و حیوان همان
تینگری کلامی خبر اندین بیرور

کیمکه جهان اهلیدا انسان ایرور
اول که حد و رسم قویار منطقی
ایکی سی انسانغه بولیب حد تام
نوعینی ناطق بیلا حیوان قیلور
سینداغی انسان مونی قیلسانگ گمان
مونی که انسان متفاوت ایرور

پس کیشی جزم ایلاسا انسان نی
بولمدی پس ناقص و کاملدا فرق
بو صفت انسان دا تاپیلماس فلاح
پس اونی انسان اتاغیل بی ریا
بویله بویوردی نبی هاشمی
پس اونی انسان دیماک اولغای روا

یخشی - یامان ایچرا تفاوت قانی؟
تابماغای ایل عالم و جاهلدا فرق
منطقی ایلا بتور اونی اصطلاح
کیم ایشی دور صبر ایلا شکر و حیا
کیم بو اوچ ایمان نینگ ایرور لازمی
کیم کیشی ایمان بیلا تابقای نوا

[نوایی ، ۱۳۶۹ :]

نوابی نینگ هلالیه قصیده سی

چون نهان قیلدی ترنج مهر ، رخشان طلعتین
آشکار ایّی فلک ، بیر طوق غغب هیأتین
بس خیال روشنی ایردی ولی انداق دقیق
کیم نظر گاه انگلر ایردی ، که یوق اونینگ دقتین
اوپله ظاهر بولدی کیم قیلغای اونی کورگان کیشی
دلبریم قاشیغه و مینینگ قدیمعه نسبتین
یا خروس چرخ قیلدی آشکارا شهرین
یا که بهرام ایلله دی ظاهر قلیچی جدّین
یا توشیب قالدی علم اوستینده گی رخشنده لعل
چون نگوینسار ایلله دی خورشید رخشان رایتین
یا عطارد ایلگیده زرحل توکاندی کوکته چون
یازدی عین عیدنینگ اولغی جزوی صورتین
یا فلک قدین خم ایلّب کیلتوروب بیر حلقه یای
اختیار ایلّب تورور دارای اعظم خدمتین
بو عجایب دین که ییّی رحبه نینگ اولغیسی
ظاهر ایّی ، سالدی طغیانغه کونگول نینگ حیرتین
مایل اولدی کوک تماشا سیفگه حس باصره
تاپتی هر لحظه چون اعجوبه پیکر رؤیتین
بار ایدی ایکنچی مسکن نینگ مقیم نادری
کوپ بیلیم اهلی درست ایتگای انکه اوز حرفتین
سو کبی هر ظرف ارا توتقان هم اونینگ رنگی نی
اوز دماغیغه سالیب غرّا قصیده فکرتین
ایلّه ماککه تهنیت عرضینی بیرم جشنیده
شه وجودی چون مشرف قیلسه تخت شوکتین
جلوه گر اوچونچی گلشن ایچره رعنا شاهدی
بوتراتیب بولماقغه عقل آغشته زلفی نکهتین
سازایتیب چنگ و توزوب اول اونگه روح افزاسرود

کیم ملک کونگلیگه سالیب عیش ایله می رغبتین
چالیبان نقش و عمل باغلب نوایی شعری گه
عید جشنی خوش توتر گه شاه بزم عشرتین
یوق ایدی تورتینچی منزل نینگ شېستانیده شمع
باریب ایردی یاروتورغنه شه حریمی خلوتین
نی اوچون کیم روزه یُسیدن دماغ ایلرغه رُطب
ایله بان بزم صبحی ، توزسه بزم همتین
هر طرف شمع معنبر دودی ناگه قیلمه غای
تیره هم نازک دماغین ، هم ارم وش صحبتین
حکمران بینچی طارم اوجیده بیر قهرمان
تیغ قهریدین تامیب قان ، سورسه کین و وحشتین
خود ایله جوشن کییب و باغله بان تیغ و کمر
رستم آیین ساز ایتیپ پرخاش و هیجا آلتین
کیم سحر گه چون قباق میدانیه آتلنسه شاه
آلیده قیلغای یساوللوققه ظاهر جرأتین
اولتوروب آلتینچی منظر اوزره بیر فرخنده ذات
کیم اوجودی ایله بان ظاهر ملائک عصمتین
روح انگلب جبهه سیدین نور تقوی لمعه سین
عقل تاپیب ذاتی دین علم و سعادت صولتین
ایله بان انشأ که منبر اوزره تانگله خطبه ده
ظاهر ایتگای شاه آتیدین سونگ ، دعا و مدحتین
مُستکین ییتنچی دیر ایچره مُعمر هندویی
رنگ و سیری کورکوزوب عشاق ، شام فُرقتین
سَیردیک کاهل خرام ، هجر ینگلیغ تیره روی
کیمسه بیلمای جنبش و آرامی طول ومدتین
شاهدین بیرم شرف تاپقانی انگلب گم قلیب
آب حیواندیک عدم ساری نُحوسست ظلمتین
سکیزینچی ساحت اوزره یوز تومن سیمین بدن
ظاهر ایلب سبزه اوزره ژاله یاققان هیئاتین
یوق که گردون لاجوردی اطلسین یاپیب قضا
گوهر و دُر بیرله ساز ایلب سراسر زینتین

یاقه لی شه نینگ فلک وش تختیغه بیرم کونی
چون یاپر جنس بشر خلیغه خوان رفعتین
توقوزونچی بارگاه انداق که لعبت چادری
اوپنه تیب چرخ ملاعب انده یوز مینگ لعبتین
کیم چو شه بیرم نشاطی قیلگالی توزگنده جشن
هر اوینچی ظاهر ایتگن چاغده لعبی صنعتین
شاه نینگ انعام و احسانیدن اولغای بهره ور
کورکوزوب اوز فئیده اول هم کمال دقتین
بو تعجلیق سفردین چون تعقل قیلدی عود
سیر ارا قیلغان کبی ظاهر عطارد رجعتین
چون عطارد چرخیه ییتیم ، طبیعت قیلدی میل
کورگلی نظمین که ظاهر قیلدی طبعی جودتین
اول خود ایتکن ایرمیش اوشبو شعریده فکر جواب
مطلعی بو ایردی ، کوردوم چونکه نظمی رقتین
تجدید مطلع

« ای سینینگ قاشینگ قلیب ظاهر ینگی آی خجلتین
وی یوزینگ شرمنده ایلر عیداکبر طلعتین »
چون بو مطلعی ایشیتیم رشک طغیان ایله دی
فاش قیلماق ایسته دیم آلیده طبعیم قوتین
شاه مدحی ده بو مطلعنی رقم قیلدیم روان
کیم قولاق توئی عطارد ظاهر ایله حسرتین
تجدید مطلع

کای قاشینگ نینگ رشکی ایلب خم ینگی آی قامتین
عید رخسارینگ قلیب نابود بیرم زینتین
چون عطاردنی خجل قیلدیم نشاط و ذوق ایله
آویگه کیردیم کوردوم انده سرخوش اول جان آفتین
کیلگن ایرمیش مهوشیم بیرم هلالین کورگچ- اوق
زایل ایلر گه کونگولدين صوم و تقوی محتین
هم حیا ده کورکوزوب عقل مجرد پیکرین
هم صفا ده انگله تیب روح مجسم صورتین
لفظی ظاهر ایله بان هر لحظه روح الله دمین

نطقی ایلېب هر دم افشا روح قدسی حالتین
هم عذاری سیندیریب خورشید رخشان رویتین
هم دوداغی پست ایتیپ لعل بدخشان قیمتین
چون مینی کوردی که کیردیم ، مضطرب قیلدی سوال
کیم «نی حال اولمیش سنگا شرح ایت اُنینگ کیفیتین؟»
یوز تفاخر بیرله عرض ایتدیم عطارد حالینی
کیم بو مطلع بیرله سیندیردیم شکوه و شوکتین
اونینگ و اوز مطلعیمینی چون اوقودوم آلیده
طبعیدین ایلېب طمع کونگولومده تحسین غایتین
کولدی و آلیده بار ایردی قلم بیرله دوات
یازدی بو مطلعنی ساعتقه بیرمای مهلتین
تجدید مطلع

«کای یوزین ظاهر قیلیب بیرم صباحی صفوتین
انده قاشینگ ایلېه بان پیداینگی آی هیئاتین»
مین بولوب بیحال و مصروع اوپله کیم کورگان هلال
آب حیوان دیک کوروب جانبخش لفظی لذتین
حیرتیمدن شاه بزمیده اوزومنی یتکوروب
شرح ایلېه سوزنی ، حیرتقه سالورغه حضرتین
هم عطارد ، هم اوزوم ، هم اول پریوش نظمینی
بیر بیر ایلېب شرح و ایتیپ هر بیرینینگ رقتین
ایلېه بان دعوا که ممکن یوق ینه مطلع دیماق
شه کولوب ظاهر قیلیب بو فنگه طبعی الفتین
فی البدیهه دیب بو مطلعنی اوقوب یوز آفرین
خسرو سلمان و جامی روحی انگلب ندرتین:
تجدید مطلع « کای هلالینگ میلی ایلېب تاق کونگولوم طاقتین
جان بیریب یاد ایلېه گچ عید وصالینگ جنتین »
شاه چون قیلدی بو مطلعنی ادا ، مُلک و مُلک
چیکتی اون ، دیب آفرین بیرله دعای دولتین
قیسی شاه ؟ اول کیم ازلدین حَققه او ایرمیش مراد
خلق قیلماققه سلاطین گوهری نینگ خلقتین
شاه ابولغازی سعادت اختری سلطان حسین

کیم قویاش نی ذره دیر کورگن سپهر حشمتین
شاهلر شاهي دیمه ی ، اول شاهلرنینگ شاهي کیم
هر بیر یوز شاهلر شاهچه توتقه ی مکتین
شاه لیقده آیتی درویش لیقتین کورمایین
بوریا ی فقر چه زر کش سریر رفعتین
شاهلر درویشی و درویشلر شاهي که حق
شاه قیلدی صورتین و درویش قیلدی سیرتین
ای جنابینگ پست ایتیپ گردون والا پایه سین
وی ضمیرینگ سیندوروب فردوس اعلی نزهتین
تیغینگا قازیب قضا « انا فتحنا » سوره سین
توغونگایازیب قدر « نصر من الله » آیتین
جنت لطفونگ نسیمی ایسه روح الله دمی
نسبتیده کورکوزوب دوزخ دخانی حرقیتین
دوزخ قهرینگدین ایریلسه هوا گه بیر شرر
ایلب انفاس مسیحا برق آفت خلعتین
ذاتینگ ایچره کیم ایرور هر یخشیلیق نینگ جامعی
حی قادر ظاهر ایلب اوز کمال قدرتین
رأینگ ایچره کیم کیلیب دور هر یاروغلیق منبعی
فرد و واحد باهر ایلب اوز جمال رحمتین
چون سخاوت ایلگین آچسنگ ، دهد چیکس ذره یی
زرفشانلیغده قویاش هر پنجه سی نینگ همتین
چون ضیافت خوانی یای سنگ جنبیده تاپمس سپهر
جشن لؤمت حاتم و برمک بساط نعمتین
طبعینگ آلیده سحاب انداق حیادین تیرله کیم
کیم همول سودین یوب اوزین درفشانلیق تهمتین
حلمینگ آلیده جبال انداق اوزین تاپیب خفیف
کیم تَهَّک ده بیکانمای برق خاطف سرعتین
ایش کونی کیم کوک تیمی بیرله تگاور گردیدن
بیر فلک رنگین توتوب کییگای فلک بیر کسوتین
بیر بیله کوکنی ساوورماغ بیرله آفت صرصری
ظاهر ایتگای عالم اهلیغه قیامت شدتین

چرخ ظالم کینه ور لر تیغین ایلہ ب واسطه
قتل عام آیینیده توتقه ی غنیمت فرصتین
تیغفر فولادین پرکاله لرنی طاس چرخ
جمع قیلغای موزدیک ایزماککه اجل نینگ شربتین
هر قیزیل والایلاو بولغای سریغ بولغای بس کیم قلیچ
باشقه کیلگان چاغده زایل قیلغای اونینگ حرمتین
شخص جسمی لایی تغى اولغای بقاسی شانیده
خصمی تاپقاج خصم ایلکیده بلارک ضربتین
دولیفادین تیغی کیم اوت سیکرتیب ، رنگین قلیب
شعله سی بهرام وجهین ، دودی کیوان جبهتین
چرخ مرآتیده عکسیدین شفق قیلغای ظهور
بسکه قاندين لعلگون قیلغای قضایر ساحتین
اول زمان هر ساری یوزلنسه همایون کوکین
سالیب آفاق ایچره رستاخیز شین و هجرتین
توشه هریان تیغینگ آله ی بی نهایت خلق نینگ
جسمی دین باش زحمتین ، باشتین تمنا زحمتین
رزم میدانیده تیغینگ چیقسه قیندین بیر نفس
کیمسه تخمین ایلہ آلهای خصم جسمی کثرتین
هر بیر یغه یوزتمان یاتغان اولوک بولغای نصیب
یوز تومان مینگ مورنینگ گردون ایریسه قسمتین
لحظه لحظه رایت منصورونگ اولغای جلوه گر
ایستوروب حق فتح باغیدین نسیم نصرتین
رزم ارا هر شاه نینگ ملکین که آلیب بزم ارا
بیر گداغه جود ایتیپ اُنی کوریب چون ذلتین
خسرو! ذاتینگنی وصف ایتماق نوایی حدی یوق
اولی اولکیم ظاهر ایتگه ی بینوالر عادتین
تاکه بیر شامی صوم اهلی طلب قیلغای هلال
روژه نیت ایلہ مای ، قیلماق می ایچماک نیتین
هر کونینگ بیرم بولوب جامینگ هلال اولسون مدام
کورمه گیل بی عیش عمرونک مدتی بیر ساعتین
لیک عمرونک طولی یوز نوبت زحل دورانیچه

فرض ایته آله خرد می ننگ ییل اُنینگ هر نوبتین
ینگى آی و عید ایکی قولوغچینگ اولسون اوپله گن
سین هلال آی نینگ آتین ، بیرم ، بو بیر نینگ کیتین^۱

^۱ بو قصیده حرمتلی پوهنوال دکتور سید محد عالم لیبب کوچیرگن متن نینگ یوزیدی کوچیریلدی

شاه غریب میرزا غریبی

اگر هیات او بد بود طبعش خوب بود. اگرچه بدن او ناتوان بود کلامش مرغوب. دیوان دارد. جوانی ست خوش طبع ، متصرف ذهن ، قوی تخیل و دقیق عقل. در نظم و نثر نظیرش معدوم است و در تخیل و حافظه ، عدیش نامعلوم. شکار و قوش در خاطرش مرغوب است و قرائت و مطالعه در دلش محبوب. این مطلع از اوست

قایسی بیر گلچهره اول گلبرگ خندانیم چه بار ؟
قایسی بیر شمشاد قد ، سرو خرامانیم چه بار ؟
این مطلع خوب افتاده است:

ترک مهر ایله ب اگرچه بولدی جانان اوزگه چه
تا تیریک من قیلمه غوم دورعهد وپیمان اوزگه چه

این مطلع را خاص خیال و غریب ادا ایجاد کرده است

پارسایاریمغه می ایچمک شعار اولمیش ینه
بسکه تارتر محستب ، ایگنیم فگار اولمیش ینه

دیوان هم مرتب کرده است. مطالع خوب او درین مختصر نمی گنجد ، مگر اینکه کتابی پرداخته شود. /نوابی /مجالس النفایس / ۲۱۹ بابر هم عبارات نوایی را در باره اش می آورد « و باز شاه غریب میرزا بود. کوپ بود. اگرچه هیئتش بد بود طبعش خوب بود. اگرچه بدنش ناتوان بود کلامش مرغوب بود. غریبی تخلص میکرد دیوان هم ترتیب داده است. تورکی و فارسی شعر می گفت. سلطان حسین چندگاهی حکومت هرات را به او داده بود. در زمان پدرش نقل کرد. از او پسر و دختری نماند» بابر نامه. سخنان فخری هروی جزئیات بیشتر در باره این شاعر دارد: شاه غریب میرزا ولد سلطان حسین میرزا بایقرا متخلص غریبی. تولد در ۸۶۴ حدود هجری وفات ۹۰۲ هجری. از بطن خدیجه آغه غنچه جی. دفن در مدرسه سلطان حسین مصلی هرات. مادرش خدیجه آغا در اول زن سلطان ابوسعید میرزا بود ازو دختری به نام آپاق بیگم به دنیا آورد. این خدیجه آغا زنی پرگوی بیعقل و مذهب رافضیه میداشت. [غریبی] در نظم و نثر ید طولا داشت و به غایت دانا و فهیم بود. و به شوخی طبع دل از ارباب محفل میربود. غریبی تخلص میکرد. [فخری هروی ۱۹۶۸: ۲۲۷] تذکره «ستیغ سخن» او را غریب گورکانی قید کرده: «غریب گورگانی از شاهزاده گان شاعر و فرزند سلطان حسین بایقرا» [مردانی ، ۱۳۷۱: ۱۴۱]

مخمس بر غزل نوایی

بیر زمان اولتیرمه دیم سرو گل اندامیم بیله
بولمه دیم هم جرعه شوخ باده آشامیم بیله
گلشن ایچره توزمه دیم بیر بزم گلفامیم بیله
بیر قدح می ایچمه دیم سرو گل اندامیم بیله
بیر زمان ایوریلمه دی دوران مینینگ کامیم بیله

تا وفا رسمین اونوتدی اول مه نا مهربان
باده ایچتیم تاپغه لی غمدین امانی بیر زمان
بولدی کامی م تلخ بغریم قان کونگلیم ناتوان
هر می که آنسیز ایچتیم تاپغه لی غمدین امان
زهر غم گویا ایزیلیمیش ایردی اول جامیم بیله

هجر ارا بار ایدی یوز محنت بو سرگردانیده
اوئی چون هجریم کونی اول یوز غم و ارمانیده
غم تونینگه اوچره دیم هجران کونی پایانیده
تونگه ایتمس کوننی اوتکه ردیم اونینگ هجرانیده
کونگه بیتگه یمن مو، وه بو صبحی یوق شامیم بیله

وه که بولدیم عشق ارا رسوا و بد نام ای رفیق
بودورور آغاز تانی بولغه ی انجام ای رفیق
باردی آرامیم کونگول دین تاپمه دیم کام ای رفیق
قیده بولسین مضطرب کونگولومگه آرام ای رفیق
توتمه دیم آرام بیر دم چون دلارامیم بیله

ای رفیق اول مستغه عشاق دُرد آشامین ایت
لیکن اول بو ملامت کویی نینگ بدنامین ایت
خسته کونگلیم نی هلاک ایتگن فراق ایامین ایت
ای صبا اول گلگه مهلک فُرقیتیم پیغامین ایت
بیر مصرع یوق

ای مسلمانلر بیلیم بولینگ میندین یراق
بولدی اول بت کافر عشقی ، نیگه ایلہ ی نفاق
مین کیم و زهد و ورع اهلغہ قیلماق اتفاق
کونگولوم ایچره بت ، دغی کفر ایچره اولسم یخشیراق
اهل دین آلیده بارغونچه بو اسلامیم بیلہ

غیر ایلہ عزم صبحی ایلہ میش اول نازنین
قان یوتر هر دم غریبی اولتوروب زار و حزین^۱
ای نوایی اولسم ارمان ایلتگوم دور ایچمه یین
بیر صبحی گلغذار باده آشامیم بیلہ
[غریبی ، ۲۰۰۱ : ۷۳]

ایککی آی که یوزلریگه کوزلریم حیران ایرور
اول بیر خورشید ايسه بو بیر مه تابان ایرور
اول نزاکت ایچره سرکش نخل ، بو نورس نهال
اول لطافت ایچره گل ، بول غنچه خندان ایرور
خضر یول تاپمه ی بو بیرنینگ چشمه حیوانیگه
خط و لب اول بیر گه خضر و چشمه حیوان ایرور
هر بیریده خوبلوق اسبابیدن باردور ولی
هر نیکیم اول بیرده بار ، بو بیرده یوز چندان ایرور
بو بیرینینگ صفحه کافوری اولمه ی مشکبار
اول بیرسی تانگله کافوراوزره مشک افشان ایرور
گاه اول سالیب گره قاشیغه ایلر زهر چشم
گاه بو بیرنینگ طریقی لطف ایلہ احسان ایرور
اول بیرسی عشوه ، بویر ناز ایتیب هرساری دین
اول کونگول آشوبی و بویر بلای جان ایرور
گر بویان باقسم قیلور یوز نوع تشنیع اول بیر
باقسم اول یان ، بویریگه ، صبرنی امکان ایرور
ایککی کیمه اوچونی توتغان بولر دیرلر غریق
اورته ده وه کیم غریبی زار و سرگردان ایرور

^۱ یک مصراع مانده است.

[غریبی ، ۲۰۰۱ : ۳۷]

بیر قرا کوز باغری تاش نینگ خاکساری مین ینه
کیرسا میدان ایچرا رخشی نینگ غباری مین ینه
ییفلا دیم چندانکه سیلی^۱ هر ساری بولدی عیان^۲
گلرخوم هجریدا ابر نوبهاری مین ینه
دوستلار گر مضطرب مین بسمل ایتکان قوش کبی^۳
تانگ ایماس کیم عشق تیغینینگ فکاری مین ینه
عاشق اولدوم زهد اهلی مین دین اوزدیک لار کونگول^۴
مین کیم و اول خیل کیم؟ عشق اهلی ساری مین ینه
هجر ضعفی دا کیلور هر دم خیالینگ سورغالی
بسکه ایلار لطف ، اونینگ شرمساری مین ینه^۵
نال دیک قد بیرله سین سیز ناله قیلماق دور ایشیم
نالهدین بزم غمینگدا^۶ چنگ و تازی مین ینه
ای غریبی آقسه باغریم قانی کوزدین نی عجب^۷
بیر قرا کوز بغری تاشنینگ خاکساری مین ینه

[فخری هروی ، ۱۹۶۸ : ۱۰۲]

^۱ حرمتلی راشدی ، میلی نی آگن ایدیلر. مین حاشیه دن میلی نی آلدیم ، نیگه ییغی بیلن مناسبتی بار. ر. ا.

^۲ روضة السلاطین: عیان

^۳ بو بیت روضة السلاطین ده یوق

^۴ ش. یارقین چاپی ده: امید

^۵ بو بیت روضة السلاطین ده یوق

^۶ روضة السلاطین: غمینگدین

^۷ ش. یارقین چاپی ده: سورماکیم

ابابکر میرزا

ابابکر میرزا ولد ابوسعید میرزا - صاحب ماوراء النهر و هرات و بلخ - ۸۵۵ - قتل در ۲۳ رجب ۸۷۳ در قره باغ - بن سلطان محمد میرزا بن جلال الدین میران شاه تولد ۷۶۷ جلوس ۸۰۷ قتل در ۲ ذیقعدہ ۸۱۰. زین الدین ابابکر میرزا صاحب بدخشان ، از بطن بدخشی بیگم بنت سلطان محمد. در سال ۸۶۵ جلوس کرد و در آخر رجب ۸۸۴ به حکم سلطان حسین بایقرا قتل شد. سلطان بیگم [یکی از دختران سلطان حسین بایقرا] به او منسوب بود.^۱ / ایضاً ۲۱۷/ یکی از مخلصان شعر و ادب بود. به زبانهای دری و اوزبیک شعر گفته است. اشعار و دیوان او به شکل کامل به ما نرسیده است. در سال ۱۴۶۰ م در بدخشان حکومت کرده است. او بر خلاف سلطان حسین بایقرا قیام می کند و در سال ۱۴۷۹ از طرف بایقرا به قتل می رسد. [ایشانچ ، کوهکن / اوزبیک ادبیاتی فرهنگی ۱۳۷۴]

از اینکه داماد سلطان حسین بایقرا بود و چند گاهی در هرات زندگانی داشت ، در جرگه شاعران هرات قید شد. در حوزه بدخشان هم می تواند بیاید. برای معلومات بیشتر در باره حوادث زندگانی او به تذکره شعرای دولت شاه سمرقندی مراجعه کنید.

^۱ محترم راشدی ، در یک جای خانم او را « ملک تیمور » می گوید و در جای دیگر « سلطان بیگم » این یادداشتها می رسانند که: اول محترم راشدی خود اشتباه کرده اند یا منبعی که ایشان استفاده کرده اند ، این اشتباه را داشته است. دوم: شاید سلطان حسین بایقرا در دو نوبت ، دو دخترش را ، یعنی بعد از وفات ملک تیمور ، سلطان بیگم را به عقد او در آورده است.

فریدون حسین میرزا^۱

نوایی می‌نوویسد: جوانی ست فریدون حسب ، حسین نصب ، با شعار تعظیم و وقار با دثار خلق و ادب و حرمت. در کهانداری یگانه‌یی و در تیر اندازی ، بر اهل زمانه نشانه‌یی ، مایل به طاعت و تقوی و مشغول در ذکر و تلاوت. طبع خوب و ذهن ملایم دارد. این مطلع از اوست:

ای صبا تنکور منگا سرو روانیم دین خبر
رحم ایتیب بیرگیل منگا آرام جانیم دین خبر
/نوایی / مجالس النفایس / ۲۲۰

بابر در دربارهٔ او نوشته است: دیگر فریدون حسین میرزا بود که کمان را با قوت کشیده خوب تیر می‌زد. می‌گویند کمان او چل من وزن داشته است. اگر چه خودش مردانه صفت بود ، اما در جنگها پیروزی به دست نمی‌آورد. چنانکه در هر جایی که جنگ نمود ، مغلوب گردید. فریدون حسین میرزا و برادر خورد ترش در رباط دودر ، با تیمور سلطان و عبیدالله سلطان طلایه داران شیباق خان جنگیده ، مغلوب شدند. در آنجا فریدون حسین میرزا خیلی خوب عمل کرده است. فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا در دامغان به دست شیبانی خان افتاد. هردو را نکشته رها کرد. پس‌انتر که شاه محمد دیوانه قلات را محصور کرد ، آنجا رفت. وقتی که اوزبیک قلات را گرفت ، اسیر و کشته شد. هر سه اینان ، از بطن مینگلی بی‌آغاچه ، که غنچه چی اوزبیک سلطان حسین میرزا بود ، به وجود آمده بودند.

[بابرنامه ترجمهٔ دکتر یارقین/ ۹۶]

هم ولد سلطان حسین میرزا بود. به غایت جوانی با ادب و حرمت بود. و قطعاً سلطنت را منظور نمی‌داشت و با همه همچو سایر مردم آشنایی مینمود. و بهادری که او در رباط دودر در مابین ولایت نیشاپور و سبزوار بلاد رنگ کرده ، از کارهای رستم و اسفندیار مردم را به یاد آورده است و کمان داری و دلاوری او شهرت عظیم دارد و کمان گره پنجاه من و یا ده من بود. در نظم طبعش بسی مرغوب بود. [فخری هروی ، ۱۹۶۸: ۵۱]

از بطن مینگلی آغاچه. در اواسط شعبان ۹۱۶ کشته شد. میرعلی شیر گوید توان گفت که وی در فضل و کمال و اخلاق حمیده بر همه اولاد سلطان حسین میرزا سبقت کرده بود. ۲۲۸/

پسر سلطان حسین بایقرا و متوفی در سال ۱۵۱۰ م شاعری ذواللسانین که به زبانهای اوزبیکي و دری آفریده هایی دارد. [ایشانچ ، کوهکن: ۱۳۷۴ ۲۲۵]

«فریدون حسن میرزا که به نزد ترکمنان یقه رفته بود؛ در سال ۹۱۵ هجری زمانی که شیبک خان در دشت قبیچاق به سر می برد؛ به قلعه قلات دست یافت ، اما قنبربی حاکم مرو شاه جهان ، با جمعی کثیر از اوزبیکان متوجه کلات شده او را به قتل رساند.» [غفاری فرد ، ۱۳۷۶: ۹۱]

واصفی

زین الدین محمود واصفی به سال ۸۹۰ هق در هرات زاده شد. عموی وی «صاحب‌دارا» با امیر علی شیر نوایی نشست و برخاست می‌کرد. واصفی خود زمانی کاتب دربار فریدون حسین میرزا فرزند سلطان حسین میرزا بایقرا بود. در سال ۹۱۳ بعد از انقراض تیموریان خراسان که واصفی شاهد عینی حوادث بود؛ یکی از بهترین آثار منظوم خود را به نام «خمسۀ محیره» به رشته تحریر درآورد. پس از تصرف هرات از سوی شاه اسماعیل، واصفی جلای وطن کرد و در سال ۹۱۸ هق به ماورالنهر پناه برد و چندی در خدمت عبیدالله خان مقیم بود. سپس به تاشکند رفت و در حدود هفتاد سالگی در آنجا درگذشت. واصفی بدایع الوقایع را در پایان عمر خود تألیف کرد. (حدود دهه ۹۵۰ هق) [غفاری فرد، ۱۳۷۶: ۳-۴]

ایگی غزل واصفی دن

بحر وصلینگدین مینینگ دیک زار و مهجور اولمسون
جام هجران جرعه سیدین زار و مخمور اولمسون
گنج دور مهرینگ انگا بیر منزل ویران کبراک
بو بوزولغان کونگلومیز عشقینگدا معمور اولمسون
چرخ اهل فضلنی توپراق بیلکه یکسان قیلور
فضل بیرله هیچ کیشی عالمدا مشهور اولمسون
مدعی قویماس مینی بیر لحظه غم سیز وه نیتای
یارب اول انصاف سیز عالمدا مسرور اولمسون
واصفی قورقوب رقیبیدین بولدی سروی دین جدا
اول کبی یارب کیشی درگاهدین دور اولمسون

اول شوح که میندین ینه بیگانه بؤلوبتور
اغیار بیلکه همدم و همخانه بؤلوبتور
بو خسته کؤنگول کیم ایجیدا ایکی کؤزونگ بار
بادام دورور مغز انگا دوگانه بؤلوبتور
چون شمع ایننگ قاشیدا کؤیدور کؤلوک اولدی(؟)
کویماککا ایننگ عاشقی پروانه بؤلوبتور
جان مملکتی که بورون آباد ابدی اہمدی
غم شهنه سی ظلمی بیلکه ویرانه بؤلوبتور

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۲۹۴

زلفونگه کۆنگول باغلاسام اؤلغای دېدیم ای شوخ؟
دېدی که کۆرونک واصفی دیوانه بؤلوبتور

[واصفی ، ۱۳۴۹ : ۲۱۰-۲۱۱]

سید احمد میرزا^۱

نوایی چنین توصیفی از او می دهد: شخصی سلیم طبع و پاک ذهن بود. اشعار بسیار مشهور هم در دری و هم در تورکی دارد. در طور غزل در هر دو زبان دیوان دارد. در قالب مثنوی ، «لطافت نامه»^۲ از اوست. این مطلع تورکی او خوب واقع افتاده

سید ایّی فراقینگ مینی مرغ سحری دیک

قیل آدمی لبغ ، قیلمه نهانی یوزنی پری دیک [نوایی ۱۳۶۳: ۲۱۷]

فخری هروی این معلومات را در باره او آورده است: ابن عمرشیش میرزا بن تیمور. تولد ۷۹۲ هجری دو اثر دارد: «لطافت نامه» و «تعشق نامه». خوارزمی در تتبع «تعشق نامه» ، «محبت نامه» نوشته است. محبت نامه به نام شاهرخ میرزا معنون است. و دارای ده مکتوب است که خاتمه هرنامه بر غزل سیدی احمد میرزا می شود. [فخری هروی ، ۱۹۶۸: ۲۱۹]

از شمار شاعران تورکی گوی حوزه هرات یکی هم سید احمد بن میران شاه بن امیرتیمور کورگان است. تخلصش سیدی ست ، به زبان های دری و تورکی . خراسانی یا اوزبیکي شعر آفریده است. آغاز فعالیت های ایجادي او اساساً در نیمه اول سده ۱۵ میلادی برابر می آید.

در تذکره قیومی این معلومات در باره سید احمد آمده است: «این شخص نواسه تیمور بوده ، یکی از فرزندان میران شاه است. آن گونه که معلوم است ، میران شاه پیش از تیمور وفات کرده است. تیمور از نواسه های خود ، خلیل میرزا و الوغ بیک را بیشتر پرورش داده ، به دیگران آن قدر اهمیت نداده بود. مادر سید احمد سویون بیکه ، از خانزادگان مغول بود. تیمور به نوادگان ایرانی نسب خود آن قدر تربیه عسکری نمی داد. سید احمد و عمر میرزا ، به حال خود رها شده بودند. از همین سبب هیچگاهی دیده نمی شود که به صفت حاکم شهری تعیین شده باشند. در زمان حیات تیمور ، شاید این ها خیلی خورد بوده باشند. به هر حال این شاهزاده ، از ساحه سیاسی ، به ساحه ادبی روی آورده ، شاعر شده اثری به زبان تورکی از خود به یادگار مانده است. اثری بنام «تعشق نامه» در نظیره «محبت نامه»^۳ خوارزمی آفریده است. نوایی در «مجالس النفایس» خود در باره سید احمد و آثار تورکی و فارسی او معلومات می دهد لیکن به جای «تعشق نامه» ، «محبت نامه» را ازو می داند. این شاعر تیموری ، فقیرانه و درویشانه حیات گذرانیده ، اثرش را هم به کاکایش شاهرخ میرزا تقدیم کرده است. آن اثر را در سال ۸۳۹ تمام کرده است. [قیومف ، ۱۹۹۸: ۱۴]

در باره «تعشق نامه» هم در تذکره قیومی می خوانیم که: دیوان سید احمد تا کنون یافته نشده است. از آثار او ، تنها «تعشق نامه» در دست هست که به شیوه محبت نامه و لطافتنامه در

^۱ تخلص او را در بیشتر منابع «سیدی» ذکر کرده اند. اما در نمونه هایی که نقل می شود می بینیم که او در مقطع غزلهایش «سید احمد» یا «سید» می آورد.

^۲ «لطافت نامه» اثر او نیست ، بلکه اثر او «تعشق نامه» است

^۳ پسر عمرشیش نیست ، پسر میران شاه است. فخری هروی اشتباه کرده است و راشدی صاحب هم تکرار.

سال ۸۳۹ هجری مطابق به ۱۴۳۵ می لادی نوشته شده است. اثر مثل دیگر کتب با حمد و ثنا و مناجات و نعت شروع می شود. بعد علت سرودن اثر بیان می گردد. در بخش مدح پادشاه اسلام ، شاهرخ پدر میرزا الوغ بیک را مدح و دعا می کند. علت نامگذاری بیان می شود و شرح می گردد که اثر در بر گیرنده ده نامه است. در ختم اثر آرزوی شاعر بیان می شود و آرزو می برد که اثرش منظور شاه شود و از شاهرخ میرزا کمک می خواهد. نسخه اصلی اثر در موزیم بریتانیا ست.

ریاضتین تن ایچره قالمه دی قان
بسی آشفته و حیران بولوب من

توگسه قان ، تیریک قالگی مو انسان؟
فلکتیک بئر و سامان بولوب من

کتاب نینگ سیپی سرلوحہ سی دن

توشومده بیر کیچه کوردوم سحرگاه
منگه دیدی که ای شوریده احوال
که عاشق قمر مقامی کربلا دور
چو سین هم مبتلا بولمیشسن آخر
بو یولده قوی سرو سامان عدم بول
تخیل بیرله نظم ایت بیر حکایه
حکایت قبل «تعشق نامه» بولغای

سوزنینگ خلاصہ سی

کیل ای ساقی کیتور جام دل افروز
کیتورگیل می گلرنگ قیل نوش(؟)
چالیب چنگ و چغانه باده بیرلن
که بیش کون عمر ییلدیک کوچگوسیدور
معیشت قیل زمانی دور زمانه
که دنیا معدن رنج و بلا دور
بیلور سن کیم کیچر ایام ، آخر
تحمل یخشی ایشدور پیشه قیلماق
/اوزبک شاعرلری ۱۱۷-۱۱۹ و

که عشرت چاغیدور هم فصل نوروز
بیگیتلیک موسمین قیلمه فراموش
ایچالی می خفیف و ساده بیرلن
سین اُندن کیچ که اول خود کیچگوسیدور
فلک تاپمه ی تورر ایستب بهانه
اُنسی سیوگن کیشیلر مبتلا دور
اوزینگنی قیلماغیل بد نام ، آخر
تخیل بیر له هم اندیشه قیلماق
تذکره قیلمی/۱۷

غزللریدن نمونه لر

سـنـیـنـگ در دینـگـدن ای شـوـخ مـصـوـر
قـاـمـوق عـاـلـم خـرـاب اولـدی سـرـا سـر
نـیـچـه کـیـم عـهـد ایتـر بـیـچـاره عـا شـق
و صـا لـیـنـگ دـولـتـی بـو لـمـس مـی سـر
دواغـیـنـگ آلدیـده ای سـو زـی شـیـرین
نـبـات و قـنـد و شـکر دـور مـحـقـر
تـیـشـیـنـگ دـن مـنـفـعـل ، دُر ، بـحـر ایـچـیـنـده
یـنـاقـیـنـگ دـن خـجـل یـا قـوت احمـر
شـهـا دـور یـنـگـده جـو و ظـلـم و یـیـداد
بـولـوبـتـو سـیـد احمـد گـه مـقـر

نـه بـولـدی کـیـم اونـو تـیـنـگ یـار بـیـزنی؟
قـیـلـب سـن و صـلـیـنـگ اوچـون زار بـیـزنی
کـور یـب یـار اول سـیـه ر و مـدـعی نی
کـو رـه دـور سـن بـسی اغـیـار بـیـزنی
غـمـیـنـگ دـن یـاز اولـر غـه راضـی بـولـدوم
بـو جـانـدن مـیـن بـوتـون بـیـزار بـیـزنی
قـبـوتـیـنـگـده چـو یـوقـتـو ر اعـتـبـار یـم
ر قـیـبـیـم قـو و لـغـی ناچـار بـیـزنی
جـفـادـن یـوز چـیـو ر مـس سـیـد احمـد
نـیـچـه کـیـم سـالـسـه کـوزدن یـار بـیـزنی

نـگـارا حـسـن ایـچـیـنـدا مـنـتـهـا سـیـن
لـطـیـف و نـازک و یـوسـف لقا سـیـن
دعاچی بـیـر قـلـیـنـگ دـور مـن وفا دار
نـیـچـه کـیـم جـانـیـمـه قـیـلـسـنـگ جـفا سـیـن
سـیـنـیـنـگ عـشـقـیـنـگ بـلایـی دـور باشـیـمـده
مـیـنـیـنـگ باشـیـمـه بـیـلـم نی بـلا سـیـن
دـیـدیم کـونـگـیـم سـیـنـیـنـگ زلفـیـنـگ نی ایـسـتر
دـیـدی کـیـم یـمـان کـونـگـی قـرا سـیـن

ایا سید چو خو بلر بی وفا دیر
اولردن ایستمه مهر و وفا سین
[قیومف/ ۱۹۹۸/ ۱۴-۱۸]

تورتینچی مکتوبتن

الا ای سـرو بویلیک لاله رخسار
کوزینگ جیران ، مناغینگ مشکِ تاتار
قراقچو کوزلرینگ ای رشکِ حوراً^۱
قیلور یوز مینگ بلانی باشقه پیدا
بوزر پیوسته قاشینگ کونگلوم ایل نی
بیرار غم قد ایگیلسه کونگلوم ایل نی
دواغینگ رشکی دن کوثر بولیب سو
کیشی لاف اورسه حالی بول دورور بو
بولوبتورور عشقینگیز جاوید آچون ده
توتوبتورور بارچه عالم نی جنون ده
جمالینگ نوری دن عالم توتر نور
مگه سن سیز کیره ک مس جنت و حور
لطفات ملکی نینگ سلطانی سین سن
ملاحت کشوری نینگ خانی سین سن
نیچه کیم خدمتینگده بیزگه یوق جان
ولی عشقینگ نی قویماققه نی امکان؟
مگه سین تانگری اوچون رحم قیلگین
اولر من عاقبت قیغوده بولگیلن
اگر اولسم مزاریمگه گذر قیل
قلینگ نی یاد ایتیبان بیر نظر قیل
قیلور بولسنگ مزاریمغه نگاهی
چقراقی من لحدتن اوتلوغ آهی
ایشیتگیل تاپتیم ایندی چون محل نی
حسینی پرده سیده بو غزل نی

^۱ قیومی : خارا

دولت شاه سمرقندی

اولین معلومات در باره دولت شاه سمرقندی را در مجالس النفایس می خوانیم. نوایی در باره این همروزگار جوان خود که مدتها در هرات میزیسته است و «تذکره الشعرا» را در آن شهر تالیف کرده ؛ به نوایی بخشیده است ؛ می آورد: میر دولتشاه فیروز شاه بیک نینگ عم زاده سی امیر علاء الدوله اسفراینی نینگ اوغلی دور. فیروز شاه بیک نینگ مکت و عظمتی خود عالم اهلی قاشیدا گونش دین روشن راق دور تعریفه احتیاج ایرماس ، امیر علاء الدوله دغی اهل کیشی ایردی ، اما دماغی خفت پیدا قلیب ضایع بولدی و لیکن امیر دولت شاه درویش وش و خوش طبع و کوب صلاحیت لیغ بیگیت دور ، آبا و اجدادی طریقتی دین کیم امارت و ظاهر عظمت و تجملی بولغای کیچیب گوشه یی اختیار قیلدی و فقر و دهقنت بیله قناعت قلیب ، فضایل و کمالات اکتسابیغه مشغول بولدی. اوشبو مضمون ده که بو مختصر بتیلا دور^۱ مجمع الشعرا^۲ تصنیف قلیب دور هر کیشی آنی مطالعه قیلسه مصنف نینگ کمال و استعدادی دین معلوم قیلور. اما یاقین دا خبر کیلدی کیم فانی عالم دین رحلت قلیب دور. واقع بولسه تنگری اونگا رحمت قیلغای. [دولت شاه سمرقندی ، ۱۳۸۲: و]

ترجمه « عم زاده امیر فیروز شاه و پسر امیر علاء الدوله اسفراینی ست. مکت و عظمت امیر فیروز شاه خود اظهر من الشمس است و امیر علاء الدوله نیز مرد اهل بود ، اما دماغش پریشان شد و ضایع گشت. ولی امیر دولتشاه جوانی بسیار خوش طبع و درویش ویش و بصلاحیت است . از امارت و عظمت - که آیین آبا و اجداد او بود- گذشت و سر رشته فقر و قناعت و دهقنت به دست آورد و مدت ایام زندگانی - که نقد عمر عبارت از آن است- به کسب فضایل و کمالات - که زیب و زینت انسان است- نثار کرد و بر مضمونی که این مختصر نوشته می شود مجمع الشعرا^۳ تصنیف کرده که هر کس مطالعه می کند استعداد و کمالات او را می داند. » /مجالس النفایس/ حکمت /۱۰۸ اما درین اواخر خبر آمد که از عالم فانی رحلت کرده است. اگر راست بوده باشد ، خداوند به او رحمت می کند.

ادوارد براون در مقدمه یی بر تذکره الشعرا که به کوشش خودش چاپ شده است ؛ مطالب سودمندی را در باره دولتشاه سمرقندی به استناد کتابش بیرون آورده است: « می بینیم که در پنجاه سالگی به تالیف این کتاب شروع نمود. . . از جای دیگر معلوم می شود که پدرش علاء الدوله از مقربان و ندمای شاه رخ سلطان بود. از جای دیگر معلوم می شود که برادرش رضی الدین علی هم از ندمای سلاطین و امرا بوده است ، چنانچه ندیم سلطان بابر و امیر محمد

^۱ یعنی مجالس النفایس نینگ تالیف یلی

^۲ تذکره الشعرا که اشاره قیلنه دی.

^۳ به روشی که این مختصر نوشته می شود ؛ یعنی تالیف تذکره شاعران

خدايداد بود. و از خاتمه کتاب معلوم می شود که دولت شاه در جنگ چکمن سرای که میان ابوالغازی سلطان حسین و شاهزاده سلطان محمود واقع شد ، حاضر بود. در سایر مواقع که به احوال خود اشاره می کند بیشتر شکایت می کند. . . چنانچه شکایت می کند از آنکه مردم فرومایه دون که کار ایشان و پدران ایشان گاو بندی بود ، اکنون دم از سیاحت دیوانی و عمل سلطانی می زنند و به عملداری مشغول می شوند که درین کار نقصان دولت و ملت و شکست شرع و سنت است و در جای دیگر ، علما و شعرای وقت خود را زجر و ملامت می کند که چرا از کلمه الحق خاموش می مانند و زبان به نصیحت بزرگان نمی کشایند و در دو جای دیگر از فقر و بی چیزی و قرضداری خود و سنگدلی و درشتی و خونخواری عملداران که به قول خودش شیوه ایشان طمع بر مال مسلمانان است و کیش ایشان دروغ و بهتان ، شکایت میکند. ازین همه معلوم می شود که با وجود اصالت و نجابت و حسب و نسب و فضل و عرفان و تقرب به بارگاه سلطان و تربیت وزیر امیر علی شیر ، باز گاهی مبتلای زحمت و مشقت میشد. « [براون ، ۱۳۸۲: ز ، خ]

دولت شاه کتاب خویش یعنی تذکرة الشعراء را به نوایی اهدا کرده است: «رجا واثق ، بلکه یقین صادق است که تحفه حقیر این فقیر^۱ که به تحقیق بردن شبه به دوکان جوهری ست و عرض نور سها در جنب مشتری ، در نظر قبول خداوندی مردود نگردد. بیت

پای ملخی نزد سلیمان بردن عیب است ، ولیکن هنر است از موری

[دولت شاه سمرقندی ، ۱۳۸۲: ۱۵]

کؤپلب صنعت کار ، یازوچی و عالم لر کبی دولت شاه هم اثرینی نوایی که تقدیم ایتگن و اوندن مادی- معنوی یاردم کوتگن. دولت شاه تذکره سیده نوایی نینگ جؤمردلیگی نی و بویوک لیگینی قوییده گیچه افاده ایتده دی: " او ضعیف لر نی تهلکه دن قوتقاروچی دیر " جؤمردلیگی نینگ پایدیوارینی قوردی ، بویوک لیک نینگ اصلینی جانلنتیردی. او عالم لر نینگ یاردمچی سی ، فاضل لر نی یتیشتیروچی ، فکر لر نی قوت لنتیروچی دیر. او علم نینگ برچه ساحه لرینی سالم طبیعت ترازسی ده اولجه دی ؛ یخشی سینی یامان دن ایریدی. قلم و قیلچ نینگ حقیقی سببی ، ملت و دیننی ترتیب گه کبلیتریگن علی شیر دیر. اونینگ بویوک لیگی نینگ کمالی شو درجه ده یتگن که ، اونی افاده لهاقه ، مدح ایتماقه اصلا حاجت یوق دیر. فقط ایگی وصفی نی ایته قالدی: مبن بو حقیقت لر کبلیننی نی ییغیب ؛ چمیلیغ دن چیقردیم. ابدی قیسی کؤنگیل صاحبی بو پاکیزه ، عقیفه قیز نینگ قیمتی نی بیلر اهن دپه خیال قیلدیم. غیاباً مبنگه شوندی الهام کلدی: آلتین نینگ قیمتی نی صراف ، جوهر نینگ قیمتی نی زرگر بیلده دی. زمانیمزده بونینگ قیمتی نی بیلده دیگن کیشی یوکسک و کرملی

^۱ یعنی تذکرة الشعراء

وزیردیر. فضیلت اونینگ سایه سیده حاکم بؤلدی؛ جهالت اېسه اونینگ عظمتی هییتی دن بیقیلدی" [براون، ۱۳۸۲: ۶۲۸] و اثرینی نوایی گه تقدیم اېتدی. و این کمینه مؤلف را به مدح این امیر خیر قصیده یی ملمع است در تورکی و فارسی، چون سخن سخنوران درین تذکره گذشته، بنده را یارای آن نیست که در اعداد فضلا خود را مندرج سازد؛ اما به تقریب مدّاحی این امیر خبیر شروع می نماید و این قصیده به عرض می رساند. [براون، ۱۳۸۲] باید گفته شود که دولت شاه سمرقندی تذکره خود را در هرات نوشت و آن را به نوایی اهدا کرد.

صبح دم آچدی یوزیدین پرده نیلوفری
جلوه ییردی حسنی نی زیبا عروس خاوری
از افق تا شدید بیضای موسی آشکار
بوالعجب کاران شب را رفت بحر سامری
بولدی ظاهر کفر و ایمان کفر ظلمت نور دین
شاه خاور دین هزیمت قیلدی خیل بربری
آتش خور عود شب را سوخت از دم های صبح
آسمان گوی هیأت، کرده شکل مجمری
دهر ظلمت دین خلاص بولدی زلیخا کوری دین
بیر نظر لطف ایلادی یوسف تمّانینگ سری
دیو ظلمت شد گریزان از سلیمان سحر
صبح از یاقوت خور بنمود تا انگشتری
یوسف مه چهره مصر چاهدا بولدی عزیز
هر نظاره گاهدا اونگا هزاران مشتری
از طلوع شمّه خاور جهان پر نور شد
وز نوای زهره در گوش آمد این درّ دری
[تجدید مطلع]

کای جمالونگ قبله دیگ صاحب نظر لر منظری
عارضینگ برگ سمن دور بلکه گلبرگ طری
تا ملایک دید رویت سجده های شکر کرد
عکس رخسارت چو پیدا گشت پنهان شد پری
ای قراقچی کوزلارینگ سرفتنه دور قمر
کاکل شبگون مشکینونگ بلای برسری

چون کلامت منطق طوطی ندارد حالتی
 بالبت شکر تری چوود چو تو شیرین تری
 طینتینگ یا رب ملایک دین مو دور کیم دنیا دا
 بولمادی ظاهر سینینگ دیک دور ایام دا پری؟
 لمعه یی گر در ختا افتد ز نور عارضت
 بشکند نقاش چین آن خامه صورتگری
 ملک حُسن و جمال اُنداق مسلم دور سنگا،
 کیم فضیلت بایدا ذاتینگ جهان نینگ سروری
 آسمان معدلت، خورشید دین، بحر شرف
 آنکه خورده گوشمالش، گوش چرخ جنبری
 مظهر دولت علی شیر، اول که شیر حق ایرور
 هر معارک دا اونینگ فتح و سعادت یاوری
 آن چنان کز مقدم سیّد شده یثرب عزیز
 گشت دارالفضل عالم از وجود او هری
 بحر حکمت دور اونینگ زیبا ضمیر روشنی
 لؤلوی منظوم اول بحر شرف نینگ گوهری
 ای به یمن همت آباد ملک از عدل و داد
 وی به دور دولت گشته قوی دین پروری
 بو خصایل بیرلا حاصل قیلدینگ اول عالی مقام
 کیم کویار اُنداق مقام دا، روح اعظم نینگ پری
 قیلسانگیز گرییر نظاره «انوری» دیوانی نی
 شامل حالیم دور ای کامل بو سوزینگ ظاهری
 «آسمان در کشتی عمرم کند دایم دو کار،
 گاه شادی، بادبانی؛ گاه اندوه، لنگری»
 بیر نظر بیرلا مینی بحر مذلت دین چیقار
 نوح دعوت سن، مینی توفاندا قیلغیل یاوری
 تا برین ایوان مینا، حلقه سیم هلال
 می کند گوش فلک را هر سر مه زیوری،
 بولسین^۱ ای حاکم سنگا محکوم دوران فلک

^۱ اصل ده: بولسا

ماه اقبال و جلالینگ خسف و نقصان دین بری [براون ، ۱۳۸۲ : ۵۰۶-۵۰۸]

هیچ یک از منابع یاد شده در باره سال تولد و وفات او چیزی نمی نویسند. نوایی در محاکمه اللغتین می نویسد: «اما درین اواخر خبر آمد که از عالم فانی رحلت کرده است. اگر راست بوده باشد ، خداوند به او رحمت می کند.» با در نظر داشت این یادداشت سال وفات دولت شاه سمرقندی ۹۰۳ هجری یعنی سال تألیف محاکمة اللغتین است و یایک سال قبل از آن یعنی سال ۹۰۲ است. ادوارد براون در مقدمه خود در باره زندگانی دولت شاه آورده است که در ۵۷ ساله گی کتاب تذکرة الشعرا را نوشت. اگر ۵۷ را از ۹۰۳ منفی کنیم ۸۴۶ باقی می ماند که این عدد قریب به یقین ، سال تولد دولت شاه سمرقندی است. اگر این اعداد را تقریبی پنداریم ، می توانیم به صورت قطعی بگویم که دولت شاه سمرقندی در آخرین سالهای نیمه اول قرن نهم هجری (۸۴۵-۸۵۰) تولد شده است. یعنی دولت شاه در سال ۸۴۴ یا ۸۴۶ تولد شد و در سال ۹۰۲ یا ۹۰۳ هجری وفات کرد.

محمد شیبان خان

اصل نام او محمد سلطان است. «مؤسس سلسله اوزبیکان معاصر صفوی ، شیبک خان است که جدش ابوالخیر وی را شیبان نامید و لقب شاه بخت گذاشت. به همین جهت خاندان این سلسله را امرای شیبانی نیز گفته اند و شیبان پسر پنجم جوجی بود. شجره نامه شیبک خان چنین است: شیبک خان بن بوداق سلطان بن ابوالخیر بن دولت شیخ اوغلان بن ایلتی اوغلان بن فولاد اوغلان بن ایبه خواجه بن تفتای بن بلغان بن شیبان بن جوجی بن چنگیزخان.» [غفاری فرد ، ۱۳۷۶ : ۴۰] در حاشیه شجره نامه او چنین است: شیبک خان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ بن ابراهیم سلطان بن فولاد اوغلان بن مینگتمور بن یاداوغول بن جوجی بوقا بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان.» و دیگر «شیبک خان بن ابوالخیرخان بن دولت شیخ بن ابراهیم بن بن پولاد بن منگو تیمور بن بداقول بن جوجی بوقا بن بهادر بن شیبان بن جوجی بن چنگیزخان.» و دیگر شیبک خان بن شاه بداق بن ابوالخیر بن دولت شیخ اوغلان بن ابراهیم اوغلان بن منگ تیمور بن ایدل اوغل بن جوجی بوقا خان بن یسوقابانیان بهادر بن جوجی خان بن چنگیز خان.» [حاشیه همان صفحه.]

پسر شاه بداغ و نواسه ابوالخیر خان بود. کسی بود با درک بلند و طبع موزون. در سال ۹۱۶ در قریه محمودی از طرف شاه اسماعیل صفوی به قتل رسید. در تاریخ مقیم خانی در خصوص چگونگی قتل او می نویسد: «چون آفتاب دولت او بر اوج کمال ارتفاع یافت به تاریخ

سته و عشر و تسعمائة (۹۱۶) در مغرب شهادت فرو رفت. مصرع: آری آری هر کمالی را زوالی در پی است. شرح این مصیبت عایل بر سیل اجمال آنکه در آن ولا که بر سریر سلطنت ولایت خراسان تکیه داشت ؛ پیوسته به جانب سر دفتر اباطیل شاه اسماعیل ایلچی فرستاده پیغام دادی که یکی از این دو کار را اختیار نمای ، یا آنکه به طریق ابا و اجداد خود پیوسته شیوه اهل سنت و جماعت پیشگیر ، یا مستعد جنگ و جدال و قتل و قتال باش !!... شاه اسماعیل [صفوی] از عراق لشکر... بدسگال و سپاه کفر و ضلال را جهت قتال جمع آورده متوجه خان گردید و در ولایت مرو به آن حضرت رسید. با آنکه آن زمان در رکاب همایون جز معدودی چند نبود ، از غایت حرص به شرف غذا امید از حیات گسسته به صوب او شتافت... اهل ضلال غلبه کرده خان را با جمعی فراوان به شهادت رسانیدند. فضلا ، استیلای قزلباش را «کلاه سرخ» تاریخ کرده اند. و شاه اسماعیل پس از فتح و ظفر به مرو درآمده و رعایا را قتل عام فرموده برج و باره قلعه را ویران کرده به صوب هری مراجعت کرد. « [تاریخ مقیم خانی / ۴۷-۴۸] نگا: مغول خانم. در مذكر احباب در باره او آمده است که: «و خان صاحبقران در فضایل ، صاحب وقوف بوده و به شعر و شاعری می پرداخته و فضلا را هم صحبت خود ساخته و اشعار نیکو دارند و تاریخ وفات حضرت شیخ نجم الدین کبریٰ قدس الله سره را خوب فرموده اند

اونینگ تاریخن دیرسه شهدا
و این تویوق را نیز پسندیده گفته ، نظم
سغد ایچینه اولتورورلار «یابو» لار
«یابو» لارنینگ ایلکیدین ایل تینمادی
یینه بیر الف بیرلا بولور ادا
یا بولار بولسون بو بیرده یا بولار
گویند وقتی که به فتح قوم هزاره توجه نموده اند ، غزلی ترکی گفته به شیخ الاسلام هروی و قاضی اختیار فرستاده اند. و این بیت از آن غزل است:

تینگری عنایتی بیله قوم هزاره نی اونداق قیلای که تجربه بولسون هزارغه
و جناب قاضی اختیار تُورکی نمی دانسته ، حضرت خان به جناب قاضی نصاب تورکی تصنیف نموده. و در نواحی مرو در قریه محمودی در سن شصت و سه ، روز جمعه شهر رمضان المبارک در سال نهصد و شانزده در جنگ سرخ کلاه شهید شده. و از حروف سرخ کلاه ، تاریخ شهادت معلوم می شود. ۹۱۶ هق [مذكر احباب ، نسخه دکتور واحدی / ۲۳-۲۴]

بو هم اونینگ شعر لری دین بیر آلگی

سنبلې تاینیدا یوز مینگ فن نی پنهان ایلامیش
بیزگه نرگس کوزینی کور کیم نه مستان ایلامیش

لعلینه بیرماس کشادی دُرّ شَهوار اندا دور
دُرّنی دُرّج دُرّ نثاری ایچری پنهان ایلامیش
ساچلارین چیکمیش بیاض عارضی نینگ اوستینه
صفحه گلبرگ ترنی عنبر افشان ایلامیش
یلغوز اوت سالمامیش مین ناتوانینگ جانینه
حُسنی نینگ گنجی باری عالمی ویران ایلامیش
تینگری یولیندا شبانی دین قیلیچینی آلیب
هر زمان بیر خیل کافرنی مسلمان ایلامیش
[آیخان بیانی ، ۱۳۶۹ : ۲۲۶]

عبید الله خان ابوالغازی

عبید الله خان ابوالغازی بن محمود بن شاه بداغ بن ابوالخیر بن دولت بن ابراهیم... شیبان بن جوجی بن چنگیز. عبیدالله خان پنجمین امیر از سلسله شیبانیان است. مدت حکومت ۹۴۰- تا دوشنبه ذیقعد ۹۴۶ هجری مرید عبدالله یمنی بود.

در «مذکر الاحباب» است: اوقات شریف راضیع نمی گذاشت و در تصوف مناسبتش قوی ظاهر می شد. معانی بلند را در عبارات دلپسند ادا می کرد. در حدیث شاگرد مولانا اصفهانی، و در فقه شاگرد مولانا محمود بود و در قراءه سبعة تلمذ از مولانا یار محمد قاری بوده... در علم موسیقی به درجه استادی رسیده بود. نام حق را به تورکی ترجمه کرده و در علم قراءه تصنیف نافع دارد. [به زبانهای عربی دری و تورکی شعر می گفت]. این غزل در دیوان عبیدی به خط سلطان علی مشهدی در سال ۹۱۳ - ۹۱۹ هجری موزه بریتانیه ۷۹۰۷ ADD ریو ۲۰۰

هست

بیر بیر ایتینگ دوستلار دردیمنی دلدار آلیدا
ایتیب ایتیب بیغلانگیز زنه‌ار زنه‌ار آلیدا
شرحی بیرلان دیدیم احوالیمنی بیر بیر عرض قیل
ای صبا! هر لحظه خلوت تاپسانگ اول یار آلیدا
خسته کونگلوم دردینی ایتور محله‌ای صبا
واقف اول کیم بولماسون زنه‌ار اغیار آلیدا
نی منگا غمخواره کیم اُونگه حالیمنی دیگای
نی غمیم بیر، نی سوزوم ایتور کیشی یار آلیدا
ای عبیدی بیلگان ایرمیش دردیلله حالینگنی یار
حاجت ایرماس قیلغه سین دردینگنی اظهار آلیدا

[فخری هروی، ۱۹۶۸: ۲۱۰-۲۱۱]

کمال الدین شیرعلی بنایی هروی^۱

میر سید شریف راقم سمرقندی، در تاریخ خود - تواریخ کثیره مشهور به تاریخ راقم - در باره بنایی آورده است:

«مولدش در ولایت هرات است. والد او چون معمار بود، ازین جهت بنایی تخلص کرده، خود نیز ارکان قصر سخن را استاد ماهر است. دست قدرت تا رنگ کارخانه گیتی ریخته، مانند او بنایی در اساس سلطنت بنیاد لفظ کسی ندیده و مهندس فطرت در زیر تاق سپهر مقرنس، چنین استاد در قواعد معنی نشنیده، استخوان بندی اجزای الفاظ را چالاکي چون او نگذشته. بنیان قاعده ایات هیچ گلدستی مانند او دستور نبسته. در زمره فضلا در صحبت سلطان حسین میرزا دایم الاوقات می بود. بنابر امر ناملایمی که قیاس به جناب امیر کبیر میر علی شیر واقع گردیده بود، از آنجا عزیمت ماورا النهر کرده، به خدمت سلطان علی میرزا که والی سمرقند بود، تا آن زمانی که شیبانی محمد خان بر آن مملکت استیلا یافت، مولانا را به منصب ملک الشعرايي سر افراز گردانید. از آنجا به همراهی خان عالی شان متوجه خراسان شد. باز بنابر امور نامرضیه که از مشارالیه حادث گردید، بالضرورة به جانب ماورا النهر رجعت نموده، بعد از شهادت شیبانی خان، به مملکت خراسان، شاه اسماعیل مستولی گردید. نجم ثانی که دستور اعظم او بود، به جانب ماورا النهر فرستاد. نجم ثانی اول به ولایت قرشی استیلا یافت و به قتل عام آن ولایت امر فرمود. تاریخ ۹۲۲ هـ صد و بیست و دو. در همان قتل عام، قهرمان بیرحم قضا، قصر حیات بنایی را منهدم گردانید و چهاردیوار جسم عنصری او را به یک بار به خاک تیره برابر کرد. [راقم، ۱۳۸۰: ۱۰۱]

نوایی تذکره سیده بنایی حقیقه یازر اپکن، اونی هرات نینگ قابلیت لی شاعرلریدن بیری اپکنینی، شعردن تشقري خط و موسیقی ده هم یخشی ایشلری بارلیگینی اعتراف اېته دی. اما نوایی، بنایی نی یاقله میدی و خلق نینگ هم اونگه اعتبار قیلمه گینی بیان اېته دی. بونینگ

^۱ یک خاطره راجع به دیوان بنایی: دکتر برزین مهر، در زمانی که در پاکستان بودم، به پشاور آمده، در هتل روز اتاق گرفته بود. به من احوال فرستاد که کار دارم. من به هتل روز رفتم. در اتاق او استاد پوهاند سرور همایون هم بودند. ایشان بر سر چاپ تاریخ احمد شاهی کار می کردند. سخن گردان گردان بر سر کمال الدین بنایی آمد. ایشان گفتند که در تاجیکستان دانشمندی - نام این دانشمند فراموش شده است - نسخه ای از دیوان بنایی را داشت. برابم امانت داد تا در کار خود از آن استفاده کنم. به من تاکید کرد که نسخه را با خود نبرم. من از نسخه فوتوکاپی گرفتم. خوب مقوا کنانیدم. در زمانی که آن دانشمند در خانه اش نبود، به خانه اش برده تسلیم دادم. اصل را با خود گرفته به کابل آوردم. این نسخه کاملترین نسخه دیوان بنایی ست که هم اشعار دری او را دارد و هم اشعار تورکی او را. توضیح دیگر به این خاطره: پوهاند سرور همایون، از دو سه سال به این سو، در خانه افتاده است، فلج شده. می گویند که فقط چشمانش حرکت میکند و بس. پسرش به نام اقبال، همه کتابها و یادداشتهای او را فروخته است. در سال سیزده هشتاد و هشت درسپل به دیدن دکتر محمد یعقوب واحدی جوزجانی که در تشراب افتاده، استخوان لگن خاصه اش میده شده بود، رفتم. به ایشان خاطره پاکستان را در رابطه به اشعار تورکی بنایی گفتم. ایشان گفتند که تمام کتابها و یادداشتهای سرور همایون را صاحب انتشارات امیری در کابل خریده است. ۱۱/ ثور سیزده هشتاد و نه مزار شریف / در کابل از وسیم امیری صاحب انتشارات امیری در باره این دیوان معلومات خواستم، او گفت: یک تعداد از آثار او را کسی دیگری خریده بود. او آنها را به پاکستان برد. کابل عقرب سیزده نود و یک. سخن تلخ این است دکتر برزین مهر هم از اوایل سال ۱۳۹۲ به عین مریضی استاد همایون گرفتار شده است و فعلاً نیمه از بدنش درست حرکت کرده نمی تواند و زبانش از کار افتاده است ۱۰ میزان ۱۳۹۲.

سببی ایسه بنایی نینگ غلط فعلی و خیال پرست لیک لیگی ابدی. بنایی بو بد فعل لیکدن هرات نی ترک ایتیپ عراققه کپته دی ، اما او پیرده هم کؤپ وقت قاله آلمیدی. نوایی بنایی نینگ بوتون بو خصلت لردن سؤنگره عقلی کیریشینی نی ، نفس نی پینگیشینی نی و تکبر بؤلمس لیگینی سؤره ب دعا قیله دی. نوایی . بنایی بحث و مناظره لردن خلق حکایت لریدن هم اؤرین آلگن و اولرده آرده کته بیر اختلاف یؤقلیگی گه اشارات ایتگن:

"علیشیرنوایی بیلن بنایی اصلیده قلین دؤست بؤلیشگن اپکن ، فقط ایریم حسدگؤیلرینگ گپ . سؤزلری باعث اولر بیر بیرلری بیلن کنایه سؤزلشر اېمیش. نیمه دیر بؤلیب دیر- یو ، بنایی باشقه بیر مملکت پادشاهی نینگ خدمتی گه کپتیتی. علی شیر نوایی ایسه باله لیگیدن دؤستی بؤلگن حسین بایقرا نینگ یانیده قالیتتی. آردهن بیللر اؤتیب دی. شاعرینگ گاه نوایی ، گاه فانی تخلص لری بیلن یازگن شعرلری بنایی گه یتیب بارر اپکن. بنایی یازگن غزللری هم علی شیر اؤقیب بارر اپکن. هر ایکسی سی بیر- بیرینی ساغینیب کؤریشماق ایسته گنیدن می یاکه بؤلمسه ینه بیر سؤز اؤینی قیلگی سی کپلگنی دن می بیر- بیرگی مکتوب یازیش نی باشلب دیر. بنایی اوزون بیر غزل یازیب ، سؤنگی یتتی گه:

در تذکره نتایج الافکار در باره آین شاعر آمده ست: «معمار قصر سخن پردازی ، مولانا کمال الدین بنایی که اصلش از هرات است به تردستی طبع موزون بنای سخن را به کمال صفوت و لطافت نهاده و به خیالات بلند و افکار دلپسند داده نظم گستری داده به کسب کمالات مقبول خاطر علمای روزگار بوده و با اشعار آبدار و منظور نظر شعرای نامدار. آخر الامر به خوف امیر علی شیر که یک گونه رنجیده گی رو داده بود ، رو به ماورأ النهر نهاد و حین استیلای امیر نجم ثانی به هنگام قتل عام بلده قرشی در سنه ثمان عشر و تسعمائة کاخ حیاتش از پا در افتاد. [گوپاموی ، ۱۳۸۷ / ۱۳۵]

بابر نامه این معلومات را در باره او دارد: «و دیگر بنایی ست. هروی ست. پدرش استاد محمد سبز بنا بود از همین سبب بنایی تخلص می کرد. در غزلیاتش رنگ و حالی ست. دیوان ترتیب داده است. مثنویهایی هم دارد. مثنوی در بحر مقارب در باب میوه ها دارد. محصل چیزی گفته است. بیگاری کرده است. مثنوی دیگری دارد در بحر خفیف. مثنوی بزرگتری هم دارد در بحر خفیف. این مثنوی را بعدها تکمیل کرده است در اوایل موسیقی نمی دانست. از این جهت علی شیر بیگ او را طعن می کرده است. در سالی که میرزا در مرو قشلاق کرده بود ، علی شیر بیگ هم با او بوده است. بنایی در هری می ماند. آن زمستان موسیقی مشق می کند. تا تابستان به حدی موسیقی می آموزد که آهنگها می سازد. وقتی که میرزا به هری بر می گردد ، صوت و نقش می گذراند. علی شیر بیگ تعجب و تحسین می کند. در موسیقی آهنگها ساخته

^۱ دو یاد داشت: یک: خود بنایی معمار نبود ، پدرش معمار بود و از همین سبب بنایی تخلص می کرد. دو: مردی بد زبان و بدخواه بوده است. تعریض های او به نوایی ، سبب آواره گی های او شده بوده است. در آخر هم « زبان سرخ سبز او را بر باد داده است»

است. از جمله ، نقشی دارد به نام نه رنگ. در ختم نه رنگ ، یلای نقش در راست است. به علی شیر بیگ خیلی معترض بوده است^۱. از همین سبب خیلی جفاها کشید. در آخر تاب آورده نتوانست و نزد یعقوب بیگ در عراق و آذربایجان رفت. در حضور یعقوب بیگ بد نبود. حریف مجلس شده بود. بعد از مرگ یعقوب بیگ در آن ولایتها توقف کرده نتوانست و به هری آمد. هنوز ظرافت و عرضش بود. از آن شمار ، یکی این است که روزی در مجلس شطرنج علی شیر بیگ پایش را دراز می کند. به کون بنایی می خورد. علی شیر بیگ به مطایبه می گوید: هری عجب بلایی ست. اگر پای دراز می کنی به کون شاعر می رسد.

بنایی می گوید: اگر جمع کنی هم به کون شاعر می رسد. از دست این ظرافتها ، از هری به قصد سمرقند حرکت کرد. [بابر ، ۱۴۰۱: ۲۱۰] و نیز [بابر ، ۱۴۰۱: ۱۱۶-۱۱۸] بنایی هم مصنف بود. صوتهای و نقشهای خوبی دارد. [ایضاً ۱۲۲]

در باره رساله‌یی که بنایی در موسیقی نوشته است ، در کتاب «آزمون و آموزش درس‌های اختصاصی کنکور هنر ج ۱ آمده است: «رساله بنایی» در اواخر قرن نهم هجری تألیف شده که مؤلف آن «کمال الدین علی شیر» متخلص به «بنایی» است و خوشبختانه نسخه‌یی به خط زیبای مؤلف با تاریخ تحریر ۸۸۸هـ ق — ۱۴۸۳م به دست آمده است. وی در کتاب خود جدول هایی ترسیم کرده که نظام ادواری قدیم را که صفی الدین ارموی در «الادوار» خود نوشته ، توضیح داده و نام آنها را ذکر کرده است. این اسامی به شرحی که در جامع الحان عبدالقادر مراغی ملاحظه می شود شامل: ۱۲ دور اصلی (ادوار مشهوره) شش آواز (آوازه‌ها) ۲۴ شعبه (شعبات بیست و چارگانه) بوده است^۲ و باز در بابر نامه این مطالب در باره بنایی آمده است: «خواجه یحیی ، از نزد سلطان علی میرزا آمده ، سخن یک جهتی و اتفاق را در میانه افکند. سخن بر دیدار قرار گرفت. از طرف سغد دو سه شرعی پایینتر از سمرقند ، من با چریکم آمدم و از آن طرف ، سلطانتعلی میرزا با چریکش آمد. . . . در میانه آب کوهک گذشتیم. بر سر اسب با هم دیدار و ملاقات کردیم. آنان ، آن طرف رفتند و من این طرف آمدم. ملا بنایی و محمد صالح را برای اولین بار در آنجا در خدمت خواجه دیدم. محمد صالح را تنها همان یکبار دیدم. ملا بنایی بعدها بسیار در خدمت من بود [بابر ، ۱۴۰۱:

^۱ با اینکه بنایی به نوایی معترض بود و «گاه گاهی موجب ملال و کشیدگی خاطر امیر علی شیر نوایی در محافل و مجالس می گردید ، اما با وجود آن به امیر علی شیر عقیدت تامه داشته ، چنانکه در پایان «مجمع الغرایب» قصیده‌یی در مدح آن امیر کبیر دارد که اینانی چند اقتباس می شود: آن ملقب به صاحب الخیرات "البقره به حضرت سلطان "مجمع الفضل مطلع الافصال" باسط العدل ناشر الاحسان" می نماید چو از باق پست "پیش شعرت فصاحت سبحان" شعر آوردنم به نزد تو هست "هیجو تورکی به نزد بغرا خان. . . . قصیده مزبور یک صد و یازده بیت می باشد که در آن گوینده التزام داشته است که با وجود تعرضاتی که در روابط با شخص امیر صورت می گرفت : از تجلیل و تکریم واقعی آن مرد جلیل القدر کوتاهی ننماید» [نور احراز ، ۱۳۸۴: ۲۳۶]

آزمون و آموزش درس‌های اختصاصی کنکور هنر ج ۱ ، تهران: انتشارات گویا ، ۱۳۸۱/۱۵۱

«از شمار افعال بد و ناشایستی که از شیباق خان در هرات سرزد یکی هم این بود که به خاطر چرک دنیا، خدیجه بیگم را با شاه منصور بخشی^۱ کونده گایاند^۲ و شکنجه‌های گوناگون کنانید. و باز مرد عزیزی چون شیخ پوران ولی^۳ را به عبدالوهاب مغول گایاند و پسرش را با دیگری گایاند و باز جمع اهل شعر و طبع را با بنایی^۴ گایاند. قطعه‌یی از یک ظریف خراسان درین باره مشهور شد:

به جز عبدالله کیرخر امروز
بنائی زر طمع دارد ز شاعر
ندیده هیچ شاعر روی زر را
مگر خواهد گرفتن کیر خر را
[بابر نامه، وقایع ۹۱۳^۵]

در زمانی که شیباق خان سمرقند را گرفته بود، ملا بنایی را ملازم کرده بود. با شیباق خان بود. چند روز بعد از فتح سمرقند، به سمرقند آمد. قاسم بیگ نسبت به او بدگمان شده، به شهرسبز فرستاد. از اینکه مردی بافضیلت بود و گناهی از او صادر نمیشد، به سمرقند آوردیمش. همیشه قصیده و غزل می‌گذرانید. در «نوا»، «عملی» به نام من تصنیف کرده،

اجرا نمود. در همین زمان یک رباعی ساخته تقدیم کرد. رباعی
نی غله مرا کزو توانم نوشید
نی غله غله تا توانم پوشید
آنها که نه خوردنیست و نی پوشیدن
در علم و هنر کجا تواند کوشید؟

^۱ بابر درین جا اصطلاح «توتور دی» را به کار برده است. این اصطلاح در معنای دقیق آن گایاند یا گایانید، است. در عرف امروز هم تباه شدن و برباد شدن را افاده می‌کند مانند «گاییده شد» یعنی تباه شد. دکتر شفقیه یارقین گرفتار کرد ترجمه نموده، صفت کوت یرگووچی یعنی کون ده را نیز حذف کرده اند. فکر می‌کنم که ترجمه دکتر شفقیه یارقین از این جملات، خشم بابر را از تباه شدن خانواده سلطان حسین بایقرا بازتاب و نفرت را از شیباق خان انعکاس نمی‌دهد. ادامه این جملات را بخوانیم: «همچنان به مجرد گرفتن هرات، خانزاده خانم، زن مظفر میرزا را بی‌آنکه عدتش تمام شود، به نکاح خود در آورد. همچنان به قاضی اختیار و محمد میریوسف که از ملایان مشهور و خوش طبع هری بودند، باوجود عامی بودن، تفسیر تدریس نمود. همچنان به خط و تصویر سلطان علی مشهدی و بهزاد مصور، قلم زده اصلاح نمود. همچنان در هر چند روز یک بیت بیژه گفته، دستور می‌داد در منبر بخوانند و در چار سو آویزان کنند و از مردم شهر صله می‌گرفت. اگر چه سحر خیز بود و پنج وقت نمازیش را ترک نمی‌کرد، علم قرائت را طوری می‌دانست، ولی این چنین اقوال و افعال گولانه، ابلهانه و کافرانه از او بسیار صادر گردید.» بابر نامه مولانا جلال الدین ابوزید از سر آمد مشایخ و اکابر صوفیه زمان سلطان حسین بایقرا بوده، جود و سخای شیخ شهرت فراوان داشته و هر صادر و وارد از آن بهره مند می‌گردید. سلطان بایقرا را به وی عقیدت مفرط بوده، چنانکه هر سال یکی دو نوبت به آستانه شیخ در پوران رفته شرایط انعام و احسان به جای می‌آورده است. در زمان محمد خان شیبانی چون ماندن در هرات دشوار گردید؛ شیخ به قندهار مهاجرت نموده و بالاخره در همان بلده در شهر ۹۲۱ هجری از بام افتاده در گذشت. /مجمع الشعراء جهانگیر شاهی

^۲ در ارتباط به این یادداشت بابر، مطلبی راجع به خواجه عبدالله مروارید، در مجمع الشعراء جهانگیرشاهی آمده است. «و در آن وقت که میرزا سلطان حسین از عالم فانی به عالم جاودانی رحلت نمودند شیبک خان آمده هرات را گرفت و بر تخت سلطنت نشست و افاضلی که از میرزا مانده بودند و وظیفه‌ها داشتند هر کدام آمده به شیبک خان ملازمت نمودند و تحفه‌ها و هنرهای خود گذراندند. و شیبک خان به تورکی بابایی خود معتقد بود. و در آن روز، دیوان بود و خوانین اوزبیکان همه جمع بودند. اول استاد بهزاد رفته صفحه تصویر نمودند. خان گفتند که قلمدان ما بیارید. قلمدان آوردند و قلم مو را گرفته و استاد را پیش طلبیده و هر جا هرجا تعلیم گفتن گرفتند که نکسیر (بینی) چنین می‌باید و چهره چنان و صاف و پرداز نمودید. بعد از آن ملا سلطان علی رفته قطعه‌یی گذراندند و قطعه ملا را هم گرفته اصلاح نمودند که این مد هجو می‌باید و دایره چنان می‌باید که به تو گفتیم. و خواجه‌گی فهمیدند که معامله رنگ دیگر است. . . و در اندک فرصت خواجه‌گی از مقربان و مخصوصان خان گردید. همه افاضل در خانه‌ها مکرر نشستند که چه روز پیش آمد که هجو میرزا سلطان حسین رفت و به چنین ذات گرفتار شدیم. از اتفاقات حسنه که خواجه با خان همزبانی‌ها می‌کرد. لطیفه‌یی از خواجه‌گی سرزد و خان را به غایه خوش آمد. و گفت خواجه‌گی هر چه از ما می‌طلبی بطلب که به تو بدهیم. خواجه‌گی گفت همه چیز به دولت خان میسر است. اما یک مشکل دارم، اگر حکم شود عرض نمایم. خان گفت: بگویند! خواجه‌گی گفت: که از این مردم مثل سلطان علی و استاد بهزاد که هر کدام در فن خود بی‌بدل روزگار اند دلجویی نمودید از فهم عالی خان عجب نمود. خان گفتند: خوب گفتی در دل ما هم این مشکل بود. و ایشان روزی که دیوان من بود آمدند و خوانین اوزبیک همه جمع بودند و من خود را به این تورکان چنان نموده‌ام که در هر علم و هنر مثل من پادشاهی نیست. پس ایشان را بطلب! خان مجلس آراست و فضلا و شعرا و بلغا همه حاضر آمدند. و عجب جشنی آراسته شد و جاگیرها و وظیفه‌های فضلا را مضاعف ساخت و دلجویی ایشان نمود و خوشحال گشته به منزل‌های خود رفتند. [قاطعی هروی، ۱۹۷۹: ۵۵]

در آن اوان ، یکی دوبیتی می گفتم ولی غزل کامل انشاد نمی کردم. رباعیکی تورکی گفته فرستادم رباعی

ایش لار باری کونگونگدا کی دیک بولغوسی دور
انعام و وظیفه باری بویرولغوسی دور
اول غله و مهمل که دیب ایدینگ بیلدیم
مهمله بوی و غله دین اوی تولغوسی دور

ملا بنایی قافیه مصرع آخر آن را ردیف ساخته ، با قافیه یی دیگر رباعی گفت:

میرزام که شاه بحر و بر بولغوسی دور
عالم دا هنر بیرله سمر بولغوسی دور
بیر مهمل اوچون مونچه عنایت بولدی
معقول اگر دیسام نی لر بولغوسی دور

در این اوان خواجه ابوالبرکه فراقی از شهر سبز به سمرقند آمده بود ، گفت ، به همان قافیه اصلی گفتن در کار بود. این رباعی را خواجه ابوالبرکه گفت رباعی

بو جور که قیلدی دور سرور بولغوسیدور
سلطان کرم بو عذر نی قولغوسی دور
توکولگان اگر چه تولماسه ای ساقی
توکولگانی میز بو دوردا تولغوسی دور
[بابر ، ۱۴۰۱: ۱۰۰]

کمال الدین بنایی این دور رباعی را در باره محمد خان شیبانی گفته است:
اول خان که طریقی کرم و احسان دور
شه لار باری جسم ، اول جسم ارا جان دور
گر مروت ایتی بباغیشلادی خان لار نی
أندین چه عجب ! خلیفه الرحمن دور

یوقتور سیندیک ارشد قوتلیک خان
هم پاک ایتاک بیلن فتوت لیک خان
خان لارنی آلیب باغیشلادی مروت ایتی ب

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۳۱۲

کیم کوردی سینینګ دیک مروتلیق خان
[آیخان بیانی ، ۱۳۶۹: ۲۴۲]

سعید قاسمی

سیمای کمتر آشنا اما برازنده در ادبیات تورکی - خراسانی یا اوزبیکي ، سعید قاسمی است. این شاعر چار مثنوی در ادبیات تعلیمی - عرفانی دارد در قرن ۱۵م می زیست و یکی از مثنوی هایش را به سلطان ابوسعید میرزا ، نواسه امیر تیمور بخشیده است. مثنوی های او در سال ۱۹۹۲ در تاشکینت به چاپ رسیده اند. جز این مقدار در باره او معلوماتی در دست نیست شاید هم اشعاری داشته که تا حال به دست نیامده. نسخه مثنویهای او را از کتابخانه رامپور در هند پیدا کرده اند. [قاسمی ، ۱۹۹۲] این هم ترجمه مقدمه چاپ تاشکینت.

صفحات تاریخ ادبیات اوزبیکي در ده سال پسین با حضور یافتن چند استاد سخن پرشد. در بین آنان سعید قاسمی شاعری که در میانه قرن ۱۵ زندگانی و ایجاد کرده است نیز می باشد. یگانه مجموعه آثار شاعر که تا کنون شناخته شده است ، به شکل دستنویس در کتابخانه رضا در شهر رامپور هندوستان نگهداری می شود. منابعی که در باره زندگانی و ایجادیات او معلومات کافی بدهد ، فعلاً در دست نیست. از دیوان و آثار دیگر سعید قاسمی نمونه هایی به ما نرسیده است ، دقیقتر اینکه آنها تا کنون یافته نشده اند. از میراث ادبی شاعر تاکنون چار داستان شناخته شده اند که در ژانر ادبی داستانهای تعلیمی تاریخ ادبیات اوزبیکي به صفت منابع مهم نقشی ارزنده دارند. نظربه معلومات قید شده در نسخه خطی ، این اثر در سال ۱۰۴۳-۱۰۴۴ در بخارا از طرف محمد صادق منشی استنساخ شده است. میراث کلی شاعر درین مجموعه به ۲۲۳۴ بیت می رسد و آنها عبارتند از: «مجمع الاخبار» ۱۰۴۴ بیت ؛ «گلشن راز» ۲۷۲ بیت ؛ « حقیقت نامه » ۵۵۷ بیت و «الهی نامه» ۳۶۱ بیت. اولین داستانی که در ترکیب میراث ادبی سعید قاسمی جای گرفته ؛ داستان مجمع الاخبار است. شاعر این اثر را به سلطان ابوسعید میرزا نواسه امیر تیمور بخشیده است. داستان عبارت از یک مقدمه و اصل موضوع ست. مقدمه به نوبت خود شامل ۵ باب است: حمد ، نعت ، سبب نوشته شدن کتاب ، مدح سلطان ابوسعید میرزا ، و تمثیل. قسمت اساسی ۱۸ سر سخن یا پیش درآمد را شامل است که هر سرسخن یک حکایه را نیز در بر دارد. یک نمونه

سرسخن

جان عزیزینگ کیم ایرور مهمان
 آنینگ اوچون قویدیلر آتی نی روح
 بیرنیچه کون کیم سینگه دور هم نفس
 ایرته کیچه قیلغیل اونینگ خدمتین
 ردّ نفس قیلمه غیل ای بوالفضول
 هر کیشی کیم سقله سه پند و ادب
 ایگری آزر، بیرگه یتر مرد راست
 جان کیم ایرور جمله جهان دین عزیز
 اوندین^۱ ایرور اوشبو حضورینگ سنینگ
 بیر دم اگر بولمه سه اول همدینگ
 دمنی غنیمت بیل و یخشی یرش
 سقله سر رشته نی ای هوشمند
 سین که توتر سن اوزینگنی خُرده دان
 ایلگه کیلور کونگلی تهی نان بيله
 آدمی خدمت بيله بیرگه یتر
 ارپه بیکیب بوغدای آلور من دیمه
 بولغه نینی ایلگه ییدور و ایچور
 بوروش و عقل و بصارت بيله
 خلق جهان باریده بار چشم و گوش
 سوز گهرین بیلگه لی دانا کیمرک
 طالب ایسنگ نقل و روایاتغه

قیلغیل اونی خوشدل اوزینگدین روان
 کاندین آلر عالم و آدم فتوح
 اوشبو سعادت یتیر ای بوالهوس
 سقله کونگیل جان بیلن سین حرمتین
 تا بوله سین برچه کونگیل ده قبول
 یتسه مرادیگه ایمس دور عجب
 ایلگه یرر کیم کی بولور شست و خاست
 شکری نی بیل سنده^۱ اگر بار تمیز
 بیر نیچه کون بار غرورینگ سنینگ
 خلق جهان قیلغوسیدور ماتمینگ
 خلق بيله شهد و شکر دیک ایلش
 بولمه غه سن ایل ایچیده ریشخند
 کیسه قوناق اویگه، کیلور سن به جان
 قیلمه روان وعده یالغان بيله
 خدمت اگر تاپمه سه مهمان، کیتر
 نیسه اوچون تقد بو دم، غم یمه
 اوشبو کون، دنیا نی یخشی کیچور
 قیلمه غی سن سود، تجارت بيله
 حلّ دقایقغه قنی عقل و هوش؟
 بیل ایزیگه دیده بینا کیمرک
 مستمع اول اوشبو حکایاتغه

حکایت ابراهیم صلواة الله علیه السلام

اهل دلی قیلدی روایت منگه
 مدت بیر هفته چه ابن سبیل^۲

^۱ او اشاره ضمیمی هم ایکی شکل ده قید ایتیلگن: آ و آ. اما بو چاپده کوپینچه او شکلی ده قید بولدی.
^۲ کریل چاپی ده ابن سبیل بیر کیشی نینگ آتی دیب قید ایتیلگن. ابن سبیل مسافر و بولاجی دیر

بولدی بسی خاطری اندیشه ناک
تارتر ایدی یلگه باقیب انتظار
باردی اونگه قرشی روان شاد اولیب
کورسه که بیر پیر محاسن سپید
شرط ادب بیرله اوروب مرحبا
دیدي که ای معدن لطف و کرم
اول دغی ايله ب بو نفسین قبول
هر نیمه دین کیلتوروبان در زمان
کیلدی صلا ایلگه که ایلنگ کشاد
قول اوزاتیب پیر طعام ایتدی نوش
سوردی اولردین که ای پیر راه
هرکیشی ایسه کیشی نینگ نعمتین
پیر غضب بیرله قلیب اضطراب
بیرمه دی تعلیم مینگه پیر دیر
ییلدی پیمبر که نیدور اصل حال
قیلمه دی بیر لحظه یی صبر و سکون
هم بو زمان یتدی خطاب جلیل
قیلدیق اونی مدتی ییز پرورش
سین نی اوچون قیلدینگ اونی دلفگار
مینگه اگر قیلدی ایسه اول سجود
سین که ییزه محرم اسرار سین
اونینگ اوچون قویدوق آتینگنی خلیل
نیچون آیرسین کیشیدین خوش سوزینگ؟
کیچ بوقیلیق باشیدین ای بوالهوس
کیم که قیلور خدمتیمیزی قبول
زاری قلیب دیدی خلیل ای اله
لطف و کرم بیرله قلیب در گذار
کافر بیدین که ایمس راستکار

یاندى خجالت اوتینه بغری پاک
کورسه بیراقدین کورینور بیرغبار
محنت و غم بندى دین آزاد اولوب
گرد و غبار ایچده^۱ اولوب نا پدید
صدق و صفا بیرله قلیب التجا
لحظه یی کلبه ام گه کیلتورگیل قدم
قیلدى خلیل الله اوینده نزول
تارتنی اونینگ آلدیده سر نوش خوان
حضرت عزتتین قلیب برچه یاد
حمد و ثنا ایتمه دی بولیب خموش
نیتنی که قیلسنگ دمی یاد اله؟
واجب ایرور قیلسه اونینگ خدمتین
بیردی اونینگ سوزیگه بیر بیر جواب
بتتین اوگون قیلسه کونگول یاد غیر
کافر و بیدین ایمش اول بد خصال
سفره باشیدین اونی قیلدی بیرون
نهی و ملامت بيله کیم ای خلیل
قیلمه دی هیچ کیمسه اونگه سرزنش
سفره باشیدین چیقریب خوار و زار
ایلگری توتقیل اونگه سین دست جود
درد و بلا میزغه طلبگار سین
کورمه گه سن موری نی خوار و ذلیل
کیلسه قوناق نیگه چنتر سین یوزینگ؟
توبه قلیب ايله بو خصلتنی بس
اورسه قتیقراق دم ، ایرور بوالفضول
میندین اگر کیلدی ایسه بو گناه
قیلمه مینی ایل قاشیده شرمسار
اوندین ایمس کرمین بیر و بار^۲

^۱ کريل چاپده ، سین و سن ایکی سی هم استعمال بولگن

^۲ دنیا کلمه سی نی هم عربی واصلی یعنی دنیی شکلیده وهم مفرس بولگن ، دنیا شکلیده استعمال اینگن

^۳ چاپده ایچیدن ایدی . ایچده ، بو بیرده ایچیده نینگ مخفی دیر

^۴ یگانه و هست ، یگانه و موجود

قولوقیده بولدی قرا ساچ سپید اوزمه اونینگ مرحمتیدین امید
صدق بیله قیلسنگ اونینگ خدمتین سیدین ایرمو کرمین خلقتین
خاک صفت متصل افتاده بول دنیا و عقبا سیدین آزاده بول
نیچه چو بیگانه قیلور سن کنار جاننی کیتور اورغغه مردانه وار
قاسمی دیک بار سر راه طلب یاد خداوند ایلله روز و شب

طالع محمد ایمانی / امامی

تا جایی که برایم معلوم شد ، اولین کسی که از طالع محمد امامی یا ایمانی یاد می کند ، میرزا مهدی خان استرآبادی مؤلف فرهنگ سنگلاخ است. او در مقدمه کتابش می گوید: «بنده حقیر محمد مهدی غفرذنوبه از مبادی حال به خواندن اشعار امیر نافذالامر کشور بلاغت گستری و سخن آرای ، امیر علی شیر نوایی شوقی تمام و به دانستن آن کلام میل مالاکلام داشت. بعد از آنکه فی الجمله تتبعی حاصل شد ، منوی خاطر گشت که لغات مشکله آنها را جمع سازد و بر معانی آن لغات کتابی پردازد. اگرچه دو نفر رومی که اسم شان در تألیف شان مذکور نیست و طالع نام هروی و فراغی و نورعلی و میرزا عبدالخلیل نصیری و بعضی از لغت فهمان این فن کتابها بر لغت نوایی مدون ساخته اند.»^۱

ایشانچ و کوهکن در باره او نوشته اند: در باره حیات او معلومات کافی در دست نیست. دربار سلطان حسین بایقرا^۲ بوده است و به فرمان او ، در پیوند به آثار نوایی ، «بدایع اللغت» را تدوین کرده است. درین لغتنامه ، کلمات تورکی به زبان دری شرح شده ، از اشعار نوایی مثال آورده می شود. [ایشانچ ، کوهکن ، ۱۳۷۴: ۱۹۹]

در مقدمه اوزبیک تیلی سوزلیگی تألیف نورالله آلتای آمده است: نام او طالع محمد امامی ست. او اهل هرات است در سال ۱۰۴۸ هجری بدایع اللغت را که مؤلفش نامعلوم است ، دوباره نویسی کرد. بدایع اللغت به فرمان سلطان حسین صفوی نگاشته شده بود. [آلتای /اوزبیک تیلی سوزلیگی /۱۲]^۳

گفتیم یکی از منابع مورد استفاده میرزا مهدی خان استرآبادی در تألیف سنگلاخ لغت نامه طالع محمد بوده است. او در شرح لغت اوتکانماک نوشته است: «اوتکانماک تقلید کردن بود و فراغی به معنای سبقت کردن و طالع هروی به معنای نازیدن نوشته ، هر دو سهو کرده اند. رومیه اویکونماک گویند. «[استرآبادی /سنگلاخ ۳۴] در شرح لغت ایکاج آورده است: «ایکاج: در آخر کلمات افاده معنای هنر می کند. طالع هروی به معنای نهایت و غایت نوشته و گفته که «صباحه ایکاج» یعنی تا صبح و «آقشامجه ایکاج» یعنی تا شام. این ترکیب اختراعی و معنای نهایت بی معناست. هر گاه به آن معنا خواهند استعمال نمایند ، «صبحاهه دیکین» یا

«صباحه جه» و «آقشامغه جه» باید گفت. [ایضاً ۶۴]. در شرح لغت بوتراماق / غ و بوتراشماق / غ آورده است: «پیشان و منقش و متفرق شدن. طالع هروی بوتراماک با کاف مذکور ساخته و به معنای برانگیختن هم نوشته. سهو کرده. » [ایضاً ۸۲] در شرح معنای لغت چاناق / غ، باز هم از طالع هروی یادکردی دارد: «چاناق / غ: ۱ رکاب را نامند. طالع هروی به معنای یانچاق که عبارت از برگستوان باشد نوشته و به این عبارت ذکر کرده که چناق از برای روشی مقابل و موافق است از این جهت یانچاق را که بر اسپ بسته می شود جناق می نامند ۲ — نام طایفه یی ست و با جیم عجمی چاناق کاسه را نامند با جیم عربی به فارسی گروی باشد که دو کس با هم بندند و آن معروف است. مؤلف برهان قاطع گفته است که با اول مفتوح تاق پیش زین اسپ باشد و با اول مضموم دامنه زین و و تسمه رکاب باشد. » [ایضاً ۱۳۹]

ملا حسن یا حسین شاه

فخری هروی در لطائف نامه که ترجمه و تکمله مجالس النفایس نوایی ست ، در باره این شاعر هزال آورده است: از شعرای قدیم است از زمان شاهرخ سلطان تا بدین فرخنده زمان برای اکثر سلاطین و اکابر هم مدح و هم مرثیه دارد. ندیم شیوه و طبعش به هزل مایل است. در هزل بسیار مشهور است [مجالس النفایس / لطائف نامه: ۶۱] زین الدین محمود واصفی در بدایع الوقایع می نویسد: « رتبه مولانا حسن شاه از آن برتر است که او را در سلک این طایفه توان داشت و لیکن در شعر طرفه گیها و ظرافت ها دارد. بنابراین آن او را درین ردیف می آوردند. »

[قاطعی هروی مجمع الشعرای جهانگیرشاهی / ۳۲۰]

ملا حسن شاه قصیده یی دارد که آن را در زمان سلطان حسین میرز بایقرا سروده است. موضوع قصیده جنجال زنی جوانش با ملا حسن شاه پیر است. زن از دست او شکایت می کند و طالب طلاق می شود. بالاخره قاضی حسن شاه را حکم میکند که زنش را طلاق بدهد. زنش را طلاق میدهد و به اصطلاح خود در زمان پیری خانه ویران میشود. در معامله طلاق او مادر زن و برادرزن او یعنی خشو و خسر بره اش نیز شریک اند. درین قصیده هجوی سه مصرع تورکی هم دارد:

ترک اند هر دو شان سخنی گر دو می کنم
آن گویدم که تیک تور وان گویدم آغازی یپ
اول ایته دور که بارتورور ، مین ایته من که یوق
اول ایته دور که یوق نیمه هر قیدا بولسه تپ

این قصیده شصت بیت است آنچه به خاطر آمد همین بود. اما قصاید و مقطعات او در هیجا اکثر من ان یحصی است. [مجمع الشعرای جهانگیرشاهی ۳۲۱-۳۲۲] « ملا حسن شاه در سنه ۹۰۵ در هرات هجرت فرمود و عمرش تقریباً از صد متجاوز بود. » [خلیلی ، ۱۳۸۳: ۱۹۴]^۱ اگر عمر شاعر را ۱۰۵ سال فرض کنیم ، تولد او سال ۸۰۰ هق می شود.

^۱ برای معلومات بیشتر رک همین مأخذ

محمد صالح

به مناسبت نامش صالح تخلص می‌کرد. جوانی حلیم است. در طبعش خیلی دقت و چاشنی هست. به خط هم قابلیت دارد. [ایخان بیانی، ۲۴۳: ۱۳۶۸] محمد صالح در سال ۹۴۲ در خوارزم زاده شد و به دربار هرات آمد. شاگرد مولانا عبدالرحمن جامی شد. او شاهد جنگهای خونین آخرین پادشاهان تیموری با شیبانیان بود. پدر این شاعر میر سعید بیگ در مرو توسط سلطان حسین میرز بایقرا به قتل می‌رسد. او کینه خانواده تیموری را در دل گرفته، هنگام ظهور عبدالله خان شیبانی بر ضد تیموریان، به دربار او می‌رود و در اداره حکومت و لشکرکشی شیبانی خان سهم می‌گیرد. [برهان الدین نامق / تاریخ ادبیات تورکی- اوزبیکي] محمد صالح شیبانی نامه منظوم در مدح محمد خان شیبانی و جنگهای او با شاهان تیموری نیز آفریده است. بابر در بابر نامه چند جای نام او را آورده، قضاوت‌هایی در باره شعر و شخصیت او دارد. متن ترجمه شده آن نوشته‌ها تقدیم می‌شود.

«خواجه یحیی، از نزد سلطان علی میرزا آمده، سخن یک جهتی و اتفاق را در میانه افکند. سخن بر دیدار قرار گرفت. از طرف سغد دو سه شرعی پایینتر از سمرقند، من با چریکم آمدم و از آن طرف، سلطان علی میرزا با چریکش آمد. . . . در میانه آب کوهک گذشتیم. بر سر اسب با هم دیدار و ملاقات کردیم. آنان، آن طرف رفتند و من این طرف آمدم. ملا بنایی و محمد صالح را برای اولین بار در آنجا در خدمت خواجه دیدم. محمد صالح را تنها همان یکبار دیدم. ملا بنایی بعدها بسیار در خدمت من بود [بابر، ۱۴۰۱: ۱۰۰] روزی در اوان همان مهر و محبت، با جمعی همراه بودم. در کوچه‌یی می‌آمدیم. به یکبار «بابری» رو به رو آمد. به من از انفعال حالتی روی داد که فکر کردم که آب می‌شوم. امکان راست دیدن و صحبت کردن، اصلاً نبود. با صد حجب و تشویش، گذشتیم. این بیت محمد صالح در خاطر آمد:

شوم شرمنده هر گه یار خود را در نظر بینم

رفیقان سوی من بینند و من سوی دگر بینم [بابر، ۱۴۰۱: ۸۸]

و دیگر محمد صالح است. غزلهای آبدار دارد، اگرچه موزونی آن به اندازه آبداریش نیست. شعر تورکی هم دارد. بد نگفته است. بعدها به خدمت شیبانی خان آمده بود. فی الجمله رعایتش کرده بود. یک مثنوی به تورکی به نام شیبانی خان سروده است در وزن رمل مسدس مخبون که وزن سبجه می‌شود. خیلی سست و فرود است. کسی که آن را بخواند، از شعر محمد صالح بی‌اعتقاد می‌شود. یک بیت خوب آن، این است:

بولدی تنبل غه وطن فرغانه قیلدی فرغانه نی تنبلخانه

ولایت اندیجان را تنبل خانه هم می گویند. در آن مثنوی معلوم نیست که این مقدار بیت بوده باشد. شیر ، ظالم طبع و بیرحم مردی بود. [بابر نامه / وقایع ۹۱۱] آقا حسام الدین راشدی در تعلیقات تذکره روضة السلاطین و جواهر العجایب در باره او چنین آورده است: « پسر همان نور سعید است که در تذکره روضة السلاطین و جواهر العجایب به امیر یوسف (بوسعید) یاد شده است. در لطائف نامه است: اما محمد صالح جوانی ملایم است و اطوار او به افعال پدرش نسبتی ندارد و در طبعش بسی دقت و چاشنی هست. و در خط نیز خالی از قابلیت نیست. فخری در پایان این ترجمه در لطائف نامه از طرف خویش اضافه کرده است که: میر (علی شیر نوایی) در ذکر مشارالیه لطفها نمود. اگرچه در اوایل نیک بود اما ، اواخر روش پدر در پیش گرفته. » بد فعلی از مردم خوش طبع نیکو نیست. » [فخری هروی ، روضة السلاطین / ۲۷۶.]

و دیگر امیر محمد صالح که مشهور روزگار است نیز جواب گفته و این دو بیت ازوست

نی کونگول کیم قیلغامین دردیمنی اظهار آلیدا
نی کونگول سیزلیغ غمین ایتورگیم یار آلیدا
ای صبا دردیمنی ییغلاب ییغلاب ایتور من سнга
ایتیب ایتیب ییغلاغای سین ، سین تقی یار آلیدا

[فخری هروی ۱۹۶۸: ۲۲۷ / رک: مولانا شوقی]

محمد صالح در سال ۱۴۵۵ م برابر به ۹۴۲ هجری قمری در خوارزم چشم به جهان کشود. نیایش امرشاه ملک وقتی آموزگار و مربی اولوغ بیگ بود. در دربار تیمور ، از عملداران مقتدر با اعتبار و آبرو به شمار می آمد. پدرش نور سعید بیگ نیز در دربار اولوغ بیگ میرزا و جوکی میرزا و ابوسعید میرزا از اقتدار و اکرام فراوان برخوردار بود که پسانها از طرف ابوسعید میرزا در خوارزم به حکمرانی تعیین شد و برای بسیار سالها فرمانروایی ولایت آنجا را داشت. در سال ۱۴۶۷ م ، سلطان حسین میرزا بایقرا خوارزم را از تصرف ابوسعید میرزا بیرون می آورد. امیر نورسعید بیگ را به هرات می آورند و در قلعه اختیار الدین محبوس می شود و بعدها به خواهش والتماس جامی آزاد می شود. در سال ۱۴۶۹ م برابر به ۸۷۴ هجری قمری ، سلطان حسین میرزا بایقرا به تخت هرات جلوس می کند و بسیاری از درباریان ، امیران ، بیکان و عملداران ابوسعید میرفرمرگ می رساند. درین میان امیر نورسعید بیگ که در شهر مرو می زیست نیز به قتل می رسد. محمد صالح سرنوشت فاجعه آمیز پدر و اوان کودکی خویش را به خاطر آورده ، آن را در شیبانی نامه چنین به تصویر می گیرد:

لقبی صالح و اوزی صالح نورسعید اوغلی محمد صالح

مونداغ ایتور که خدادین تقدیر چون اتم ایشیگا باردی تغییر
چیقدی خوارزم دیاری قولیدین خیوه قوه کات حصاری قولیدین
توشدی اندین گذاری مرو ساری اُندا ساورولدی ایو و ایلی باری
ایلادی نوش شهادت جامی اونگا نوش اولدی سعادت جامی
مینی گردون ستمی قیلدی یتیم ایلادی کشور غم ایچره مقیم

محمد صالح در اثر شهادت فاجعه بار پدرش علیه حکمرانان تیموری کینه می گیرد بنابراین به مشوره یکی از امیران دربار تیموریان را ترک گفته ، به جانب شیبانی خان می گذرد. شیبانی خان او را به امیرالامرای و ملک الشعرايي سرفراز می گرداند. محمد صالح در کارهای اداره و مسایل حربی و نظامی شیبانی خان سهم جدی می گیرد. در سال ۹۰۵ مدتی به نیابت شیبانی خان ، در بخارا تعیین می شود. مدتی هم در قندوز به سر می برد. در سال ۹۱۰-۹۱۱ داروغه شهر چارجوی می شود. در جنگ با تیموریان آماده می شود. به جواب دعوت تیموریان می نویسد:

مین اتم قانی اوچون آتلا نه من مین اوزیم جانیم اوچون قاتلا نه من
در سال ۹۱۱ حاکم نساء تعیین می شود و بعد از وفات شیبانی خان به بخارا برمی گردد و تا آخر عمر در آنجا می ماند. بالاخره در سال ۹۴۱ هجری قمری در بخارا وفات می کند. [؟]

[محمد صالح نینگ شیبانی نامه سیدن آلگی لر]

در خصوص دربار سلطان حسین میرزا بایقرا

بو جماعت که کوراسین حالا طعنه تیرنا بیلا باشلاب غوغا
ایچا دورلار کیچه — کوندوز باده دین و ایمان ساری دین آزاده
بیر بیر ییرلا مخالف بارچا بیر بیر دین تقی خایف بارچا
آتادین بار دور اوغیل ناخشنود آتانی اوغیل ایتادی نابود
آتا هم بار دور اوغیل دین بیزار اولتورور اوغلی نی ییغلایب زار
قیدا کیم چادرینی تیکدی نفاق قالماس او تیگرادا آثار وفاق
ملک ایلکیدین چیقار و تخت ایلار تاج تخت و تاج اهلین ایتارلار اخراج
...

دیدیلار بارچا مینگا دانا لار کیم عدم بولغوسیدور میرزا لار
دولت آل تیمور کیتگوسی دور نوبت اوزگا کیشیگاییتگوسی دور

در خصوص بابر

چون سمرقندی آلدی بابر خلق ارا تفرقه سالدی بابر
حسن میدانغه ظالم کیردی ظلم بازاری غه رونق بیردی

در خصوص محاصره سمرقند توسط شیبانی خان

تشقاری میوه و آشلیق بسیار	هرنی لشکرگا کیراک بار تیار
تشقاری باغلار ایچره انار	ایچکاری سوسیز اولوس ییغلاب زار
حضرت خان چریکی خرم و شاد	فکر و اندوه سوزیدین آزاد
باغلار ایچرا قلیب عیش و نشاط	توشه بان سبزه سیدین سبز بساط
میوه لاردین توزوب اسباب فراغ	جنت هر بیر سیگا بیر باغ
تشقاری میوه چو بسیار اولدی	ایچکاری خلق دل افکار اولدی
تشقاری میوه سراسر پیشتی	ایچکاری آچلیغ دین ایل شیشتی
آلتی آی چیکتی بو قورغان قبالی	بولمادی هیچ طرف دین خالی
چون سمرقند بو نوع بولدی خراب	بولدی کوپ قحط بولورغه اسباب
کوز ، بو نوع ایردی اولوسنینگ حالی	یازغه شهر اولدی اولوس دین خالی
قیشی قتیغ کیلدی و یاغدی قار	اولدی آچ – یالانغاچ ایل بسیار
اولا بیر نیچه یاغدی یامغور	تامدی کوک نینگ یاشی ملدور ملدور
یاغدی یامغور سونگیدین مونچه قار	کیم اولیک لارگا قلیب مهر اظهار

در محاصر قرشی

تاشقاری سبزه و صحرا و بهار
ایچکاری جیبه و درد و دل زار
تاشقاری عیش و نشاط و صحبت
ایچکاری محنت و رنج و زحمت
تاشقاری ایلگامی دجاوید
ایچکاری ایل باری جان دین نومید
تاشقاری ایلگام غنیمت توشتی

ایچککاری ایلگنا اولات یایشستی
گاه چو یوز کیشی اولدی بیر کون
گاه اون کینت ایللی اولدی بیر کون
ایکی آی کیم قبال ایردی اوندا
آز کیشی قالدی اوشول قورغاندا
قالگانی هم باری بیمار ایـدیـلار
غصه و غم قولیدار زار ایـدیـلار

بعد از شکست حصار

قایسی قیزین تاپا آلمای حیران
قایسی خاتون بیلا سرگردان
قایسی اینی سیدین ایریلغان ایردی
آه و فریاد و فغان قیلغان ایردی
قیز آنایا دیب چیکیان وایلا
آنایا قیز دیب قیلیبان ناله و آه

در خصوص شاه

شاه اولدور که بیسه ایل غمی نی
دایم اوزیگا دیسه ایل غمی نی
ایستامای اوزی نینگ آرایش نی
ایستای خلق نینگ آسایش نی
نفیس اوچون ایلاماسه سلطانلیق
قیلمه سه اهل هوادیک خانلیق
عرصه ملک نی بیابان بیلسه
ایل نی قوی ، اوزی نی چوپان بیلسه
قوی نی اوتغسه ، سوغه یتکورسه
آروغونی اوزیگنا یتکورسه
کوندوزی اوتلاتسه اولر نی خوشحال
قیلماسا بوریگنا زار و پامال
اوغریدین بولسه نگهدار کیچه

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۳۲۵

بولمسه اوغری بیلایار، کیچه

[نامق، ۸۷۶-۹۱۰]

مغول خانم

نام اصلی او عایشه سلطان خانم است دختر سلطان محمود خان. یکی از همسران شیبانی خان که به «مغول خانم» مشهور است. شعر هم گفته است. رک. (بابر و دنیا، نومیر ۲، ۱۷: ۴۲) سلطان محمود خان مامای ظهیر الدین محمد بابر است. مهد عالیہ مغول خانم حرم محترم محمد خان شیبانی و والدۀ محمدرحیم سلطان است. تعریف او همین بس که در عقل و فراست نظیر خود نداشت. چون فطرتش به جواهر نظم مزین بوده، ازو گاهی ظاهر می شد. و این مطلع تورکی ازوست و جواب عبیدخان گفته که:

دیما کیم دردینگی اظهار ایلہ دلدار آلیدا
قایسی بیر دردیمنی اظهار ایلامین یار آلیدا

[فخری هروی، ۱۹۶۸: ۱۲۷]

در تاریخ مقیم خانی می نویسد که او هنگام شهادت شوهرش در مرو بود و ابولغازی عبیدالله بهادرخان او را از مرو به بخارا آورد.

«آن زمانی که شیبانی خان [۹۱۶ هجری] در مرو تحصن نموده بود، پیش از همه از جیحون گذشت و به معاونت او توجه فرمود و از بسیاری خصمان اندیشه نکرده، روی به مرو گذاشت و نماز دیگر آن روز که خان را شهید کرده بودند، در مرو درآمد، مغول خانم را که حرم محرم او بود، گرفته از جیحون عبور فرمود.»

[یوسف شبرغانی، ۱۳۸۳: ۴۹]

سلطان محمد فخری هروی

فخری هروی در آثار خود نام پدرش را به شش شکل آورده است: امیر هروی ، سلطان محمد بن امیری ، محمد امیری ، محمد امیری الهروی ، محمد امیرالهروی و امیری الهروی. تقی اوحدی در باره پدر فخری می نویسد:

« اختر برج عالی مکانی ، گوهر درج کامل بیانی ، مولانا امیری خراسانی از اعیان و اکابر است. گویند به نسبت امارت ، امیری ، تخلص کرده. مولد وی هرات است و والد ملا فخری صاحب تحفة الحبيب است » تولد فخری هروی در سال ۹۰۳ هـ اتفاق افتاده است. میر معصوم در باره او می نویسد: « مردی خوش طبع و از اکابر بوده » ؛ صاحب عرفات در باره اش نوشته است: « افتخار زمان مولانا فخری زبدة المؤلفین ، عمدة الفصحا ، بسیار خوش طبع و فاضل بوده » مآثر رحیمی می آورد: « مولانا فخری شاعر و خوش نویس بود » فخری در هرات و هند زندگانی و ایجاد کرده است و بعد از ۶۷ سال زنده گانی در سال ۹۷۰ هـ وفات نموده است. از فخری این آثار به جا مانده:

هفت کشور: به نام شاه اسماعیل صفوی ، قبل از ۹۲۷ هـ نوشته شده است.

لطایف نامه: ترجمه مجالس النفايس نوایی به زبان دری. این ترجمه بین سالهای ۹۲۷-۹۲۸ صورت گرفته و به خواجه حبیب الله ساوجی ، یکی از امیران صفوی در هرات اهدا شده است. مجالس النفايس ، شامل هشت مجلس است و فخری مجلس نهم را نیز افزوده و شرح حال و نمونه اشعار ۱۸۹ شاعر دیگر را به آن افزوده است.

تحفة الحبيب: این کتاب در سال ۹۲۹ نوشته شده است. حاجی خلیفه در باره این اثر نوشته است که تحفة الحبيب مجموعه اشعار دری است که فخری آن را از دواوین شعرا جمع آوری کرده است و در چار مجلس ترتیب داده.

روضة السلاطين: این اثر را که شامل شرح حال و نمونه های اشعار پادشاهان است به نام شاه حسن ارغون مغل فرمانروای سند نوشته است.

صنایع الحسن: این اثر نیز به نام شاه حسن ارغون نوشته شده است

جواهر العجایب: این اثر شرح حال مختصر خانم های شاعر یا شاعره هاست و به نام حاجی ماه بیگم خانم شاه حسن ارغون و بعد از فوت او خانم میرزا عیسی ترخان نوشته شده است.

دیوان اشعار فخری هروی: دیوان اشعار او ۵۰۰۰ هزار بیت داشته است و نسخه یی از آن در آگره موجود بوده. راشدی [فخری هروی ، ۱۹۶۸: ۱۳-۷۷] قسمتی از دیوان فخری را آقا

حسام الدین راشدی چاپ کرده اند و به شکل کامل آن در ایران به چاپ رسیده است. این هم ملمعی از فخری هروی

گفتمش ای ابر رحمت ، بر من لب تشنه بار!
گفت آن تورک پری پیکر که: نی امکان بار؟
گفتمش دارم ز هجران تو بر دل بار غم
گفت: عاشق کونگلیگا ایرماس عجب گر بولسه بار
گفتمش اینک ز کویت رفتم ای بیداد گر
زیر لب خندید و گفتا: یخشی یارینگ یخشی بار
گفتمش از بی نوایی زیر بار محنتم
گفت: کیل احسانیمه نینگ حرمتیدین ایستابار (؟)
گفتمش «فخری» اسیر بند هجران تا به کی؟
گفت: آخر تا بقوسیدور وصلمین... مار (کذا)

[فخری هروی ، ۱۹۶۸: /مقدمه /۶۴]

شاعر ، تذکره نویس ، ترجمان و ادبیات شناس مشهور که در هرات زندگانی و ایجاد داشته است. مجالس النفایس علی شیر نوایی را به نام « لطایف نامه » بین سالهای ۱۵۱۱-۱۵۱۲ ترجمه کرد. او در بین سالهای ۱۵۴۰-۱۵۴۱ تذکره هایی چون جواهر العجایب و [روضة السلاطین] را در باره شاعران [زن] و ردایف الاشعار را تألیف کرد. از آثار او تا کنون کتابهای بوستان خیال^۱ و تحفة حبیب به ما رسیده است.

[ایشانچ ، کوهکن ، ۱۳۷۴: ۲۲۳]

^۱ بنابر تحقیقات آفا راشدی بوستان خیال از بیکتاش قلی ابدال است.

میرزا ابراهیم جانی

از امرای بابر پادشاه بوده و پادشاه مذکور اندیجانی را بسیار اعتبار می نموده ، اما میر هرچند جان سپاری کرده ، قدری نیافته ، آخر بالضروره ، عنان عزیمت به صوب هرات تافته ، در اثنای راه این مطلع را گفته و فرستاده: نظم

یارغه جان چیکتوم امایار جانی بولمادیم
ایلادیم عزم هری ، چون اندیجانی بولمادیم

چون به سمع همایون پادشاه رسیده ، در مقام التفات شده است.

[مذکر احباب / نسخه واحدی ۱۲۳- ۱۲۴]

میرزا الوغ بیگ^۱ [بیلگوت]

میرزا الوغ بیگ ولد محمد صالح بیلگوت است که نزد شیبانی خان اعتبار تمام داشته و حکومت ولایت نسا را به او تفویض نموده بود و حکومت ولایت درون^۲ به والد^۳ فقیر بوده ، و بدان تقریب به یک دیگر مشاعره می کرده اند. سخنان لطیف دارند. و الوغ بیگ طبعی نیکو داشته و این مطلع از او منقول است:

ای خوش اول کونلارکه کونگلوم وصلیدین خوشحال ایدی
اختریم فرخنده و بختیم همایون فال ایدی

[مذکر احباب / نسخه واحدی / ۱۳۱]

^۱ در تاریخ تیموریان سه الوغ بیگ هست: الوغ بیگ منجم ، ریاضی دان ، پسر شاهرخ میرزا ؛ الوغ بیگ کابلی ، کاکای ظهیر الدین محمد بابر که مدت ۳۵ سال یا بیشتر از آن در کابل حکومت کرد و اکثر بناهای تاریخی کابل در زمان او آباد شد. بابر بعد از دو سال از وفات او یعنی در سال ۹۰۸ هجری قمری- کابل را تصرف کرد. و الو بیگ بیلگوت.

^۲ رک. به حبیبی ، عبدالحی ، «بیرون در کجاست؟» جغرافیای تاریخی افغانستان ، کابل: انتشارات میوند ، ۱۳۹۳.

^۳ پادشاه خوجه بلخی

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۳۳۱

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۳۳۳

بحث ششم

حوزه میهنه – اندخوی

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۳۳۴

برگی از تاریخ میمنه

این حوادث تاریخی مبتی بر «امیرنامه» سروده شاعری به نام ذوالفقار است. برای معلومات بیشتر رجوع کنید به همین کتاب که به وسیله من تلخیص و بازنویسی شده است. مشخصات کتاب در فهرست مآخذ آمده است.

» ۵۳ فرستادن محمد علم را در توران ، گرفتن توران آن جوان ،

لشکر کشیدن در میمنه ، چگونه گی آن

شیرعلی بعد از فراغت از کار کابل ، محمد علم را خواست و ویرا گفت که باید به توران بروی و دشمنان را نابود کنی. تابعان عبدالرحمن را یا بکشی یا ببندی

به مانند اسفندیار ای پسر کنی دشمنان را تو زیر و زیر

۵۴ فرستادن محمد اعلم را در توران ، گرفتن تورکستان و میمنه را آن جوان

تو دریاب ناشاد و بیتاب را
تو عیسا ، جان پروری کن سبب
«انالحق» زخم نیز منصور وار
که دارم سر جنگ ، عزم مصاف
مکمل یراق ، ابرش خوش خرام
دویم عارضت کن مجن جن عیان
چهارم کمندم ز زلف تار
به ششم ز تار مسلسل زره
از این گونه اسباب کن مغفرت
شوم مست پا را نهم در رکاب
ز هم رزم غالب شوم آن هدا
بکن ذوالفقار هم به بخت قرین
نمایی ره راست ما را دلیل
الاماه طنناز ما را بجوی
به میدان همت شوم خوش خرام
بر آرم ز مژگان سراسر خروش
شنو تا بگویم به نزد تو من

بیا ساقیا باده ناب را
تعلل مکن جان رسیده به لب
مرا می گشد شوق عشقت به دار
بکن دستگیری به یک رطل صاف
بده اسلحه حرب بر من تمام
اول جوشن حُب خورده به جان
به سیم ز مژگان خدنگم بیار
به پنجم از ابرو کمانم بده
به هفتم بده جرعه یی از لب
بنوشم ز لعل لب من شراب
به میدان درآیم شوم رزم خواه
بده می الاماه زهره جبین
تو هادی این ضعیف دخیل
روم بر سر داستان بذله گوی
ز لطف همان چار یار کرام
دهم جنگ «اعلم» به عالم نقوش
چنان چون شنیدم بیان سخن

شیرعلی به اعلم می گوید که به توران زمین رود و کین ستاند. اعلم قبول کرد. سپاه آماده شد.

تو گویی بود اعلم اسفندیار سپاهش همه چون پشوتن سوار به
امیر جهان مثل گشتاسپ شاه توران زمین نامور کینه خواه

سپاه از کابل بر آمد.

به مانند اسفندیار جوان روان شد همه فوج بر هفت خوان
سوی هفت خوان بلارو نهاد سپاه راند منزل سر پر ز باد

سپاه به تاشقرغان رسید. مردم پذیره شده خرج لشکر آوردند. اعلم رعیت را نواخت. فرماندار
مزار از آمدن اعلم آگاه شد. به سلامی آمد.

نشستی دلاور به ملک مزار مطیعش شدی فوج تورکان دیار

همه دشمنان را به سزا رسانید. دوستان عبدالرحمن را بی خان و مان نمود.

به هر جا که بودی هواه خواه او یگشتی و را اعلم نامجو

مزار شریف به کلی تابع شد. اعلم اندیشه رفتن به میمنه را کرد. سپاه به تخته پل آمد

همه بار و بُنه نمودند بار هیونان کشیدند اندر قطار
بر آمد ز ملک امیر عرب روان شد سوی میمنه پُر غضب
تو گویی که اسفندیار جوان اراده نمودی سوی هفت خوان

۵۵- رسیدن محمد اعلم در میمنه ، خبر شدن والی ، جمع کردن تورکان را در شهر میمنه و

مصلحت کردن در جنگ ، قبول مردم

حسین [والی میمنه] از آمدن اعلم خبر شد. برای تصمیم گرفتن ،

ز المار و قیصار و از هر مکان ز اسلیم و از نَشَر و گریزِوان
توبات آن میمنه بر تمام به شهر اندر آمد همه خاص و عام

تصمیم گرفته شد که همه با اهل خانواده و خرج ، داخل حصار شوند

حسین دلاور به مردم بگفت که ای خلق این حرف باید شنفت
همه دل بهمانیم بر مرگ خویش درین جنگ پا را گذاریم پیش

که تا زنده ماند ز مایک نفر	نمانیم افغان به نزدیک در
زن و کودکان را به کشتن دهیم	به افغان شب و روز باید زنیم
نمانیم افغان درون حصار	ز مایان بود زنده تایک سوار
به وقتی که یکسر بگردیم تبا	از آن بعد الحکم الله ، قضا
بگیرند افغان همه ملک را	نداریم مایان خبر زان بلا

همه با والی هم سوگند شدند و حصارى گردیدند

سر برج و بارو بکردند قرار	چو موسایان بود و خیبر تیار
و یا آن که بودی دژ روینین	چو سد سکندر همه آهنین
جوان اعلم شیر اسفندیار	به مردی ستاند ز تورکان حصار
گر اسفندیارش به حيله گرفت	ولی اعلمش مثل شیران شگفت
حسین دلاور تو جاسب گوی	چو اسفندیار است آن نامجوی

تورکان حصارى شدند. اعلم بر تل عاشقان فرود آمد.

تمام سپاه آمدند فوج فوج	همه میمنه شد چو قلزم به موج
که ناگاه عیان شد سپهدار گرد	تو گویی مگر بود سهراب گرد
دلاور به زین بر نشسته چو شیر	به مانند افراسیاب آن دلیر
به کرسی نشستی دلاور جوان	چو سام نریمان ابر فر و شان

امر کرد که توپها را بخوابانند. توپها تیر باران را شروع کردند.

چو ژاله بیارید باران تیر	سر میمنه ریخت دریای قیر
ز آسیب تیرش همه بام و در	چو غریبال سوراخ شد سر به سر
زن و کودکان ناله کردند زار	همه شهر بودی غریوان نظار

هر دو طرف به جان کوشیدند. هیچ فایده‌ی نبرد ،

ولی قوم افغان به بندوق و توپ	از آن مردمان کرد بسیار دوب
بسی نقب کردند بر هر طرف	فراوان به باروت کردند تلف
برین گونه شش ماه کردند جنگ	گاهی با شتاب و گاهی با درنگ
ز بیرون جوانان افغانستان	به توپ و کمان می‌زدی اوزبیکان
همان اوزبیکان از درون حصار	به سنگ و به چوبش بودی کار زار

حد فاصل این دو نیرو خندق گردِ حصار بود

به هم می نمودی خرید و فروش چه از خوردنی و ز جنس نقوش
اگر چند افغان بکوشید سخت نه بگرفت قلعه از آن شوربخت

چاره حصر شد. اعلم امر کرد که گرد بر گرد حصار نقب زنند ، بعد همه رایک باره گی انفجار دهند و بعد به یک باره گی یورش برند.

۵۶- در آمدن کندک هرات در شهر ، خبر شدن اوزبیکان ، شکست هراتیان ، بر آمدن از شهر ، خوشوقت شدن والی ، در خشم شدن اعلم

از چار سوی حصار دست به کار شدند. کندک اردلی از طرف دروازه تل عاشقان ، کندک خاکی از سوی دروازه عربخانه ، کندک هراتی از سوی دروازه هرات. کندک هرات فعالیت بیشتر کرد. نقبش کارگر افتاد. باروی حصار را پراند ،

بشد رخنه آن دور قلعه تمام نمودند هراتیان اژدهام^۱
خبر شد همه شهر زان ماجرا که افغان به شهر آمدی با سپا
همه مردمان جمله گی بی درنگ به هراتیان شد تمامی به جنگ

در اخیر کندک هرات شکست خورد. پس از دادن کشته فراوان از شهر بیرون رفت. حصاریان رخنه ها را بستند. سرهای مرده گان را بریدند و تنه ها را بیرون انداختند. حسین در برابر هر سر بریده شده ، یک بدره زر می داد. این واقعه ، پیروزی بزرگ به حسین بود و شکست به اعلم. او شیوه دیگری به کار بست. بعد از آماده شدن نقبها ،

چو از تل عاشقان بی گمان بر آرم صدای دروم فغان
به اول درومم تمامی سپا شود با خبر جمله گی جا به جا
دویم بار آمد صدای دروم سوی نقب سازید یک سر هجوم
به سیم پرانید نقبان تمام به شهر اندرآید همه خاص و عام
به شهر اندر آید مانند میغ به دشمن فشانید باران تیغ

قومانده به همه ابلاغ شد:

پس آنگاه صدا کرد بار دیگر همه نفت آتش نمودند شرر
به سیم صدا ، کرد شیران هجوم به نقب اندر آتش فگندند چو موم

پرانید نقبان ز هر چار سوی به لرزه در آمد همه دشت و کوی
همه میمنه گشت تاریک و تار شدی شهر یک سر همه رخنه وار

۵۷- در آمدن سپاه اعلم در شهر میمنه ، قتل کردن تورکان را ، امانی شدن مردم ، تالان سپاه ، بگرفتن میمنه را محمد اعلم

در آمد جوانان میان حصار
ز پیش سپا می زدند اوزبیکان
فراوان یکشتی ز افغان سپا
ولی شیر مردان با نام و ننگ
زمان تا زمان گفت یا چاریار
به آخر در آمد به شهر اندرون
کشیده همه تیغ خونخوار را
چکاچاک شمشیر شیران مست
ز هر کوچه آمد صدای خروش
غریو زن و کودکان شد بلند
جوانان همه بر کشیده سنان
به کوچه به بازار شدی موج سان
سر آدم اند همان موج وار
شده زورق ، تن بر آن رود خون
و یا آنکه شد لاله زار بهار
و یا آنکه دهقان فالیز گر
و یا ارغوان رسته بر میمنه
گریزنده از پیش ، قاتل ز پی
به بندوق می زد ستاده برو
ز نار کمان در گرفتی تنش
بگردید مثل زغال سیا
و یا آنکه قصاب خنجر میان
همه پشت بر پشت سازد قطار
و یا آنکه نجار بر نخل زار
جوانان افغان ستان مثل فیل

به شمشیر و نیزه بفرمود کار
به خشت و به سنگ و به چوب و کمان
به خندق فکندی همان مرده ها
در آمد به قلعه به مثل پلنگ
خروشان و جوشان چو شیران قطار
تمام سپاهی چو دریای خون
به خون شست آن شهر و بازار را
ز چرخ چهارم همی می گذشت
تو گویی شده شهر یک سر به جوش
چو بر آتش تیز افتد سپند
به قتل آوریدند زن و کودکان
ز بس خون بریزید از تورکیان
حبابی چو خیزد ز سیل بهار
هزاران هزار ، همه سر نگون
بگردید گلگون همه شهر یار
بکارید فالیز آن شهر و بر
شده نوبهاری به صد دمدمه
چو آتش که افتد ابر خشک نی
سنان دیگری می زدش کینه جو
بسوزید یک سر چو هیزم به غش
و یا مثل غولان و یا ازدها
هزاران ز میشان کند ذبح سان
همه سر بریده شده توده وار
شجر را فگنده هزاران هزار
شده مست و جوشان چو دریای نیل

کف آورده بر لب ز قهر و غضب
چنان می‌زدند تیغ را بی دریغ
ز کشته شده پشته‌ها هر طرف
تو گویی قیامت شده آشکار
به مانند روز حساب پسین
زن از شوهر خود ندارد خبر
همه مانده در حال خویش مضطرب
بگفتی زن و کودکان امان
در آن روز گشته عیان رستخیز
بر آمد ز شهر و به صحرا شتافت
ز صبح همی تا دم نیم روز
که سازید قتل و نبخشم امان
نمائید کودک ، زن و مرد را
به فرموده نامور ، فوج او
چنان جنگ هرگز ندیده کسی
به جز بر دمشق یزید پلید
بشد میمنه ناپدید از دخان
ز مرده شده بسته زاه گذر
بسوزید آن شهر یک سر تمام
اگر چند اوزبیک امان خواستند
علم‌های افغان به بالا حصار

محاسن به دندان گرفته به لب
چو الماس رخشان ز تاریک میغ
ابر رود خون موج سر صف به صف
شده حشر بر میمنه روزگار
پدر مر پسر را نبودی مُعین
ز مادر پسر ، دختر هم از پدر
بر ایشان شدن روز روشن چو شب
به چرخ چهارم رساندی فغان
کسی زنده ماندی شدی در گریز
چو دخت غزالان پناهی نیافت
بفرمود اعلم زد و دوز و سوز
دلم پر زخون است از اوزبیکان
هلاکش نمایید ، حال تباه
در آورده خون عدو را به جو
اگر چند شد داستانها بسی
و یا باختر این چنین جنگ دید
ز بس گرد و افغان بر آمد چنان
کسی را نیاید بر شهر و بر
زن و مرد گشتی همه قتل عام
جوانان ز قهر و غضب می‌زدند
سر برج و باره بر آمد قطار

وقتی که اوزبیکان ، علم‌ها را دیدند ، دانستند که حصار فتح شده است. رو به گریز نهادند زن و کودکان ، قران به دست رفته خواهان امان شدند. اعلم با شنیدن این کار ، امان داد ؛ ولی ،

دیگر باره اعلم منادی نمود
که ای شیر مردان با ننگ و نام
به فرمان آن نامور در زمان
گرفتند اسباب دشمن تمام
جوانان ز بس بود بر قهر و کین
فراوان نمودند چون آن فساد
همان کندک فوج هرات نیز

به افواج خود آن دلاور ز جود
به تالان دشمن کنید اژدهام
سپاهش به تالان کشادند عنان
ببردند یک سر به سوی مقام
زن و دخترش کرد بدعت چنین
همه دختران و زنان در بلاد
زن و دخترش ولجه کرد از ستیز

بسی کرد عبرت همان مردمان زن و دختر و بچه نوجوان
غنیمت گرفتند ز اندازه بیش بردند یکسر به مأوای خویش

اعلم منادی در داد که تالان بس است. لشکر قبول کرد.

چه گویی تو اعلم بگو نادر است زحکمش همین صولتش ظاهر ست
و یا بود افراسیاب آن دلیر که از سهم او زهره می کرد شیر
به توران زمین غیر افراسیاب دیگر کس چو اعلم نشد کامیاب
به اول به توران ز پور پشنگ بهماندی به عالم بسی نام و ننگ
به ثانی ز اعلم به توران زمین نشان ماند هم ظلم و عدل چنین

۵۸- اسیر کردن والی را سپاه امیر بند فرمودن ، فرستادن در کابل با معه اهل و عیال ،

رفتن اعلم در مزار علی

اعلم فرمان اسارت حسین را داد

به ایوان والی در آمد شتاب چو جاسب او را بدیدند به خواب

او را اسیر کردند و نزد اعلم آوردند. اعلم به او گفت

نگفتم مشو دشمن پادشا؟ که تو عاقبت دید خواهی سزا
نکردی قبولی سخنهای من کنون آمدی صید وحشی نژن
سزای تو باشد بسی کار بد ایا نا خلف مردک کم خرد

حسین پاسخ می دهد:

که ای اعلم این حرف بر من مگوی چو هر مقصدی را نیایی مجوی
هر آن چیز آید ز دست عیان بکن با من ، حرف زشت مخوان
که بر زیر دستان ستم کی رواست تو بشنو ز من این خبرهای راست
در آن دم که من مرد بودم به شهر بسی نوش کردم به کام تو زهر
به مردی ز فوجت بکشتم بسی به شهرم شده زهره هر کسی
فراوان تباه کرده ام فوج تو نکردی چرا آن زمان گفتگو
که من گفتگو می نمودم به تیغ ز تو تیغ را می نکردم دریغ
کنون من درین دم شدم مثل زن چرا تو زنی حرف زشتی به من
بکن آنچه باشد سزاوار من نیم زن که گریم ز ترس محن

ولی حرف زشتت مگو ای جوان که بر مرد دانا بوَد عیب ، آن
که مردان نگویند حرف درشت به نرمی توان دشمن خویش گشت

اعلم خاموش گردید و:

دیگر حرف بیجا نگفت مرد را بیستش به زنجیر پس دست و پا
فگندی ابر گردنش پالهنک به آهن پیچید غران پلنگ
دیگر جمله گی اهل و اطفال او به همراه والی همه شد غلو
بر آورد از ملک توران دیار فراوان ز محبوسیان بی شمار
به سوی امیر جهان شیرعلی فرستاد آن هدیه از خوشدلی

نامه فتح نوشت و در آن ،

چه از قتل دشمن ز تاراج او سراسر نوشتی همه مو به مو^۱

^۱ ذوالفقار ، امیرنامه ، سروده شده در سال ۱۳۰۶ هجری قمری. این اثر یک منظومه حماسی ست که ۱۰۳۷۰ بیت دارد. شاعر آن هزاره است ، از دره صوف. اثر را در میهنه شروع کرده است و در دیوکهر دره صوف به پایان رسانیده. اثر از زمان امیر دوست محمد خان شروع می شود و به حادثه فیر بالای عبدالرحمن خان در دشت شادیان. مزار شریف پایان می یابد. درین کتاب واقعیت هایی استندکه با تاریخ های رسمی فرق دارند. در شماری از حوادث شاعر خود یکی از حاضرین صحنه است. حوادث میهنه ، بلجراغ ، اندخوی ، گرزبان و دولت آباد را بیرون نویس کرده در روز نامه فاریاب به نشر سپرده بودم. را.

مولانا ترخانی

ترخانی از اندخود بود. در کسوت سپاهی می گشت. به یکی از غزلهای جامی نظیره‌یی گفته است. در زمانی که بعض مخادیم ، در سمرقند در بند افتاده ، شعری تورکی گفته است که مطلعش این است:

توشگالی بند ایچره بولدوم اول پری پروانه سی
«کوک سرا» فانوسدور اول شمع و مین پروانه سی

مزارش گویا در اندخود است.

[نوایی ، ۱۳۶۹: ۶۳]

مولانا شوقی

از چیچکتو^۱ ست. جوانی مقبول و ملایم طبع است، اما، از اثر مطالعه زیاد خفتی به دماغش عاید گشته، مانع مطالعه شده است. طبعش در تورکی و پارسی خوب تصرف می کند. این مطلع تورکی از اوست:

باریب آواره کونگولوم زلفینگ ایچره مبتلا قالدی
ترحم قیل که میندین باردی و ایمدی سینگا قالدی
[نواهی، ۱۳۸۷: ۱۰۳]

مولانا شوقی چیچکتویی هم اینجا گفته است و این مطلع ازوست:

ایلادیم فریاد اغیار الکیدیدن یار آلیدا
شکر کیم لمعی (کذا) قیلدیم اظهار آلیدا
[فخری هروی، ۱۹۶۸: ۱۲۸]^۲

باید افزوده شود که در گذشته های نه چندان دور چیچکتو، به سبب موقعیت تاریخی خود (قد افراشتن بر بقایای تالقان قدیم) بیشتر از قیصار شهرت داشته است. در دوره هسترخانین بلخ، چیچکتو یکی از مراکز نظامی بوده است. شاه جهان در آغاز سال نهمدهم جلوس خود، به قصد فتح بلخ و گوشمالی نذر محمد خان، به بلخ و بدخشان لشکر کشی می کند و نذر محمد خان هستر خانی از بلخ فراری می شود. در شبرغان آماده گی نبرد را می گیرد: «سوم روز، از زبان یکی از غلامان خاصه او که اسیر گشته بود، ظاهر گردید که نذر محمد خان در جمعیت اوزبیکان که بعد از استماع خبر ورد لشکر ظفر آمود از نواحی بلخ گریخته با احشام آلچین و قطغان و غیر اینان که در شبرغان فراهم آمده اند، داخل گشته، خواهش نبرد دارد و با آن اندازه سپاه چیچکتو و میمنه را نیز طلبیده.» [کنبوه، ۱۹۶۷:

[۴۰۲]

^۱ این کلمه مرکب است از چیچک و تو. چیچک در زبانهای تورکی به معنای گل است و تو پسوند مکان به معنای زار یا ستان. چیچکتو یعنی گلزار
^۲ بار اول نواهی غزلی به این وزن و قافیه ایجاد کرد: کیمسه گر حالیم اظهار ایلاماس یار آلیدا. خاطرم کیمدین ملول اولسون کیمیم یار آلیدا. **عبید خان** این غزل را تتبع نمود: بیر بیر ایتینگ دوستلار دردیمنی دلدار آلیدا. ایتیب ایتیب بیغلانگیز زنهار آلیدا بعداً **مغول خانم**، خانم محمد شببانی خان نیز این مطلع را اقتفا کرد: دیماکیم دردینگنی اظهار ایلده دلدار آلیدا - قایسی بیر دردیمنی اظهار ایلامین یار آلیدا «و جواب علی شیر بسیار مردم گفته از آن جمله: **امیر رستم علی** ولد قاسم تورکی گوی چنین گفته است: جان بیوردا سجده قیلدیم اول جفا کار آلیدا. شکر کیم باشیم نی قویدیم عاقبت یار آلیدا و دیگر امیر **محمد صالح** که مشهور روزگار است نیز جواب گفته و این دو بیت ازوست: نی کونگول کیم قیلغامی دردیمنی اظهار آلیدا نی کونگول سیزلیغ غمین ایتورگیم یار آلیدا - ای صبا دردیمنی بیغلاب بیغلاب ایتور من سگا - ایتیب ایتیب بیغلای سین، سین تقی یار آلیدا **مولانا شوقی**... **ولی بیک** ولد امیر بیک بیغورچی چنین گفته: هجرینگ اندوهی دین باشیمنی اغیار آلیدا. تاشقه اوردوم کیم نیچون باش قویادیم یار آلیدا [فخری هروی، زنده شصت و هشت: ۷۲۱]

امیر رستم علی

امیر رستم علی ولد قاسم «تورکی گوی»^۱ برادر حیدر «تورکی گوی» است.

امیر رستم علی بیک در مشاعره‌یی که به یک غزل نوایی صورت گرفته شرکت کرده غزلی با این مطلع ،

جان بیروردا سجده قیلدیم اول جفا کار آلیدا
شکر کیم باشیم نی قویدیم عاقبت یار آلیدا

ایجاد نموده بوده است.

[فخری هروی ، ۱۹۶۸ : ۱۲۷]

از آثار پدر او یعنی قاسم «تورکی گوی» چیزی تاکنون در دست نیست.

از کجا بودن این شاعر معلوم نشد به سبب همین نا آشنا بودنش فعلاً در شمار شاعران حوزه میمنه - اندخوی قید گردید. برادرش حیدر «تورکی گوی» در شمار شاعران هرات قید شد.

^۱ **تورکی / تورکو:** این کلمه را دکتر شفیه یارقین و نیز برهان الدین نامق به معنای تورک و چیزی منسوب به قوم تورک قید کرده اند. در [بایرنامه ۲۰۲۰، ۲۶۶] کلمه تورکی را قوشیق یعنی سرود ترجمه نموده. نوایی در رساله میزان الاوزان در باره تورکی / تورکو می نویسد: و باز سرود توپوق است که آن را تورکی گفته اند. این لفظ به آن اعلم شده است. و آن سرودی بیرون از غایت دلپسند و روح افزا و بالاتر از نهایت ، سودمند به اهل عیش است و مجلس آرا. سرآمد شاعران این نوع سرود را پادشاهان تربیت کرده ؛ «تورکی گوی» لقب داده اند. و تورکی هم به وزن رمل مثنی مقصور (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن) واقع شده است. طوری که : «ای سعادت مطلعی اول عارض ماهینگ سینینگ / اهل بینیش قبله گاهی خاک درگاهینگ سینینگ» از غایت روانی و لطافت ، روح پروری و سلاست [سلطان حسین میرزا یاقرا حسینی] تمامی دیوان خود را که در بین دواوین مانند جان در بدن است و همسان خورشید تابان در بین ستارگان ، از سر تا پا به این وزن التزام کرده اند و ترتیب داده. [ورق اخیر یک نسخه قلمی] در یک نشر از میزان الاوزان نوایی در تاشکینت این معلومات نیست. جمله آمده در بایرنامه این گونه است: «بو اوپگا کبلگاندا ، جانک ، تورکی ایئی. » وقتی که در این خانه آمدیم ، جانک ، تورکی / تورکی اجرا کرد. «نام سرودی که در وزن رمل مثنی مقصور (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن) واقع شده است. [رحیم ابراهیم ، ۱۳۹۶] مثال: «راست» لایق حق ، «مخالف» بولمه دیم هیچ ، ای نگار* «ئی» بیکیغ بغیریم تیلیب ، «اینکیره تمه» مبنی زار — زار [مولانا لطفی هروی دیوانی ، ۱۳۹۹] در این بیت هم اصطلاحات موسیقی چون: راست ، مخالف ، ئی ، زار زار ، آمده اند. باید گفت معادل کلمات آواز خوان و خواننده در زبانهای تورکی «آتمچی» است. و «آتم» به معنای سرود و آهنگ است. آتم را گاهی «دیش» نیز گفته اند: «روزی نشسته خواهم ، یلغوز سینینگ قتینگده* هم مبن چاغیر ایچر من ، هم مبن دیش بیلر من» ملای روم. باید افزود که توپوق نوعی از اشکال شعری ست شبیه به رباعی و صنعت تجنیس در آن به کار گرفته می شود. نوایی این اصطلاح را گاهی به همین مفهوم و زمانی هم به معنای شاعر تورکی سرا می آورد.

ولی بیک

ولی بیک ولد امیر بیک یمغورچی. از کجا بودنش معلوم نشد. عجالتاً در شمار شاعران حوزه میمنه – اندخوی قید گردید. او نیز در مشاعره‌یی که به اقتفای یکی از غزل‌های نوایی صورت گرفته اشتراک کرده است. غزل او با این مطلع بوده است:

هجر نینگ اندوهی دین باشیمنی اغیار آلیدا
تاشقه اوردوم کیم نیچون باش قویمادیم یار آلیدا

[فخری ۱۹۶۸: ۱۲۸]

یک نکته را متوجه باید بود که این مشاعره در طول چند دهه بوده است نه که در یک وقت صورت گرفته باشد.

بی بی توردی^۱

بی بی توردی^۲ از ولایت میمنه و قیصار است و از خویشان مولانا آهی. چون همه مردم آنجا تورک اند، هم به طور خود نظم می گویند. و طبعش خالی از لطافت نیست. این مطلع تورکی ازوست و مناسب روزگار گفته است. گویند محلی که کیپک میرزا^۳ آنجا رسیده، واقع شده

صبر ایتیب دوران ارا دولت تلاش ایتماک کیراک
میده ایستار ایل، کیپک بیرله معاش ایتماک کیراک

[فخری هروی، روضة السلاطین: ۱۴۰]

باید گفت که مادر کیپک میرزا که نام اصلی او محمد محسن میرزا است، از مردم قشلاق چارشنبه^۴ مربوط السوالی قیصار ولایت فاریاب بوده است. بابر در باره مادر کیپک میرزا می نویسد: «غومه لاردین: بیرری لطیف سلطان آغه چه ایدی. چارشنبه یی لاردین دور. کیم ابوالمحسن میرزا بیله کیپک میرزا اوندین توغوب ایدی.» [بابر، ۱۴۰۱: ۱۹۸]
یکی از غومه هایش، لطیف سلطان آغه چه بود؛ از چارشنبه یی ها که ابوالمحسن میرزا و کیپک میرزا از او زاده اند.

^۱ به جز یک نسخه از نسخه های مورد استفاده آقا راشدی، همه نسخه ها، نام وی را غلط ضبط کرده اند: بی بی یزدی، تروی، نزدی. آقا راشدی بی بی یزدی را برگزیده بود. بود. بی بی توردی، توردی خال امروز هم نام زنانه تورکی در بین تورکان افغانستان است. این نام عیناً به معنای بومانی بهمانی بوبانی در زبان دری است و مورد آن نیز

همسان با آن می باشد. ر.ا.

^۲ در اصل بی بی یزدی بود.

^۳ کیپک میرزا از خویشان نزدیک ظهیر الدین محمد بابر است. پسر سلطان حسین میرزا بایقرا است. نام اصلی او محمد محسن میرزا است. باری بایکی از برادرانش بر ضد سلطان حسین یعنی پدرش قیام کرد ولی شکست خوردند.

^۴ این کلمه هم نام یکی از قبایل تورکمن هاست، در اوسوالی دولت آباد فاریاب که چارشنگو گفته می شود. و هم نام جایی در اوسوالی قیصار ولایت فاریاب به اعتبار سکونت قوم چارشنگو در آنجا. باشنده گان چارشنبه (چارشنگو) خود را ایماق می دانند و امروزه (۱۴۰۳) به زبان فارسی- دری تکلم می کنند.

محوى قيصارى/وفات ۱۲۴۶هـ (؟)

نامش نعمت الله است و تخلصش محوى و لقب عرفانى او شاه است. شاه نعمت الله محوى نويسندگان [آريانا دايرة المعارف / جلد ۶ / ۲۶۲] محوى را ميمنه گي گفته اند و مرحوم نفير فاريابي^۱ او را محوى قيد کرده. ديوانش را من با عنوان «ديوان محوى قيصارى» چاپ کردم^۲ استناد من مقاله شايق وصال بود. محمد کاظم اميني دريکي از نوشته هاش او را سربلاقي^۳ گفته. سال تولد او معلوم نيست. اگر عمر او را بين شصت و پنج و هفتاد سال فرض کنيم سال تولد او در دهه شصت قرن ۱۲ يعنى بين سالهاى ۱۱۶۰-۱۱۷۰ هـ مى شود. در اشعار محوى چهار ماده تاريخ آمده اند:

۱- ماده تاريخ اعمار مسجدى ست در كروخ به وسيله اسلام شيخ ،^۴ به اين گونه

محوى چو مطلع صفا تعمير
باز پرسيدم از دل مغموم
گفت تعمير و سال تاريخش
به «غرايب» شده موسوم / ۱۲۱۳ هـ.

اين سال را از تركيب هاى «دود چراغ» و «چراغ داد» نيز استخراج کرده است.

۲- سال اعمار خانقاه كروخ. اين خانقاه را شيخ الاسلام «بهر ارشاد طالبان افراخت»

خواست محوى كه سال تاريخش جويد از عقل و فكر و قلب حزين

گفت اى مفلس و گدا ، تاريخ «زرغايب» طلب عيان بين / ۱۲۲۰ هـ

۳- سال شهادت شيخ الاسلام در مقدمه ديوان سيدا كروخى مى خوانيم: سيدا نيز به سال

۱۲۲۲ همراه صوفى اسلام كروخى (پدر حاذق) در دشت شكيان در جنگ معروف چارده

ماه به شهادت رسيد. وفات او نيز «غريو آه» تاريخ شهادت صوفى اسلام است.

۳- تاريخ مسجدى كه مولانا نعمت الله در قريه خواجه كينتى السوالى قيصار اعمار

نموده بوده است و چند سال اخير عمر خود را درين مسجد گذرانيده. اين تاريخ را

عمدة العرفا رحمت الله رحمت كورتى تايب بادغيسى چنين استخراج کرده است:

۴- سال تعمير بناى وضع اين عالى مقام از سروش غيب پرسيدم به رسم سائلين

در جوابم بعد پرسش بر سبيل رمز گفت كاي طلبگار مفاتحش ز خير الفاتحين

^۱ نفير فاريابي «محوى» فارياب: شماره ۲۵۷، سال ۱۹ (۱۳۴۱) اين مقاله مرحوم نفير را شايق وصال در شماره ۱۳ سرطان ۱۳۶۶ به نام خود چاپ کرده عنوان مقاله را هم به «محوى قيصارى» تغيير داده است.

^۲ ديوان محوى قيصارى، به كوشش رحيم ابراهيم، ميمنه ۱۳۶۹.

^۳ سربلاقي قريه يي است در شمال ميدان هوايي ميمنه. زادگاه محوى همين قشلاق بوده است.

^۴ نام پدر حاذق را در تمام منابعي كه در افغانستان نوشته شده اند «اسلام قلي» نوشته اند، اما حاذق در مقدمه ترجمه روضه الصفا خود را چنين معرفي مى كند: «الله قلي بهادر خان... به فقير حقير جنيد الله حاذق ولد اسلام شيخ... فرمودند...» [هادي زاده، ۱۳۸۸]

عاکفانش را چو فیض حق دمداد می‌رسد از پی «عمر پیمبر» «در فیوضاتش» ببین.

هر گاه از ماده «در فیوضاتش» که به حساب جمل ۱۸۰۱ می‌شود، «عمر پیمبر» که معادل عددی آن ۵۶۲ است، منفی گردد ۱۲۳۳ می‌ماند. محوی در دیهه سربلاق الوسوالی خواجه‌نا موسی ولایت فاریاب به دنیا آمد. سال وفات او را تینگری بیردی عبرت یکی از مریدانش چنین استخراج کرده است:

اونین چون تاریخ بول شرع پیرو خرد اهلی دیدیلار «شیخی عمرو» ۱۲۳۶
محوی با شیخ الاسلام (اسلامقلی فرزند خدای بیردی) شهید در سال ۱۲۲۲ هجری قمری به کרוخ هرات رفت. بعد از شهادت شیخ الاسلام از کרוخ به خواجه کینتی قیصار فاریاب آمد. شیخ الاسلام، نظر به اخلاصی که از او دیده بود، دو دخترش را یکی بعد دیگر به حباله نکاح او در آورد. بعد از شهادت شیخ الاسلام به مسند ارشاد طریقه «خواجه گان نقشبندی» تکیه زد. ۱۴ سال مراد پیروان آن طریقه بود. القابی چون عمده العرفا، عمده الاصحاب زبده الاحباب و شاه داشته است. احفادش در قیصار ولایت فاریاب و قلعه نو مرکز ولایت بادغیس زندگانی دارند. [محوی قیصاری، ۱۳۶۹: هفده-نزده] تینگری بیردی عبرت که یکی از خلیفه‌های محوی بود، درباره مقام عرفانی او چنین می‌سراید:

بار ایردی نیچه مینده همزبانیم	الر گویا ایدی روح و روان نیم
بولیب مین همزبانلردین جدا من	الر نینگ خاک پایی گه فدا من
الر بیرله قیلور دیم صد نوالر	جدا لیک دین بولیب من بینوالر
خراب اولگه ی گلستان، بولمه سه گل	نیچوک قیلسون نوا بیچاره بلبل
بار ایردی رهبریم ذکریندایا هو	نظر در «اینما کنتم تولوا»

^۱ کثرة اضافت در شمال افغانستان ای/ نوشته می‌شود. از همین سبب درین گونه موارد یک حرف مستقل به شمار می‌آیند.
^۲ بادغیس: این نام در کتابهای تاریخی و جغرافی به همین املا آمده است. در وجه تسمیه آن گفته اند که این منطقه به سبب داشتن باد زیاد بادخیز یاد شده است و به مرور زمان بادغیس گردیده. درین وجه تسمیه، شاید بادهای ۱۲۰ روزه هرات در نظر بوده است. معلوم نیست که بادهای مذکور به این مناطق هم می‌رسد یا نه؟ اما یک بحث دیگر هم در خصوص این نامگذاری می‌تواند به میان بیاید. به چند دلیل: (۱) در دیوان لطفی هروی اینجا بایغیز ذکر شده است. به استناد این بیت: آغزی‌نگ بیله تنگلیک تالاشور پسته اویالمس* اول آغزی اچیق باغیزی‌نینگ پوچلیغین کور. ترجمه: پسته شرم و حیا نکرده یا دهنت ادعای برابری دارد. پوچی این دهن کشاده باغیزی را ببین. [مولانا لطفی هروی، ۱۳۹۹: ۵۹۸] این بیت اشاره به پسته لبق ولایت بادغیس/ بایغیز دارد. (۲) انجنیر محمد یعقوب ایوبی باشنده اصلی گریزوان فعلاً باشنده مزارشریف، در ارتباط به این نام گفتند: پدرم جلال بودند. ایشان بیشتر از میهنه و مرغاب و بادغیس گوسفند می‌آوردند. می‌گفتند «به بادغیس رقتیم و گوسفندهای باغیزی آوردیم». مراد از گوسفند باغیزی همان گوسفند مشهور به عربی است. (۳) هم‌صنفي دوران فاکولته ام حاجی غلام فاروق بهروزیان گفتند: مردمان اطراف و بیسواد هرات، بادغیس را بایغیز می‌گویند. (۴) می‌دانیم که اکثر جاها به اعتبار نام باشنده‌گان شان نام گذاری شده اند. این شیوه را نامگذاری مکان به اسم مکین می‌گویند. احتمال بسیار وجود دارد که نام این جای هم به اعتبار اسم باشنده‌گان آن گذاشته شده باشد. درین مناطق چه استناد تاریخ بیهقی - حد اقل از هزار سال پیش، غوزها سکونت داشته اند. (بیهقی، ۱۳۶۴: ۷۵۵، ۷۵۱، ۷۰۸، ۷۰۵، ۶۴۰، ۷۵۵، ۷۵۱، ۷۰۸، ۷۰۵، ۶۴۰) باید گفت که: بایغیز را می‌توان غزهای بزرگ معنا کرد. مثل مرو بزرگ یا مرو شاه‌جهان و مرو کوچک موروجاق، مرجاق. همچنین قیام برضد سلطنت غزنویان نیز از همین جا آغاز شد و در همین جای لشکر سلطان مسعود شکسته شد. (۵) و مراد از تالقان، منطقه چیچکتو در السوالی قیصار ولایت فاریاب است که در گذشته‌ها جزء مرو کوچک یا مروجیق- امروز موروجاق، مرجاق- بوده است والله اعلم بالصواب. در پیوند به این تالقان رجوع کنید به کتاب [برگهایی از تاریخ قیصار، رحیم ابراهیم ۱۳۹۵: کابل]

الردین نوش قیلغان باده جام
ایدی محو جمال « لی مع الله »
مروج دین ملت ، مذهب آیین
غریق بحر دریای محبت
که غیر از یاد حق دین خاطری گند
که شیخ مشتهر دنیا و الدین
همه طالبره بنموده راه
نواله بخش احسان ، صاحب ، اکرم
کیلوردی هرطرفدین خلق اوروب موج
ساچان عنبر اوزه ، دُرّ عین لار
چو آدم « علم الاسماء » معلم
بولوردی سایه سینده یوز هما جای
کبوتر کیلسه بولور ایردی شهباز
بولان عزلت نشین کیم قاف ارا جا
که رضوان بهشت دین تسبیح حور
قیلان آشیانه ، طیران ، خانقاه طیر
اوجان تا صبح مرغان دو باله
ایکی عالم اونینگ زیر پرینده
کیلوردی حقه ییغلب عذرو راز اول
تیلیده ، ناله ، دلده ، اندوه و غم
خرد اهلی دیدیلار « شیخی عمرو »
کوزیده ، یاش ، دلیده ، ناله و آه
ایدی هر بیر سوزینده دُرّ شهوار
فراز عرش اعظم آشیانی
[امینی ، ۱۳۸۴]

شهید الغازی حضرت شیخ الاسلام
مبارک اسمی « شیخ نعمت الله »
بو عصره ایردی شکر نعمت دین
معارف بیان و مولوی وقت
ایدیلار قافله سالار نقشبند
تاپاردی هر نیچوک تلوین و تمکین
ریاضت ته ایدی پیموده راه
باریگا قبله حاجات عالم
خدادین فتح و نصرت ایدی با اوج
چیقارگن بحردین ماء معین لار
ایدی کشور ستان هفت اقلیم
عجب شاه سر افراز و نیکو رای
اُنگا سیمرخ عزلت ایدی دمساز
ایدی اول شاه مرغان مثل عنقا
یوبارگان آب و دانه رب مغفور
ایدی طیران عالی همتی سیر
توکل داده همت ذوالجلاله
که « سیر الله طیراً » شهرینده
اول شب تابه صبح اوقوب نماز اول
یورکدین بولمس ایردی عشق اوتی کم
اُننین چون تاریخ بول شرع پیرو
یوق ایردی غیر نذر و توشه راه
توکار دی اشک دیده چون گهروار
ادا بولمس صفت قیلسام بیانی

مرحوم الحاج محمد امین خان قیصاری در باره محوی این روایت را کرده بودند: « مردی به نام مولوی نعمت الله ، مجذوباً به شیخ الاسلام اسلام قلی پیوست. او از قریه سربلاق میمنه بود. این مرید تمام کارها را وارسی می کرد. حضرت شهید نظر به اخلاصی که از او دیده بود ، اول

^۱ به استناد این بیت تنگیزی بیردی عبرت گفته می توانیم که محوی بعد از این تاریخ شاید در ۱۲۳۶ هجری قمری وفات کرده است ، معادل عددی « شیخی عمرو » ۱۲۳۶ است. این ماده تاریخ نادرست است ، چونکه محوی تا سال ۱۲۳۹ زنده بوده است. متن اصلی این شعر در دست نیست. شاید در آن جا دیگر گونه بوده باشد.

یک دخترش ، بعد از فوت آن ، دختر دومش را به حباله نکاح او در آورد. در مرحله سوم ، خلیفه خود ساخت. درین زمان اشعار صوفیانه می سرود و محوی تخلص می کرد. روز وفات شیخ الاسلام می خواند که:

ای مسلمانان فغان من کم از یعقوب نیست

او پسر گم کرده باشد ، من پدر گم کرده ام»

الحاج محمد امین خان قیصاری / سال روایت ۱۳۵۵ هـ / قیصار

با اینکه تمام اشعار خویش را به زبان دری ایجاد کرده است ، نمونه‌یی از اشعار اوزبیکي را هم دارد. این هم غزل اوزبیکي او

هر گز من بیچاره‌نی جانا سوره مه ی سن
بیرلطف و کرامت قلیب اصلا سوره مه ی سن
کویدی یوراکیم هجر و فراقینگده نیتای من
حالینگ نیمه دیب دلبر رعنا سوره مه ی سن
آهو قرشینگ قیلدی مینی واله و حیران
شفقت قلیب ای کوزلری شهلا سوره مه ی سن
دیوانه بولیب کوه و بیابانگه چیقیب من
درمان یوقیدن ای بت رعنا سوره مه ی سن
محوی سینی دیب کیچدی بو عالم بری سیدن
بیر گوشه چشمک بیلده دانا سوره مه ی سن

[محوی قیصاری ، ۱۳۶۹: ۷۹]

جنیدالله حاذق

اسمش جنید الله مخدوم تخلصش حاذق از فضلاي مشهور عالم علم و ادب می باشد. در باره حاذق و وطنش تذکره نگاران اختلاف نظر بسیار دارند. فضلاي بخارا به اعتبار اینکه پدر حاذق قاضي کلان بخارا بوده ، او را بخارایی و عده بی از ادیبان مشارالیه را بلخی و صدر الدین عینی در تذکره مؤلفه خود « نمونه های ادبیات تاجیک » او را هراتی می گوید. اما من بنابر استنادات قطعه یی او را بدخشی می شمارم. چه در تذکره بهار بدخشان مرتبه فاضل محترم آقای سید عبدالکریم خان بدخشی و تذکره آینه بدخشان که تحت نظر علما و ادبای جید بدخشان با هر گونه تتبعات علمی و ادبی وانتقادات و تحقیقات صحیحه ترتیب شده ، جنید الله مخدوم را به ملاحظه اینکه حضرت پدرش از شهر بزرگ بدخشان می باشد و اقوامش تا الان در آن سرزمین امرار حیات دارند ، بدخشی می گویند. [شاه عبدالله بدخشی ، ۱۳۸۷: ۳۴] باید گفت که شاه عبدالله بدخشی ، دو حاذق رایکی دانسته است. حاذق مخدوم از بدخشان و جنید الله حاذق فاریاب – هرات است. (فاریاب به صفت زادگاه و هرات به صفت پرورشگاه) جنید الله بن اسلام شیخ متخلص به حاذق اصلاً از هرات بود و از این جا نسبه هروی به نام او ملحق است. تولد او به تقرب در اواخر قرن ۱۱ هجری قمری تخمیناً بین سالهای ۱۲۰۰-۱۲۰۲ واقع گردیده. استاد عینی در «نمونه ادبیات تاجیک» نوشته است که حاذق در زمان حکومت امیر حیدر خان از هرات به بخارا برای تحصیل آمده است. (بعد از ۱۲۲۰) اما سند متحدی در دست است که به شهادت آن حاذق سال ۱۲۱۸ هجری قمری (۱۸۰۳ میلادی) در مدرسه عالی (میر عرب) تحصیل علم می کرده است. در سند دیگر آمده است که حاذق سال ۱۲۲۰ همانا بعد از ختم تحصیل به فرمان امیر حیدر در همان مدرسه عالی به امامت مسجد مدرسه منصوب گردیده.

حاذق در علم طب نیز دانش خوبی اندوخته و به طبابت مردم به سان طبیب نامدار مشهور بوده است. تخلص شاعری او «حاذق» به مشغولیت و کسب طبیبی او مربوط بوده است. در باره مقام و مرتبه حاذق در دربار امیر حیدر اطلاع در دست نیست [باری]... بی اجازه امیر حیدر به خوقند مراجعت کرد. در خان نشین خوقند امیر عمر خان حکمرانی می کرد. حاذق مدتی در دربار امیر عمر خان نیز راه یافت. بعد از مدتی به بخارا برگشت و پنهان از از نظر امیر [امیر حیدر] در منزل خود زندگی کرد. در همین روزگار ، داستان یوسف زلیخا را به نظم آورد. در علم طب رساله یی به نام « شهر قانونچه » (?) یا تحقیق الفواید را نوشت. در سال ۱۲۴۰ به خوارزم مهاجرت کرد. خان خوارزم ، الله قلی خان وی را خوب پذیرایی کرد. حاذق به خواهش او ، چند جلد کتاب « روضة الصفا » را به تورکی ترجمه کرد. حاذق خود درین مورد

گفته است: «الله قلی بهادر خان... به فقیر حقیر جنید الله حاذق ولد اسلام شیخ... فرمودند که به اتمام ترجمه این نسخه کمر همت بر زده... با وجود آنکه الفاظ تورکی قرینم نبود و به حد اکثر نکات و اختلاط آن به مثل مونس [ترجمان] (ترجمان نخستین این کتاب که وفات کرده بود) واقف نبودند... شروع و افتتاح نمودند»

بعد از مدتی در سال ۱۲۴۴ حاذق باز به بخارا برگشت. درین وقت در تخت امارت بخارا، امیر نصر الله بهادر خان جلوس نموده بود. حاذق باز به دربار تقرب یافت. در سال ۱۲۵۸ امیر نصر الله به خوقند لشکر کشید. در شهر کشتار وحشیانه به راه انداخت. نادره بیگم را به دار آویخت. حاذق درین سفر همراه امیر بود. امیر از حاذق خواست که در وصف یورش او، قصیده بسراید. حاذق که از آن همه وحشت به جان رسیده بود، فوراً این بیت را خواند:

بریدی بر قد خود از ملامت لباسی تا به فردای قیامت

مؤلف انساب السلاطین [میرزا محمد عالم تاشکندی] می نویسد: امیر را چهل زیاده آمده، به رنگش قطره خون نمانده بود. ولی تاب آورده... سخنی نگفت. مخدوم حاذق به توهّم ماندند و همان شب سواره به شهر سبز گذشته رفتند. امیر نصر الله از جای حاذق آگهی یافته، چند تن از اوباشان و یکی جلاد را می فرستد تا شاعر را به قتل رسانند. این اوباشان و قاتلان شبی به منزل حاذق راه یافته، او را سر می برند. این واقعه مدّش وقت سحر روز شنبه ۲۵ ذی الحجه دوم دلو ۱۲۵۹ هـ رخ می دهد. قبر شاعر اکنون در قبرستان آخوند ناحیه کتاب

نزدیک شهر سبز واقع است. [هادی نژاد و خراسانی، ۱۳۸۸: ۳۰۰-۳۰۳]

قاری رحمت الله واضح بخاری در کتابش به نام تحفة الاحباب فی التذکرة الاصحاب در باره حاذق نوشته است که: «جنید الله مخدوم هروی ست. در اوائل عهد سلطنت امیر مبرور به بخارا آمده، به انواع تفقدات خسروانه و نوازشات سر فرازی یافته، با اکابر و افاضل بخارا محشور و محسود. تحصیل علوم مقرری نموده، در علم طبابت نیز عِلْم دعوی زده، به همین مناسبت خود را حاذق تخلص نموده. در فن شاعری سلیقه وافیه داشته، قصائد و اشعاری بسیار گفته. بعد از چند گاه به حکم تقدیر و آبخورش، به خوقند رفته، قصه یوسف و زلیخا را به نام حاکم آنجا، به نظم درآورده، صلات وافر و انعامات کثیره یافته. بعد از فوت عمر خان، باز به حکم العود احمد، به بخارا آمده، رجوع نموده، ترقیات مراتب عظیمه او را دست داده، بالاخره بنابر امری از سطوت سلطانی متوهم شده، به شهر سبز رفته، در آنجا به قتل رسید. القصه، مشارالیه مردی بود حکیم و بسیار به صحبت اکابر رسیده. لاابال مشرب، قلندر مزاج. اشعارش از آن مشهور است که بیان می گردد و به خاطر قاصر می رسد که شهرت شعری از رتبه آن به درجات بیشتر است و امثال این واقعه در هر عهد و عصر جاری و ساری ست.» [تحفة الاحباب]

در مورد مادر و جای تولد حاذق ، خلیفه عبدالقدیر شیخ الاسلامی به تاریخ ۲۰ سرطان ۱۳۹۱ در شهر مزار شریف این معلومات را داد: « مادر جنید الله حاذق خوشحال بی بی نام دارد و از قریه اونجلاد (اونگچی ارلات) شهر میمنه است. شیخ الاسلام [پدر حاذق] بعد از سه یا چار سال بود و باش درین قریه به قشلاق خواجه کینتی السوالی قیصار ولایت فاریاب کوچ می کند. تولد حاذق در قریه خواجه کینتی السوالی قیصار ولایت فاریاب صورت گرفته است. حاذق فرزند دوم خانواده بوده است. فرزند اول ابوالقاسم نام داشته. »

آثار حاذق

۱. دیوان اشعار که در زمان حیات شاعر در خوقند به چاپ رسیده است. [هادی زاده / خراسانی ، ۱۳۸۸: ۳۰۳]^۱
۲. مثنوی یوسف زلیخا (در حواشی دیوان مولانا جامی در هند چاپ شده)
۳. واقعات اسلامی معروف به مناقب اسلامیه که در سال ۱۳۷۳ به کوشش محمد کاظم امینی در میمنه به چاپ رسید بنا به گفته الحاج استاد محمد کاظم امینی ، بنابر علی ناموجه از نشر آن جلوگیری به عمل آمد. به آتش افکنده شد
۴. تحفة الوزرا چاپ میمنه [امینی ، ۱۳۷۶: ۲]
۵. شهر قانونچه یا تحقیق الفوائد
۵. ترجمه بخش هایی از روضة الصفا

محبت شعله سی

یوزنگ کورگاچ کورالمام طاقت اشکیم هجومینده
نچوک کیم تاب قالمس مهر دین گردون نجومینده
خیالینگ بیرله سین سیز دوش شیرین کام اولمیشدیم
مگر کیم وصل تریاقی ایدی هجران سومومینده
سینینگ حسنینگ کبی زلفینگ ایله نظاره کورگان یوق
نه کاکل شام زنگینده ، نه عارض صبح رومینده
نیچوککیم صبحدم رنگین قویاش نینگ پنجه سی اولمیش
سر افراز ایت صبا توپراغیمی یاریم قدومینده
چوچوک سوزی بیله یاریم دن ایمس بولماقیم ممکن
ایرور نوشیغه نیش ، انداق کیم بولمیش شهد مومینده
لب لعلینگ تیشینگ ایله سوزینگنی آب و رنگی دن
ساچر جوهر تنورینده ، ترار گوهر نظومینده

^۱ از دیوان حاذق تنها یک نسخه موجود در پژوهشگاه خاور شناسی پترزبورگ زیر شماره ۴۷۰ م به تعداد ۸۰۰ بیت غزل ، قصیده و قطعه بازمانده است.

ایرور کورگاچ زمان جان بیرماق عاشق لرغه هم واجب
قان ایچماق گر حلال اولمیش ، پریوشلر رسومینده
محبت شعله سیدین بولماغان یوز داغ دنیا تینگ
قنی بیر شمع مزارینده ؟ قنی بیر لاله ، بومینده ؟
نی تانگ ایرمیش اگر حاذق نینگ کلکیدن شکر تامسه
چو یوق وصف خطینگ دن اوزگه مضمونی ، رقومینده

[گداز و دیگران ، ۱۳۶۹: ۱۷]

شیدا کونگیل

محبت محتین بیلگن کیشی راحت پسند اېتمس ،
اچیق می ایسته گن مخمور طبعی میل قند اېتمس
بو شیدا کونگیلی چون باغله دی زُنا زلفی له ،
کیشی دیوانه نی زنجیر ایله بو نوع بند اېتمس .
عصایی ناتوان کونگلو مغه بیردی قامتینگ شوقی ،
بو ینگلیغ ناله جرأت یوقسه میندېک دردمند اېتمس .
سین و کوثر زلالی و مین و آنینگ لبین ذوقی ،
نیته ی ، ای زاهد ، اندین اؤزگه سوو کونگیلیم پسند اېتمس .
کیل ، ای ناصح ، ایشیت پندیم اؤزینگ ، دېوانه بولمیشمین ،
نیچون کیم بیلمه دینگ دېوانه لرگه پند سود اېتمس .
تبسم گر لبیدین کؤز توترسېن ، ییغله گیل ، حاذق !
بولوت آقوزمه گونچه یاشینی گل نوشخند اېتمس .

پوهنوال دکتور سید محمد عالم لبیب مقاله سیدن / فیس بوک

شاه ویسی معروف به چوت خلیفه

ایشان چوت مشهور به چوت بابا فرزند داملا جبار قل. ویسی تخلص شاعر است و لفظ خلیفه، لقب عارفان میباشد و شاه لقبی ست که مریدان نسبت اخلاص و ارادت خویش به وی داده اند.^۱ در باره او یگانه منبعی که معلومات اندک دارد، شجره نامه اوست. این شجره نامه در سال ۱۱۸۲ هجری قمری نگاشته شده است. به استناد آن، شاه ویسی سه سال در قشلاقی به نام هودک یا اودک، در نزد شخصی به نام سرخ سلطان به شبانی پرداخته است. اولاد و احفاد چوت خلیفه در قریه یتو جان یا یتو بابا اقامت دارند. [امینی، ۱۳۸۴: ۴-۶]

چند یاد داشت

- ۱- امینی صاحب در این مقدمه یا پیش گفتار نوشته اند که: «شجره نامه در طوماری به... که اساس کار پژوهشی نویسنده سطور [و] دانشمند گرامی رحیم ابراهیم... گردید.» من این شجره نامه را هیچ گاهی ندیده ام و نه هم اساس کار من بوده است.
- ۲- «نخستین گام در رابطه به معرفی شاعر... طی سالهای ۱۳۷۰-۱۳۷۱ توسط نویسنده سطور برداشته شد.» این ادعای امینی صاحب دور از واقع است. ویسی بار اول در آریانا دایرةالمعارف در سال ۱۳۴۳ معرفی شد. بعداً متکی به همان معلومات، در کتاب دوجلدی به نام «تاریخ علمای بلخ» در ایران معرفی شد. نویسندگان جلد اول رنگین کمان شعر مرحله دیگر معرفی او را عرضه داشتند و بالاخره قبل از ایشان من طی مقاله‌یی تحت عنوان «۳۵ بیت دیگر از شاه ویسی» در سال ۱۳۶۹ نوشته؛ سه غزل شاویسی را در روزنامه فاریاب معرفی کرده بودم.
- ۳- در صفحه ۵ نوشته اند «قابل یاد کرد است که نسخه‌یی از دیوان شاه ویسی در سال ۱۳۴۱ توسط شخصی به نام صالح محمد...» تا اخیر این همان معلوماتی ست که من بر اساس چار صفحه‌یی که از دیوان ویسی به دست آورده شده بود؛ در سال ۱۳۶۹ در روزنامه فاریاب به نشر سپرده بودم.

^۱ شاه لقب خلیفه‌های طریقه نقشبندیه است. نه اینکه مریدان به کسی بدهد.

ویسی نینگ شعرلریدن آڭلر

یار عهدی

کیچه کوندوز مین یورار من ، عهد بیر یار آختاریب
بلبل شوریده من گلشنده گلزار آختاریب
شیخ صنعان دیک همه زهد و ورع دین ایریلیب
عاشق ترسا بولیب من ، زلف زنار آختاریب
زاهده جنت کیراک ، صوفیلره پشمن کلاه
مین بو غربتده قالیب من ، ناله زار آختاریب
بول منگا تقدیر ایکان دور ، بیلمه دیم تعبیرینی
دنیا نی ترک ایله دیم ، خوش باد رفتار آختاریب
مین سینی وصلینگ تیلاب ، توشتمو بیابان دشتیغه
یاسمین زار لارنی کیزدیم ، گل بیخار آختاریب
بول جهان دشتیده «ویسی» دور ، بیابان طلب
جمله عاشق کیتیلار ، مانندی یوق یار آختاریب

غفلت اویقوسی

بیر کونی کیلسه اجل ، آخر مینی حیران قیلور
کوزلاریم نورین آلیب ، عقلیمنی سرگردان قیلور
مین کسلدیک سرغاریب ، آخر کیتار من بیر کونی
بو اجل نینگ لشکری باش اوستیده طغیان قیلور
مین ینه غفلت بیلان ، باشیم خراب بولگان ایکان
کوپ پشیمانلیک بیلن آخر مینی حیران قیلور
خلق ایچینده باشیمه کییگان کلاه زرنگار
عاریت تونین آلیب کور ، عاقبت عریان قیلور
«ویسیا» سین توبه قیلغیل بیر ایگامنی ذاتیغه
گر قبول ایتسا سینی ، حوری بیلان رضوان قیلور

[امینی ، ۱۳۸۴ : ۷/۲]

۳۵ بیت دیگر از شاه ویسی

خاطره: در پداگوژی فاریاب درس میدادم. روزی محصلی دو دوق از کتابچه‌ی آورده برایم نشان داد که استاد این کتابچه پیش یک بقال بود. ورقهای آن را کنده پوری می‌کرد. من کمی نخود خریدم. به این دو ورق برایم داد. آن دو ورق عبارت بود از ۳۵ بیت از شاه ویسی، غزلی از عشق‌ری و هم یادداشت ناسخ دیوان شاه ویسی. آن چار صفحه را اینجا قید می‌کنم چون می‌ترسم که آن دو ورق از نزد من هم گم شود.

« خاطره در باب تحریر کتابِ هذا

زمانی که صوفی محمد امین بن () ساکن انصل () [؟] فعلاً مسکونهٔ افغانکوت میمنه یکی از مخلصان و مریدان جناب شاه ویس صاحب بوده شب و روز در تجسس تاریخ و کتب حقیقی ایشان و به ذکر حق تعالی به سر می‌برد. لهذا تا حد امکان طور اجمالی تاریخ جناب ایشان را دستیاب نموده که در جملهٔ تاریخ شان غزلیات شاه ویس نیز شامل است. اگر چه سنه و سال ورود شان در میمنه به این تاریخچه توضیح نیست، با آن هم نسبت معلومات اجمال احوال شان اکتفا کرده من عاجز را به تحریر و طبع مؤظف ساختند. من صالح محمد ساکن افغانکوت که یکی از مخلصان نیز بوده اما درین امر مبادرت ورزیده این تحریری را طور یادگار بنوشتیم. در حین خواندن در حق این عاجز نیز دعای خیر و مغفرت فرمایید.

هر که خواند دعا طمع دارم

زان که من بندهٔ گنهکارم/تحریر ۲۰ سرطان ۱۳۴۱^۱

... توشتی بو فالیم واژگون عشق یولیده حالیم زبون
توکولدی قانیم لاله گون خلق مینی رسوا دیدیلار
باردیم بو گون چلتن بیله ایچتیم شرابی چند بیله
من خانه گه بر بند بیله خلق مینی رسوا دیدیلار
اوردی رقیب لر باشیمه تحسین مینینگ برداشیمه

^۱ در این چار صفحه، غزلی از عشق‌ری نیز آمده است: غزل عشق‌ری راجع به مزار شریف/شاه‌ها به طوف منزل و ایوانت آمدم /بر دیدن مزار عنایات آمدم (؟)/چون در سخا و جود تویی در جهان علن/من بر امید بخشش احسانت آمدم/چون در چار سمت تو باشد چهار باغ/در راه دور سیر گلستانت آمدم/گلدسته‌ها و تاق و رواق مزار تو/ دارد ضیاً به طور چراغانت آمدم/دیدم چهار باغ ترا من به چهار فصل/هم در بهار و هم به زمستانت آمدم/بسیار آمدم به مزار شریف تو/چون خواستی ز لطف به فرمانت آمدم/این دخمه مزار تو سد سکندر است/بهر زیارت تل. خیرانت آمدم /ساقی حوض کوثر خلد برین تویی/من تشنه لب به آرزوی آنت آمدم /بر مسجد جدید تو کیف. دیگر بود/از خاطر جماعت و آذانت آمدم/خیل کبوتران تو یک دسته کاغذ است/پرواز کرده سیر طیورانت آمدم/وقت سحر اگر نرسیدم معاف کن /«سیلینگ» به شام غریبان آمدم /خواهد خدا که دست من. نارسا رسد/از باعث گرفتن دامانت آمدم /راهی شدم به سوی تو بی‌زاد و راحله/چون مخلصان بی‌سر و سامانت آمدم /همشهریان تو همه دارند مردمی/دیدار مردمان قدر دانت آمدم /بر وجه دیگری چو نباشد لیاقتم/خود را شمرده زمرهٔ کلبانت آمدم /فخرم همین بس است به دنیا و آخرت/اگر در شمار جمیع گدایانت آمدم/شکر خدا کنم که رسیدم به روضه ات/بجودم به آرزو و به آرمانت آمدم/در این دیار نیست مرا کار دیگری/تعظیم این لوی درخشانت آمدم. ختم غزل «سیلینگ» مرکب است از سبیل / سیر + ing. به معنای سیر و تماشا است.

تولدی جهان کوز یاشیمه خلق مینی رسوا دیدیلار
حقدن ندا ایشیتگان سر پنهان دوریشلار
یغلاب کوزین یاش ایتگان سر پنهان دوریشلار
یا [؟] قان یوتکان یراک بغرینی ایرتگان
اسرارین حق ایتکان سر پنهان دوریشلار
اوچرا دینگ ای دلربا مهرینگ سینم ایچره جا
دایم دور خوف ورجا سر پنهان دوریشلار
درگاه دلنی آچگان فیض ولایت ساچگان
شیخ ناقص دین قاچگان سر پنهان دوریشلار
سیر صفات دین اوتکان قطب لاهوت گاه ایتکان
ویسی دیب آتیم ایتکان سر پنهان دوریشلار

—
اوچرا دی منگا بوگون سر پنهان دوریشلار
بولدی حالیم دگر گون سر پنهان دوریشلار
یوردوم بیابانلاره حیران و حیرت زده
تاغلار ایچیده غار ده سر پنهان دوریشلار
خلوت ده اولتورورلار... تینمای قیلورلار
وحدن سرین ییلورلار سر پنهان دوریشلار
بنیطر [؟] از قل و قال دانا لیغدین بولوب لال
معرفت ده بر کمال سر پنهان دوریشلار
منزل لری کوهساره چلتن بیله بیر غاره
محکمه ده حصاره سر پنهان دوریشلار
عاشق بیله عارفنی ایتای دیسم بو سرنی
قیسی تیل بیله دیرنی سر پنهان دوریشلار
ایتمه دیب بیردی تعلیم منگا مهیا بو علم
افکار دانا سلیم سر پنهان دوریشلار
کوبتور امیدیم سیندین ای سلطان شاه دین
چلتن بیله همنشین سر پنهان دوریشلار
سیر ایتمیم بیگانه گاه توشتمیم دام و دانه گاه
یوب بیرگان میخانه گاه سر پنهان دوریشلار
ویسی خطالیک ایتمی اسرار دین خلقه ایتمی

ایمدی توبه ناب ایټی سر پنهان دوریشلار

—
کوب رند خراباتی میخانه گه کیلینگلار
چلتن لارین صحبتی میخانه گه کیلینگلار
ساز ایله دف ونی نی ساز ایله هیاهی نی
ایمدی ایچالوک می نی میخانه گه کیلینگلار
نفس سینی هلاک ایټی سگ اوزی نی سیمورټی
فرصت غنیمت اوټی میخانه گه کیلینگلار
تارکوچه گه کیرمانگمی؟ ایمدی توشه آلمانگمی؟
اویقودن اویغانمانگمی؟ میخانه گه کیلینگلار
دین ملکین آلائی دیسانگ بیر یارنی کورای دیسانگ
بول سرنی بیلائی دیسانگ میخانه گه کیلینگلار
کیل ایمدی بول روحانی ذکر ایلاگین سبحانی
آقسون یوراکینگ قانی میخانه گه کیلینگلار
مین بیله سماع ترتیب شیطان یولیدین قیتی
مستانه غزل ایتی ب میخانه گه کیلینگلار
بول راه ملامت دور ظاهر گه سلامت دور
باشیدن بول عادت دور میخانه گه کیلینگلار
پندار ایمان قبردین عار ایلامه ذکر دین
آلگین خبر اول سردین میخانه گه کیلینگلار
ویسی یولیدین قیتمه ذکر دین ایاق تارتمه
حیران بولوبان یاتمه میخانه گه کیلینگلار»

غزل دیگر جناب شاه ویس علیه الرحمه

یاریم کورای دیسم صد نغمه و ناز ایلار
هر چند سویای دیسم اول سوکوب آغاز ایلار
بیر سالهای ینه منگا کوز اوچی بیله دلبر
زاهد اینه بدگمان بول سوزنی مجاز ایلار
یوز مکر و مجاز بیرله بیگانه گا سوز ایلاب
عشق اوتیگایاندوروب جانیمگا گداز ایلار

هر کیمده خبر یوقتور بول سرنی اونی ییلسون؟
عارف اولی عاشق طور تاغیدا راز ایلار [؟]
قیلسنگ کولوبان دلبر بو غمزۀ ناز بیرله
عاشق بیله عارفنی کونگلینی قرار ایلار
یاریم مینی قوولابان ایشیکگا قویماسه
عاشق بو خراب ویسی صدر عذر و نیاز ایلار»

تینگری بیردی عبرت^۱

این شاعر در قرن ۱۳ سیمای خیلی برجسته ادبیات تورکی - خراسانی یا اوزبیکي ست. او ۲۲۱ سال قبل از امروز یعنی از ۱۲۸۷ در قریه ثور السوالی قیصار ولایت فاریاب متولد شده است. دو اثر منظوم به نامهای « داستان ابراهیم ادهم » و « مفید الاموات » از او به یادگار مانده. عبرت « داستان ابراهیم ادهم » را در ماه رمضان المبارک ۱۲۴۶ هجری قمری در ثور نارین به نظم آورده است. شماره ابیات آن به ۳۲۲۳ بیت می‌رسد. « مفید الاموات » کتابی ست فقهی که در آن احکام تکفین و تغسیل و تجهیز و توریث و... به زبان شعر بیان شده است. [امینی ، ۱۳۸۴: ۱۵]

او شاعری عارف است و سلسله انساب تصوفی او به نعمت الله محوی قیصاری میرسد. داستان ابراهیم ادهم از شمار داستانهای معروف عرفانیست. این داستان را هم به نظم آورده است. معلومات بیشتر را بخش خاتمه داستان که در اینجا اقتباس گردیده است در اختیار خوانندگان میگذارد. [امینی ، ۱۳۸۴: ۱۵-۱۷]

یادداشت: دیوان محوی قیصاری در سال ۱۳۶۹ چاپ شده ، نه در ۱۳۷۰.

نالان بلبل

قالمسون مین دیک کیشی کشور ستانیدن جدا
سلطنت لیک تخت ایگاسی ، سلطان دین جدا
بلبل نالان کبی اول گل ستانی دین جدا
شهسواری اول شه رستم نشانی دین جدا
قالمسون هیچ بنده میندیک یار جانی دین جدا
بولمسون هیچکیم مین دیک ، مهربانی دین جدا

سین اوزینگ ایشینگنی قیلدینگ ، رخس همتنی مینیب
مبتلا قیلدینگ مینی بولینگکه سرگردان قلیب
کویدوریب عشق اوتینه چون بلبل نالان بولیب
غنچه ینگلیغ ته به ته بغر دلیم نی قان قلیب

^۱ تخلص این شاعر را محمد کاظم امینی ، عبرتی قید کرده اند. تخلص این شاعر به استناد هر دو نمونه نقل شده در کتاب رنگین کمان شعر ج ۲ ، [امینی ، ۱۳۸۴] عبرت است.

قالمسون هیچ بنده میندیک یار جانی دین جدا
بولمسون هیچکیم میندیک ، مهربانی دین جدا

شام غربت ایچره قالدیم سورمه دینگ حالیم مینینگ
یانه باقیب قیریلیب سورگیل بو احوالیم مینینگ
واژگون بولدی نیتای بو بخت و اقبالیم مینینگ
قالمس ایردی یانه قاتیب اوشبو احوالیم مینینگ
قالمسون هیچ بنده میندیک یار جانی دین جدا
بولمسون هیچکیم میندیک ، مهربانی دین جدا

عبرتاسین ییغله گیل هر دم اوقیب بو داستان
هیچ کیشی گا قیلغه نی یوقتور وفا اوشبو جهان
برچه کیئی بغری کویگان ، کوزی نملی ، کونگلی قان
بارمو آدم اوغلی دن ، میندیک یمانلردین یمان؟
قالمسون هیچ بنده میندیک یار جانی دین جدا
بولمسون هیچکیم میندیک ، مهربانی دین جدا

ابراهیم ادهم داستانی نینگ «خاتمة الكتاب» ی

توگاندی داستان شیخ سلطان
شفاعت ایله گای روز قیامت
الم لرنی یازیب گلگون نشان قیل
یوراکنی خونی دین یازدیم بو داستان
بار ایردی نیچه مینده همزبانیم
ألرنینگ خاک پایي گه فدا من
جدا لیک دین بولیب من بینوالر
نیچوک قیلسون نوا بیچاره بلبل^۲
فراز عرش اعظم آشیانی
ایدیلار هر بیری دریای عمان
ایدیلار در «قد یتم اهتدیتم»
ایدیلار عارف بالله مطلق
حضور ماسوی الله به تصدیق
فدا پروانه بولمس غایبانه
سونوب باشیم بولای مین قیته یانیب
قیلای یوزجان ، أنینگ یولینده قربان
کوزومگا سرمه بولسون خاک پایي
بولوب من طرفه کیم خاطر پریشان
قالیب من یولده بی دستگیر لیکدن
بولوبتور سرخ چهرم ، مثل توپراق
بو داستانلارنی قیلدیم روی دفتر
بیلور قدرینی هر کیم بولسه غملیک
عبث اوتکاردیم عمریم هر نه بارین
اوزومگا تایمه دیم همراز بیر یار
قانی تاپسام اولاردیک رازدانلر

کیل ای طوطی تکلم و خوش الحان
تیلله ارواح نیکان استعانت
اوزینگنی حسب حالینگدین بیان قیل
غرض دلگیرلیک دن اهل یاران
ألر گویا ایدی روح و روانیم
بولیب مین همزبانلر دین جدا من
ألر بیرله قیلور دیم صد نوالر
خراب اولگه ی گلستان بولمه سه گل
ادا بولمس صفت قیلسم بیانی
ألرنینگ^۱ پیروی بیر نیچه یاران
باریسی بحر وحدت دا ایدی گم
همه بحر محبت گا ایدی غرق
تمامی ایردیلار اهل محقق
تاپیلمس بولسه شمعی دین نشانه
قانی تاپسام او ایرلردیک مصاحب
نثار ایتای ألرنینگ یولیده جان
یوزین کورسام قیله ی جانیم فدایی
ألردین ایریلیب مین زار و حیران
برادرلار غرض دلگیرلیک دین
مینی بولگایدی لحظه طاقتیم تاق
غرض اوشبو سبب دین ای یارانلر
کوروب قیلسون تقحص هر الم لیک
کمینه ، جاییم ایرور شور نارین
قرب دور مونگه الهار ایله قیصار
بار ایردی نیچه مینده همزبانلر

^۱ آمینی: ألرنی.

^۲ بعد از این بیت ، ابیاتی در منقبت محوی قیصاری می آید. رجوع کنید به محوی قیصاری.

^۳ چاپده: اونی ایدی

که اسم خاکیم ایرور «تینگری بیردی»
 غریب افتاده صحرا مرگ دور من
 دیشیم ده بار کلفت دین تراغیم
 اوزومگا تاپمادیم بیر یار همدم
 توتولغان گرد کلفت دین قباغیم
 لباسیم ، کلفتیم دور ، غم ، سواریم
 غم و اندوهیم ايله اشک دیدم
 همای طالع بختیم زبون دور
 جهانده بیتگان ایکن شور بختیم
 فلککه باج بیرگان تخت ايله تاج
 لوای دولتم دستیمده محنت
 همای طالعیم دین دور ، سینوق بال
 زبوندور اختر بختیم ندم دن
 جهانده مین اسیر درد هجران
 گل ایسته ب ناله قیلغان مثل بلبل
 ایرور من دیر ارا غم پایمالی
 کیلادور باشیمه هر لحظه یوز غم
 کورار من یوز جفا دنیا ایشی دن
 مینی بیلسانگ جهانده بیر غریب من
 قضانینگ قسمتینینگ مبتلاسی
 المدین بغری کویگان زار دور من
 ایرور من لشکر غم پایمالی
 خراباتی اولوب آشفته حالیم
 قیلیب تسبیح و دستاریم میه رهن
 ایرور من برچه ایل نینگ سرنگونی
 توشالغان کبر و نخوت دین پلاسیم
 ریا دور قیلگان ایشیم دور بد افعال
 همیشه هرزه گوینک فعل و خویم
 مسلمانلیغنی لافین مین اوروب من
 طهارت قیلسام ایرور فکر دنیا
 ریا بیرله قویوب مسجد ساری پای

آلار پایین تاپیلماس خاک گردی
 تهی نی ، بی ثمر ، بی برگ دور من
 ایرور خاشاک خاک چارباغیم
 کونگل سرینی ایتای اونگا دیسم
 پیچ اورغان دود حسرت دین دماغیم
 رفیقیم ، محنتیم دور یار غاریم
 اوتادور قیغو کلفت دا به هر دم
 گشاد سرو قدیم سرنگون دور
 ملالت دین قورولغان پای تختیم
 آشان غم هجریدن باشینه امواج
 جفا ، منشی ، رقم قیلغان شکایت
 شکسته دل ، بوزوق ، آشفته احوال
 نهالیم سرنگون دور بار غم دن
 غریب و خاکسار اهل دوران
 توککان نوش وقت ، خُمدن باده و مل
 که سینغان نوش می وقتی ، سفالی
 کونگلدن بیر دمی بولماس غمی کم
 که راحت کورمادیم هیچ بیر کیشی دن
 بو دنیا لذتی دین بی نصیب من
 فلک سرگشته لارین پیشواسی
 دلی صد پاره بیر افکار دور من
 بوزقدور خاطر اشکسته حالی
 می ایستاب ایلکیمه سندی سفالیم
 که هم ناموس و ننگ ترکیب ایتیب من
 تولای یار و برادر نینگ زبونی
 ملامت تونی دور کیگان لباسیم
 کیچار فسق و فجوره روز هم سال
 که میندین هیچ کیمه تیگماس نیکویم
 خلاف نفس ایتالمای یوگوروب من
 صلواتیم نی اوقور من بیر تمنا
 قیلور من نیچه نا شرع ایش برپای

بو دهره میندین اوزگا بیر یمان یوق
مگر لطف ایتسه مین عاصی غه الله
مبارک ماه روزه خیر مقدم
خصوصاً هر کیمه بولگنده اخلاص
اوقوسه صدق بیرله جان و دلده
دعا ایلاب تیلاسه استعانت
طفیل حضرت سلطان ادهم
کیم اولدی دوشنیه ، لیل معراج
اگرچه کوزده سهل بیتی کورونور
اگر کیم مونچه طبع آدمی کهل
خطاسی بولسه تصحیح ایلانگیز لر
اوقوب قیلسه دعای خیر هر کیم

مینینگ دیک نیتی بد ، بد گمان یوق
اوزی قیلگان سیور قل لارگه همراه
یازیلدی قصه سلطان ادهم
ایرور بو داستان بند اخلاص
که هر نه مطلبی بولسه کونگولده
قیامت کونده قیلغای دور شفاعت
الهی لطف قیلغیل آخر دم
که هر بیر بیت ایرور بیر دره التاج
ایرور انصافلیککا هر بیرى در
جوانلیک طبعی نازک لرگه دور سهل
چرا معذور غریب «عبرت» دینگیز لر
خدا قیلسون دم آخر ده بی بیم

[امینی ۱۳۸۴: ۱۸-۲۵]

نادر نیاز قادری / قادری پلنگ پوش

« حاجی نادر نیاز ملقب به پلنگ پوش در نیمه دوم سده یازدهم هجری (۱۷ میلادی) در قریه عربشاه بالای اندخوی - اکنون از مربوطات السوالی خان چارباغ - متولد گردید. بعد از اكمال درس و تعلیم در مدارس اندخوی در چل و پنج سالگی راه سفر را در پیش گرفت و به شهر هایی چون کشمیر ، بغداد ، شام ، بخارا و روم (توریه امروز) سفر نموده بالاخره به زیارت بیت الله شریف مشرف شد. ^۱ او درکشمیر ۱۸ ماه نزد ایشان خواجه شاه نیاز تاشکینتی (وفات ۱۲۴۲ هجری قمری) مشق تلاوت قران کرد و اشعاری سرود و مجموعه آن اشعار را «غربتنامه» نام گذاشت و به اولاد خود فرستاد. قادری پس از سی سال سفر به زادگاهش - اندخوی - آمد و به عمر هفتاد وفات نمود و در جوار شرقی مدرسه بابا ولی دفن گردید. ^۲ مرقدش به مزار حاجی ایشان مشهور است. قادری در طریقت پیرو طریقه قادریه که بنیان گذار آن شیخ عبدالقادر گیلانی می باشد ، بود. به همین مناسبت تخلص قادری را برای خود گزیده است. قادری با شاعران متصوف و ذواللسانین چون بابا رحیم مشرب و صوفی الله یار هم روزگار بوده و در یادداشت هایش از ملاقات با آنان تذکر رفته است. اشعار دری و تورکی او توسط پوهنوال سید محمد عالم لیبب استاد پوهنتون کابل ، آماده چاپ شده است.

[متین اندخویی ، ۱۳۸۵ : ۴۲-۴۳]

صنما نگاه مستینگ مینی سالدی اوشبو حاله
قوروماس کوزیم نینگ یاشی توکولور مثال ژاله
قادری قولونگ قریبتور که سقالی آقریتور
اُنی قوش بو دیر ایلگیا ، قولیگا بیریب پیاله

[گداز و دیگران ، ۱۳۶۹ : ۷]

^۱ در رنگین کمان شعر « هفت بار به زیارت خانه خدا مشرف شد » آمده است.
^۲ اگر در ۴۵ ساله گی سفر نموده ، بعد از سی سال سفر وفات کرده باشد ، عمر او ۷۵ سال می شود.

متن کامل اشعار تورکي نیازی

یادداشت: این هم متن کامل اشعار اوزبیکي قادری پلنگ پوش. این متن را محترم پوهندوی سید محمد عالم لیب استاد دیپارتمنت تورکی پوهنتون کابل تصحیح و آماده کرده اند. متن مذکور را محترم استاد متین اندخویی در اختیار من گذاشتند که از این لطف شان سپاسگزارم. عنوانها را نیز استاد متین انتخاب کرده اند. [قادر نیاز نیازی ، ۱۳۹۶]

توزسيز کلام

کیمه راز دلم ایته ی ، عجایب حال زاریم بار
بورکده درد و غم ، باشیمده بیر سودای یاریم بار
بو یولده زاهدا ، سیندیک اویالم ، پاکدل دور من
که می بیرله یوویلگن تنده ثوب خوش نگاریم بار
کوروب بو تیلبه احوالیم نی زهد اهلی حسد ایتگه ی
قاشیمده می ، لبیم ده ئی ، قولومده ، ساز و تاریم بار
مینى قورقوتمه گیل ای محتسب ، توزسيز کلاینگدن
باشیمدن ایمدی سو آشتی ، قچان پروای عاریم بار
سینینگ پندینگ بیلا[اصلا] کوتارم معصیتن قول
اوقوب من آیت «لا تقنطو» کونگول مداریم بار
ییمه غم «قادری» محشر ده اُمت ضامنی بولگه ی
محمد آتلی حق نینگ در گهیده شهسواریم بار

مینگ ناز

اوشل سرو روانیم هر طرف قصد شکار ایلر
توکوب قانلرنی سودیک بیر یوزینی لاله زار ایلر
بو صورت بیرله یاریم هر تاملان اوینب قدم چیکسه
یوزی گلدیک یا نیب بیر یوزینی رشک بهار ایلر
تمام عاشق صادقلری حیران و سرگردان
رقیب بوالهوس لرنی کورینگ اوزیگه یار ایلر
کونگولنی قولگه آگونچه قیلر یوزعشوه ومینگ ناز
وفا ، عهدیگه ایتمه ی ، [سونگره] دللرنی فگار ایلر
بیابان گیزمه یین نیله ی مینگه اوزگه علاج اولمز

مینینگ هر کیم بو حالیمنی کوروب بی شېبه عار ایلر
نیچوک بو عشق اوتینی «قادی» کونگولومگه [جا]
قیلدینگ انینگ هرذره سی توشه یوزکغه ، بقرار ایلر

ایسته ی دور

هنوز کونگولوم اوشل دلربانی ایسته ی دور
قرانغو کلبه سی ایچره ضیائی ایسته ی دور
سوجه ره دی ینه کوکسیم ارا مژده زخمی
ینه باشیغه بو ینگلیغ بلانی ایسته ی دور
کونگول قوشی خم زلفونگگه میل ایتیب اورینور
یتیب وصالینگگه بیر یخشی جانی ایسته ی دور
مینینگ حزین یوراکیم عشق تاغی نی اویبان
بو یولغه بیر بُت شیرین ادانی ایسته ی دور
گزیب بو «قادی» بغداد و روم و شام یولین
اوزیگه مرشد قلب صفانی ایسته ی

دور عشق دردی

بو عشق دردی گه عاشق دوانی ایسته ی دور
باش اوزره سایه بال همانی ایسته ی دور
بو کوز بیلن یوراکیم نینگ علاجینی نیله ی
کینگاش ایتیب ینه بیر ماجرانی ایسته ی دور
تمام خلق اراسیده دور بو سوز مشهور
همیشه غمزده ، درد و بلانی ایسته ی دور
کونگول المزده لردیک تسلی دل اوچون
ینه بو ایگنیگه نیلی قبانی ایسته ی دور
همیشه «قادی» اول یار کویی ساری باریب
اوزیگه حسرت و داغ جفانی ایسته ی دور

غم یوکی بوکدی

مینګه هر گز بیلینمز لذت و عیش جهان سن سیز
خدا دنیا ده بیر دم قویمه سین ، ای مهربان سن سیز
سینینګ هجرینګده آخر قامتیم نی غم یوکی بوکدی
کوزوم یاشی روان بولدی و رنگیم زعفران سن سیز
خیالیم دیده سیګه قامتینګ سرو و یوزونګ گل دور
حلاوت بیرمه گی کونګلومغه سیر بوستان سن سیز
کیتیب دور اختیار عقل و هوشیم تیلبه لر ینګلیغ
اوقورمن اوز – اوزیم دن کوچه لر ده داستان سن سیز
دوا بول درد یغه ایسته ب تاپالمه ی «قادی» بولګون
همیشه بولدی سرگردان و زار و ناتوان سن سیز

اوچره تمه گیل

کیشینی غمګه ، خدا ، قیلمه مبتلا میندیک
جهانده هیچ کیمه اوچره تمه گیل بلا میندیک
تاپالمه یین اثر اول یاردن گیزیب هر یان
کلاه ژنده کییب بولمه سین گدا میندیک
جفا و جور چیکیبان وفا یوزین کورمه ی
کورونګ بو یارغه کیم قیلدی جان ، فدا میندیک
دعا قیلینګ بو جهان ایچره عاشق محزون
که یار شفیقی دن بولمه سین جدا میندیک
نګار لیلی و شیم انچه ایّی مینګه جفا
خراب بولمه دی مجنون بینوا میندیک
غریب «قادی» نینګ دایما بودور وردی
جهانده هیچ کیشی نی قیلمه سین خدا میندیک

آت اوینه تیب

مینیب آت ، اوینه تیب یوز ناز بیرلن گلعداریم کیل
یتیشدی جان لبیم غه قالمه دی صبر و قراریم کیل
مینینګ هرکیم بو حالیمنی کوروب ایل یوودی دنیادن

کونگول نی بوزمه سین بو ناله های زار زاریم کیل
تیریکلیده خبر هیچ آلمه دینگ حال نزاریمدن
اولدن سونگ مزاریم باشیغه زیبا نگاریم کیل
سینینگ هجرینگده سولدی آه بول کون کوکس ارا کونگلیم
یوزینگنینگ جلوه سیدن جان تاپای ، رشک بهاریم کیل
غمینگدن تیش توشوب ، سقال آقردی ، بولدی خم قدیم
که بیرکون دیمه دینگ ای «قادری» خوار و زاریم کیل

ناز ایته سن

پریوشیم ، یاشورون اوزگه لرگه ناز ایته سن!
مینى کورنده سبب نی دور ، احتراز ایته سن؟
غمینگ ده طاقتم ایتب ، اورتنش نه امکان دور
نی چون بو درد نی ، عشاققه دراز ایته سن
جفا و جور بیلن من غریب و محزون نی
فراقینگ آتشیغه لایق گداز ایته سن
کوز اوچی بیرله باقیب ، اوزگه نی قیلور سن مست
حقیقی عاشقینگکه التفات ، آز ایته سن
ریالی طاعت ایله مقصد اولمه گی حاصل
نه دیب که « قادری » سن روزه و نماز ایته سن

نیه ی لرمن

بولوب من بیر گوزلگه مبتلا و زار نیه ی لر من ؟
مینینگ حالیمغه قیلمس رحم ، اول دلدار نیه ی لر من ؟
فغان و ناله ایلب ییغله بان راز دلیم ایتمیم
اونگه یوز نالیشیم بیر ذره قیلمس کار نیه ی لر من ؟
اوشل ظالم ستمگر نینگ مینگه قصدی نیدور بیلیم
قیلر ساعت به ساعت ظلمی نی بسیار نیه ی لر من ؟
مینینگ حال خرابیم نی کوروب کولمنگ برادرلر
قاچه ی دیسم قوتولماق ایلگیدین ، دشوار ، نیه ی لرمن ؟
جفا تیغی بیلن بول « قادری » نینگ سینۀ ریشین

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۳۷۲

نگاریم ایزدی ، ایمی من غریب زار نیه ی لرم من؟

پانه من

بیردیم کونگولنی بیر بُت شیرین زبانه من
تیمه ی توشوب من آتش هجرینگده پانه من
عشق آتشی قولیم گه ایمس ، بیرگه تشله دیم
تاپدیم علاج دلده کی سوز نهانه من
کونگلوم ایرور کشاد ، مینینگ ساز مطربه
ظاهر لباسیمی کییه من صوفیانه من
پنهان نچوک قیله ی غم و دردینگنی خلق دن
تیر ملامتینگگه بولوب من نشانه من ؟
وحدت حریمی دن مینگه اوزگه مرام یوق
چون «قادی» قلندر اوشبو زمانه من

تیندورمز

یارانلر ، بیر گوزل نازک بدنینگ مبتلاسی من
یورکدن عاشقی من ، ایشیکده اول گداسی من
مینی چرخ فلک حیران ایتیپ بیرلحظه تیندورمز
چیکرمن بو سبب دن غم ، محبت همنواسی من
طبیبا چیکمه زحمت سین ، بو دردیمگه دوا بولمس
که دارو سیز الم نینگ اشنای با وفاسی من
محبت یولی نینگ سوداگری من بو تیریک لیکده
خریدار اوشل دُر یتیم بی بهاسی من
اوشل دیدار وقتی « قادی» نی قیلمه گین نومید
تمام امت احمد ایچینده بینواسی من

پاندیم

دلبریم آی دیک یوزینگ دین پرده نی وا قیلمه گین
سین قیامت دین برون ، بیر حشر ، بر پا قیلمه گین
کونگلومی الگونه لطف و سونگره قیلمه ی الطفات
کوز یاشیم نی آقوزوب خلق ایچره رسوا قیلمه گین

کوپ ملامت تاشی آستی ده بوکولدی قامتیم
بو غریب باشیغه ایمدی اوزگه سودا قیلمه گین
قول ایاغینگه حنا ، کوزونگه چیکب سُرْمه نی
آشیم نی تیز ، ای شوخ دلارا ، قیلمه گین
هجرینگه یاندیم ، ایری دیم ، « قادری » ټیلبه دیک
موندن آرتیق کوکسیم ایچره غم اوتین جا قیلمه گین

گدا قیلدی

اوشلدم سینگه تا کونگول اوزی نی آشنا قیلدی
بحمدلله یقامنی راحت ایلگیدن جدا قیلدی
نگارا می نگه بیداد ایتگه نینگ دین هیچ یوق باکیم
رقیب رو سیه نینگ طعنه سی ، نیله ی ادا قیلدی
ازل دین درد و غم بیرلن یراتیب جسم و جانیم نی
باشیمگه سالدی مینگ سودا ، ایشیک لرگه گدا قیلدی
ایا دوستلر می نینگ رسوالیغیم دن ننگ قیلسنگر
کوروب عشق اهلی احوالیمنی ، عرض مرحبا قیلدی
مَحَبَت دین کیشی بو « قادری » نی قیته ره آلمس
بیلیب اوزین بو درد بی داوغه مبتلا قیلدی

نعت

فهم و ادراکیمگه لایق نعت قیلدیم ابتدا
خامه چیکتیم وصف پاکینگ حقیده صبح و مسا
بولدی پیدا نور پاکینگ دن جمیع انبیا
صدق بیرلن مقدمینگه ایتیلر مینگ مرحبا
قامتینگه خلعت « لولاکی » نی بیردی خدا
وصف اوصافینگ قلالم یا محمد مصطفی
بو درود بی نهایت دور سینگه ای مجتبا
الصلوة والسلام علیک یا خیرالورأ

ماه رخسارینګ چو عالم ایچره بولدی جلوه گر
تون یریمده ایّی کسری تاقینی زیر و زبر
هیبتینګدن تیره دی یر ، تاپتی کافر لر خبر
برچه دین دشمنلری نینگ باشیګه یاغدی حجر
ضرب تیغینګدن ساچیلدی نور ایمان سر به سر
هیچ پیغمبر سینینګ دیک تاپمه دی فتح و ظفر
بو درود بی نهایت دور سینګه ای مجتبا
الصلوة والسلام علیک یا خیرالوراً

ای محمد خلقتینګ دور منبع احسان و جود
مرتبه نګنی انچه یوکسلتیردی او حی وودود
اول زمان قیلدینګ انانګنینګ بطنی دن عرض وجود
مقدمینګدن اوردی موج آچون ده فیض بی حدود
سالدینګ اوت کفار قلبیګه ، دماغی اوردی دود
یر بیلن یکسان بولدی گبر و ترسا و یهود
بو درود بی نهایت دور سینګه ای مجتبا
الصلوة والسلام علیک یا خیرالوراً

ایسته دی اعجاز ابوجهل لعین و بی ادب
آی نی انگشت اشارت له شق ایّینګ نیمه شب
اوشبو اعجازینګنی کوروب ، کوکده ای محبوب رب
سینګه اقرار اولمه دی بوجهل بیرله بولهب
اول ایکی بدبخت گه قیلدی خدا قهر و غضب
بولغوسی دوزخ اوتیغه ، دایما جسمی حطب
بو درود بی نهایت دور سینګه ای مجتبا
الصلوة والسلام علیک یا خیرالوراً

یا محمد امتینګ دور «قادی» اشکبار
هم ابوبکر و عمر ، عثمان ، علی گه دوستدار
ای سی نینگ اولاد و احبابینګګه بو جانیم نثار
بو نوا سیزنینګ دعا سین قیل اجابت کردگار

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۳۷۶

بولمه یین مین ایکی عالم ده گنه دن شرمسار
سوره اخلاص اوقوب یاد ایله رم لیل و نهار
بو درود بی نهایت دور سینگه ای مجتبا
الصلوة والسلام علیک یا خیرالورأ

عرض حال

خدایم ید قدرت بیرله عالم نی بنا قیلدی
بو فانی عالم ایچره آدم و حوآنی جا قیلدی
بیراونینگ کونگلی نی آینه ینگلیغ پر صفا قیلدی
بیراونینگ فهم ایلله ادراکی نی تیز و رسا قیلدی
مینی دهر ایچره یوز مینگ درد بیرله همنوا قیلدی
کلاه ژنده کییدوروب ، ایشیکلرگه گدا قیلدی

ازلدن باشیمه سالدی عجب شور و قیامت نی
سبب بولدور که مین هر بیرده قیلیم استقامت نی
یقمانی چاک ایتیب کوپ ایلله سم داد و ندامت نی
مینگه کولهانگ که یورسم ترک ایتیب گنج ملامت نی
مینی دهر ایچره یوز مینگ درد بیرله همنوا قیلدی
کلاه ژنده کییدوروب ، ایشیکلرگه گدا قیلدی

نی کلفت دور بو کون تا پیلله دی دردیگه درمانی
یوره ر که قوتیم یوق قالله دی کونگلو مده ارمانی
قیله ی بیر گوشه ده یعقوب دیک بیت الاحزانی
کیچه کوندوز اوز احوالیمگه ایلله ی آه و افغانی
می نی دهر ایچره یوز مینگ درد بیرله همنوا قیلدی
کلاه ژنده کییدوروب ، ایشیکلرگه گدا قیلدی

خدایم بنده سینی زار و حیران ایتمه سین میندیک
یورک بغرینی عشق اوتی له بریان ایتمه سین میندیک
خلایق ایچره زار و خانه ویران ایتمه سین می ندیک
گرفتار بالای داغ هجران ایتمه سین می ندیک
مینی دهر ایچره یوز مینگ درد بیرله همنوا قیلدی
کلاه ژنده کییدوروب ، ایشیکلرگه گدا قیلدی

نه قیلدیم مین سینگه ظلمونگی بیحد قیلدینگ ای گردون
یوزیم نی زعفران ایتنینگ ، الفدیک قامتم نی نون

آفر سیلاب اشکم تینمه یین ، دریا بولوب ، جیحون
سینینگ دردینگ بو عالمده که بیر لیلی دورای مجنون
مینی دهر ایچره یوز مینگ درد بیرله همنوا قیلدی
کلاه ژنده کییدوروب ، ایشیکلرکه گدا قیلدی

کیل ای دل باشله گیل محفل ارا مسکین نواسی نی
نیچون کیم باشیم اوزره سالدی کوک چوخ ماجرا سینی
بو محزون « قادری » بیلمه دی ، جانان مدعا سینی
بولوب آواره مردم ایچره سیندوردی حیا سینی
می نی دهر ایچره یوز می نگ درد بیرله همنوا قیلدی
کلاه ژنده کییدوروب ، ایشیکلرکه گدا قیلدی

قادری در جریان مسافرت هنگامی که به کشمیر میرسد ، شعر مسبع [یتتی
مصرعلیک] زیرین را در حضور مرشد خود خواجه نیاز تاشکندی روایت
می کند.

مینی کیتوردی بو کشمیره ، کبریا بیله من
پیریم گه راز دل ایته ی دیسم به جا بیله من
قولومگه توپراق اگر بیرسه کیمیا بیله من
بجرگن ایشلری نی صاف و بی ریا بیله من
پیریم گه بیر کیشی شک ایتسه روسیا بیله من
که حضرتیم سیزنی مین بیشک اولیا بیله من
کوزومگه باسگن ایزینگیزنی توتیا بیله من

نگار هجری یوره ک بغریم ایله دی قره قان
نه بیر طبیب تاپیلدی نه دردیمه درمان
قچانگه چه یوراین اوشبو یولده سرگردان
علاجیمی تاپه آلمه ی بولوب عجب حیران
بو مشکلیمنی تطف بیله قیلینگ اسان
که حضرتیم سیزنی مین بیشک اولیا بیله من

کوزومگه باسگن ایزینگیزی توتیا بیلله من

بو دهر ایچره المر گه مبتلا دور من
محبت اهلای کبی زار و بی نوا دور من
همیشه محنت و حسرتغه آشنا دور من
حریم وصل دن ای یار ما سوا دور من
ترحم ایله نگیز (?) دور من

که حضرتیم سیزنی مین بیشک اولیا بیلله من
کوزومگه باسگن ایزینگیزی توتیا بیلله من

دریغ مینگه جهانندن تاپیلمه دی دمساز
یوره کده گی المیم دین اونگه دیسم مین راز
نصیب اولدی ازلدن می نگه بو سوز و گداز
که نالیشیم مینینگ ،نی دیک کم اولمه دی قیش و یاز
مینینگ قولیم ایتکینگ ایمدی خواجه شاه نیاز
که حضرتیم سیزنی مین بیشک اولیا بیلله من
کوزومگه باسگن ایزینگیزی توتیا بیلله من

چو عشق اوچقونی دل ایچره پارله دی چو قویاش
ایکی کوزومدن آقر تینمه یین قان ایله یاش
باشیمگه خلق مینی تیلبه دیب اورر لر تاش
تاپالمه دیم بو جهان ایچره سیز کبی سرداش
بو «قادی» تابوغینگیز اوزره قویا دور باش
که حضرتیم سیزنی مین بیشک اولیا بیلله من
کوزومگه باسگن ایزینگیزی توتیا بیلله من^۱

^۱ اشعار دری و اوزبیکي نادر نیاز قادری ، در سال ۱۳۹۶ به نام «غربت نامه» در کابل به چاپ رسید.

نیازی ملا رحیم نیاز

ملا رحیم نیاز نیازی از جمله سخنوران خوش قریحه سده سیزدهم هجری قمری ست. او افزون بر شاعری به حیث یک خوش نویس ورزیده نیز شهرت دارد. این سرایشگر والا قدر در ۱۲۱۳ هجری قمری در یک خانواده علمدوست و فرهنگ پرور زاده شد. خواجه نیاز بیگ پدر موصوف در تربیت و آموزش نیک می کوشد. ملا رحیم نیاز به دنبال تعلیمات ابتدایی به بخارا سفر می کند. روزگاری که نیازی در بخارا تحصیل می کرد، به پیروی از سنن مروج محیط، لباس ویژه آن شهر را می پوشید. از اینرو گروهی او را اهل بخارا می پنداشتند. اما نیازی در برابر چنین تصورات خاموشی اختیار نکرده، به رفع اشتباه شان پرداخته است، چنانکه در یک رباعی اوزبیکي خود می گوید:

دوستلار توتینگیز مینینگ ییانیم گه قولاغ
نسلیم اوزبیک دری بیلور من کوپراغ
زردوزی تونیم کوریب بخاری دیمانگیز
شهریم اندخوی، زادگهیم، خان چاربلاغ

نیازی بعد از فراگیری آموزشها به زادگاهش بر می گردد:

علم چاغیری دین قولیم ده بار توله ایاغ
یاقتیم یوره گیم ایچره بوگون یخشی چراغ
ایندی وطنینگ ساری نیازی بارگیل
هر چند که سینده یوقدورور یورغه الاغ

نیازی چندی در آقچه اقامت می گیرند و بعد دوباره به اندخوی برمی گردد. زمانی که نیازی ۸۳ ساله بوده است، اسحق خان پسر کاکای امیر عبدالرحمن خان به اندخوی می آید. نیازی تا لحظات آخر سده ۱۳ در اندخوی به سر برده است. در یک رباعی از ۸۸ ساله گی سخن می گوید:

عمریم آتی نینگ قارنی گه اوردوم مهمیز
مطلب ساری قتنا دیم نیازی تیز تیز
توتمیش یقینیم اجل یریم یول اوزره
یاشیم دور اوشوبوکون سکسان سکیز

این رباعی نیز از ملا رحیم نیاز نیازی ست

جانان غمی دین کونگول پریشان بولدی
کوکسیم ارا قیغولی یوره ک قان بولدی
هیچ کیمسه سینینگ دیک اولمه سون زار و زبون
مردم کوروب احوالیمی حیران بولدی

از نیازی این آثار در دست است:

الف (جنگی که تاریخ استنساخ آن ۱۲۷۹ هق ست.

ب) شرح قصیده بُرده و نیز مطالب گوناگون ختم کار گزینش ۱۲۸۳ هق

ج) استنساخ بخشی از غزلیات بیدل در ۳۴ صفحه ، در اوایل نیمه دوم سده سیزدهم هق

د) استنساخ دیوان بیدل در میملیک آچه چهاردهم شهر ظفر المظفر روز جمعه در سال ۱۲۶۹ هق. در سالی که محمد افضل خان آچه را فتح نمود.

ه) ترجمه «روضة الواعظین» اثر ملا کلان بخاری از زبان دری به زبان اوزبیکي در سال ۱۲۷۷ هجری قمری. این اثر بنا بر هدایت میر غضنفر خان زمامدار سده سیزدهم هجری قمری ترجمه شده است. در ختم این نسخه نوشته است: « بنده کترین و داعی فروترین رحیم نیاز بن خواجه نیاز بیک اندخودی ، بول کتاب روضة الواعظین کمینه فضیلت پناه فقاقت دستگاه المتوکل بحبل الملک الباری ملا کلان بخاری ، پادشاه جم جاه رفیع المکان ایرکان و بول کمینه احباً اشارتی بیله ، خدادین استعانت تیله ب فارسی دین تورکی غه تبدیل ایلادی. اوقوغان لار و ایشیتگان لاردین امید اولکیم هر سهو و خطایی بولگان ایرسه تصحیح قیلیب ، راقم بیضاعت و پریشان روزگاری دعای خیر ایلا عفو قیلگای لار

ترجمه قیلدی چون رحیم نیاز
ایگاسی دور اونینگ حبیب نواز
خان غضنفر قلیب عقیده تمام
مثل محمود اول به نحو ایاز
عفو ایتینگ دوستلار گناهیم نی
ایله گن بولسه سهو گر کوپ و گر آز»

[متین اندخویی ، ۱۳۸۵: ۴۵-۵۷]

^۱ این کلمه علملیک ، نوشته شده بود. میملیک ، همان جای معروف در آچه است.

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۳۸۲

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۳۸۳

بحثِ هفتم

حوزه شبرغان

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۳۸۶

برگی از تاریخ مملیک در آقچه

« ۴۸ گرفتن میملیک را سپاه عبدالرحمان ، قتل اوزبیک ، رفتن امیر در میمنه در جنگ

والی ، عهد نمودن والی با امیر

چو نامه به امیر رسید ، حالی فرمان داد که هزار جوال گاه و با علف و تختۀ فراوان فرستاده شود. خندقها انباشته گردیدند. لشکریان به حصار نزدیک شدند. حصاریان لشکر را با سنگ و کلوخ می زدند و می کشتند. پانصد تن از سپاهیان امیر کشته شدند و:

در آن شهر پانصد نفر مرده بود	تمامی به قتل اندر آورد زود
ندادند زنهار کسی را امان	بکشتی تمام همان عادیان
همان خواجه گان را بریدند سر	نماندی یکی را در آن بوم و بر
از آن مردمان هیچ کس چون نماند	همه نامه مرگ خود را بخواند
کشادند به غارت همه دست باز	غنیمت فراوان گرفتی نیاز
مسخر بگردید آن ملک چون	بودی شهر میملیک همه جوی خون
ز کینه مروت نکردند کس	نبودی به اوزبیک کسی داد رس
از آن رو که رستم جفا جوی چون	چو قبل از جهان جو بریزید خون
ز افغان به توران هر آن کس که بود	بسی کرد عبرت همان بد حسود
بسی ظلم و تعدید و رنج و تعب	به افغان بکردی همان بد لقب
بریدی همه سینه های زنان	دیگر گیسوان عروسان چنان
از اینگونه تعدید چون کرده بود	امیر جهان جو از این سان شنود
از آن خشم فرمود غازی امیر	دو چندان کند ظلم بر آن کثیر
ز مردان اوزبیک کسی را نماند	تمامی به خواری به دوزخ رساند
همه طفلکانش بریدند سر	زنان را تراشید مویش مگر
بریدی ز پستان اوزبیک زنان	نمودند عبرت فراوان چنان
بسی کرد عبرت همان شهریار	بماندی به عالم از او یاد گار

بعد از فرو نشستن خشم امانی داد. مرده گان فوج خود را گور کرد. یکی را به میملیک فرمانروا نمود. دشمنان را یک یک سر برید ، راهی میمنه شد.

[ذوالفقار ، ۱۳۹۰ :]

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۳۸۸

ابن یمین شبرغانی / ملاکه شبرغانی

ابن یمین شبرغانی معروف به ملاکه شبرغانی « عارف و شاعر شبرغانی از مردم شبرغان مرکز ولایت کنونی جوزجان در شمال افغانستان است. تحصیلات اولیه اش ظاهراً در بلخ بود و همانجا به تصوف گرایید و در این راه از عزیزالدین بهره برد. سپس به فرارود [ماوراءالنهر] رفت و تحصیلاتش را در بخارا و سمرقند پی گرفت. در تصوف به مولانا خورد اخسی کینتی خلیفه خواجه کاسانی دست ارادت داد. به زادگاهش برگشت. مریدان بسیار یافت و در شبرغان خانقاه و مدرسه‌یی بر آورد. سال مرگش را ۱۰۰۳ یا ۱۰۰۷^۱ نیز گفته اند. به گفته مطربی ابن یمین بر رساله قدوه ارباب تالیف شاه وجیه الدین موسوی که موسوم به «جام جهان نما» و در بیان علم توحید است، شرحی نیکو نوشته است. اشعار او هم در مضامین عرفانی به ویژه در وحدت وجود است. دیوان وی حتا تا به امروز نیز در ردیف دیوان سرایندگان نامدار مانند حافظ و بیدل و سعدی و میر علی شیر نوایی در مدارس ملی و خانه‌گی نواحی جوزجان و فاریاب در شمار کتابهای آموزشی برای خواندن فارسی ست. [حسین انوشه، ۱۳۷۸: ۲۱- ۲۴] محمود بن میرولی کتابدار در کتاب معروفش «بحر الاسرار فی مناقب الاخیار» این معلومات را در باره ابن یمین می‌آورد: «چنانچه منقول است که بعد از مقابله کتب متداوله، به خدمت حضرت ارشاد پناه مولانا خرد عزیزان مشرف شده، بی‌توسیط و تأخیر، و اهمال شرف اجاره و رخصت سرافراز گردیده اند. . . والد راقم این سطور [محمود بن امیر ولی کتابدار] امیر ولی، معروف به میرحالت بن سید جلال الکاسانی که بعد از ارتحال و انتقال حضرت قطب الاقطاب مولانا خواجه امینکی. . . در سلک ارادتمندان مولانا که. . . انتظام داشتند. . . و قبول عام آن جناب به مرتبه ثبوت بود که گاهی که از شبرغان به بلده طیبه بلخ نزول اجلال ارزانی می‌داشته اند، بنابر ازدحام انام طریق عبور و مرور به تمام مسدود می‌گشته. . . اگر چه از حضرت ایشان کرامات بسیار و خوارق عادات بیشمار در صحایف روزگار مثبت است، اما هیچ کرامات بدان نمی‌رسد که از مظاهر جلال، مثل عبدالمؤمن خان در سلک ارادتمندان آن عالیشان انتظام یافته. . . و وفات آن حضرت در قصبه شبرغان در تاریخ سنه هزار و سی و سه [۱۰۳۳] سمت وقوع یافته و مرقد آن گوهر پاک در صوب جنوبی حصار کشور مذکور الیوم مشاهد و محسوس است. . . »^۲ [محمود بن میر ولی کتابدار، بحر الاسرار، ۱۷۵-۱۷۹]

^۱ ۱۰۰۳ نادرست است چونکه ابن یمین تا سال ۱۰۰۵ زنده بوده است و واقعه قتل عام مشهد را به صفت یک ماده تاریخ قید کرده است: « ز قتل عام مشهد » میتوان یافت. ر.ا

^۲ محمود بن میرولی کتابدار، بحر الاسرار فی مناقب الاخیار، به کوشش مایل هروی، کابل.

مقبره او در شبرغان ، در صحن مدرسه‌یی که خود مدرس آن بوده است ؛ موقعیت دارد. دیوان اشعارش مطابق به تصحیح من (رحیم ابراهیم) که بر اساس شش نسخه خطی و یک نسخه چاپی (چاپ مرحوم جوهری) صورت گرفته ؛ دارای ۴۵۸ غزل ، مثنوی هفت مجلس ، مثنوی مجلس افروز ، ۴ مثنوی کوچک ، ۲۰ رباعی ، ۱ مستزاد ، یک مخمس یک ترجیع بند ، دو ماده تاریخ و ۵ فرد است. این دوبیت اوزبیکي هم در نسخه دیوان ابن یمین مربوط به کتابخانه یحیی حفیظی جوزجانی هست.

وادی هجرینگدن بیردم قان یوتردین قانمه دن
اوشبو اوتلیغ وادیغه مین تینمه دیم تایانمه دیم

عاشق بیچاره‌نی عشقینگ ده اوقدور آتشی
اولماین اوزگا نه قیلسون یاردن ایریلگان کیشی

دیوان اشعار^۱ او معروف است و هم آثاری چون مثنوی – ترجیع بندهفت مجلس ، مثنوی مجلس افروز ، مثنوی « پرتو ذات »^۲ را دارد
این هم یگانه غزل اوزبیکي او:

جان چیکای عشقینگده جان ناتوانیم باریچه
قان توکای کوزدن یورکدن قطره قانیم باریچه
قوش بولیب اوچسام ، بیتیشمام اول نگاریم قصریغه
تالپینای خواب و خیالیم بیرله جانیم باریچه
بخت اگر قیلسه مدد بیتسم وصالینگ حدیغه
ایتیب ایتیب ییغلایین راز نهانیم باریچه
فرقتینگده ظلم بیحد کوردیم ای سلطان حُسن
قیچقوروب واویلا یین آه و فغانیم باریچه
نیچه ای ابن یمین نام و نشان بولغای حجاب
عشق اوتیغه کویه من ، نام نشانیم باریچه

دیوان ابن یمین ، به کوشش رحیم ابراهیم ، غزل ۳۹۱. متن تصحیح شده

^۱ از محترم محمد اسماعیل اکبر روایت کردند که ایشان ۱۲ نامه ابن یمین را در نزد کسی در کابل دیده اند.

^۲ این مثنوی در اصل نام ندارد. این نام را من انتخاب کردم. ر. ۱.

^۳ آثار او را به تمامی آماده چاپ کرده ام / رحیم ابراهیم

منشی محمد یوسف یوسف/دبیر

یوسف ، المشهور به منشی یوسف ، مصنف تاریخ مقیم خانی. مولد و منشأ این مرد فاضل ، شبرغان. به مراتب استعداد ، فصاحت و بلاغت این شخص ، تاریخ مقیم خانی شاهد است. جاه و منزلتش از لقبش هویدا است که منشی پادشاه عصر خود ، سید مقیم خان بن اسکندر خان بن سید سبحانقلی خان ، پادشاه بلخ است. به تقریب عصر پادشاهی مقیم خان ، معلوم می شود که این شخص معاصر سید سبحانقلی است و در ظرف سنوات ۱۰۵۰- ۱۱۲۰ هجری قمری ، حیات داشته. عموماً به اسم خود اشعار گفته و بعضی اشعار او به تخلص دبیر هم دیده شد. شاید بعد از حصول خطاب منشی ، دبیر تخلص کرده باشد. به لسان تورکی نیز اثرات داشته. چون اشعار خویش را جمع نکرده ، لذا مجموعه یی به اسم او شناخته نشد ؛ اما در بیاض های قلمی ، متشتت ، اشعارش دستیاب می شود. از نتایج افکار اوست ساقی نامه ذیل به زبان تورکی سروده:

کیل ای ساقی رفیع دماغ ایلالیـک
می نـاب ایـلا سـراغ ایلالیـک
نشاط و طرب اهلی غـه نالـه لـر
کونگل کلبه سیدن سراغ ایلالیـک
محبت طریقیغـه ییر نیچه میـز
کیزیب دشت اوزه ، سیر باغ ایلالیـک
پری مشـعلین شیشـه غـه یانـدوروب
دماغ مخالفنی چاغ ایلالیـک
سفر رنجی نی فکـر معناییلـه
کونگل کوزگو سیدن فراغ ایلالیـک
ایچارغـه می ، وصف خان حضـرتیم
معنای دُری دن ، ایـباغ ایلالیـک
خطای ایرسـه یوسف مقالاتی غـه
عتاب نظردین قـراغ ایلالیـک^۱

^۱ مأخذ: دبیرستان بلخ ، بخش دوم ، یاد سخنوران پیشنه یا مأثر بلخ ، تألیف خال محمد خسته ، نسخه تایی آرشیف اکادمی علوم افغانستان ، شماره ۷۴.

اذنب / مذهب

سید خان اذنب پسر قاضی سید نعمان شبرغانی. در اواخر همین صد هجری [۱۳] و اوایل صد ۱۴ هجری قمری، در محیط بلخ می زیسته و شهرتش به خوشنویسی بوده و از فیض حسن خط، به دربار امیر، بار و مقام یافته. قایل مقال [خسته] کتابی از مصنفات امیر علی شیر نوایی که به نام محبوب القلوب در اخلاق به تورکی تألیف نموده؛ به قلم جادو رقم این فاضل مرحوم دیده ام که از اول الی آخر، بلا تغییر به کمال مهارت استادانه تحریر نموده. با آنکه از طرز نوشت، وانمود می کند که ازاد قلم رانده، ترکیب حروف و کرسی و نشست و رخ، نیکو مراعات نموده. در پایان کتاب بیشتر از پانزده سطر، در وجه تحریر و استنساخ و ختم کتاب به سبک مؤلف محبوب القلوب نگاشته که خلاصه آن در فارسی حواله می شود.

روز جمعه، قبل از نماز جمعه بیستم ذی القعدة سال ۱۲۷۸ هجری، این کتاب مستطاب را که سر خیل اکابر، شاه ابوالغازی امیر علی شیر تصنیف نمود؛ محبوب القلوب نام نهاده است؛ زبده سادات حسینی میر اسد، روز جمعه قبل از نماز جمعه بیستم ذی القعدة سال ۱۲۷۸ هجری امر داد که آغاز و انجام این کتاب باید به دست تو باشد. من که سید خان شبرغانی پسر قاضی سید نعمان استم، به خاطر داشت میر اسد، آغازش را به انجام سپردم. میر اسد^۱، یکی از امرای ملوک الطوائفی است. مرکز حکومت او، شهر مینلیک [میملیک، مینگلیک، میملیک قله / قلعه] بوده است که حالا خرابه‌یی ست در وسط راه بلخ و آقچه.

سید خان، اغلب که تهیه اعاشه از کتابت می نموده، و ازین حیث در نستعلیق، مشق او به کمال رسیده است. نهایت زیبا و متین می نویسد. در کتاب از خط نسخ، هیچ ننوشته؛ مگر در آخر کتاب جمله والله اعلم بالصواب و اذنب، متخلص کاتب هذا، را به خط نسخ نوشته. ازین قدر، میتوان دریافت که نسخ را به طرز ماوراءالنهر می نوشته، به نستعلیق نسبتی ندارد. این خوشنویس شبرغان، شاعری شیوا بیان و تخلص او اذنب است. از سال ۱۳۶۱ شمسی الی ۱۳۲۱ شمسی مصروف تألیف کتاب «دیرستان بلخ» بودم و در آن وقت، دیوان ناتمامی از اذنب، که الف الی را بود، کسی از تلامذه به دسترس من گذاشت. نسبت ناتمامی کتاب، از نام و مقام شاعر، در آن ذکری نبود. از مقدرات این معطلی تا زمانی بود که از او اطلاعی به هم رسد و سوانح او اعتباری یابد. متأسفانه از زمان ولادت و تاریخ وفاتش معلوماتی حاصل نشده.^۲

^۱ این میر اسد همان ایشان اوراق معروف است که در مقابل امیر عبدالرحمان خان جنگید و درین راه کشته شد. در ۱۲۲۵ هجری قمری. اوراق بر وزن براق هم رتبه نظامی در حکومت های تورکستان بوده است و معادل به وزیر دفاع می باشد. / سید محبی الدین گوهری
^۲ مأخذ: دیرستان بلخ، بخش دوم، یاد سخنوران پیشنه یا مآثر بلخ، تألیف خال محمد خسته، نسخه تایی آرشیف اکادمیی علوم افغانستان، شماره ۷۴.

مخمس^۱

نی بیر شوخ و بیرحم لار بار ایکان
که رحم ایلاماک ایشی دشوار ایکان
اُلا رغه وفا ایلاماک عارایکان
جفا تاپسه لار قنچه در کار ایکان
قاچیب یاردین یار اغیار ایکان

خرد اهلای اول قوم غه کوپ یمان
باری بیخردلار بیلله توأمان
وفالغ کیشی بولسه اُن دین کران
جفا پیشه ایل بیرله همداستان
تاپیلسه وفا اهلای بیزار ایکان

بو گلشن گلی ایچره یوق تور وفا
که بیر رنگ ایلله بولماغای آشنا
کولارلار اوزین بیلما یین بی حیا
خزان فصلی دین خاطری بی ابا
بیلا لملای ایاغلاریدا خار ایکان

پر زادلار کیم وفادین یی راق
اُلا رغه وفادین جفا یخشیراق
وفا اهلای سوزیگا توتمای^۲ قولاق
جفا بیرله جفت و وفا بیرله تاق
وفا شیوه سیده کوپ انکار ایکان

اورل دیم نیچه بیوفالار بیلله
نیچه شوخ و نازک ادالار بیلله
باری کوزی قاشی قرالار بیلله

^۱ یادداشت: این مخمس اذنب را استاد متین اندخویی از بیاضی استنساخ کرده برایم لطف فرمودند.

^۲ اصل ده توتماق قولاق ایدی

همه نازنین دلربالار بیلله
بو گلشن فضا سیده اوینار ایکان

یورور چاغی اول مهوشیم دین جدا
دیدم ایندی بولسین پناهینگ خدا
کوزیگایاش آلیب دیگاج مرحبا
یتوشدی جدالیغ فلک دین منگا
وفا ایلاماس کونگلیدا بار ایکان

کیچه زلفی یادیدا کونگلووم باریب
تاپالمای قرانغوده یول آختاریب
نیچه لعلی هجریدا قان سییقاریب
من اذنب فراق ایچره کوب یالباریب
دیدیم عشق اطواری دشوار ایکان^۱

همچنان این شاعر یکی از سیماهای برازنده شعر و خط می باشد. او خمه نوایی را در سال ۷۶۲۱ استنساخ کرده است. دیوان این شاعر تا حال یافته نگردیده، اما نمونه کلام او را در

ختم خمه دیده می توانیم. درین نمونه، شاعر از مدت کارش در استنساخ خمه و سال «و بو خمه تحریری نینگ تاریخی و بو بیش گنج اجزا سینینگ ترتیبی اوچون اول حیره الابرار ایکینچی فرهادو شیرین و اوچونچی لیلی و مجنون، تورونچی سبعة سیار بیشینچی سکندر نامه ایرکانین بیش وقت نمازدیک ترتیب با کمال، صفت با جمال بیلله نظم سلکیگا تارتیب و کتاب نینگ بیر شاهد رعنا بلکه بیر دلبر زیبا بیلیم کتابت محلی نینگ گاه کوه بیستون گاه وادی مجنون ساغینیب و انینگ اتمامین حریم مقصد اعتبار قیلماق و شاعر آتین تعمیمه لفظی بیلا کیلتوروب و تاریخی نی قایسی ییل و قایسی آی و قایسی روز و قایسی ساعت ایکانین بیان قیلیب سهو و خطالار اوچون معذرت ایشیکین آچماق^۲

حمد، معبود بی بدایت غه بی بدایت که بی نهایت غه
روزگاری چیکیب مشقتلار رنج و محنت، جفا و کلفت لار
آخر الامر بحر و کان تاپتیم بحر و کان یوق ایکی جهان تاپتیم
قای جهان دور که جسم و جان اُندا یوقلوغ ملکی دین نشان اُندا

^۱ از روی نسخه‌یی که از مجموعه‌یی به نام «بیاض سراج مخدوم» استنساخ شده بود، اقتباس و تقدیم گردید / متین اندخویی
مذنب بو یازو نی، خمه نینگ باشلیق لری که اوخسه تیب یازگن.

بیتکاج اندا فغان چیکیب کونگلولوم^۱ توشتی حیرتغه ناتوان کونگلولوم
عشق وادسیغا نظر سالدیم بیستون تاغی آستیده قالدیم
رهبریم نیچه کوهکن بولدی دشت ، مجنون داغی وطن بولدی
اول بیابان ده کوپ جفا کوردیم گویا کوپ قرا بلا کوردیم
أندین اوتکاج غم و الم کیّی ییّی کشور شهی قولوم توئی
بیر قلم بیرله کوپ جهان آلدیم آلیب اول شاه ایلکی گه سالدیم
ییّی گلشن مکانیم اولغاندا ییّی قصر آشیانیم اولغاندا
دلبری ایستادیم که گلفامی حُسن و خُلق ایچرایوز دل آرامی
مقصدیم دین فسانه‌یی تاپمای دلبریم دین نشانه‌یی تاپمای
بیر شه کامرانغه تاییّیم خدمتیده قدیم دوتا ایّیم
قیسی شه کیم سکندر والا زار ایلکیندا نـامور دارا
بحر و بر ده اُنکا بولوب همراه دستگیر اولدی دلبر دلخواه
قایسی دلبر که دلبر یکتا قایسی مهوش که مهوش زیبا
شعله لیق عشق ارا سمندر اول مثنوی ملکیدا سکندر اول
خمسه یا پنج گنج بولوب آتی عالم ایچره اُنینگ مباحاتی
مخترع اونگا شیر و شیر اولوبان بیشه فقر ارا دلیر اولوبان
بخت و دولتنی بی نیازی اول اعظم ملک ، شاه غازی اول
بینوا لارغه کوپ نوا بولغان هم نوایی لقب اُنکا بولغان
مین که بو نسخه‌نی سواد ایّیم روح پاکيگا خیرباد ایّیم
ماه شوال نینگ ییگیرمه بیری ایردی کیم اُندا بولدی فتح دری
هم دوشنبه که چاشتگاه ایردی تینگری کلکیمگا بیر سکون بیردی
هجرت پیشوای امت دین مینگ اوتوب مقتدای امت دین
ایککی یوز داغی آلمیش ییتی هم اوّتی و خمسّه بولدی اما تم
کاتب مذب ار سید خان دور احقر و اصغر شبرغان دور
ای یارانلار کتاب حقی‌دین جمله کامیاب حقی‌دین
سهو قیلغان ایسام معاف ایلانگ کینه‌دین کونگلینگیزنی صاف ایلانگ
یاد ایتین مین غریب‌نی^۲ تعیین اوقوغانده دعا ییله آمین^۳

^۱ بریم مصرع اوقبله‌دی. حدس یوزه‌سیدن شونده ثبت بولدی.

^۲ متن ده: نینگ

^۳ این نسخه خمسّه مربوط به شهید مولوی عبدالرشید جوهری که در محبس وفات کرد ؛ بود. از سرنوشت بعدی این نسخه خبری ندارم. من در زمانی که در شورای فرهنگی ج. م. ا. افغانستان ، بین سالهای ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۲ یکجا با هم کار میکردیم ، دوسه صفحه ضروری آن را فوتو کاپی گرفته بودم.

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۳۹۷

این نسخهٔ خمسہ چاشتگاه روز دوشنبہ ۲۱ شوال ۱۲۶۷ هـ ق استنساخ شدہ است.

ناصر علی نصرین

محمد ناصر علی خطایی شبرغانی نصرین^۱ بعد از سال ۱۱۵۰ هجری قمری در السوالی خواجه دُکّه ولایت جوزجان در یک خانواده روحانی دیده به جهان کُشود. پدرش آخند ملا سیوینچ علی نام داشت. محمد ناصر علی در مورد زادگاهش میگوید

قامت بید مجنونم واژگون از شکستگی

نصرین بینوا بگو خواجه دُکّه ست جای من

پدرش نخستین آموزگار او بوده است. بعد از کسب تعلیمات نزد پدر عازم پاردریا میشود و در آنجا بیشتر در کته قورغان حیات به سر میبرد. بعد از اكمال تعلیمات دو باره به شبرغان می آید و در مدارس مرنجان، سلمازان و کشر مصروف تدریس میشود. او در ضمن تدریس، به تالیف و استنساخ و ایجاد شعر نیز می پردازد و طبیب می گردد و به یک شخصیت روحانی و اجتماعی تبدیل میشود. آثار او عبارت اند از: دیوان اشعار، رساله الطب، رساله معما و نامه ها و جنگ نصرین. این همه را من (رحیم ابراهیم) آماده چاپ کرده ام. جنگ نصرین، شامل ابیات برگزیده از شاعران، نسخه های طبی، یادداشت های طبی، قطعات ادبی و معماها از شاعران افزون بر این ها او کتاب نکات بیدل را نیز استنساخ میکند. در ختم آن می نویسد

«تمت هذه الرسالة من تصنیفات میرزا بیدل نورالله مرقده فی تاریخ شهر ذی القعدة و فی الیوم جمعه سنه ۱۲۱۷ من ید الفقیر الحقیّر، خادم الفقر، راجع الی رحمة الله محمد ناصر علی بن آخند ملا سیوینچ علی الشبرغانی، من قبيلة الخطایی و فی قرية سلمزان و فی عصرایرج خان عالی بن دولت خان والی.»

وهمچنان منتخبات شبستان خیال، منتخباتی از ریاض المتفکرین، شیخ ابوالقاسم الکسبوی و روضة المتفکرین^۲ اثر ملا کلان بخاری^۳ را آماده میسازد.

بعد از تاریخ ۱۲۱۷ خبری از او نیست. برای معلومات بیشتر رجوع کنید به مقاله نگارنده در شماره های ۲ و ۳ مجله شبرغان، زمستان بهار ۱۳۷۴ و ۳/۱۳۷۵ به بعد یکی از آثار نصرین، نامه های اوست. این نامه ها بیشتر سرمشق هایی برای شاگردان می باشند. در میان این ها نامه یی ست به زبان اوزبیکي.

^۱ در شبرغان گفته می شد که مرحوم مولوی عبدالرشید جوهری، نصرین را نصرالدین و بعد هم ملا نصرالدین ساخته، به نهادهای دولتی شبرغان پیشنهاد نموده است که لیسه السوالی خواجه دکه را لیسه ملا نصرالدین بگذارند. اما نهادهای دولتی به سبب رایج بودن لطیفه های طنز آمیز در بین مردم به نام «ملا نصرالدین، یا افتدی ملا نصرالدین» این نام را قبول نکرده اند.

^۲ ملا رحیم نیاز نیازی اثری از ملا کلان بخاری به نام روضة الواعظین را به اوزبیکي ترجمه کرده است شاید این اثر، غیر از اثر ذکر شده باشد نگاه کنید به رحیم نیاز نیازی در همین اثر

۱۶نچی نامه

« و اعتقاد نشان فلانی خانغه بارلیغ^۱ همایون عالی دستگاه اول کیم بو اوان بهجت افزای دا ، بعضی مهماتلر سر انجامی و فقرا جمله سی نینگ عاجز و ناتوانی ، مهمات نینگ کفایت و اهتمامی اوچون نایب السلطنته العالیه و رکن الدوله عظمت و جلالت ایوانی ، و^۲ هیدا شهره آفاق برادر میز فلانی ایناق نی محرم الحرام آیی نینگ پیگیرمه ییتی لانچی کونی ، نجوم اهلی حسابی بیله ، ساعت ، سعید و اوان ، رشید ایرمیش بیرنیچه فوج لشکر ظفر فر وعسکر اژدر در بیله ، مرو سرحدات لاری نامزاد و مأمور قیلوردورمیز و بو امرجلیل القدر وجود عالمی غه کیلیب ، مومی الیه برادر نامور میزنینگ ، اعلام نصرت فرجامی ، اول صفحات لارغه ایه افکن بولوب ؛ پرفروغ توغی مهجه سی شعاعی اول جانبلا رنی روشن قیلغاچ. خدمتکارلیغ جاده سیدا ثابت قدم و جان سپارلیغ اطهاری بابیدا ، راسخ دم بولوب ؛ رکاب ظفر انتسابی غه اوزونگنی بیتکوروب ؛ صاف نیت و پاکیزه طویت بیلع خدمت قیلسانگ هرآینه جان خدمتکارلیغینگ مقابله یدا ، عنایت شاهانه میزدن و جان سپارلیغینگ اوترو سیده ، تفقد خسروانه میزدن ، بهره مند و ارجمند بولغونگدور دیب ؛ یازیلدی. »^۳

^۱ بیر کلمه اوقیلمس دی

^۲ بیر کلمه مفشوش دیر.

^۳ نصرین ، مولانا ناصر علی نصرین. آثار نصرین. به کوشش رحیم ابراهیم ، بخش نامه ها ، نامه ۱۶. متن تایپ شده.

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۴۰۰

بحث هشتم

حوزه بدخشان

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۴۰۲

یکی از وجه تسمیه‌های بدخشان

نویسندگان قدیم بدخشان را بدخشان هم می‌نویسند و معنای مجازی آن لعل است. می‌گویند که در زمانهای بسیار قدیم طی یک زلزله شدید، کوه غاران شغنان به زمین افتاد که مسیر دریای آمو را تغییر داد. زمانیکه کوه به زمین افتاد، یکباره زمین و زمان سرخگونه شد، یعنی لعل سرخ آتشین از زیر آن کوه به جهان اطرافش شعله ور گشته، همه جا از شعله آن روشن گردید، اما دیری نگذشت که آب دریا که مسیرش به اثر افتیدن کوه تغییر کرده بود بر سر آن لعل ریخت و شکل آن را تغییر داد و همه لعل‌ها به زیر آن قرار گرفت و تا اکنون زمانیکه آب از ساحه غاران شغنان تیر می‌شود، رنگ سرخ را به خود می‌گیرد.

ولایت بدخشان پیشتر بنام چگل یاد می‌شد، و چگل قومی از اقوام تورک است و از کلمات تورک و مغول بشمار می‌آید و تاکنون اقوام چوگل یا چگل در بدخشان تشریف دارند که بعضا تاجیک زبان شده اند مرحوم استاد جمشید شعله، هم در زمینه بابیت زیبایش بدان مه‌رتایید می‌گذارد.

بدخش زین پیش بود چگل چوگل تازه بود

کنون ز خاک خراب چه نام کس زان برَد

کشم نیز نام طایفه از تورکان قرغز و قس علی هذا

سایت انجمن کلتوری بابر مقاله دکتور شهرانی

مولانا امیر / یوسف امیری

تورک بود و شعر تورکی او خوب افتاده است ، ولی شهرتی نیافته. این بیت از «دهنامه» ی اوست.

نی یماک دین نی اویقودین سالیب سوز
ییماکدین توپوب ، اویقودین یوموب کوز

دَر پارسی تَتَبع شیخ کمال^۱ را میکرد. قبرش در طرف بدخشان ، در سرای ارهنگ^۲ است.
[نوایی ، ۱۳۶۹: ۶۲]

بو دورننگ نامدار شاعر لریدن ینه بیر ییری فارس و تورکی شعرلری بیلن تنیلگن یوسف امیری دیر. نوایی امیری شعرلریگه ۲۴ ته نظیره یازگن. نمونه:

ترجمه: یکی از شاعران نامدار این دوره که با اشعار فارسی و تورکی خود شهرت یافته است ؛ یوسف امیری می باشد. نوایی به ۲۴ غزل او نظیره ایجاد کرده است:

مېنگه اېمدی سرو اول گل مدعاسی قالمه میش ، (؟)

سرو بؤیلیق گل جبین لر نینگ هواسی قالمه میش / نوایی

باغ ارا دی شدتی بیرله فضا سی قالمه میش ،

گل بیله بلبل نی هم برگی نواسی قالمه میش / یوسف امیری

یکی از سیماهای براننده ادبیات ادبیات کلاسیک زبان اوزبیک است. بین سالهای ۱۴۳۴- ۱۳۳۵ تحت حمایت الوغ بیگ میرزا ، برادر بایسنقر میرزا بوده است.

[ایشانچ ، کوهکن / ۱۳۷۴/ ۳۶۵].

^۱ مراد ، کمال خجندی ست.

^۲ ارهنگ قدیم ، امام صاحب امروز: این شهر در نه میلی جنوب رود آمو و در یک ساحة وسیعی که از رود آمو آبیاری می شود ، وقوع دارد. حضرت امام در قطار آبادترین و هموار ترین نقاط ولایت تخارستان جا دارد. این شهر یکی از اسکندریه هایی ست که به واسطه اسکندر در سال ۳۳۰ ق م بناشد. در دوران تسلط مسلمانان بر تخارستان به نام « آرهنگ» مسما بود. این نام تا زمان سلطان حسین میرزا در بین مردم معمول بود. مشارالیه بعد از تعمیر مجدد روضه حضرت علی کرم الله وجهه در مزار شریف ، به تعمیر روضه امام صاحب پرداخت و از آن تاریخ به بعد این عقیده منتشر شد که روضه حضرت سید الشهدا حسین (ع) در این محل وقوع دارد. این بود که نام آرهنگ به حضرت امام عوض شد. امروز بقایای آبادی های تاریخی این ساحة در جنوب شرق امام صاحب و در دشت ارجی جلب نظر می کند. بلخ از شهرهای قدیمی ست ، گویند در خراسان هیچ شهر قدیمی تر از بلخ نیست و در توابع آن در کتب نوشته اند: تخارستان ، سینگان ، بغلان ، سرای ارهنگ ، طالقان ، اندخود ، شبورگان ، فاریاب ، جورجان ، بامیان ، غزنه ، پنجهیر ، کابل ، فروان ، تا کنار سند از بلخ شمرده می شود. [کتابدار ، ۲۸۲].

تا جایی که معلوم است ، سه اثر دارد: ۱- **دیوان** ، اشعاری فارسی و تورکی او را در بر دارد. یک نسخه این اثر در کتابخانه یونیورسیتی استانبول تحت شماره ت. ی. ۲۸۵۰ نگهداری می شود. **بنگ و چاغر** ، اثری ست آمیخته با نظم و نثر. به گونه سمبولیک مناظره بنگ و باده را بیان می کند. **دهنامه** این مثنوی دارای ۹۰۶ بیت است. این کتاب به غیاث الدین بایسنغر ۱۳۹۷-۱۴۳۳ میلادی پسر شاهرخ میرزا اهدا شده ست. و آن به گونه سوال و جواب میان معشوق و عاشق می باشد. وفات او در سال ۸۱۲ هجری صورت گرفته است.

یوسف امیری نینگ شعرلریدن آلگی لر

مه رخسارینگ اوزره اول ایکی گیسوی عنبرسا
سواد لیلۃ القدر و شعاع مهر استعلا
ملایک اورته سیده حامد و محمود و احمد سن
بنی آدم ارا دیرلر محمد خواجه طه
تموغ نینگ اوتیدن تاپمک نجات امیدی سیندن دیر
مین بیچاره نی اول گون فراموش ایلمه جانا
گل رخسار و سرو قدینگ سوسن و طوبا^۱ نیدین؟
به لفظ اشهدوا بیردی شهادت لاله رعنا
توقوز خرگاه نینگ معراج شامی کیم امیری سن
نشان ناو کینگدیر قاب قوسین ایله او ادنی^۲

وفا تا بولدی جانانیم گه مخصوص
جفا و جور ایرور جانانیم گه مخصوص
خرام و جلووه و نیاز و ملاححت
ایرور سرو خرامانیم گه مخصوص
گلستان بولدی و گونکلوم چیکر آه
ایرور بو شام ویرانیم گه مخصوص
کونول قانیده دور لعلین خیالی
بو گوهر دور بدخشانیم گه مخصوص
غمی دین عشق رنجی راحتیم دور
بو دردین اولدی درمانیم گه مخصوص

^۱ متن ده ، زیبا ایدی . بو سایت یا بو سایت نین منبع سیده امیری شعرلری توغری ثبت بولمه گن .
سایت انترنیتی . یوجه دولت . کام <http://www.yucedevellet.com>

غبار توتیای خاکِ پایی
بولور مو چشمِ گریانیم گه مخصوص
کیرک شه دین گدا حالینی سورماک
بو دولت کیلدی سلطانیم گه مخصوص
کوفیول(؟) خوشتور وصال امید ییرله
بو مرهم داغی هجرانیم گه مخصوص
شهید ناز مژگانی ایرور من
بو خنجر دو مینینگ قانیم گه مخصوص
ایرور من عشق ملکی نینگ امیری
جنون اوباشی دربانییم گه مخصوص

شراب ناز تا بزم ایچره رخسارینی^۱ آل ایتیمیش
خجالت برگ گل نی پایمال انفعال ایتیمیش
کوثرمس باشینی سرو سهی بار خجالت دن
خرام ناز گلشنده تا اول زیبا نهال ایتیمیش
بولوب مجنون کیکلر صحبتی نی اختیار ایتیم
مین دیوانه نی تا واله بیر وحشی غزال ایتیمیش
حزین کونگولوم قوشی پرواز ایتیر کویون هوا سیده
اوقوندن پر چیقاریب هر طرف جسمینه بال ایتیمیش
نیئی گر جام جم یا خود سکندر کوزگوسی بولسه
بو گون دیرایچره ساقی قسمتیم سینگن سفال ایتیمیش
فلک هر آی باشینده بیر هلالین آشکار ایلر
مگر کونگولوم کبی یوز اوزره قاشینی خیال ایتیمیش؟
دیمه حالیم کوروبنی وجه دین بیتاب ایرور کونلون
محبت دردی اوننی ناتوان و بی مجال ایتیمیش
تمنای سر زلفون توشیب باشیم گه حیران من
جنون کویده بو سودا مینی آشفته حال ایتیمیش
حذر ای لفظ(؟) ای عشاق اول بیرحم قاتل دن
بو گون قاش بورکونی ایگری قویوب ، زیبا ، جمال ایتیمیش

^۱ اصل ده: رخساریم نی

مینینگ جانیم آلورغه ای اجل کوپ چیکمگین زحمت
که بیر سوز بیرله لعلی ، منه اولمک مُحال ایتیمیش
امیر عالمگه بیرسه عشق ارشادین تن^۱ ایرمس کیم
محبت پیریگه خدمت قیلیب کسبِ کمال ایتیمیش

ترجیعبند

داغ فُرقت ایچره مجنون نمدپوش اولمیشم
عشق ارا آواره لیققه خانه بر دوش اولمیشم
تا اونی یاد ایله دیم ، ایل دن فراموش اولمیشم
بزم حیرت ایچره تا رندِ قدح نوش اولمیشم
محو حیرت طفل صورت اوخشه خاموش اولمیشم
رحم قیل یارب که هجر ایلگیده بیهوش اولمیشم
حالتیم بد ، غصّه بی حد ، واسع مقصد ، ناله بیش
بخت واژگون ، درد افزون ، دیده پُر خون ، سینه ریش

بسکه بیرکافر غمی کونگلومنی بی حال ایله دی
رشته جانیم نی بو بی تابلیغ نال ایله دی
قامیتیم نی غم یوکی محنت ارا دال ایله دی
درد محنت صبر ایله طاقت نی پایمال ایله دی
سوزله مک امکانی یوق ، حیرت تسلیم لال ایله دی
جان کویوب تن پایمال داغ بیحال ایله دی
حالتیم بد ، غصّه بی حد ، واسع مقصد ، ناله بیش
بخت واژگون ، درد افزون ، دیده پُر خون ، سینه ریش

^۱ یعنی ، تانگ ایرمس کیم

توبوق لر

توبه مین شهلا کوزون آلو سیدین
اوزمه دیم باغینده قیسی^۱ آلو سیدین
هجر دشتیده یوگورمک لیک بیلده
یتمه دیم وصلینگه یول آلو سیدین

گر دیم باغ وصالین ناری بار
آلمه دیب آچقله ب ایتور ناری بار
عشق نهالی کوز یاشیم دین سو ایچیب
برگ و باری نی شررلیک ناری بار؟!

ای کونول بو کیچه اول آی ساری بار
آه اوتین یاروتمه کیم اغیاری بار
تخم مهر ایکتیم محبت باغیده
درد برگ آچتی و غم کیلتوردی بار

شمع ینگلیغ یانه دور باشیم ده اوت
کوز یاشیم دن بیر یوزی ده ، اوندی اوت
قان یاشیم قیلدی یولی نی لاله زار^۲
مونچه تقصیر ایله دیم قانیم دن اوت

^۱ متن ده ویسی ایدی. چون قیسی بیر تورلی آلو دیر ، شونینگ اوجون قیسی قید بولدی. ر.ا.
^۲ بیر انترنیتی سایت دن آلیندی.

یوسف امیری نینگ «بنگ و چاغر» (بنگ و شراب) رساله سی

سپاس و ستایش تنگری تبارک و تعالیٰ غه جلّ جلاله و عمّ نواله کیم مرحمتی آدمی غه عقل چراغین بیردی ظلالت قرانگغولیغیندین ایمن بولغی. نعت نبی: درود و ثنا سیّد کائنات مفخر موجوداته خاتم انبیاء محمد مصطفیٰ غه کیم محشر کونی ایاق توتقوچی خراباتیلرگه ایلگی توتقوچیدور. صلی الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین. آغاز سخن: بیر کون منگه عزیزی که بلاغت مصریده یوسف مثللیک ایردی و ذهنی اعجاز اظهارینده موسی صفتلیک مطایبه بایینده تکلیف بیلن ترغیب قیلدی کیم فارس اسلوبی بیلن ترک الفاظی نی ترکیب بنگ و چاغر اراسینده مناظره ترتیب قیلغیل کیم بو چاققه تیگرو هیچ [کیم] ایرسه بو طورنینگ عهده سینین چیقمی تورور. راستی بو خیال عجیب کوروندو منگه. اما ناچار بولدی. یخشی بولغی دیدیم. المأمور معذوراً. بو طرحنینگ معماری، بو شکلنینگ مخترعی، بو رسمنینگ مبتدی، بو حرفنینگ مرکبی، بو لفظنینگ مرتبی بو سرنینگ صاحب ضمیری یعنی یوسف امیری احسن الله عواقبه آنینگ تیک کورگوزور کیم هر کون اصحاب فرقتیندین و احباب حسرتیندین متفکر و متحیر اولتورور ایردیم. ایچیم بوشتی. ناگه باشیم ده باغ هواسی توشتی. سیر ایته چیقتم. باغ ایچره گشت ایتیپ یورور ایردیم صباح بیگن. دیدیم که اوچره غه ی منگه بیر سرو قامت. ناگه بیر نیچه موافق همصحبتنی کوردومکه بیر گوشه ده اولتوروب ایردیله کیم الارنینگ ارسیده مخالف راست کیلمس ایردی. نظم

شیر و شکر تیک بیر بيله قرین هم سبق و همنفس و هم نشین
ذوق و تماشا بيله مجلس قوروب ایچکوگه مشغول ایدیلر اولتوروب
اوزیم بیرله دیدیم: بو جمعیتقه کیم فیض اُردن خارج دور، اگر اوزومنی داخل قیلسم،
طارق توتقه ی لر. یوقراق باردیم ایسه، بیت:

اوترو کیلیب برچه ایاق توتیلر باش قویوب برچه قولاق توتیلر
عذر قولوب در خواست قیلدیم که مینی معاف توتونگ. مدتی بولدی که چاغیرنی
قویوپتورمین. باریب بیر کیسک معجون کیلتوردیلر. آلدیم. تشله دیم. بیردم اولتوروب
بولرنی سینچيله یم ایرسه، نظم:

^۱ اوچره ماک، قرشلباک انلیننده. بو کلمه نین اوگره- اوچره شکلدریده وار دیر. کلمه نین سونونه آلدیغی «گ» سیسی بو کلمه یی بوزده «اوچره ماک» شکلینده اوقومه یی، زورله میشتیر. یلنیز بو کلمه سنگلاخ ده، «اوچره ماک» اولرک گوستریلمیشتر. باقینیز: ص ۶۴.

بعض شگفته خاطر و خوشوقت گل بیگین
بعض بنفشه دیک سالیان باشلین قویی
بعض گلاجه بیرله اوونیب آچوق - یاروق
بعض قاتیب تماغی قوریب آغزیده سویی

دیدیم سبحان الله ، نی حال دور ؟ نظم:

بو کیفیت نی ایمدی سورسه بولمس
تأمل کوزی بیرله کورسه بولمس
ناگه بیر یاشیل خرقة لیک صوفی و بیر گلگون تونلوق بیگیت مناظره و مباحثه مشغول
بولدیلر. مجلس ایچینه ایککله سی یاشیل - قیزیل قوسی قُرح بیگن بیر بیرگه قاتیلیب
ایردیلر. اول صوفی سؤال قیلدی ییگتن کیم سین نی نیمه سن ، آتغ نی دور ،
خاصیتینگ نی ؟ ییگیت جواب بیردی که مین اوزوم نسلی دورمن. اوزومونگ فخری
مینینگ بیلن دور و منگه سرمستلر می آت قویوپتورلر. هر قچان آتیم نی ایورسم ، یم بولور
مین. ظاهراً بو نازوکلوک نی کوروپ ایتیپ تورلر ، نظم:
باده دریا و ایل آندین کیچه آلمس کیمه تیک

عیب قیلمس من که یوقتور ، ایل گه دریادین گذر
و بعضی منکرلر مینی متهم قیلورلر کیم عقل جوهرین زایل قیلور. حال اول کیم قضیه
(b۳۳۱) عکس تور و سلمان پارسی ده بو دقت نی مهدوح صفتی ده ، ایتیپتور. مصرع:
دل پاک تو ، دُر عقل رویاند ز قبل یم
دنیا سوزجوهری نینگ صرافلری و لفظ عقیقینینگ یمان و یخشی سینی تنیگووچیلری
مینینگ وصفیم ده ایتیپ تور[لر] ، بیت:

قبا لعل و کمر لعل و کله لعل
لبش هم لعل ، یینی ، لعل بر لعل
و رندلر مذهبنده مین اول محبوبی دور مین کیم مینینگ اوچون چین دین قانلر آقیپتور و
جان دین ، جانلر چیقپتور. مینینگ مجلسیم ده گاه ایاق باشقه قویارلر و گاه باش ایاقه ،
نظم:

توروپتورلر ایاقیم اوپمیک اوچون
صراحی تیک بری بوینین اوزاتیپ
و مینی هر کوی ده کیم تيله سه لر ، تاپرلر و عاشقلر بو محله ایتیپتورلر ، نظم:
ای ولوله عشق تو بر هر سر کویی
رندان سر کویی تو ، مست از تو به بویی
و ذهنی یوروک ، شیرین سوزلوگلر منگه ، گلگون آت قویوپتورلر هرکیمینگ پیمانه سی
تولوپتور ، مینینگ بیلن اوچشور ، اوچشگج ، شکسیز چَرمَن. تنگری منگه بو دور ده
آنچه کوچ و تهوّر بیرپیتور کیم اگر بهادرلر ، بیر- بیرگه چیکسه لر ، مین یوزگه چیقرمین و
جگر دار ایرنلر ایش کونی مینینگ صفتیم ده او قوپتورلر:

یورگ سیزنی ، یورکلیرگه قاتغن سریق یوزنی ، قیزیل قیلگن چاغیر دور
و سلمان تاغی مینینگ ظهورومنی کوروپ ایتپتور ، نظم:
ز آب صرحی می افتاده است زال خرد چه جای زال که رستم بیفتد از سهراب
و منفعت عالمینده ، اول خدمتکاری دور مین تا جانیم بار ایلگه بیروور من و حق تعالی
مینی قران ده ذکر قیلپتور کیم نفع باینده آیتی دورمین و هر نیچوک کیم ذکر قیلپتور ،
اول حرمت منگه بیتر بیت:

هیها که نامم به زبان تو بر آید یا همچو تویی را چو منی در نظر آید
و مینینگ خاصیتیمنی اول کیشی بیلور کیم اوزینی حکمت قانونی ده ، بوعلی توتر. آنینگ
اوچون کیم مدتلر کوپ^۱ ایچینده افلاطون بیگین ریاضت تارتپتور مین و حکیم [رومی]
مونی کوروپ ایتپتور:

ای دواي نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما^۲
و مین اوباش اصطلاحی بیلن اول علامه‌یی دور من کیم خراباتیلر مینینگ قاشیم ده
تجربید شرحین اوقورلر.

چون مبحث بو بیرگه یتي ، بیگیت هم سوره دی صوفی دین کیم سین تاغی کیفیتینگ دین
شمه‌یی بیان قیلغین و اسرارینگنی اراگه کیلتور.

صوفی تیدی: مینینگ تورور بیریم درویشلر تیکه سی دورور . ولی خرقة اول پیر سبز پوش
کیم حیوان کوچه سیده اولتورور ، آنینگ ایلگیندین کیپتورمین و مینی دردمندلر ، دارو
دیرلر. بیدردلر بنگ و مینینگ حقیمه ایتپتورلر ، نظم:

سبزی که شفای مردم دل تنگست زو معنویان را ادب و فرهنگ است
هر چند نظر همی کم در کارش عیش به جز این نیست: که نامش بنگست.
عجب حالتی تور که بدنام دورمین. با وجود اول بنگ ، نیک تصحیفی دور. ینه مینینگ
اصل آتیم کنب تور کیم ایل آنی ایوروپتورلر ، بنگ بولوپتورمن. مردانه کیشی کیزک کیم
مینینگ بیلن توروشقه ی ، مصرع: مثل دور ایل ارا گردی و مردی؟!
و مباشرت باینده تیگمه کیشی مینینگ یایمنی ترته آلمس کیم قتیق تارتیقچی دورمین و
محکم اورغوچی و صحبت میداننده اول قاروره^۳ انداز دورمین کیم بدنفسلر مینینگ
صفتیم ده آیتپتورلر ، نظم:

هر نیچه کیم بولسه اوزوک عیش ارا توشمس آنینگ هیچ کیز اوقی خطا

^۱ کوپ: خم. افلاطون گه اشاره بولگن نیچون که او خم ایچینده کیریب ، ریاضت چیکن ایدی. ر. ا.

^۲ مراد ، رومی دیر

^۳ بیتی از مثنوی معنوی

متن ده: قاور

و مشهور دور کیم عبیدزاکانی ایتپتور ، هر خاتون و آتونی کیم ایلیگ اوغول قیز آنه سی بولوپ یوز یشه ب دنیادین نقل قیلسه ، اگر بنگی صحبتی غه مشرف بولمیدور ، تحقیق بیلینگ کیم ، دنیادین بکر بارپتور. لوطدیک بالان اوروشتورماقلیقده ، خودنی دیرسن! پسته یی تاشلاغیندین سونگره اگر قاووندین تاغ تاغ بولسه و اوزومدین باغ باغ کیم یوز ایورم. انداق کیم بنگیلر ایتپ تورلر ، نظم:

ما کوه کلیچه را پلنگیم ما بحر مهیچه را نهنگیم

و مینینگ خاصیتیم کوپتور. بعضی خود مینی ، سینگه ترجیح قیلیپتورلر. انداق کیم ایتپتورلر:

عقلی که ز کونین فزون می آید در دست می ناب زبون می آید

هم بنگ که رنگ زندگانی دارد کز رنگ شراب بوی خون می آید

چاغیر ایشیتکچ اچیق اوستوندین تیدی کیم سینگه تیگرمو کیم بو سوزنی آغیز توله مینینگ یوزیمگه ایتقه ی سین؟ مین سینی پخته ساغینور ایردیم. ایمدی بو خام خیالنی باشینگدین چیقرگیل ، یوق ایرسه آنچه ینچه یین سینی کیم دودینگ باشینگدین چیقسون.

بنگ ایشیتکچ کلله خشکلوک بنیاد قیلدی ، تیدی نی بولوپتور سینگه ، مینی یلمب یوتقلی تورورسن؟ بو آق سوملوقنی اوزگه بیرگه ایلت کیم اگر بوکوندین سونگره ، اوز عزتینگنی سَرمی حدین آشورسنگ آنچه تپتوره یین سینی کیم شیرنگ آستینگ دین آقسون. سینگ آرته - تاشه ، آرتوقلینگ یوقتورور. هر قیده کیم سینینگ ذکرینگ قیلسه لر ، مینینگ فکریمنی قیلورلر و هر چچان کیم سینینگ حکایتینگنی قیلسه لر ، مینینگ رعایتیمنی قیلورلر. با وجود اول که حافظ شیرازی سینینگ مداحینگ دور ، مینینگ رعایتیمنی قیلیپتور. نظم:

باشد ای دل که در میکده‌ها بکشد^۱ گره از کار فروبسته ما

بکشد

خسرو دهلوی خود صریح قلیپ تورور:

به لعل و زُمرْد نتوان خرم بود چو لعل نباشد به زُمرْد سازیم

مقرر دور کیم هر محفل ده سینی ، لعل اَته لر ، مینی زُمرْد اوقورلر و هر بیرده کیم سینی سو دیسه لر ، مینی اوت دیرلر و هر مجلس ده کیم سینی الیاس قه ، نسبت قیلسه لر ، مینی خضرگه تشبیه قیلورلر و هر مقام ده که عاشق لر سینینگ شکلینگنی معشوق لبیکه مینگرتورلر ، مینینگ رنگیمنی محبوب خطیگه اوخشتورلر. سینگ میندین عارلندیغینگ

^۱ واریانت دیگر بیت حافظ: بود آیا که در میکده‌ها بکشاید ، گره از کار فروبسته ما بکشاید؟ ر.

به غایت بی معنی دور. مین سینی اگرچه یخشی بیلمن ، ولی یخشی بیلور من انداق کیم
ایتپتورلر ، نظم:

ای دختر رز ، تو پارسایی مفروش!
کس نیست به عالم که ترا ننهاده ست!
البته تا سینینگ ایاغینگ نی کوثرمگونچه ، یارانلر لذت قیلْمَسَلر.
چاغیر ایشیتگچ ، قانی قینه ب ، انفعالیدين قیزریب تیدی: بونی دندان زنلیک دور؟
پوست پوشلر قوینینگ ده اولغین ، کوپ کوپ زرخ اورمه و تیک تور کیم جرعه دان دین
حیقوقنچه ، سینی انبان قیلور مین. سین بیر اوتسین کیم مجموع ایل سینینگ ایلینگدین
کوبوپتورلر. هر کیم که سنگه اوگردی ، اورتندی. بو فنده سحر قیلور سین که آدمی نی بیر
دمده ایشک ایترسن. فهمینگ [باطل] قیلغوچی سی و وهمینگ ظاهر قیلوغوچی سی.
مصرع:

کیم که کوپرک بیر سینی ، بولور ایشک
انداق کیم ایتپتورلر ، نظم:
هر کس که عفلوار خورد خر گردد
و شکلینگ تاغی ایشک تیزگیگه اوخشه ر و برچه دین نازکراک بو کیم بو کون و پاردُم
بیله ، تیلرسن کیم ، بیت:

تیزک ینگلیغ قوبوشکونغه قیسلیپ قوش آتلیغلر بیله یول تینک یوروسینگ
و سین به غایت شوم گیاهی دور سین ، نظم:

کیشی کیم بیر سینینگ یوزینگی کوردی

اؤل اوزگه یخشلیک یوزینی کورمس

ای لوندلر سرمایه سی ، و ای تندلر پیرایه سی! ای بد شکل دیگدانی و ای بدبخت
آشدانی! چُست و چالاک ییگیتلر نی ، کاهل و تنبل قیلغن سین. چین دین آدمی و
آدمی زاده لرنی قره بیرغه یاندورغن سین. مصرع:

الهی که تخمونگ قوروغهی سینی!

بنگ ایشیتگچ ، تیدی ، مصرع: جانا ز جمال خویش آگاه نه یی! جالبا اؤل نیچه بیت نی
ایشیتمیدورسین که سینینگ حقینگده ایتپتورلر ، قطعه:

سرمایه فساد و کلید در ستم	بیخ درخت فتنه و تخم نهال غم
بنیاد هر پلیدی و قانون هر بدی	انجام هر شقاوت و آغاز هر ندم
اصل فساد و عریده و خصم ملک و مال	نقصان عقل و دین و بلای زر و درم
در زرع شرع آتش و در چشم عقل خاک	باد دماغ نخوت و آب رخ ستم
خمر پلید دان که بود آخرش فساد	جامی ازو چو خوردی ، هست جام جم

مینی تعریض بیلن تشنیع قیلورسن که ایل نی ایشک ایترسن. ایل نی بیلن ، باری سینی ایشک ایته بیلورمن. اُنینگ اوچون کیم سینی خمر دیرلر. همینکه اورتنگ یاریپ^۱ ضمیر میمنی ایچینگدین چیقرسم ، خر بولور سین و موندین آرتوقراق ایوروش هم تر بولورسین. چاغیر ایشیتگچ ، جوش و خروش ایتیب تیدی: ای کوکی کیسیل گورسین. یازیلرده اوزباشینگ بیلن اولغیغن سین. کوپ کورمگین و هیچ آدمی سینینگ سر وقتینگکه توشمیدور کیم سینی خبردار قیلسه. بو شاهانه شکسته لیگینگدین دورکه هر کیم یتیر ، سینی چیداغینگچه ینچر و سینینگ اوچون ایتیتورلر ، بیت:

ای بنگ فرو رو به خود و فکری کن با هر کی رسی کله خشکی مینمایی
بنگ ایشیتگچ بو سوز ، کونگلینده توگولوپ ، اوزیندین تونگولوپ تیدی: سین دایم مینینگ مذمتیمغه مشغول سین و مذلتیمغه مشعوف. جماعتی که سینی حلال دیرلر ، حرام اگر دیانتدین الرغه بویی بولغه ی و طایفه یی که سینی مباح دیرلر ، عجب اگر امانتدین الرغه رنگی بولغه ی. سینی ایچکن کیشی ، مدام بلا و دام آستیده و محتسب دستیده. مینی بیگن کیشیگه هیچ نیمه یوق. هزل ورقین آجیب ، قرنی توق کوله کوله سینینگ بابینگ ده اوقور ، مصرع: که کس مباد ز کردار ناثواب خلاص. حال بو تورور ، سین اوزینگنی میندین آرتوق توترسین ، نظم:

سین ایهدی راضی بولغین سر به سرغه ترازوتیک ایندور تینک توررغه
تولون آی کیم کمالین قیلسه اظهار بولور نقصان ایلگیگه گرفتار
چاغیر ایشیتگچ متغیر بولوپ تیدی: اگرچه ظاهر ده هیئت میز مخالف تور ، اما باطنده حالتیمیز موافق تور. ولی سین قیده و مین قنده. مینینگ خاصیتیم یوزنی قیزرتمک تورور و سینینگ عادتینگ سرغیتمک. نظم:

کیمیا خوانند آنان کز خرد بیگانه اند
راست می گویند آری چهره هاشان چون زر است.
بنگ ایشیتگچ متفکر بولوپ ، تیدی: سین مینینگ خاصیتیم دین غافل سین ماهیتیم دین قاصر. نی قلیب تئیغه ی سین ونی بلیب تئیغه ی سین ، شعر:
روی زردم رقیب شناسد خُرد چه داند که زعفران چه بُود
بو حالت ده بال چاغیرنی سوره کیلدی که هم مشرب ایدی و همدملیک دعواسین قیلور ایردی. نظم:

چاغیر تیدی مینی سین سورمه ای بال که ایل آغزیده توشتم بنگ ایلیندین

^۱ بو کلمه متن دن «باریب» اولرک یازیلیمیشیر. فقط جمله نین انلمینه اویغون اولمه دیقیندین «باریب» کلمه سینین ، مستنسخ خطاسی اولرک «باریب» شکلینده یازیلدیغی توشونولدو.

مینګه بو بنگ دایم تیل تیګورور اولوپتورمن محال و ننگ ایلیندین
بالغه کیفیت معلوم بولدی. شیرین کارلیک بیلن اراغه کیریب ، آلرنی بیر بیریدن اییردی.
چاگیر خوش بولیپ دعا قیلدی کیم ای بال تینگری سینګه اوچمق روزی قیلسون و حورنی
بی قصور قوچمق که مینی بو جیمری ایلینګیندین قوتغردینگ. چون سوز بو بیرګه یتّی ،
بارچه لری صحبت بساطین بوزوب ، تقریقه صلوتین اوروپ ترقالدیلر. نظم:
اول بری پروین بیګین جمع ایدیلر بیرګوشه ده

آخر بنات النعش تیک بیر بیر پریشان بولدیلر
الهی مجموعنی ظلالت پریشانلیغیندین و جهالت ویرانلیغیندین اسره غی سین
آمین یا رب العالمین!

زین الدین ابابکر میرزا^۱

بهادری و ضرب شمشیر او در میان الوس خراسانی مشهور است. چون طبع نظم داشت ، این تویوق هم در باره دلاوری ، از اوست.

ایر کیراک اورتانسه یانسه یالینه^۲
یاره ییب یاتسه آتی نینگ یالینه
ایت اولومی بیرله اولسه یخشیراق
ایر اتانیب دشمنیغه یالینه^۳

اگر چه بعضی الفاظ ترکانه تر است ، اما تجنیس را خوب یافته

[نوایی ، ۱۳۶۹: ۲۱۳]

ابابکر میرزا ولد سلطان ابوسعید میرزا بود و والده اش از نژاد شاهان بدخشان بود^۴. بهادری و ضرب شمشیر او ، در میان مبارزان خراسانی معلوم است و با وجود همه دلاوری ، در حُسن و جمال نظیر نداشته است و طبعش در نظم تورکی و پارسی در غایت خوبی بوده است.

گویند از برادر خود سلطان محمود میرزا رنجیده ، از ماوراءالنهر به خراسان آمد و خاقان مغفور سلطان حسین میرزا از فرزندان خود ، گرامی تر داشته ، گلی را از بوستان سلطنت با او نامزد کرده ، به دامادی مقرر فرمود. اما او شبی بی رخصت به جانب ماوراءالنهر معاودت نمود ، اما آنجا امیر سید مزید ارغون را که یکی از امرأعالیقدر پدرش بود ، از بی طالعی خود به قتل رسانید و آنجا بود. باز به خراسان آمد و به ملازمت سلطان غازي مشرف شد. و آن حضرت از جریمه او گذشته ، در رعایت او کوشیده و ملک تیمور را به او عنایت نمود. و بعد از اندک فرصت دو امیر فتنه انگیز که در اصل تورکمان بوده اند ، از سمرقند گریخته

^۱ نویسندگان اوزبیک ادبیاتی فرهنگی ، نام او را ابوبکر میرزا قید کرده اند.

^۲ این تویوق در یکی از جنگهای چاپ شده در تاشکنت به نام نوایی ثبت شده است و تحت عنوان احتمالات چنین آمده است: ایر کیراک اورتانسه کویسه یالینه* پاره ییب یاتسه آتینی یالینه" ایت اولومی بیرله اولسون نامراد" ایر اتانیب دشمنینه یالینه [جنگ چاپ شده در تاشکنت: ۶۷]

^۳ دکنور محمد صابر ، اشعار تورکی روضة السلاطین را در چاپ محترم راشدی تصحیح کرده اند اما تصحیح ایشان نکات قابل تأمل دارد ، این تویوق را هم نادرست قید کرده اند. این مشکل در تمام ابیات تورکی — اوزبیک آمده در روضة السلاطین و جواهر العجایب به تصحیح راشدی وجود دارد.

^۴ بابر مادر او را چنین معرفی می کند: یکی دیگر از خانهای خان ، (مراد پدرش عمرشخ میرزا) شاه بیگم بود. دختر سلطان محمد شاه بدخشان بود.

دختر دیگر این شاه را که خواهر شاه بیگم بود ، سلطان ابوسعید میرزا به زنی در آورده بود که ابابکر میرزا از او شده بود. بابر نامه ۳۱/

به او ملحق شدند و او را از حضرت خاقان مغفور مخالفت ساختند. و آخر الامر در آن فتنه به دست آن حضرت کشته شدند. [فخری هروی ، ۱۹۶۸: ۳۶]

ابابکر میرزا ولد ابوسعید میرزا - صاحب ماوراء النهر و هرات و بلخ - ۸۵۵ - قتل در ۲۳ رجب ۸۷۳ در قره باغ - بن سلطان محمد میرزا بن جلال الدین میران شاه تولد ۷۶۷ جلوس ۸۰۷ قتل در ۲ ذیقعه ۸۱۰. زین الدین ابابکر میرزا صاحب بدخشان ، از بطن بدخشی بیگم بنت سلطان محمد. در سال ۸۶۵ جلوس کرد و در آخر رجب ۸۸۴ به حکم سلطان حسین بایقرا قتل شد. سلطان بیگم [یکی ازدختران سلطان حسین بایقرا] به او منسوب بود.^۱ / ایضاً / ۲۱۷.

«یکی از مخلصان شعر و ادب بود. به زبانهای دری و اوزبیک شعر گفته است. اشعار و دیوان او به شکل کامل به ما نرسیده است. » (؟) این شاعر در بخش هرات نیز معرفی شده است.

^۱ محترم راشدی ، در یک جای خانم او را « ملک تیمور » می گوید و در جای دیگر « سلطان بیگم » این یادداشتها می رسانند که: اول محترم راشدی خود اشتباه کرده اند یا منبعی که ایشان استفاده کرده اند ، این اشتباه را داشته است. دوم: شاید سلطان حسین بایقرا در دو نوبت ، دو دخترش را ، یعنی بعد از وفات ملک تیمور ، سلطان بیگم را به عقد او در آورده است.

ابراهیم میرزا ابوالقاسم وفایی

ذکر جمیل ابراهیم میرزا بن سلیمان شاه میرزا بن خان میرزا بن سلطان محمود میرزا بن سلطان ابوسعید کورگان. میرزا ابراهیم مذکور پادشاهزاده خوش طبع بوده و به صحبت فضلا میل تمام داشته و در سخنوری و سخندانی بی مانند بوده و پیوسته ترویج اهل فضل می نموده و ابواب تلاف به روی صلحا و فقرا می کشوده و در بذل دراهم ، ید بیضا می نموده. اتفاقاً از آنجا که تمنای سلطنت است ، از بدخشان به طمع بلخ آمده ، کام حیات را به زهر مهات تلخ گردانید و در آن هنگام این رباعی را گفته

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی
ماننده خورشید درخشان رفتی
در دهر چو خاتم سلیمان بودی
افسوس که از دست سلیمان رفتی

اشعار فارسی خوب بسیار دارد و این مطلعش مشهور است. نظم

سنبل زلف تو دل را رام نتوانست کرد شاخ نازک بود مرغ آرام نتوانست کرد
و این مطلع تورکی را نیز به آن جناب نسبت می کنند نظم
هجر درد و محنتی نی کیمگای ایتای یارسیز
چاره کاریم نی کیم دین ایستامین دلدارسیز

[مذکر احباب ، نسخه واحدی: ۹۵-۹۶]

ابوالقاسم وفایی ولد سلیمان میرزا از دست پیر محمد خان^۱ در سال ۹۶۷ هجری کشته شد. شعر تورکی و فارسی میگفت زنش دختر شاه محمد سلطان کاشغری بود.

[فخری هروی ۱۹۶۸: ۲۲۵]

^۱ پیر محمد پسر جهانگیر پسر امیر تیمور است. او به تعبیر کلاویخوسفیر پادشاه کاستیل به دربار تیمور ، امیر هندوستان کوچک [بخش جنوبی افغانستان و شمالی پاکستان امروزی] بود. قرار بر این بود که بعد از تیمور به قدرت برسد ، اما خانزاده خانم عروس تیمور زن میرانشاه ، مادر خلیل سلطان که همیشه در حضور تیمور بود ، پلانی طرح کرد که بعد از وفات امیر تیمور. هنوز دفن نشده . پسرش خلیل سلطان به پادشاهی رسید و در مدت هشت سال پادشاهی خود در سمرقند ، آنچه را امیر تیمور با لشکر کشی ها و جهانگشایی جمع آوری کرده بود ، بر باد داد. زمانی که شاهرخ پسر چارم امیر تیمور ، بعد از هشت سال سمرقند را فتح کرد ، حتی یک دینار هم از خزانه ییحد و حصر پدرش امیر تیمور به دست آورده نتوانست. به خاطر به دست آوردن معلومات بیشتر در باره خانزاده خانم ، زنی که پسرش ثروت تیمور بیکران امیر تیمور را بر باد داد ، سفرنامه کلاویخو را بخوانید. ر. ۱

بیرم خان خانان

خواجه نثاری در کتاب مذکر احباب در بارهٔ محمد بیرم خان خانان نوشته است که: «از امرای معتبر همایون پادشاه بوده و به منصب امیرالامرای مشرف گردیده در تمام قلمرو پادشاه تصرف می‌نموده. جمعی که به ملازمت او رسیده اند، بسیار زیبا تعریف می‌کنند، به تخصیص در قواعد جهانبانی و کشور ستانی. ارباب فضل و اصحاب فهم را رعایت‌های خوب و تربیت‌های مرغوب می‌نموده. بذل و سخاوتش بی‌نظیر و حسن اختلاطش دلپذیر بوده. در ایام دولت پادشاه جم‌جاه، ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر خلد الله تعالی ملکه، حُساد بد نهاد، برو حسد برده اند و دولت و مکتش از دست رفته، آخر کار، بعد از فتنهٔ بسیار، رخصت سفر حج حاضر کرده، و در اثنای آن راه شهید گشته و این ابیات از سخنان شیرین اوست:

ای کونگول مژده که اول سرو خرامان کیلادور
یانگی باشدین تن افسرده ارا جان کیلا دور
ینه کوزوم اوچه دور، شادلیغ اشکینی توکوب
مگر اول مردمک دیدهٔ گریان کیلادور؟
سینه خلوتگی نی خالی ایتینگ جان و کونگول
کیم بو منزلغه بو کون، اوزگا چه مهمان کیلادور
کوزلاریم تیلوره دور هر نفسی یولغه باقیب
تا خبر کیلدی که اول سرو خرامان کیلادور
«بیرما» سالمه کونگول هجر پریشان لیغی دین
کیل که جمعیت دلہای پریشان کیلادور
[مذکر احباب / نسخهٔ واحدی / صص ۱۲۶-۱۲۷]

ابیات زیرین این غزل را خواجه نثاری نیآورده است:

سالادور کونگول و تیترا تمه‌غه توشمیش تن زار
ظاہرا دم به دم اول تنهٔ دوران کیلادور
ینه تن شهریدا آیین عجب دور که بو گون
اول بار ایردی کونگول ملکی دا سلطان کیلادور

گرچه کوپ درد چیکب اولگالی یتیم غمیدین
شکر لله که باری دردیمه درمان کیلادور
لیک طالع یوقی دین هر نیچه کیم پیک صبا
یوگوروب مژده بیریب چین دیسه یالغان کیلادور

« عنوان صحیفه سخندانی بیرم خان بدخشانی که از امرای نامدار دولت همایونی و اکبری است. پدرش از ملازمین بابر پادشاه بوده. بیرم بعد از وفات پدر در بلخ رفته و به تحصیل علم رسمی پرداخته و در عمر شانزده سالگی به بارگاه همایون پادشاه رسید و به نوازشات و مراسم خسروی کامیاب گردید و در عهد اکبری ترقیات نمایان یافته که معروف و مشهور است. آخر الامر به اراده زیارت حرمین و شریفین از پیشگاه پادشاهی دستوری حاصل ساخته به گجرات رسیده به دست ناهنجاری در سنه ثمان و ستین و تسعمه [۸۶۹] جام شهادت کشید. تابوت او را به شاه جهان آباد آورده به خاک سپردند و بعد چندی بر طبق وصیت به مشهد مقدس رسانیدند. [گوپاموی ، ۱۳۸۷: ۱۳۹]

مرحوم عبدالمجید توران که به تنهاتنی برابر یک سپاه درادبیات تورکمنی کارنموده است در مقدمه کتاب بیرم خان... می نویسد:

این سیمای لشکری ، سیاسی و ادبی در بدخشان در سال ۱۵۰۰ میلادی تولد شد و در قندوز و بلخ درس خواند و آموزش نظامی دید. در قندهار و اصفهان زندگی کرد و در سرزمین هند در سن پیری به قتل رسید. او همراکب ظهیر الدین محمد بابر بود و در اساس گذاشتن امپراتوری مغولی هند یا امپراتوری بابری ، نقشی تقریباً مساوی با بابر داشت. [توران ، ۱۳۷۸:] او شاعری ست که به زبانهای دری ، تورکی ، خراسانی شعر آفریده است. بیرم خان خانان از جمله شخصیت هایی ست که در بدخشان ، کابل ، قندهار و دهلی سالها سپری کرده است. ما به اعتبار تولد او را در شمار شاعران بدخشان قید کردیم

ای بیخبریم خواه اینان خواه اینانمه
کویدی جگریم خواه اینان خواه اینانمه
گرچه گذرینگ یوق منگا باله که سیندین
یوق تور گذریم خواه اینان خواه اینانمه
یوز فتنه کوز وزلفونگ ارا چین تاپیلیبتور
ای فتنه گریم خواه اینان خواه اینانمه
سین بولغالی منظور ، مه و مهرغه هر گز
توشماس نظریم خواه اینان خواه اینانمه

سیندین خبریم بولغالی حقا که اوزیم دین
یوقتور خبریم خواه اینان خواه اینانمه
یوق سینچه کیشی سیوگولوک ایل ایچره که یوقتور
سیندیک سیوریم خواه اینان خواه اینانمه
بیرم کبی یکسان کیچه دور زلف و یوزونگدین
شام و سحریم خواه اینان خواه اینانمه
[توران ، ۱۳۸۷: بخش دوم ، ۳۵]

محمد بیرم در سال ۹۱۱ هجری قمری در بدخشان^۱ تولد یافت. پدرش سیف علی بیگ از قبیله قراقویونلو تورکمنها بود. سیف علی بیگ با پسرش محمد بیرم به خدمت ظهیر الدین محمد بابر در بلخ میرسند. او بعد از فوت پدرش به خدمت همایون پسر بابر شامل میشود و تعلیمات نظامی فرامیگیرد، بابر او را والی بدخشان تعیین میکند اما او میخواهد که در خدمت همایون بوده باشد و با او به طرف هندوستان برود. بعد از شکست همایون در جنگ قنوج در سال ۱۵۳۹، شیرشاه سوری میخواهد که محمد بیرم خان در خدمت او باشد، اما بیرم، نمیپذیرد و در بندر سورت سند، به خدمت همایون میرسد. باری هم از طرف همایون به صفت سفیر به دربار شاه طهماسب صفوی فرستاده میشود. شاه طهماسب میخواهد که به او منصب امیر الامرأ تورکمنان ایران را بدهد. او قبول نمیکند و به خدمت همایون می آید. همایون، طی یک محفل بزرگ لقب «خان خانان» را به او میدهد. بعد از این واقعه، حاکم قندهار تعیین میشود. همایون، از بام قصر افتاده، در سال ۹۶۳ وفات میکند. محمد بیرم خان در همین سال پسر ۱۴ ساله او جلال الدین اکبر را به پادشاهی برمیدارد و خود به صفت وزیر وظیفه میگیرد و نائب السلطنه میشود. بعد از گذشت مدتی، بین او و جلال الدین اکبر، اختلافات پیدا میگردد و محمد بیرم خان، خان خانان، به نیت حج از دربار جلال الدین اکبر رخصت میخواهد. درین جریان، یکی از قوماندانان جلال الدین اکبر، به نام پیرمحمد شیروانی را مغلوب میکند و به راجای تلوارة پنجاب پناه میبرد. اکبرشاه به منظور دفع غایله بیرم خان لشکر میکشد و درکوه های سواک، هردو لشکر صف آرایی میکنند. بیرم خان در جریان جنگ، به خدمت اکبر شاه، سفیر صلح میفرستد. جلال الدین اکبر، صلح را قبول میکند و بیرم خان را با عزت تمام، با خود به دهلی می آورد. او در نزد موسی خان یکی از حاکمان جلال الدین اکبر در محله پتن گجرات، اقامت اختیار میکند. روزی که مصروف سیر و سیاحت در اطراف کولاب

^۱ بو غزل لطفی هروی نینگ اقتفا سیگه ایجاد ایتیلگن. کوپ شاعر لر بو وزن و قافیه ده شعر لر یره تگلر.

^۲ به روایتی در غزنی تولد یافته است. اما نظر به روایت زیرین، تولد او در بدخشان صورت میگیرد: مردی از بدخشان هزار دانه ناشباتی (نوعی شفتالو) می آورد. بیرم خان برای او هدایای قابل توجه میدهد. (توران، ۱۳۸۷: ۲۰). این مرد احتمالاً به سائقه همشهری بودن با بیرم خان، به او تحفه آورده است.

سپس لنگ است ، با یکی از خادمان شیرشاه سوری (مبارک خان لوحانی یا نوحانی)
وامیخورد. او با ضرب کارد ، بیرم خان را از پا در می آورد. محمد بیرم خان خانان ، بعد
از يك عمر خدمت ، در سال ۹۶۸ از جهان میگذرد و مطابق به وصیتش ، جسد او را به
پهلوی مرقد امام رضا در مشهد انتقال میدهند و در آنجا دفن میکند. محمد بیرم خان به
زبانهای اوزبیکي و فارسی شعر آفریده است.

ییتماسون آسیب تب ، سروخرامانیم سینگا
ایسماسون باد خزان ، گلبرگ خندانیم سینگا
باشینگا اویرولسا جان ناتوانیم نی عجب
چون تیلاییدور صدقه بولماق ، ناتوان جانیم سینگا
یوقتورور بالله ملالینگ ایشیتورگا طاقتم
ییتماسون ناگه ملال انگیز افغانیم سینگا
تا سینی بی تاب ایشیتیم بس پریشان حال مین
وه که ظاهر بولمادی حال پریشانیم سینگا
هر جفا بولسه من بی تابغه بولسون نصیب
یوقتورور تاب جفا خورشید تابانیم سینگا
لبلارینگ وصفی ده بیرم شعری دور آب حیات
صحتی بیرسون الهی آب حیوانیم سینگا

ای چمن جان ارا سرو خرامان غینم
عمر گلستانیدا غنچه خندان غینم
کوزگا مینی ایلماگان ، بیر نظری قیلماگان
کونگلوم آلیب ییلماغان ، دلبر نادان غینم
هم اوزی یخشی غینه هم کوزی یخشی غینه
هم سوزی یخشی غینه ، یار سخندان غینم
ای یوزی گل گل غینه ، وی ساچی سنیل غینه
قیلما تغافل غینه ، بولما پشیمان غینم
ای قدی چابک غینه وی لبی نازک غینه
وی سوزی اوتروک غینه وعده سی یلغان غینم
واسطه دولتینگ وصل ارا بولما سا
محنت هجران ارا چیقوسی دور جان غینم

پری رخاينه قايسى هوا قلیب بارا سن
که تیلبله لارنی عجب بی نوا قلیب بارا سن
وصال دولتی دین آیریپ مینی وه کیم
فراق محنتی غه مبتلا قلیب بارا سن
وفالغ ایل ارا مین زارنی ساغینسه بولور
چو ایتلارینگا مینی آشنا قلیب بارا سن
صفای مجلس عشرت سینینگ حضورینگ ایدی
حضور مجلسی نی ، بی صفا قلیب بارا سن
مینی بو محنت ارا نارضا قویوب باردینگ
ولی رقیب نی اوزینگدین رضا قلیب بارا سن
بو طور قیلماغیل ای گل وفا طریقی ایماس
که بلبلونگنی اسیر بلا قلیب بارا سن
باریب نگارینگ و یوز سوز ایلله تاییب بیرم
فراق حرقتی دن اوتقه یاقلیب بارا سن

یوقتورور عالم ارا عشق اهلی دیک بدنام ایل
کام تاپمای دوست دین ، خلق ایچرا دشمن کام ایل
گاه بزم عیشی ، دوران آفتی دین قوزغالیب
گاه صبح وصلی هجران ظلمتی دین شام ایل
گه قویون دیک غم بیابانیدا سرگردان بولوب
تاپماغان بیردم قرار و کورماگان آرام ایل
گاه مجنون دیک جنون افراطی دین بیخود بولوب
خاطر یغه یتماگان آغاز ایلله انجام ایل
گاه کثرت وحشتی افراطی دین دیوانه وار
خلق ارا ظاهر قلیب هم کفر هم اسلام ایل
گاه وحدت باده سین تارتیب ارادت جامی دین
یوز تومان جمشیدغه جام ایلاگان انعام ایل
عشق ایلیدین مست ویخودلوق عجب یوقتور که بار
شوق بزمیدا سپهر اقداحین ایتکان جام ایل
پخته بول بیرم کیشگا عشق اوتی سوزین دیما
کیم بواوتغه کویگانینگنی باور ایتماس خام ایل

تن الم ، کوز نم ، بو غم بیرله پریشان دور کونگل
بوزدی هجران لشکری ، جسمینی ، ویران دور کونگل
افتراق وصل دین ، آشفته- حیران دور کونگل
صبر قیل بو تنده جانیم ، سنگا مهماندور کونگل
بولدوم آخر درد دین بو خسته جانیم دین جدا

هجر شامی بیرله ایمدی ، قبقر کوندور منگا
راحت اورنیده بو غم ، کونگله جولان دور منگا
دم به دم کوز چشمه سیده سیل جیحون دور منگا
چهره زردیم ، سرشکیم بیرله گلگون دور منگا
مثل مجنون بولدوم آخر خان و مانیم دین جدا

خانه ویران « لیکدین ایمدی تنده راحت قالمه دی
اورتانیب کویدی وجودیمده فراغت قالمه دی
بو جدالیق دردی دین بیر ذره طاقت قالمه دی
داغ دردینگدن منگا غیر ندامت قالمه دی
بلبل بی بال و پر من آشیانیم دین جدا

دود آهیم دین قرا کیگان کبی بو آسمان
اوچتی قول دین باز آسا ، هیچ تاپمای من نشان
بو الفدیک راست قامت بولدی غم بیرله کمان
حسرتینگ دفتر قیلیب دایم اوقور من داستان
قیلدی آخر بو المیر اختیاریم دین جدا

[توران ، ۱۳۸۷: بخش غزلیات]

حیدر دوغلات ایازی

میرزا محمد حیدر در سال ۱۴۹۹-۱۵۰۰ در تاشکینت زاده شد. پدرش محمد حسین کورگان ایلبیکي قبیله مغول- تورک دوغلات بود. مادر میرزا محمد حیدر - خوب نگار خانم - دختر یونس خان بود. محمد حسین کورگان در سال ۱۵۰۹ به امر شیبانی خان در هرات به قتل رسید. محمد حیدر میرزا از ترس شیبانی خان اول به بخارا فرار کرد از آنجا به بدخشان رفت. در آنجا یک سال بیود و بعد نزد پسر خاله اش ظهیرالدین محمد بابر پسر قوتلوق نگار خانم به کابل رفت. در آنجا سه سال بود. بابر او را چون فرزند تحت حمایه و تربیه گرفت. بعد از آن به اندیجان رفت. بعد یکجا با سلطان سعید خان به خاطر تصرف یارکند مجادله کرد. یکی از ارکان دولت او شد. از ۱۵۱۴-۱۵۳۳ وزیر و مشاور سلطان سعید خان بود. در سال ۱۵۳۳ سلطان سعید خان وفات کرد و عبدالرشید سلطان به تخت یارکند نشست. میرزا حیدر از ترس وضعیت نامساعد از آنجا به لاهور نزد کامران میرزا پسر بابر رفت و در سال ۱۵۳۹ به آگره نزد همایون پادشاه رسید. در جنگ های همایون با شیرخان سور^۱ اشتراک کرد. در سال ۱۵۴۱ به کشمیر رفت. آنجا را فتح کرد و خطبه به نام همایون پادشاه خواند. در سال ۱۵۵۱ در یک جنگ شبانه ، از طرف خودیها کشته شد.

میرزا حیدر ایازی -حیدر دوغلات- در شعر ایاز تخلص می کرد. او افزون بر دیوان اشعار دو اثر منظوم هم دارد: یکی بانام «جهان نامه» و دیگر «محمود نامه». [ایازی ، ۲۰۱۱: ۱۴-۱۶] خلاصه و ترجمه از کتاب تاریخ رشیدی. میرزا حیدر دوغلات ، زمانی که در بدخشان آمد ، قطعه یی سروده به خدمت رشید سلطان فرستاد:

شرط وفا و عهد و مهرینگی	برچه سینی عجب عدم قیلدینگ
مذهبینگه جفا کرم ایرمیش	بارک الله عجب کرم قیلدینگ

[ایازی ، ۲۰۱۱: ۵۴۱]

^۱ برای معلومات بیشتر رجوع کنید به همایون نامه، نوشته گلبدن بیگیم به کوشش عنایت الله شهرانی نشر کابل و گلبدن نامه به کوشش ایرج افشار ، تهران. تاریخ رشیدی ترجمه عباس قلی، غفاری فرد، نشر تهران و مآخذ دیگر

محمد شریف گلخنی

چگونگی حیات گلخنی تا این اواخر معلوم نبود ، لیکن تحقیقات پیشبرده شده توسط ادبیات‌شناسان ، این صحنه را قدری روشن ساخت. در انتولوژی (تذکره) های فضلی نمنگانی ، به نام «مجمع الشعراء» و قاری رحمت الله واضح بخاری به نام «تحفة الاحباب فی تذکره الاصحاب» معلوماتی در باره این شاعر است. . . . درین کتاب آمده است که: «نیز از شعرای عهد عمر خان بود. اصلش از نمنگان. نامش ملا محمد شریف. بسیار صاحب کمال و بدیع الارتحال بوده ، به سائر فضائل مقرر. موصوف در اوائل حال به شغل حمام داری انتساب داشته ، لهذا گلخنی متخلص گشته. اشعارش موزون ، مسلم بالاقران و الاکفا. در شعر و قصائد کتابی نیز مرتب نموده.» [گلخنی ، ۱۳۸۴: ۲۲۴-۲۲۵]

یادکردهای فضلی نمنگانی متکی بر اشعار تاجیکی (پارسی) شاعر و خصوصیت‌های زبانی سروده‌های اوست. خصوصیت‌های زبانی اشعار تاجیکی شاعر ، بیان میدارد که او از غرم [دره‌یی در درواز بدخشان] است. فضلی او را از «ملک کوهستان» معرفی می‌کند:

بود گلخنی شاعر کوهسار اساس سخنهای او بی‌مدار
غزلها نوشته لطیف و روان به دستور الفاظ گهستانیان

اما مؤلفان تذکره‌های دیگر ، او را گاهی از نمنگان و گاهی از خوقند میدانند. قاری رحمت الله واضح در تذکره خود می‌نویسد که ، نام گلخنی مولانا محمد شریف است. در اصل از نمنگان است. از شاعران دربار امیر عمر خان می‌باشد. در اوایل به صفت حامی مشغول کار شده بود از همین سبب گلخنی تخلص کرد. واضح به اشعار او ارزش خوب قایل شده می‌نویسد: «شعرهایش از جهت وزن روان است. ».

در کتاب چاپ نشده «تاریخ و ادبیات قوقان» نوشته استاد ارشد مرحوم قیومف آمده است که ، گلخنی در قوقان تولد یافته است. مادرش اوزبیک و پدرش تاجیک بود. از «یوزباشی» های شاه قوشبیک به شمار می‌آمد. او از قراتیگین ظهور کرده در خجند وفات نمود. مادرش در دربار به صفت خدمه کار میکرد. پسرش (گلخنی) نتوانسته بود که مدرسه را تمام کند.^۱ به درجه پایین سپاهیگری در لشکر امیر عمر خان شامل شد. ادبیات شناسان به دو دلیل می‌گویند که او از دره غرم درواز است.

اول: خصوصیت زبانی غزل معروف او را تحت عنوان «بده» در نظر می‌گیرند. درین غزل که محل خطاب آن امیر عمر خان است ، به شیوه مردمان درواز ، واول /-آ/ را به واول /-

^۱ این سخن نویسنده «اوزبیک ادبیاتی تاریخی» ، قابل تأمل است ، چونکه گلخنی در کتاب ضرب المثل ، قصه یوزینه و درودگر (نجار و شادی) را از کتاب کلیله و دمنه می‌آورد و در آنجا به شیرین خسرو ، فرهاد ، امیر خسرو دهلوی ، مثنوی معنوی اشاره می‌کند. از این همه اشاره‌ها دانسته می‌شود که گلخنی با همه مشکلاتی که داشته است ، دامن آموزش و ادب را رها نکرده بوده است.

و/تبدیل کرده است ، یعنی کلماتِ نان ، مرجان ، ایوان ، درمان را به گونهٔ نون ، مرجون ، ایوون ، درمون ، آورده است. این گونه تلفظ مخصوص درواز بدخشان می باشد. دوم: امیر عالم خان از مردم کوهستان به تعداد قابل ملاحظه‌یی عسکر استخدام کرده بود.

بنابر همین دو دلیل او را از درهٔ غُرم درواز بدخشان به شمار می آورند. فضلی نهنگانی در تذکرهٔ خود تصویر جانشوزی از زندگانی گلخنی می دهد.

به دوران جنت مکان ، امیر	چونان بود در بینوایی اسیر
که نشکسته در عمر نانِ درست	نه بنشسته بر گردِ خوانِ درست
سپاهیگری کرد و راحت ندید	که آسایش از رنج و محنت ندید
مروت نکردی به حالش امیر	بسی بینوایی کشید آن فقیر
ز بی الطفاتی جنت مکان	همی بود محتاج یک پرچه نان
که از تنگدستی به جان آمدی	ز بی مایه گی در فغان آمدی

[ادبیات اوزبیک ، ۱۹۶۷]^۱

سال تولد و وفات او نیز معلوم نیست. این قدر معلوم است که در نیمهٔ دوم قرن ۱۸ و نیمهٔ اول قرن ۱۹ زنده گانی داشته است. از این شاعر دروازی ، آثار فراوانی در دست نیست. مجموعهٔ شعرائی ترتیب داده است که در آن شماری از اشعار اوزبیک و دری گرد آمده است و کتاب معروف ضرب المثل او در دست است. از توضیحاتی که شاعران همروزگارش آورده اند و نیز از کتاب ضرب المثل بر می آید که گلخنی شاعری ذواللسانین ظریف ، طنز پرداز ، شوخ طبع و بذله گو بوده است. شاید هم از همین سبب ها بوده است که فضلی نهنگانی ، ملک الشعراً دربار امیر عمر خان او را به دیدهٔ حقارت می نگرسته.

بود گلخنی هم ز اهل زمن	به درگاه عالی شاه زمن
رهی را که پویند دانشوران	رود همچو گرد از پس کاروان
شده پیرو شاه اهل سخن	غزل گفته آن هم درین انجمن

ازین قطعه بر می آید که گلخنی غزل های زیادی گفته بوده است. متأسفانه که از غزل های او کمتر نمونه به دست ما رسیده است. طوری که گفته آمدیم ، اثر مشهور گلخنی ، کتاب ضرب المثل اوست. این کتاب یک اثر طنزی و اجتماعی ست. نویسندهٔ این اثر با به کار بستن ۴۰۰ ضرب المثل ، وضع اجتماعی زمانش را از زبان پرنده گان سخت به سخریه می گیرد و به تار و پود ظلمانه و مناسبات اجتماعی بیرحمانه می تازد. طوری که از مقدمهٔ

^۱ اوزبیک ادبیاتی تاریخی ج ۲. تاشکنت ، ۱۹۶۷ ، متن انترنیتی از سایت ضیا اوز. نسخهٔ برقی این کتاب را همکار عزیزم اصل الدین نظام الدین استاد دیپارتمنت اوزبیک پوهنتون بلخ در اختیارم گذاشتند. از ایشان ممنونم

کتاب بر می آید ، امیر عمر خان انگیزه اصلی این کار ایجادی بوده است ، اما معلوم نیست که این کتاب به امیر عمر خان تقدیم شده است یا خیر ، چونکه امیر عمر خان- شوهر نادره بیگم شاعر معروف ذواللسانین ماوراالنهر- در ۱۲۳۹ به طور ناگهانی وفات می کند.

ضرب المثل کتابی نینگ مقدمه سی

حمد بیحد و ثنای بی عدد واجب الوجودغه و صلوة لایحصى اول حبیب ودودغه که رسالت نگینی نینگ توشیحی خاتم النبیین و ختم المرسلین حضرت محمد مصطفی علیه السلام عاصی و جافی امتلریغه پشت و پناه ترورلر و سلام بی عدد همه آل و اصحاب لریغه کیم نجوم الاقتدا و الاهتدا ترورلر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین. اما ییلگولوک و ایشیتگولوک دور بو سوز کیم حضرت امیر المسلمین بهرام صولت شیر شکار نامدار عالی مقدار سید سلطان محمد عمر خان بزم خسروانه بیرله جشن شاهانه ترتیب بیریب ، سوز باییدا ذوفنون لرکه داد فصاحت بیرور ایردیلر. بعض شعرا که بنات النعش دیک متفرقه ایردیلر ، بیرکون پروین دیک مجتمع بولدیلر. جناب سلطان ایدیلر کیم ای سخنورلر جمع لری و ای دانشورلیک محفل لری نینگ شمعلری! رای عالی لر اونداغ اقتضا قیلور کیم بیر ضرب المثل روزگار که ایلگری اوتگن تورک مشایخلردین و یخشیلردین قالیدور. بیجانلیک بایینده کلمه کلام اغلاط عوام اطعمه و اشربه سیغه توز موزدیک تور. نیچوک کیم امیرنواپی ایتیمیشلر: آشنی طعمی توزیلن ؛ آدم نینگ طعمی سوز بیلن. مهوشلر زلفی دیک آشفته قالمه سون. اول مجموع ایچینده سید سلطان خان توره ادایی ، احراری و مولانا قاضی خدایار خان اسروشنی و مولانا فضلی نمگانی و مولانا گلشنی و مولانا خجلت که هر قیسی لری اوز عهدی نینگ خاقانی سی ایردی. به ناگاه نظر کیمیا اثرلری بو کمینه ، ملا گلخن گه توشتی. امر قیلدیلر کیم بو ضرب المثل نی حکایتلر اراسیده عقل و دانشینگ یتگانچه ترتیب بیرگیل دیب کمینه تعظیم به جا کیلتوروب ایدیمکه: ای ظل الله! جهان پناها! تاجیک نی بیر ضرب المثلی بار کیم: «از کوزه همان بترآود که درو ست.» فی الحال حضرت خان ایدیلر کیم: «ایشاکیغه یراشه توشاوی». بو سوزدین سونگ حضرت خان امرلرینی واجب ییلیب طلب یولیده ، ثابت قدم بولدیم:

طلب یولیده یوز قوی بیر ایشیک توپراغیده یعنی

بیر اهل دل ایاغیغه سورت هر باب ایله عارضین

و بو تورت یوز ضرب المثل عوام الناس «پیه لاق قوش» و «بای قوش بای اوغلی» قوده لیق لری اراسیده اوز موردلریده به ترتیب بیان بولور انشاء الله.

[گلخن ، ۱۳۸۴: ۲۰-۲۱]

ینه شو کتاب دن بیر منظوم آلگی میمون و نجار حکایه سی

بار ایدی کشمیر نواحی ده تاغ	باغ ارم رشکیدین کوکسیده داغ
اونده عمارتقه براقلیق یغاچ	ییتی قولاج بویی ، اون ایکی قولاج
بار ایدی کوپ نعمت و الوانلری	خرم و معمور ایدی ایوانلری
زلف کبی سنبل خوشبو لری	راحت جان ایردی آقار سولری
اویدین اولوغراق ایدی بیر گلبنی	اونده وطن توتیمیش ایدی میمونی
جان ساتیب اوزین اوبی ایتردی تن	اوقور ایدی قصه حب الوطن
بیرکونی نجار خردمند فرد	کونگلی یغاچ یوقلیگیدین قیلدی درد
باردی اوشل تاغقه که موقوف ایدی	ایزگو یغاچلر اونگه معروف ایدی
شهرنینگ زندانی دین آزاد اولوب	تاغنینگ شیرینی گه فرهاد اولوب
سانور ایدی اوزینی تاغ خسروی	تاغین اوقوب دهلوی و معنوی
ایلینه نو کیسه لرین قیسته ری	رسم ایدی نجار یغاچ ایسته ری
ایگدی و دل گوشه سینینگ پرده سی	بیلگه سوقوب تیشه بیلن اره سی
باریب اونگه کیستی یغاچ ریشه سین	قویدی اوشل ایردی اونوت ، تیشه سین
اوزگه ، تاغقه باردی و کیستی یغاچ	یارماغی مکرینه قیلدی علاج
بالته بیلن بی اوچی نی یاردی اول	پانه قویوب تیشه سری باردی اول
توشتی به ناگاه اونگه میمون کوزی	عادل و دانا سنه ب اولدم اوزی
ایدی اولوس ایچره بو بیر کسب دور	کسبینی باشینه کیننگ نصب دور
کیسه پر زر ایمیش ایلگه هنر	بی هنر ایلنی دیدیلر ریشی خر
من دخی نجارلیک نی اورگنه ی	باله لریم برچه سیغه اورگنه ی
جهد قیلیب توردی روان بارغه لی	یعنی یغاچ قالمیشینی یارغه لی
میندی یغاچ اوستیگه نجار دیک	کاسب پر کرده پرکار دیک
کیتی هنر شوقی بیلن غصه سی	توشتی یغاچ آیری سیغه دمچه سی
بلکه نیدین بولدی توتیلماقلیگی	ممکن ایمس اولدی قوتولماقلیگی
آدمی نینگ جنسی ده یوق قصه سی	قالدی اونینگ دمچه سینینگ حصه سی

[گلخنی ، ۱۳۸۴ : ۳۰-۳۲]

گلخنی نینگ شعریلردن بیر نیچه آلگی

تیرله میش می تاییدن گلبرگ رخسارین کورونگ
رهزن دین اولدی تار زلف زنارین کورونگ
ییل و آغزدن نشان گر بیر سر مو دیسه لر
ایلرم انکار ، اقرار ایتمزم ، وارین ، کورونگ
اوز مکانینی تیلر هر گه قفس دین قاجسه قوش
ای که ایستر سیز کونگول نی ، زلفی هر تارین کورونگ
غمزه سی جانیم آلیب ناوکلری بغیریم تیلر
ظالم بی رحم ، آزار اوزره آزارین کورونگ
ساقیا هجر ایلگی دین خونابه یوئوم ، گلخنیم
غیر ایله بزم ایچره اونینگ جام سرشارین کورونگ

کونگول آزده دور ، دنیاغه عرض احتیاج ایتمز
طریقت سالکی بو یولده میل ازدواج ایتمز
دل ویرانه دین جانا ، توقع قیلمه داغینگ نی
بوزولگن ملک دین البته کیم سلطان خراج ایتمز
ایتا کینگ توتقالی کونگولومدا اونداق تیبره مک گویا
توتیب نبضیم طیب شهر ادراک مزاج ایتمز
ره عشقینگ ده درد و داغ ، هجرانینگ متاعیم دور
قراقچی ایله میزتارج اونینگ که ، کیمسه باج ایتمز
اسیر قامتینگ گر سایه دیک توپراققه یاستانمیش
گدای درگهینگ هم آرزوی تخت و تاج ایتمز
سن اوزدینینگ نی توز زاهد ، مینی کوپ یولدن آغورمه
بو صورت شمع یاندوردونگ ، ضیأ سی نی رواج ایتمز
قمو بیماره لعلیدین شفا ویرمیش مسیح آسا
نه دین اول شوخ انگله ب ، گلخنی ، دردینگ علاج ایتمز!

ییتمه دی مجنون غه مین کورگن بلالردن بیرری
هجر وادی سی ارا چیککن جفالردین بیرری

رحم ایتیب حالیمنی سورمسالر ، کورینگ بیداد لیغ
سیمبرلردن بیرری ، گلگون قبالردین بیرری
داشته اظهار ایلله دی ، فرهاد ، شیرین دردی نی
عشق آیینی ده اولدور ، بی حیالردن بیرری
قاش و کوز ، خال و زلفی بیرله الفت توتمه چوغ
قیلمه سون رسوا سینی یوزی قرالردن بیرری
ایسته رم یارب دعای دولت سلطان عمر
شاید اولغه ی مستجاب اوشبو دعا لردین بیرری
سینگه ای مجنون ، جنون علمیده تسلیم ایلرم!
سین رسالردن بیرری ، مین نارسالردن بیرری
گلخنۍ تینمه ی دعا قیلغیل شه والانی سین
نیگه کیم اول پادشاه دور ، سین گدالردن بیرری

[گلخنۍ ، ۱۳۸۴: ۷۶-۷۷.]

ختایی ساقی

روزی محترمان عبدالله رؤین ، حفیظی جوزجانی ، برهان الدین نامق و من(رحیم ابراهیم) مهمان انجنیر عزیز جاهد رئیس تهیه و تدارکات الوسی جرگه ، در دفترش بودیم. زمان رخصتی پارلمان بود در تابستان ۱۳۹۳. انجنیر جاهد ، ما را به دیدن یکی از تابلوهای پروفیسور غلام محمد میمنگی که در دهلیز پارلمان بود ، برد. در پذیرش پارلمان ما را به استادی به نام عبدالله که اهل بدخشان بودند ، معرفی کرد. آن استاد از دوستان نزدیک نامق صاحب هم بوده است. بعد از معرفی با هم ، آدرس دکان مرا که دوستان به شوخی «چایخانه» نام مانده اند ، برایش داد و گفت ما اکثر در «چایخانه» می باشیم. بعد از گذشت سه - چار ماه از آن ملاقات ، استاد عبدالله بیکلر ، با دو جلد کتاب قلمی به دکان من آمدند. یکی از آنها ، «راحت دل و ابراهیم ادهم» از هویدا بود و دیگری در سرورقی خود به قلم خودکار این نوشته را داشت «روضة الشهدا ، صیقل» من به استناد این نوشته آن کتاب را روضة الشهدای صیقلی گفتم. شب دوباره آن را دیدم. متوجه این دو بیت در آخرین صفحه کتاب شدم:

ینه اخطام پلارینی (؟) خوشحال

نچا یلغی کیرا کینچه بیردی لارمال

...

بویپردی قصه اخطام اُغلا

خطایی ساقی نینگ نظمی نی تنغلا

با خواندن این دو بیت دریافتم که این اثر روضة الشهدای صیقلی نیست ، بلکه از شاعری ست با تخلص خطایی ساقی.

اثر جنگ نامه مذهبی است. یکی از پهلوانان مخالف قهرمان مرکزی اخطام اُغلا ، زرقوم نام دارد. در عراق پادشاهی دارد. حضرت محمد^ص و چاریار به جنگ زرقوم می روند. بعد از جنگ های زیاد ، زرقوم شکست می خورد و با خیل و چشم خود مسلمان می شود. این برداشتی عاجل است. با خواندن تمام کتاب معلومات بیشتر در خصوص داستان به دست خواهد آمد.

مشخصات نسخه

طول و عرض: ۱۶ ضرب ۱۰ // تعداد سطرها در صفحات: بیشتر ۱۳ ستر // نوع خط: (؟) خیلی خراب // تعداد ورقها: ۸۶ // نوع کاغذ: سمرقندی با رنگ سبزگونه // تعداد ابیات بیشتر از ۲۰۰۰ بیت // نوعیت پوش: چرمی ساده

نسخه از هیچ جای افتاده گی ندارد. اما در نیمه دوم ، غزلی از شاعری با تخلص املا و اییاتی از بابا رحیم مشرب آمده است. این نسخه هیچ گونه آرایه هم ندارد. ورق اول آن ترمیم شده است. از اثر همین ترمیم احتمالاً نام شاعر و نام داستان از بین رفته است. کاغذی که در ترمیم ورق اول به کار برده شده ، رسید نامه «دولت خداداد افغانستان» یعنی دولت امیر عبدالرحمان خان است که دارای نشان دولتی ، یک مهر و یک امضاً و نوشته‌یی بالای امضا می باشد که خوانده نمی شود. متن مهر هم خوانده نمی شود. با در نظر داشت این نشانه‌ها و اینکه اثر سالهای سال در بدخشان بوده است ، شاعر آن یعنی «خطایی ساقی» را در شمار شاعران بدخشان قید کردم. باید گفت که شعر این کتاب ، از نگاه فنون بلاغت و صناعات ادبی ، خیلی ضعیف است. با این همه فکر می کنم که پدیده‌یی تازه در ادب اوزبیک افغانستان است.

منظومه دن آلینگ بیتلر

آتینگ... یاسین و طاه‌ها	که آدم نسلی دین ایردی هویدا
اوقوب بیر کون محمدننگ نمازین	کونگلده یاد ایتیب اول بی نیازین
که اونگ قولده ابابکر ایلہ اصحاب	ینه چپ قولده عمر بن خطاب
قفاده ایردی عثمان بن عفان	ولی یوق ایردی اونده شاه مردان
اولتوروب ایردی مسجد ایچره بنگاه (؟)	قیلیب اصحاب ، نبی وعظ ایلہ آگاه
توتوب اطرافینی مجموع اصحاب	قولاق سالیب رسول سوزینی انگلاب
اولتوروب ایردی‌لار مسجد ایچینده	چوموب الهی توحید ایچینده (؟)
...	...

اوشل حالتته بیل امر خدا دین	که صوت جبرئیل شاهی سما دین
رسول نینگ سمیعغه یتتی سراسر	قولاق سالیب که تینگلادی پیمبر
[ایکی بیت اوقیلیمیدی]	

سلام ایدی خداینگ بی نهایت	درود ایدی ینه از حد به غایت
تقی ایدی ینه سلطان واجب	تورور بیر شاهی انده سوی مغرب
عراق ایرمیش اُنینگ آتی نی بیلسانگ	بلندی قلعه‌سی دور قریق فرسنگ
ملک اول شاهی نینگ شاه زرقوم	زمانه رستمی آلدینده معدوم
حساب لشکری جز حق تعالی	بیلیب بولمس اُنینگ شاهی نی اعلا
خروج ایلہ ب که اول کیلسه به یک بار	سینینگ باشینگه ای سلطان ابرار

چقیب اَنگه مقاومت قیلالهانگ که اُندین سونگ علاج کاری بیلمانگ
چنین بولدی سنگا حکم الهی ایا ای پادشاهلار پادشاهی
سین ایمدی راست ایتیپ اسباب لشکر که اُندین ایلگاری بارغیل سراسر
که زرقوم ایله جمله لشکر یگه که قیل دعوت همه ایلنگ سریگه
سلامت قوی ایمان کیتورگانینی خدا بیر دیب سینی حق دیگانینی
یتورگیل قتل اول کیم بولسه انکار فریضه بولدی زیرا قتل کفار
رسول ایدی اوشل دم جرئیل غه بیر میز نیچه کون...

اخطام اُغلان حکایه سی نینگ قولیازمه سی ، بیرینچی و ایکینچی بیتلری

(...) قوییلگن جایلر اوقیلمه دی.

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۴۳۵

بحثِ نهم

حوزه کابل

در باره کابل

ظهیر الدین محمد بابر در کتاب معروفش بابر نامه راجع به زبانها و اقوام کابل معلومات دلچسپی دارد:

زبان‌های مختلف: «اون بیر ، اون ایکی لفظ بیله کابل ولایتی دا تلفظ قیلورلار: عربی ، فارسی ، ترکی ، مغولی ، هندی ، افغانی ، پشایی ، پراچی ، گبری ، برکی ، لمغانی. مونچه مختلف اقوام و متغایر الفاظ معلوم ایماس کیم هیچ ولایت ته بولغای.» [بابر ، ۱۴۰۱ : ۱۵۲]

در ولایت کابل به یازده .دوازه زبان تکلم می کنند: عربی ، فارسی ، تورکی ، مغولی ، هندی ، افغانی ، پشای ، پراچی ، گبری ، بره کی ، لمغانی. این قدر اقوام مختلف و زبانهای متغایر ، معلوم نیست که در هیچ ولایتی بوده باشد.

اقوام مختلف: «مختلف اقوام کابل ولایتی دا بار دور جلگا سیدا و توزلاریدا اتراک و ایماق و اعراب دور. شهریدا و بعضی کینت لاریدا سارت لار دور. ینه بعضی کینت لاریدا و ولایاتی دا پشایی و پراچی و تاجیک و برکی و افغان دور. غربی تاغلاریدا هزاره و نکدری دور. هزاره و نکدری اراسیدا بعضی مغولی تیل بیله حکایت قیلورلار شرق شمالی طرفیداغی تاغلاردا کافرستان دور ، مثل کتور و گبرک. جنوبی افغانستان دور.» [بابر ، ۱۴۰۱ : ۱۵۲]

اقوام مختلف در کابل استند: در جلگه‌ها و مناطق هموار ، تورکها ، ایماق و عربها استند. در شهر و بعضی از قریه هایش ، سارت‌ها استند. در بعضی از قریه‌ها و لایاتش مردم پشایی و پراچی و تاجیک و بره کی و افغان استند. در کوه‌های غربی هزاره‌ها و نکدری‌ها می باشند. در بین هزاره‌ها و نکدری‌ها بعضاً به زبان مغولی تکلم می کنند. طرف کوه‌های شمال شرق ، کافرستان است مانند کتور و گبرک. جنوبش ، افغانستان است.

میر سعید کابلی

در بین مردم با لقب کابلی مشهور است. مامای من - نوایی - بود. طبعش خوب بود و میل بیشتر به تورکی داشت این تویوق از اوست

ای محب لار یتسانگیز گریازه سیز
گل ایاغیندا خماری یازه سیز
گر مین اولسام تربتیم نینگ تاشیغه
« کشته بیر شوخ ایرور » دیب یازه سیز

[نوایی ، ۱۳۸۷ : ۸۴]

عایله محیطی: نوایی نینگ آتەسی کیچکینه بهادر نینگ اویگه ، هرات ته گی شعریت دن ،
رسام لیک دن و سازنده لیک دن خبری بار آدم لر تہز- تہز ییغیلگنی و هجا وزن ده شعرلر یازگنی ،
بعضی منبع لرده کپتیر یله دی. نوایی نینگ تاغەسی میر سعید « کابلی » تخلصی بیلن شعرلر
یازگن. ینه بیر تاغەسی محمد علی اہسه « غریبی » تخلصی بیلن شعرلر بیتگن ، موسیقی و
خطاط لیک صنعتیده نام قازانگن.

میر علی غریبی

غریبی تخلص می‌کرد. او هم مامای بنده - نوایی - بود. برادر میر سعید کابلی بود. جوانی خوش محاوره ، خوش خلق ، خوش طبع و دردمند بود. بیشتر آلات موسیقی را خوب می‌نواخت. صدا و سبکش خوب بود. از علم موسیقی هم خبر داشت. خطها را خوب نوشته می‌کرد. اگر چه قوم و خیل این فقیر به تمامی نوکران و بندگان موروثی سلطان صاحبقران استند اما به سبب صلاحیتهای ذکر شده او ، التفات و عنایت سلطان نسبت به دیگران به او بیشتر بود. این مطلع تورکی از اوست:

درد حالیم‌دین اگر غافل اگر آگاه ایسانگ
هچ غمیم یوق ، سین منگا گر دلبر دلخواه ایسانگ

بعد از دوری از خدمت سلطان صاحب قران و رفتن و بودن در سمرقند ، قاتل برادرش او را به مرتبه شهادت رسانید.

[نوایی ، ۱۳۸۷ : ۸۴].

بابر

ظہیر الدین محمد بابر شاہ

ظہیر الدین محمد بابر در ادبیات تورکی خراسانی (چغتایی) یا اوزبیکي مثل نوایی سیماي چند بُعدیست. او، هم شاعر است و هم فقیه و هم خاطره نویس و هم ناقد ادبی و در همه این ساحات آثار برانده‌یی از خود به جا گذاشته است. آثار او مخصوصاً بابر نامه که نوشتن آن را در کابل آغاز کرده بود، در اکثر زبانها ترجمه و چاپ شده است.

در باره زندگانی و کارهای بابر کتابهای مفصل و مقاله‌های ممتاز نوشته شده اند. از میان آنها دو سوانح، یکی از دکتور شفیقه یارقین که سالهای سال با آثار بابر محصور بوده اند و دو کتاب بسیار سودمند و علمی به نامهای بابر نامه بخش افغانستان و دریا در گوهر دیوان کامل بابر را به نشر سپرده و دیگری هم نوشته گلبدن بیگم دختر بابر در رابطه به آخرین روزهای زنده گی او را می‌آوریم. در اول نوشته دکتور شفیقه یارقین

ظہیر الدین محمد بابر یکی از رجال برجسته سیاسی، تاریخی، ادبی اواخر قرن نهم و نیمه اول سده دهم هجری خراسان، ماوراءالنهر و هندوستان است. بابر به روز ششم محرم الحرام سال ۸۸۸ هق در خانواده‌یی از سلاله تیمور و چنگیز چشم به جهان کشود. پدرش عمرشیک میرزا فرزند ابوسعید میرزا از فرزندزاده گان امیر تیمور کورگان و حاکم ولایت فرغانه، اندیجان و سمرقند و مادرش قوتلوق نگار خانم دختر خان معروف خراسانی یونس خان مغول بود که مربوط به امیر زاده گان کاشغر می‌باشد.

عمر شیک میرزا در سنه ۸۹۹ هق هنگام کبوتر پرانی از بام کبوتر خانه افتاد و بمرد و به جای او بابر دوازده ساله بر تخت نشست و فرمانروای ولایت فرغانه شد. در آغاز سلطنت با مشکلات و مصایب بیشماری رو به رو گشت. شهرها و ولایات تحت فرمان خویش را از دست داد و بالاخره مجبور به ترک دیار گردیده با عده کمی در حدود دو سه صد نفر از رود آمو گذشت و به سوی بدخشان و کابل متوجه شد. در آن زمان شیبانی خان اندیجان، سمرقند و فرغانه را متصرف شده، برای گرفتن بدخشان و قندوز که تحت فرمان خسرو شاه بود، حرکت کرد. خسرو شاه به طرف کابل گریخت و سپاه او با تمام ساز و برگ نظامی خود با بابر پیوستند. همچنان بابر حمایت و همراهی باقی چغانیانی و پسر او احمد قاسم و سه — چار هزار خانواده مغول را که به خسرو شاه تعلق داشتند، به خود جلب کرده به سمت کابل حرکت کرد. هنگام رسیدن به دوشی خسرو شاه نیز به او بیعت کرد و عده باقی مانده سپاه خود را نیز به بابر تسلیم نمود. به این ترتیب بابر با آماده گی بیشتر به کابل رسید و به محاصره شهر

پرداخت و محمد مقیم ارغون را که در آن وقت عهده دار کابل بود، مجبور کرد که تسلیم شود. در ماه ربیع الثانی ۹۱۰ هـ بر تخت کابل نشست و از همین سال به بعد، بخت و اقبال به او رو آورد و شهرها و ولایات رایکی پی دیگری متصرف شد و با تسخیر هندوستان در سال ۹۳۲ هـ قلمرو او وسعت یافت و چنان یک امپراتوری بزرگ و با شکوهی را اساس گذاری نمود که در حدود سه سده (دو صد و هشتاد سال) دوام کرد و به قول جواهر لعل نهرو «دربار امپراتوران مغول بسیار با شکوه بود و شاید ثروتمندترین و مجللترین در بارها بوده که هرگز نظیر آن وجود نداشته است.» بابر بعد از اینکه به دامنه فتوحات خود وسعت داد، کوشید در قلمرو خود امنیت و رفاه به وجود آورد و از همین جهت به ترمیم خرابیها و ویرانیها پرداخت و عمرانات مختلف در هندوستان و افغانستان بر پا ساخت تا اینکه به روز دوشنبه پنجم جمادی الاول سال ۹۵۳ هـ چشم از جهان فرو بست. جسد او را ابتدا در باغ نور افشان آگره که از بناهای خودش بود، موقتاً به خاک سپردند و بعداً طبق وصیتش جسد او را به کابل آورده در باغی که امروز موسوم به باغ بابرشاه است دفن کردند و به جای او پسر بزرگش همایون بر تخت دهلی نشست. [یارقین، ۱۳۸۷: ۲-۵]

استاد خلیلی در آخر رساله خود «آرامگاه بابر»،^۱ نوشته گلبدن بیگم دختر بابر را در رابطه به روزهای آخر زندگانی بابر آورده می نویسد:

... چون کتاب گلبدن بیگم مأخذ بسیار واثق می باشد و این دختر فاضله و سخنشناس احوال و خصوصیات خانواده خود را چنانکه دیده، نگاشته است و عبارت او بس لطیف و زنانه و دلانگیز می باشد و شرح مرگ پدرش را که نگاشته، نسبت به نوشته های دیگر مورخان تفاوت دارد، ما همان قسمت مرگ بابر را از کتاب لطیف او اقتباس نموده رساله^۲ خود را با آن خاتمه می دهیم. وی چنین مینگارد:

«حضرت پادشاه بابام (ظهیر الدین محمد بابر شاه) بعد از چند روز به سیر باغ زرافشان رفتند و در باغ مذکور وضو خانه بود، آن را که دیدند فرمودند:

دل من از سلطنت و پادشاهی گرفته، می خواهم در باغ زرافشان به گوشه یی بنشینم. از برای خدمتگاری طاهر آفتابه چی به من بسیار است. و می خواهم پادشاهی را به همایون بدهم.

در این اثنا حضرت آگام و همه فرزندان گریه و بی طاقتی کرده گفتند که خدای تعالی شما را در مسند پادشاهی سالهای بسیار و قرنهای بیشمار در امان خود نگهدارد و همه فرزندان در قدم شما به کمال پیری برسند. ... بعد از آن به دهولپور رفتند. در این اثنا عرضداشت مولانا محمد فرغری از دهلی آمد، نوشته بود که همایون میرزا بیمارند و حال عجیبی دارند. به شنیدن این

^۱ کسانی که آرزوی خواندن بیوگرافی زیبا و شاعرانه را داشته باشند، رساله «آرامگاه بابر» نوشته استاد خلیل الله خلیلی را حتماً و حتماً بخوانند.
^۲ یعنی رساله آرامگاه بابر را.

خبر حضرت بیگم ، به زودی زود متوجه دهلی می باید شوند که میرزا بسیار بی طاقتی میکند. به مجرد شنیدن این خبر ، حضرت آگام بی طاقتی کرده مانند تشنه یی که مهجور آب باشد به جانب دهلی متوجه شدند.

در متهره رسیدند ، چنانچه شنیده بودند ؛ از آن ده چند مضعوف و مجهول به چشم جهان بین خویش دیدند واز آنجا هر دو مادر و پسر مانند عیسی و مریم ، متوجه آگره شدند و در حینی که به آگره رسیدند این حقیر ، همراه همشیره ملازمت آن حضرت فرشته خصال رفته کردیم.

چون ضعف ایشان بیشتر از پیشتر بود ، در این وقت هرگاه که آن حضرت به هوش خویش می آمدند ، از زبان در افشان خویش پرسش می نمودند که خواهران خوش آمدید ، بیایید یک دیگر را در یابیم که شما را در نیافته ایم و چون حضرت آمدند و دریافتند ، به مجرد دیدن آن چهره نورافشان در کلفت و رقت شد و ایشان بیشتر از پیش اظهار بیدلی کردند. در این اثنا حضرت آگام (مادر همایون) گفتند که شما از فرزند من غافلید و پادشاهید ، چه غم دارید. حضرت جواب دادند: اگرچه فرزندان دیگر دارم ، هیچ فرزندی را برابر همایون تو دوست نمی دارم ، از برای آنکه پادشاهی و دنیای روشن را از برای فرزند دل بند- همایون — می خواهم.

وقتی که ایشان بیمار بودند ، حضرت روزه حضرت علی کرم الله وجهه نگاه داشتند و آن روزه از روز چارشنبه نگاه میدارند. ایشان از اضطراب و بی طاقتی از روز سه شنبه نگاه داشتند هوا به غایت گرم بود دل و جگر ایشان تفسیده و در روزه مذکور به دعا خواستند که خدایا اگر به عوض جان ، جان مبدل شود ، من که بابر ، عمر خود را به همایون بخشیدم. و در همان روز حضرت فردوس مکانی را تشویش شد و همایون بر سر خود آب ریختند و بیرون آمده بار دادند و حضرت پادشاه بابام را از جهت تشویش درون بردند. قریب دو سه ماه صاحب فراش بودند و میرزا همایون جانب کالنجر رفته بودند. چون تشویش حضرت پادشاه بیشتر شد ، به طلب همایون پادشاه کس فرستادند. ایشان به ایلغار رسیدند. چون حضرت پادشاه را ملازمت کردند ، ایشان را بسیار ضعیف دیدند. همایون پادشاه ، رقت نموده ، بی طاقتی کردن گرفتند و به خدمتگاران می گفتند که یکباره گی چرا این قسم زار و نزار گشته اند ، اطباء چیزها میگفتند. حضرت پادشاه بابام ، هر ساعت می پرسیدند که هندال کجاست ؟ در این اثنا گفتند: میر بیردی بیگ آمده ، کورنش میرساند. پادشاه با اضطراب از هندال پرسیدند. میر بیردی بیگ گفت: شاهزاده به دهلی رسیده ، امروز می رسند. و می پرسیدند که هندال میرزا چه مقدار شده ، به کی مانند است ؟ چون میر بیردی بیگ جامه میرزا پوشیده بود ، گفت که این جامه شاهزاده است که به بنده عنایت فرموده. آن حضرت پیشتر طلبیدند که بینم قد و قامت هندال چه مقدار شده است. در این ضمن تشویش شکم ایشان بیشتر شد. حضرت همایون پادشاه که احوال پدر را خرابتر دیدند ، باز بی طاقت شده ، اطباء و حکما را طلبیده گفتند: نیک

ملاحظه کرده ، علاج تشویش حضرت نمایید. اطباء و حکماً جمع شده گفتند: که کم طالعی ماست که دارو کارگر نمی‌شود. در این حین چون نبض آن حضرت دیدند ، اطباء به عرض رساندند که علامت همان زهر است که والدۀ سلطان ابراهیم داده بود. اما اصل بیماری از اثر همان زهر بود که هر روز ضعیف و نحیف می‌شدند و هر روز تشویش ایشان در تزیید بود و چهرۀ مبارک ایشان در تَغیر.

فرداش ، همه امرایان را طلبیده فرمودند که سالها بود که در دل داشتم که پادشاهی خود را به همایون میرزاده‌هم. در تندرستی میسر نشد. الحال این تشویش مرا زبون کرده است. وصیت میکنم که همه همایون را به جای من دانید و در دولتخواهی او تقصیر نکنید. از حق سبحانه امیدوارم که همایون به مردم خوب پیش خواهد آمد. دیگر همایون ترا و برادران همه خویشان و مردم خود و ترا به خدا میسپارم. از این سخنان حاضران و ناظران را گریه و زاری دست داد و خود هم چشمان مبارک پر آب گردانید. و این واقعه را اهل حرم و مردم درون شنیدند. طرفه حال و بی‌طاقتی و گریه و زاری دست داد. و بعد از سه روز ، از این عالم فانی به عالم جاودانی خرامیدند.

به تاریخ پنج ماه جمادی الاولی روز دوشنبه سنه ۹۳۷ بود که شفقار شدند. عمۀ ما را و مادران ما را به بهانه‌یی بر آوردند که طبیبان و حکیمان برای دیدن می‌آیند. همه برخاستند. همه بیگمان را و مادران مرا ، به خانۀ کلان بردند و فرزندان و خویشاوندان و غیره مردم را روز سیاه افتاد. و طرفه زاری و فریاد و فغان و بی‌طاقتی کردن گرفتند. و هر کس به گوشه‌یی پنهانی این روز سیاه داشتند و واقعه ایشان را پنهان میکردند. آخر الامر ، آرایش خان نام که یکی از امرای هند بود ، او عرضه داشت که در هندوستان رسم است که اگر پادشاهان را واقعه‌یی چنین دست میدهد ، مردم بازاری ، تاراج میکنند. مبادا مغلان نادانسته در خانه‌ها و در حویلیها در آمده تاراج بکنند. مناسب آن است که يك کسی جامۀ سرخ پوشانند و بر سر فیل سوار بکنند او از بالای فیل منادی بکند که حضرت بابر پادشاه درویش شدند و پادشاهی خود را به همایون پادشاه دادند و حضرت همایون پادشاه حکم فرمودند که چنین بکنید. به مجرد منادی کردن ، مردم را خیلی تسلی شد و همه مردم دعای دولت ایشان کردند. به تاریخ نهم شهر مذکور ، روز جمعه حضرت همایون پادشاه به تخت نشستند و پادشاهی شان را همه عالم مبارکباد گفتند. [استاد خلیلی ، آرامگاه بابر: ۶۵-۷۱]

آثار بابر

ظهير الدين محمد بابر در طول زنده گی کوتاه خود (۴۷ سال) آثار ماندگار ، فنا ناپذیر و بسیار ارزشمندی به وجود آورد که این آثار نه تنها برای ملت اوزبیک ثروت گرانبهای فرهنگی به شمار می‌رود ، بلکه به سوبۀ جهانی از ارزش ویژه‌یی بر خوردار است و آنها عبارت است از: الف

ب. بابر نامه ب. رساله عروض ج. دیوان اشعار د. ترجمه منظوم رساله والدیه ه. مثنوی مبین در فقه حنفی و. خط بابری

الف. بابر نامه

اثری ست که بیش از همه شهرت یافت و هم هنگام زنده گی مؤلف و هم بعد از مرگش دروازه های شهرت را کوید و به سویه جهانی نام نویسنده را بلند آوازه ساخت ، بابر نامه است. بابر نامه یک اثر تاریخی ست که شرح حادثات و واقعات زنده گی بابر را دربر دارد ، ولی این کتاب چون یک اثر بدیعی ، با بافتهای ادبی و هنری گره خورده و به صورت بسیار هنرمندانه نوشته شده است. حالات عاطفی ، تصویر زیبایی های طبیعت با همه پهنای آن ، احساسات فطری انسان با حوادث هموار و ناهموار زنده گی ، چنان در هم آمیخته و هنری جوش خورده که نمی توان این اثر را صرفاً تاریخ دانست ، بلکه بیشتر به صورت یک اثر بدیعی ، ادبی و تاریخی می توان قبولش کرد. در کتابها و منابع مختلف ، این اثر به نامهای گوناگون و متفاوت ضبط شده است ، چنانکه واقعات بابری ، توزوک بابری ، تواریخ بابری ، بابریه و بابرنامه. نام آخری در منابع و مراجع بعدی بیشتر مروج گردیده و عمومیت یافته است. اما بابر در چند جای همین کتاب کلمه تاریخ و کلمه وقایع را ذکر کرده است و معلوم است که هنگام تألیف ، نوشتن وقایع تاریخی را بیشتر در نظر داشته ، تا نام کتاب را ، به این شعر توجه کنید:

بو عالم ارا عجب الم لار کوردوم

عالم ایلی دین طرفه ستم لار کوردوم

هر کیم بو «وقایع» نی اوقور بیلگای کیم^۱

نی رنج و نی محنت و نی غم لار کوردوم [دکتر شفیه یارقین ، ۱۳۸۷: ۳۲.]

ب. رساله عروض

رساله های عروض در شعر و ادبیات تورکی تا زمان بابر ، پدیده نو نبوده ، بلکه پیشینه درخشان داشته است. چنانچه « میزان الاوزان » امیر علی شیر نوایی... و « میزان الاشعار » سیفی بخاری در مسایل عروض نگاشته شده و نسبت به عروض بابر « عروض رساله سی » قدامت دارند ، ولی آنچه رساله عروض بابر را برتری می بخشد ، بعضی اضافات و ابداعات اوست. رساله عروض بابر نکات تازه تری در مورد اوزان فولکلوری دارد ، به طور مثال در مورد تویوق (تویوغ) که نوعی از انواع شعر اوزبیکي ست و امیر علی شیر نوایی در « میزان الاوزان »

^۱ من این کتاب را باربار خوانده ام. تصحیح کرده به نشر نیز سپرده ام [بابرنامه ، ۱۴۰۱]. درین کتاب افزون بر آشنایی با جلوه های ابعاد شخصیت و استعداد بابر ، دریافتم که انسان تا چه حد می تواند ، با اراده باشد ، بی رحم باشد ، با عاطفه باشد ، به طبیعت عشق بورزد ، دلبسته گی به ادبیات داشته باشد ، از جان و دل به آبادانی بکوشد ، در بیان کارهای خود صادق باشد ، از بیان اشتباهات نهراسد ، به گناهان چگونه اعتراف کند و چندین خصوصیات دیگر داشته باشد. به هر کسی که می خواهد کتاب خوب آموزنده و فوق العاده بخواند ، دوستانه توصیه می کنم ، این اثر را بخواند تا با ابعاد شخصیت و استعداد انسان آشنایی حاصل کند. رحیم ابراهیم

خود درباره آن معلومات مختصری داده و فقط یک شکل آن را شناسانده است. بابر معلومات بیشتری می دهد، یعنی در عروض بابر اشکال مختلف و تازه تر تویوق معرفی شده وبا ارائه مثالها وضاحت و روشنی بخشیده شده ست، چنانکه،

« چند نوع دیگر تویوق به خاطر رسید که در هیچ جای دیگر دیده نشده، یکی اینکه در هرچار قافیه، تجنیس مراعات می شود، بدین گونه:

وصلیدین سوز دیرگایوق یارا منگا
هجر ارا رحم ایلاگیل یارا منگا
اوقونگ ایئی کیوپ یارا منگا
مرهم لطفونگ بیلله یارا منگا

یکنوع دیگر اینکه قبل از تجنیس، در سه جا حاجب رعایت شده است، مثلاً

نی بیلا بییک تورور دولت تاغی
کوه غمنی نی بیلور دولت تاغی
همتی توت داغی دولت ایستاگیل
همتینگ بولسه بولور دولت تاغی

یک شکل دیگر این است که از تجنیس به جای ردیف کار گرفته شده و قبل از تجنیس قافیه مراعات گردیده است:

مهر کیم کوککه قیلور آهنگ تانگ
ایدا بولسه ایماس بیرنگ تانگ
خالی و ایکی لبی دیک بولمه غای
هندو ار کیلتورسه شکر تانگ

یکی دیگر اینکه مانند قطعه در مصرع اول بیت اول، قافیه رعایت نشده، در قافیه ابیات تجنیس آورده می شود، مانند:

بیرما دیرلار اول وفاسیزغه کونگول
کیم اونینگ نوشی گه آرتوق نیشی بار
مین طمع اوزماس مین لعلی دین
جان مینینگ جانیم دور، ایل نینگ نیشی بار

یک نوع دیگر اینکه تجنیس رعایت نشده ، قافیه در سه مصراع مراعات می شود ، مثلاً

ایگمه قاش و یخشی پرچم دور سنگا
راست قد و زلف پرخم دور سنگا
چون بوینگلیغ دور سنگا خیل و چشم
خوبلوق ملکی مسلم دور سنگا

یکی دیگر اینکه تجنیس رعایت نشده ، با دو قافیه سروده می شود: مثال

بو ولایت غه مقید بولماغیل
کیل خراسان جانبی غه عزم قیل
گر بارور بولسنگ ایرور من همهرینگ
ور تورورسین ، مین بارور مین جزم قیل
[یارقین ، ۱۳۸۷: ۳۸.۳۶]

ج. رساله مبین

تاریخ نگارش آن ۹۲۸ هجری می باشد. این رساله که بر مسایل فقه حنفی و موضوعات مربوط به یک رشته عملیات جنگی و لشکر کشی های وی نوشته شده ، ارزش هنری زیاد ندارد ، ولی نشان می دهد که بابر به فقه حنفی علاقه مند بود و به مذهب اعتقاد راسخ داشت و از همین جهت این رساله را به نظم آورد تا پسرانش همایون و کامران با این مسایل آشنایی حاصل کنند:

به تاریخ ۹۲۸ هجری قمری در مذهب امام ابوحنیفه به توفیق خداوند ، فقهی نظم کردم به « مبین » موسوم و سبب نظم این کتاب این است:

بیلگاسین ای خجسته پی فرزند
جگریم بیرلعه جانیمه پیوند
مسأله را که او ضرور ایرردی
بیلماسانک دیننگا قصور ایرردی
ییتی کونگلو مگا کیم ییغیش تور سام
نظم ترتیبی ده سیغیش تور سام
تا اونی ضبط قیلغاسین آسان
اول مسایل نی بیلگاسین یکسان

تـانـگـالـایـق کـونـدـه کـیـم حـسـاب اولـغـای
مـنـگـا اـجـر و سـنـگـا ثـواب اولـغـای
اوشـبو نـیـت کـه مـیـن قـیـلـیـتـور مـن
اول مـسـایل کـه مـیـن بـیـلـب تـور مـن
جـمـعیـدـه سـعی و اـهـتـمـام قـیـلـای
سـیـنـیـنـگ آتـیـنـگـه مـیـن تـمـام قـیـلـای
بـی بـقـا دنیـا ایشـی سـهـل دـورـور
دین ایشـیـن قـیـلـغـای اول کـه اـهـل دـور
دین و دانـش دـه هـر کـون افـزـون بـول
دولـت و بـخـت ایـلـا هـمـایـون بـول
کـامـران بـول جـهـانـدـه دولـت کـور
یـوز تـومـان آبـرو ی و عـزـت کـور

د. ترجمه منظوم رساله والدیه

عقیده و ارادتمندی بابر به خواجه عبیدالله احرار و طریقت نقشبندیه به حدی بود که هنگام مصایب و آلام یا هنگام مریض ، شفای خود را بدینوسیله می جست. بابر در سال ۹۳۵ هـ ق به مرض تب مبتلا شد و برای شفایابی خود به نظم رساله والدیه خواجه عبیدالله احرار پرداخت. در بابر نامه می خوانیم:

به روز جمعه بیست و سوم ماه ، حرارتی در بدن من ظاهر شد ، آنچنان که نماز جمعه را در مسجد به تشویش گزاردم. نماز پیشین احتیاطی را در کتابخانه آمده ، بعد از یک زمانی به تشویش گزاردم. هم پس فردای آن روز یک شنبه تب کرده ، اندک لرزیدم. شب سه شنبه بیست و هفتم صفر نظم کردن رساله والدیه حضرت خواجه عبید در خاطر گذشت. التجا به روح حضرت خواجه کرده ، در دل خود گزاراندم که اگر این منظوم مقبول آن حضرت می شود ، چنانکه قصیده صاحب قصیده برده مقبول افتاده ، از مرض افلج خلاص شد ، من هم از این عارضه خلاص شده ، دلیل قبول نظم من خواهد شد. به همین نیت. . . به نظم رساله شروع کردم هم آن شب سیزده بیت گفته شد. این رساله چنانکه از نامش پیداست ، به درخواست پدر خواجه عبید نوشته شده بود که بابر آن را در ۲۴۳ بیت در بحر رمل مسدس (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) به شکل بسیار زیبا و ساده به نظم تورکی برگرداند.

هـ. دیوان اشعار

بابر بیشترین بخش عمر خود را با لشکر کشی ها ، جدل ها و کشمکش ها و داعیه ملک گیری دست و گریبان بوده و این دغدغه فکری و دشواری رسیدن به مقصود ، به او کمتر مجال سازیش شعر و آفرینش هنری را می داده است ، ولی بابر بنابر استعداد فطری و ذوق سرشار ادبی با به دست آوردن کمترین فرصت به سرایش شعر می پرداخته و حضر و سفر و خلوت و جلوت در آفرینشگری هنری او تفاوتی نداشته است. . . . بابر دوبار دیوان خود را تدوین کرده است ، یک بار در کابل و بار دیگر درهند. این هردو دیوان از نگاه حجم و آفریده ها فرق دارند ، چونکه از نگاه زمانی و مکانی هم فرق دارند. آنچه ما از نسخه های خطی و چاپهای مختلف دیوان بابر جمع آورده ایم ، ۱۲۲ غزل ، ۲۱۲ رباعی ، ۱۸ تویوق ۱۸ ، قطعه ۴۵ ، معما ۱۸ ، مثنوی ۸۶ فرد و مطلع ، ۱۰ تورتلیک یا مثنی ، ۱۸ شعر مصنوع ، ۱ ترجیع بند مصنوع ، رساله والدیه ، بخشهایی از بابر نامه ، چار نامه منشور ، و مقدمه بابر در باره اصطلاحات شعری به زبان اوزبیکي ؛ ۲ غزل ، ۱۳ رباعی ، ۷ قطعه ، ۱۸ فرد ، ۱ نامه منشور به زبان دری ست.

و. خط بابری

یکی دیگر از آثار بابر که تا حال بحث و گفت و گوهایی زیادی پیرامون آن جریان دارد و به ماهیت اصلی آن پی برده نشده ، خط بابری ست. درمورد چگونه گی و علت ایجاد این خط ، فرضیه هایی از طرف بابر شناسان ارائه گردیده که هیچکدام نتوانسته ، به حیث یک دلیل قانع کنند مورد قبول همه گان واقع شود و بابر نیز که خودش مخترع این خط می باشد ، دربابرنامه اشاره هایی در باره آن نموده ، ولی دلیل اختراع ، چگونه شکل الفبا و یا مزایای آن را شرح نداده است. بابر بار نخست در کابل در باره خط بابری ضمن شرح وقایع و حوادث سال ۹۱۰ هـ ق مطابق به ۱۵۰۴ میلادی می نویسد که در همین سال خط بابری را اختراع کرده ، ولی معلومات بیشتری درین باره نمی دهد. جواهر لعل نیرو ، اختراع خط بابری را نوعی تهور و یک اقدام مترقی خوانده ، نوشته است: « بابر مرد دلیر و حادثه جوی بود چه برای معاصران خویش به جای الفبای عربی ، الفبای تازهیی پیشکش کرد و این کار در شرایط قرون وسطا اقدام مترقی و بسیار شجاعانه بود. » این الفبا ۲۹ حرف داشته است. با این خط ، یک مصحف در کتابخانه آستان قدس رضوی / مشهد وجود دارد. و محمد طاهر بن قاسم در کتاب عجایب الطبقات خود ، بیست و نه حرف آن را جدا جدا آورده است. /شفیقه یارقین / دریا در گوهر / ۴۷-۴۹. در کتاب مجمع الشعراً جهانگیر شاهی در باره خط بابری و یکی از خطاطانی که این خط را به خوبی می نوشته است میر عبدالحی ، آمده: « میر عبدالحی خط بابری را (که بابر پادشاه اختراع نموده و مصحف به آن نوشته به مکه فرستاده و اثری از آن خط امروز

باقی نیست) خوب می دانست. در تذکره میر علاءالدوله نوشته که میر مذکور اکتساب حیثیات فرموده خط مشکل نویس بابری را کسی زود تر و خوبتر ازو یاد نگرفته. و میر عزیز کوکه در حاشیه آن نوشته که از هیچ علمی بهره ندارد. هنری که دارد این است که خط بابری را هم خوب نمی داند. « [قاطععی هروی ، ۱۹۶۸ : ۲۹۱ .]

قطعه‌یی از بابر نامه. این پارچه در باره‌الماس کوه نور است

«بیکر ماجیت هندو کیم گوالیار راجه‌سی ایدی ، یوز ییلدن کوپراک گوالیار ولایتی دا ، اتالاری سلطنت قلیب ایدی لار. اسکندر گوالیارنی آلورمصلحتی‌غه نیچه ییل آگره ده اولتور دی. سونگرا ابراهیم زمانی دا اعظم همایون سروانی نیچه محل ، بجد اوروشتی ، آخر صلح بیله آلیب ، شمس آبادنی اونگا بیردی. بیکر ماجیت سلطان ابراهیم‌نی یوزقغه باردی. اولادی وخیلخانه سی ، آگره گه کیلگاندا ، بیکر ماجیت‌نینگ خیلخانه سی ، قاچار خیالی بار ایکان دور کیم همایون قویغان کیشی لار کوپ احتیاط مقامی دا بولور.

همایون هم بارغالی قویماس. اوز رضالاری بیله ، قلین جواهر و جراو همایون‌غه پیشکش قیلور و جمله‌دین بیر اشهر الماس ایدی کیم سلطان علاءالدین کیلتورایکاندور. انداق مشهور دور کیم بیر مُقیم مونینگ قیمتی‌نی تمام عالم‌نینگ ایکی یاریم کونلوک خرجی دیب دور. غالباً سکیز مثقال دور. مین کیلگاندا همایون می‌نگا پیشکش قیلدی ، مین همایون غه ، اوق بغشله دیم

[بابر ، ۱۳۸۶: ۲۷۶]

بابردین بیر مکتوب

فراق دشتی داییتگان غم و تفکر دین
اسیر دلشده یعنی فقیر بابر دین
دعا و قوللوق اُنگا کیم جناب قدری اُنینگ
بلند و عالی ایرور وهم ایله تصور دین

قوللوق و دعادین سونگ عرض اولکیم فراق کونلاری نی بلا اوزون بولور ایرمیش و
فراق کونی نینگ هر ساعتی دایوز بلا فزون بولور ایرمی ش. بو نهایتی یوق غم و فُرت ته ، و بو
غایتی یوق بلا و شدت ته ، وصالینگ خیالی بولماسا ، نیتگای ایردیم و خیالینگ وصالی
بولماسا ، باشیم نی آلیب کیتگای ایردیم. اعتقادیم سнга اول سونلوق ایدی کیم عرض قیلدیم
و مرادیم سیندین بو ینگلیغ دور کیم شرح ایلارمین
مراد و صلینگ ایله یاد بابر نی
اونوتماغیل یان بو نامراد بابر نی

[شفیقه یارقین ، کابل نشریگه تکمله: ۳۸]

بابر نامه دین ینه بیر آلگی

درین نمونه خواننده قسمتی از مشکلات زندگانی بابر را در راه رسیدن به سلطنت می خواند و بعد از خواندن می داند که بابر به آسانی امپراتور نشده است:

«لنگر میر غیاث دین اوتوب غرجستان نینگ یقه کینت لارینی باستوروب چخچران غه کیلیدی. لنگر دین اوتوب غرجستان نواحی سیدایتگاندا پیوسته قار ایدی، بارغان سایی قار اولوغراق بولور ایدی. چخچران نواحی سیدا خود قار آت نینگ تیزی دین یوققارراق ایدی. چخچران ذوالنون بیگ گا تعلق ایدی. میرکجان اپردی آتلیق نوکری اندا ایدی. ذوالنون بیگ نینگ آشلیقلارینی تمام بها بیریب الدوک.

چخچران دین ایکی اوچ کوچ اوتگاچ قار اسرو اولوغ بولدی. اوزانگودین یوققار راق ایدی. بلکه اکثر بیردا آت نینگ ایاغی بیرگاییتماس ایدی. ینه قار دایم یاغار ایدی، چراغدان دین اوتگاچ هم قار کوب اولوغ بولدی، هم یول نا معلوم بولدی.

لنگر میر غیاث نواحی سیدا کابل غه نی یول بیله بارورومیزنی کینگاشتوک. مین و اکثر برین ایدوک کیم قیشدور تاغ یولیدا کوب دغدغه و تردد تور، قندهار یولی اگر چه بیر نیمه یراقراق تور، ولی بی تردد و بیدغدغه باریلور. قاسم بیگ اول یولنی یراق دور بو یول بیله بارور بیز دیب کوب جهل قیلدی، بول یولغه بولدوک. بیر سلطان آتلیق پشائی باشچی ایدی. قاریلیغی دین مو یا آداراغانیدین مو یا قارنینگ اولوغلوغیدین مو یولنی یوقائی، باشلائی آلمادی. چون قاسم بیگ نینگ سعی بیله بو یولغه بولوب ایدوک. قاسم بیگ ناموسقه توشوب اوزی و اوغلانلاری اوق قار تیپیپ یول تاپیب ایلکاری یورولار ایدی.

بیر کون هم قار اسرو اولوغ بولدی، هم یول نا مشخص، هر نیچه سعی لار قیلدوک، بارا المادوک. چاره تاپا آلمای یانیب بیر اوتونلوق بیرگا توشوب ییتیمیش، سیکسان آبدان بیگیتلارنی تعیین قیلدوک کیم ایزیمیز بیله یانیب قول قویی دا قیشلاغان هزاره مزاره دین تاپیب یول باشلاغالی کیلتورگایلار. اول بارغانلار کیلگونچه اوچ تور کون بو یورت تین کوچولمادی بارغانلار هم آبدان یول باشلار کیشی کیلتورمادیلار. توکل قیلیب سلطان پشائی نی ایلکاری سالیب اوشبو یولغه اوق کیم یول تاپا آلمای یانیلیب ایدی، بولدوک. اول نیچه کون بسیار تشویش و مشقتلار تارتیلدی، انداق کیم مدت العمر مونچه مشقت کمراق تارتیلیب ایدی. بو مطلع نی اوشول فرصته ایتیلدی:

چرخ نینگ مین کورماگان جور و جفاسی قالدی مو؟

خسته کونگلوم چیکماگان درد و بلاسی قالدی مو؟

بیر هفته غه یاووق قار تییب کوندا بیر شرعی ، بیر یاریم شرعیدین آرتوق کوچولماس ایدی. قار تپار کیشی مین ایدیم. اون- اون بیش ایچکی بيله و قاسم بیگ ایدی ایکی اوغلی تینگری بیردی و قنبر علی بيله. ینه ایکی اوچ نوکری هم بار ایدی. اوشبو مذکور بولغانلار بیاق یوروب قار تپار ایدی، هر کیشی یتي سیکیز اون قاری ایلگاری یوروب قار تپار ایدی. هر قدم قویغاندا بیلگا چه کوكسیگا چه باته باته قار تپار ایدی. بیر نیچه قدم بارغاندین سونگ ایلگاریکی کیشی نینگ حملي کویوب تورار ایدی. ینه بیر کیشی ایلگاری اوتار ایدی.

بو اون-اون بیش - ییگیرمه کیشی بیاق قارنی کیم تپار ایدی ، انچه بولور ایدی کیم بوش آتی تارتسا بولور ایدی ، بوش آتی تارتیلور ایدی ، اوزانگو سیغه چه، قابتالیغه چه کویکوب باته باته بو بوش آت هم اون اون بیش قدم چه یول یوروب تالیقور ایدی. بو آتی یقاغه تارتيب ینه بیر بوش آتی ایلگاری تارتیلور ایدی. اوشبو دستور بيله بیز اون، اون بیش، ییگیرمه کیشی اوق قار تپتوک. اوشبو اون-اون بیش ، ییگیرمه کیشی نینگ آتلاری اوق ایلگاری تارتیلدی. اوزگا تمام آبدان آبدان ییگیتلار و بیگ آتافانلار آتلازیدین هم توشمای طیار تپیلگان و باسیلغان یولغه کیریپ باشلارین قویی سالیب کیلورلار ایدی. محل اول ایماس ایدی کیم کیشیگا تکلیف و زوری قیللغای هر کیم نینگ همت و جراتی بولسه موندق ایشلارنی اوزی تیلاب قیلور.

اوشبو طریق بيله قار تییب یول قیلیب انجوان دیگان ییردین اوچ تورت کوندا کوتل زرین نینگ توبیگا خوال قوتی دیگان خوال غه کیلدوک. اوشبو کون غریب چاپقون بيله قار یاغر ایدی ، انداق کیم بارچه غه اولوم وهمی بولدی. اول ایل تاغداغی غار و کاواکیلارنی خوال دیر لار. بو خوال غه یتگاندا چاپقون بیحد تیز بولدی، اوشبو خوال قاشیدا اوق توشولدی.

قار اولوغ ، یول یکرهه تپیلگان باسیلغان یول بيله هم آت بحيله بارا دور. کونلار غایت قیسقه لیققه. ایلگاریکی کیشی یاروقته خوال آلیغه کیلدیلار. نماز شام نماز خفتنغه چه ایل کیلا قالدی. اوندین سونگره تورغان تورغان ییردا اوق توشتی ، کوپ ایل آت نینگ اوستیدا اوق تانگ آتوردی. خوال تارراق کوروندی. مین خوال نینگ آغزیدا کوراک آلیب قار کوراب اوزومگا بیر تکیه نمد اورنی بیر یاسادیم. قارنی کوكوسگا چه قازدیم ، هنوز بیر گاییتمایدور ایدی. بیر نیمه بیلگا پناه بولدی. اوشاندا اوق اولتوردوم. هر نیچه دیدلار کیم خوال غه بارینگ بارمادیم. کونگولگا کیچتی کیم بارچه ایل قاردا و چاپقوندا مین ایسیق اویدا و استراحت بيله موندا بارچه اولوس تشویش بيله مشقت ته مین موندا اویقو بيله فراغتّه، مروت تین یراق و همجهت ليق تین قیراق ایشتور. مین هر تشویش و مشقت بولسه کوراین ، هر نیچوک ایل طاقت قیلیب تورسه توراین. بیر فارسی مثل بار «مرگ بایاران سور است».

اوشانداق چاپقوندا قازغان یاساغان چوقوردا اولتوردوم. نماز خفتنغه چه قار انچه چاپقولا ب یاغدی کیم مین اینگیشیب اولتوروب ایدیم. ارقامغه و باشیمغه و قولاغلاریم نینگ اوستیگا

تورت ایلک قار بار ایدی. اوشول کیچه قولاغیمغه ساووق تاثیر قیلدی. نماز خفتنداغارنی یخشی ملاحظه قیلغانلار قیچقیریشتلار کیم خوال اسرو کینگ خوالدور. بو ایلگا تمام بیر بار. مونی که ایشیتیم اوستومداکی قار بارنی سیلکب خوال غه کیلدیم. خوال نواحیسی داغی ییگیتلارنی هم تیلادیم. قیرق ایلک کیشیگا فراغت بیله بیر پیدا بولدی. آزوق و یخنی و قاوورداق و هر نیمه کیم حاضر ایدی هر کیم نینگ کیم بار ایدی کیلتوردیلار. موندق ساووق وقار و چاپقوندا عجب ایسیق و امن و فراغتلیق بیرگا کیلدوک.

تانگلا سیغه قار و چاپقون توردی. ایرته کوچوب اوشول دستور بیله قار تیپیب یول یاساب دابان اوستیگا چیتوک. یول خود قیرلاب یوققاری چیقار ایکاندور، کوتل زرین دیر ایمیشلار. بیز یوققاری چیقماق دره قویی اوق ایندوک. داباندین توبیگاییتکونچه کون کیچ بولدی، دره آغزیدا اوق قوندوک. اول اخشام بسیار ضرب ساووق ایدی. اسرو کوب مشقت و صعوبت بیله اول اخشامنی اوتکاردوک. کوب کیشی نینگ ایلک ایاغین ساووق ایلتی. کپه نینگ ایاغین سیوندوک ترکمان نینگ ایلکین ینه اخی نینگ ایاغین اوشول کیچه ساووق ایلتی.

ایرته سیگا دره قویغه اوق یوردوک. با وجود یول بو ایماس ایگانینی بیلپ کوروب توکل قیلپ دره قویی اوق یورولدی. یمان اوچمه سیکریمه بیرلاردین توشولدی. کیچ نماز شام ایدی کیم دره نینگ آغزیغه چیتوک. هیچ قاری اولوغ یاد بیلماست کیم بو کوتل نینگ موندق اولوغ قاری بار ایرکاندا کیشی عبور ایتیمیش بولغای، بلکه بو فصلدا معلوم ایماست کیم بو کوتل دین عبور ایتماک کیشی نینگ کونگلیگاییتیمیش بولغای. اگر چه اولوغ قاردین نیچه کون خیلی تشویش کوردوک، ولی آخراوشبو اولوغ قار سبیدین اوزومیزنی منزلغه یتکوردوک. نی اوچون کیم اگر موندق اولوغ قار بولماسه انداق بیرره اوچمه و سیکریمه دین کیم اوتا آلغای ایدی؟ بلکه اگر اولوغ قار بولماسه، اولغی اوچمه دا اوق ایل نینگ آت وتیوه سی تمام قالغای ایدی.

هر نیک و بدی که در شمار است تا در نگری صلاح کار است

نماز خفتن بولوب ایدی کیم یکه اولنگ گا کیلیب توشوک. یکه اولنگ ایل ییز کیلیب توشگاندا اوق خبر تاپتیلار. ایسیق اویلار، سیمیز قویلا، آتقه اوت و بورسو بینهایت اوت یاقماقغه اوتون و تیزک بی حد و بی غایت. انداق ساووق و قاردین قوتولوب موندق کینت و ایسیق اویلار تاپماق، انداق مشقت و بلادین خلاص بولوب موندق قالین نان و سیمیز قویلا تاپماق حضوری دور کیم موندق مشقتلارنی کورگانلار بیلور، فراغتی دور کیم موندق بلالار کیچورگانلار فهم قیلور. خاطر جمع و کونگول تیچ بیر کون یکه اولنگ دا توقف قیلدوک.» [بابر

نمونه یی دیگر از بابر نامه.

درین نمونه ، بابر در باره شاعران دربار هرات به ایجاز و دقت سخن می راند و قضاوتهایی در باره اشعار و آثار شان دارد.

«شعرا دین: بو جمع نینگ هم سرآمد و سردفتری مولانا عبدالرحمن جامی ایدی. ینه شیخم سهیلی و حسین علی طفیلی جلایر ایدی کیم ، آتلاری و صفتلاری سلطان حسین میرزانینگ بیگلاری و ایچکی لاری جرگاسیدا مذکور و مسطور بولدی. ینه آصفی ایدی. وزیر زاده اوچون آصفی تخلص قلیب تور. شعری رنگ و معنادین خالی ایماستور. اگر چه عشق و حالدین بی بهره دور. اوزی نینگ دعوی سی بو ایدی کیم ، مین هرگز هیچ غزلیمنی بیغیشتورماق وادیسیدا بولهادیم. غالباً تکلف بولغای. بو غزلیاتی نی اینیسی یا قرابتی جمع قلیب تور. غزل دین اوزگا نوع شعر کم ایتیپ تور. مین خراسان بارغاندا ملازمت قلیب ایدی.

ینه بنائی ایدی هر بلیک دور. آته سی استاد محمد سبز بنا اوچون مونداق تخلص قلیب تور. غزلیدا رنگ و حال بار دور. دیوان ترتیب قلیب تور. مثنوی لاری هم بار. بیر مثنوی سی بار میوه لار بابیدا ، متقارب بحریدا بی محصل نیمه دیب تور. بیگاری قلیب تور. ینه بیر مختصر مثنوی سی بار، خفیف بحریدا. ینه بیر اولوغ راق مثنوی سی بار اول هم خفیف بحریدا، بو مثنوی نی سونگره لار توگاتیب ایدی.

بورونلار موسیقیدین بیخبر ایکاندور ، بو جهتین علی شیر بیگ طعن قیلور ایکاندور. بیر ییل میرزا مروغه قیشلای بارغاندا ، علی شیر بیگ هم بارور، بنائی هریدا قالور. اول قیش موسیقی مشق قیلور. یازغه چه انچه بولورکیم ایشلار باغلار. یازمیرزا هریرگا کیلگاندا صوت و نقش اوتکارور. علی شیر بیگ تعجب قلیب ، تحسین قیلور. موسیقیدا طور ایشلار باغلا بتور. اول جمله دین بیر نقشی بار ، نه رنگ غه موسوم توقوز رنگ نینگ توگانیشی و نقش نینگ یللاسی راست ته دور. علی شیر بیگ گا خیلی متعرض ایکاندور. بو جهت تین خیلی جفالار تارئی آخر تورآلمای عراق و آذربایجانغه یعقوب بیگ قاشیغه باردی. یعقوب بیگ قاشیدایمان ایماس ایدی. حریف مجلس بولوب ایدی. یعقوب بیگ اولگاندین سونگ اول ولایت لاردا تورمای، هری گا کیلدی. هنوز ظرافت و تعرضی بار ایدی. اول جمله دین بیر بودور کیم بیر کون شطرنج مجلسیدا علی شیر بیگ ایاغینی اوزاتور. بنائی نینگ کوتیگا تیگار ، علی شیر بیگ مطایبه بیله دیر کیم «عجب بلایست در هری ، اگر پای دراز میکنی بکون شاعر میرسد.» بنائی دیر کیم «اگر جمع میکنی هم بکون شاعر میرسد.» آخر بو ظرافت لاریدین ینه هریدین سمرقند عزیمتی قیلدی. علی شیر بیگ قالین نیمه لار اختراع قلیب ایدی و یخشی نیمه لار

اختراع قلیب ایدی ، هر کیشی کیم هرایشته بیرنیمه پیدا قیلدی ، اول نیمه‌نینگ رواج ورونقی اوچون علی‌شیری دیرایدی. بعضی ظرافت بیله علی‌شیر بیگ‌گا اسناد قیلورلار ایدی ، نیچوک کیم علی‌شیر بیگ قولاغ آغریغیدایاغلیق باغلاغان اوچون ، خاتونلار کوک یاغلیقنی قییق باغلاغانی ناز علی‌شیری آت قویدیلار.

ینه سیفی بخاری ایدی. فی الجملة ملالیغی بار ایدی. اوقوغان کتاب لارنینگ مفصلی نی ایلگا کورساتیب ملالیغی نی اثبات قیلور ایدی. دیوان ترتیب قلیب تور. ینه بیر دیوانی هم بار کیم جمیع حرفه گزلار اوچون ایتیپ دور. مثل نی کوب ایتیپ تور. مثنوی سی یوقتور، نیچوک کیم بو قطعه سی انگا دال دور.

مثنوی گرچه سنت شعراست
من غزل فرض عین میدانم
پنج بيتی که دلپذیر بود
بهتر از خمستین میدانم

بیر فارسی عروضی بار. بسیار کم سخن دور. بیر حساب بیله اسرو پرسخن دور. کم سخن بو معنی کیم کیراکلیک نیمه‌لارنی بیتیمایدور. پرسخن بو معنی بیله کیم روشن و ظاهر کلمه‌لارنی نقطه و اعرابی‌غه چه بیتیب تور. چاغیرنی یمان ایچر ایکاندور، بد شراب ایکاندور. محکم ضرب مشتی بار ایکاندور.

ینه عبدالله مثنوی گوی ایدی. جام‌دین دور. ملانینگ خواهرزاده‌سی بولور. تخلصی هاتقی ایدی. خمسة مقابله سیدا مثنوی‌لار ایتیپ تور. هفت پیکر مقابله سیدا ایتقان مثنویسیغه هفت منظر آت قویوبتور. سکندر نامه مقابله سیدا تیمورنامه^۱ ایتیپ تور. بو مثنوی لاریدین لیلی و مجنون مشهورراق دور. اگرچه لطافتی شهرتیچه یوقتور.

ینه میر حسین معمائی ایدی. غالباً معمانی انچه هیچ کیم ایتقان ایماس. همیشه اوقاتی معما فکریغه مصروف ایکاندور. عجب فقیر و نا مراد و بی‌بخت کیشی ایکاندور.

ینه ملا محمد بدخشی ایدی. اشکمیش‌دین دور. اشکمیش بدخشان داخلی ایماستور. عجب دور کیم بدخشی تخلص قلیب تور. شعری بو مذکور بولغان شاعرلارنینگ شعریچه یوقتور. معمادا رساله بیتیب تور، معماسی هم خیلی یخشی ایماس. خوش صحبت کیشی ایدی. سمرقند ته منگا ملازمت قلیب ایدی.

ینه یوسف بدیعی ایدی. فرغانه ولایتی‌دین دور. قصیده‌نی یمان ایتماس ایکاندور. ینه آهی ایدی. غزل نی طوری ایتور ایدی. سونگره‌لار ابن حسین میرزا قاشیدا بولور ایدی. صاحب دیوان دور.

ینه محمد صالح ایدی. چاشنی لیق غزل لاری بار. اگرچه هموارلیغی چاشنی سی چه یوقتور. ترکی شعری هم بار یمان ایتمایدور. سونگره شیبانی خان قاشیغه قلیب ایدی. فی الجملة

^۱ نسخه‌بی از این کتاب که خط و تذهیب زیبا دارد در آرشیف ملی افغانستان موجود است. ر.ا.

رعايت قلیب ایدی. شیبانی خان نینگ آتیغه بیر ترکی مثنوی بیتیب تور. رمل مسدس مخبون وزنیدا کیم سبجه وزنی بولغای. بسیار سست و فرود تور، اونی اوقوغان کیشی محمد صالح نینگ شعریدین بی اعتقاد بولور. بیر یخشی بیتی بو دور.

بولدی تنبل غه وطن فرغانه قیلدی فرغانه نی تنبلخانه

اندیجان ولایتی نی تنبلخانه هم دیرلر. اول مثنویدا مونچه بیت معلوم ایماس کیم بولغای شریر و ظالم طبع و بیرحم کیشی ایدی.

ینه شاه حسین کامی ایدی. مونیگ شعرلاری هم یمان ایماس، غزل گوی دور. غالباً دیوانی هم بار دور.

ینه هلالی ایدی. بو تاریخدا هم بار دور. غزل لاری هموار و رنگین و کم خدشه دور. دیوانی بار دور. بیر مثنوی سی بار خفیف بحریدا، شاه و درویش قه موسوم. اگر چه بعضی بیت لاری طوری واقع بولوبتور، ولی بو مثنوی نینگ مضمونی و استخوان بند لیگی بسیار کاواک و خراب تور. شعرای ماتقدم عشق و عاشق لیک اوچون مثنوی لار کیم ایتیپ دور لار، عاشق لیک نی ایرگا و معشوقلوقنی خاتونغه نسبت قلیب تورلار. هلالی درویش نی عاشق قلیب تور و شاه نی معشوق. اییاتی کیم شاه نینگ افعال و اقوالیدا دیب تور، حاصل کیم شاه نی جلبی و فاحشه قلیب تور. اوز مثنوی سی نینگ مصلحتی غه بیر بیگیتمی و ینه شاه بیگیتمی، بسیار بیصورت تور کیم جلبلار و فاحشه لار دیک تعریف قیلغای. بسیار قوی حافظه سی بار ایمیش. اوتوز - قیرق مینگ بیت یادیدا بار ایمیش. دیرلر کیم خمستین نینگ اکثر اییاتی یادیدا بار. عروض و قافیه و شعر علمیغه مستحضر دور.

ینه اهلی دور. عامی دور. شعر لاری یمان ایماس دیوانی هم بار دور. « [بابر، ۱۴۰۱: ۲۱۲]

بابر ننگ غزلریدین آلیکلر

یاغلیغینگ کیم جان بیلہ مین خسته دورمن زار اونگا
خسته جانلار رشته سیدین دور مگر هر تار اونگا؟
ایورولور باشینگفه و گاهی یوزوینگایوز قویار
بو جهت تین آت ایمیش «گلپیچ» و گه «گلزار» اونگا
بیر چمندور صحنی کیم بولغای بنفشه سر به سر
تیگراسی گلزار دورکیم بولماغای بیر خار اونگا
یاغلیغینگ تا کیم یوز و کوزونگا تیگمیش بار دور،
یوزمیننگ دیک زارو یوزمینگ مین کیبی بیمار اونگا
ای کونگول یوز پاره قیلسه یار تیغی غم یمه
لطف ایتیپ گر باغلار اولسه یاغلیغینی یار اونگا
کونگولوم ایستار یاغلیغینی، بلکه اوندین بیر نسیم
یتسه بابرغه ایرور جان بیرله منتدار اونگا

[بابر، ۱۳۸۷: ۱۱۸]

چیقسه قویاش فلککا سین آتقه چیققانینگ دیک
بولغایمو او سینینگ دیک، اول بیرى توسنینگ دیک؟
کوکسومنی چونک یاردینگ، کیرگیل کونگولگا کیم بار
اول یاره ایشیکینگ دیک، کوز اونده روزنینگ دیک
گر سیم، برگ گل نی قیلسه لباس اوزیگا
بولغایمو ای گل اندام کونگلک بیلن تنینگ دیک
اول یار حضرتیده بسیار یخشی دور غیر
مین هم یمان ایمان، لیک، یخشی ایمان اونینگ دیک
دعوای عشق ایتیپ غیر بابرنی عیب قیلمه
کیم مین ایدیم سینینگ دیک، سین بولغاسین مینینگ دیک
[بابر، ۱۳۸۷: ۱۵۶]

نی خوش بولغایکه بیرکون اویقولوق بختیمنی اویغاتسام
کیچه لار تار مویی دیک بیلگیا چیرماشیب یاتسم
گهی گل دیک یوزینی اؤل شکر سوزلوک نی ایسلام
گهی شکر کبی اول یوزی گل نینگ لعلیدین تاتسام
قانی شیرین بیله لیلا که سیندین ناز اورگانسه ؟
قانی فرهاد و مجنون کیم اولارگا عشق اورگاتسام ؟
یاروق کوندوز قرانغو کیچه دا انجم کبی بولغای
چیکیب گر آه دودی نی ، کونگیل اوتی نی توتراتسام
کوزوم روشن لیغیدا بولغای ای بابر ، بسی گم لیغ
اگر قاشی بیله یوزین هلال و کوکگا اوخشاتسام

غنچه دیک کونگلووم مینینگ گلزار میلی قیلماغای
غم بیله بوتکان کونگول ، گلگشت ایلا آچیلماغای
رنکه رنکه گلرینگی باغبان عرض ایتما کیم
ته به ته قانلیغ کونگول ، گل آرزو سین قیلماغای
یوقتور اؤل کیم گل یوزونگدین آیرو باقسم گل ساری
غنچه ینگلیغ کونگلوومه یوز خار غم سانچیلماغای
عارض و قدینگی تعریف ایتسه لار یوز ییل ، هنوز
ای یوزی گل ، سرو قد ، یوزدین بیری آیتیلماغای
سیندین ایریلدیم ایسه بولدی نصیبیم خار غم
سیندین ای گل ، ایمی دی بابر بیر زمان آرلماغای

خواجه کلان بیک سپاهی^۱ قندهاری

فخری هروی درباره او این معلومات را آورده است: خواجه کلان بیک ولد مولانا محمد صدر معتمد خاص بابر شاه. در هند همراه بابر وارد شد و بعد از فتح هند به قندهار و کابل رفت و آنجا نیابت کرد. خواجه کلان سپاهی، سپاهی قندهاری تخلص میکرد. [فخری هروی، ۱۹۶۸: ۲۸۱]

ملاقاطعی هروی در کتاب مجمع الشعراء جهانگیر شاهی درباره خواجه کلان بیک می نویسد: ذکر خیر خواجه کلان بیک المتخلص به سپاهی: خواجه کلان بیک المتخلص به سپاهی از امرای نامی و مخصوص حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه بوده اند و با عبید خان صفها آراسته جنگهای نمایان کرده اند. اما فردوس مکانی با دو سه هزار کس بودند و عبید الله خان با پنجاه و شصت هزار کس از الاچوپان و غیره بودند. و آنجا کس بسیار از هردو طرف کشته شدند. . . و خواجه کلان بیک همراه پادشاه در همه جنگها بوده اند. آخرالامر چون حضرت پادشاه دیدند که مسلمانان بسیار تلف می شوند، ماورالنهر را مانده به بدخشان تشریف آوردند و حضرت جنت آشیانی همایون پادشاه را به بدخشان ماندند و خود به کابل آمدند و قندهار را به خواجه کلان بیک دادند و خواجه چنگاه در قندهار حاکم با استیلا بودند. از مردم هرات و خوش طبعان و ملایان و شاعران بسیار به خدمت آمدند و نوازشهای عالی همتانه به مردم می نمودند. و در زمان ایشان، قندهار، هرات ثانی شده بود. . . بعد از آنکه شکست سام میرزا شد^۲، شاه طهماسب با سه برادر، به قندهار آمدند و خواجه کلان می خواستند که قندهار مضبوط سازند. مردم قندهار گفتند که این سام میرزا نیست، شاه طهماسب است و شرط کرده اند که قتل کنند. بعضی یاران گفتند که بودن شما مناسب نیست. خواجه کلان بیک گفتند که شرم قلعه قندهار گذاشتید^۳ آخر خواجه ملک طبسی گفت که من جواب میرزا می دهم. خواجه قبول نکردند. آخر مردم سپاهیان خواجه را جدا کردند و سپاهیان ایشان به جانب بکر رفتند. و خواجه محمد ملک به خواجه گفت که شما بروید و طریق نشوید^۴ که صلاح دولت و دین درین دیده ایم که پیش میرزا بروید. خواجه متوجه بکر شدند و میرزا شاه حسین چند

^۱ سپاهی تخلص شعری میرزا شاه حسین نیز بوده است: در « تذکره مجمع الشعراء جهانگیر شاهی » در باره او و تخلصش آمده است: «میرزا شاه حسن [یا حسین] این شاه شجاع بیگ بن ذوالنون ارغون است. وی به سال ۸۹۶ چشم به جهان کشود در علوم منقول مهارتی تمام داشت و گاه گاهی شعر نیز می سرود و سپاهی تخلص می کرد. در اوایل در خدمت بابر شاه در کابل رسید و مورد الطاف و عنایت آن پادشاه گردید. چون در سال ۹۲۸ پدرش چشم از جهان برپست، میرزا شاه به حکومت رسید و خطبه به نام بابر شاه خواند. [قاطعی هروی، ۱۹۷۸: ۳۱۲]

در سال ۹۴۱ سام میرزای صفوی به هوای تسخیر قندهار لشکر کشید. خواجه کلان بیک متحصن شد. محاصره تا هشت ماه امتداد یافت تا کامران میرزا از پنجاب به کبک خواجه کلان شتافت و سام میرزا را منهزم ساخت. در سال ۹۴۳ چون شاه طهماسب به منظور اطفاء فتنه عبیدالله خان به هرات آمد، عنان توجه جانب قندهار نیز تاخت. خواجه کلان بیک در خود تاب مقاومت ندیده، قندهار را به شاه طهماسب تسلیم کرد و خودش از راه تهته به پنجاب آمد. شاه طهماسب، شاه بوداق قاجار نامی را به ترتیب امورد قندهار گذاشت و برگشت. میرزا کامران در سال ۹۵۱ مجدداً به قندهار لشکر کشی کرد و آن ولایت را متصرف شد.

^۲ از اینجا کلماتی مانده است.

^۴ کلماتی مانده است

فرسنگ پیشواز خواجه آمدند و تحفه بی نهایت و اسباب بیشمار پیشکش نمودند. و خواجه گفتند که درین معنا گریخته ایم و ترکش سپاهی گری بر زمین نهادم و تخلص را در گذار شما کردم و تخلص را به میرزا شاه حسین دادند^۱ و خود پیش میرزا رفتند. /مجمع الشعرای جهانگیرشاهی /بیست و نه تاسی میر علاءالدوله کامی قزوینی می نویسد که خواجه کلان بیک می کش و عاشق پیشه و لوند مشرب بود /ایضا دوصد و یک. ادامه یادداشت فخری هروی در باره این لشکری شاعر چنین است:

امیر خواجه کلان ، دلاوری مثل او درین قرن از تاجیک ها^۲ پیدا نشده و نزد همه اترک زمان مقرر است که بابر پادشاه به دلالت او ، متوجه مهالک هند شد^۳ و فی الواقع عالی جناب شایسته کلاهی بود و مجلس خوب و گفتگوی مرغوب داشت. در نظم تورکی و فارسی نیک بود. لطافت طبع او را از اشعار تورکی او می توان دانست. و این مطلع تورکی ازوست: مطلع
وفا وعده ایلاب ، جفا ایلا دینگ جفا وعده سیغه ، وفا ایلا دینگ

[فخری هروی ، ۱۹۶۸: ۹۵]

از امرای معتبر بابرشاه بوده و رعایت پادشاهانه یافته بوده و با پادشاه مذکور مصاحبه سلوک می کرده. بعد از تسخیر ملک هندوستان ، پادشاه او را به حکومت کابل و غزنین فرستاده اند. در اثنای راه این مطلع را گفته به پادشاه فرستاده:

اگر به خیر و سلامت گذر زسند کنم سیاه روی شوم گر هوای هند کنم

بابر پادشاه طاب مثنوا این رباعی را در جواب او گفته روان کرده اند:

^۱ تخلص میرزا شاه حسین ارغون چنانکه می دانیم سپاهی بود و اشعاری از وی در مجموعه ها دیده می شوند. گذشته ازین نبیره خواجه کلان بیک ، خدادوست ، نیز همین تخلص بر خود می نهاد. مشارالیه در سال ۹۷۸ در اول جوانی در آگره فرمان یافت و پیش از مرگ این رباعی انشاء نموده ؛ افسوس که وقت گل به زودی بگذشت* فریاد که تا چشم کشودی ، بگذشت* بی چشم و خطت بنفشه و ترگس را* ایام به کوری و کبودی بگذشت [قاطعی هروی ، ۱۹۷۸: ۲۰۲]

^۲ فخری هروی او را تاجیک می داند ، اما ملا قاطعی هروی او را از الوس جغتایی به شمار می آورد و می نویسد: « و خواجه از خوش طبعان وزگار بودند در آلس خراسانی مثل ایشان کسی فضیلتی نداشت و ایشان را میرعلیشیرسلطه بابر پادشاه می نامیدند. » قاطعی هروی ، ۱۹۷۸: ۳۰ نام برادر خورد او نیز می رساند که او از الوس خراسانی بوده است. برادرش کچیک میرزا نام داشته است و مهرداد بابر بوده

^۳ این ادعای فخری قابل تأمل است. در کتاب حکومت بابر در کابل و هند از هراس افراد قشون بابر و خواجه کلان در هند چنین تصویری داده می شود: « در چنان شرایطی که اقلیم محیط جغرافیای هند شمالی برای افراد بابر غیر عادی بود و همچنان مردمان بومی آن دیار با افراد بابر دارای مناسبات خصمانه بودند ، این وضع یک احساس یأس و نومی دی هایی را بر روان افراد قشون بابر ، بر انگیزته بود. . . این روحیه آن قدر بالا گرفت حتی مجربترین امرا بابر همین آرزو را داشتند که دوباره به میهن یعنی کابل عودت نمایند. از زمره این امرایکی هم خواجه کلان معتدترین مشاور و دوست نزدیک بابر بود. بابر آرزوی خواجه کلان را مبنی بر عودت دوباره به میهن بر آورده ساخت. [عظیم جانوا ، ۱۳۹۱: ۱۲۴] و در کتاب مجمع الشعرای جهانگیرشاهی آمده است: « خواجه کلان بیک از رشادت و دلیری نیز سهم به سزایی داشت و ازین نظر هم محل اعتماد فراوان بابر بود. و مهمات مختلفی به وی به وسیله آن پادشاه محول می گردید و حتا در تسخیر هند نیز وی نقش مهمی ایفا کرد. ولی شگفت اینکه پس از فتح هند وی اولین کسی از اعیان امرای بابری بود که به بازگشت شخصی خود به ماوراءالنهر مصر بود و نسبت به دیگر مخصوصان حضرت درین زمینه بیشتر پافشاری می کرد. بابر غزنین و گردیز و هزارجه مسعودی ، در جایگیر او مقرر کرد و در هند هم پرگنه کهرام به وی عنایت فرمود. خواجه کلان به خوش طبعی و لطافت و ظرافت طبع مشهور بود و در اشعار استادان و شاعران معاصر دخلها می نمود و خودش نیز از سخنسرایان خوب ترکی و فارسی بود. [قاطعی هروی ، ۲۰۰۰: ۲۰۰]

یوز شکر که بابرغه کریم و غفار بیردی ینه هند و سند و ملک بسیار
گر هندی اسیغ لیغینه تورمای سن ساووغ یوزینی کورای دیسانگ غزنی بار
بشره میر چندان حرارتی نداشته ، بنابراین این رباعی را به تعریض حمل کرده در جواب این
رباعی را گفته:

اظهار ظرافت و لطافت قیله سیز هر نکته ده یوز تومان کنایت قیله سیز
گر هند ایشی تیسکاری ایمس نه ایچون اسیغ بیردا ساووغ ظرافت قیله سیز
به خاطر پادشاه این سخن گران آمده و در جواب چیزی ننوشته. چون یک چند براین گذشته ،
میرخواجه کلان ازین تغافل بیطاقت شده ، این مطلع را گفته:

ای پادشه خوبان تا کی کنی تغافل ؟ یادی نمی کنی هیچ از عاشقان کابل
اشعار لطیف بسیار دارد. این مطلع تورکی از کلام بلاغت انجام اوست:
قراختیمدین اول طالع قانی کیم ساجدیک بولسام
گهی توشسام ایاقیغه گهی باشیدین ایورولسام
دروقتی که تورکمانان قندهار را محاصره کرده بوده اند و کار بر اهل حصار تنگ بوده ، کامران
پادشاه ، برای استخلاص ایشان ، از کابل متوجه گردیده ، قاصدی خبر مسرت اثر وصول
جیوش منصور را رسانیده ، میر ، مطلع پادشاه را خوانده
بیتیشدی قاصد جانان منگا دم سكرات
بو چین ایرمیش که تیریک جانغه بارامید حیات

[مذکر احباب / نسخه واحدی / ۱۱۹-۱۲۰.]

خواجه کلان بیک فرزند مولانا محمد صدر اندیجانی از اعظم امرا و اخص ندمای ظهیر الدین
محمد بابر پادشاه گورگانی بوده. وی مجسمه مردمی و مروت بودو در یاری و یآوری به بابر شاه
دقیقه‌یی فرونمی گذاشت. بابر نیز در رعایت خاطر وی بسیار می کوشید و به فهم و فراست وی
وقعی عظیم می نهاد. برادران خواجه نیز در خدمت این خاندان به سر می بردند از آن جمله
کیچیک خواجه مهرداد و معتمد خاص و مصاحب بابر شاه بود. [قاطعی هروی ، ۱۹۶۸:

[۲۰۰.]

همایون میرزا

محمد همایون پادشاه بن بابر پادشاه از بطن ماه بیگم که در سال ۹۱۲ هجری به عقد بابر درآمد و در سال ۹۴۰ وفات کرد. تولد همایون شب سه شنبه ۴ ذیقعه سال ۹۱۳ [در کابل]. وفات به تاریخ پانزدهم ربیع الاول سال ۹۶۳ در دهلی.

از شیر شاه سوری شکست خورد و در سند وارد شد. از ۹۴۷ تا ۷ ربیع الآخر ۹۵۰ درین حدود آواره بود و آخر نا امید شد، به ایران شتافت. مدفن: دهلی در مقبره خاص که به نام «مقبره همایون» مشهور است» [فخری هروی، روضة السلاطین / ۲۳۵]

سید حسام الدین راشدی، در تعلیقات کتاب روضة السلاطین در خصوص همایون پادشاه این معلومات را آورده است:

«در مذكر احباب است: به تحصیل علوم و سخندانی مشغول می نموده و تکلم بدیعی در فصاحت و بلاغت درجه علیا داشته، و منطق شیرینش به مضمون خیر الکلام قل و دل. در الفاظ قلیل قصیر، معانی کثیرالبیان می کرده، دقیقه یی فرو نمی گذاشت و اطناب در انشاء جایز نمی داشته... شعر و شعرا را نیز می پرداخته و ایشان را جلیس مجلس عالی خویش می ساخته...» [و این مطلع ترکی نیز از مقالات عالیّه است:

مین که بلبل دیک گلیدین کومیشام آهنگ ایله

اوت سالیپتور جانیمه رخساره گلرنگ ایله [فخری هروی، ۱۹۶۸: ۲۳]

صادقی کتابدار در مجمع الخواص در مورد این شاه و شاعر نوشته است: «نهایتن متجاوز، کریم الطبع و سخا پیشه و خوش سلیقه پادشاه ایردی. کتابخانه زینتی و رونقی غه کوپ مایل ایردی. ابوالغازی حسین میرزادین سونگره، چغتای پادشاه لاریدا همایون پادشاه دیک خوش طبع پادشاه، آز واقع بولوبتور. قریندashi [یعنی] کامران میرزادین هزیمت قیلوپ، شاه جنت مکان ظلال جلالیغه ملجا بولدی. قزلباش عسکر نصرت فرجامی امدادی بیله، خصمی نی مغلوب قیلوپ، هند ابوابی نی مفتوح قیلاآلدیلار. طبعی شعردا اوکوش ملایم واقع بولوبتور. بو ایگی تورکی بیتی نینگ کوپ شهرتی بار و مشهور بولوبتور کیم

غریبلیق غمی دین محنت و ملالیم بار بو غمدین اولیمگا یئوم عجب حالیم بار
وصالی دولتی دین ایریلوپ مین محزون تیریک من و بو تیریکلیکتن انفعالیم بار

پادشاهی بود بی نهایت صاحب جود و بخشش و طبع کریم و ذوق سلیم. به زیور و رونق کتابخانه، میلی وافر داشت. در میان پادشاهان چغتای، بعد از ابوالغازی سلطان حسین میرزا، کمتر پادشاهی بود که مانند او خوش طبع باشد.

از برادرش کامران میرزا هزیمت یافت و به شاه مرحوم پناهنده شد و به یاری لشکر قزلباش ، دشمن خود را مغلوب و درهای هندوستان را به روی خود باز کرد. طبع شعر بسیار ملایمی دارد. این دوییت تورکی او خیلی مشهور است. » [خیام‌پور ، ۱۳۲۷: ۱۲ و ۱۴]

در باره همایون ده‌ها منبع موجود است و دقیقتر از همه ، بابر نامه نوشته پدرش و همایون نامه که در ایران به نام گلبدن نامه به نشر رسیده است ، نوشته خواهرش گلبدن بیگم است. و دیگر تذکره همایون و اکبر نوشته بایزید بیات ، اکبر نامه نوشته ابوالفضل علامی و غیره. تاریخ وفات همایون میرزا ابن بابرپادشاه

همایون میرزا سایه سعادت بر مفارق اهل هند گسترده بود و خلائق نیز در ظل ظلیل همای دولتش در نشیمن و فراغت و مأمین راحت آسوده بودند و در عظمت و جاه و جلال و در کمال سلطنت و اقبال نظیرش در تمام مملکت هندوستان نگذشته. سپاه نصرت دستگاه او از عدد پانصد هزار متجاوز بود و برادران کامکار مثل کامران میرزا و هندال میرزا و عسکر میرزا مطیع و منقاد بودند. زمانی که در قصر ناستوار حیاتش قصور راه یافت و بنای بی‌مدار دولتش را در انهدام آورد در ولایت دهلی که یکی از شهرهای هندوستان است ، روز آدینه از بام به مسجد فرود می‌آمد ، به قدم اول از پشت بام به روی زمین رسید. به یک گام از مقام علوی ، به پایه سلفی نزول کرد. روز دوشنبه در تاریخ ۹۲۶ ، همای روحش استخوان بندی قفس قالب را شکسته ، سایه پرواز به شاخسار سدره المنتهی انداخت. آری چون حاکم نافذالامر قضا سلسله ارادت بجنباند ، ماهی را از قعر دریا به فضای هوا رساند و مرغ صاحب پرواز را از اوج سما به حضیض زمین کشاند. فضلا در فوت همایون میرزا تاریخها نوشتند. از آن جمله مولانا قاسم کاهی که از ظرفای هندوستان است ، در تاریخ طوطی ناطقه اش به این ابیات شیرین ، شکوفا گردید.

همایون پادشاه ملک معنا	ندارد کس چو او شاهنشهی یاد
ز بام قصر چون افتاد ناگاه	وزان ، عمر عزیزش رفت بر باد
بنای دولتش چون یافت رایت	اساس عمرش از انجام افتاد
جهان تاریک شد در چشم مردم	خلل در کار خاص و عام افتاد
پی تاریخ او «کاهی» رقم زد	«همایون پادشاه از بام افتاد»

^۱ [راقم سمرقندی ، ۱۳۸۰]

کامران میرزا

حسام الدین راشدی در تعلیقات کتاب روضة السلاطین او را چنین معرفی می‌کند: «کامران میرزا بن بابر. از بطن گلرخ بیگم در سال ۹۱۴، ۱۵ [در کابل] به دنیا آمد. داماد شاه حسین ارغون بود. یعنی شوهر ماه چوچوک بیگم که او را در سال ۹۵۳ هجری به عقد آورد. در مکه به تاریخ ۹۶۴ فوت شد. به قول مذكر احباب مرقد معلايش در گورستان معلاست، نزدیک به خدیجه کبرا رضی الله عنه» [فخری هروی، روضة السلاطین / ۲۴۶].

فخری هروی در آن کتاب در باره او می‌نویسد:

«کامران میرزا پادشاه خردمند، عادل و سلطان مشکل پسند کامل است. گلستان جهان را ازو رنگ و بویی، بهارستان سلطنت را، به او آب و رویی و معلوم نیست که درین قرن‌ها، مثل او پادشاهی، یوسف مسند، محمد سیرتی بر سریر کامرانی مصر عدالت، قدم نهاده باشد؛ یا چنان شاه سواری در میدان مبارزات به زبان شمشیر، داد مردانگی داده باشد. و به طبع لطیف و جواهر دلپذیر در اقلیم سخن، خسروی تورک است. دیوان غزل ترتیب داده و در میان مردم بسیار است و سلیس و روان واقع شده.» [فخری هروی، روضة السلاطین: ۵۷]

همایون میرزا و کامران میرزا، کشمکش‌های فراوانی بر سر تخت و تاج داشتند. در مآخذ مربوط به این تلاشها آمده است که کامران میرزا، در مقابل همایون بغاوت می‌کرد. قصد کشتنش را داشت. چند بار همایون میرزا گناه او را بخشید؛ اما کامران میرزا هم چنان در فکر تسلط بر همایون میرزا بود و تصاحب، تاج و تخت. چند بار همایون، طرح صلح افکند؛ اما کامران هر بار طفره رفت و صلح را نپذیرفت. سرانجام، همایون مجبور به کور کردن او شد.

یکی از حزین‌انگیزترین صفحه زندگانی کامران میرزا، صحنه کور ساخته شدن او به امر همایون میرزا است. این صفحه را باهم می‌خوانیم و تماشا می‌کنیم:

«روز چهارم در فکر مرزا کامران شدند و قرار دادند که مردم مرزا کامران را جدا کنند. خنجر بیگ و عارف بیگ و علی دوست و سیدی محمد پکنه و بنده خاکسار- جوهر- را فرمودند که در خدمت کامران بروند و حکم فرمودند که ای غلام میدانی که ترا کجا می‌فرستند؟

خاکسار جوهر جواب داد: پادشاهیم، میدانم!

فرمودند: خدمت اندرون درگاه، به تو تعلق دارد. خواب را بر خود حرام کنی!

^۱ در مورد تاریخ وفات کامران میرزا، سندهای مختلف ذکر شده است، ۹۶۱، ۹۶۴، ۹۶۷ تا ۹۷۳.

بر حکم حضرت پادشاه ، در ملازمت مرزا کامران- نماز دیگر بود- که آمدم. مرزا جای نماز طلبید. بنده جوهر ، جای نماز پیش کردم. نماز شام را در اندرون خرگاه گذراند و بنده را پرسید که: ای غلام چه نام داری ؟

عرض نمود: که بنده جوهر!

باز پرسیدند که ای مهتر ، خادمی میدانی ؟

بنده عرض نمود: آری به قدر خود! بعداً به خادمی مشغول شدیم.

پرسید: چند سال است که در خدمت حضرت پادشاه هستی ؟

عرض نمودم که نزده سال است که در ملازمت استم!

فرمودند: پس قدیمی تو.

عرض نمودم: بلی!

فرمودند: در خدمت مرزاعسکری هم تو بودی ؟

عرض نمودم: نه ، اما جلال نام بود که در باین فقیر بود. وی خدمت مرزا عسکری

می کرد.

باز فرمودند که: در رمضان المبارک سنه ۶۰ ، روزه ما قضاء شده بود. میتوانی که

عوضی من روزه ها را تو بداری ؟

فقیر جوهر عرض نمود: آری می توانم روزه قضا را داشت. اما مرزا خود ، روزه قضا

خواهند داشت. مردانه باشید ؛ چندان بی دلی در دل خود راه ندهید!

بعداً پرسیدند: هیچ میدانی که مرا خواهند کشت!

فقیر جواب داد: حضرت پادشاه مزاج پادشاهان دارند ؛ اما به فراست این قدر می دانم

که کسی دست خود را ، خود نمی شکند. با وجود ، حضرت پادشاه محمد همایون اهل مروت

است.

شب بدین نوع گذشت. علی الصبح کوچ به جانب هندوستان نمودند. قرار دادند که

در چشم مرزا کامران نشتر بزنند.

چون حضرت پادشاه این حکم کرده روان شدند ؛ پس هیچکس به چشم مرزا کامران

نشتر نمی زد و در میان خود تلاش می کردند. سلطان علی بخشی ، به علی دوست ایشیک

آقا [سی] گفت: تو نشتر بزن!

علی دوست جواب داد که: هر گه تو یک شهرخی بکسی می دهی ؛ به حضرت پادشاه

عرض می کنی. من بی حکم حضرت-بگفته تو- چگونه این کار کنم ؟ فردا اگر حضرت پرسند که

چرا این کار کردی و برادر ما را از پا انداختی ؟ در آن وقت بگویم ، سلطان علی دوست گفت ؟

این از من نمی شود!

در میان خود همین گفت گو میکردند. جوهر خاکسار گفت که: رفته به حضرت پادشاه می گویم. علی دوست ، سلطان باریکی و غلام علی شش انگشت داروغه فراشخانه و فقیر جوهر ، اسپ تاخته ؛ به ملازمت حضرت پادشاه رفتیم. به حضرت پادشاه عرض نمودم. علی دوست نیز به حضرت پادشاه عرض نمود که: « پادشاهیم ، بوا ایشنی هیچ کیشی قیلیمیدو!» یعنی هیچ کس این کار را نمی کند!

حضرت پادشاه فرمودند: « اذیتی قلتاق ، سن غا نه بولوب تیر سیز قیلینگ! » یعنی حضرت پادشاه فرمودند و دشنام دادند که ترا چه شده است ؛ تو یکن!^۱ بعد حکم ، آمدند پیش مرزا کامران و غلام علی به مرزا عرض کرد که: ای مرزا ، اگر این سخن از خود گفته باشیم ؛ زبان ما را خدای تعالی از قفا به گشد! اما از حکم پادشاه چاره نیست. حکم چنان است که در چشم های شما نشتر زنند. مرزا گفت: مرا بکشید!

غلام علی جواب داد که: خدا داند الا کیست شما را کشتن نمی تواند. (؟) پس به تلاش آمدند. رومال در دست داشت. غلوله بست و در دهن آن فراش زد که دست دراز کرده بود به گرفتن مرزا. بعد از آن دست مرزا را گرفت [ند] از خرگاه بیرون بردند و مرزا را خوابانیدند و نشتر در چشم او زدند. الا ما شاء الله پنجاه نشتر- کم و بیش- در چشمها [ی] مرزا زدند. آن مرد مردانه ، هیچ دم نزد الا [به] [شخصی که بالای زانوهای ایشان نشسته بود. مرزا برو همین سخن گفت که: تو چرا بر زانوهای [من] نشسته [ای] - تا که دلایا شما نخواهد شد و نخواهید گذشت.

به جز این سخن ، هیچ دم نزد. مردانه وار باستقلال خود ماند و کردی میوه دار در چشمهای ایشان نمک انداخت. بی طاقت شده ؛ نام الله بر زبان راند. بعد از آن همین سخن گفت که: خداوندا ، آنچه در دنیا کرده بودم ؛ به جزای خود رسیدم و در عقبی امید وارم! باز مرزا را سوار کرده روان شدند. نزدیک توپ است که سلطان فیروز شاه ساخته بود. در میان آن فرود آوردند. و هوا گرم بود. بعد از آنجا سوار شده ؛ در لشکر آوردند و چادر مرزا قاسم کوه بُر ، برپا بود. در آنجا فرود آوردند. « تذکرة الواقعات ، ۱۷۲-۱۷۵ ، متن تصحیح شده توسط رحیم ابراهیم ، آماده چاپ]

کامران میرزانینگ غزلردین آگیلر

عشق ارا دیوانه بولسامنی عجب	عقل دین بیگانه بولسمنی عجب
خالی اولمیش خلوتیم اغیار دین	یار ایله همخانه بولسامنی عجب

^۱ معنای جمله چنین است: «... سگ شکاری (تازی) چاپلوس! ترا چه شده است ؟ تو یکن.

یاروتور کلېم نی اول شمع جمال باشیغه پروانه بولسام نی عجب
ظاهر اولدی کویدا رسوالیغیم شهر ارا افسانه بولسام نی عجب
اول پریوشقه بولوب من آشنا کامران ، دیوانه بولسام نی عجب

برق دیک انوار حُسنونگ کوزلاریم گه چاقیلیب
کوزدین آقیزدی کونگول نی ، قطره قطره قان قلیب
شمع حسنونگنی بیلدیم که عالم سوز دور
سالدیم اوزینی شعله غه پروانه دیک کوروب ، بیلیب
جان بیلن کونگولومدین ایریلدیم سنگا ایتگن زمان
ایمدی ای جان ، سیندین بولورمو ایریلیب ؟
جان یتیب دور آغزیمه ، بولغای مو ای عیسا نَفَس
بیر نفس آلدیمده اولتورسانگ عیادتغه کیلیب ؟

آتش موسا ایمیش انوار رخسارینگ سینینگ
شربت عیسا ایمیش لعل شکر بارینگ سینینگ
ای بسا موسا صفلار کیم کوروب اوزدین باریب
مطلع نور تجلاً کیلدی رخسارینگ سینینگ
قیلمااین طغیان قلیب مقصدنی منظور نظر
سرمه ما زاغ چیکمیش چشم بیدارینگ سینینگ
جنتالماؤادا طوبا جلوه سین قیلمس هوس
کیم که کوردی کوینگ ایچره ، قد و رفتارینگ سینینگ
ای کونگول عشق اوتی دور کیم بار دور نار خلیل
بو سبتن اوت ایچیدا کیلدی گزارینگ سینینگ
ایستاسانگ کیم یتیمه سون اوندین آزاری سنگا
سعی قیل کیم تیگماسون هیچ کیمگا آزارینگ سینینگ
کامران سعی ایت که فانی بولغا سین اوزدین تمام
ایستارم کیم بولماغای عالهدا آثارینگ سینینگ

ترکیب بند / کامران میرزا

اول که خورشید کبی چهره سی تابان ایردی
تیره کلبم غه مینینگ شمع شبستان ایردی
یادی کونگلووم ایچیدا باعث جمعیت ایدی
خاطریم طره سیدن گرچه پریشان ایردی
بو بوزوغ کلبم اونینگ چهر سیدین گلشن ایدی
حال ویرانه ایسا ، بورنا گلستان ایردی
شادمان ایرسام ایدی باعث خوشحالیغیم
گر ملول اولسم ایدی ، حالیمه گریان ایردی
قدیرینی بیلما دیم و خاطری نی ساخلاما دیم
بیلما دیم کیم نیچه کون اول منگا مهمان ایردی
باردی و فرقتی دین بولدی تیریکلیک مشکل
گرچه آلیندا روان بیرماکیم ، اسان ایردی
وه که ، خوناب بولوب کوزیولیدین بولدی روان
غنچه دیک اول که برون ته به تهی قان ایردی
آه ، نیلای؟ نی قیلای؟ چاره نی کیم دن ایستای؟
قانی اول یار که هر دردیمه درمان ایردی؟
قیلایین هر نفسی حسرتی دین کونگلیم چاک
قرا توپراققه کیریبدور چو اوشال گوهر پاک

وه که دوران ینه بیدادی نی بنیاد ایّتی
بو حزین جانیمه کورگیل که نه بیداد ایّتی
خان و مانیم نی بوزوب نقد حیاتیم نی آلیب
حاصل عمر گرانه نی برباد ایّتی
عیش و عشرت نی قیلیب رنج و مشقته بدل
غم و محنتته مینی بیرپولی معتاد ایّتی
شادلیق کلبه سی نی خانه ماتم قیلدی
بیت عشرت نی بوزوب غم اویین آباد ایّتی
تیره شامیم ده اولوس ییغلادی احوالیمغه
تیلبه کونگلووم که فغان چیکتی و فریاد ایّتی
سرو قدیم نی قیلیب سایه کبی ییر بیله پست
سرو و شمشاد تماشا سیدین آزاد ایّتی

هرنی فرهادغه قیلدی منغه بو زال فلک
قیلدی ، مین هم قیلاین هر نه فرهاد ایټی
آه ، کیم فرقتی دن بولدی ایشیم کوپ مشکل
باغلااین ایمیدی اونینگ کینیچه مین هم محمل

وه که ایام بولوب کوزگه قرانغو سین سیز
کوزلاریم دن اوچادور کیچه لار اویقو سین سیز
تیره ییر آستی ده یالغوزنی ایکن حالینگ کیم ؟
منگا ییر اوزره جهان بولدی قرانغو سین سیز
اولمایین وه که اولیم دن بتر احوالیم بار
آه ، کیم صعب اوتادور حالیم اسرو سین سیز
هر طرف کیم گذر ایتسم المیم دفعی اوچون
غم و محنت کیلادور الیمه اوترو سین سیز
توتوب ایلکیم نی چیکب وصل ساری رهبر بول
کیم هلاک ایت مینی محنت و قایغو سین سیز
غنچه ، پیکان دور ، گل تازه توکان ، کونگولودا
باغ و گلشن نی هوس قیلسه بولور مو سین سیز ؟
مین که وصل ایچره فراغت بیله خو قیلیمش من
غم و محنت قه نیچوک ایلاگامین خو ، سین سیز ؟
غم هجرانینگ ارا اسرو یمان حالیم بار
کاشکی کیلسانگ و کورسانگ که نی احوالیم بار ؟

ای فلک ، ایت کیم اول یار وفادار قانی ؟
هز نهان سریم اوچون محرم اسرار قانی ؟
ای کوز! ایمدی نه قیلورسن تیله بان بینالیق ؟
سینگا بینالیق اوچون دولت دیدار قانی ؟
ای کونگول کیم بولوبان ریش ، مینی کویدوردونگ
ایمدی آزارینگ اوچون مرهم آزار قانی ؟
گلی دین ایرو توشوب بیر یولی بی برگ اولغان
اوشبو گلشنده مینینگ دیک ینه بیرخار قانی ؟
باغ سیری نی نیتای ؟ گل نی تماشانی قیلای ؟

سین سیزین ایمدی هوای گل و گلزارقانی ؟
بلبل زاردیک ار ناله قیلور من نی عجب
گلشن وصل قانی ؟ اول گل رخسار قانی ؟
وه ، که اول عمر وفا قیلما دی انداق که حباب
اول که دیر ایردیم اونی یار وفادار قانی ؟
بی وفا دور چو جهان ، جان و جهان ترکین توت
غیر نقشینی کونگول صفه سیدن یو و اونوت

گرچه دوران کیشی گا مهر و وفا ایلامادی
مین ماتم زده غه غیر جفا ایلامادی
قیلمه اوندن طمع ، مهر و وفا کوز توتما
کیم جفا سیغه اونینگ مهري کرا ایلامادی
قایسی دولت قویاشین چیکتی شرف اوجی ساری
کیم غروبی ینه عالم نی قرا ایلامادی
قایسی بیر طره غه جان اشته سی ایی پیوند ،
کیم ینه تیغ جفا بیرلا جدا ایلامادی ؟
قایسی بیر سرو مقام ایی کونگول روضه سیدا ،
کیم فراقی ینه قدیم نی دوتا ایلامادی ؟
قایسی گل قیلدی بو گلشن ایچیدا جلوه حسن
کیم حوادث ییلدی دین آنی فنا ایلاما دی ؟
ساقی دور اگر زهر هلاهل نی توتار
ای خوش اول کیم ایچیان اندین ابا ایلامادی
کامران چون که توتار جام اجل نی ساقی
هم اوزینگ ایچ بو فنا جامی نی بولغیل باقی

نوبهار اولسا بهاریم نی مینینگ یاد ایلانگ
سرو قد لاله عذاریم نی مینینگ یاد ایلانگ
لاله نینگ جسمیدا قانلیق کفنن کورگاندا
کفن و جسم فگاریم نی مینینگ یاد ایلانگ
جلوه گر بولسا گل و ناله زار ایتسا هزار
شوقین ناله زاریم نی مینینگ یاد ایلانگ

دوستلر باغ ايله گلشنغه گذار ایلانگیز
یار کویدا گذاریم نی مینینگ یاد ایلانگ
دمدم وصل تیلاب قالهاسا طاقت سیزگا
قالهغان صبر و قراریم نی مینینگ یاد ایلانگ
یار چون یار وصالیدا تپار سیز زینهار
صحت و صلی دا یاریم نی مینینگ یاد ایلانگ
آزو کوپ بولسه غنیمت بیلینگیز وصل کونین
یار سیز بو شبِ تاریخ نی مینینگ یاد ایلانگ / ۳۲۸-

کامران میرزانیځ رباځلریدن ایکی آځی

ای دوست منځا غیر جفا ایلامادینځ هر عهد که ایلامادینځ وفا ایلامادینځ
گر ایلامادینځ وفا کرملار قیلدینځ کیم جور و جفانی خطا ایلامادینځ

یا بولسا میسر کیشیځا علم ایلہ حال یا تاپسا کیشی سلطنت اوجیدا کمال
یا شیفته یی بولسا کوروب حُسن و جمال یا بولسا تمام اوزلوکیدن فارغبال

بیر مثنوی کامران میرزا دن

چونکه سکندر شه عالی گهر بیر کون ایدی بحر تفکر ارا
دیدي ارسطو کوربان اوشبو حال دیدي ارسطو کوربان اوشبو حال
ایورولادور چرخ مرادینځ بیلہ ایورولادور چرخ مرادینځ بیلہ
هرنی جهان اچیدا بار دور هوس هرنی جهان اچیدا بار دور هوس
بخت ایلہ طالع بولوبان یاورینځ بخت ایلہ طالع بولوبان یاورینځ
روم و فرنگدن آله سن خرج و باج روم و فرنگدن آله سن خرج و باج
بارچه ایشینځ چو ایرور بویلہ حال بارچه ایشینځ چو ایرور بویلہ حال
دیدي: چو اول عالمه سالدیم نظر دیدي: چو اول عالمه سالدیم نظر
بس بو جهان ضبطیغه قویماق قدم بس بو جهان ضبطیغه قویماق قدم
اوشبو سببتین بولوبان منفعل اوشبو سببتین بولوبان منفعل
دیدي ارسطو که زهی فکرتینځ دیدي ارسطو که زهی فکرتینځ
اوشبو سوزونگدا یوق ایرور هیچ ریب اوشبو سوزونگدا یوق ایرور هیچ ریب
لیک نیچوک کیم مونځا بیردینځ نظام لیک نیچوک کیم مونځا بیردینځ نظام
تا بو جهان بولسا مسخر سینځا تا بو جهان بولسا مسخر سینځا
چونکه ارسطو اونځا عرض ایټی پند چونکه ارسطو اونځا عرض ایټی پند
تاپتی تسلی سوزیدین شاه دین تاپتی تسلی سوزیدین شاه دین
باغلادی عالمی آلورغه کمر باغلادی عالمی آلورغه کمر
یوق بو جهان ایکی جهان ملکی نی یوق بو جهان ایکی جهان ملکی نی
ساقی کیتورگیل منځا اول جام جم ساقی کیتورگیل منځا اول جام جم

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۴۷۳

جام دیما کوزگوی اسکندری کوزگو ایماس بلکه قویاش منظری
تا کوروب اول کوزگودا وجهه اله اونوتایین هر نی که بار ماسواه

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ٤٧٤

بحث دهم افزوده‌ها

درین بخش آن شاعران و نویسندگانی معرفی میشوند که در محدودهٔ زمانی که من برای کار خود تعیین کرده ام یعنی از قرن هشتم ه‍.ق تا آغاز ۱۴ ه‍.جری شمسی ، شامل نمی شوند ؛ مگر ، مناسبت هایی دارند و با در نظر داشت آن پیوندها ، درین بخش آورده میشوند و سبب‌ها نیز بیان میگردند.

اشعار تُرکی مولوی

مولانا جلال الدین محمد بلخی ثم الرومی ، شاعری است که به زبان تورکی- اوزبیکي یا به اصطلاح دکتور حسین محمد زاده صدیق «تورکی خراسانی» شعر سروده است. از اینکه اشعار او بیرون از افغانستان کنونی ایجاد شده بود ؛ از همین سبب در بخش افزوده ها آورده شد. « به مناسبت چاپ جدید «اشعار تُرکی مولوی» مصاحبه‌ای با استاد دکتور حسین محمد زاده صدیق انجام داده‌ایم که در زیر می‌خوانید:

سوال: استاد ، در چه سالی اشعار تُرکی مولوی را شرح ، تصحیح و منتشر کردید؟

پاسخ: این کتاب ، اول بار در سال ۱۳۶۹ توسط انتشارات ققنوس در تهران چاپ شد و پس از تغییرات و اصلاحات لازم در سال ۱۳۸۹ توسط انتشارات ندای شمس در تبریز به چاپ رسید و همان چاپ است که اخیراً تکرار شده است.

سوال: اگر بخواهیم مولوی را به کوتاهی معرفی کنید ، چه می‌گویید؟

پاسخ: همان حرف‌هایی که در مقدمه آورده‌ام ، معرفی کوتاه زندگی مولوی است. مولانا جلال الدین محمد بن بهاء الدین محمد بن حسین الخطیبی معروف به مولوی رومی از خوارزمشاهیان بلخ است. وی در سال ۶۰۴ هـ. در شهر بلخ چشم به جهان گشود^۱ و مانند ابن سینا از هفت سالگی شروع به آموزش زبان فارسی کرد و آن را خوب آموخت و بعدها آن را زبان شعر خود ساخت. در آوان کودکی و همراه پدرش بهاء الدین ولد به آسیای صغیر رفت ، و در شهر قونیه موطن گزید و در همان شهر به سال ۶۷۲ هـ. زندگی را بدرود گفت. پدر مولوی در سال ۶۲۸ و به قوی ۶۳۱ هـ. در قونیه درگذشت و سید برهان الدین ترمذی ، جلال الدین را برای ادامه و تکمیل تحصیل به حلب اعزام کرد. او در همان جا با محیی الدین عربی محشور شد و پس از بازگشت به قونیه ، از سال ۶۳۸ (سال فوت برهان الدین ترمذی) به تدریس و ارشاد در قونیه پرداخت. مولانا جلال الدین محمد در سال ۶۴۲ با شمس تبریزی ملاقات کرد و تحت ارشاد و رهبری او دگرگونی روحی عظیمی یافت ، تا آن جا که از بحث ، جدل و قیل و قال و مدرسه دست شست و به حالات عارفان گرایش پیدا کرد. در سال ۶۴۵ ، شمس تبریزی به دست گروهی به قتل رسید. پس از این واقعه ، مولوی ، مدت مدیدی سوگووار ماند و به اضطراب روزگار گذراند ، و یک ربع قرن ، به زندگی شاعرانه پرداخت او که عارفی وارسته و

^۱ بنا به عقیده خانم ماری انه شمیل ، اسلام شناس و رومی شناس معروف جرمنی ، جلال الدین در بلخ نه بلکه در نسف یا نخشب- امروز در تاجیکستان- که شهری در حوزه فرهنگی بلخ بود تولد شد . همچنان مولانا در کتاب فیه ما فیه ، از بودنش در سمرقند در پنج ساله گی گپ می‌زند. رجوع کنید به کتاب « من بادم و تو آتش » نوشته خانم ماری شمیل چاپ مشهد ، وهم فیه ما فیه اثر مولانا.

واصلی کامل شده بود ، دفترهای گرانبار «مثنوی» را سرود ، دیوانی تُرکی و دیوانی نیز به فارسی ترتیب داد.

سوال: نظر شما این است که مولوی دیوان تُرکی داشته است؟

پاسخ: این ادعای من نیست ؛ در تذکره و کتب تراجم احوال آمده است که وی در کنار زبان تاجیکان به تُرکی سخن می گفته و به تُرکی می نوشته و عنوان کرده اند که هزاران بیت اشعار متنوع تُرکی از وی بر جای مانده است و از درویش خانقاه های زیادی که اشعار او را به آهنگ های موسیقی می خواندند ، یاد کرده اند. مثلاً شما مطلبی را که از «تذکره ی مجالس» اثر غریبی تبریزی در مقدمه ی کتاب آورده ام بخوانید. در آنجا غریبی می گوید . . . اعلم المحققین و افضل العارفین ، فرید الهمة و الدّین مولانا جلال الدین - قدس سرّه - دورور که عجم ولایت لرینده «ملای روم» و روم اقلیمینده مولانا خونکار دئمک ایله مشهور و معروف دور.

اولدورور سر دفتر اهل کتاب ، سرّ گفتاریندا عاجز دیر فهم.

قرمان ولایتینده و قونیه شهرینده واقع اولموشلاردیر و مرقد پُر نورلاری همان آندادیر. ملویلر خانقاهی و موایلر زیارتگاهیدیر و آنلارین رتبه ی عالیلری ، درجه ی تعریفدن اعلی و درجه ی والیلری رتبه ی توصیفدن معلادور. اما چون حقایق اداسیندا اهل دللر آنلارین نظم لر گوه رلری ایله رشته ی جانلارینی مگوهر و خاطر عاطرلرینی اولارین اشعار دقایق شعارلری فحواسی ایله معطر و منور قیلیرلار ، بومختصر اول طوطی شکرستان حقیقت اسم شریفی ایله ابتدا قیلیندی. . . و تورکی اشعاریندان بومطلع و حسن مطلع دوازده امام علیهم السلام اوصافین یازدیغی بندلردندیر:

اولار کیم بنده ی خاص خدادیر ، مَحَب خاندان مصطفای دیر.
حقیقت کعبه سینین قبله گاهی ، امام و پیشوای مرتضادیر.

و بو بیت داخی درویشلر پندی ایچون اول بولبول گلستان ارم نطق جانبخشیدن وارددیر که اهل گفتار اشعارلرینه بو بیت ایله رونق وُتَریب ، ترجیع بند قیلیمیشلاردیر:

دینمه ، کؤزت ، باقما ، چاپار بوشمه هُنج

رند جهان اول ، یوری دوقونما کُنج» از همین اشاره ی اندک درمی یابیم که دیوان تُرکی مولوی حاوی اشعار پُرتنین و پُرشور و حال بوده است که صوفیان و درویش اییات آن را به صورت ترجیع بند درآورده بودند و پیوسته بر زبانشان جاری بود.

سوال: اگر اشعار تُرکی مولوی چنین معروف بوده ، چرا مفقود شده است؟

پاسخ: در معروفیت اشعار تُرکی مولوی همین بس که بگویم بسیاری از شاعران تُرکی سرا ، اشعار او را تضمین و یا استقبال کرده اند. مخصوصاً شعرای عثمانی ، حتی با آوردن نام وی در

سروده‌های خود به اقتباس وزن و قافیه از وی به غزل سرایی پرداخته‌اند. برای نمونه عرض می‌کنم که «باقی» شاعر بسیار معروف عثمانی، غزل معروف خود به مطلع:

مجنون گیبی واویلا اولدوم یئنه دیوانه ،
فتنه لی آلا گؤزلر چون اویخودان اویانه.

را در استقبال از یک غزل ملمع مولوی و با استفاده از مصرع‌های آن سروده است. آن غزل چنین شروع می‌شود:

ماه است نمی‌دانم خورشید رُخت یا نه ،
بو آیریلیق اودونا نئجه جیگیریم یا نه ؟

پیرامون این مسأله که چرا دیوان تُرکی مولوی به طور کامل به دست ما نرسیده است می‌توان گفت که نگارش به تُرکی در آن روزگار چندان رسم نبوده است. حتی اشعار تُرکی سلطان ولد (فرزند مولوی) در حواشی دیوان فارسی وی نگاشته‌اند. سلاطین سلجوقی، بیشتر همت به ترویج ادب فارسی می‌گماشتند، مگر دراویش و متصوفه که در بیاض‌های خود اشعار عرفانی تُرکی را ثبت و ضبط می‌کرده‌اند چنان که شعرهای یونس امره- صوفی بزرگ آناتولی که اصالتاً اهل خوی است- به صورت چند بیاض آن هم متأخر به دست ما رسیده است. شاید در آینده با جستجوهای گسترده‌تر بتوان بخش‌های بیشتری از اشعار تُرکی مولوی را به دست آورد. چنان که صائب تبریزی هم همین گونه است. در تذکرها از ۲۰ هزار بیت تُرکی صائب خبر می‌دهند در حالی که ما ۲۰ غزل تُرکی بیشتر تا کنون از وی به دست نیاورده‌ایم.

سوال: آیا مولوی خود به این مسأله که از نژاد تُرک بود؛ اشاره‌ای کرده است؟

پاسخ: مولوی در دیوان فارسی خود بارها اشاره کرده است. من ابیاتی از دیوان وی را که کلمه‌ی تُرک در آن‌ها به کار رفته درهمین کتاب استخراج کرده و آورده‌ام. در جایی می‌گوید:

بیگانه مگوئید مرا زین کویم ، در شهر شما خانه‌ی خود می‌جویم.
دشمن نی‌ام ار چند که دشمن رویم اصلم تُرک است اگر چه هندی گویم. ۱

* * *

خمش کن کز ملامت او بدان ماند که می‌گوید ،
زبان تو نمی‌دانم ، که من تُرکم ، تو هندویی.

اما باید گفت که مولوی هیچ گاه تقاخر نژادی ندارد و اگر تُرک بودن خود را به رُخ می‌کشد، به خاطر وجود صفاتی نظیر صافی ضمیری و فضیلت و جوانمردی در تُرکان است و در واقع به

این صفات و خصوصیات انسانی آن می‌نازد. واقعیت این است که مولوی به انسان و انسانیت می‌اندیشد و از این جهت می‌گوییم که او به انسانیت وابسته است.^۱

سوال: درباره‌ی کار خودتان در شرح اشعار ترکی مولانا بفرمایید ، ظاهراً شما اولین کسی هستید که دیوان ترکی او را شرح می‌کنید؟

پاسخ: من در این کتاب کلیه‌ی الفاظ و لغات ترکی را به لحاظ ریشه‌شناسی و اشتقاق لغات و قواعد دستور زبان ترکی و خصوصیات ترکی خراسانی به بحث گذاشته‌ام و در واقع شرح من ، یک شرح و گزارش لفظی و ادبی است. با توجه به این که اشعار ترکی مولوی از نخستین نمونه‌های مکتوب ترکی خراسانی یا ترکی خوارزمشاهی است ، دقت در ساختار واژه‌ها و حالات دستوری آن‌ها باید در چارچوب نگاه به ویژگی‌های ترکی شرقی انجام گیرد و من چنین تلاشی داشتم و وجوه افتراق هر کلمه را با ترکی غربی یا ترکی آنادولو ذکر کنم که مولوی تمام عمرش را از هفت سالگی به بعد در میان اهل آن زبان به سر برده است. (پایان) اینک نمونه‌ای از شرح دکتر حسین محمدزاده صدیق را بر اشعار ترکی مولوی نقل از کتاب «اشعار ترکی مولوی و ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی» در زیر می‌آوریم:

کیچگینن اوغلان ، هی بیزه گلگیل! داغدان داشا گزگزله گلگیل
اول چیچه گی کیم یازیدا بولدون ، کیمسه یه وئرمه حسامه وئرگیل.
کیچگینن اوغلان ، اوتاغا گلگیل ، یول بولامازسان ، داغ داغا گلگیل.
آی بیگی سن سن ، گون بیگی سن سن بی مزه گلمه ، با مزه گلگیل

شرح:

کیچگینن اوغلان ، هی بیزه گلگیل!
داغدان داشا گزگزله گلگیل.
کیچگینن: (ترکی خراسانی) خُردسال ، کوچولو. مرکب از کیچی:
کوچک+کینن: پی‌افزوده‌ی تحیب و تصغیر.
اوغلان: پسر.

بیزه: حالت مفعول به ضمیر منفصل اول شخص: به سوی ما.
گلگیل: صیغه‌ی تأکید امری از مصدر گلَمک (آمدن)
داغدان: حالت مفعول عنه از اسم داغ (کوه)

^۱ ای بنارزیده به نام و خاندان * الله اشتری با ناودان / رومی ، روایت دکتر عبدالغنی برزین مهر.
دکتر توفیق سبحانی که از رومی شناسان تورکمن ایران اند ؛ این کلمه را رهگذر معنا می‌کنند. می‌گویند ای پسرک رهگذر! را.

داسا: حالت مفعول به از اسم داش (سنگ)
گز- گزه: گردش کنان.

برگردان فارسی: آهای پسر کوچک! به سوی ما آ، کوهساران را پشت سر بگذار و بیا.
آی بیگی سن سن، گون بیگی سن سن،
بی مزه گلمه، با مزه گلگیل.
آی: ماه

بیگی: مانند، مثل، بسان. اکنون به صورت کیمی به کار می رود.
سنسن: ضمیر منفصل دوم شخص مفرد + صیغه ی دوم شخص مفرد مضارع از مصدر ایهمک.
گون: خورشید.

گلمه: صیغه ی نهی از مصدر گلهمک.
برگردان فارسی: تو چون ماهی، تو چون خورشیدی، بی مزه نیا، با مزه بیا.
کیچگینن اوغلان، اوتاغا گلگیل،
یول بولامازسان، داغ داغا گلگیل.

اوتاغا: حالت مفعول به از اسم اتاق در معنای: (۱) چادر. (۲) چهار دیواری برای سکونت. (۳)
محل روشن کردن آتش. این واژه ی ترکی الاصل به فارسی وارد شده است و رواج فعال دارد.
بولامازسان: (= بول + ا + ماز + ایسه ن): اگر نتوانی یافت، اگر پیدا نکنی.
برگردان فارسی: آهای پسر کوچک! به سرای ما بشتاب، اگر راه نیابی، از کوهستان هاسرازیر شو.
اول چیچه گی کیم یازیدا بولدون،
کیمسه یه وئرمه حسامه وئرگیل.

اول: او. شکل کهن صفت اشاره ی او (o) که در فارسی نیز با اسقاط صامت انجامین وارد شده
و اکنون رایج است. صفت و ضمیر اشاره به دور است؛ دورتر از شول. در معنای آن یکی،
دیگری و هم به جای ضمیر سوم شخص مفرد به کار می رود. در متون کهن و نیز در شعر
مولوی و پیرامون او، به ترکیب هایی با این واژه بر می خوریم که برخی از آنها را با معادل های
امروزین در ترکی غربی می دهیم: ۲

اولا= بلکه، شاید، احتمالاً.

اولا که= شاید که، احتمالاً که

اول آراجیق= اوراجیق.

اول آرادا= اورادا.

اول آرادان= اورادان

اول آرانی= اورانی.

اول بیرى = او بیرى ، اؤبور.

اولکه ، اولکیم = او که.

در فارسی کهن گویش‌های مختلف گبری دوره‌یسانیان ، لفظ او (O) به جای واو عطف امروزی به کار می‌رفته است. زبان فارسی دری دوره‌ی اسلامی ، واو عطف را مدیون عربی و ضمیر و صفت اشاره‌ی «او» را مدیون ترکی است.

چیچک: شکوفه و گل.

یازی: صحرا ، بیابان و دشت. قره یازی: صحرای وسیع ، بیابان گسترده.

کیمسه: (= کیم + ایسه): ضمیر مبهم شخصی.

وئرمه: صیغه‌ی نهی از مصدر وئرمک.

وئرگیل: صیغه‌ی امر تأکیدی از مصدر وئرمک.

برگردان فارسی: آن شکوفه را که در بیابان یافتی به کسی جز حسام مده.

مصاحبه کننده: سید احسان شکرخدا»

برگرفته شده از صفحه‌ی راه ابریشم منبع: سایت بولوت

سیف سرایی (۱۳۲۱-۱۳۹۸ م)

این شاعر هم شعر اشعار اوزبیکي ایجاد کرده است. از اینکه ایجادیات او در مصر صورت گرفته است، از همین سبب درین بخش آورده شد.

سیف سرایی (۱۳۲۱، خوارزم ولایتی سری قمیش قیشلاقی — ۱۳۹۸، اسکندریه) - شاعر، ترجمان. مرکزی آسیاده مؤغولر استیلاسی دوریده یه شگن، اؤز وطنینی ترک اپتیشگه مجبور بؤلگن، عمری دربدرلیکته کپچگن. کپینچه لیک آلتین اؤرده (سرای شهری)، مصر و تورکیه ده یشگن. فارس، عرب تیلی، ادبیاتی، تاریخی و خلق آغزه کی پوایتیک ایجادینی مکمل اؤرگنگن، لیریک شاعر، قصیده نویس، اپیک داستانچی و ترجمان صفتیده تنیلگن. بیزگچه اونینگ ۱۰ دن آرتیق غزل، قصیده، قطعه، رباعی، «سهیل و گولدورسون» داستانی، «گلستان بالتورکی» اثری یپتیب کهلگن. «سینبدانامه» نی اؤزبیک تیلیگه قیلگن ترجمه سی سفلنمگن. شعرلریده وطنپورلیک، آدمیلیک، انسان قدر-قیمتی، دؤستلیک، محبت ماتیلوری بیلن بیرگه اجتماعی موضوع هم کویلنگن («کؤنگول»، «تاپیلمه س»، «اپرور» و ب.).

سیف سرایی سعدی نینگ «گلستان» اثرینی اؤزبیک تیلیگه بیرینچی بؤلپب ترجمه قیلیب، ایریم اوربجنل، فلسفی-اخلاقی «گلستانی بالتورکی» اثرینی یره تگن (۱۳۹۱). سعدی اثری نینگ اساسی مغزینی آلیب، اونی زمانه روحینی و محلی محیطنی عکس اپتترووچی ینگی حکایتلر، قطعه و بیتلر بیلن تؤلدیرگن. اثر ۸ باب، هر بیر بابده حکایتلر بار. حکایتلر نینگ کؤپچیلیگی دیده کتیک مضمونده. شاعر پند-نصیحت قیلش یؤلی بیلن عدالت و آسایشته لیک اؤرنه تیش، ظالم پادشا و عملدارلرنی انصاف و عدالتگه چقیریش، دولتنی قطعی قانون-قاعده لر اساسیده باشقهریش، کیشیلر خلق-اطوارینی یخشیش ممکن، دهب اویله یدی. شو مقصده ده تؤغرلیک، راستگؤیلیک، صداقت و مرحمت کبی فضیلتلرنی ترغیب اپته دی. اثر کته ادبی یادگارلیک، قدیمی تورکی تیلنی اؤرگنیشده هم مهم منبع دیر. اونینگ یگانه قۇلیازمه سی هالندیه ده گی لپیدن یونیورسیتییده (این و. No ۱۳۵۵)، فوتونسخه سی، «سهیل و گولدورسون» داستانی قۇلیازمه سی اؤزبکستان فلر اکادمیسی شرقشناسلیک انستیتوتیده سه قلنه دی. (ببگه لی قاسیماو) بیگ علی قاسمف سایت ضیا اوز

سیف از کجاست؟

سیف سرایی یکی از سیماهای براننده ادبیات اوزبیکي یا «چغتای ادبیاتی» در قرن هشتم در حوزه ادبی مصر است. او افزون بر شاعری به زبان اوزبیکي، مترجم توانا نیز است. برای اولین بار گلستان سعدی را به نام «گلستان بالتورکی» به اوزبیکي ترجمه کرد. سرایی، زادگاهش را «قمیشلی یورت» معرفی میکند. در باره در کجا بودن این جای، نظر قاطع وجود ندارد. پروفیسور نتن ملله یف، نویسنده کتاب معروف «اوزبیک ادبیاتی تاریخی» می نویسد که شاید منطقه «ساری قمیش» قزاقستان، همان قمیشلی یورت باشد.

اما من، به دلایل زیرین می گویم که زادگاه سیف سرایی، یورت قمیشلی در دامنه های کوه البرز در السوالی چمتال ولایت بلخ است. قشلاقی به نام قمیشلی درین جا وجود دارد. منطقه قمیشلی، در اصل، یورت است. یک جانب آن به چراگاه معروف دشت لیلی می رسد. گلستان بالترکی، به لهجه قبیچاقی زبان اوزبیکي ترجمه شده. در اطراف و اکناف قمیشلی، و در دیگر نقاط ولایات بلخ، سرپل، سمنگان، فاریاب، بادغیس هرات، قبیچاق ها زندگانی دارند.

زبان دری را در زادگاهش آموخته است. با همین پشتوانه، گلستان را به تورکی ترجمه کرده است.

احتمالاً، سیف، اول از بلخ مهاجرت کرده به ماورالنهر رفته است. از آنجا به سرای، مرکز آلتین آورده که یکی از مراکز خانهای تورک بود، سفر کرده. شاید، پیش از سقوط سرای، به مصر، حوزه فرمانروایی مملوک ها (زمین داران) خود را رسانیده است. با احتیاط می توان گفت که در سرای به سرایی مشهور شده است.

سرای در کجاست؟

سرای نام پایتخت باتوخان در آلتین آورده در سواحل دریای ولگا در نزدیکی مسکو بود. این سلسله در سال ۱۳۹۵ میلادی توسط امیر تیمورکورگان سقوط داده شد. سرای در سال ۱۴۸۰ میلادی به کلی به ویرانه تبدیل گردید. (اوزبیکستان ملی انسکلوپیدیه، ج ۷ ص ۵۲۶) در خصوص حالات و آثار سیف سرایی، رجوع کنید به کتاب «تاریخ ادبیات تورکی- اوزبیکي» ترجمه و تحشیه برهان الدین نامق، ج اول، صص ۳۳۲-۳۴۴.

سیف سرایی غزلری

تعال الله ، زهی صورت ، زهی محبوبی روحانی ،
کیم آنینگ حسنی شوقیندین کؤنگولر بۇلدی نورانی ،
مفرح شېوہلی دلبر ، تیلی طوطی ، سؤزی شکر ،
کییک کؤزلی ، قمر منظر ، ملاحت ملکی سلطانی .
کؤنگول آلور کؤزی آلی ، فرح بېرور اپنگی آلی ،
بۇیدور سرونینگ تالی ، یوزی جنت گلستانی .
گونشتیک بېلگیلی شاهد ، جمالی قولیمه شاهد ،
کېچەر حسرت بیلن زاہد ییراقدن کؤرمه گه آنی .
الا ، ای دلبری منظور ، بو کؤرکینگه بۇلوب مفرور ،
کؤنگولر قیلیمه غیل رنجور ، کېچەر بو حسن دورانی .
بو مدتنی غنیمت بیل ، بو فرصتہ وفالر قیل ،
بو عزت بیرلہ بۇل کؤپ ییل ، خلاق نینگ سپور جانی .
قاشینگ چون بیرہم آیدور ، جہان ، حسنینگ گداییدور ،
قولونگ سیف سراییدور ، بوکون اول صنع حیرانی .

اول یوزی آی کیم ، جہان نینگ جانیدور ،
بو زمانہ خۇبلری نینگ خانیدور .
یاسمین تن ، قامتی سرو روان ،
زلفی جنت باغی نینگ ریحانیدور .
غمزہ سی نینگ آلتینہ عالم اسیر ،
کؤزلی ، دور قمر فتانیدور .
کیرپوگی نینگ اؤقینہ جانلر نشان ،
قاشی یاسی نینگ جہان قربانیدور .
شمس اونینگ هر کون یاقاسیندن توغر ،
اول سبیدن بو جہان نورانیدور .
بېسلہ سین عشاق جانین ، چون بوکون
کؤز قمر ، یوز حسنی نینگ دورانیدور .
ؤرگہلی سیف سرایی قول اونسی

حق تعالی صـنـعـنـیـنـگ حـیـرـانـیـدـور.

بو فلک نهچون مېنى دايم قرا قينده توتەر؟
بو آتيم سيف اولدوغ اوچونى قرا قينده توتەر؟
قنده بير ابردم ابرى بولسه اونى كوزدن ساليب ،
تېكمه بير ابردمسيز ابرنى كوز قرا قينده توتەر.
سوزلريم نينگ جوهرين عارف كوروب ، قدرين يليلب ،
كۆپ بهالى دُر بېكىن دايم قولاقينده توتەر.
آل بيلن آلدی كؤنگول مېندين بير آي يوزلى مليح ،
كيم مُعـنـبـر خـال اسود ، آل ينگا قينده توتەر.
حسن ايچينده يۇق نظيرى ، لېكن اول جان جهان
دايمـا عاشـقـلـرـنـى اشـتـيا قينده توتەر.
عادتى بودور هميشه بېوفا معشوقه نينگ ،
كيم اونينگ وصلين تيلهسه ، اول فراقينده توتەر.
بو فلک جورى بېكىن سيف سرايى بغيرينى
اول يوزى آي هجر اوتينينگ احتراقينده توتەر ،

دلبريم نينگ زلفى سنبلى ، چهرهسى گلزار ابرور ،
بۇيـنـه عاشق ، صنوبر ، يوزينه گل ، زار ابرور.
آغزى فستوق ، كوركى تىگسوق ، اوزى مشفيق يار ابرور ،
حسنى نينگ چاوى ختاو چين ايچينده بار ابرور.
اصلى آلچين ، سوزلرى چين ، كوزلرى تاتار ابرور ،
مينگ يَشـر هـر كـيـم دوداغى شربتـين تاتار ابرور.
عشقى نينگ اېلچيسىنه كؤنگلوم مُنَقَش دار ابرور.
زلفينه توشگن كؤنگوللر نينگ مقامى دار ابرور.
نېچه كيم عشقى اوتى بو جان ايچينده بار ابرور ،
كهـر بـا اؤزـه كؤزومـدن دَمـ بـه دَمـ دُر بار ابرور.
شـهـد سـؤزى ، عـارـف اؤزى ، واقفى اسرار ابرور.
وصل بۇستانـيده خوش عاشقـلـرـين اسرار ابرور.
وصفينه سيف سرايى نينگ ايشى اشعار ابرور ،

اوندين اؤزگه بيرله عاشقکه يېمک آش ، عار اپرور.

اي کورکيلر خيالي بيلن مبتلا کونگول ،
کوزی بيلن کپتورگن اوزينه بلا کونگول.
ني پيرده بير قمر کيبي يوز کوريجک روان ،
کوزونگ يوموب توشرسن اونينگ اوتينا ، کونگول.
بير گل ينگاقلی جادو قره قلیغه اوغره سنگ ،
جانينگ فدا قيلورسېن اوشول دم اونگا ، کونگول.
سلطانلر اوغلی زلفينه گستاخ قول سونهن ،
سېنسېن اېلنده بير يولي يوق بېنوا ، کونگول.
اول کيم سېني جفا بيله اؤلتورمه گه تيلر ،
مينگ جان بيلن قيلورسېن اونگه خوش دعا ، کونگول.
چېکيب زمانه خۇبلى نينگ جوريني مدام ،
کوردونگمی هېچ بيرينده بولردين وفا ، کونگول؟
کويدوم سېنينگ بيله نېچه کېز ، فرقت اوتينه ،
ييللر چېکيب سېنينگ بيله جورو جفا ، کونگول.
قاضی ابوی ني پيرده ، عجب ، مفتی قيدودور؟
قيلغه ی اېديم سېنينگ بيله خوش ماجرا ، کونگول.
سيف سرايی نی بو قرا قينده باغله سنگ .
خۇبلر جفا سی بيرله بۇلورسېن فنا ، کونگول.

تاپيلمس حسن ملکينده سېنگه تېنگ بير قمر منظر ،
نه منظر؟ منظرى شاهد ، نه شاهد؟ شاهد دلبړ.
بو کون يوسف جماليني قيليبتور حق سنگه بخشيش ،
نه بخشيش؟ بخشيشى دولت ، نه دولت؟ دولتى مفخر.
سؤزونگ دُر و جواهر دور ، کونگوللر گنجينه لايق ،
نه لايق؟ لايقى خسرو ، نه خسرو؟ خسرو کشور.
شکردن تاتليدور خُلقونگ ، کَرمدە خاطر ينگ مطلب ،
نه مطلب؟ مطلبِ معدن ، نه معدن؟ معدنِ جوهر.
زهى دولتى عاشق کيم ، سېنينگ بيرلن قيلور عشرت ،
نه عشرت؟ عشرتِ جنت ، نه جنت؟ جنتِ کوثر.

بو حسنونگ شوق ذوقینده کؤنگول طوطیلری تابتی ،
نه تابتی؟ تابتی خوش لذت ، نه لذت؟ لذت شکر .
جمالینگ نقشینه سیف سرایى بغله دی صورت
نه صورت؟ صورت حسنا ، نه حسنا؟ حسن جانپور .

* * *

کؤرکلی یوزونگه باققن کؤز لرگه جان کؤرونور
داییم مرصع آغزینگ گوهر فشان کؤرونور .
بازار ایچینده حسنونگ عشوه ساتیب آلور جان ،
بؤستان ایچینده قدینگ ، سرو روان کؤرونور .
حق صنعی آی یوزونگنی قیلماق اوچون تماشا
هر صبحدم قاپونگده ، خلق جهان کؤرونور .
اېرته - کېچه کؤزومدن کېتمس اوچون خیالینگ ،
نې پېرگه باقسیم اونده حسنونگ عیان کؤرونور .
سیف سرایى نظمى حسنونگ صفاتی بیرله
داییم بو اېل تیلینده ، خوش دلستان کؤرونور .

* * *

قوروب قاش یاسین قرا کؤز لرینگ ،
آته ر کیرپوک اوقین منگا کؤز لرینگ .
بیر اوق بیرله رستمی آتن یقیر ،
نېچه آتسه قیلمس خطا کؤز لرینگ .
قراقچی بلا قیلسه توز یازیده ،
قیلور داییم اېلده بلا کؤز لرینگ .
آلور صبر جاندن ، کؤنگولدن قرار
کیمه باقسه بیر کبز قییا کؤز لرینگ .
کؤنگوللرنی باغلب قرا زلفینه ،
اوسنمى جانلر آلا کؤز لرینگ ؟
نې یولدن بو سیف سرایى نینگ اؤش
توکوب قانین ایچر قنا کؤز لرینگ .
اگر هـی دېمسه نـگ ، جهاننى خراب
قیلور غمزه بیرلن یانا کؤز لرینگ .

* * *

قمر ، یوزونگـدین بؤلـور منـور ،
شکر ، سـؤزونگدن کـېلـور مـکرر.
گونـه ش یـوزونگنی ، کـؤروب خـلایـق ،
بؤلـوب تـورورلر سـنگه مـسـخر.
کؤنگولگـه دایـیم فـرح بـرورگـه
کـېلـیب خـیالینـگ بـؤدـر مـصـور
توگـندی عـمـروم فـراق اـپلینـده ،
قـچـان وصالینـگ بؤلـور مـیسـر.
اؤقـور صـفاتینـگ بـو سـیف شـیدا ،
یازیـب دـفاتر اوزـه مـفسـر.

ینگـی آیدور قاشـینـگ ، اې کؤرکـه بايـیم ،
قـیلـور بـیـرم ، یـوزونگنی کؤرسـه صایـیم.
سـو و ایچکـند دوداغانـگدن سـو و تـامـسه ،
بـیـتـر قـندو شـکر اول یـبرده دایـیم.
جـمالینـگدور بـو کـون عـالم صـفاسـی ،
خـیالینـگدور هـمیشـه جـان فـزایـیم.
کـېرـهک اؤلـتور ، کـېرـهک اسـره ، قـولونـگ مـن ،
مـبارک بـویروغونـگ دور قـوتلـو رایـیم.
مـفـرح نـظم اـپتـیب سـیف سـرایـی
صـفاتینـگنی اؤقـور ، اې کؤرکـه بايـیم.

فی اوصاف شعرا

جهان شاعرلری ، ای گلشن باغ ،
کیمی بلبـل دُرور سـؤـده ، کیمی زاغ
کیمی طوطی بیکین چـهـنر شـکرـنی ،
کیمی لفظی بیلن اؤرتـهـر دُررنی .
کیمی نینگ سؤزلری موزون و شیرین ،
کیمی نینگ لایقی تشریف و تحسین .
کیمی اؤزگه نینگ اشعارین مینیم دبر ،
کیمی حلوا کیمی شلغم چـؤـیـن یـر .
کیمی معنا قویوب لفظین توزاتـور ،
کیمی وزنـین بوزوب صـنـعت کوزاتـور .
اولر نینگ اؤش بیری سیف سـرایـی ،
جهان عارفـلری نینگ خاکی پایـی .
اونی سـپـن جـمـلـه شـاعـر کـمـتری یـیل ،
قـمـر یـوزـگـه هـمـیـشـه مـشـتـری یـیل .

قصیده

آلتون قناتین آچتی اېسه صبح سونقوری ،
کؤک کؤلگه باتتی جملـه کواکـب کـبـوتـری .
اسفندیار روم چیقیب تیکتیسـه الم ،
بؤلـدی کؤروب هزیمـت اونـی ، شـام لشـکـری .
تؤکتی قـرمـزی میـقان آقـیتـیب چـرخ تـاسـینـه ،
تونونـگ یـورـهک تـامـیرین آچـیب ، صـبـح نـیـشـتـری .
قوشـلر کؤروب هـوادـه اونـی باشـلـهـدی رـوان ،
تیلـی آتـیلـنچـه اؤکـمـه گـه الله اکـبـری .
جنت مـنـگـیز بـزـه دـیـسـه اول دَم اؤزین جـهـان ،
رقص اوردی عاشقانه یـوروب چـرخ چـنـبری .
بؤستان ایچینـده تـورلی چـچـک انجـمن قـوروب ،
رحمت شـرابی بـیرلـه بؤلـوب مـسـت هـر یـری .
سوندی پـیـالـه لـالـه قـیزـیل گـلگـه گـل ایچـیب ،

بلبلگه قرشی آچتی جمالین ینه طری.
بلبل مغنی بۆلدی نواده توزوب نغم ،
نرگس نی اویغاریب ینه اېسرتتی اېهری.
معشوقه قامتی کیبی تورلیک چېچک ارا ،
خوش قۇللرین سالیب سالینور سرو اری- بری.
بۇستان ایچینده مُشک ساته باشله دی صبا ،
تۆلدی جهان دماغینه گُللر معطری.
اول انجمن ایچینده اېدیم ، کېلدی ناگهان
ییر خوش حبیب منظر و عشاق دلبری.
قددین کؤروب یېر اؤپتی اونینگ سرو بۇستان ،
زلفی بوراقتی عالمه ، مُشک ایلّه عنبری ،
ایدی روان قصیده غرّا قیلیب بو کون ،
اېلتگیل اونینگ قتینه کیم اول دهر مفخری.
اسکندریه نینگ مَلِکی بؤزلر اهل جود ،
کیم حاتم زمانه کبره ک بؤلسه چاکری.
حمزه یوره کلی اېردم اېری رستم زمان
بو عصر ایچینده اؤزلری نینگ یوق برابری.
اې معدن شجاعت مهیدی رۆزگار ،
و اې منبع سخاوت و اقبال منظری ،
سېن اول یگانه فاریسی چابوک سووارسېن ،
ییر اؤق بیلن ییقرسېن اوروبان غضنفری.
شطرنج بخت و نرد سعادت سېنینگ بیلن
کیم اؤینه دی اوتولدی و باغلندی ششدری.
بزمینگده توتتی زهره بو عشاق پرده سین ،
ساقی قمر بؤلوب سنگه تېگروچی مشتری.
سیف سیرایی خدمتینگه مدح اؤقوب تۆکر
بحر عروض ایچیندن آلیب دُر جوهری ،
بۆلدی غذای روح و کؤنگوللر مفرحی ،
کؤرکلی صفتلرینگ بیلّه دېوان و دفتری.
بو مدح اول قصیده غه قیلدیم جواب کیم
تون زلفینی کېسرده توتوب صبح خنجری.

نېچه توزوتسه بادى بهارى عيىرو مُشک ،
نېچه چمنده بادِ خزان قىلسه زرگرى ،
آنچه غه تېگرو اېگو آتینگ خیر اوزه قالیب ،
سۆزلنسین اېل تیلینده جهان نینگ دلاورى .

قطعه لر

نېدور اول کیم سؤقوب - ترتیب بونگلّمس ،
باشى زخمى دوا يىرلن اؤنگلّمس ؟

* * *

کیم کېلدى اېسه جهانغه ، شک يۇقى ، کېتر ،
عاقل کېليان بو يېرده کؤپ خیر اېتر ،
سېن اېگولوک اېت دغى تېنگيزگه سالغیل ،
يازيده سنگه يقين يىل اول خیر يېتر .

گلستان بالترکی دن بیر نمونه

بیشنچی باب

عشق دغی پیگیتلیک صفتی ایچینده تورور

حسن میمندی گه سوره دیلر:

«سلطان محمود مونچه مطلوب جانی محبوب جهان قوللری بار. نیچون بولر بیلن میلی و

محبتی اول قدر دییگیل اويله کیم ایاز بیلن دورور؟»

ایتتی: «هر نیمه کیم کونگول گه خوش کیلسه کوزگه کورکلی کورینور»

شعر

هر کیم نی کونگول تيله سه ، کورکلی اولدور

عشقینه همیشه جان ایچینده یولدور

حکایت

بیر خواجه نینگ نادر الحُسن قولی بار ایدی. خواجه سی طریق مودت و عین محبت بیلن

نظر قیلور ایدی. بیر کیم ایرسه ایتتی:

«ای یار عزیز چون سیورمن دیدینگ خدمت طمع نی اوندن کیسکیل چون عاشق و معشوق

بیر بیرگه کیلدی خواجه لیک دغی قوللیق اورته دین کیتتی»

بار ایدی بیر خواجه نینگ اوزدن قولی

اول ایدی محبوب و یار شنگولی [سیف سرایی ، ۱۹۶۸: ۱۷۱]

فخری هروی و اشعار تورکی

سلطان محمد فخری هروی در کتابهای خود یعنی در تذکره روضة السلاطین و جواهر العجایب نمونه‌های شعری شماری از شاعران تورک را آورده است. از اینکه آن اشعار در کتب دیگر نیامده اند و چاپ مجددش هم با آن حواشی و دقت و وسعت تا حال صورت نگرفته ، بناً تمام اشعار تورکی — اوزبیکي آن کتاب نقل میشود تا فایده آن عامتر گردد.

« شاه اسماعیل [صفوی ، در شعر ختایی]

در نظم تورکی و فارسی طبع خوب داشت و دیوان اشعارش مشهور است. و این دو مطلع از دیوان تورکی آن حضرت است

ای جمالینگ آیتی عنوان دیوان قدیم
قاشلارینگ تفراسی بسم الله الرحمن الرحیم

گر مینگ کچه باش^۱ اولسه و بیر یخشی قزلباش
خانم نگران باش که مینگ قارغه یه بیر تاش

[فخری هروی ، روضة السلاطین و جواهر العجایب : ۶۹]

^۱ کچه باش ، کلاه نمدی یا نمدین کلاه در مقابل قیزیل باش

سلطان تسلیمان

[سلطان سلیمان قانونی، یکی از شاهان عثمانی] سلطان سلیمان بن سلطان سلیم خان. گویند طبع خوب دارد و به نظم بسیار خاطر او متوجه است و سخنش خالی از آب و تابی نیست. به زبان فارسی و تورکی غزل میگوید، ترتیب دیوان نیز کرده. تخلصش محبی ست.

دوشوب عشق آتشی نه دون گیجه ناگاه شمع
چیتی باشیندن دخانی ایله دی بیر آه شمع
دوودی یاشلر گیجه لر تا صبح اولونجه اغله دی
اولدی بو درد درونیم دین مگر آگاه شمع
یاندوغنچه آتش عشقه گوگل^۱ خندان اولور
نیته کیم کوندوز یانینه کولر هرگاه شمع
یوق دیمه انکاری قوی، زاهد سقین ریشک یار
سینه سینه اهل عشقینگ یاقدی چون الله شمع
اهیمله کوردیلر دلده «محبی»^۲ آتشم (؟)
دیدیلر اولمق عجب دور باد له همراه شمع

ساغر و میقیمتین مست و خرابی لر بیلیر
لاجرم میخانه نینگ قدرین شرابیلر بیلیر
نیجه بیلدور بحر عشق ایچره شناور دور گوگل
صنمگ انجق سوده یوز مک مرغ آیلر بیلیر
میکده آدابی نی صوفی نه بیلسون سور بنگا
حرمتین اول درگه نگ عالی جنابی لر بیلیر
آتش هجرانه منکر حکمی اولسه مدعی
دوزخ نگ احوالی نی انجق عذابیلر بیلیر
دونه دونه یانمه یین بیلمز نه دیر احوال عشق
ای محبی حالینگی بغری کبابیلر بیلیر

^۱ قلب

^۲ سلطان قانونی در شعر محبی تخلص میکرده است.

دیرسم شرابه لایق گنجینه نهانی
میخانه نیک اولوبدور هر خمی خسروانی
بیر درد سر دور انجق عالمده پادشاه لیق
بی غصه کیم گدا دور بیل شاه کامرانی
طبلنی چالیدی مجنون نوبت بنگا گیلوبدور
هر پادشاه عصرینگ لابد اولور زمانی
دنیاای یکی کونلوک باشینه ساتون آلمیش
واعظ ریاضت ایچون هنگامه جهانی
بو قصه درونیم تا حشر اولونجه یاز سم
اولور «محبی» آخر بو قصه داستانی

[فخری هروی ، ۱۹۶۸ : ۷۷-۷۸]

عبدالعزیز خان

عبدالعزیز خان بن ابوالغازی بن محمود تولد ۸۵۸ برادر محمد خان شیبانی ۹۴۷ — ۹۵۶ حاکم بخارا. از مذكر احباب ظاهر است که علاقه مفراط با تصوف داشت و مرید حضرت شیخ جلال بود. مؤلف گوید و مدتی فقیر در ملازمت آن سلطنت دستگاهی میبود و هرگز خلاف ادب چیزی از ایشان در نظر ننمود. خط نسخ رانیکو مینوشت و در وادی شعر آنچنان بود که گوی فصاحت از میدان بلاغت میربود. . . و این غزل کامران پادشاه را جواب با صواب نموده و به تورکی گفته و مطلعش این است:

خوب ایدی منگا بولسه ایدی یار مصاحب
یا بولمه سه ایدی اونگا اغیار مصاحب

و حضرت خان در جواب آن گفته اند:

خوش دور کیشیگا بولسه اگر یار مصاحب
گر بولمه سه اُنینگ بیله اغیار مصاحب

[فخری هروی ، ۱۹۶۸: ۲۱۵]

منشی محمد یوسف شبرغانی و نامه سلطان احمد خان

سوانح و نمونه شعری منشی محمد یوسف شبرغانی را در مبحث «حوزه شبرغان» بخوانید.

سواد نامه تورکی سلطان احمد قیصر روم

بسم الله الرحمن الرحيم

سلطنت و کامگارلیک مسندی نینگ وارثی ، امن و امانلیق بساطی نینگ باعثی ، و بالوالدین احسانا توفیقاتیگه موفق ، و رفعنا مکانا علیا تأییداتیگه مؤید ، المنتصر من النصر الملک المستعان ، معزالدوله سبحانقلی خان لازالت رایات دولته منصوره واعداً سلطنة مخذوله و مقهوره گه نهایتسیر دعواتی کیم ازلی محبت و احاد لوازمیگه مقرون و غایتسیر تحیاتی کیم لم یزلی موافقت و وداد مراسیمگه مشحون بولغای متحف ومهدی قلیب تصویرضمیر منیر خورشید تأثیر اول کیم کتاب مشکین نقاب واجب التعظیم وخطاب مستطاب لازم التکریم اعنی مکتوب مرغوب محبت اسلوب کیم بو جوارده ارسال قلیب ایردینگیز احسن اوقات و ایمن ساعاتده ییت « انی القی الی کتاب کریم نویدی بیلہ » فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه « مضمونی غیب پرده سیدین مطالعه شریفیمیزه یتیشیب بلاغت مشحون مضمونیدین صدق نیت و خلوص عقیدت بیلہ ذات برکاتینگیز نینگ صحت و سلامتیغینی معلوم قلیب ، انده کی واقعات وکیفیات مشروحاً خاطر کیمیا اثریمیز گه روشن بولوب ، اتحادغه ، ازدیاد سببی بولدی.

رأی انور و ضمیر فیض گسترینگز گه مصور بولسین کیم آبای بزرگوار مغفرت آثار و اجداد عالی تبار و جنت قراریمیز عصریدین بیری بو فرخنده نشان زمانغه چه همواره غزات عالی درجات طریقینی شعار ایتیب ، به تخصیص کفار فرنگ و رفضه قزلباش اوباش نینگ وجود لرینی بیریزی دین پاک ایتماکنی افضل عبادات و اهم مهمات دین بیلورمیز « فاما الامور مرهونه باوقاتها » سینچه بو طریق بعضی موانع جهتیدین بوچاققه چه تعویل تاپقان سببی اولدور کیم اول فرنگ کفارلری نینگ دفعینی قلیب ، اوندین سونگ اطمینان خاطر و جمعیت باطن و ظاهر بیلہ قزلباش بد معاش نینگ اوستیگا متوجه بولساق اولی و انسب بولغه ی ، دیب مذکور بولغان کفار لر نینگ دفعیغه متوجه بولدوق. اگرچه اول گروه انبوه نینگ دفعینی قیلماق احتمال محال کورونور ایردی ، نیچه کرت محاربه و مقاتله واقع

^۱ این واژه شکل دگرگون شده کلمه مرکب تورکی — اوزبیکي اوزباش به معنای خود سر ، است.

بولوب حضرت الله تعالی نینگ لطف و کرمیدین آخرالامر فتح و ظفر معسکر فیروزی اثریمیزگه یسر اولوب ، اکثر بیکلر و سردارلری گرفتار بولوب ، قالغانلری هر طرفه تفرقه تاپیب ، اول گروه انبوه دین بو دیار ده دیار قالمه دی. و اندین سونگ خانلری ، فرنگ قهرمانلری فاسد خیال قلیب ، قلین چریک یغیب ، محروسه مهالک دین اوزجان ولایتی دین کیلیب مسلمان لریننگ اموال و اشیاسینی تالان ایلب تهزومات قیلغان اوچون اولریننگ اوستیگه آتله نیب ، عساکر فیروزی مآثریمیز متوجه بولدیله. اول کافرلر تقی سپاه انجم اشتباهیمیز مقابله سیده ، تاب کیلتوره آلهای ، هراسان و گریزان تاپیب و قاجیب اوز دیارلریگه باریب ، اعتبارلیک کیشیلرینی بیباریب ، عهد و شرط قلیب ، بنده لیق طریقینی اختیار ایتیب ، مخالفتی برطرف قیلدیله. اوندین سونگ حلقه عبودیت قولقلریگه سالیب ، انقیاد وادیسیگه قدم قویوب چوق اخلاص ظاهر قیلدیله ، تقی اوزگه گروه فرنگی حیوان سیرت کوپ اوباش لری نواحی مهالک محروسه روم ده کیلیب موفور چریککه مغرور بولدیله. بعضی قل لریمیز اولریننگ مقابله سیده ایلغار بیباریب ، عساکر نصرت مآثریمیز یتگونچه ، تعینات نوکرلرکیم او جانبدار مساکن ایدله ، حقیق محاربه و مقاتله واقع بولوب ، اولرنی باسیب اکثر باشلیق خلقینی توتوب ، توشوروب ، توغ و نقاره و بولغان یراغی قولغه توشوب ، اولوغلری بیر نیچه کیشی بیلن پریشان احوال قاجیب اوز یورتیگه باردیله و بو قللریمیز اول سپاه بیله متفق بولوب ، کافر لرنی سوروب مآمن و مکانلریغه یوروب دیگندیک اوروشوب ، قالغانلرینی قیریپ و نمرسه لرنی آلیب بیر — بیر کیشی یلغوز قوروق باشلری نی قوتقه ریب ، چیقیتلرو کوپدین کوپ حصون و قلاع کیم بیرکلیککه عالمده مشهور دور و اموال و ذخایری موفور ایردی ، یتنگری تعالی نینگ عنایت و کرمیدین آسانلیک بیله مسخر و یسر بولدی. « الحمدلله علی تکاثرالائه و نعمات » بوطرفه کی کفار جانبی دین انور خاطریمیزگه اطمینان تمام حاصل بولوب کوندین کونگه دولت و نصرت سانسیز یسر بولغوسیدور. بو عطیه عظمی شکرانه سیغه همواره غزا و جهادنی اوزیمیزگه خالصاً الله تعالی واجب و لازم بیلپ طایفه ضاله قزلباش دفعی اوچون قیام و اقدام قیلوردین اوزگه هیچ مهر و محل گه توقف و مانع یول و ایشیمیز قالمه دی. عنقریب غزات عالی درجات نیتی اوچون بولغان سپاه جرار و جیوش نصرت آثاریمیزنی بویورور میز واهب العطايا عزّشانه غه توکل و حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم گه توسل قلیب ، و او طایفه نینگ قلع قمعیغه توجه قیلور میز. اول سرحدغه یقین یتکنده ، سیزگه تقی کتابت بیبارورمیز چون سیزماوراً النهر پادشاهی سیز ، اول دیارنی دارالفاخر دیب قدیمدین علما و صلحا و مشایخ کبارننگ بوله کیلیبتور ، سیزگه هم واجب و لازم کورونور کیم دین قیلیچینی ، شریعت نبوی و ملت مصطفوی رواجیغه اهتمام تمام و سعی مالاکلام قیلغه ی سیز اول دیار ده اوزبیک چیریکینی بویوروب ، بو عساکر منصور بیله برچه سی بیرتن بیرکونگول بولوب ،

اورته دین بوخلاف دینلرنی کوته ریب ، عراق چمنینی خس وخاشاک دین اریتسونلر ، اوزگه مدعامیز یوق ایردی ، بو ثوابغه تقی سیزهم مشرف بولغه ی سیز دیب نامه بیتیلدی. والسلام

[منشی یوسف شبرغانی ، ۱۳۸۳: ۱۸۲-۱۸۶]

صلاح الدین صلاحی

روزی به کتابفروشی حاجی محمد رحیم ، مشهور به ماما رحیم در جوی شیر کابل رفتم. ایشان کتاب کوچکی را که در پاکستان در سال ۱۹۵۴ میلادی ، چاپ شده بود ، برایم دادند. کتاب را گرفته خواندم. یک اثر منظوم عرفانی به زبان اوزبیک بود. این کتاب شاید از روی نسخه خطی ، استنساخ شده بود. کاتب آن محمد فیروز الدین از پاکستان بوده است. از همین سبب ، بیت‌ها را پر از اشتباه نقل نموده است. طورمثال ، در آخر یک مصرع « بارغلی» (رفتنش) آمده. آن را بارغلی^۱ نوشته است. با مطالعه آن دریافتم که چه ظلمی در حق شاعر و کتاب شده است. در قدم اول ، متنی منقحر آماده کردم. بعد آن برای چاپ مهیا ساختم. امیدوارم که روزی چاپ کرده بتوانم.

از مطالعه کتاب فقط همینقدر دانسته شد که این شاعر در قرن ۱۴ هجری قمری زندگانی داشته ، داستان «بلبل و گل» را در سال ۱۱۵۳ هجری قمری به نظم آورده است.

بو کتاب تاریخ قونیکا سن قوچ(؟) بولوبان بیرمینگ و یوز ایلیک و اوچ
تمام ایلاب گل و بلبل قیلیب طیر بیان عشق بلبل تم بالخیر
«صلاح» گا سین الهی ایله رحمت کتاب «گل و بلبل» بولدی تمت

نامش را در چند جای صلاح آورده است.

عطا و مغفرت هم لطف سنده ^۱	خداوندا ، «صلاح» ، عاصی بنده
کتاب «گل و بلبل» بولدی تمت	«صلاح» گا سین الهی ایله رحمت

کلمه غربت را هم به گونه تخلص در جایی ذکر کرده است.

محبت اوتی دین بیر ذره بیرگیل	الهی «غربت» ه سین رحم قیلگیل
قوروق جانیمغه عشقینگ اوتینی یاق	غریب و خسته من لطفینگ ایله باق

^۱ در چاپ بنده بود.

ترکیب «غربت» ه، در نسخه چاپ شده به گونه «غربته» آمده است. از اینکه متن چاپی اغلاط فراوان دارد، آن را «غربت» ه قید کردم. با احتیاط می توان گفت نام و تخلص این شاعر، صلاح الدین غربت بوده باشد. تا یافته شدن نسخه یی دیگر از این کتاب، این نام و تخلص برای شاعر داستان «بلبل و گل» پیشنهاد شد.

داستان «بلبل و گل» در قالب مثنوی ست. ۷۲۵ بیت دارد و یک داستان عرفانی ست. درین داستان سرگشته گی بلبل در جستجوی گل و عشق پاک، بیان شده است. داستان به گونه سمبولیک، از زبان بلبل، صبا، گل (گل سرخ)، همایون (هما)، طاووس، طوطی، کبک، قمری، فاخته، صوفیا و هدهد بیان می گردد. داستان «بلبل و گل» روحیه عرفانی دارد. در یک جای ترکیب «منطق الطیر» را ذکر می کند. با در نظر داشت طرح داستان و قهرمانان آن می توان گفت، منبع اصلی شاعر، شاید داستان منطق الطیر عطار یا لسان الطیر نوایی بوده باشد. شعر شاعر بالاتر از حد متوسط است. از کاربردن کلمات، اصلاحات و تلمیحات برمی آید که شاعر یعنی صلاح الدین غربت، مردی عارف است و در عرفان مقامی و نامی دارد.

بحث بیشتر در باره این داستان را در چاپ متن اوزبیکي آن خواهیم داشت، تا آن زمان این نمونه ها را بخوانید. «اما راویان اخبار و ناقلان آثار بلبل نی قیزیل گل غه عاشق بولغانینی اونداغ روایت قیلورلار کیم صبا بلبل غه قیزیل گل نی تعریفینی قیلیب، بلبل، گل غه عاشق بولغان ایکن

ایکاولان ای کونگل همدم بولالی
صفات گل بیلله بلبل قیلالی
نه ینگلیغ بولدی عاشق گل غه بلبل
بیان عشق بلبل، قصه گل
بیان ایلای اولار عشقینی بیر بیر
قیلای مین قصه سیغه نظم تقریر
که گل عشقیده بلبل بینوا دور
غریب لیک درد بیرله مبتلا دور
قیلور ایردیم کیچه کندوز تفکر
نیچه تورلوک حکایتلار تصور
مگر نظم ایلاسم بولغای سزوار
دیبان دُرلارنی ساجتیم من به یکبار
بوسوز ایردی ندای آسمانی

که نظم ایت بلبل و گل داستانی
بولوب معشوق و عاشق بلبل و گل
بو نظمیم آتی ایرور «بلبل و گل»
بیان ایلائی که عشق بلبل و گل
ایشیتگیل داستان بلبل و گل
که ای قوشلار من محزون و مسکین
بیان ایلائی سیلار^۱ گه چرخ دون دین
فلک چرخ مینی سرگشته قیلدی
جدا ایلاب یاریمدین شیفته قیلدی
دمادم قان اقادور کوزلاریم دین
وفاسیز دلربالار فرقتی دین

بو کتاب تاریخ قونیکا سن قوچ(؟)
بولوبان بیرمینگ ویوزایللیک و اوچ
تمام ایلاب گل و بلبل قیلیب طیر
بیان عشق بلبل تم بالخیر
«صلاح» گاسین الهی ایلہ رحمت
کتاب «گل و بلبل» بولدی تمت

^۱ سیلار: سیزلار نینگ محففی

بلبل ، همایون بیرله دوجار بولگانی

که بلبل اشیاندين قیلدی پرواز
همایون بیرله تا که بولدی دمساز
دیدي بلبل که اونده: ای همایون
مینی کیلتوردی مونده چرخ گردون
کیلیب سیزلارگا بولدوم مونده همدم
قیلینگلار مینی سرلارینگا محرم
خبر بیرگای سیز ای قوش آتینگیزدین
صفات خوب ، یخشی ذاتینگیزدین
نه بولغای ییز ایکو دمساز بولساق ،
سوراشیب حالیمیز ، همراز بولساق ؟
مینگا ایتغیل نه ینگلیغ حالتینگ بار
جهانده قیسی ایشدین نسبتینگ بار ؟
دیدي بو قوش: مینینگ ایشیم جهانده
آتیم مشهور دور من آسمانده
اگر سورسانگ مینی دیرلار همایون
قناعتدین بولوب جان و دلیم خون
بو وادی نی قیلیب مین سیرگاهی
ایرور من جمله قوشلار پادشاهی
ایشیت منده ینه ییر خاصیت بار
اونی بلبل سنگا مین ایلای اظهار
مینینگ هرکیم باشیغه توشسه سای
جهانغه پادشاه بولغای اوشلدیم
جهان خلقی مینینگ سایمغه محتاج
که سایم توشسه باشیغا کییار تاج
همای سایه بخش و رهنما من
بو وادی قوشلاریغه پادشاه من
ایشیت گیل وادیده شاه طيور من
نچوک حکم ایلاسم ، اونداق قیلور من

قیلیب نفسیم نی محبوس قناعت
ستم بیردیم اوز جانیمغه راحت
ییدیم قانعلیغیم دین استخوانی
کرم دین قیلمه دیم آزده جانی
پریوش اهللی ایملار آرزولار
پریمدین بیر نشانه تپماغایلار
کیببان نازنینلار تاج آلتون
قبالار باشیغا پر همایون
جیغه لرزان قیلیب زیب پریمنی
سقورلار باشلاریغه شهپریمنی
پریم قبا بولور صاحب جمالی
زیاده بولغوسی حُسن و کمالی
همایون کیم بیان ایتمی اوزینی
تمام ایتمی لطافتلیک سوزینی
ایشیتی بلبل و بولدی دگرگون
دیدي سین شاه سن مویا همایون؟
مجازی عالمیغه پادشاه سن
بوگون سن پادشا، تانگلا گدا سن
اگر شه قیلسه عدلی بیرله احسان
قیلورلار تانگلا شه لیققه پشیمان
اوزونگا ای همایون بولمه مفرور
به ناگه یتماگای ایلگا شر و شور
غجیر سن ایت کبی ایسکی سیوکی نی
جراحتلار قیلور جان و یورک نی
خوراکینگ بولسه ایسکی استخوانی
دیمه من شاه مرغان جهانی
ایکان سن همتینگ پست طینت
اوزونگنی قیلماغیل شه لیققه نسبت
بولورلار عالی همت پادشاهلار
اونینگ ایشیکیدا بولغای گدالار
بو وادی قوشلاریغه پادشاه لیغ

قیلور دین ، یخشی بولغایی گدالیق
که سینده بار ایکان بیر یخشی کردار
قیلیب دورنفسینگی قانعلیق بار (؟)
حذر قیل بارمه نفسی خواهشیگا
قناعت خنجری چاپغیل باشیغا
بو وادی ایچره نفسینگ دین کیچیب سن
قناعت ایلا گودیک اولتوروب سن
سینی شاه ایلاگان بو یخشی نیت
قیلور ذکرینگی قیلسانگ شکر نعمت
هما ، کیچگیل بو دنیا دوستلیگی دین
خلاص اولغون قیامت محشری دین
وفاسی یوق بو دنیا بی وفا دور
اونی کیم سیوسه جانیغه جفا دور

صبا بلبل غه راهبر بولغالی

صبا رفتارین ایلاب سلیت صرصر (؟)
بولوب بلبل گا انداغ پیر رهبر
سماع ایلاب صبا کیم یولغه توشتی
صبانینگ ارقاسیدین بلبل اوچتی
اوچوب بارور ایدیلاز کیچه کونلار
یوروبان سیر قیلدی تاغ و توزلار
اوچار گاهی بلند و گاهی اوچار پست
بولوب بلبل قیزیل گل عشقیدین مست
اوچوب بلبل ، صبا بیر نیچه کونلار
طریق عشق دین یورور ایدیلاز
صبا تیغ زبانیغه بیریب سو
که عشقی زور ایتیپ هم ذکر یاهو
خطرلیک دور طریق عشق بسیار
عدد سیز هر طرفده دشمنی بار
طریق عشق نازک یولدور انا

که جاندين کيچماسانگ بويولده اما
کيرک بو يولده کيچماک خان و ماندين
تن و جانينگ بيله ايککي جهاندين
اوزينگ ، سن تجريد عالم ايتکاي اونداغ
کونگيل دا قويماغيل بيگانهدين داغ
کونگيل ني برچه ايشدين خالي ايتگاي
سلامت هم بولوب مقصدغه يتگاي
طريق عشقده اول بولغاي اشرف
جمال يارغنه بولغاي مشرف
که بولغاي عشق ني سرمست تير(?)
ويا يول باشلاغاچي بولسه هم پير
بولوب احوال اونداغ عشق حالت
صبا بلبل ني اوتکاردی سلامت
اوچوب هجريندا اونداق چست بلبل
صبا بولدی سوال ايلارغا مشغول
سوچوک تيلدين ، آغزيده ، بالي
صبا ايلار که بلبل دين سوالی
طريق عشق اونداق پرخطر يول
سوال ايلار که بلبل آگاه بول(?)
يدی بلبل چيکيان دردليک آه
که عشقي بولسه هم اوزيدین آگاه
يدی بلبل سوالينگ بولسه سورغيل
يیرور شايد جوابي تاپسه بو تیل
صبا بلبل غه ایدی: بولدينگ همراه
نه باعثدين چيکر سن ناله و آه؟
يدی بلبل که: قيلسه عشق طغيان
قيلور من اول زمان فرياد و افغان
صبا ایدی: منگا عشقینگ بيان قيل
يدی بلبل: بيانغه حدی يوق تیل
صبا ایدی: نيدور عشقینگ کمالی؟
يدی بلبل: يتار ، کورسام جمالی

صبا ایدی: نیدور عشقیده کویماک ؟
یدی بلبل: کویوب هجریده اولماک
صبا ایدی: نه کونگلونگ مدعاسی ؟
یدی بلبل: اونینگ بولسام فداسی
صبا ایدی: عزیز ، جاندين نه ایرمیش ؟
یدی بلبل: عزیز ، جانانه ایرمیش
صبا ایدی: بو عشقینگدين نه حاصل ؟
یدی بلبل: وصالی بولسه واصل
صبا ایدی: قچاندين زار ایمیش سن ؟
یدی بلبل: ازلدين زار ایمیش من
صبا ایدی: که ایتگیل عشق قنده ؟
یدی بلبل: که جا قيلمیش بو تنده
صبا ایدی: نیدور عشق ؟ ايله اعلام
یدی بلبل: خدادين عشق انعام
صبا ایدی: که ایتگیل عشق قیسی ؟
یدی بلبل: خدایم نینگ عطا سی
صبا ایدی قیزیل گل یادیغه بول
یدی کیم کونگیلده دوراول قیزیل گل
صبا ایدی: که سَیراب اوّل غزلخوان
یدی بلبل: قیلور من آه و افغان
صبا ایدی: نوا ایلاب فغان قیل
یدی بلبل: منگا وصفین عیان قیل
صبا ایدی: نه یخشی سَیرادینگ خوش
یدی بلبل: مینینگ عشقیم قیلور جوش
صبا ایدی: فغانینگ حددين آشتی
یدی بلبل: بو جانغه اوت توتاشتی
صبا ایدی که: سین کوپ قيلمه زاری
یدی بلبل: منگا یوق اختیار
صبا ایدی: بو غمدین قیل کونگیل شاد
یدی بلبل: قچان من غمدین آزاد ؟
صبا ایدی: زمانی ايله راحت

دیدى بلبل: نیتای جانیم جراحـت
صبا ایدى: بو دردینـگـگا دواقیـل
دیدى بلبل: بو دردنى یـدوا بیـل
سوال ایـلاب صـبا، بلبل هـواده
توکـوب کـوز یاشـینی آه و نـواده
فلک تـیرادی بلبل کـوز یاشـیدا
یتیشـتیلار قـیزیل گل نـینگ قاشـیدا

احسن الروایات فی مناقب اولیاء و السادات

این اثر کتابی ست در زمینه عرفان و تصوف ، ترجمه کتاب «مقامات حضرت سید زکریا» . متأسفانه نام مترجم و شاعر آن را عبدالعزیز دهقان پاک و کتاب را به نام خود کرده است. این کتاب در زمان حیات و به امر مردی به نام سید عبدالرحیم بن سید عبدالوهاب بن سید زکریا یکی از اکابر بلخ نوشته شده است. نویسندۀ اصلی کتاب در یادداشت خود در باره چگونگی ترجمه این اثر مینویسد:

« فضلاً خیلی نینگ صاحب دستگاهی نظم و فهم طبع سلیم ارا صاحب ذکاوت کیشیلر گه مستور قالمه گای که بو دیانت آسمانین آفتابی و اصالت باغی نینگ گلی و فصاحت چمنی نینگ بلبللی ، عاجز و بیچاره لرگه دارالامان ، اعنی سید عبدالرحیم بن سید عبدالوهاب بن سید زکریا آدم الله ضله و وقاه من کل عیب و عله و ابقاه بالجا و التمكن الی یوم الدین ، حکمت شیرین و عدل و عدالت بیرلن فقرأ حالیدین فارغلیک وقتده ، محلی لریلن کتابخوانلیک ایتیپ ، او جمله دن حضرت مولانا سید زکریا مناقبت لری نظریگه کیلیب ، اول حضرت نینگ کشف و کراماتینی و مدارج مقاماتی نی مشاهده ایله ب صلاح اثری کونگل لری ده برقرار ، عزیزلرگه عقیده و اعتقاد لری پایدار بولگن سببی دین خطاب قیلدی که خوارق عادات مجموعه سی بولگن « مقامات حضرت سید زکریا » که هر نکته سی معجزه آفرین و هر فقره سی کرامتده طالب و صادق لرگه اولگو دیر ، بولگه ی که تورکی تیل بیلن صلاح و عبارت ذوقی کونگول لرگه برقرار و طالب صادق لر مطالعه قیلماق عشق و محبتیده پایه دار بولیب ، فیض و فتوحات تاپیب « الدال علی الخیر کفا عله » مضمونی بیله بو فقیر گه هم یخشی آت و آخرتده سبب نجات بولگه ی و سیندن طالب مشتاق و پر اشتیاقلر اره سیده یاد گارلیک قالگه ی . ایرسه ، بو حکم محکم رای بیلن محکوم و بو خطاب مستحکم بیلن مخاطب بولیب ، صلاحیتیم یوقلیگیدین و احوالیم پریشانلیگیدین حیران بولیب ناچار مأمور ، معذور حکمی بیلن خدای تعالی دین استمداد تیله ب و مولانا سید زکریا علیه الرحمه روحانیتلرینی یاد ایتیپ ، تورکی الفاظ بیلن تعبیر قیلندی . و بالله العصمة و التوفیق . نظم

ای کرمننگ بیرلله به حق رسول
بیر سوزیمه لطف حسن ، قیل قبول
طالب صادق لر مقبول قیل
عالم و جاهل لر معقول قیل
ای که جهانی مقصودی بولسین تمام

سید عبدالرحیم خاندن کیم بوکلام
تورک تبار ایللره حکمی روان
راضی اونینگ حکمی گه پیر و جوان
کونگلینی حق عدلیگه راغب قلیب
خلقنی هم عدل گه طالب قلیب
خلق هجومین بولیان سر به سر
دولت اقبالیکه دور زیب و فر
ملتیگه دینیکه دلیند ایرور
فاطمه فرزندیکه فرزند ایرور
بابه سیدور جمله امیرلرگه شاه
اوزگه لر انجم ایسه اول ایردی ماه
شرع رواجیکه مددگار ایرور
عاجزو بیکس لره اول یار ایرور
یتمس اونینگ عدلیگه نوشیروان
جود و سخا باییگه حاتم تاملان
عمرایله دولت بولیان یار اُنک
ذات خدا اوزی مددگار اونگ
ایشلریگه شرع ایلله ییگرچ نظام
روضه جنت ساری ایتگه ی خرام
عدل و کرم اهلی و صاحب نظر
جود و سخا مسندیده جلووه گر
فهم فراصتده فلاتون ایرور
عقل و کیاست ده همایون ایرور
جمله فعالیده سعادت عیان
قیلگان ایشی برچه عدالت نشان
شرع رواجیکه بولیب مقتدا
عاجز و بیچاره لره همنوا
یوزدین اوتیب عمرینی کورسین مدام
دام لاله العزت و الاحترام
حمدینه نعت ایلله بو نوع کلام
منقبت پیرگه بولدی تمام

عرش مجیدینگ ییله ذاتینگ حقی
لوح و قلم بیرله صفاتینگ حقی
جمله گناهیمنی قلیب مغفرت
مینگه عنایت قیل اوزینگ معرفت

[احسن الروایات فی مناقب اولیا والسادات/ ۹-۱۲]

یادداشت:

این کتاب ترجمه « مقامات حضرت سید زکریا » ست ، اما با کمال تأسف مدون کتاب ، در سه جای نام مترجم یا نویسنده- شاعر را از بین برده ، نام خود را نوشته اند: « اوشبو جهتن بو فقیرناتوان یازووچی کسب سعادت قیلماق و باشقه مرید و طالبلر مقصود و مطلوبیگه یتماقی اوچون سلسله نقشبندیه گه منسوب بولگن حضرت مولاناسیدزکریا علیه الرحمه نینگ بعضی منقبتلری ، جنابلریگه بیر نیچه مرید و مخلص بولگن کیشیلر نینگ تقاضا و سفارش لریگه اساساً ، بعضی قولیازمه لرده قالدیق توپله نیب ، او کیشی روحینی اوچون ، بیر مینگ اوچ یوز سکسان بیشینچی ییلده ، میمنه شهری نینگ قوناق خانه سیده ، حقیر الفقیر ، کمتراز قطمیرغفرله ذنوبه ... واسطه سیده تولد حضرت همده نقشبندیه مبارک طریقه سینینگ الوغ صوفی و عارف لرینینگ پاک ارواحلری نی ایسله ب اوتیش و اولر روحی گه دعا و درود یوباریش نیتی ده تصنیف بولدی» ایضاً ۱۳-۱۴ در ختم کتاب می آید:

« تمت بالخیر علی ید العبد الضعیف الراجی الی رحمت الله الملك الباری^۱ ... ذنوبهم و یستر عیوبهم بالیوم الرابع به تاریخ ۲۹ شهر الجمادی الثانی بسنه ۱۴۲۷ هجری قمری بالبلادالمیمنه عاصمه الفاریاب » و ناجوانمردانه نوشته شده است: « اوشبو اثر چهارشنبه کونی اسد آیی نینگ تورتنینچی سی ۱۳۸۵ ییل جنوبی تورکستان نینگ تاریخی شهرلریدن بیرری بولگن فاریاب ولایتی نینگ مرکزی ، میمنه شهری نینگ (بلدییه قوناق اوپیده) اداگه یتدی» و باز دعای مترجم اصلی آورده میشود:

« اللهم اغفر لمن کتب ، لمن قرء ، لمن نظر فیه و صلی علی النبی و آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا الرحم الراحمین » ایضاً ۱۴۶-۱۴۷

هر کسی که یک روز هم با یک نسخه خطی سرو کار داشته باشد ، میدانند که این شیوه نگارش و معرفی نویسنده یا کاتب ، مخصوص کاتبان گذشته بوده است نه از کسی که در سال ۱۳۸۵ کتابی تألیف کرده باشد.

^۱ از ترکیب « الملك الباری » بر می آید که مترجم کتاب قاری بوده است ، چونکه در ختم کتابتها ، اوردن کلمات مسجعی که با نام یا تخلص کاتب هموزن و هم سجع باشد ، رواج داشت. به نمونه ای از نوایی توجه کنید: « اما بعد فقراتینگ گدایی و غریب مستوره لری نینگ چهره کشایی الفقیر و حقیر علی شیر الملقلب بالیوالی » محبوب القلوب دن

و اما ، دو استاد بزرگوار پوهنتونهای کابل و بلخ ، یعنی محترم پوهندوال دکتور سید محمد عالم لیب و محترم پوهنیار سید رحمت الله منطقی که با محترم ... و پشتوانه علمی ایشان آشنایی نزدیک دارند ؛ به این دستبرد بیرحمانه ، تقریظ داده اند. استاد لیب در تقریظ خود ، نوشته اند: « کتاب موزون و سوچوک ادبی تیلده یازیلگن ، عموماً آگنده اونینگ تیلیگه ایکی نثری شیوه کلاسیک نثر و حاضرگی زمان اوزبیک ادبی نثری نینگ تأثیری موجود. بو ایکی شیوه نینگ قاتیلیشی اثر نینگ تیلی گه خاص بیر عذوبت بغشله گن »^۱

ترجمه: کتاب به زبان موزون و شیرین ادبی اوزبیکي نوشته شده است. به صورت کل در زبان آن (یعنی زبان کتاب) دو شیوه نثری هم زبان نثر کلاسیک و هم زبان نثر ادب معاصر اوزبیکي دیده میشود. آمیزش این دو زبان به اثر عذوبت خاص بخشیده است

نکته خاص قابل توجه این است ، تا کنون کمتر نویسنده یی پیدا شده است که دو سبک نثری را در یک کتاب داشته باشد. این نکته میرساند که محترم ... در سبک احسن الروایات نیز تصرف کرده اند و آنرا از روال اصلیش بیگانه ساخته اند تا دیگران متوجه دزدی شان نشوند.

و کار کمپوز آن کتاب را الحاج محمد کاظم امینی که خود با نسخ خطی زیادی سروکار داشته ، به سر رسانیده است. ایشان هم به دزدی ... مهر تأیید زده اند. نکته قابل دقت اینکه ، عنوان کتاب ، خیلی بالاتر از سبک کار محترم ... است ، به همین ترتیب ، استشاداتی که از آیات قرانی و احادیث نبوی و اقوال بزرگان عرفان و تصوف در کتاب آمده اند ، نیز با شیوه و میتود کاری ایشان فرق فاحش دارد. و نیز از این بیت:

یوزدین اوتیب عمرینی کورسین مدام دام له العزت و الاحترام / ایضا / ۱۲
بر می آید ، کتاب در زمانی که سید زکریا در قید حیات بوده ، ترجمه شده است سید زکریا طوری که در آخر کتاب می آید در سال ۱۳۶۰ هجری قمری وفات کرده است:

« حضرت جنابلری چارشنبه کونی قمری هجری ۱۳۶۰ ییل ذی القعدة آبی نینگ ۲۸ نچی سی ، شمسی هجری ییل ، ۱۳۲۰ نچی ییل ، قوس آبی نینگ ۲۵ گه مطابق ، ییلان ییل ده شهاب قیشلاقی ده عالمدن کوز یومه دی و کیین انه شو بیرده توپراققه تاپشیریه دی »

ترجمه: جناب حضرت ، [سید زکریا] روز چارشنبه ماه ذی القعدة ۱۳۶۰ هجری قمری مطابق به ۲۵ قوس ۱۳۲۰ هجری شمسی در سال ییلان یعنی مار در ۷۳ ساله گی در قریه شهاب چشم از عالم بستند و در هما جا به خاک سپرده شدند. و این بیت ،

ایکی جهانی مقصودی بولسین تمام سید عبدالرحیم خاندن کیم بوکلام ،
به وضاحت بیان میکند که این اثر به تشویق سید عبدالرحیم ترجمه شده است

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۵۱۳

در نتیجه: این کتاب حد اقل ۷۰ سال پیش از امروز توسط نویسنده - شاعری که محترم ...
نامش را خط زده اند ؛ ترجمه شده است ، نه اینکه در سال ۱۳۸۵ تدوین شده باشد.

نادم قیصاری

الحاج میرزا محمد یحیی نادم قیصاری فرزند ملا سعید احمد بیگ / ۱۲۴۸-۱۳۲۷ هجری شمسی. در اندخوی و بنابر روایت مرحوم نظر محمد نوا در شهر میمنه زاده شد. هشت ساله بود که پدر خویش را از دست داد. تعلیمات خویش را به گونه خصوصی پیش برد. وی بیشترین عمر خویش را در قریه چارشنبه^۱ السوالی قیصار ولایت فاریاب سپری کرد. در همان جا وفات نمود و قبرش در حضیره شیخ الاسلامیان قریه خواجه کینتی آن اولسوالی ست. زندگانی نادم پر از رنج و حرمان و دشواریهاست و عشق‌ها و شکستها. این همه در آثار او، بازتاب گسترده‌یی یافته است. نادم با آثار بزرگانی چون سنایی و عطار و مولوی و امیر خسرو و سلمان و حافظ و بیدل محشور بود، طوری که تأثیرات اندیشه‌های این بزرگواران در اشعارش دیده میشود. او شاعر ذواللسانین است. شعر نادم در یک جمله، اوج جوشش شکل و معنا و آیین زمان اوست. تعداد ابیات او به شش هزار بیت بالغ میگردد که کمتر از نیم آن به سرمایه تاجر فرهنگدوست مرحوم نذیر قل خان میمنه‌گی و به کوشش محمد ناصر غرغشت در سال ۱۳۳۰ در میمنه به چاپ رسید. [گداز و دیگران، ۱۳۶۹: ۱۸] برای معلومات بیشتر در خصوص پیوند عاطفی نادم و محجوبه هروی، به مقاله من در شماره دوم مجله پرنیان مراجعه کنید. در این مقاله نکات تازه‌یی در خصوص زندگانی نادم نیز هست. از نادم قیصاری یک قصیده و یک غزل به زبان اوزبیکي را دیده‌ام و به صفت یکی از اولین آثار مهم چاپ شده به زبان اوزبیکي در افغانستان در این مجموعه آورده شد. این هم قصیده نادم قیصاری

^۱ این نام به احتمال قوی چارشنگو نام یکی از شاخه تورکمن هاست. در دولت آباد فاریاب این شاخه زنده گانی دارد و به نام چارشنگو یاد میشود. در قیصار و شبرغان این نام به چارشنبه تبدیل شده است. رحیم ابراهیم

ثنا و نعت و منقبت و مناجات به لسان اوزبیکي

یا الهی سین کرم بیرله نظر ایلامنگا
گرچه مین اوز جانیمه قیلدیم حسابی یوق جفا
ایلاما تنگلا مینی محشر ده دوزخ اهلی دین
مستحق اوجماخ^۱ ایلاب، قیل سزاوار بقا
مین اگر آرتوچه ظلم ایله خطا قیلدیم کیچور
چوخ امید ایلا، سونوب بوینومدی، یوزلاندیم سنگا
بنده افتاده من، توتغیل قولیم، کورست یولیم
نفس و شیطان یولدین آغوردی مینی، یا ربنا!
گرچه اوزیم اوزیمه جور و جفا قیلدیم بسی
سین اگر محشر کونی عدل ایلا سنگ یول یوق منگا[؟]
یارب اول غفار آتینگدین بنده گه چوخ دور امید
یوق عجب ستار آتینگدین بیر ویال سنگ فعلما
هیچ کیم عصیان ایله نومید ایمس بو درگه
کوز توتار احسانینگا گر پادشه دور گر گدا
لطفدین قیل سنگ نظر ملعونه امید اوگرو لور
قهر ایلا باق سنگ ملایک کرو گنگ اولغای پنا
پشه تأییدینگ ایلا، ایته نمرودی هلاک
قوم فیله نیچه قوش یاغدوردی باران بلا
نمرود اوتین اوز خلیلنگا گلستان ایله دینگ
لطفدین موسیغه بر حصن حصین ایته دینگ عصا
سین اگر فضل ایتماسانگ قایدین ظفر پیدا بولور
منده هم فرعون ایلا نمرود بار دور دایما
نفس ایلا شیطان ایرور فرعون و نمرودیم مینگ
بو ایککی دشمن ایلیدین روزگاریم دور قرا
زنگ غفلت تیره ایتیشدور ضمیریم کوزگوسین
صیقل فضل و عنایاتینگدن ایستار من جلا

^۱ اوجماخ بهشت

نیچه کون گر جهلدين مشق خطا ايټيم کيچور
يوزيمه کيلتور مه غيل عفو ايلابان کيچ ماجرا
مين اگر چوق توبه سيندورديم ينا اميد ايلا
درگه جباره کيلديم ، کسريمه بير موميا
خاکپای مصطفی دين قيمتيم آرتسا نيتانگ
چوق قرا مس لارنی آلتون ايلاميش اول کيميا
احمد مرسل خدانينگ اسرو سيوگان بنده سی
اول غرض کونين دين خاص الاخص کبريا
اولکه خلق اولدی طفيليدين باری ذرات کون
اول ایدی مقصود بارچه آفرينش زابتدا
اولکه اونى چون ملايک سجده ايټی آدمی
اولکه اُندين توغديلار يتی اتا و تورت انا
اولکه اونينگ سعی دين تاپدی متاع دين رواج
اولکه اُندين تاپتی هر گمراه ، فيض اهتدا
کفر نينگ ظلماتی توتيمش ايردی عالم صفحه سين
اول قوياش نينگ نوری دين هر ذره تاپدی يوز ضيا
مصطفی نينگ آفتاب ذاتی تا ايټی طلوع
ظلمت اهلی توٲيلار بير ديده خفاشه جا
آسمان دين رفعت و قدر ايلا افزون اولدی خاک
کانتخاب ايتيمش بو ينگليغ شاهبار اونده يوا^۱
درگه قدر رفيع الشانينا تعظيم ايتار
بوجهتدين قامتی خم دور فلک نينگ گوييا
توبه آدم اُنينگ اکراميدين بولدی قبول
نوح پيغمبرغا طوفاندا اول ايردی رهنما
بولدی ابراهيم غه آتش ، طفيليدين چمن
اُنينگ ايچون کوک دين اسماعيل غا ايندی فدا
اُنينگ آتی نقش ایدی مُهر سليمانغه يقين
کيم اُنينگ تختی نی باشيغا کوتاروردی هوا
اسم اعظم دور اُنينگ آتی يقين ييل بيگمان
کيم اُنينگ آتی خدانينگ آتی دين ايرمز جدا

^۱-اويه ، آشيانه

موسی یالواردی اُنینگ امتی دین قیل دیب منی
اولدی اخلاصی دین ایلگینده ، یغاچی اژدها
بیرمز ایردی مریمه خرمای تر اول چوب خشک
کیلتوروب آتین شفیع گر ایتما سا ایردی دعا
عیسی اُنینگ مقدمی دین مژده بیردی عالمه
تاپدی احیا کوپ اولوک انفاسیدن بی افترا
یا رسول الله مریض معصیت من بیر نظر
قیل منگا تا بول مرضدین حاصل ایتگای من شفا
هیچ شک یوق کیم سنگامنظور اولان تاپگای شرف
التفات ایلا نظر سالسانگ قویاش اولغای سُها
ذره یی کیم نور الطافینگ دین اولسا مقتبس
آفتاب اول ذره نینگ سایه سین ایلار التجا
حاش لله مین کیم و نعت رسول الله دیمک
شمه یی عرض نیاز ایتدیم من بی دست و پا
هر توکیم گرمینگ تیل اولسا بیگمان مینگ دین بیرین
نعت پاک مصطفی نی ایلا یالمسادیور ادا
مونچه هم فیض رسول الله دین دور بیلیمشیم
کیم بو ینگلیغ تیره طبعی دین ظهور ایلار صفا
یوق مینینگ حدیم که مدح آل و اصحاب ایلا سام
هر بیر یی کوکب هادی ایرور خلق یولیگا
بارچه سی بیر گل بداغی ، بارچه بیر گل پیراغی
بارچه بیر جیحون قراغی بارچه دُر بی بها
بارچه بیر باغنینگ گلی دور بارچه بیر گل بلبلای
بارچه سی بیر بوستان نینگ سنبلی دور بی ریا
بارچه سیدور مظهر کل ، بارچه بیر سلطانه قل
واقف اسرار «قل» دور هر بیر یی نجم الهدا
سرور اصحاب ، یارغار ابوبکر تقی
اولکه اندین تاپتی صدقینگ گلبنی نشو و نما
اولکه خشت اولین ، اول قویدی دین بنیادینه
هیچ بیر معمار قویغان یوق بو طرح ایلا بنا
صدقینگ کوزگوسیدن کوزگوسی نینگ روشنگری

حق نائین جوهری ، نائب مناب مصطفی
سونگراسی فاروق اعظم حق تولیدین نطق ایدن
چرخ عدلین محوری دلق ایچره شاه اتقیا
لشکر اسلامه سر عسکر خدیودین عمر
هیبتی دین ترار ایردی تاغ ، اگر ایتسا صدا
مصطفی نینگ قولیدن کیلدی حدیث با سند
اول قویار اول صراط اوزره قدم روز جزا
قایسی تیل بیرله بیان حال عثمان ایلہ سم
اول که وصف ایتمیش اُنی حدین فزون خیرالوراً
حلم نینگ تاغی ، درخت مکرم نینگ پیراغی
باغ دین نینگ گلبداغی ، شبنم صبح حیا
بسکه چوق روحانی قوشلر قیلدی قراندین شکار
توکدی قرآن قانین آخر ، تاپدی دردیغا دوا
سونگره بول اوچ روحدین شخص خلافت خلقتین
کامل ایّتی تورت عنصر تیک علی مرتضی
ختم پر کار خلافت شهر علمینگ قاپوسی
مظهر سانسیز عجایب شہسوار «لافتی»
بیشہ اسلامه حیدر ایردی مصر علمه در
زوج نور چشم بیغمبر شه مشکل کشا
یا الهی عزت اول اسم پاک اعظمینگ
هم به حق حرمت سلطان بارچه انبیا
حرمت صدیق اکبر و عمر نینگ عدلیدین
حلم عثمان دین سخای مرتضی دین ای خدا
حق اول شهزاده عالی نسب یعنی حسن
حرمت خون حسین آتلیق شهید کربلا
حرمت اولاد و اصحاب رسول هاشمی
یا الهی حرمت سوز دل خیر النساء
گوهر ایمانیمی اولغانده همراه ایلہ گیل
جان چیقار دمه تیلیمنی ایلا گویای ثنا
شربت شهد شهادت دین منگا ایلہ نصیب
سرخرو ایلاب یبارغیل جانب دارالبقا

سیندین اوزگا کیمنی درگاهيگه یوزلانسین قُلونگ
سندین ایستار مقصدین بیشک فقیر و اغنیا
سین اوزینگ بیتکار جمیع حاجت کونینمی
ایلاما یارب اوزیمنی سین اوزیمگا مبتلا
بی نیاز ایت خلقدین کافی آتینگ اعزازی دین
خدمت مخلوقدین بیرما منگا رنج و عنا
ایلاما محتاج درگاه امیر ایلا وزیر
اوزگادین بیگانه ایلاب ایت اوزونگا آشنا
ذوق یادینگ کونگوما سال ایلاما مشغول غیر
ایلاما غافل اوزونگدین لحظه یی صبح و مسا
یا الهی دیده کونگومنی روشن ایتماغا
خاک پای اهل دل دین مکرمات قیل توتیا
سین بیزی قراندن یاد ایّینگ ظلوم ایلا جهول
کیچ خطا میزنی کریم العفو سن فاغفرلنا
گرچه یوقدور اوز فعالیمدین منگا زاد سفر
لیک چوقدور «نادم» محزوننا فضلینگدین رجا

[نادم قیصاری ، ۱۳۳۰: دیوان نادم قیصاری /بخش قصاید و ...]

نادم قیصاری نینگ اوزبیکچه غزلی

نادم قیصاری افزون بر این قصیده غزلی تورکی نیز داشته است. این غزل در « کلیات نادم قیصاری » چاپ بهروز خالقی چنین آمده است

عمر دیک بات اوتماقچه رایینگ شتاب اوستینده دور
خُلُق و خویینگ چرخ ینگلیغ انقلاب اوستینده دور
کوزلارینگ عین عتاب و قاشلارینگ دور موج ناز
ای گوزل تانگ یوق اگر نازینگ عتاب اوستینده دور
صفحه رویینگ کتاب حُسن دن دور انتخاب
بورنینگ اونده بیر الف کیم انتخاب اوستینده دور
عقد شبنم دور چیچکده یا تیر ، اول رخسار اوزه
یا نه معجز دور که انجم آفتاب اوستینده دور؟
اول اوچوق ایرماس دوداغینگ اوزره غمگین اولماغیل
پرچه الماس ایرور یاقوت ناب اوستینده دور
اوقینور ساکن الف کیم جان ارا دور وه قدینگ
جان ایچینده بیر الف کیم اضطراب اوستینده دور
خانقه دین گر کیچیب میخانه غه دوندورسه یوز
نادم خاطی دیمنگ ، عزم صواب اوستینده دور
[نادم قیصاری ، ۱۳۸۸: ۱۳۰]

دکتور محمد یعقوب واحدی عقیده دارند که این غزل از نادم نمگانی ست. باید گفت سبک غزلهای نادم نمگانی با سبک این غزل فرق دارد. غزل بالایی تحت تأثیر فضولی بغدادی ایجاد شده. (?) / رحیم ابراهیم

نامه‌ی از استاد دکتور سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی^۱

حرم‌تلی استاد! چغتای تورکچه سیده یازیلگن شاعری معلوم بولمگن بیر ترجیع بندنی سیزگه جوندیم. اونی، ی. برتلس تصوف ادبیاتی بویچه یازگن مشهور کتابیده بیرگن. اونی نیچه ییللر آلدین نشر قیلگن ایدیم.

حرمت ییلن شرعی جوزجانی ۲۰۱۴..۲۰۰۷

یوگنی ادواردوویچ برتلس "تصوف و ادبیات تصوف"، ترجمه سیروس ایزدی. چاپ اول: ۱۳۵۶
چاپ دوم: ۱۳۷۶، مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران. صفحه ۶۵۲- ۶۶۰

یک ترجیع بند [تورکی] خراسانی از چکامه سرایی ناشناخته
برتلس این شعر را با همان املایی که در اصل منبع قید شده، در کتاب خود نقل میکند. ما
نیز عین آن را نقلاً به شما تقدیم کردیم.
-۱

ساقیا جام می‌روان قِلغن
بیزنی بی‌نام و بی‌نشان قِلغن
قالمدی صبرو حددین آشتی خمار
باده گردان و گل فشان قِلغن
ناز وقتی ایمس نیازم اِشیت
بیزنی وصلینک‌غا کامران قِلغن
قاریغان نرسمیزنی تنکری چون
بیر تبسم بیلا جوان قِلغن
یا سوجوک سوز بیلان کونکول اَلغن
یا جفا بیرلا قصد جان قِلغن
محو ایتیپ عقل لوحی نینک نقشین
عشق نینک غیبی‌نی عیان قِلغن

^۱ این نامه را دکتور سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی، به مناسبت نشر فیسبوی مقدمه این کتاب با بعضی ملاحظات و نظره‌های سودمند، برام فرستاده بودند. از ایشان جهانی سپاسگزارم. نوشته استاد نیز در همین بحث گرفته شده است. برای آسان خواننده شدن، متن اصلی فقط نقطه و اعراب گذاری شد

دردمیز صبح و شام آیدر بو رمز
سن اگر فاش اگر نهان قیلغن
بولدی تحقیق بیزکا بو معنا
کر اینانماسانک امتحان قیلغن
کیم دل و دین و عقل و جان و جهان
جسم ایروور بارجا ، جان ایروور جانان
۲-

گل یوزی دین کوتاردی پرده ناز
بولغن ای بلبل ایمدی پرده نواز
عقل حددین آشوردی عاقل لار
جان غا تیکدی بوفکر دور و دراز
آه کیم اول نگار غمزه سی دین
قانی بیر شیوه ؟ قاندا دور بیر ناز ؟
تا کونکول نی مسخر ایتسا تمام
یوسا تحقیق بیرلا ، نقشی مجاز
مونجا تورلوک خیال و بیر معنی
صد هزاران صدا و بیر آواز
بیرنی کورسانک مکرر ایکی دیمه
بیربیر اندیشه قبل بوسوزدا بیر آز
مینک و بیر ، صوتی دور الف و الف
هریری صفردین بولور ممتاز
کل قبل اول صفرنی مونا اصلاح
فرد بیل زوج نی مونا ایجاز
کر حقیقت رموزنی تانیسانک
بیر و کوک دین ایشیتکاسن آواز
کیم دل و دین و عقل و جان و جهان
جسم ایروور بارجا ، جان ایروور جانان
۳-

عشق ناکه جمال کورکوزدی
تشنه لارکا زلال کورکوزدی
تا اوزین پرده دا نهان توتغای

مونچا تورلوک خیال کورکوزدی
قیلمادی عینی نی عیان ایل کا
هرکنش کا مثال کورکوزدی
مدعی لارغا مغلطه بیردی
زهر بیدوردی بال کورکوزدی
کیم نی کیم سودی کیم کا کیم تیلادی
وصل نی لایزال کورکوزدی
جان سوراغی نی عقل دین سوردوم
هر زمان پرملال کورکوزدی
آخرا لمر عشق کوزکوی دا (کوزگوسیدا)
منکا بیر اهل حال کورکوزدی
کیم دل و دین و عقل و جان و جهان
جسم ایرور بارجا ، جان ایرور جانان
-۴-

قطره نی بحردا نهان کورکین
بحرنی قطره دا عیان کورکین
مرکزی دین بیراق ایمس نقطه
فهم قیلغن یکان یکان کورکین
أز بتینک تیکرسینده سیر ایتکین (اوز اطرافینگده)
اون سکیز مین بُلک جهان کورکین (اون سکیز مینگ)
هرجهان ایچره ، جانقا بیرجلوه
کورمسنک جلوه لارنی جان کورکین
عین نقطه کوروب بو دایره نی
نقطه دیک اوزنی درمیان کورکین
شاه بازی که مُنجا ییل تیلاتینک (مونچه ییل تيله دینگ)
اوز وجودنکدا آشیان کورکین
اوزونکا یارنی یقین بیلکین
اوز یقینینگ دا بی کمان کورکین
کیم دل و دین و عقل و جان و جهان
جسم ایرور بارجا ، جان ایرور جانان

-۵

ساقیا دورنی مکرر قیل
تیلبه لارننک دماغینی پر (تر) قیل (ترقیل بولیشی ممکن)
ترا اول زلفنی کرشمه بیلا
نرسمیزنی یانا معطر
حددین آشتی خماریمیز الله
اند ایچریز تا بولدی باورقیل
عشق لوحیندا جان رموزن اوقی
عقل نینگ دفتری نی ابتر قیل
اول یرینی قیلای دیسانک تسخیر
جان نی عود و کونکول نی مجهر قیل
ایمدی کم یار جلوه قیلدی جمال
سوزنی قوی ماجرانی کمترقیل
وقتمیز خوش ترور کل ای مطرب
یانه اول صوتنی مکرر قیل
کیم دل و دین و عقل و جان و جهان
جسم ایرور بارجا ، جان ایرور جانان

-۶

آه کم آه قیلسا هم بولماس
صبر بیرلا بوغصه کم بولماس
قانی بیر محرمی کم انکلاسا سوز
در نی دریاغا تاشلاسام بولماس
بادشه لاردا ایل الوس کب دور
بارجاسی محرم حرم بولماس
دوستنی سو کونکول دا یا جان نی
بیر ورقدا ایکی رقم بولماس
بیر نجا سوز که وصف دین تاش در (توصیف گه سیغمیدی)
بی تیر ایردیم ولی قلم بولماس
عشق کویدوردی عقل خرمنی نی
رندلق کورکه همتم بولماس [متهم بولیشی ممکن]

جان فُلاغی بیلن کونکول تیلی دین
سن ایشیتکیل که من دیسام بولماس
کیم دل و دین و عقل و جان و جهان
جسم ایروور بارجا ، جان ایروور جانان
۷-

ینا بیر نجا سوز هوس قیلدوق
بارجا عالم نی هم نفس قیلدوق
آشکارا قیلیب کونکول دردین
یاردین وصل ملتس قیلدوق
قولادوق محتسب نی مجلس دین
عیش نی شحنه و عسس قیلدوق
باش قویی تونکتاریب جرس دان نی
عشق زانر نی مرس قیلدوق (ایپ ، ریسمان)
نوش دین نیش نی قبول ایٹوک
قندنی طعمه مکس قیلدوق
نی دیین کم نه کیجتی خلوت دا
هرنه کم بولدی دست رس قیلدوق
سیرقیلدوق حقایق ایجراسی (حقایق ایچیده)
سوزکه بو بیرکا یئی بس قیلدوق
کیم دل و دین عقل و جان و جهان
جسم ایروور بارجا ، جان ایروور جانان

دوبیت در میهنه

شاعر این دو بیت معلوم نیست. آنها از ماوراءالنهر به میهنه رسیده بوده اند. از اینکه در میهنه آشکار شده بوده است و بیان یک حادثه مهم تاریخی در ارتباط به تاریخ آن شهر بعد از سال ۹۳۹ هـ است؛ در بخش افزوده‌ها گرفته شدند. موضوع ظهور این دو بیت چنین است محمد تیمور سلطان پسر شیبک خان به سمرقند رفته آنجا را مرکز حکومت خود قرار داد. عییدالله [خان برادر زاده او] نیز در بخارا بر مسند حکومت جلوس کرد. چون خبر وصول شاه به میهنه و عزیمت او به ماوراءالنهر به گوش اینها رسید؛ در صدد صلح خواهی برآمده؛ اتابیکان خود را با پیش‌کش‌های لایق به نزد شاه فرستادند. شاه در میهنه آنها را به حضور پذیرفت. ایشان عرضه‌داشتی را با این رباعی تقدیم کردند:

الله سپینگ همیشه یارینگ بؤلسین اؤز لطفی^۱ ایله نگهدارینگ بؤلسین
هر یپر که دوشسه سپینگ گذارینگ^۲ شاها شه‌لر همه خاکِ راهینگ بؤلسین
در عرضه‌داشت مذکور آمده بود که « حالا ولایت ماوراءالنهر حکم ممالک محروسه دارد. چه احتیاج که نواب کامیاب به تسخیر آن تشریف آورند. » [غفاری فرد، ۱۳۷۶: ۱۲۸]

^۱ در اصل: «لطف»
^۲ در اصل: «گذاران»

گفته‌های فرجامین (نتیجه)

تا آغاز قرن ۱۴ هجری شعر تورکی- اوزبیکي در افغانستان با نوعی سخت سری به حیات خویش ادامه میدهد و ستارهٔ این ادبیات از قرن نهم تا این قرن در چند حوزه ادبیات تورکی خراسانی یا اوزبیکي با کم‌سویی میدرخشد.

به نظر من چند عامل در کم‌سو بودن ستارهٔ ادبیات تورکی خراسانی یا اوزبیکي در افغانستان موثر بوده است:

نابه سامانی‌های سیاسی چند قرنه که مجال تفکر و اندیشدن را از مردم گرفته بود. همچنان که این فترت را در ادبیات دری و پشتو درین دوره‌ها نیز میتوان دید.

سیاست فرهنگی غیر انسانی و اعمال خشونت‌های فرهنگی در برابر فرهنگیان زبان‌های دیگر به خصوص زبان اوزبیکي در آغاز سدهٔ ۱۴ و تا نیمه‌های آن شدیدتر بعدها نرمتر.

جمع آوری کتب اوزبیکي و نابوده کردن و دور کردن آنها از دسترس مردم در برهه‌های زمانی مختلف

ایجاد ممانعت بزرگ سیاسی در بین حوزات ادبیات تورکی خراسانی یا اوزبیکي از جانب دولتهای وقت^۱

کمتر شدن یا از بین رفتن دروس اوزبیکي در مدارس دینی

کم مخاطب بودن زبان و ادبیات اوزبیکي در افغانستان

مسلط بودن زبان و ادبیات دری نسبت به دیگر زبانها و ادبیات آنها در حوزه‌های فرهنگی و روابط اجتماعی.

اختیار کردن تدریجی شماری از اوزبیکان زبان دری را به جای زبان اوزبیکي به صفت زبان مادری، مثلاً مردمان چغدک (چغاتک، چغتای) در مزار شریف. پیر مردان این ناحیه همه اوزبیکي یاد دارند اما نسل بعدی شان به زبان فارسی دری گپ میزنند.

یک نکته را نباید فراموش کرد که نمیتوان موجودیت اثری به ادبیات تورکی- خراسانی یا اوزبیکي را درین مدت دراز انکار کرد، چونکه در قرن ۱۴ دو حرکت ضد فرهنگی مخصوصاً به خاطر از بین بردن آثار تورکی خراسانی یا اوزبیکي صورت گرفت. یکی در اوایل قرن ۱۴ هجری شمسی و دومی در اواسط آن. در اوایل قرن ۱۴ یکی از رؤسای تنظیمهٔ شمال مقدار قابل

^۱ یک خاطره: نشریه‌یی به نام «آیدین» به زبان اوزبیکي به الفبای عربی از طریق سفارت شوروی در افغانستان میآمد و بعد از ملاحظهٔ وزارت اطلاعات و فرهنگ، به ریاستهای اطلاعات و فرهنگ ولایات شمال فرستاده میشد تا اوزبیکها بخوانند. جوانی بود در میهنه به نام حفیظ الله بوستانی که بعدها کشته شد، در خانهٔ خود چند شمارهٔ این نشریه را داشته است. او یکی از فعالین حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بود و همزمان با پیروزی آن حزب رئیس اطلاعات و فرهنگ ولایت فاریاب مقرر گردید. خانهٔ او در زمان داود خان به بهانه‌یی تلاشی میشود و به جرم داشتن آیدین زندانی میگردد. این مطلب را خودش برایم گفته بود. من (رحیم ابراهیم) از همین نشریه، با الفبای کریل یا سریلیک آشنا شدم و منتهای چاپ شده به این الفبا را خوانده توانستم.

ملاحظه کتب را بنا بر روایتها از خانه‌ها جمع آوری کرده به آتش افکنده است و قمستی از این کتابها را که از اندخوی جمع آوری نموده بوده، در دشت لیلی سوزانیده است. تأکید می‌شود که بنا بر روایت‌ها. در وسط قرن ۱۴ در زمان ریاست جمهوری محمد داوود خان، بعضی از نهادهای اکادمیک به بهانه جمع آوری نسخ خطی، با فرستادن اشخاصی وارد درین کار در قرا و قصبات شمال و شمالشرق افغانستان، آثار و نوشته‌های تورکی و دیگر نسخ را به ارزانترین بها خریدند. تا کنون معلوم نیست که این آثار به کجا رفتند؟ قاجاق نسخ خطی - از تمام زبانها- هم یکی از عاملهای مهم گم‌بوده شدن آثار خطی در افغانستان بوده است.

متکی با این بررسی میتوان گفت که افغانستان، مهد تولد ادبیات تورکی- خراسانی یا اوزبیکي ست و براننده تر سیمای این ادبیات در همین خطه ظهور کرده اند و آثار جاودان آفریده اند. ادبیات کتبی تورکی- خراسانی یا اوزبیکي به الفبای عربی در افغانستان حد اقل شش قرن سابقه دارد. این ادبیات همراه با مردمانی که به آن زبان تکلم میکردند، از نگاه فرهنگی، جور زیاد دیده تا دهه چل و بعد هم، از تعلیم و تعلم به زبان مادری خود محروم بودند و نمی توانستند به زبان مادری خود تعلیم ببینند و تحصیل کنند و در مواردی حتا سخن بگویند. با در نظر داشت تجربه‌یی که محصول تاریخ است، ادبیات اوزبیکي، در افغانستان مشکلات بیشماری خواهد داشت، چونکه این ادبیات برای رشد خود زمینه خوب مخاطبی ندارد. به تعبیر دیگر، مخاطبین آثار ادبی تورکی - خراسانی یا اوزبیکي، در افغانستان برای فعلاً کم است. علت هم درین است که تا هنوز شرایط تعلیم و تحصیل به زبان مادری مردمان اوزبیک زبان به خوبی آماده نشده است آینده شغلی مناسب هم برای آنانی که درین رشته تحصیل می‌کنند؛ متصور نیست. از همین سبب‌ها تداوم این ادبیات مانند ریشه گرفتن نهالی در زمینی کم آب و نا مساعد خواهد بود. می‌خواهم بگویم که به سختی به حیات خویش ادامه خواهد داد.

پیشنهاد

طبق معمول باید در آخر کتاب پیشنهادی هم باید باشد تا کتاب به «معیاری بودن» نزدیک شود. تقویت زبانها، مربوط میشود به پشته‌های اقتصادی، مذهبی، سیاسی، جغرافیایی، حرکت‌هایی نظامی و عامل‌های کوچکتر دیگر. علت قوی شدن زبان دری استفاده سیاسی و اداری سلاله‌های تورکان از این زبان بود. آنان با حرکت‌های نظامی داشتند؛ این زبان را تا هند و مصر بردند و خارج از حرکت‌های جهانگشایی، به خاطر اهداف سیاسی، تبلیغی خود آن را تقویت کردند. زبان عربی از طفیل آیین مقدس اسلام مدتهای زیادی زبان حاکم و برتر بود. زبان انگلیسی حرکت‌های مستعمره جویی را با خود داشت و فعلاً زبان سیاسی، اقتصادی شده است. سیاست با همین زبان تشریح و توضیح میگردد و شماری هم با همین زبان به نام و نان میرسند.

و اما زبان اوزبیکي در افغانستان یا زبانهای دیگری غیر زبانهای پشتو و دری، پشته‌های سیاسی ندارند. یعنی اینکه در سطح دولتی مقامی و نشانی ندارند. تا جایی که تجربه نشان داده است؛ با به کار گرفتن این زبان در مقامهای رسمی، از نگاه اقتصادی هم نمی‌توان به جایی رسید. زبان سیاست هم نیست. بنابراین، این زبان در افغانستان زبانی ست به حاشیه رانده شده. از همین سبب رشد و تقویت آن مربوط میشود به گوینده گان آن. اگر کاربران این زبان - چه روشنفکر، چه تاجر، چه دانشمند- چند فیصدی به زبان خود توجه کنند؛ میتواند اندکی رشد داشته باشد؛ در غیر آن به همین حالتی که هست- شاید هم اندکی بهتر از این- به زنده گی خویش ادامه دهد؛ با این خوبی که در سطح رسانه‌ها تا اندازه‌یی حضور میداشته باشد.

و سخن اخیر

و سخن اخیر مباحث ما ، جملاتی ست از مرحوم استاد واصف باختری که در یادداشتی بر مجموعه «کونگول سوزی» اثر مرحوم استاد محمد امین متین اندخویی نوشته بودند :

« باید فراوان سپاسگزار بود از شاعران و نویسندگانی که در آن یلدای انباشته از ظلمات گذاشتند این چراغ به خاموشی گراید و نهالی که به دست نوایی بزرگ کاشته شده بود ؛ به شگوفه و گل ننشیند. » [متین اندخویی ، کونگول سوزی: الف]

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۵۳۱

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۵۳۳

ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان / رحیم ابراهیم/ ۵۳۵

بحث یازدهم

فهرست‌ها

سالنمای ادبیات تورکی- اوزبیک افغانستان

این سالنما ، رویخط شماری از سالهایی ست که در این اثر آمده اند.

۱۰۶۹ سال میلادی تألیف قوتدغوبلیک ، به وسیله یوسف خاص حاجب در بلاساغون ۱۲- ۱۳ قرنهای میلادی ، رونق گرفتن تألیفات منظوم و منثور فقهی ، تصوفی در ادبیات اوزبیک

۱۲-۱۴ قرن های میلادی نوشته شدن اسناد حقوقی تورفان

۱۲۴۶ هجری قمری سال وفات محوی قیصاری

۱۲۹۹ شمسی ، نشر کتاب صرف تورکی در کابل

۱۳۱۷ قمری ، قصد امیر عبدالرحمان خان جهت ترجمهٔ اثار تورکی به زبان فارسی و خواستن ترجمان از سرپل

۱۳۳۰ شمسی ، سال نشر دیوان نادم قیصاری در میمنه

۱۳۳۶ سال نشر یک پارچه شعر ملمع تحت عنوان « دلاکیر » از خدای نظر عابر در جریدهٔ ستوری در میمنه

۱۳۴۲ نشر تزوگات امیر تیمور در تهران به کوشش مجتبی مینوی

۱۳۴۵ میلادی تألیف بختیار نامه توسط منصور بخشی

۱۳۵۰ آخرین زمان تعیین شدهٔ مؤلفان رنگین کمان شعر برای درج سوانح شاعران در آن کتاب

۱۳۶۳ شمسی سال چاپ محاکمة اللغتين در کابل به کوشش دکتور واحدی

۱۳۶۸ شمسی نشر تذکرهٔ « اوزبیک شاعرلری » به کوشش ایخان بیانی / کابل

۱۳۶۹ شمسی نشر تذکرهٔ « رنگین کمان شعر » به همکاری محمد اسلم گداز ، حامد فاریابی ، رحیم ابراهیم ، تاشقین بهایی ، محمد کاظم امینی و شایق وصال در میمنه

۱۳۷۴ شمسی سال نشر کتاب تذکرهٔ « ارمغان جنبش » به کوشش سلام قشلاقی در شبرغان

۱۳۷۴ شمسی نشر کتاب اوزبیک ادبیاتی فرهنگی به همکاری ذکرالله ایشانچ و محمد عالم کوهکن در میمنه

۱۳۷۵ شمسی وفات سید غوث الدین مجنون قیصاری شاعر ذواللسانین

۱۳۷۹ شمسی نشر کتاب تاریخ ادبیات تورکی- اوزبیک به ترجمهٔ برهان الدین نامق در پیشاور / پاکستان

۱۳۸۲ شمسی نشر کتاب تذکره «وطن نی ایسله ب» توسط محمد کاظم امینی در پیشاور / پاکستان

۱۳۸۴ شمسی سال نشر تذکره رنگین کمان شعر ج ۲ توسط محمد کاظم امینی در میمنه

۱۳۸۷ شمسی تقاضای انجمن قلم برای نوشته مقاله یی در زمینه ادبیات اوزبیکي

۱۳۸۸ شمسی چاپ مجموعه شعری «یک تصویر در دو آینه» دکتور پوهنوال سید محمد عالم لیب در مزار شریف

۱۳۸۸ شمسی چاپ مجموعه شعری دکتوز علوم سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی به نام «یورک سرلری» در کابل

۱۳۹۰ شمسی سال چاپ جلد چارم سراج التواریخ ، نوشته فیض محمد کاتب هزاره در کابل

۱۴۰۰ شمسی نقطه پایانی بررسی ادبیات اوزبیکي افغانستان

۱۴۳۲ میلادی سال تألیف سراج القلوب توسط منصور بخشی

۱۸۸۲ میلادی سال نشر معراج نامه از طرف مدرسه زبانهای شرقی در پاریس / فرانسه

۱۸۸۹ میلادی سال نشر کتاب تذکره الاولیاء در پاریس

۱۸۹۱ میلادی سال نشر کتاب مخزن حیدر بخشی در سنت پترزبورگ / روسیه

۱۹۸۱ میلادی سال تألیف تذکره «سینینگ شائینگگه اولکم» به کوشش محمد علی و نشر آن در تاشکینت

۴۳۷ قمری سال آغاز سفر ناصر خسرو از مرو به طرف غرب

۱- ۸ قرنهای ، میلادی ، مروج بودن الفبای اویغوری جهت کتابت در میان تورکان در آسیا

۸۰۰ نقطه شروع بررسی ادبیات تورکی- اوزبیکي افغانستان

۸۳۵ قمری سال استنساخ محبت نامه

۸۳۵ قمری سال تألیف معراج نامه

۸۷۰ قمری سال تألیف تاریخ انبیا و حکماً / نوایی

۸۸۴ قمری محاصره شهر بلخ از طرف یکی از شهزادگان تیموری و در محاصره ماندن حامدی بلخی و سروده شدن داستان یوسف زلیخا در جریان این محاصره

۸۸۶ قمری سال تألیف چل حدیث / نوایی

۸۸۶ قمری سال تألیف وقفیه / نوایی

۸۸۸ قمری سال تألیف حیره الابرار / نوایی

۸۸۹ قمری سال تألیف سد اسکندری / نوایی

۸۸۹ قمری سال تألیف فرهاد و شیرین / نوایی

۸۸۹ قمری سال تألیف لیلی و مجنون / نوایی

- ۸۹۰ قمری سالِ تالیف تاریخ ملوک عجم
۸۹۰ قمری سالِ تالیف سبعة سیار / نوایی
۸۹۰ قمری سالِ تالیف نظم الجواهر / نوایی
۸۹۶ قمری سالِ تالیف حالات سید حسن اردشیر / نوایی
۸۹۷ قمری سالِ تالیف مجالس النفایس / نوایی
۸۹۸ قمری سالِ تالیف خمسة المتحیرین / نوایی
۸۹۸ قمری سالِ تالیف رساله معما / نوایی
۹۰۱ قمری سالِ تالیف نسائم المحبة من شمائم الفتوة / نوایی
۹۰۴ قمری سالِ تالیف بدایع الوسط / نوایی
۹۰۴ قمری سالِ تالیف غرائب الصغر / نوایی
۹۰۴ قمری سالِ تالیف فوائد الکبر / نوایی
۹۰۴ قمری سالِ تالیف لسان الطیر / نوایی
۹۰۴ قمری سالِ تالیف نوادر الشباب / نوایی
۹۰۵ قمری سالِ تالیف سراج المسلمین / نوایی
۹۰۵ قمری سالِ تالیف محاکمة اللغتين / صد کلمه / نوایی
۹۰۶ قمری سالِ تالیف محبوب القلوب / نوایی
۹۲۲ قمری استنساخ قدیمترین نسخه داستان یوسف و زلیخا در هرات
۹۳۶ قمری حمله عبید الله خان شیبانی یا اوزبیک ها ، به هرات.
۱۳۳۲ شمسی سالِ تالیف مجمع الخواص توسط صادقی کتابدار

فهرست اعلام

آب, ۴۶	اختیار الدین, ۷۵, ۳۱۰
ابابکر میرزا, ۲۱۹, ۲۷۹, ۴۰۰, ۴۰۱	آخوند, ۳۴۳
ابراهیم, ۱۶۱, ۲۰۴, ۲۱۰, ۲۲۰, ۲۵۵	ادایی, ۴۱۲
۲۵۸, ۲۶۵, ۲۹۵, ۳۰۳, ۵۱۸	ادوارد براون, ۲۲۱, ۲۸۹
ابراهیم ادهم, ۳۵۲, ۳۵۳	آذربایجان, ۸۱, ۸۶
ابراهیم میرزا, ۴۰۲	اذنب, ۳۷۹, ۳۸۰
ابن حسین میرزا, ۲۲۰, ۴۳۸	آرامگاه بابر, ۴۲۴, ۴۲۶, ۵۱۹
ابن یمین شبرغانی, ۳۷۳	آرایش خان, ۴۲۶
ابوالخیر, ۲۹۳, ۲۹۵	ارهنګ, ۳۸۹
ابوالغازی بهادر خان, ۷۵	استاد خلیلی, ۴۲۴, ۴۲۶
ابوالغازی سلطان حسین, ۲۲۱, ۲۹۰	استاد متین اندخویی, ۳۵۸, ۳۷۹
ابوالقاسم بابر, ۲۱۴	استاد محمد سبز, ۲۹۸
ابوالمحسن میرزا, ۲۱۹, ۲۲۰, ۳۳۷	آستان قدس رضوی, ۴۳۱
ابوبکر, ۳۶۴, ۴۰۰	استانبول, ۷۰, ۱۶۱
ابوتراب میرزا, ۲۲۰	استرabad, ۲۱۹, ۲۵۳, ۲۵۴, ۲۵۵
ابوسعید میرزا, ۱۹۸, ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۵۳	اسروشنی, ۴۱۲
۲۷۵, ۲۷۹, ۳۰۲, ۳۱۰, ۴۰۰, ۴۰۱, ۴۲۳	اسفندیار, ۲۸۰, ۳۲۳, ۳۲۴
آبیاق بیګم, ۸۸	اسکندر, ۳۸۹
اتالیقان, ۸۸	اسکندریه, ۳۸۹
آتایی, ۱۵۳	اسلام شیخ, ۳۳۸, ۳۴۲
اتراک, ۵۱, ۸۶, ۲۶۵, ۴۲۰, ۴۴۲	اسلامقلی, ۳۳۹
احراری, ۴۱۲	آسیای میانه, ۱۵۳, ۵۲۱
احمد, ۱۶۶, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰۰, ۲۱۸	اصفهان, ۴۰۴
۲۵۴, ۲۵۶, ۲۸۴, ۲۹۶	آصفی, ۲۰۶, ۴۳۶
احمد حاجی بیک, ۲۵۴	اصل الدین, ۴۱۱
احمد خان, ۲۱۸	اصل الدین نظام الدین, ۴۱۱
احمد قاسم, ۴۲۳	اعظم همایون سروانی, ۴۳۲
	اعلم, ۳۲۳, ۳۲۴, ۳۲۵, ۳۲۶, ۳۲۷, ۳۲۸
	۳۳۰, ۳۳۱
	آغا بیګم, ۲۲۱
	افراسیاب, ۳۲۶, ۳۳۰

آمویه, ۷۰	افغان, ۶۳, ۷۴, ۱۰۴, ۱۸۲, ۱۸۳, ۱۸۶,
امیر, ۳۸۹, ۳۹۲, ۴۰۰, ۴۰۲, ۴۱۰, ۴۱۱,	۲۵۸, ۲۶۲, ۳۲۵, ۳۲۶, ۳۲۷, ۳۲۸,
۵۲۲, ۴۱۲	۳۷۱, ۴۲۰
امیر بیک یمغورچی, ۳۳۴, ۳۳۶	افغانستان, د, و, ز, ط, ض, ط, ظ, ق, ل,
امیر تیمور, ۳۰, ۲۱۶, ۴۰۲, ۴۲۳,	۲۵, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۹,
امیر حیدر خان, ۳۴۲	۴۲, ۴۳, ۴۸, ۷۵, ۸۸, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸,
امیر عالم خان, ۴۱۱	۲۱۶, ۲۳۳, ۲۵۲, ۲۶۶, ۳۲۶, ۳۳۷,
امیر عمر خان, ۳۴۲, ۴۱۰, ۴۱۱,	۳۳۸, ۳۳۹, ۳۷۳, ۳۷۷, ۳۷۹, ۳۸۲,
امیر محمد صالح, ۳۳۴	۴۰۲, ۴۱۷, ۴۲۰, ۴۲۳, ۴۲۴, ۴۳۸,
امیر مغول, ۷۰	۴۵۵, ۴۸۹, ۵۰۰, ۵۰۱, ۵۰۲, ۵۰۳,
امیر موسی, ۲۲۱	۵۱۸, ۵۱۹, ۵۲۱, ۵۲۲, ۵۲۳
امیر نظام الدین, ۱۹۸, ۲۵۶	افغانستان ده گي اوزبیک شاعر لری, ۱۰۷
امیر هروی, ۳۱۶	افغانکوت, ۳۴۸
امیر ولی, ۳۷۳	افغانی, ۳۶۴, ۴۲۰
امیر یوسف, ۳۱۰	آق بیگم, ۲۲۱
امیرنامه, ۳۳۲	آقا بیگم, ۱۶۶
امیری, ۳۸۹, ۳۹۰, ۳۹۱, ۳۹۳, ۵۲۰,	آقچه, ۳۶۷, ۳۶۸
امیری خراسانی, ۳۱۶	اکبری, ۴۰۴
انتشارات میوند, ۵۲۳	آگا بیگم, ۲۱۸
انجکان, ۴۳۴	آگره, ۳۱۶, ۴۲۴, ۴۲۵, ۴۳۲, ۴۴۲,
اندخود, ۲۱۹, ۳۳۳, ۳۸۹	الاچوپان, ۴۴۱
اندخودی, ۳۶۸	آلچینو, ۳۳۴
اندخوی, ۳۲۲, ۳۳۲, ۳۳۵, ۳۳۶, ۳۵۷,	الله قلی بهادر خان, ۳۳۸, ۳۴۲
۳۶۷, ۳۶۸	المار, ۳۲۵, ۳۵۳
اندیجان, ۳۱۰, ۴۲۳, ۴۳۸	الهی نامه, ۳۰۲
اندیجانی, ۳۱۸	الوس چغتایی, ۴۰۰, ۴۴۲
انساب السلاطین, ۳۴۳	الوغ بیک, ۲۱۴, ۲۱۹, ۲۲۱, ۲۸۵, ۵۱۹
انوار سهیلی, ۱۹۹, ۲۰۰	ام البلاد, ۷۰
اهلی, ۷۷, ۸۵, ۸۹, ۱۰۴, ۱۸۳, ۱۸۵,	امام رضا, ۲۱۴
۱۸۷, ۱۹۱, ۱۹۶, ۲۲۴, ۲۶۳, ۲۶۵,	امپراتوران مغول, ۴۲۴
	آمو, ۷۵, ۸۸, ۳۸۸, ۳۸۹, ۴۲۳

آیدین، ۱۸۴	۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۹، ۳۳۹، ۳۵۸
ایران، ۱۳۶، ۲۱۶، ۲۵۸، ۳۱۶، ۳۴۶، ۵۲۰	۳۶۶، ۳۷۹، ۴۳۹
ایشانچ، ۱۷۰، ۲۰۷، ۲۷۹، ۳۰۶	آهی، ۱۶۸
ایماق، ۴۲۰	اوزبیک، ط، ل، م، ۲۵، ۲۷، ۳۴، ۷۱، ۷۵
ایمانی، ۳۰۶	۱۰۰، ۱۰۷، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۹۶
بابا ولی، ۳۵۷	۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۵۸، ۲۷۹
بابر، ۱۳۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶	۲۸۰، ۲۸۵، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۲۸
۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۵۲	۳۶۷، ۳۷۱، ۴۰۰، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۷، ۵۱۸
۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۵، ۲۸۰	اوزبیک زنان، ۳۷۱
۲۸۹، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲	اوزبیک شاعر لری، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۹۹
۳۱۸، ۳۱۹، ۵۱۹	۲۰۸، ۲۹۴
بابر پادشاه، ۴۰۴، ۴۲۶، ۴۳۲، ۴۴۱، ۴۴۲	اوزبیکان، ۷۵، ۳۲۷، ۳۳۰
بابر شاه، ۷۴	اوزبیکي، د، و، ز، ط، ض، ظ، غ، ق، ک،
بابر میرزا، ۱۶۱، ۲۱۴	ل، م، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴
بابرشاه، ۴۴۲	۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۹، ۷۱، ۷۲، ۷۴
بابرنامه، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۸۰، ۴۲۰، ۴۲۷	۷۶، ۷۷، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۹۶، ۹۹، ۱۰۵
بابری، ۴۰۴	۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۱
باختر، ۳۲۸	۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۱
بادغیس، ۳۳۹	۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۵۸، ۲۷۹
باروت، ۳۲۶	۲۸۱، ۲۸۴، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۴۱
باغ ارم، ۱۳۹، ۱۴۷	۳۵۲، ۳۵۸، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۴
باغ نور افشان، ۴۲۴	۳۸۳، ۳۸۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۱۱، ۴۱۷
باغیزی، ۳۳۹	۴۲۳، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۵۵، ۴۶۱، ۴۶۲
باقی چغانیانی، ۴۲۳	۴۷۰، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۷، ۴۸۹
بامیان، ۳۸۹	۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۲۲
باهر، ۱۰۲	اوغان، ۱۵۸
بای قوش، ۴۱۲	اولانگ نشین، ۲۱۹
بایسنقر میرزا، ۱۳۶، ۱۹۹، ۲۱۴	اولوغ بیگ، ۲۱۹، ۳۱۰
بایقرا، ۱۳۶، ۱۶۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۸	اونجلاد، ۳۴۴
۲۲۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۵	اونچه ارلات، ۳۴۴
۲۷۹، ۲۸۱، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰	آیتی، ۱۶۸، ۲۰۲، ۲۶۹، ۲۷۲

۳۸۹, ۳۷۳, ۳۳۴, ۲۷۹, ۲۵۸, ۲۵۳	بتو بابا, ۳۴۶
۴۱۱, ۴۰۵, ۴۰۴, ۴۰۲, ۴۰۱	بتو جان, ۳۴۶
بلگرام, ۱۰۶	بحرالاسرار, ۵۲۲, ۳۸۹
بنایی, ۳۰۰, ۲۹۹, ۲۹۸, ۲۹۶, ۲۵۵	بخارا, ۳۴۲, ۳۱۵, ۳۱۱, ۳۰۲, ۸۹, ۸۶
۳۰۹, ۳۰۱	۳۷۳, ۳۶۷, ۳۵۷, ۳۴۳
بنائی, ۴۳۷, ۴۳۶, ۲۹۹	بدايع اللغت, ۳۰۶
بند, ۱۴۳, ۱۴۲	بدايع الوسط, ۲۵۵, ۲۵۴
بندوق, ۳۲۸, ۳۲۶	بدايع الوقايع, ۳۰۸
بنگ و چاغر, ۳۹۳, ۳۹۰	بدخشان, ۳۴۲, ۳۳۴, ۲۷۹, ۲۷۱, ۹۶
بهرام, ۲۷۳, ۲۶۹	۳۸۹, ۴۰۰, ۴۰۱, ۴۰۲, ۴۰۴, ۴۰۵
بهرز خالقي, ۹۴, ۹۳, ۹۲, ۹۱	۴۴۱, ۴۳۸, ۴۲۳, ۴۱۱, ۴۱۰
بهباد, ۲۹۹, ۲۵۴, ۱۳۶	بدخشاني, ۴۰۴
بوجهل, ۳۶۳, ۹۰	بدخشي, ۴۳۸, ۴۰۱, ۳۴۲, ۲۷۹
بودايي, ۱۰۶	بدخشي بيگم, ۴۰۱
بوزينه, ۴۱۰	بدکه بيگم, ۲۱۸
بوسعيد, ۳۱۰	بديع الزمان ميرزا, ۲۵۳, ۲۲۰, ۲۱۹
بولهب, ۹۰	بدخشان, ۳۸۸
بی بی توردی, ۳۳۷	برمک, ۲۷۳
بيدل, ۳۸۳, ۳۷۳, ۳۶۸, ۲۲۴, ۹۵	بره کی, ۴۲۰
بيکه بيگم, ۲۲۱	بست, ۲۵۷, ۲۱۹, ۲۱۸
بيگم سلطان, ۲۲۱	بسطام, ۲۲۰
پاردريا, ۳۸۳	بغداد, ۳۵۹, ۳۵۷, ۱۰۴, ۱۰۳
پارسی, ۴۱۰, ۳۹۴, ۳۳۴	بغلان, ۳۸۹
پترزبورگ, ۳۴۴	بکر, ۴۴۱, ۳۹۶
پداگوژی فارياب, ۳۴۸	بگرامي, ۱۰۶
پراچی, ۴۲۰	بلالی, ۱۹۴
پرتو ذات, ۳۷۴	بلجرام, ۱۰۶
پشاور, ۵۲۲, ۵۱۸, ۲۹۶	بلچراغ, ۲۱۹, ۱۰۶
پشایی, ۴۲۰	بلچرام, ۱۰۶
پشتو, ض, ۵۰۰, ۲۳۳, ۱۰۶, ۳۷, ۳۳, ۲۵	بلخ, ۹۵, ۸۸, ۸۷, ۷۵, ۷۰, ۵۱, ۴۹, ۴۲
۵۰۳	۹۹, ۱۰۰, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۱۲, ۱۱۳, ۲۲۰

تل عاشقان, ۳۲۶, ۳۲۷	پشوتن, ۳۲۴
تنبلخانه, ۳۰۹, ۳۱۰, ۴۳۸	پل بنگاله, ۱۰۶
تنگری بیردی عبرت, ۳۳۹, ۳۴۰	پنجاب, ۴۰۵, ۴۴۱
تواریخ انبیا, ۲۵۶	پوران, ۲۹۹
تواریخ بابری, ۴۲۷	تاتار, ۵۲, ۱۰۲
تواریخ پادشاهان عجم, ۲۵۶	تاجیک, ۲۵۸, ۳۴۲, ۴۱۰, ۴۱۲, ۴۲۰
توپ, ۳۲۶	۴۴۲
توران, ۳۲۳, ۳۲۴, ۳۳۰, ۳۳۱	تاجیکي, ۴۱۰
توران دیار, ۳۳۱	تاریخ ادبیات بلخ, ۴۹, ۱۰۶
تورک نژادان, ۲۵۸	تاریخ علمای بلخ, ۳۴۶
تورکان دیار, ۳۲۴	تاریخ مقیم خانی, ۲۹۳, ۳۱۵
تورکانه, ۱۷۵	تاریخ موسیقیون, ۱۵۳
تورکستان, ۴۲, ۶۸, ۷۸	تاریخ و ادبیات قوقان, ۴۱۰
تورکمانان, ۴۴۳	تاشقرغان, ۳۲۴
تورکمن, ۳۳۷	تاشکندی, ۳۴۳, ۳۶۵
تورکمني, ۴۰۴	تاشکینت, ۳۹, ۵۱, ۸۲, ۲۵۲, ۳۰۲, ۴۰۰
تورکی, ۴۲, ۴۹, ۷۲, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۸۶	۴۱۱
, ۸۷, ۸۸, ۹۳, ۱۰۲, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۱۲	تالقان, ۳۳۴, ۳۳۹
, ۱۳۷, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۶۵, ۱۶۷, ۱۶۸	تایب, ۳۳۸
, ۱۶۹, ۱۷۰, ۱۷۲, ۱۷۴, ۱۹۴, ۱۹۸	تبریز, ۸۶
, ۲۰۵, ۲۰۸, ۲۰۹, ۲۱۴, ۲۱۹, ۲۲۰	تحفة الاحباب, ۴۱۰
, ۲۵۴, ۲۵۸, ۲۸۴, ۲۹۰, ۲۹۳, ۲۹۵	تحفة الحبيب, ۳۱۶
, ۲۹۶, ۲۹۸, ۲۹۹, ۳۰۲, ۳۰۶, ۳۰۸	تحفة الوزرا, ۳۴۴
, ۳۰۹, ۳۱۴, ۳۱۵, ۳۳۳, ۳۳۴, ۳۳۵	تحقیق الفوائد, ۳۴۲, ۳۴۴
, ۳۳۷, ۳۴۲, ۳۵۲, ۳۵۷, ۳۵۸, ۳۶۸	تخارستان, ۳۸۹
, ۳۸۹, ۳۹۰, ۴۰۰, ۴۰۲, ۴۰۴, ۵۲۲	تخته پل, ۳۲۴
تورکی گوی, ۱۱۲	ترک, ۱۷۸, ۱۸۰, ۱۸۲, ۱۸۶, ۱۸۸, ۱۸۹
توزوک بابری, ۴۲۷	۱۹۰, ۱۹۲, ۳۹۳
تون, ۱۴۲	ترکی, ۱۷۱, ۲۰۰, ۲۵۸, ۲۹۳, ۴۲۰, ۴۴۲
تویوق, ۱۵۳, ۱۶۰, ۲۰۸, ۲۹۳, ۳۹۲	تعشق نامه, ۲۸۴
۴۰۰, ۴۲۱, ۴۲۸	تکانه, ۲۱۹

تیمور, ۱۵۷, ۱۶۱, ۱۶۶, ۲۰۰, ۲۱۴,	جواهر لعل نهرو, ۴۲۴
۲۱۸, ۲۲۱, ۲۵۲, ۲۵۶, ۲۷۹, ۲۸۰,	جوجی, ۲۹۵
۲۸۴, ۳۰۲, ۳۱۱	جوجی خان, ۸۶
تیموری, ۲۱۶	جوزجان, ۳۷۳, ۳۸۳
تیموریان, ۱۳۶, ۲۰۰, ۲۱۶, ۲۵۶, ۲۵۷,	جوهری, ۲۹۰, ۳۷۴, ۳۸۲
۳۰۹, ۳۱۱, ۳۱۹, ۵۲۳	چارده ماه, ۳۳۸
تینگری بیردی عبرت, ۳۳۹, ۳۵۲	چارشنبه, ۲۵۴, ۳۳۷
ثور, ۳۵۲, ۳۵۳	چخچران, ۴۳۳
جاسب, ۳۲۵, ۳۳۱	چراغدان, ۴۳۳
جالینوس, ۳۹۵	چغتای, ۶۰, ۲۵۵
جام, ۱۸۷, ۲۰۲, ۲۶۳, ۳۷۳, ۳۹۱, ۴۰۴,	چغتایی, ط, ظ, ۲۸, ۴۹, ۷۶, ۱۳۷, ۲۵۶,
۴۰۷, ۴۱۴, ۴۳۸	۲۵۸, ۲۸۴, ۳۰۲, ۳۵۲, ۴۰۰, ۴۰۴,
جام جم, ۳۹۱, ۳۹۸	۴۲۳, ۴۴۲
جام جهان نما, ۳۷۳	چناران, ۲۱۹
جامی, ۵۸, ۷۷, ۹۵, ۱۰۴, ۱۳۶, ۱۹۸,	چنگیز, ۸۶, ۲۹۵, ۴۲۳
۲۰۷, ۲۲۲, ۲۵۲, ۲۵۴, ۲۵۶, ۲۵۸,	چوت بابا, ۳۴۶
۲۷۲, ۳۰۹, ۳۱۰, ۳۱۱	چیچکتو, ۳۳۴, ۳۳۹
جانک, ۱۷۴, ۳۳۵	چیکمان, ۲۱۹
جانی بیک سلطان, ۷۵	چین, ۵۲, ۵۷, ۶۷, ۶۸, ۹۶, ۱۰۷, ۱۶۸,
جرجان, ۲۲۱	۲۱۱, ۲۹۱
جلال اسیر, ۹۵	حاتم, ۲۷۳
جلال الدین اسیر, ۹۵	حاجی ایشان, ۳۵۷
جلال الدین محمد اکبر, ۴۰۳	حاجی روزی بای, ۸۹
جلال الدین میران شاه, ۱۶۶, ۲۷۹, ۴۰۱,	حاذق, ۳۳۸, ۳۴۲, ۳۴۳, ۳۴۴
جمله الملکی, ۷۳, ۷۵	حاذق مخدوم, ۳۴۲
جنگ نصرین, ۳۸۳	حافظ, ۸۸, ۱۵۳, ۲۰۷, ۳۷۳, ۳۹۷
جنید الله حاذق, ۳۳۸, ۳۴۲, ۳۴۴	حافظ خوارزمی, ۱۵۳
جهانگیر, ۱۰۳, ۱۷۲, ۲۱۱, ۲۱۴, ۲۱۵,	حالات سید حسن اردشیر, ۲۵۶
۲۲۱, ۲۹۹	حبیب السیر, ۷۰
جواهر العجایب, ۲۰۳, ۲۹۵, ۳۱۰, ۳۱۶,	حبیب الله ساوجی, ۳۱۶
۳۱۷, ۳۳۴, ۴۰۰	حجایی, ۲۰۳

خدیجه آغه، ۲۷۵	حدیث بخاری، ۸۶
خراباتی، ۸۹	حسام الدین راشدی، ۸۷
خراسان، ۷۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۷،	حسن شاه، ۳۰۸
۱۶۶، ۱۷۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱،	حسین شاه، ۳۰۸
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹،	حسین علی طفیلی جلایر، ۴۳۶
۲۲۰، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۸۹،	حسین عودی، ۲۵۴
۴۰۰، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۳۶	حسینی، ۱۳۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲،
خزاین المعانی، ۱۹۶	۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶
خسرو، ۳۹۷، ۴۱۰	حصار، ۲۱۹، ۳۱۳
خسرو شاه، ۴۲۳	حضرت امام، ۳۸۹
خط بابری، ۴۲۷، ۴۳۱	حضرت بیگم، ۴۲۵
خلیل الله، ۱۶۵، ۲۱۴، ۳۰۳	حضرت سلطان، ۱۰۶
خلیل الله خلیلی، ۴۲۴	حضرت علی کرم الله وجهه، ۵۳
خلیل سلطان، ۱۶۱	حفیظی جوزجانی، ۱۰۸
خلیلی، ۲۱۴، ۵۱۹	حقیقت نامه، ۳۰۲
خمار، ۲۱۹، ۲۲۵	حکومت بابر در کابل و هند، ۴۴۲
خمستین، ۲۰۱	حلوا چشمه، ۲۱۹
خمسه، ۲۵۴، ۲۶۶، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲،	حیدر تورکی گوی، ۲۰۸، ۲۰۹
۴۳۸	حیدر میرزا، ۲۲۰
خواجه تاق، ۱۹۴	حیره الابرار، ۳۸۱
خواجه شاه نیاز تاشکینتی، ۳۵۷	خاقان، ۲۱۱، ۲۵۵، ۲۵۶
خواجه عبدالله انصاری، ۷۵	خال محمد خسته، ۹۵
خواجه عبید، ۴۳۰	خان آباد، ۸۸
خواجه عکاشه، ۷۰، ۱۱۳	خان چرباغ، ۳۵۷، ۳۶۷
خواجه کلان بیک، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳	خانی خانان، ۴۰۴
خواجه کینتی، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۴	خان میرزا، ۴۰۲
خواجه نثاری، ۴۰۳	خجلت، ۴۱۲
خواجه نیاز بیگ، ۳۶۷	خجند، ۴۱۰
خواجه یحیی، ۲۹۹، ۳۰۹	خدادوست، ۴۴۲
خوارزم، ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱،	خدای بیردی، ۳۳۹
۳۴۲	خدیجه بیگم، ۲۲۰، ۲۹۹

دهولپور, ۴۲۵	خوشاب, ۲۱۹
دوازده امام, ۲۱۸, ۲۵۳	خوشحال بی بی, ۳۴۴
دوجوی, ۱۹۷	خوقند, ۳۴۲, ۳۴۳, ۳۴۴, ۴۱۰
دودر, ۲۸۰	خوند میر, ۷۰, ۱۵۳, ۲۰۶
دوست محمد خان, ۳۳۲	خیام, ۹۵
دوشی, ۴۲۴	خیبر, ۲۱۹, ۳۲۵
دولت آباد, ۳۳۲, ۳۳۷	خیوه, ۲۲۱, ۳۱۱
دولت خان, ۲۲۱, ۳۰۰	دامغان, ۲۲۰, ۲۸۰
دولت خان والی, ۳۸۳	داملا جبار قل, ۳۴۶
دولت شاه, ۱۵۳, ۱۹۸, ۲۵۲, ۲۷۹, ۲۸۹,	درواز, ۴۱۰, ۴۱۱
۲۹۰, ۲۹۱	درویش نازکی, ۱۷۳
دولت شاه سمرقندی, ۱۹۸, ۲۵۲, ۲۷۹,	دری, ط, ی, ض, ط, غ, م, ۲۵, ۲۷, ۲۹,
۲۹۱	۳۱, ۳۲, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۷۵,
دولتخانه, ۲۵۶	۹۹, ۱۰۶, ۱۱۴, ۱۱۶, ۱۳۶, ۱۵۴, ۱۶۰,
دیوالی میدان, ۱۰۶	۱۶۷, ۱۷۲, ۱۷۴, ۱۹۴, ۱۹۹, ۲۰۵,
دیوان ابن یمین, ۳۷۴, ۳۷۵	۲۲۰, ۲۵۴, ۲۵۸, ۲۷۹, ۲۸۱, ۲۸۴,
دیوان اشعار, ۲۵۶, ۳۱۶, ۳۴۴, ۳۷۴,	۲۹۱, ۲۹۵, ۲۹۶, ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۱۶,
۳۸۳, ۴۲۷, ۴۳۱	۳۳۷, ۳۴۱, ۳۵۷, ۳۶۶, ۳۶۷, ۳۶۸,
دیوان اشعار فخری, ۳۱۶	۳۷۳, ۳۷۶, ۳۸۱, ۴۰۰, ۴۰۱, ۴۰۴,
دیوان لطفی هروی, ۳۳۹	۴۱۱, ۴۳۱, ۴۶۰, ۴۶۲, ۵۰۰, ۵۰۱,
ذوالفقار, ۱۰۶, ۳۲۳, ۳۳۲, ۳۷۲	۵۰۳, ۵۲۰
ذوالقافیتین, ۱۹۶	دریا در گوهر, ۱۶۰, ۴۲۳, ۴۲۹, ۴۳۲,
ذوالنون, ۲۱۹	۴۳۹, ۴۴۰
ذوالنون بیگ, ۲۱۹, ۴۳۳	دشت ارچی, ۳۸۹
راشدی, ۱۶۶, ۲۵۶, ۲۷۸, ۲۷۹, ۳۱۰,	دشت شادیان, ۳۳۲
۳۱۷, ۳۱۶	دکتور شفیه یارقین, ی, ۴۲۳
رافضیه, ۲۷۵	دکتور واحدی, ۳۸۹, ۵۲۰
رامپور, ۳۰۲	دمشق, ۳۲۸
رحمت الله, ۳۳۸	دهلوی, ۳۹۷, ۴۱۰, ۴۱۳
رسالة الطب, ۳۸۳	دهلی, ۱۰۶, ۴۰۴, ۴۲۴, ۴۲۵, ۴۲۶,
رستم, ۲۰۸, ۲۷۰, ۲۸۰, ۳۹۵	دهنامه, ۳۸۹, ۳۹۰

سپاهی, ۱۰۸, ۱۶۶, ۱۷۳, ۲۰۵, ۲۵۴,	رستم میرزا, ۲۰۸
۴۴۲, ۴۴۱, ۳۳۳, ۳۲۸	رستموف, ۲۰۲
سد سکندر, ۳۴۸, ۳۲۵	رشدی, ۹۹
سربلاق, ۳۴۱, ۳۳۹	رنگین کمان شعر, ۳۳۹, ۳۴۵, ۳۴۶, ۳۴۷,
سربلاقی, ۳۳۸	۳۵۲, ۳۵۳, ۳۵۷
سرپل, ۹۵, ۹۸	روح الله, ۲۷۱, ۲۷۳
سرپلی, ۹۵	روسیه, ۵۱, ۲۰۳
سعدلو, ۲۱۹	روضة السلاطين, ۸۷, ۱۶۶, ۱۷۶, ۲۰۱,
سعدی, ۷۷, ۱۵۳, ۲۰۷, ۳۷۳	۲۰۳, ۲۰۸, ۲۱۰, ۲۱۴, ۲۲۱, ۲۵۶,
سعید قاسمی, ۳۰۲	۲۷۸, ۲۹۵, ۳۱۰, ۳۱۵, ۳۱۶, ۳۱۷,
سعید نفیسی, ۹۵	۳۳۴, ۳۳۶, ۳۳۷, ۴۰۰
سغد, ۲۹۳, ۲۹۹, ۳۰۹	روضة الصفا, ۳۴۲
سکندر میرزا, ۲۰۸, ۲۰۹	روضة الواعظین, ۳۶۸
سکندر نامه, ۳۸۱	روم, ۶۸, ۷۵, ۸۹, ۱۵۴, ۲۱۱, ۳۲۳, ۳۵۷,
سلطان ابراهیم, ۴۲۶, ۴۳۲	۳۵۹
سلطان ابوسعید, ۸۸	رومی, ۳۰۶, ۳۹۵
سلطان احمد, ۱۶۶	ریاض الشعرا, ۹۵
سلطان احمد میرزا, ۱۶۶, ۲۵۶	ریاض العارفين, ۹۶
سلطان ادهم, ۳۵۳	زاغان, ۲۱۹
سلطان بیگم, ۲۷۹, ۴۰۱	زال, ۳۹۵
سلطان حسین بایقرا, ۷۰, ۱۳۶, ۲۲۱,	زردشتی, ۱۰۶
۲۲۲, ۲۵۷, ۲۷۶, ۲۷۹	زهرة, ۲۱۱, ۲۹۱
سلطان حسین صفوی, ۳۰۶	زین الدین ابابکر میرزا, ۴۰۰, ۴۰۱
سلطان حسین میرزا, ۱۶۶, ۱۹۹, ۲۱۸,	سارت, ۱۹۷, ۴۲۰
۲۱۹, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۲۲, ۲۵۳, ۲۵۶,	ساقی, ۲۰۵, ۲۱۱, ۳۰۰
۲۷۵, ۲۸۰, ۳۸۹, ۴۰۰, ۴۳۶	سام, ۳۲۶
سلطان علاءالدین, ۴۳۲	سام میرزا, ۲۲۲, ۴۴۱
سلطان علی کیچکینه, ۷۰	سانسکریتی, ۱۰۶
سلطان علی مشهدی, ۲۵۵, ۲۹۵, ۲۹۹	سبحه, ۳۰۹
سلطان علی میرزا, ۲۹۹, ۳۰۹	سبزوار, ۲۸۰
سلطان عمر, ۴۱۵	

سیف, ۱۰۱, ۲۰۱	سلطان محمد, ۲۱۶, ۲۱۹, ۲۷۹, ۳۱۶,
سیف الله, ۲۰۱	۴۰۰, ۴۰۱, ۴۱۲
سیفی بخاری, ۴۲۸, ۴۳۷	سلطان محمد میرزا, ۴۰۱
سین سن سیوریم, ۱۵۴, ۱۶۰, ۲۱۱	سلطان محمود غزنوی, ۷۷
سیوی, ۲۱۹	سلطان محمود میرزا, ۴۰۰, ۴۰۲
شام, ۳۴۴, ۳۴۸, ۳۵۳, ۳۵۷, ۳۵۹	سلطان مسعود, ۳۳۹
شاه اسماعیل صفوی, ۲۲۲, ۲۹۳, ۳۱۶	سلطان نژاد بیگم, ۲۲۱
شاه بداغ, ۲۹۳, ۲۹۵	سلمازان, ۳۸۳
شاه بیگ, ۲۱۹, ۲۸۹	سلمان, ۲۷۲, ۳۹۴, ۳۹۵
شاه جهان, ۳۳۴	سلمزان, ۳۸۳
شاه جهان آباد, ۴۰۴	سلیمان, ۱۵۶, ۲۹۰, ۲۹۱
شاه حسن ارغون, ۳۱۶	سلیمان شاه میرزا, ۴۰۲
شاه حسین کامی, ۴۳۸	سمرقند, ۳۶, ۳۹, ۷۰, ۱۴۴, ۱۴۹, ۱۷۰,
شاه طهماسب, ۴۰۵, ۴۴۱	۱۹۶, ۲۱۶, ۲۲۲, ۲۵۴, ۲۵۷, ۲۹۸,
شاه غریب میرزا, ۲۲۰, ۲۷۵, ۵۲۱	۲۹۹, ۳۰۰, ۳۰۹, ۳۱۲, ۳۷۳, ۴۰۰,
شاه قوشییک, ۴۱۰	۴۰۲, ۴۲۲, ۴۲۳, ۴۳۷, ۴۳۸,
شاه محمد دیوانه, ۲۸۰	سینگان, ۱۰۶, ۳۸۹
شاه محمد قزوینی, ۱۶۸	سند, ۳۳, ۴۲, ۳۱۶, ۳۴۲, ۳۸۹, ۴۰۵,
شاه منصور بخشی, ۲۹۹	۴۴۳
شاه و درویش, ۲۰۱, ۴۳۸	سندی ادبی بورد, ۸۷
شاه وجیه الدین موسوی, ۳۷۳	سنگلاخ, ۳۰۶
شاه ویس, ۳۴۸, ۳۵۱	سهراب, ۳۲۶
شاهرخ, ۲۱۶	سهراب میرزا, ۲۲۰
شاهرخ میرزا, ۱۶۱, ۲۱۴, ۲۱۸, ۲۸۴,	سهیلی, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰۰
۳۱۹	سید جلال الکاسانی, ۳۷۳
شاهی, ۱۷۶, ۱۷۸, ۱۷۹, ۱۸۰, ۱۸۱,	سید خان, ۳۸۱
۱۸۲, ۱۸۳, ۱۸۴, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۸۸,	سید عبدالرحیم, ۳۱
۱۸۹, ۱۹۰, ۱۹۱, ۱۹۲	سید محمد عالم لبیب, ۳۶, ۳۱
شایق وصال, ۳۳۸	سیدا کروخی, ۳۳۸
شبرغان, ۱۰۶, ۱۰۸, ۲۱۹, ۳۳۴, ۳۷۰,	سیدی احمد میرزا, ۱۶۶, ۲۸۴
۳۷۳, ۳۷۴, ۳۸۱, ۳۸۳	سیستان, ۲۲۰

شیرازی, ۲۰۸, ۲۰۹	شبورغان, ۳۸۹
شیرعلی, ۱۰۶, ۲۹۶, ۳۲۳, ۳۲۴	شجره تراکمه, ۷۵
شیرین, ۳۹۵, ۳۹۹, ۴۰۳, ۴۱۰, ۴۱۵	شجره نامه, ۳۴۶
صاحبقران, ۱۵۶, ۱۶۶, ۱۶۹, ۱۹۷, ۱۹۸,	شرعی جوزجانی, ۱۰۷
۲۹۳	شرق میانه, ۱۵۳
صالح محمد خلیق, ۱۰۶	شغنان, ۳۸۸
صاین, ۷۳, ۸۶	شفیقه یارقین, ۱۶۰, ۲۲۰, ۲۹۸, ۲۹۹,
صدشهر, ۱۴۸	۵۲۱
صدقی, ۳۸۹, ۵۲۰	شمس آباد, ۴۳۲
صغری بانو شگفته, ۲۵۸	شمس الحق آریانفر, ۵۲۳
صفویان, ۷۵	شمع بیلہ پروانه, ۲۵۸
صنایع الحسن, ۳۱۶	شه رخ, ۱۵۶
صوفی اسلام کروخی, ۳۳۸	شهاب الدین خیابانی, ۱۵۳
صوفی الله یار, ۳۵۷	شهر بزرگ, ۳۴۲
صوفی محمد امین, ۳۴۸	شهر سبز, ۳۴۳
صیادی بلخی, ۱۰۰, ۱۰۱	شهر قانونچه, ۳۴۲, ۳۴۴
ضرب المثل, ۴۱۰, ۴۱۱, ۴۱۲, ۴۱۵	شوروی, ۲۲۰, ۲۵۸
ضیا اوز, ۴۱۱	شیباق خان, ۲۸۰, ۲۹۹, ۳۰۰
طالبان, ۳۳۸	شیبان, ۲۹۳, ۲۹۵
طالع, ۱۵۸, ۲۱۱, ۳۰۶	شیبانی, ۲۰۱, ۲۸۰, ۳۰۹, ۳۱۰,
طالع محمد امامی, ۳۰۶	۳۱۱, ۳۱۵, ۳۱۹
طالع هروی, ۳۰۶	شیبانی خان, ۳۰۹, ۳۱۱, ۴۲۳, ۴۳۸
طالقان, ۳۸۹	شیبانیان, ۷۵
طاهر آفتابه چی, ۴۲۵	شیخ احمد سهیلی, ۱۹۸, ۲۰۰
طاهر وزهره, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳,	شیخ الاسلام, ۷۳, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۴۱, ۳۴۴
۱۰۴	شیخ پوران ولی, ۲۹۹
طرد, ۱۹۶	شیخ کمال, ۳۸۹
ظہیر الدین محمد بابر, ۳۳۷, ۴۰۴, ۴۲۰,	شیخ بیگ, ۱۹۸
۴۲۳, ۴۲۴, ۴۲۷, ۴۴۳	شیخم سهیلی, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰۰
عادل, ۷۵, ۱۰۳, ۱۰۴	شیخم نایی, ۲۵۴
عادلشاه سلطان, ۷۵	شیخیم سهیلی, ۱۹۹

علی اصغر حکمت, ۲۵۲	عارفی, ۱۷۶
علی دولت بهادر, ۱۵۸	عایشه سلطان, ۲۲۱
علی کرم الله, ۳۸۹	عبدالقادر گیلانی, ۳۵۷
علیشیر بیک, ۲۵۵, ۲۵۴, ۲۵۳	عبدالقدير, ۳۴۴
علیشیر بیگ, ۲۹۸, ۲۵۳, ۲۱۸	عبدالکریم خان بدخشی, ۳۴۲
عمر, ۱۶۶, ۱۰۸, ۱۰۶, ۹۱, ۸۵, ۶۳, ۵۳	عبداللطیف, ۲۲۱, ۲۱۴, ۱۵۸
۱۹۶, ۲۵۲, ۲۲۱, ۲۱۹, ۲۱۱, ۲۰۸	عبدالله خان شیبانی, ۳۰۹
۲۶۰, ۲۸۹, ۳۰۸, ۳۱۱, ۳۳۸, ۳۳۹	عبدالله مثنوی گوی, ۴۳۸
۳۴۲, ۳۵۷, ۳۶۴, ۴۰۴, ۴۰۶, ۴۱۰	عبدالله یمینی, ۲۹۵
۴۱۱, ۴۱۲, ۴۲۳, ۴۲۵, ۴۳۱	عبدالمجید توران, ۵۱۹, ۴۰۴
عمر شیخ, ۲۵۲, ۲۲۱, ۲۰۸, ۱۶۶	عبدالوهاب خواجه, ۸۶
عمر شیخ میرزا, ۴۲۳	عبدالوهاب مغول, ۲۹۹
عیدیه, ۱۹۹	عبید الله, ۲۰۱, ۲۹۵
عیسا, ۳۲۳, ۶۵	عبید الله خان, ۷۵, ۴۴۱
عیسی ترخان, ۳۱۶	عبید الله خان اوزبیک, ۷۵
غازی, ۴۰۰	عبید الله خان شیبانی, ۲۰۱
غرایب الصغر, ۲۵۶, ۲۵۵, ۲۵۴	عبید خان, ۴۴۱, ۳۳۴, ۳۱۵
غربتنامه, ۳۵۷	عثمان, ۵۲۰, ۳۸۹, ۳۶۴
غرجستان, ۴۳۳	عثمانی, ۳۳
غرم, ۴۱۰, ۴۱۱	عجایب الطبقات, ۴۳۲
غرْم, ۴۱۰	عدن, ۵۹
غریب کورگانی, ۲۷۶	عراق, ۲۹۸, ۲۹۳, ۲۱۹
غریبی, ۲۷۷, ۲۷۵, ۲۵۷, ۲۲۰, ۱۳۶	عربی, ۴۳۱, ۴۲۰, ۳۰۷, ۳۰۴, ۲۹۵
۵۲۱, ۲۷۸	عرفات, ۳۱۶
غزلیات بیدل, ۳۶۸	عروض رساله سی, ۴۲۸
غزنه, ۳۸۹	عزیزالدین, ۳۷۳
غزنویان, ۳۳۹	عزیزان, ۱۹۷
غزنی, ۴۴۳, ۲۰۴	عشقری, ۳۴۸
غزنین, ۴۴۲	عطارد, ۲۷۲, ۲۷۱, ۲۶۹
غزهای بزرگ, ۳۳۹	عکس, ۲۹۱, ۱۹۶
غلام فاروق بهروزیان, ۳۳۹	علی, ۵۲۳, ۳۶۴, ۳۳۵, ۳۳۴, ۳۳۰

فکری سلجوقی, ۱۵۴	غنیوا, ۸۲
فوائد الکبر, ۲۵۴	غیاث الدین, ۷۰, ۹۵, ۹۶
فیروزه بیگم, ۲۱۸, ۲۲۱	غیاث الدین محمد, ۲۵۶
قادری, ۳۵۷, ۳۵۸, ۳۵۹, ۳۶۰, ۳۶۱	غیاث الدین منصور, ۱۶۶, ۲۲۱
۳۶۲, ۳۶۴, ۳۶۵, ۳۶۶	غیاث الدین همت, ۹۵
قادریه, ۳۵۷	فارس, ۳۹۳
قازان, ۲۲۰	فارسی, ۴۲, ۷۵, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۷۱, ۲۰۰,
قاسم بیگ, ۳۰۰, ۴۳۳, ۴۳۴	۲۵۵, ۲۵۶, ۲۵۸, ۲۷۵, ۲۹۰, ۲۹۸,
قاضی اختیار, ۲۹۳, ۲۹۹	۳۴۴, ۳۶۸, ۳۷۳, ۳۹۰, ۴۰۲, ۴۲۰,
قاضی حمید الدین, ۷۷	۴۳۵, ۴۳۷, ۴۴۲, ۵۲۰, ۵۲۳
قاضی کلان بخارا, ۳۴۲	فاریاب, ۴۲, ۱۰۶, ۱۱۲, ۳۳۲, ۳۳۷,
قاطععی هروی, ۳۰۰, ۵۲۱	۳۳۸, ۳۳۹, ۳۴۲, ۳۴۴, ۳۴۶, ۳۵۲,
قراتینگین, ۴۱۰	۳۷۳, ۳۸۹
قراقویونلو, ۲۱۹	فاطمه سلطان, ۲۲۱
قرشی, ۲۹۸, ۳۰۳, ۳۱۵	فانی, ۱۹۶, ۲۱۴, ۲۵۴, ۲۵۶, ۲۵۷, ۲۵۸,
قره باتیر, ۱۰۳	۲۸۹, ۲۹۲, ۲۹۸, ۲۹۹, ۵۲۰
قره باغ, ۴۰۱	فخری هروی, ۱۶۶, ۱۶۸, ۲۰۸, ۲۵۲,
قرلباش, ۲۹۳	۲۵۶, ۲۵۷, ۲۷۵, ۲۷۸, ۲۸۴, ۳۰۸,
قطبی, ۱۶۷, ۱۶۹	۳۱۶, ۴۴۱, ۴۴۲
قطغان, ۳۳۴	فرارود, ۳۷۳
قل محمد, ۷۵, ۲۵۴	فراغی, ۳۰۶
قلاط, ۲۸۰	فراقی, ۲۱۱, ۳۰۰
قلزم, ۳۲۶	فرخ حسین میرزا, ۲۲۰
قلعه, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۷	فردوس مکانی, ۴۴۱
قندهار, ۲۲۰, ۲۹۹, ۴۰۴, ۴۰۵, ۴۳۳,	فرغانه, ۳۰۹, ۴۲۳, ۴۳۸
۴۴۱, ۴۴۳	فرهاد, ۱۸۵, ۴۱۰, ۴۱۳, ۴۱۵
قندهاری, ۴۴۱	فروان, ۳۸۹
قندوز, ۸۸, ۲۱۹, ۳۱۱, ۴۰۴, ۴۲۳	فریدون, ۱۵۶, ۲۲۰, ۲۸۰
قنوج, ۴۰۵	فریدون حسین میرزا, ۲۲۰, ۲۸۰
قوقان, ۴۱۰	فضلی نمنگانی, ۴۱۰, ۴۱۱, ۴۱۲
	فضولی, ۱۰۱

کهرام, ۴۴۲	قیصار, ۳۳۹, ۳۳۸, ۳۳۷, ۳۳۴, ۳۲۵
کوئل زرین, ۴۳۵, ۴۳۴	۳۵۳, ۳۵۲, ۳۴۴, ۳۴۱
کوک سرا, ۳۳۳	قیصر, ۱۵۶
کوه صاف, ۱۱۲	قیومف, ۴۱۰
کوه غاران, ۳۸۸	کابل, ۲۱۹, ۱۵۴, ۱۰۶, ۳۸, ۳۶, ۳۲
کوهستان, ۴۱۱, ۴۱۰	۳۳۰, ۳۲۴, ۳۲۳, ۳۱۹, ۲۹۶, ۲۵۶
کوهک, ۳۰۹, ۲۹۹	۴۰۴, ۳۸۹, ۳۷۴, ۳۵۸, ۳۵۷, ۳۳۹
کوهکن, ۲۷۹, ۲۰۷, ۱۷۰, ۱۱۳, ۱۱۰	۴۴۲, ۴۴۱, ۴۳۳, ۴۳۱, ۴۲۳, ۴۲۰
۳۰۶	۵۲۳, ۵۲۱, ۵۲۰, ۴۴۳
کیچک میرزا, ۳۳۷, ۲۲۰, ۲۱۹, ۷۳	کاشغر, ۴۲۳, ۴۲
کینک, ۱۷۳	کاشفی, ۲۰۰, ۱۹۹
کیچیک بخشی, ۲۵۶	کاظم امینی, ۳۵۲, ۳۳۸, ۱۵۸
کیچیک بیگم, ۲۲۱	کافرستان, ۴۲۰
کیچیک خواجه, ۴۴۳	کامران پادشاه, ۴۴۳
کیچیک میرزا, ۴۴۲	کامران میرزا, ۴۴۱
کیستن قرا سلطان, ۷۴	کتاب, ۳۴۸, ۳۴۶, ۳۴۳, ۳۴۲, ۳۳۲
گازرگاه, ۲۲۱, ۱۹۷	۳۶۸, ۳۵۲
گبرک, ۴۲۰	کتابداری, ۵۲۲, ۳۸۹
گبری, ۴۲۰	کتور, ۴۲۰
گجرات, ۴۰۵, ۴۰۴	کرمان, ۲۱۹
گدایی, ۲۶۳, ۱۷۳, ۱۶۱, ۱۵۳, ۱۳۷	کروخ, ۳۳۹, ۳۳۸
گردیز, ۴۴۲	کسرا, ۱۵۶
گوزیوان, ۳۳۹, ۳۳۲, ۳۲۵, ۱۱۲, ۱۰۶	کش, ۲۷۲, ۲۶۳, ۲۲۱, ۲۱۰
گرگان, ۲۲۱, ۲۱۹	کشمیر, ۳۶۵, ۳۵۷
گشتاسپ, ۳۲۴	کلیله و دمنه, ۴۱۰, ۱۹۹
گل بیله بلبل, ۲۵۸	کمال الدین بنایی, ۲۹۷, ۲۹۶
گلخنی, ۴۱۵, ۴۱۴, ۴۱۲, ۴۱۱, ۴۱۰	کمال خجندی, ۳۸۹
گلزار, ۸۳, ۸۲, ۷۶, ۷۰, ۵۵, ۵۲	کندک اردلی, ۳۲۷
گلستان سعدی, ۳۸	کندک خاکی, ۳۲۷
گلشن راز, ۳۰۲, ۲۱۴	کندک هرات, ۳۲۷
گلشنی, ۴۱۲	کندک هراتی, ۳۲۷

مجلس افروز, ۳۷۴	گوالیار, ۴۳۲
مجلسی, ۱۰۱	گوپاموی, ۵۲۱
مجمع الاخبار, ۳۰۲	گوهری, ۱۰۸, ۱۰۶
مجمع الشعراء, ۴۱۰	لبیب, ۳۵۸, ۳۵۷
مجمع الشعراء جهانگیر شاهی, ۴۴۱, ۴۴۲	لسان الطیر, ۲۵۴
۴۴۳	لطافت نامه, ۲۸۴
مجمع الشعراء جهانگیری, ۵۲۱	لطایف نامه, ۱۶۶, ۱۶۸, ۲۵۲, ۳۱۶
محبت نامه, ۲۸۴	لطائف نامه, ۳۰۸, ۳۱۰
محبوب القلوب, ۲۵۵, ۲۵۶, ۲۶۳, ۲۶۵	لطفی, ۱۳۷, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۵۵, ۱۵۶
۲۶۶	۱۵۸, ۱۵۹, ۱۶۰, ۲۱۱, ۲۶۶, ۴۰۵, ۵۲۱
محمد, ۳۳۹	لطفی هروی, ۱۰۱
محمد اسماعیل اکبر, ۳۷۴	لطیفی, ۱۷۵
محمد افضل خان, ۳۶۸	لمعات, ۲۱۴
محمد امین خان قیصاری, ۳۴۱	لمغانی, ۴۲۰
محمد بیرم خان, ۴۰۳	لیدن, ۲۲۰
محمد تبادگانی, ۱۹۷	لیلی و مجنون, ۷۵, ۱۹۹, ۳۸۱, ۴۳۸
محمد جوگی, ۱۵۸	مآثر رحیمی, ۳۱۶
محمد خان شیبانی, ۲۹۹, ۳۰۱, ۳۰۹	ماچین, ۵۷, ۶۸, ۹۶, ۱۰۷
۳۱۵	مارگله, ۱۰۶
محمد خلیل, ۲۰۴	مازندران, ۲۲۱, ۲۵۵
محمد زمان میرزا, ۲۲۱, ۲۸۰	ماه بیگم, ۳۱۶
محمد سبز بنا, ۴۳۶	ماهیم, ۱۰۳, ۱۰۴
محمد شریف, ۴۱۰	ماوراء النهر, ۱۹۹, ۲۷۹, ۲۹۷, ۴۰۰, ۴۰۱
محمد شیبانی, ۳۳۴	۴۱۲
محمد صابر, ۴۰۰	مایل هروی, ۳۸۹, ۵۲۲
محمد صالح, ۷۵, ۲۹۹, ۳۰۹, ۳۱۰, ۳۱۱	متهره, ۴۲۵
۴۳۸, ۳۱۹	مثنوی مبین, ۴۲۷
محمد صالح بیلگوت, ۳۱۹	مجالس النفایس, ۱۵۴, ۱۶۱, ۱۶۶, ۱۷۵
محمد طاهر بن قاسم, ۴۳۱	۱۹۵, ۱۹۸, ۲۰۱, ۲۰۶, ۲۱۱, ۲۱۴
محمد عظیم عظیمی, ۹۵	۲۵۲, ۲۵۵, ۲۵۶, ۲۷۵, ۲۸۰, ۲۸۹
محمد علم, ۱۰۶, ۳۲۳	۳۰۸, ۳۱۶, ۳۱۷, ۳۸۹, ۴۰۰

مزید ارغون, ۴۰۰	محمد علی بخشی, ۲۱۹
مسجد جامع, ۱۴۰, ۱۴۸	محمد قاسم میرزا, ۲۲۰
مسلمانان, ۳۸۹	محمد محسن میرزا, ۳۳۷
مشحون الحقایق, ۱۵۳	محمد مصطفی, ۳۶۳
مشرب, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۴, ۱۰۷, ۳۹۹	محمد مصطفی, ۳۹۳
مشرب ثانی, ۸۹	محمد معصوم میرزا, ۲۲۰
مشهد, ۱۷۳, ۲۱۴, ۲۵۷, ۳۷۳, ۴۰۴	محمد مقیم ارغون, ۴۲۴
۴۳۱, ۴۰۶	محمد مؤمن میرزا, ۲۵۳
مصر, ۵۷, ۲۰۸, ۲۹۱, ۴۴۲	محمد یعقوب ایوبی, ۳۳۹
مصلی, ۲۷۵	محمود, ۱۵۷, ۲۱۹, ۲۹۰, ۲۹۵, ۳۰۸
مطربی, ۳۷۳	محمودی, ۲۹۳
مظفر میرزا, ۲۲۰, ۲۵۳, ۲۹۹	محو, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۴۰, ۳۴۱
معراج, ۳۹۰	محو قیصاری, ۳۳۸, ۳۴۱
معمای ندیم, ۹۸	مخزن الاسرار, ۷۵, ۲۰۹
معنوی, ۳۹۵, ۴۱۰, ۴۱۳	مذکر احباب, ۷۴, ۷۵, ۸۶, ۸۸, ۲۹۳
مغول خانم, ۲۹۳, ۳۱۵, ۳۳۴	۲۹۴, ۳۱۸, ۳۱۹, ۴۰۳, ۴۴۳
مغولان, ۲۸	مذکر الاحباب, ۲۹۵
مغولی, ۴۲, ۱۰۶, ۴۰۴, ۴۲۰	مذنب, ۳۸۱
مغولی هند, ۴۰۴	مرچاق, ۳۳۹
مفتاح العدل, ۷۶, ۷۷, ۸۲	مرغاب, ۲۱۹, ۳۳۹
مفردات, ۲۵۵, ۲۵۶	مرنجان, ۳۸۳
مفید الاموات, ۳۵۲	مرو, ۲۷, ۱۳۶, ۲۹۳, ۲۹۸, ۳۰۹, ۳۱۰
مقصد اطوار, ۷۴, ۷۶	۳۱۱, ۳۱۵, ۳۸۴
مقصد الاطوار, ۷۴	مرو بزرگ, ۳۳۹
مکه, ۴۳۲	مرو شاه جهان, ۳۳۹
ملا اکه شبرغانی, ۳۷۳	مرو کوچک, ۳۳۹
ملا برات, ۱۰۶	مریم, ۴۲۵
ملا رحیم نیاز, ۳۶۷, ۳۶۸	مزار, ۵۱, ۷۵, ۱۰۶, ۱۰۸, ۱۱۳, ۳۲۴
ملا سیوینچ علی, ۳۸۳	۳۳۰, ۳۳۲, ۳۴۴, ۳۴۸, ۳۵۷
ملا خاوری, ۷۵	مزار شریف, ۳۲۴, ۳۳۲, ۳۴۴, ۳۴۸
ملتان, ۲۱۹	مزار شریف, ۳۳۹

میرزا شاه, ۴۴۱, ۴۴۲	ملک الشعراً, ۴۱۱
میرزا شاه حسن, ۴۴۱	ملک الکلام, ۱۵۴
میرزا شاه حسین, ۴۴۱, ۴۴۲	ملک تیمور, ۴۰۱
میرزا طاهر, ۱۰۲	ملله یف, م, ۲۷, ۵۲۲
میرزا عبدالخلیل, ۳۰۶	مناقب اسلامیه, ۳۴۴
میرزا نیازی, ۱۰۶	منصور, ۳۲۳
میرزا یادگار محمد, ۷۰	منصور میرزا, ۱۶۶, ۲۱۸
میرزاییک, ۱۹۷	منطق الطیر, ۲۵۴, ۲۵۶
میرعلم خان, ۱۰۶	مهدی خان استرابادی, ۳۰۶
میرعلیشیر نوایی, ۱۵۳, ۱۹۹	موروچاق, ۳۳۹
میرک حسین, ۲۰۱	موسایان, ۳۲۵
میرکجان اپردی, ۴۳۳	موسی, ۳۹۳
میزان الاشعار, ۴۲۷	مولانا آهی, ۳۳۷
میزان الاوزان, ۲۵۴, ۴۲۷	مولانا عبدالرحمن جامی, ۴۳۶
میملیک, ۳۶۸	مولانا محمد شریف, ۴۱۰
میمنه, ۱۰۶, ۱۱۲, ۳۲۱, ۳۲۳, ۳۲۴	مولانا محمد صدر, ۴۴۱, ۴۴۳
۳۲۵, ۳۲۶, ۳۲۸, ۳۳۲, ۳۳۴, ۳۳۵	مولانا محمد فرغری, ۴۲۵
۳۳۶, ۳۳۷, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۴۱, ۳۴۴, ۳۴۸	مولانا محمود, ۲۹۵
مینگی بی آغاچه, ۲۸۰	مولانا نعیمی, ۱۶۹
نادر, ۳۳۰, ۳۵۷	مولوی, ۸۹, ۹۵
نادر نیاز, ۳۵۷	میر سعید بیگ, ۳۰۹
نادره بیگم, ۳۴۳, ۴۱۲	میر سعید کابلی, ۲۵۷, ۴۲۱, ۴۲۲
نادم قیصاری, ۳۴	میر عبدالحی, ۴۳۲
نادم هراتی, ۹۵	میر عرب, ۳۴۲
نارین, ۳۵۲, ۳۵۳	میر علی غریبی, ۴۲۲
ناصر خسرو, ۲۷	میر غضنفر خان, ۳۶۸
نامق شهرانی, م, ۲۷, ۱۰۰, ۵۲۲	میر معصوم, ۳۱۶
نامه ها, ۳۸۳	میران شاه میرزا, ۲۱۸
نثاری, ۷۴, ۷۵, ۸۸	میرحالت, ۳۷۳
نچار, ۴۱۰, ۴۱۳	میرزا ابراهیم, ۳۱۸
نجیب مایل هروی, ۷۳, ۷۴	میرزا سلطان محمود, ۷۰

۳۳۳, ۳۱۷, ۳۱۰, ۳۱۶, ۳۰۸, ۳۰۶, ۲۹۸	ندیم, ۹۵, ۹۸, ۹۹, ۱۰۶
۵۲۰, ۵۱۸, ۴۰۰, ۳۸۹, ۳۳۶, ۳۳۵, ۳۳۴	ندی, ۹۵
نورالدین جهانگیر, ۲۱۴	نرگسی, ۱۶۸
نورانی, ۵۲۳	نریمان, ۳۲۶
نورسعید, ۳۱۰, ۳۱۱	نسا, ۳۱۱, ۳۱۹
نورعلی, ۳۰۶	نسايم المحبة, ۲۵۵
هاتفی, ۴۳۸	نشر, ۳۲۵
هادی زاده, ۵۲۳	نصرین, ۳۸۳
هدایت, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۶	نصیری, ۳۰۶
هرات, ۳۷, ۵۲, ۶۲, ۷۰, ۷۵, ۱۳۶, ۱۳۷	نظام الملک, ۲۵۷
۱۳۹, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۴۹, ۱۵۳	نظامی, ۲۰۰, ۳۱۱
۱۵۴, ۱۶۷, ۱۶۸, ۱۷۰, ۱۷۴, ۱۷۵	نظم الجواهر, ۲۵۵, ۲۵۶
۱۷۶, ۱۹۲, ۱۹۴, ۱۹۹, ۲۰۱, ۲۱۵	نعمت الله, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۴۱, ۳۵۲
۲۱۶, ۲۲۱, ۲۵۶, ۲۵۷, ۲۵۸, ۲۷۵	نعمت الله محوی قیصاری, ۳۳۹
۲۷۹, ۲۸۴, ۲۸۹, ۲۹۱, ۲۹۷, ۲۹۹	نفحات انس, ۲۵۶
۳۰۶, ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۱۰, ۳۱۶, ۳۱۷	نفیر فاریابی, ۳۳۸
۳۱۸, ۳۲۷, ۳۳۰, ۳۳۹, ۳۴۲, ۴۰۱	نقشبندی, ۳۳۹, ۳۴۶, ۴۳۰
۴۳۶, ۴۴۱	نکدری, ۴۲۰
هراتیان, ۳۲۷	نمگان, ۸۸, ۴۱۰
هروی, ۳۴۲	نمونه های ادبیات تاجیک, ۳۴۲
هری, ۷۳, ۸۶, ۱۴۱, ۱۶۸, ۲۱۸, ۲۲۰	نه رنگ, ۲۹۸, ۴۳۷
۲۲۱, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۹۲, ۲۹۳, ۲۹۸	نوادیر الشباب, ۲۵۵
۲۹۹, ۳۱۸	نوایی, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۶۱
هزاره, ۱۰۶, ۲۹۳, ۳۳۲, ۴۲۰, ۴۳۴	۱۶۶, ۱۷۰, ۱۷۳, ۱۷۴, ۱۷۵, ۱۸۸
هزاره گی, ۱۰۶	۱۹۵, ۱۹۶, ۱۹۷, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰۱
هفت خوان, ۳۲۴	۲۰۴, ۲۰۶, ۲۰۷, ۲۰۸, ۲۰۹, ۲۱۱
هفت کشور, ۳۱۶	۲۱۴, ۲۲۲, ۲۲۵, ۲۲۶, ۲۵۲, ۲۵۳
هفت مجلس, ۳۷۴	۲۵۴, ۲۵۵, ۲۵۶, ۲۵۷, ۲۵۸, ۲۶۰
هفت منظر, ۴۳۸	۲۶۱, ۲۶۲, ۲۶۳, ۲۶۹, ۲۷۴, ۲۷۵
هلالی, ۲۰۱, ۲۰۳, ۴۳۸	۲۷۷, ۲۸۰, ۲۸۴, ۲۸۹, ۲۹۰, ۲۹۱

واقعات بابری، ۴۲۷	همایون، ۱۵۸، ۲۷۳، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۱۸،
وفا، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲	۳۱۹، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶،
وقفیه، ۲۵۶	۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۱
ولی بیک، ۳۳۴، ۳۳۶	همایون پادشاه، ۳۱۸، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۲۵،
ویسی، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰	۴۴۱، ۴۲۶
۳۵۱	همایونی، ۴۰۴
یادگار اتمک، ۷۰	همت بلخی، ۹۵
یادگار محمد میرزا، ۲۱۹	همتی، ۵۳، ۹۵، ۹۶
یار محمد قاری، ۲۹۵	همدان، ۲۲۱
پیه لاق قوش، ۴۱۲	هند، ۳۶، ۹۵، ۳۰۲، ۳۱۶، ۳۴۴، ۴۰۴،
یحیی حفیظی، ۳۷۴	۴۲۶، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳
یعقوب، ۳۴۱، ۳۶۴	هندال، ۴۲۶
یعقوب بیگ، ۲۹۸، ۴۳۷	هندو سوزان، ۱۰۶
یغما، ۵۷، ۶۷، ۸۲	هندوان، ۱۰۶
یقینی، ۱۷۱، ۱۷۲	هندوستان، ۶۸، ۱۰۲، ۲۱۴، ۳۰۲، ۴۰۲،
یکه اولنگ، ۴۳۶	۴۰۵، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۴۲
یوزباشی، ۴۱۰	هندی، ۱۰۶، ۴۲۰
یوسف، ۶۱، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۱۰، ۳۸۹	هنر طنز پردازی، ۵۲۳
۵۲۱، ۳۹۳	واحدی، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۶، ۸۹، ۹۵، ۹۶،
یوسف بدیعی، ۴۳۸	۹۷، ۹۸، ۱۵۴، ۲۱۵، ۲۵۵، ۲۹۴، ۲۹۶،
یوسف زلیخا، ۳۴۲، ۳۴۴	۳۱۸، ۳۱۹
یوسف و زلیخا، ۷۰، ۷۱، ۷۲	واضح، ۴۱۰
یونس خان مغول، ۴۲۳	واقعات، ۲۱۵
	واقعات اسلامی، ۳۴۴

فهرست مآخذ

۱. <http://www.Ziyouz.com>
۲. <http://www.yucedevlet.com>
۳. ابدال ، سید ابدال ، دیوان ، قلمی ، مربوط کتابخانه پوهنوال دکتور سید محمد عالم لیبب.
۴. ابراهیم ، رحیم (۱۳۸۹) «محمد نا صرعلی ختایی شبرغانی نصرین». چاووش " شماره‌های ۵-۶ سال اول ، حمل سرطان
۵. ابراهیم ، رحیم ، انسان چشم و چراغ آفرینش ، مرکز تعاون افغانستان ، پشاور پاکستان ، چاپ دوم بانام «نوایی سیاستمدار پیشگام در دفاع از حقوق بشر»
۶. ابراهیم ، رحیم ، مترجم «فهرست اثرهایی که نام شان در آثار نوایی ذکر شده اند» پرنیان ، شماره اول ، سال اول.
۷. ابراهیم ، رحیم. (۱۳۹۶) فرهنگ اوزبیک- دری ، انتشارات ثقافت ، مزار شریف
۸. ابراهیم ، رحیم (۱۳۹۵) برگهایی از تاریخ قیصار ، مؤسسه انتشارات تعلیمی ، مزار شریف
۹. ابراهیم ، رحیم. فرهنگ ابراهیم. آماده چاپ
۱۰. ابن یمین. دیوان. به کوشش رحیم ابراهیم ، غزل ۳۹۱. چاپ نشده است.
۱۱. ابوالغازی بهادر خان ، شجره تراکمه ، به کوشش پوهندوی صالح محمد راسخ ، مزار شریف.
۱۲. احسن الروایات فی مناقب اولیاء و سادات. (۱۳۸۵)
۱۳. احمدوا ، م. س. ابراهیموا (۱۹۸۵) اوزبیک ادبیاتی تاشکینت ، اوقیتووچی.
۱۴. استاد متین اندخویی (۱۳۸۵) سیماهای برازنده اندخوی. کابل
۱۵. استادمتین اندخویی ، محمدامین (ب.ت) کونگول سوزی. کابل: مؤسسه نشراتی - حزب دموکراتیک خلق افغانستان.
۱۶. استرابادی ، محمد مهدی. (۱۳۸۴) فرهنگ ترکی فارسی سنگلاخ. ویرایش روشن خیای ، تهران: نشر مرکز.
۱۷. اسلان ، کمال (۱۹۸۷) چغتای شاعری آتایی نینک غزلری ، تورک دیل کرومو ، بولتن.
۱۸. امینی ، محمد کاظم. افغانستان ده گی افغانستان ده گی اوزبیک شاعرلری انجمن قلم افغانستان ، کابل.

۱۹. امینی ، محمد کاظم. (۱۳۸۴) رنگین کمان شعر ، جلد دوم ، مزار شریف
۲۰. انوشه ، حسین. (۱۳۷۸) دانشنامه ادب فارسی (۳)، تهران
۲۱. اوزبیک ملی انسکلوپدیه سی ، تاشکینت
۲۲. ایازی ، میرزا محمد حیدر (۲۰۱۱) تاریخ رشیدی ، جلیف ، تاشکینت.
۲۳. ایشانچ ، ذکرالله و محمدعالم کوهکن ، (۱۳۷۴) اوزبیک ادبیاتی فرهنگی ، میمنه
۲۴. آزمون و آموزش درسهای اختصاصی کنکور هنر ۱۳۸۱ ج ۱ تهران: انتشارات گویا.
۲۵. آژند ، یعقوب. ۱۳۸۴ تیموریان (ترجمه چند مقاله) تهران: انتشارات مولی.
۲۶. آلتای ، نور الله. (۱۳۸۸) اوزبیک تیلی سوزلیگی ، گلوبل پارتنر.
۲۷. بابر ، ظهیر الدین محمد. بابرنامه. (۱۳۸۶) به کوشش هدایت الله هدایت. مزارشریف ، کانون فرهنگی میرزا الوغ بیک.
۲۸. بابر ، ظهیر الدین محمد. بابرنامه. سرمحقق معاونی دکتور شفیه یارقین(۱۳۸۶) ، افغانستان علوم اکادمی سی.
۲۹. بابر ، ظهیر الدین محمد. بابرنامه. سرمحقق معاونی دکتور شفیه یارقین(۱۳۸۶) ، افغانستان علوم اکادمی سی.
۳۰. بایقرا ، سلطان حسین میرزا. (۱۳۴۶) دیوان سلطان حسین میرزا بایقرا به نظم نام رساله او. به مقابله و تصحیح محمد یعقوب واحدی جوزجانی ، مؤسسه طبع کتب.
۳۱. بدخشی شاه عبدالله. (۱۳۸۷) ارمغان بدخشان. به کوشش فرید بیژند ، پشاور.
۳۲. بیات ، محمد عمر الیم. (۱۳۸۶) شبرغان در صد سال اخیر. مزار شریف.
۳۳. بیاض. تاشکینت. ب. ت. «اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است. »
۳۴. بیانی ، آیخان(۱۳۶۹). اوزبیک شاعر لری ج ۱. کابل: وزرات اطلاعات و فرهنگ
۳۵. پوپر ، کارل ریموند. (۱۳۷۹) سرچشمه های دانایی و نادانی. ترجمه عباس باقری ، تهران: نشر نی.
۳۶. بییهقی ، ابو الفضل (۱۳۶۳) تاریخ بییهقی ، به کوشش علی اکبر فیاض ، آفست کابل.
۳۷. تاشقرغانی ، محمد امین (ب. ت) کلیات اشعار محمد امین تاشقرغانی. دکتور فوزیه بی. بی. بنیاد شکوه فرهنگ ، تهران
۳۸. توران ، عبدالمجید (۱۳۷۸) خان خانان ، محمد بیرم خان تورکمن خلق نینگ بیوک شخصیت و شاعری. تیارلان ، عبدالمجید توران.
۳۹. جلال نایینی ، سید محمد رضا (۱۳۷۲) گزیده سروده های ریگ ودا ، تهران: نشر نقره.

۴۰. جنگ ، جنگ اول و آخر افتاده ، چاپ تاشکینت
۴۱. حاذق ، میرزا جنید الله. (۱۳۷۶) تحفة الوزراء. به کوشش کاظم امینی ، میمنه: ریاست اطلاعات و کلتور فاریاب.
۴۲. حبیبی ، عبدالحی. « بیرون کجاست ؟ » جغرافیای تاریخی افغانستان. انتشارات میوند. ۱۳۹۱.
۴۳. حسینی تربیتی ، ابوطالب. (۱۳۴۲) تزوئات تیموری. تهران: انتشارات اسدی.
- حکیم محمد خویی (۱۳۸۸) خلاصه عباسی ، به کوشش حسین محمد زاده صدیق ، تبریز.
۴۴. حنانی ، خلیل الرحمن. (۱۳۸۶) زن افغان از موقعیت شرعی تا واقعیت اجتماعی. کابل
۴۵. حنیف بلخی. پر طاووس
۴۶. خسته ، خال محمد. () دیرستان بلخ ، بخش دوم ، یاد سخنوران پیشنه یا مآثر بلخ ، آرشیف اکادمی علوم افغانستان ، شماره ۷۴. »
۴۷. خلیق ، صالح محمد. (۱۳۸۷) تاریخ ادبیات بلخ. اتحادیه نویسندگان بلخ.
۴۸. خلیلی ، (۱۳۸۳) آثار هرات ، تهران: عرفان
۴۹. خلیلی ، آرامگاه بابر. مزار شریف ، انجمن فرهنگی میرزا الوغ بیک ، ۱۳۸۵
۵۰. خوند میر ، میر غیاث الدین. (۱۳۶۰) مکارم الاخلاق. با مقدمه ، تصحیح و فهارس عبدالغفار بیانی ، کمیته دولتی طبع و نشر ، کابل.
۵۱. خیام پور ، صادقی کتابدار (۱۳۲۷) مجمع الخواص ، ترجمه عبدالرسول خیام پور.
۵۲. دوست خواه ، جلیل. (۱۳۷۰) گزارش و پژوهش اوستا ، تهران: انتشارات مروارید.
۵۳. ذوالفقار. (۱۳۹۱) امیرنامه. تلخیص و باز نویسی رحیم ابراهیم مؤسسه انتشارات تعلیمی ، کابل.
۵۴. راسخ ، صالح محمد . تورک ادبیاتی تاریخی. پوهنتونلر اوزبیکي دیپارتمنتی اوچون درسلیک. نشر بولمه گن اثر.
۵۵. راقم سمرقندی ، میرسید شریف. [۱۳۸۰] تاریخ راقم. به کوشش منوچهر ستوده ، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمد افشار. نام اصلی این تاریخ « تاریخ کثیره » است
۵۶. زاهد ف ، و. س. غنیوا. (۱۹۶۲) پاشاه خاجه ، مفتاح العدل و گلزار دن. اوز س س ر دولت بدیعی ادبیات نشریاتی. تاشکینت.
۵۷. زرشناس ، زهره ؛ پرتوی ، آناهیتا. (۱۳۸۹) قصه هایی از سغد. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۵۸. سایت انجمن کلتوری بابر مقاله دکتور شهرانی

- ۵۹.سایت بولوت
- ۶۰.سرایي ، سيف ، گلستان بالترکی... .
- ۶۱.سفرنامه گلاویخو ،
۶۲. سمرقندی دولت شاه. (۱۳۸۲) تذکره الشعراء. به اهتمام و تصحیح ادوارد براون
اساطیر ، تهران
- ۶۳.سيف ، سرایی (۱۹۶۸) شعرلر گلستان ، نشرگه طیارلاووچی: فاضلوف ،
تاشکینت.
- ۶۴.شاردن. سفرنامه. ترجمه اقبال یغمایی ، تهران: انتشارات توس ، ۱۳۷۲.
۶۵. شبرغانی ، منشی محمد یوسف. تاریخ مقیم خانی. (۱۳۸۳) به کوشش محمد عالم
لیب ، بنگاه انتشارات میوند.
- ۶۶.شبرغانی ۳۴۲
- ۶۷.شرعی جوزجانی. (۱۳۸۸) یورک سرلری. کابل .
- ۶۸.شگفته ، صغری بانو ، (۲۰۰۵) شرح احوال و آثار فارسی امیر علی شیر نوایی
متخلص به فانی ، اسلام آباد ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان . .
- ۶۹.صادقی کتابدار. (۱۳۲۷) مجمع الخواص. ترجمه عبدالرسول خیام پور. ایران: .
- ۷۰.صدقی ، محمد عثمان. شهرهای آریانا. به کوشش دکتور واحدی. کابل: انتشارات
امیری ، ۱۳۹۱.
- ۷۱.عباسی ، عبداللطیف.(۱۴۰۱) لطایف اللغات به کوشش رحیم ابراهیم ، مؤسسه
انتشارات تعلیمی ، مزار شریف
- ۷۲.عبدالله یف. اوزبیک ادبیاتی تاریخی. ترجمه برهان الدین نامق. مؤسسه انتشارات
تعلیمی: کابل ۱۳۹۲.
- ۷۳.عطا. (۱۳۶۵) زنان سخن سرا در پویه ادب دری ، کمیته دولتی طبع و نشر ،
کابل.
- ۷۴.عظیم جانوا ، صباحت عظیم جانوفنه ، (۱۳۹۱) حکومت بابر در کابل و هند ،
ترجمه سید ابراهیم قیصاری ، کابل: انتشارات تاک.
- ۷۵.غریبی ، شاه غریب میرزا. (۲۰۰۱) دیوان. به کوشش معاون سر محقق دکتور
شفیقه یارقین ، بابر نامیده گی خلق ارا جمفرمه ، تاشکینت.
- ۷۶.غریبی ، شاه غریب میرزا ، (۱۳۸۸) دیوان. به کوشش دکتور شفیه یارقین ،
کابل:
- ۷۷.غفاری فرد ، عباسقلی (۱۳۷۶) روابط صفویه و اوزبکان ، مؤسسه چاپ و
انتشارات وزارت امور خارجه ، تهران

۷۸. فانی (مجموعه مقالات سیمینار) به کوشش دکتور واحدی. کابل.
۷۹. فخری هروی ، سلطان محمد بن محمد میرهروی. (۱۹۶۸) روضة السلاطین و تذکرة العجایب. تصحیح و تحشیه از سید حسام الدین راشدی ، سندی ادبی بورد ، حیدر آباد.
۸۰. فردوسی ، ابوالقاسم. شاهنامه ، نشر انترنیتی
۸۱. قاسمی ، سعید. (۱۹۹۲) مثنوی لر مجموعه سی. تاشکینت ، فن نشریاتی.
۸۲. قاسمی ، سعید () الهی نامه ، به کوشش رحیم ابراهیم ، کتاب و قرطاسیه فروشی حاجی عبدالقیوم ، مزار شریف.
۸۳. قاطعی هروی. مجمع الشعراء جهانگیری ج ۳. (۱۹۷۹) به کوشش محمد سلیم اختر ، کراچی ، مؤسسه تحقیقات علوم آسیای میانه و غربی.
۸۴. قرشی ، علی اکبر ، قاموسی قران ، تهران
۸۵. قیوموف ، پولات جان داملا (۱۹۹۸) تذکرة قیومی. تاشکینت ، .
۸۶. کاتب ، فیض محمد. (۱۳۹۰) سراج التواریخ ، به کوشش سرور مولایی ، جلد چار ، بخش نخست کابل: انتشارات امیری.
۸۷. کنبو ، محمد صالح. (۱۹۶۷) عمل صالح یا شاهجهان نامه. دکتور غلام یزدانی و دکتور قریشی مجلس ترقی ادب ، لاهور ، پاکستان
۸۸. کابلی ، عبدالله. تذکره التواریخ ، انستیتوت شرق شناسی اوزبیکستان ، این کتاب در سال ۱۳۶۱ یا سال ۱۳۶۲ در کابل نیز به چاپ رسیده است.
۸۹. کتابدار ، محمود بن میرولی ، (ب.ت) بحرالاسرافیه مناقب الاخیار ، به کوشش مایل هروی ، کابل.
۹۰. گداز ، محمد اسلم و دیگران. (۱۳۶۹) رنگین کمان شعر. میمنه.
۹۱. گلخنی ، محمد شریف (۱۳۸۴) ضرب المثل. سید نورالله امینیار کوششی بیلن ، گلوبل پارتنر ، شبرغان.
۹۲. گل نظر (۲۰۰۷) سفینه ، معارف و فرهنگ ، شهر دوشنبه تاجیکستان.
۹۳. گوپاموی ، قدرت الله. (۱۳۸۷) تذکرة نتایج الافکار ، یوسف بیگ باباپور ، قم: مجمع ذخایر اسلامی.
۹۴. لیب ، سید محمد عالم. (۱۳۸۸) یک تصویر در دو آئینه. مزار شریف: گلوبال پارتنر . شبرغان
۹۵. لطفی. (۱۹۸۷) سین سن سیوریم. قیومف و باشقه لر. اوزبیکستان فنلر اکادیمیه سی
۹۶. لطفی ، دیوان. نسخه قلمی ناقص / مربوط به کتابخانه محمد کاظم امینی.

۹۷. م. هـ. خ. (۱۳۸۹) زنده گی نامه شاعران. کابل: انتشارات عابد.
۹۸. مجالس العشاق. نسخه خطی، محفوظ در آرشیف ملی افغانستان
۹۹. محمد الحسینی المنشی ابن ابراهیم الجامی. (۱۳۷۹) تاریخ احمدشاهی. مقدمه، تحشیه و تعلیقات از: پوهاند دکتور سرور همایون، انجمن نشراتی دانش، پشاور
۱۰۰. محمد علی. (۱۹۸۱) سینینگ شائینگ گه اولکم. تاشکینت.
۱۰۱. محمدزاده صدیق، حسین (۱۳۸۵) دیوان تورکی سیدابوالقاسم نباتی. تبریز: نشر اختر.
۱۰۲. محوی قیصاری. (۱۳۶۹) دیوان محوی قیصاری. به کوشش رحیم ابراهیم، میمنه.
۱۰۳. مذكر احباب / نسخه واحدی
۱۰۴. مرادی، الحاج صاحب نظر، (۱۳۹۰) افغانستان جغرافیای بحران، کابل.
۱۰۵. مردانی، نصرالله. (۱۳۷۱) ستیغ سخن. تهران: سمت.
۱۰۶. مشرب نمگانی. (۱۳۹۰) به کوشش بهروز خالقی، پشاور، پاکستان
۱۰۷. مشرب، بابا رحیم (۱۳۸۴) بابا رحیم مشرب نمگانی دیوانی، چاپ گه تیارلاوچی، هدایت الله هدایت. میرزا الوغ بیگ فرهنگی کانونی.
۱۰۸. ملله یف، نتن. تاریخ ادبیات اوزبیک. ترجمه و تکمله از برهان الدین نامق شهرانی (۱۳۷۹) پشاور، پاکستان.
۱۰۹. منوچهری دامغانی. (۱۳۸۵) دیوان. به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات زوار.
۱۱۰. نادم قیصاری (۱۳۸۸) کلیات، به کوشش بهروز خالقی، کابل.
۱۱۱. نادم قیصاری، الحاج محمد یحیی (۱۳۳۰) میرزا یحیی. کلیات نادم قیصاری. ناصر غرغشت، میمنه.
۱۱۲. ناصر خسرو. (۱۳۷۰) سفرنامه به کوشش داکتر نادر وزین پور. آفست. کابل.
۱۱۳. نباتی، سید ابوالقاسم. (۱۳۸۵) دیوان تورکی سید ابوالقاسم نباتی، تصحیح، تحشیه و مقدمه، دکتر حسین محمدزاده صدیق، تبریز: نشر اختر.
۱۱۴. نثاری، سید حسن خواجه نقیب الاشراف بخاری. (۱۳۷۷) مذكر احباب. به کوشش نجیب مایل هروی، تهران: نشرمرکز.
۱۱۵. نصرین، ناصر علی ختایی شبرغانی، آثار تصحیح شده توسط رحیم ابراهیم

۱۱۶. نفیر فاریابی (۱۳۴۱) «محو قیصاری» فاریاب: شماره ۲۵۷، سال ۱۹. و نیز همان نشریه، عین مقاله به نام عبدالمحمد شایق وصال، شماره ۱۳ سرطان ۱۳۶۶.
۱۱۷. نوایی. (۱۳۶۳) مجالس النفایس. به اهتمام علی اصغر حکمت تهران: کتابفروشی منوچهری. این چاپ یکجا با لطائف نامه فخری هروی ست.
۱۱۸. نوایی. (۱۳۶۳) محاکمة اللغتين. به کوشش دکتور واحدی اکادمی علوم افغانستان.
۱۱۹. نوایی. (۱۳۶۹) خمسه. به کوشش عبدالغفار بیانی کابل: اکادمی علوم افغانستان
۱۲۰. نوایی. (۱۳۸۵) خزائن المعانی/غرایب الصغر. نورالله آلتای گلوبال پارتنر/شبرغان.
۱۲۱. نوایی. (۱۳۸۷) مجالس النفایس. عبدالله روئین اهتمامی بیلن مزار شریف.
۱۲۲. نوایی. (ب.ت) محبوب القلوب. به کوشش دکتور واحدی، کابل: اکادمی علوم افغانستان
۱۲۳. نوراحراری، عبدالغنی. (اکتوبر ۱۹۹۹) «امیرعلیشیر شاعر ذواللسانین در عهد تیموریان» پیمان: ش: ۳-۴
۱۲۴. نورانی (۱۳۹۱) هنر طنز پردازی در افغانستان، کابل: انتشارات کتب بیهقی.
۱۲۵. واحدی، محمد یعقوب. (۱۳۴۶) دیوان سلطان حسین بایقرا، کابل
۱۲۶. واصفی، زین الدین محمود (۱۳۴۹) بدایع الوقایع ۱، تصحیح الکساندر بولدروف، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
۱۲۷. واضح، رحمت الله، (۱۳۳۲) تحفة الاحباب فی تذکرة الاصحاب. تاشکینت. مولف، این کتاب را تحفة الاحباب شاهي نیز گفته است.
۱۲۸. هادی زاده، رسول و محمد علی خراسانی، (۱۳۸۸) تاریخ ادبیات فارسی تاجیکی، به کوشش دکتور شمس الحق آریانفر، کابل: بنگاه انتشارات میوند. ۱۳۸۸ / ۲۰۰۹
۱۲۹. یارقین محمد حلیم. (۱۳۸۹) کتابنامه. کابل: غضنفر بانک.
۱۳۰. یارقین، شفیقه. (۱۳۸۷) دریا درگوهر. کابل: وزارت اطلاعات و فرهنگ.
۱۳۱. یارقین، شفیقه. (۱۳۹۱) حیات و ایجادیات کامران میرزا، کابل.

۱۳۲. یارقین ، شفیقه. (۲۰۰۴) دیوان ظهیر الدین محمد بابر. کابل نشریگه تکمله ، تاشکینت.

روایت‌ها

۱. عبدالعزیز دهقان نویسنده / از بلخ
۲. عبدالقدیر شیخ الاسلامی / از قیصار
۳. کاندید اکادیمسن دکتور محمد یعقوب واحدی دکتور علوم تاریخ ، کتاب شناس ، منبع شناس و محقق
۴. استاد داوود اکرامی ، استاد پوهنتون بلخ
۵. محمد حلیم یارقین نویسنده ، پژوهنده
۶. مرحوم الحاج محمد امین خان قیصاری شخصیت فرهنگی از قیصار فاریاب

Turkic-Uzbek literature of
Afghanistan From the 15th - 20th century/AD
Preliminary Review

Author: Rahim Ibrahim

Mazar-e-Sharif 2025

Afg'oniston turk-o'zbek adabiyoti
15-20-asrlardan / dastlabki tadqiqot

Muallif: Rahim Ibrohim

Mozori Sharif 2025